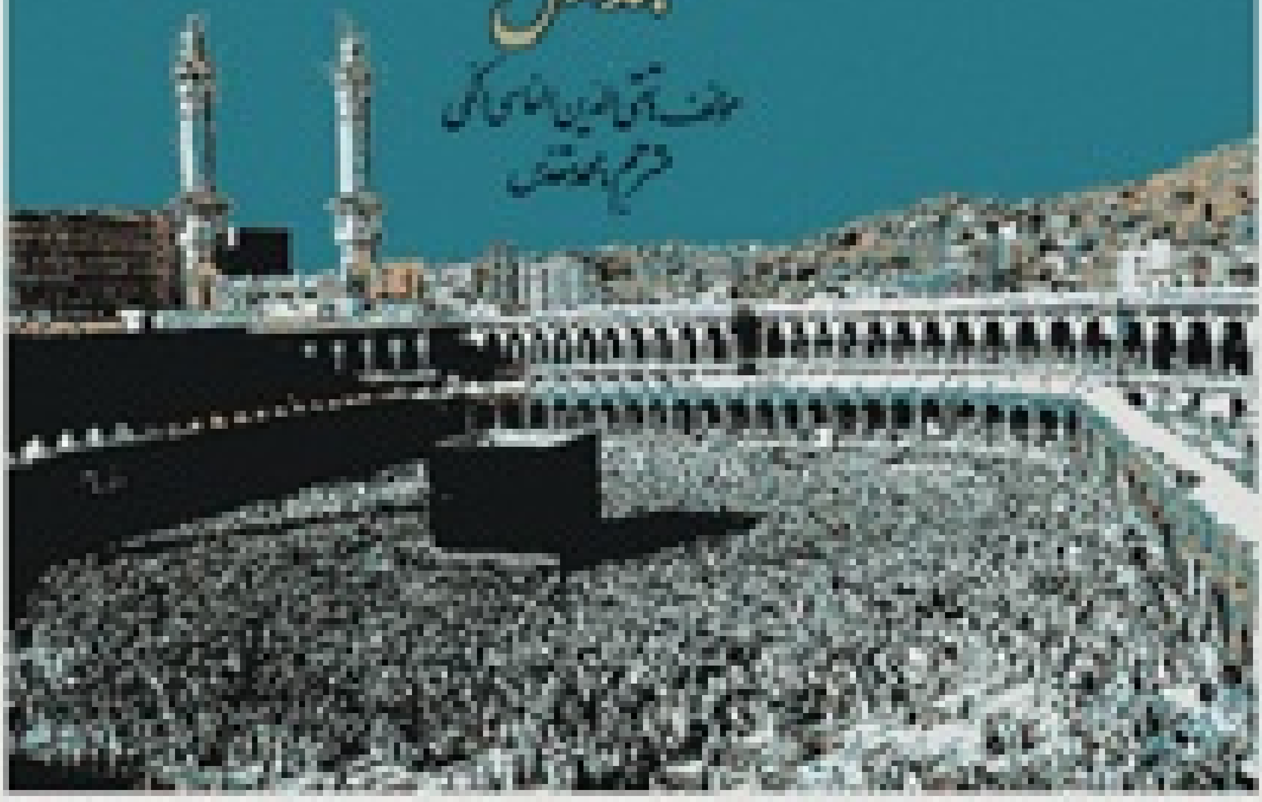
شفاء الغرام

بأخبار البلد الحرام

جلد اول



بسم الله الرحمن الرحیم

شفاء الغرام باخبار البلد الحرام

نویسنده:

تقی الدین فاسی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

شفاءالغرام باخبارالبلدالحرام-جلد ۱

مشخصات کتاب

سرشناسه : فاسی، محمدبن احمد، ۷۷۵ - ۸۳۲ق.

عنوان قراردادی : شفاءالفرام تاریخ بلدالله الحرام. فارسی.

عنوان و نام پدیدآور : شفاءالغرام باخبارالبلدالحرام/مولف تقی الدین فاسی؛ مترجم محمد مقدس.

مشخصات نشر : تهران: مشعر، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۲ج.

شابک : (دوره)۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۰۴۰-۶: ؛ ۹۰۰۰۰ ریال:(ج. ۱)۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۰۳۸-۳: ؛ ۹۰۰۰۰ ریال:(ج. ۲)۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۰۳۹-۰:

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : زیارتگاه های اسلامی -- عربستان سعودی -- مکه.

موضوع : مکه -- تاریخ.

شناسه افزوده : مقدس، محمد ،مترجم

رده بندی کنگره : DS۲۴۸/م۷ ف۲۵۰۴۱ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : ۹۳۵/۸

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۵۲۱۸۹

ص: ۱

اشاره

مقدّمه

ص: ۱۵

کتاب «شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام»، پس از کتاب های «أخبار مکّه ازرقی» (۱) و «أخبار مکّه فاکهی» (۲) از معتبرترین کتاب ها در تاریخ مکّه مکرّمه است. علّامه ابوطیب تقی الدین محمد حسنی فاسی مکّی مالکی که سلسله نسب او به حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام می رسد از اشراف و تاریخ نویسان مشهور حجاز است که در سال ۷۷۵ ه. ق در مکّه مکرّمه به دنیا آمده و در سال ۸۳۲ ه. ق نیز پس از انجام عمره در بیست و هفتم ماه مبارک رمضان در همان شهر از دار دنیا رفته است.

وی تألیفات ارزشمندی دارد که یکی از آنها همین کتاب «شفاءالغرام بأخبار البلدالحرام» است که از دقت و محتوای تاریخی غنی برخوردار می باشد.

فاسی کتاب خود را در چهل باب تنظیم نموده و از دوره جاهلی تا زمان خود آنچه را که به تاریخ مکه مربوط می شود ذکر کرده است.

گرچه می توان گفت: اساس و ریشه کتاب برگرفته از دو کتاب پیش گفته یعنی «أخبار مکّه أزرقی» و «أخبار مکّه فاکهی» است، لیکن به دلیل اینکه او خود از علم و دانش بهره مند بوده و با دانشمندان هم عصر خود نیز محشور بوده است، طبعاً مطالب

۱- ابوالولید ازرقی، متوفی حدود ۲۵۰ ه. ق.

۲- عبداللّه محمدبن اسحاق فاکهی، متوفی حدود ۲۸۰ ه. ق.

دیگری نیز بر آنها افزوده و می توان گفت ویژگی های خاص خود را داراست.

طبیعی است که تاریخ نگاران در استفاده از منابع تاریخی گاهی از روایات غیر معتبر نیز بهره گرفته اند که فرهیختگان و اندیشمندان در استناد به آنها باید دقت لازم را مبذول دارند.

معاونت آموزش و پژوهش بعثه مقام معظم رهبری در راستای وظایف خود به منظور فراهم آوردن زمینه برای محققان و پژوهشگران کشور اقدام به ترجمه این اثر تاریخی نمود که امید است مورد توجه دانش پژوهان و علاقمندان به اینگونه آثار قرار گیرد.

این کتاب توسط یک گروه از محققان، مورد تحقیق قرار گرفته که نظرات آنان در مقدمه و پاورقی های کتاب آمده است و طبیعی است که مرکز تحقیقات حج در قبال آن و نظرات آنها هیچگونه مسؤولیتی ندارد.

از برادر محترم آقای محمّد مقدس که زحمت ترجمه این اثر را برعهده گرفتند و نیز از حضرات آقایان: مهدی سرحدی، علی ورسه ای و علی اکبر امامی که ویراستاری و مقابله و تصحیح کتاب را انجام داده اند و از واحد کامپیوتر مرکز تحقیقات حج، صمیمانه تشکر و سپاسگزاری نموده، توفیق همگان را از خداوند متعال مسألت دارم.

معاون آموزش و پژوهش

بعثه مقام معظم رهبری

پیشگفتار محقّقان

-١ -

به نام خداوند بخشاینده مهربان.

و سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است.

اینک کتاب «شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام» برای نخستین بار، به صورتی نو و در قالبی آراسته، با شرح و توضیحات و اصلاحات سودمندِ گروهی از کارشناسان و استادانی که کار نظارت بر چاپ و تنظیم شرح و توضیحات ارائه شده و اصلاح خطاها و لغزش های نسخه خطّی آن را بر عهده داشته و تلاش و کوشش فراوانی در انتشار آن به عمل آورده اند، پیش روی شماست.

-٢ -

در چاپ و انتشار این کتاب، نسخه خطّی منحصر به فردی در کتابخانه مصر (دارالکتب المصریّه) با شماره عمومی ٧۴٨۴ و شماره اختصاصی «۵٠۴ تاریخ» اساس کار قرار گرفته که از این پس به نحو اختصار با حرف «ك» نشان داده می شود. ابتدا با کمک های ارزشمند استادان گرامی آقایان: احمد رامی، محمّد ابوالفضل ابراهیم و فؤاد سید، نسخه تصویری کاملی از آن را که ٣٩۴ برگ از قطع متوسّط است، تهیه کردیم و

آنگاه به وسیله «محمّد بن مصطفی دیار بکری» از روی آن استنساخ شد. این نسخه جز جمله ای که در پایان آن آمده، تاریخ نگارش ندارد؛ جمله مزبور این است:

«به یاری و فضل پروردگار، در روز مبارک آخر ماه ربیع الأول، به دست نیازمندترین بندگان خدا؛ محمّدبن مصطفی دیار بکری- عفا اللَّه عنهم- به پایان رسید.»

و در نخستین برگ این کتاب آمده است:

«سپاس تنها خدای را سزا است. از عطاهای خداوند متعال به بنده اش محمّد بن محمّد سقّاف- عفا اللَّه عنهم- ۱۲۳۸ ه.»

عکسبرداری از این کتاب، در سال ۱۹۵۵ م. با نظارت بخش عکس بردارِی کتابخانه مصر صورت گرفته است.

نسخه خطّی دیگری نیز، که از روی همین نسخه استنساخ شده و در مکه نگهداری می شود، مورد استفاده قرار گرفت. این نسخه را شیخ عبدالستار دهلوی در دو جلد بزرگ به قلم آورده است؛ جلد اوّل در ۶۳۸ برگ با قطع متوسّط گنجانیده شده که در پایان آن عبارت زیر آمده است:

«بخش اوّل از این کتاب، با به آخر رسیدنِ باب بیست و پنجم پایان یافت. پس از آن بخش دوّم- با تقسیم بندی کاتب- خواهد آمد. سپاس تنها خدای را سزا است و سلام و درود بر آخرین پیامبر و یاران او!»

در برگ نخستِ جلد دوّم کتاب، که با فهرستی از مطالب آن آغاز می شود، چنین آمده است:

«این بخش دوم از «شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام»، تألیف امام علّامه، حافظ أبوطیّب تقی الدین محمّدبن شهاب الدین أبوالعباس محمد بن علی فاسی حسنی مکّی مالکی است. خداوند او را غریق رحمت سازد و ما را از دانشش بهره مند گرداند، آمین!»

و پس از آن چهار سطر زیر آمده است:

«به ضمیمه ادامه ای مختصر از سوی کاتب درباره کارگزاران مکّه پس از مؤلّف رحمه الله تا تاریخ کتابت، همراه با زندگینامه مؤلّف اصلی در پایان در ۳۳۵ صفحه به اضافه ضمیمه ای که از صفحه ۳۳۶ تا ۳۷۸ را در بر گرفته و در پایان بخش دوم نوشته شده است: در پایانِ نسخه ای که از آن استنساخ شده، چنین آمده است: «به یاری و فضل پروردگار در روز مبارکی چون آخر ماه ربیع الأول به خط علّامه دهر و یگانه عصر، محمّد بن مصطفی دیار بکری- عفا اللّٰه عنهم- پایان گرفت.» (۱)

و در ابتدای ضمیمه (ذیل) آمده است:

«کتابت این نسخه شریفه همراه با ضمیمه آن به وسیله کمترین بندگان و نیازمندترین آنها، مقیم در امّ القری، عبدالستار صدیقی حنفی، فرزند مرحوم شیخ عبدالوهاب مکّیِ بکری، روز جمعه بیست وسوم ربیع الأول، یک هزار وسیصد و سی و پنج از روی نسخه کتابخانه مصر در مصر به انجام رسید.»

این ضمیمه با شرح حالی از مؤلّف- در حدّ توان نویسنده- آغاز می گردد و پس از آن، به ذکر اخبار مکّه بعد از «فاسی» تا زمان استنساخ؛ یعنی سال هزار و سیصد و سی و پنج هجری قمری پرداخته می شود.

بدین ترتیب روشن می شود که این نسخه (نسخه دوّم) از همان نسخه اوّل (مربوط به مصر) استنساخ شده، از این پس با حرف «م» نشان می دهیم. این نسخه را آقای شیخ عبدالوهاب دهلوی- که خداوند نگاهدارش باد و به وی پاداش نیک دهاد!- در اختیارمان قرار داد. هر دو نسخه، خط بسیار بدی دارند و پر از نقص، تحریف و تصحیف و خطایند. از این رو برای تصحیح و اصلاح متن آن، علاوه بر صدها نوشته تاریخی،

۱- از آنجا که این عبارت با عبارت پایانی نسخه «ک» متفاوت است، احتمال استنساخ از عین این نسخه، ضعیف است و نمی توان به طور قطع مطلب محقّقان را پذیرفت، «مترجم».

لغوی، ادبی، فقهی و شرعی، به ناچار بر شمار بسیاری از کتاب های خطی و چاپی دیگر تکیه کردیم و از آنها یاری جستیم.

شیخ سلیمان صنیع مدیر «مکتبه الحرم المکّی» در تنظیم برخی یادداشت های مربوط به رجال حدیث با ما همکاری کرد.

شیخ محمّد نصیف از بزرگان و علمای جدّه نیز نسخه خطّی ارزشمند خود از کتاب «إفاده الأنام بأخبار البلد الحرام» تألیف شیخ غازی را برای کمک به ویرایش کتاب (شفاء الغرام) و تحقیق در متن و اصلاح روایتی آن، در اختیارمان قرار داد.

ما برای مقابله این دو نسخه خطّی «شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام»؛ یعنی نسخه «ک» و نسخه «م» با یکدیگر و نیز به منظور مقایسه سطر به سطر محتویات آنها با صدها کتاب چاپی و خطی، تلاش و کوشش بسیار به عمل آوردیم.

در اصلاح متن این نسخه ها، از کتاب «منتخب شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام» چاپ ۱۸۸۰ م. اروپا نیز بهره گرفتیم.

این کتاب را به چهار نقشه آراستیم که آقای جلال جویلی از روزنامه «الأهرام» با یاری گرفتن از نقشه های هفده گانه اداره نقشه برداری که از حجاز و عربستان تهیّه کرده و نیز با استفاده از اطلس های فرنگی ونقشه های جدیدی که شرکت آرامکو تهیّه کرده، رسم کرده است. در اینجا از فرصت استفاده کرده از دست اندرکاران اداره نقشه برداری به خاطر چاپ نقشه و ارائه این اسناد گرانقدر درباره عربستان، سپاسگزاری می کنیم. (۱) در پایان هر «جلد»، فهرست جامعی از باب های مطرح شده آورده ایم و در پایان کتاب نیز فهرست های کاملی از نام ها و جای ها، پیوست کرده ایم. (۲) تدارک همه جانبه و تلاش و کوشش پیگیر برای ارائه مراتب علمی و شایستگی این اثر، از جمله دلایل تأخیر در انتشار کتاب بوده است؛ به ویژه آنکه (همچنانکه اشاره شد)

۱- متأسّفانه در هیچ یک از دو جلد چاپی این اثر، نقشه ای دیده نشد، «مترجم».

۲- این وعده نیز تحقّق پیدا نکرده و اثری از فهرست جامع و فهرست اعلام در متن اصلی این دو جلد چاپی، یافت نشد، «مترجم».

هر دو نسخه خطی دارای خط بسیار بد و خطاها و لغزش ها و کاستی های فراوان و نیز ابیات شعری تحریف شده است که لازم آمد در مورد هر یک تأمّل و تحقیق کافی، صورت گیرد. به ویژه آنکه بسیاری از شواهد شعری- که بیشتر زبان عامیانه نیز دارند- از هر گونه فایده ای خالی اند.

-۳-

کتابِ «شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام» کتابی ارزشمند و بسیار مفید است که اخبار مکّه با تفصیل بسیار و فراگیری گسترده و دقّت نظر فراوان در آن گرد آمده و پس از کتاب «ازرقی» (۱) و «فاکهی» (۲) از جمله منابع دست اول در موضوع خود به شمار می رود.

«فاسی» کتاب خود را در چهل باب مرتّب کرده و در آنها به تمامی آنچه- از دوران جاهلی تا زمان خود- به نحوی به تاریخ مکّه مربوط می شود، پرداخته است و نیز تاریخ تأسیس و ساخت و عمارت مسجدالحرام را در زمان های گوناگون و همچنین ویژگی های جغرافیایی تاریخی، سیاسی و اجتماعی جزیره العرب را در همه دوره های تاریخی بیان کرده و به فضایل کعبه و اعمال مربوط به آن و اماکن مقدّس مکّه و اطراف آن، اشاره نموده است. نیز تاریخ مکّه را در زمان جاهلیّت رقم زده و از آثار بنا شده در مکّه و اطراف آن؛ از جمله مکتب خانه ها، نوانخانه ها و ... سخن رانده و هر آنچه درباره کارگزاران مکّه در دوره اسلامی می دانسته، به طور اجمال بر مطالب کتاب خود افزوده است. در ضمن درباره ابعاد و اندازه کعبه و مسجدالحرام مطلب نوشته و انواع

۱- أبوالولید ازرقی صاحب کتاب «اخبار مکّه و ما جاء فیها من الآثار» است که حدود سال ۲۵۰ ه. ق. وفات یافته است. این کتاب مورد استناد بیشتر تاریخ نگاران در دوره های بعدی قرارگرفته و بسیاری از ایشان آن را خلاصه کرده اند.
۲- کتاب «فاکهی» یعنی «تاریخ مکّه» از جمله کتاب های بنیادی است که «فاسی» نویسنده کتاب مورد نظر ما بر آن تکیه کرده و از آن بهره گرفته است. از این کتاب نسخه هایی در اروپا یافت شده و هم در آنجا، گزیده هایی از آن به چاپ رسیده است. نام کامل مؤلّف: «عبداللّه محمّدبن اسحاق فاکهی» و در گذشته حدود ۲۸۰ ه. ق. است.

دانستنی های سودمند و حوادث تاریخی را- که «ازرقی» و «فاکهی» (در گذشته ۲۸۰ ق.) در کتاب های خود نیاورده اند- گرد آورده است.

فاسی خود می گوید: پایه های اصلی کتابش را بر مبنای گفته های آن دو استوار کرده است. در کتاب «محمّدبن اسحاق بن عباس مکّی فاکهی» مطالب مفید بسیاری است که در کتاب ازرقی یافت نمی شود. «ازرقی» و «فاکهی» هر دو در سده سوّم هجری- البته «فاکهی» اندکی دیرتر از ازرقی- زیسته اند و پس از ایشان درباره تاریخ مکّه و کارگزاران آن و فضیلت هایی که دارد، جز شماری اندك، کتابی به رشته تحریر درنیامد تا اینکه «فاسی» این کتاب را- که منبع بسیار ارزشمندی در تاریخ مکّه به ویژه در فاصله زمانی قرن چهارم تا نهم هجری به شمار می آید- نوشت.

«فاسی» به کتاب خود، نظمی مناسب بخشید و در آن از مکّه و حرم، روایات مربوط به آن، توصیف کعبه و عمارت آن، مصلّای پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه، ثواب درآمدن به خانه کعبه و فضایل و آیات مربوط به آن، اخبار «حجرالأسود» و « ملتزم» (۱) و جایگاه های مقدس مکّه و مقام ابراهیم و حجر اسماعیل سخن گفته و از توسعه مسجدالحرام و بنای آن و توصیف ستون ها و سقف ها و ایوان ها و آویزها و درها و منبرهای آن و از اخبار زمزم و جاهایی که با مناسك حج پیوند دارند و مکتب ها و نوانخانه ها و سقاخانه ها و چشمه ها و ... که در مکّه بنا گردیده، صحبت کرده است.

همچنین از اخبار مکّه در زمان جاهلیّت و در عهد حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام سخن به میان آورده و فرزندان اسماعیل را برشمرده و از ولایت خاندان «معدبن عدنان» بر مکّه و ولایت «جُرهم» و «خُزاعه» و «قریش» دادِ سخن داده و بدین ترتیب چیزی از اخبار مکّه در زمان جاهلیّت فروگذار نکرده است، همچنین به مناسبت، به اخبار «بنی قُصَیّ» و کارهای ماندگار آنان در زمان جاهلیّت و به سخاوتمندان و فرمانروایان قریش در جاهلیّت نیز پرداخته و پس از آن به فتح مکّه و کارگزاران آن در دوره اسلامی و اخبار مکّه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره کرده است. سرانجام در باب چهلم از بت های پیرامون

۱- ملتزم موضعی است نزدیك رکن یمانی که حاجتمندان در آنجا دعا می کنند. لغت نامه دهخدا.

مکّه، اخبار بازارهای مکّه در جاهلیّت و اسلام سخن رانده و با این باب، کتاب ارزشمند خود را به پایان برده است.

اهمیّت و ارزش این کتاب، در همین فراگیری و گستره اخبار و اطلاعات مربوط به مکّه است که پس از «ازرقی» و «فاکهی»، کسی آنها را گرد نیاورده است.

تاریخ نگارانی که پس از «فاسی» آمدند و به اخبار مکّه و بیت اللَّه الحرام پرداختند، تحت تأثیر وی قرار داشتند؛ از جمله مورّخ مشهور، جمال الدین محمّدبن ظهیره قرشی در کتاب خود «الجامع اللطیف فی فضل مکّه وأهلها وبناء البیت الشریف» اخبار مکّه را تا سال ۹۵۰ ه. ق. یعنی سال پایان تألیف کتاب، در آن گنجانده است. همچنین علّامه قطب الدین حنفی (در گذشته ۹۸۸ ه. ق.) در کتاب خود «تاریخ القطبی» به نام «الإعلام بأعلام بیت اللَّه الحرام» که او نیز اخبار مربوط به مکّه را تا سال تألیف؛ یعنی ۹۸۴ ه. ق.

گردآورده است.

آنچه بر اهمیّت این کتاب افزوده، وجود مطالب نقل شده از کتاب های خطی نایاب در لابه لای آن است.

لازم نمی بینیم تلاش و کوشش هایی که در راهِ عرضه کتاب به این شکل، افزودن پاورقی ها، ضبط اعلام و تحقیق در متن آن و نیز شرح شواهد شعری و دیگر خدمات علمی، صورت گرفته را یک به یک برشماریم.

از خدای متعال می خواهیم ما را به آنچه صواب است رهنمون سازد و به راه راست هدایت کند. تنها از او توفیق می جوییم و به درگاهش روی می آوریم و به سوی او رهسپاریم.

گروه محقّقان

صفحه سفید

شرح حال مؤلّف کتاب

فاسی در نوشته ای با عنوان «ذیل کتاب التقیید بمعرفه رواه السنن والأسانید لابن نقطه» (۱) شرح حالی از خود آورده که در آن خود را چنین معرفی می کند:

«محمّدبن احمدبن علی بن محمّدبن محمّدبن عبدالرحمن عوف بن احمدبن علی بن عبدالرحمن بن عبداللّٰه بن علی بن حمزه بن میمون بن ابراهیم بن علی بن عبداللّٰه بن ادریس بن حسن بن حسن سبطبن علی بن ابی طالب- کرم اللّٰه وجهه- حسنی فاسی مکّی.»

سید عبدالستار دهلوی صدیقی حنفی بکری مکّی در ذکر نسب وی می گوید:

امام حافظ علّامه ابوطیب تقی الدین محمّدبن شهاب الدین ابی العباس احمدبن علی حسنی فاسی مکی مالکی تاریخ نگار مشهوری است.

«فاسی» ملقّب به تقی الدین بود و کنیه «ابوالطیب» داشت و در مکه مکرّمه قاضی شرع مالکی ها بود. او در شب جمعه بیستم ربیع الأوّل سال ۷۷۵ (۲) در مکّه مکرّمه به دنیا آمد و همان جا بزرگ شد و در محضر علما و فضلای این شهر مقدس، دانش آموخت و

۱- همچنین در کتاب «العقد الثمین» شرح حال مفصل و مفیدی از خود آورده است؛ در حاشیه نسخه خطی کتاب «شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام» نیز شرح حال مفصّلی از وی آمده است.

۲- همین جا یادآوری می شود که مبنای سال شمار در این کتاب، همواره هجری قمری است، مگر آنجا که به خلافِ آن تصریح شده باشد.

به حدیث پرداخت. کتاب های بسیاری خواند و شنید و احادیث زیادی روایت کرد و بسیاری از علمای بزرگ به او اجازه نقل حدیث دادند. وی نزد ایشان درس خواند و از آنها توشه برگرفت. از میان استادان او، افراد زیر را می توان نام برد:

۱- علامه جمال الدین محمّدبن عبداللّه بن ظهیره قرشی مخزومیِ مکی، قاضی مکّه. (۱) ۲- جدّ مادری وی کمال الدین ابوالفضل محمّدبن احمد نویری شافعی، قاضی القضاه و خطیب مکّه، روحانی حجاز و تاریخ نگار مشهور.

۳- فرزند جدّ مادری (ردیف ۲)؛ یعنی دایی مؤلف محب الدین نویری قاضی حرمین.

۴- امام ابوالمعالی عبداللّه بن عمر صوفی.

۵۹- علّامه لغوی مجدالدین محمدبن یعقوب شیرازی فیروزآبادی (۷۲۹- ۸۱۷) قاضی یمن و صاحب «قاموس المحیط». (۲) ۶- علّامه شیخ کمال الدین محمّد دمیریِ مصریِ شافعی و سپس مالکی، مؤلف و مفتی، در گذشته ۸۰۸ ه. ق.

۷- علّامه ابراهیم بن محمّد دمشقیِ صوفی، معروف به برهان.

۸- ابن خلدون، تاریخ نگار مشهور، در گذشته سال ۸۰۸، صاحب مقدّمه مشهور و کتاب تاریخی «العِبَر».

۹- امام شهاب احمد علایی.

«فاسی» از بسیاری از عالمان بزرگوار دیگر نیز نقل روایت کرده است. مؤلّف «شفاء الغرام» غالباً از دو نفر؛ یعنی امام ابو احمد برهان ابراهیم بن محمّد لخمی و نیز امام ابوالفرج جلال عبدالرحمن بن احمد عربی روایت می کند. همچنین او نزد بسیاری از

۱- او یکی از اجداد ابن ظهیره تاریخ نگار و صاحب کتاب «الجامع اللطیف فی فضل مکّه وأهلها وبناء البیت الشریف» است که به سال ۹۵۰ تألیف یافته است.

۲- نک: المقری، ازهار الریاض فی اخبار القاضی عیاض، ج ۳، ص ۳۹

شیوخ دوره خود و علمای روزگارش، تحصیل دانش کرده است. او معاصر شیخ الإسلام ابوالفضل احمدبن علی بن حجر عسقلانی مصریِ مشهور، صاحب کتاب «فتح الباری» در گذشته سال ۸۵۲ است.

«فاسی» در کتاب خود «شفاءالغرام» (۱) گفته است که او قاضی القضات مالکی ها در مکّه بوده و در سال ۸۱۴ در سال های آغازین بنای مدرسه سلطان ملک منصور، در مکّه و در همین مدرسه به تدریس فقه مشغول شد و همه هفته روزهای چهارشنبه و پنجشنبه در فاصله ظهر تا عصر تدریس می کرد.

فاسی تألیفات ارزشمند و مشهوری دارد که مهم ترین آنها از این قرار است:

۱- کتاب حاضر (شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام).

۲- تاریخ بزرگ و مفصل وی با عنوان: «العِقد الثمین فی تاریخ البلد الأمین» که در چهار جلد بزرگ است و چندین نسخه خطی از آن در «دارالکتب المصریه» موجود است. در این تألیف، زندگی نامه کارگزاران، علما، بزرگان و ادبای مکه از آغاز پیدایش اسلام تا زمان وی، گرد آمده و بر اساس حروف الفبا تنظیم گشته است. کتاب با محمّدها و احمدها آغاز گردیده و پیشاپیش همه، از پیامبر خدا- صلوات اللّه وسلامه علیه- یاد شده است. در آغاز کتاب، پیشگفتار جالبی درباره محتویات آن، به نگارش در آمده است.

۳- «تحفه الکرام بأخبار البلد الحرام» فشرده کتاب «شفاء الغرام» و نام دیگرش «تحصیل المرام من تاریخ البلد الحرام» است.

۴- «هادی ذوی الأفهام إلی تاریخ البلد الحرام» که فشرده کتاب پیش گفته؛ یعنی «تحفه الکرام» است.

۵- «الزّهور المقتطفه فی تاریخ مکّه المشرّفه» که این نیز فشرده کتاب قبلی؛ یعنی «هادی ذوی الأفهام» است.

۶- «عجاله القری للراغب فی تاریخ امّ القری».

۱- نک: همین کتاب، ج ۱، ص ۳۲۹

۷- «الجواهر السنّيه فی السیره النبویه».

همچنین تألیفات گرانقـدر دیگری نیز دارد که «شـفاء الغرام بأخبار البلـد الحرام» نخستین کتاب از آنهاست که به چاپ رسـیده است.

مؤلّف این کتاب در شب چهارشنبه بیست و سوم شوال المکرم سال ۸۳۲ در مکّه مکرمه و در پی انجام عمره در بیست و هفتم رمضـان همـان سـال و به جـای گذاشـتن آثاری جاودان، وفات یافت. از میان علما کمتر کسـی چون فاسـی- این عالم و فقیه و تاریخ نگار بزرگ سرزمین حجاز- به تدوین کتب ارزشمند درباره تاریخ سرزمین مکه توجه داشته است.

شایسـته است که مسـلمانان آثار خطی «فاسـی» را مورد توجه قرار دهند و در چاپ و انتشار آنها سهیم شوند و در جهت عرضه آنها بکوشـند تا همگان از نوشـته های او بهره گیرند و بر نکات دقیق و باریک تاریخ عرب (و اسلام) در یکی از تاریک ترین دوره های تاریخ اسلامی، آگاهی یابند.

خدای او را رحمت کناد و بهترین پاداش ها، بهره اش گرداناد!

مقدّمه مؤلّف

به نام خداوند بخشنده مهربان

بر پیـامبر گرامی، محمّـد مصـطفی و یاران و خانـدانش درود می فرستیم و از خـدای یاری می طلبیم. پروردگارا! به حق محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله بر ما آسان گیر و یاری ده که بزرگوار و والایی.

سپاس خدای را سزاست که مکّه مکرّمه را از هر جای دیگر، والایی و ارج بیشتری بخشید و آن را جایگاه مقدس گردانید و به ساکنان پیرامون آن عطای بسیار داد.

و چه مزیتی برای شهر، برتر از اینکه بیت اللّه الحرام در آن قرار دارد؛ که خود محل گردآمدن و مکان امنی برای مردم است و گناهان هر حج گزار و طواف کننده آن آمرزیده می شود.

او را سپاس می گویم که همجواری خانه مطهّر خود را به من ارزانی داشت و هم از او می خواهم تا واپسین دم زندگی مرا، از این موهبت برخوردار گرداند.

شهـادت می دهم که نیست خـدایی جز پروردگـار یکتـا و بی همتایی که مکّه و پیرامون آن را حریم خانه خویش قرار داد و با آب زمزم از غذا بی نیاز کرد و ناخوشی ها را شفا بخشید.

گواهی می دهم که سید و سرور ما محمّد مصطفی، برترین و والاترین کسی است

که بوسه بر حجرالأسود زد و به طواف کعبه آمد و در مقام ابراهیم خلیل نماز گزارد و در عرفات و مشعر توقف کرد. درود و سلام خداوندی بر او باد تا هرگاه که سنگی به جمره زده می شود و حاجتمندی به خانه کعبه پناه می آورد و احرام پوشی به صفا و مروه در می آید! خدای از او و یارانش- که پاس حرمتشان بر هر مسلمان واجب است- راضی و خشنود باد!

امّا بعد: از زمانی که خداوند مرا توفیق داد تا به کسب دانش دین بپردازم و در این رشته مشغول شوم، همواره در آرزوی این بودم که بدانم پس از امام ابوالولید محمّدبن عبداللَّه بن احمدبن محمّدبن ولیدبن عقبهبن ازرق بن ابی شَمِر غسانیِ ازرقیِ مکی، مؤلفِ «اخبار مکّه» (۱) در اخبار مربوط به بنای کعبه معظّمه و زیورها و آراسته ها و آویزهای آن و آنچه پیشکش آن شده، پوشش حجرالأسود، اخبار مربوط به بنای مسجدالحرام و بناهای موجود در آن؛ از جمله مقام حضرت ابراهیم، حجر اسماعیل، چاه زمزم، سقّاخانه عبّاس بن عبدالمطّلب و منبرهای مسجدالحرام، جایگاه طواف و مقامات بزرگان و زمان آغاز نماز (جماعت) در آن، بنای اماکن متبرّکه در مکّه معظّمه؛ یعنی مساجدی که گفته می شود پیامبرخدا صلی الله علیه و آله در آنها نماز گزارده است، محلّ تولّد پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و جای تولّد مولایمان علیّ بن ابی طالب و دیگر زادگاه های موجود در مکّه، خانه های متبرّک مکّه؛ از جمله خانه ابوبکر صدّیق، خانه خدیجه بنت خویلد، امّ المؤمنین، خانه ارقم بن ابی ارقم مخزومی- که به دار خیزران شهرت دارد- و بنای مساجد اطراف مکّه؛ شامل مسجدبیعت، محلّ بیعت رسول خدا صلی الله علیه و آله با انصار در نزدیکی عقبه منا، مسجد خیف در منا و دیگر مساجد منا، مسجد عایشه امّ المؤمنین که پس از حج خود از میقات تنعیم، از آنجا

۱- ابوالولید محمّدبن عبداللَّه بن احمدبن محمّدبن ولیدبن عقبه بن ازرق، مؤلّف کتاب «اخبار مکّه و ما جاءفیها من الآثار» است که در حدود سال ۲۵۰ وفات یافت. صاحب «کشف الظنون» گوید: سال مرگ وی ۲۲۳ است و ابن عزم تونسی صاحب «دستور الأعلام» ازکتابهای خطی کتابخانه مکّه مکرّمه سال مرگ او را ۲۱۲ برشمرده است. اخبار مکّه ازرقی طی دوره های مختلف تاریخی، پس از وی، از سوی بسیاری از تاریخ نگاران خلاصه شده و اساس کار تاریخ نگاران در باب اخبار مکه بوده است.

برای عمره احرام پوشید و نیز بنای نشان های محدوده حرم و مشاعر حج و عمره؛ یعنی صفا و مروه و مشعرالحرام و جز آن ... بر همه اینها چه گذشته است؟ و پس از ابوولید ازرقی، چه وقف هایی برای طلاب علوم دینی و فقها و دیگران از نظر مدرسه و مکتب و نوانخانه (۱) و ... انجام شده و تاریخ وقف آنها از چه هنگام است و نیز پس از ازرقی، چه باران ها و سیل هایی در مکّه آمده است؛ تمامی این آگاهی ها را برخی از کتب تاریخ و برخی دیگر از روی نوشته های سنگ ها و مرمرها و الوارهایی که در آن جاهای مورد نظر قرار داشت و اطلاعاتی بر آنها کتابت شده بود و نیز از گفته های افراد مورد اعتماد، دانستم و برخی را به چشم خود دیدم و همه را به خاطر سپردم و به طور پراکنده و از بیم فراموشی بر برگ های جداگانه قید کردم.

درباره فراموشی، از ابوحمزه انس بن مالک انصاری، خدمتکار پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله، روایت کرده که آن حضرت می فرمود: «عزیزان من! دانش و آگاهی های خود را با نوشتن، ماندگار کنید.» آنگاه به نظرم رسید که نوشته های پراکنده را گرد آورم و مرتّب کنم و آنچه را از کتاب ازرقی، با مسائل مورد اشاره همخوانی دارد و سودمند می یابم بدان بپیوندم.

چنین کردم و احادیث و نوشته هایی در فضیلت کعبه و اعمال مربوط به آن و در فضل حجرالأسود و رکن یمانی و حجر (اسماعیل علیه السلام) و مقام (ابراهیم علیه السلام) و مسجدالحرام و مکّه و حرم و زمزم و جاهای مقدّس مکّه و اطراف آن گرد آوردم که «ازرقی» به برخی از آنها اشاره کرده و من بسیاری نکات سودمند بر آنها افزوده ام که «ازرقی» نیاورده است؛ ازرقی به برخی از این نکات توجه داشته و آنها را گرد آورده و به برخی دیگر توجّهی نکرده است.

۱- نوانخانه [برگردان واژه رباط] بناهایی است که به وسیله افراد نیکوکار برای سکونت مستمندان وبی خانمان ها- اعم از اینکه اهل مکّه باشند یا نباشند- ساخته می شد. بعضی از آنها ویژه زنان و برخی ویژه مردان بوده است؛ در مکّه از این گونه نوانخانه ها فراوان بوده و تقریباً در همه محلّه های آن، وجود داشته است. «رباط» در اصل بارویی بوده که رزمندگان و مجاهدان مسلمان در آن گرد می آمدند. و غیر مسلمانان مانند آن نداشته اند، «مترجم».

از دسته نخست، احادیث نبوی و روایات و آثاری از صحابه و پیشینیان و اخبار زمان جاهلیّت درباره مکّه و مردمان و شاهان و فرمانروایان و ... آن است و از دسته دوم، مسائل فقهی و احادیث و نیز آموخته های خویش درباره مکه و پیرامون آن از جمله مکتب خانه ها و نوانخانه ها و ... و آگاهی هایی که از کارگزاران مکّه در دوره اسلامی، آنچه درباره مکّه و مردمان و کارگزاران آن و نیز درباره حاجیان از زبان مسلمانان شنیده شده است که البته بسیاری از اینگونه اخبار را ازرقی در کتاب خود (به طور پراکنده) آورده است. همچنین بیان برخی کارهای ماندگار و نیک و پاره ای مسائل فقهی است که دریغمان آمد ناگفته بگذاریم؛ چرا که در هیچ کتابی از آنها سخن به میان نیامده (۱) و خردمندان را بدانها، اشتیاق فراوانی است.

یادداشت های خود را درباره طول و عرض و ابعاد مکّه و مسجدالحرام و جاهای مختلف آن و نیز اماکن متبرّکه مکّه و حدود مسجدالحرام در جهات شناخته شده ای که دارای نشان های راهنما هست، آورده ام؛ زیرا ذرع مورد نظر ما (که بدان اندازه گرفته ایم) ذرع آهنینی است که در پارچه فروشی های دیار مصر و حجاز متداول است، ولی ذرع مورد نظرِ ازرقی، ذرع دستی بوده است و بدین ترتیب از اندازه آن اماکن با هر دو واحد می توان آگاهی یافت. برخی از آنچه تحریر کرده ام در کتاب ازرقی (اخبار مکّه) یافت نمی شود وتنها در این کتاب می توان دید.

از این رو است که این تألیف- بحمداللَّه- همه گونه آگاهی ها و اخبار را دربردارد و به

۱- این کتاب، پس از تصنیف «ازرقی» نگاشته شده است؛ پس از آن ابن ظهیره کتاب: «الجامع اللطیف فی فضل مکّه وأهلها و بناء البیت الشریف» را در سال ۹۵۰ و بعد از او، قطبی حنفی در گذشته ۹۸۸ کتاب خود «تاریخ قطبی» را با عنوان: «الإعلام بأعلام بیت اللَّه الحرام» تصنیف کرد که آخرین تاریخ یاد شده در آن، سال ۹۸۴ ه. ق. صفحه ۲۶۰ است. از آن پس و در دوره معاصر کتاب های بسیاری درباره مکّه و بیت اللَّه الحرام به رشته تحریر درآمده که از جمله می توان به «تاریخ عماره البیت الحرام» و نیز «تاریخ الکعبه المعظّمه» از حسین عبداللَّه باسلامه و کتاب «تاریخ مکّه» نوشته احمد سباعی اشاره کرده، که در سال ۱۳۷۲ انتشار یافت. تمامی این کتاب ها- که نویسندگان و مؤلّفان آنها جملگی از اهالی مکّه مکرّمه اند، منابع ارزشمندی در تاریخ مکّه و بیت اللَّه الحرام به شمار می روند.

خواست خدا مفید و سودمند خواهد بود و دارنده آن، بی نیاز از کتاب های ازرقی و فاکهی است، در حالی که آن دو کتاب، خواننده را از این کتاب بی نیاز نمی سازد؛ اگرچه ازرقی و فاکهی را حق پیشقدمی و آغازگری در این عرصه است و آنچه آنان یادآور شده و نگاشته اند، اساس و بنیاد این کتاب قرار گرفته است.

در کتابی که محمّدبن اسحاق بن عباس مکّیِ فاکهی نگاشته، مطالب بسیار سودمندی وجود دارد که لابه لای کتاب ازرقی (اخبار مکّه) و نیز در تألیف ما، درباره آنها مطلبی نیامده است. این دو تاریخ نگار (ازرقی و فاکهی) در سده سوم زیسته اند و فاکهی- به گمان بسیار- اندکی دیرتر از ازرقی بوده و از زمان آن دو، تاکنون که پانصد و چهل و اندی سال است (۱) کسی در این زمینه تألیفی نداشته است، حال آنکه طی این فاصله زمانی، مسائل و رویدادهای بسیاری پیش آمده که آگاهی بر تمامی آنها آسان نیست، تلاش فراوانی برای اطلاع از آنها به عمل آوردیم، بر برخی از آنها دست یافتیم و در مورد برخی دیگر، ناکام ماندیم که جای افسوس بسیار دارد.

از بی توجّهی فضلای مکّه مکرّمه در پی گیری کار ازرقی و نگاشتن تاریخ شهر مکّه و معرّفی بزرگان و کارگزاران و قاضیان و سخنوران و علما و راویان آن، آنگونه که فضلای دیگر شهرها انجام داده اند؛ از جمله تاریخ بغداد نوشته خطیب بغدادی (۲) و پس از وی تاریخ دمشق نوشته ابن عساکر (۳) و تاریخ مصر تألیف قطب حلبی و چند تاریخ شهر دیگر، در شگفتم.

۱- ولادت فاسی در سال ۷۷۵ و فوت او به سال ۸۳۲ اتّفاق افتاد و کتاب «شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام» رادر سال ۸۱۶ تألیف کرد.

۲- خطیب بغدادی در سال ۴۰۶ وفات یافت و کتاب وی از منابع بسیار مهم در تاریخ این شهر است.

۳- علی بن ابی محمّد حسن بن هبهاللّه بن عبداللّه بن حسین حافظ ثقهالدین ابوالقاسم دمشقی شافعی، معروف به ابن عساکر در محرّم سال ۴۹۹ متولّد شد و در رجب سال ۵۷۱ وفات یافت. او دارای تصنیف های بسیاری در حدیث است؛ مهمترین تألیف او «التاریخ الکبیر لدمشق» در چندین جلد است. نک: اسماعیل پاشا بغدادی، هدایه العارفین فی أسماء المؤلّفین وآثار المصنّفین، جلد اول، طبع استامبول، ۱۹۵۱ م.

خداوند متعال به من این توفیق را بخشید تا مطالبی در این زمینه گرد آورم. در این راه با شور و شوق و نیز پیگیری و با مطالعه تألیفات تاریخی، طبقاتی، فرهنگ نامه ها و سرگذشت نامه ها و بررسی اظهار نظر علما در این باره، به بخشی از آنچه دنبال می کردم دست یافتم که البته همراه با مطالب مناسبی که بدانها می افزودم، بر حسب حروف الفبا مرتب کردم؛ به استثنای محمّدها و احمدها که بر دیگران مقدّم و با پیامبر گرامی محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله همنامند و از این رو نام او صلی الله علیه و آله همراه با فشرده ای از شرح حال مقدّس آن حضرت به قصد تبرک جویی، در آغاز همه زندگی نامه ها آمده است.

در پیشگفتار جامع کتاب که حاوی فشرده اهداف این تألیف است، یادآور شدم که نوشته حاضر، دربرگیرنده بخشی از اخبار مکّه و بخشی از رویدادهای اجتماعی و دیگر مسائل درباره آن است.

این تألیف را «العِقد الثمین فی تاریخ البلد الأمین» نام نهادم و پس از نگارشِ بخشِ عمده آن و تنظیم باقی مانده در ذهن خود، آن را بازنویسی کردم و خلاصه ای از آن را در نصف حجم اولیه ترتیب دادم و این خلاصه را «عجاله القری للراغب فی تاریخ امّ القری» نامیدم.

از خداوند متعال مسألت دارم که توفیق پاک نویسی و تحریر نهایی این دو کتاب را عطا فرماید، تا همگان را سودمند افتد ومرا نیز به کار آید و برای آخرتم توشه ای باشد.

این تألیف که زندگی نامه ها را نیز شامل می شود، بی عیب و نقص نیست. علّت نیز- آنچنان که گفته شد- آن است که تألیفی در این موضوع نیافته ام. تنها مطلع شدم که تاریخی درباره مکّه تألیف شده که شیخ ابوالعباس احمد بن علی مَیُورْقی (۱) آن را به

۱- منسوب به «میورقه» به فتح میم و ضمّ یاء و سکونِ واو و را، جزیره ای در شرق اندلس است معجم البلدان. او شیخ ابوالعباس احمد بن علی میورقی مالکی در گذشته آخر ذی حجّه سال ۶۷۸ است که در مقبره ابن عباس روبه روی گوشه بیرونی مسجد عباس دفن شده است. رساله ای درباره طائف دارد که نام آن را «بهجه المهج فی بعض فضائل الطائف و وجّ» نهاده که نسخه ای خطی است وهنوز به چاپ نرسیده است.

شریف زید بن هاشم بن علی بن مرتضـی علوی حسنی نسبت داده و او را حاکم مدینه پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله دانسته و این در نـامه ای که به شـیخ ابوالعبـاس مـذکور نوشـته، مطرح شـده است و آن را در کتاب «الجواهرالثمینه علی مـذهب عالم المـدینه» تصـنیف ابن شاش مالکی و به خط میورقی- که در «وج» طائف وقف شده است- یافتم؛ در این نامه پس از بسم اللَّه، زیدبن هاشم بن علی، آمده است: این بنده در سه شنبه، نیمه شعبان، در آنجا خدمت کردم که روی کلمه شعبان، «سال ششصد و هفتاد و شـش» به خط میورقی، افزوده شـده است. آنگاه پس از بیان مطالبی (ابن زید) می گوید: «این حقیر به رغم دشواری ها و رنـج هایی که از هر جهت متحمّل شـده ام، در اندیشه نگارش تاریخ مکّه مکرّمه بوده و تاکنون حدود پنج جزوه از آن را نگاشته ام».

من (فاسـی)، این تاریـخ را هرگز ندیـده ام و نمی دانم که بر چه سـیاق است؛ آیـا تنها شـرح حال و زنـدگی نامه است یا وقایع نگاری است و مطالبی از اخبار مکّه مکرّمه و کعبه معظّمه نیز در آن یافت می شود؟

به هر تقدیر، این اثر خود را «شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام» نام نهادم و آن را در چهل باب ترتیب دادم، که عبارتند از:

- باب نخست: درباره مکّه مکرّمه و حکم خرید و فروش و اجاره خانه های آن.

- باب دوّم: در نام های مکّه معظّمه.

- باب سوّم: درباره حریم مکّه معظّمه و علّت این حریم و نشانه ها و نیز محدوده آن و در ضبط الفاظ مربوط به حدود و معنای برخی نام های آن ها.

- بـاب چهارم: در ذکر برخی احادیث و روایاتی که نشان از حرمت مکّه و حریم آن دارد و نیز درباره برخی احکام ویژه آن و شمّه ای از بزرگداشت مکّه و حرم آن، از سوی مردم و بزرگیِ گناه در آن و در فضیلت حرم.

- باب پنجم: در بیان احادیثی که دلالت بر فضـیلت مکّه بر سایر شهرها دارد و این که نماز در آن، از هر جای دیگر برتر است و دیگر فضایل آن.

- باب ششم: در مورد اقامت و مرگ در مکّه و اندکی از فضیلت مردم آن و فضیلت

جدّه (ساحل مکّه) و بیان اخبار آن و فضیلت طائف و اخبار آن.

- باب هفتم: در اخبار بنای کعبه معظّمه.

- باب هشتم: در ویژگی های کعبه و ابعاد آن و نیز درباره پیرایه ها و آویزها و پوشش و عطر و مأموران و نام ایشان و در مورد ویران ساختن کعبه از سوی حبشی و زمان فتح آن در جاهلیت و اسلام و در روی آوردن نمازگزاران به سمت کعبه از جاهای دیگر و شناخت روش قبله در مناطق مختلف.

- باب نهم: در بیان مصلّای پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در کعبه و ارزش نماز وی و زمان آن و صحابه ای که روایت کرده یا کسانی که نفی کرده اند و درست تر دانستن روایت دسته نخست و آنچه در جمع میان این دو گونه روایت، بیان شده و نیز درباره دَفَعات در آمدن آن حضرت به کعبه پس از هجرت و نخستین بار که وارد کعبه شدند.

- باب دهم: در ثواب وارد شدن به کعبه معظمه و درباره آن دسته از اخبار نارست که گویای عدم استحبابِ ورود به آن است و نیز درباره اعمال پیامبر صلی الله علیه و آله که باید در آن خواسته شود و حکم نماز و آداب ورود به آن.

- باب یازدهم: در فضایل کعبه، حجرالأسود و رکن یمانی.

- باب دوازدهم: در فضیلت اعمال مربوط به کعبه؛ همچون طواف، نگریستن به آن، و گزاردن حج و عمره.

- باب سیزدهم: در آیات مربوط به کعبه معظّمه.

- باب چهاردهم: درباره حجرالأسود.

- باب پانزدهم: درباره ملتزم، مستجار و حطیم و اخباری که پیرامون استجابت دعا در آنجا و دیگر اماکن مقدس مکه و پیرامون آن، وارد شده است.

- باب شانزدهم: در اخبار مقام حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام.

- باب هفدهم: در اخبار حجر اسماعیل علیه السلام در این باب، محل هایی که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در اطراف کعبه نماز گزارده، بیان شده است.

- باب هجدهم: درباره تاریخچه توسعه و بنای مسجدالحرام و ابعاد آن.

- باب نوزدهم: در بیان تعداد ستون ها، صُفّه ها، طاق ها، ایوان ها، آویزها، درها، نام درها و گلدسته های مسجدالحرام و آنچه برای استفاده همگانی در آن ساخته اند و جایگاه های مقدس آن و چگونگی نماز در آن جایگاه ها.

- باب بیستم: در اخبار زمزم و سقاخانه عباس بن عبدالمطلب.

- باب بیست و یکم: در بیان اماکن مقدس مکه و پیرامون آن.

- باب بیست و دوم: درباره محل هایی که به مناسک حج مربوط می شود.

- باب بیست و سوم: درباره مکتب خانه ها، نوانخانه ها، سقاخانه ها، برکه های وقفی، چاه ها و چشمه ها، وضوخانه ها و آبریزگاه ها و دیگر مواردی که در مکه و پیرامون آن وجود دارد.

- باب بیست و چهارم: درباره خاندان محض بن جندل (شاهان مکه) و نَسَب ایشان و بیان اخباری از عمالقه (شاهان مکه) و نسب آنان و نیز درباره تولیت بیت اللّه الحرام از سوی «طَسْم».

- باب بیست و پنجم: درباره خاندان «جُرْهُم» و نسب آن ها که تولیت مکه را بر عهده داشتند و درباره شاهانِ مکه از این خاندان و مدت پادشاهی ایشان بر مکه و اختلاف نظرهایی که در نسب آنان وجود دارد و چگونگی بیرون راندن آنان از مکه.

- باب بیست و ششم: مطالبی درباره اسماعیل پیامبر علیه السلام و ذکر سر بریدن وی توسط حضرت ابراهیم علیه السلام.

- باب بیست و هفتم: مطالبی درباره «هاجر» مادر حضرت اسماعیل علیه السلام و درباره نام فرزندان و خاندان اسماعیل و تولیت نابت بن اسماعیل بر مسجدالحرام.

- باب بیست و هشتم: در ذکر تولیت أیادبن نزاربن مَعَدّبن عدنان بر کعبه و تولیت خاندان ایاد بن نزار بر کعبه و مطالبی درباره آنان و اخبار خاندان مضر و این که پیش از قریش چه کسی از خاندان مُضَر، تولیت کعبه را بر عهده داشت.

- باب بیست و نهم: در اینکه چه کسی از اعراب در زمان کارگزاری خاندان جُرهُم و نیز خاندان خزاعه و قریش بر مکه، «امیر الحاج» بوده است.

– باب سی ام: در بیان اینکه چه کسی از اعراب در مکه عهده دار تأخیر انداختن ماه ها(۱) بوده است و چگونگی انجام این کار و درباره «حُمس» (۲) حلّه و «قَلَمَّس». (۳)– باب سی و یکم: اندکی درباره خاندان خزاعه، کارگزاران مکه در زمان جاهلیت و نسب و مدت ولایت ایشان بر مکه و نخستین شاهان ایشان در مکه و جز آن و درباره «عمرو بن عامر ماءالسماء» که گویند خاندان خزاعه بدان منسوب است و اندکی از اخبار فرزندان وی و جز آن.

– باب سی و دوم: در بیان اخبار قریشِ مکّه در زمان جاهلیت و مطالبی در فضیلت ایشان و آنچه بدان توصیف شده اند و بیان نسب ایشان و علت نامیده شدن آنها به قریش و آغاز کارگزاری آنان بر کعبه و امارتشان بر مکه.

– باب سی و سوم: اندکی درباره خاندان قُصَیّ بن کلاب بن مُرَّه و تولیت آنان به دلیل در اختیار داشتن پرده داری، سقایت، دستگیری نیازمندان، علمداری و رهبری از سوی وی و توضیحاتی در این باره.

– باب سی و چهارم: درباره جنگ «فجار» و حبشی ها.

– باب سی و پنجم: درباره «حِلْف الفضول» و «ابن جدعان» که این پیمان در خانه وی منعقد شد و درباره سخاوتمندان و حکام قریش در جاهلیت و چیرگی «عثمان بن حویرث بن اسدبن عبدالعزّی بن قُصَیّ» بر ایشان و مطالبی درباره وی.

– باب سی و ششم: درباره فتح مکه و مطالبی در اطراف به آن.

– باب سی و هفتم: درباره کارگزاران مکّه معظّمه در دوره اسلامی.

۱– تأخیر انداختن در ماه های حرام که به آن «نَسِئ ء» می گفتند به منظور ادامه جنگ، بدون برخورد با آنها بوده است.

۲– «حمس» قبایلی از خاندان عامر و دیگران بودند که هم پیمان شدند و در میان اعراب از شوکت و هیبتی برخوردار بودند.

۳– «قلمّس» اولین کسی است که ماه ها را در میان اعراب به تأخیر انداخت. نام کامل او حذیفهبن عبد فقیم بن عامربن ثعلبهبن حارث بن مالك بن کنانهبن خزیمه بوده است. «قلمّس» به معنای سید و بزرگوار و گشاده دست است.

- باب سی و هشتم: در بیان حوادث مربوط به مکّه بعد از اسلام.

- باب سی و نهم: اندکی درباره باران ها و سیل های مکّه در جاهلیت و اسلام و نیز درباره آذرخش های مکه و اخبارِ گرانی و ارزانی و فراوانی و بیماریِ وبا.

- باب چهلم: درباره بت هایی که در مکه و پیرامون آن وجود داشت و بیان اخبار آنها و اندکی درباره بازارهای مکه در جاهلیت و اسلام و بیان بخشی از اشعاری که در شوق به مکه و ستایش آن، سروده شده است.

از همه کسانی که بر این مختصر و اصل (۱) آن وقوف یافته و آنها را از نظر می گذرانند، استدعا دارم که از کاستی ها و غلط های تحریری، در گذرند که علّت، فراموشی و لغزشی است که همه انسان ها، بدان گرفتارند.

علت کاستی ها نیز- هم چنان که گفتم- آن است که تألیفی در این موضوع، پس از آثار «ازرقی» و «فاکهی» نیافته ام که به کار آید.

از خداوند متعال می خواهم که به حقِّ حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و خاندان و یاران بزرگوارش، بهره مرا از این کار ثواب فراوان مقرّر دارد.

تصمیم گرفتم که به دلیل فراوانی نقل مطلب از «تاریخ ازرقی»، سلسله اسناد خود را خاطرنشان سازم و پسندیده است که این زنجیره، به «ازرقی» پیوند داده شود.

ابوالمعالی عبداللّه بن عمر صوفی که در قاهره استادم بود، از ابوزکریّا یحیی بن یوسف قرشی که او- اگر نه به طریق سماع- از راه اجازه گفته است که ابوالحسن علی بن هبهاللّه خطیب و عبدالوهاب بن ظافر ازدی، هر دو از ابوطاهر احمد بن محمد حافظ شنیده اند که او گفته است مبارک بن عبدالجبار معروف به ابن طُیوری به ما خبر داده و گفته که او را ابوطالب محمدبن علی بن فتح عشاری و او از ابوبکر احمدبن محمدبن ابوموسی هاشمی و او نیز از ابواسحاق ابراهیم بن عبدالصمد هاشمی و سرانجام او از «ابوالولید محمدبن عبداللّه ازرقی» شنیده است.

۱- منظور از اصل، کتاب «العقد الثمین» است که مشتمل بر زندگی نامه ها و حوادث تاریخی است.

صفحه سفید

پیشگفتار محققان (بر چاپ دوم)

به نام خداوند بخشنده مهربان

الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمینَ، وَالصَّلاهُ وَالسَّلامُ عَلی محمّدٍ سَیِّدِ النَّبِیِّین وَالمُرْسَلین وَعَلی آله الطَّیِّبینَ الطّاهِرین

اینک دوّمین چاپ از کتاب گرانسنگ «شفاء الغرام بأخبارالبلد الحرام» نوشته قاضیِ مالکیِ مکه، «علامه حافظ امام ابی طیب تقی الدین محمدبن احمدبن علی فاسی» (۸۳۲- ۷۷۵)، پیش روی شماست. این چاپ جدید دربرگیرنده تحقیق تازه ای است بر مبنای دو نسخه خطی کتاب؛ یکی نسخه دارالکتب المصریه به شماره ۷۴۸۴- ۵۰۴ و دیگری نسخه خطی مکّی که از روی نسخه قبلی استنساخ گردیده و ناسخ آن نیز «شیخ عبدالستار دهلوی» و شامل دو جلد قطور است.

در این تحقیق، نسخه چاپی سال ۱۹۵۶ م. «دار احیاء الکتب العربیه» (قاهره) اساس کار قرار گرفته که زیر نظر گروهی از علما و ادبا به چاپ رسیده و به رغم کاستی ها و نادرستی های تحقیقی و چاپی و وجود تحریف و تصحیف و اغلاط فراوان در بعضی از قسمت های آن، نسخه ای است که در شمار کتاب های کمیاب و نادر کتابخانه ها قرار دارد و ما در حد توان، اقدام به تصحیح خطاها نموده و در پاورقی های افزوده شده، موارد

خطا را یادآور شده ایم؛ هر چند مدعی کمال و ارائه کاری بدون خطا نیستیم، چرا که کمال مختص ذات الهی است.

اگر قرار باشد بر مقدمه نسخه چاپی سال ۱۹۵۶ م. مطلبی بیفزاییم، باید بگوییم:

مؤلفِ این کتاب از علمای دوره «ممالیک» است که به حق آن را باید دوران شکل گیری دایرهالمعارف های اسلامی- عربی در رشته های گوناگونِ دانش به حساب آورد.

نویسنده در این کتاب نسبت به دیگر کتب خویش با تفصیل بیشتری سخن گفته و کتاب خود را در چهل باب تنظیم کرده است تا همه اخبار، اطلاعات، وقایع و حوادث مربوط به مکه را از آغاز تأسیس تا زمان حیات خود- ربع اول قرن نهم هجری- در بر گیرد.

این تفصیل و پرداختن به جزئیات، در مناقشه ها و بحث ها و نقدهای طولانیِ او، از روایات بسیاری از مورّخین و راویان حدیث بیشتر آشکار می شود و به صورت پاسخگویی و تفسیر و توضیح های مفصّل در آمده که در بسیاری از فصول کتاب (که آنها را «باب» می نامد و در ترجمه نیز به همین صورت باب برگردانده ایم) معمولًا رد و نفی شده اند.

نویسنده تنها به بحث و دقت نظر در مسائل اصلی بسنده نمی کند و کلمه به کلمه، جزئیات واژگان را مورد توجه قرار می دهد و به عنوان دانشمندی که در کار خود از تجربه فراوان برخوردار است، آنها را مورد تفسیر و شرح و اظهار نظر قرار می دهد و به تحریف ها و تغییراتی که ناسخان در نقل و کتابت مرتکب شده و گاه باعث تحریف حقایق می شوند و واقعیت ها را خدشه دار می سازند، اشاره می کند. و این خود نکته ای است که اهمیّت آن بر محققان و پژوهشگران و نکته بینان، پوشیده نیست.

با این که مؤلف خود یکی از قاضیان مالکیِ مکه است، هرگز به آراء ونظریات مذهب (مالکی) خود مقید نبوده و سعه صدر زیادی نشان می دهد و بزرگ منشی و بلند نظری تحسین آمیزی دارد، چندان که نظریات و دیدگاه فقها و اجتهادات آنان را در

مسائلی که بررسی می کند، بدون تعصب و جمود مطرح می سازد.

کاملًا روشن است که «شفاء الغرام» حاصل مطالعات وسیع مؤلف بوده و خواننده این کتاب با مجموعه ارزشمندی از منابع و مراجع قدیمی روبه رو می شود که نویسنده کتاب برای گردآوری کتاب خود، همه آنها را به دقت مورد مطالعه قرار داده و در سطر به سطر کتاب خود، به آنها اشاره کرده و از ده ها کتاب خطّی- که از آنها مطلب نقل کرده- نام برده است و بسیاری از آنها را با اعتماد به حافظان و محدثان، مورد استفاده قرار داده و برخی را نیز به شیوه مؤلفان کتب رجالی، جرح و تعدیل کرده است.

هر چند او بیشتر بر دو کتاب اخبار مکه ازرقی و فاکهی تکیه کرده، ولی از چندین منبع دیگر نیز که همچنان در شمار «گم شده ها» هستند، استفاده و نقل قول کرده است.

او تنها به نقل روایت پیشینیان و ایجاد ارتباط و هماهنگی میان آن روایات بسنده نمی کند و اطلاعات و داده های فراوانی از وقایع معاصر خود را نیز- که عمدتاً متکی به مشاهدات شخصی اوست- به ویژه درباره اخبار کارگزاران مکه و مناسبت ها و مراسم حج در اواخر قرن هشتم و اوایل قرن نهم هجری بدانها می افزاید و در این راستا، گاه به نوشته های خصوصی برخی عالمان اشاره می کند که به عنوان یادداشتِ حوادثِ برجسته ای که در مکه معظمه اتفاق افتاده است، در اختیارش قرار گرفته و از آنها نقل کرده است و بدین ترتیب، منبع نادری را به منابع تاریخی می افزاید که به دشواری می توان از آنها در منابع دیگر سراغ گرفت؛ به علاوه او مثلًا در «پیش از ظهر روز جمعه دوازدهم ربیع الآخر سال هشتصد و چهارده» به اندازه گیری (ابعاد مختلف) کعبه معظمه پرداخته و اندازه گیری هایی را که پیش از وی انجام شده است، مورد تجزیه و تحلیل و بررسی قرار می دهد.

صداقت و دقتی که نویسنده در نقل مطالب از منابع اصلی به خرج می دهد، سزاوار ارج و ستایش است. او حتی از بیان این که گاه از نسخه های ناقص و معیوب برخی کتاب ها استفاده کرده است، ابایی ندارد؛ از جمله استفاده وی از نسخه ای از کتاب «المشترك وضعاً والمفترق صقعا» از «یاقوت حموی» که آن را «مختصر معجم البلدان»

می نامد و نیز نسخه ای از «الکامل فی التاریخ» ابن اثیر یا «مروج الذهب و معادن الجوهر» مسعودی که آن را تاریخ مسعودی می نامد.

تهیه و گردآوری مطالب این کتاب از سوی «فاسی»، سال ها وقت گرفته و تاریخ مکه، مهم ترین دل مشغولی او بوده است. به همین دلیل ابتدا آن را به اختصار برگزار کرد و پس از آن، هر از گاهی به بخش های مختلف آن، مطالبی می افزود و با هر تجدید نظر، نحوه فصل بندی و باب های کتاب را مورد جرح و تعدیل قرار می داد و حتی در سال ۸۱۱ اقدام به خلاصه نویسی همان تاریخ مختصر خود کرد و در عین حال تا سال ۸۱۹ به کار افزودن و تصحیح و تجدید نظر ادامه داد. البته مهم ترین علت این تجدید نظرها، دستیابی به کتاب اخبار مکه «فاکهی» بوده که تا پیش از آن، نسخه ای از آن را در اختیار نداشته و خود در پایان کتاب به همین نکات اشاره کرده است.

این کتاب از نظر موضوع و مطالب فشرده ای که درباره مکه معظمه دارد، خود نمونه ای از نوشته هایی است که تا آن زمان درباره شهرهای اسلامی به رشته تحریر درآمده بود؛ مانند «تاریخ بغداد» خطیب بغدادی و «تاریخ مدینه دمشق» ابن عساکر دمشقی و ....

هرچند کتاب «شفاء الغرام» شرح حال علما و ادبایی که مکه مکرمه آنها را به جهان اسلام تحویل داده، یا علما و ادبایی که وارد این شهر شده و در آن اقامت گزیدند، در بر ندارد و از این جهت با دو کتابِ یاد شده (تاریخ بغداد و تاریخ دمشق)، متفاوت است، در عوض «فاسی» کتاب «العقد الثمین فی تاریخ البلدالأمین» را در چهار جلد بزرگ به رشته تحریر درآورده و در آن ها شرح حال کارگزاران، بزرگان، علما و ادبای مکه مکرمه از ظهور اسلام تا عصر خویش را برشمرده و بر حسب حروف «الف- با» مرتب کرده و البته آنها را با نام های «محمد» و «احمد» (بنا به تبرّک این نام ها) آغاز کرده و پیشاپیش همه، از سیره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سخن گفته است.

بنابراین، دو کتابِ «العقد الثمین» و «شفاء الغرام» مکمّل یکدیگرند؛ زیرا مجموعه آن دو، همچون تاریخ بغداد و تاریخ دمشق و کتاب هایی از این دست، خواهد بود.

تألیفات فاسی

«فاسی» افزون بر کتاب های: «شفاء الغرام» و «العقد الثمین»- که بدان اشاره شد- چندین اثر دیگر نیز دارد که عبارتند از:

«تحفه الکرام بأخبار البلد الحرام» که خود، فشرده و خلاصه کتاب «شـفاء الغرام» است و «تحصیل المرام من تاریخ البلد الحرام» نیز نامیده می شود.

«هادی ذوی الأفهام إلی تاریخ البلد الحرام» که خلاصه کتاب پیش گفته؛ یعنی «تحفه الکرام» است.

«الزهور المقتطفه فی تاریخ مکه المشرّفه» که خلاصه شده کتاب قبلی؛ یعنی «هادی ذوی الأفهام ...» است.

«عجاله القری للراغب فی تاریخ امّ القری» که مختصر کتاب «العِقد الثمین» است.

«جواهر السّنیه فی سیره النبویه».

«مختصر حیاه الحیوان» دُمَیری، که «مطلب الیقظان من حیاهالحیوان» نیز نامیده می شود.

«ذیل سیر أعلام النبلاء» ذهبی، که در دو جلد نگاشته شده است.

«ذیل التقیید لمعرفه رواه السند والأسانید» نوشته «ابن نقطه» که آن را به دو صورت خلاصه شده کوچک و بزرگ، ارائه داده است.

«ترویح الصدور بطیّبات الزهور» که فشرده و خلاصه «شفاء الغرام» است.

«بغیه اهل البصاره فی ذیل الإشاره» که خود ذیل (دنباله) کتاب الإشاره ذهبی است.

«ارشاد ذوی الأفهام الی تکمیل کتاب الإعلام بوفیات الأعلام» نوشته حافظ ذهبی.

«المقنع من أخبار الملوک و الخلفاء و ولاه مکه الشرفاء» که کتابی تاریخی است و در آن شرح حال هایی که در کتاب «بغیه أهل البصاره» (شماره ۱۲ از همین لیست) آمده بود، مورد بسط و توضیح بیشتری قرار گرفته و پس از آن مختصر شده و سپس همین مختصر نیز خلاصه شده است.

«کتاب فی الأُخریات».

«تذکره ذوی النباهات لجمله من الأذکار و الدعوات».

وی در عرصه فقه نیز چندین تصنیف دارد که سه مورد در مناسک است که یکی از آنها به نام: «ارشاد الناسک إلی معرفه المناسک» است و بر مبنای مذهب شافعی و مالکی نوشته شده است. این کتاب در ضمن مجموعه حدیثی از «شمس الدین حُبَشی» و نیز از «شمس الدین محمدبن علی بن سکر بکری» آمده است.

دومین کتاب فقهی او، «أربعون حدیثاً متباینه المتن والاسناد» (۱) نام دارد و عنوان کتاب سوم، «فهرس مشتمل علی المرویات بالسماع و الإجازه» است.

منابع شرح حال نویسنده

«فاسی» در پایان کتاب «التقیید بمعرفه رواه السنن والأسانید»، تألیف «ابن نقطه» شرح حال خود را آورده است؛ همچنان که در کتاب «العقد الثمین فی تاریخ البلد الأمین» نیز به طور مفصل درباره خود نگاشته و در انتهای کتاب «شفاء الغرام» نیز همین کار را انجام داده است.

منابع دیگری نیز در بیان شرح حال او وجود دارد که از جلمه به موارد زیر اشاره می کنیم:

«ضوء اللامع» (سخاوی، ج ۷، ص ۱۸– ۲۰)، «بدر الطالع» (الشوکانی، ج ۲، ص ۱۱۴– ۱۱۵)، «إنباء الغمر بابناء العمر» (ابن حجر عسقلانی، ج ۳، ص ۴۲۹) که در این منبع نام او، «محمد بن علی» آمده و نام پدرش (احمد) از قلم افتاده است.

«لحظ الالحاظ» (حافظ بن فهد مکی، ص ۲۹۱– ۲۹۷)، «شذرات الذهب» (ابن عماد

۱- نسخه ای از آن در «دار الکتب الظاهریه» در دمشق وجود دارد که در مجموعه شماره ۵۸ حدیث برگه های ۷۱– ۸۵ آمده است نک: محمد ناصر الألبانی، فهرس مخطوطات دارالکتب الظاهریه- المنتخب من مخطوطات الحدیث ۱۷۰، رقم ۶۱۵ و نیز جزء کوچکی از آن در مجموعه منوعات پراکنده ها در «دارالکتب الظاهریه»، رقم ۱۱۴۷۸ تاریخ، برگه شماره ۱۳ الف خالدالریان، فهرس التاریخ وملحقاته بالظاهریه، طبعه مجمع اللغه العربیه بدمشق ۱۳۹۳ ه. ق. ۱۹۷۳ م.، ج ۲، ص ۲۶۴ آمده است.

حنبلی، ج ۷، ص ۱۹۹)، «نیـل الإبتهاج» (تنبکتی، ص ۳۰۴)، «کشف الظنون» (حـاجی خلیفه، ص ۳۰۶، ۳۰۴، ۳۷۲، ۴۷۰، ۶۹۷، ۱۰۱۵ ، ۱۰۵۱ و ۱۱۵۰)، «ایضـاح المکنـون» (بغـدادی، ج ۱، ص ۲۳۶)، «الأعلام» (زرکلی، ج ۶، ص ۲۲۷ - ۲۲۸)، «معجم المؤلّفین» (کحّاله، ج ۸، ص ۳۰۰)، «قاموس الإسلامی» (احمد عطیهاللّه، ج ۴، ص ۱۲۲) ..

Encyclopedie de Lislam Brockelmann, II ۸۶; les manuscrits arabes delEscurial ۳ ۲۷۰, ۲۷۱. Verjeichniss der aranischen handschriften Ahlwardt: IX ۲۵۹, ۲۶۱: Arabicmanus cripts in the princeton ۱۹۵, ۱۹۶: De slane Catalogue des manuscrits arabes: ۳۷۶, ..Brockelmann g. II ۱۷۲, ۱۷۳, S, I: ۵۵۲

در «دارالکتب الظاهریه» شرح حال دست نوشته ای از او وجود دارد که «شهاب الدین احمدبن عمربن عثمان خوارزمیِ دمشقیِ شافعی» مشـهور به ابن قرا (متوفای دمشق به سال ۸۶۸ ه. ق./ ۱۴۶۴ م.) آن را نگاشته و شماره آن ۳۸۶۳ تاریخ برگه های ۹۳-۱۰۶ ق. است. (۱)

۱- خالد الریان، فهرس مخطوطات دارالکتب الظاهریه- التاریخ و ملحقاته، ج ۲، ص ۶۳۱

ص: ۴۸

صفحه سفید

باب نخست: توصیف مکه مکرّمه و بیان برخی احکام آن

مکه مکرمه

مکّه معظّمه شهری است گسترده و بزرگ که در سرزمین مقدس واقع شده و جمعیت بسیار آن را جز خدای شماره نتواند کرد. کوه ها همچون بارویی آن را در بر گرفته اند و با این حال سه بارو دارد؛ یکی در بالا به نام «باب مُعلّاه» (۱) با دو دروازه که یکی از آنها بیشتر وقت ها بسته است. و دو باروی دیگر در پایین؛ یکی به نام «باب شبیکه» (۲) با دروازه ای بزرگ و پنجره ای کوچک و دیگری «باب ماجن» (۳) که «باب یمن» نیز نامیده می شود؛ زیرا بر جادّه یمن قرار دارد.

آن گونه که خود دیده ام، بهترین این باروها، «باب شبیکه» است که با بنای قسمت میان دو کوه، کامل شده است. باروهای دیگر؛ یعنی «باب معلّاه» و «باب ماجن» چنین موقعیتی ندارند. خرابی درِ باروی «باب ماجن» هم زیاد است و دیوارهای این دو بارو در

۱- «معلّاه» با تشدید منطقه مرتفعی بر دامنه کوه «حجون» است و قبرستان مکه موسوم به «معلاه» در آن قرار دارد. مردم مکه آن را «معلی» بدون تشدید تلفظ می کنند.

۲- «شبیکه» که در حال حاضر از محله های مکه به شمار می رود، در قسمت پایین شهر و در سمت غربی آن است.

۳- «ماجن» یا «ماجل» در پایین مکه امروزه جایگاه برکه ای است به همین نام.

بسیاری جاها، کوتاه تر است، حال آن که باروی «باب شبیکه» چنین نیست؛ باروهای «باب معلاه» و «باب ماجن» بازسازی شده و بنای آنها از کوه تا کوه، تکمیل شده است، گو اینکه در باروی «باب معلاه» در طرف برکه معروف به «برکه صارم» هنوز جای خرابی وجود دارد.

دیوارهای این دو بارو نسبت به قبل، بلندتر شده و گفته می شود از این نیز خواهد شد و کنگره هایی برای آن خواهند ساخت. خرابی های موجود در باروی «باب معلّاه» و در بنای ساخته شده آن، در نیمه دوم سال ۸۱۶ از سوی شریف بدرالدین حسن (۱) بن عجلان حسنی، نایب السلطنه بلاد حجاز مرمّت گردیده است. علّت خرابی این بود که برادرزاده وی رمیثه بن محمد بن عجلان در پگاه روز پنجشنبه، بیست و چهارم جمادی الآخرِ همان سال به اتفاق گروهی از یاران خود به مکّه یورش آورد و وارد آن شد و جماعتی از غیر عرب هایی که در مکه بودند، به وی گرویدند و سپس همگی از آن خارج شدند و از ترس رسیدن حسن بن عجلان و یارانش- که از کثرت چشمگیری برخوردار بود و آنان را تار و مار می کرد- خرابی چندانی در مکه ایجاد نکردند. مدت حضور آنان در مکه یک ساعت یا اندکی بیشتر بود.

هنگامی که رمیثه به مکه روی آورد، عمویش اطلاعی از این امر نداشت. او پس از آگاهی، به سرعت از جانب «باب معلّاه» وارد مکه شد. یاران رمیثه در حال خروج از مکه، دسته های جلویی و پیش قراولان وی را دیدند. سید حسن اندکی آنان را تعقیب کرد و سپس ترحّم نمود و رهایشان ساخت. میان دو گروه، درگیری های بسیاری اتفاق افتاد. به علاوه برخی از مردان سید حسن، بخش هایی از هر دو سوی باروی «باب معلاه» را خراب کردند؛ از جمله بخش بزرگی کنار کوه و پای برجی به فراخی حدود ده ذرع که دیوار آن را ویران ساختند و نیز قسمتی از آن سوی دیوار متصل به «برکه صارم» را که در روز سه شنبه، بیست و پنجم شوال سال هشتصد و هجده، ویران ساختند که در روزهای

۱- شریف حسن در ۱۶ جمادی الآخر سال ۸۲۹ وفات یافت. شرح حال وی در «الضوء اللامع»، سخاوی، ج ۳، ص ۱۰۵- ۱۰۳، رقم ۴۱۷ آمده است.

باقی مانده شوال، همه ویرانی های آن همانند گذشته بازسازی گردید.

در اول ذی قعـده همان سال نیز دروازه «باب معلّاه» که در سال ۷۸۶ در کلکته هند ساخته شده و به سـید احمدبن عجلان اهدا شده بود، و در سال ۷۸۹ در زمان تولیت عنان بن مغامس بر مکه، در پی کشـته شدن محمد بن احمد بن عجلان، کار گذاشته شده بود، در آتش سوخت و به زمین افتاد.

علّت سوزانـدن و ویران شـدن دروازه آن بود که وقتی سـید حسن در هجـدهم مـاه رمضـان آن سال به جای رمیثه بن عجلان، کارگزار مکه شـد، مردان رمیثه مانع از ورود عموی وی به مکه شدنـد و او نیز آن را سوزانـد و ویران کرده بود، از این رو وی دسـتور داد آنچه ویران شده بازسازی شود و درِ سوخته با در دیگری تعویض گردد و در همان جا در روز جمعه دوازدهم ذی قعـده همـان سـال، نصب شـود؛ این در متعلق به یکی از خـانه هـای سـید حسن در مکه بود که انـدکی از دروازه «بـاب معلّـاه» کوچک تر بود. این کوچکی جبران شد و کار مرمّت و اصلاح آن بخوبی صورت گرفت.

مکه غیر از بارویی که امروزه دارد، باروی دیگری از سمت بالا نزدیک به مسجد معروف «الرایه» (۱) دارد.

دروازه این بارو طبق گفته چند تن، میان دو خانه روبه روی هم منسوب به مسعودبن احمد، معروف به «ازرقی مکی» واقع است که در یکی از آنها و در برابر نبش این دو خانه و آن طرف خرابه های دیوار «آب انبارهای بدون سقف» قرار دارد و اگر جای دروازه این بارو در برابر این دو نبش باشد، ظاهراً جایگاه بقیه بارو باید روبه روی دروازه های آن، از دو سو و از طرف کوهی در سمت «قراره» (۲) به نام «لعلع» تا به کوه روبه روی آن

۱- «مسـجدالرایه» همچنـان به همین نام شـناخته می شود. این مسـجد در «الجودریه» سـمت راست «صاعـد» از سوی «مـدعا» به طرف «معلاـه» است. در سال ۱۳۶۱ ه. ق. به هنگـام بازسـازی آن، زیر پایه های آن دو قطعه سـنگ دارای نوشـته هایی یکی با تاریخ ۸۹۸ و دیگری سال هزار قمری یافت شد که ثابت می کرد این مسجد همان «مسجدالرایه» است.

۲- از آبادی های مکه.

است «سوق اللیل»، (۱) کشیده شده باشد، چرا که پناه گرفتن در این بارو، تنها در چنین صورتی معنا پیدا می کرد. در این دو کوه یاد شده، برجا مانده که از اتصال بارو به آنها حکایت دارد.

قسمت هایی از بارو نیز در حال حاضر جزو خانه های روبه روی آن قرار گرفته است؛ زیرا کسی در یکی از خانه های منسوب به «رالکین»، (۲) دیوارهای پهناوری را به من نشان داد و به نقل از خویشان خود یادآور شد که این دیوار، بازمانده بارویی است که در آنجا قرار داشته است. امروزه به همان جایی که دروازه بارو بوده، «درب الدارس» و به این دروازه «سور الجدید» می گویند. همچنین مطلبی به خط عبدالرحمان بن ابی حرمی کاتب عطار قباله نویس مکه دیده ام که بیانگر همین مطلب است.

از دروازه باروی یاد شده از همان نبش دو خانه مزبور، پس از گودال تا دیوار قبله «مسجد الرایه»، فاصله زمینی یکصد و بیست و سه ذرع و یک ربع ذرع آهنی و به ذرع دستی یکصد و چهل ذرع و شش هفتم ذرع است. و از محل دروازه باروی مورد نظر تا دیوار دروازه مسجدالحرام معروف به «باب بنی شیبه» فاصله نهصد و بیست و نیم ذرع آهنی و یک هزار و پنجاه و دو ذرع دستی است. معلوم نشد که این باروهای مکه، چه زمان ساخته شده اند و چه کسی آنها را ساخته و یا بازسازی کرده است، ولی آگاه شدم که «شریف ابوعزیز قتاده» (۳) بن ادریس حسنی یکی از اجداد همان سید حسن، آن را

۱- از آبادی های مکه.

۲- در اصل چنین آمده است.

۳- او نخستین فرد از اشراف حسنی پس از هاشمی ها است که عهده دار کارگزاری مکه گردید. تاریخ کارگزاری وی، پانصد و نود و هفت یا هشت یا نه ۹- ۸- ۵۹۷ بوده است. میان وی و خلیفه بغداد؛ یعنی «ناصر لدین اللّه» نزاع و درگیری بوده است. ملک عیسی بن عادل ایوبی حاکم حلب، بر وی خشم گرفت و کار گزار مدینه را علیه وی یاری داد و لشکریان فراوانی به کمک او فرستاد که در نتیجه آن، «قتاده» در سال ۶۱۲ شکست سختی خورد. ابن اثیر در تاریخ خود یادآور شده است که کارگزارِی «قتاده» مرزهای یمن تا مدینهالرسول را در برگرفت و لشکریانش آن چنان فراوان بودند که اعراب را به وحشت انداخت. او در همین وضع بود تا اینکه با پسرش حسن، اختلاف نظر پیدا کرد و حسن در این اختلاف او را کشت و در سال ۶۱۸ خود را امیر خواند. نک: «الکامل فی التاریخ»، ج ۱۲، ص ۴۰۱

بازسازی و مرمت کرده است.

گویـا در ایـام دولت او بود که گردنه ای که بـاروی «باب شبیکه» بر آن ساخته شـده، از سوی «مظفر» حاکم اربل در سال ۶۰۷ آماده سازی و هموار گردید و چه بسا هم او، باروی جدید بالای مکه را ساخته باشد، والله اعلم.

در کتب تاریخی آمـده است که مکه در زمان «مقتـدر باللّه» (۱) عباسـی، دارای بـارو بوده است، ولی در نیافتم که آن بارو در کدام سوی شهر قرار داشته است.

طول مکه از «بـاب معلاـه» تـا «بـاب مـاجن» در امتـداد ویرانه های دیوار و مسـعی و بازار معروف به «سوق العلّافه» (۲) و مسیل وادی ابراهیم، ۴۴۷۰ ذرع دستی است که ذکر آن در بیان حـدود حرم خواهـد آمد. در این حال می توان گفت که اندازه آن، هفت هشتم ذرع آهنی است.

طول مکه از «بـاب معلاه» تا «باب شبیکه» در امتـداد ویرانه های دیوار و مسـعی و مسـیل «وادی ابراهیم» که در کوچه ای که به خانه معروف به خانه «ابن عرفه» در «شبیکه» درمی آیـد و به سـمت «باب شبیکه» منحرف می گردد، به میزان ۴۶۹۲ ذرع دستی است و از «بـاب معلّـاه» تـا «بـاب شبیکه» در امتـداد ویرانه هـای دیوار به سـمت «سوق البُنّ والحشـیش» (بـازار قهوه و علوفه) تا «سویقه» و از آنجا به «شبیکه»، مقـدار ۴۱۷۲ ذرع دستی است. کسـی را سـراغ ندارم که پیش از من، اندازه هایی به ذرع دستی داده باشد.

اندازه هایی که در اصل این کتاب آمده است، در یکی از نسـخه های ابن حاجب (ذرع درستی) مشهور شمرده شده است و از کسی که می گوید یک «میل» برابر با ۳۵۰۰ ذرع است- بنا بر گفته ابن عبدالبرّ که شیخ خلیل مالکی صاحب «التوضیح» از وی نقـل کرده است- درست تر است و نیز کسـی که می گویـد یـک میـل برابر بـا چهار هزار ذرع است و اهل حساب آن را قبول دارنـد و به گفته «ابوالولیـد باجی»، در نقل قولی که صاحب «التوضـیح» از وی می کنـد، بیشتر مردم بر همین قولنـد و نیز گفته شش هزار ذرع را در مورد

۱- «مقتدر باللّه» از خلفای عباسی، در سال ۲۹۵ به خلافت رسید و تا سال ۳۱۷ در خلافت باقی ماند.

۲- امروزه به نام «سوق الصغیر» معروف است.

یک «میل» داریم که سخن «اصمعی» و هواداران شافعیِ وی و دیگران است.

فاکهی همچنین یادآور شده است که در گذشته مردم برای سکونت (در مکه)، از چاه واقع در مسجد نزدیک ویرانه های دیوار در بالای مکه، فراتر نمی رفتند؛ زیرا در مطلبی با عنوان «ذکر محل هایی از مکه که نماز در آنها مستحب است و آثار برجا مانده از پیامبر صلی الله علیه و آله» آورده است: ... از جمله مسجدی است در بالای مکه نزدیک ویرانه های دیوار کنار چاه «جبیر بن مُطْعم بن عدیّ بن نوفل» که آن را «بئر علیا» (چاه بالایی) می نامند و گفته می شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن نماز گزارده است. آنگاه می گوید: از برخی فقهای اهل مکه شنیده ام که گفته اند: مردم در سکونت خود در گذشته های دور، از این چاه فراتر نمی رفتند و در این سوی مسجد بودند و آن سوی مسجد خالی بوده است.

«عمر بن ابی ربیعه» یا دیگری، در ابیات ذیل، از این چاه یاد کرده است:

- نزلت بمکه فی قبائل نوفل ونزلت خلف البئر أبعدَ منزل

- حذراً علیها من مقاله کاشح ذَرِبِ اللِّسان یقول ما لم یفعل

«در مکه بر قبایل نوفل پشت چاه در دورترین خانه وارد شدم.»

«در آنجا از سخنان آدم کینه توز و بد زبانی که فقط حرف می زند، بیم داشتم.»

از «ابویحیی بن ابی میسره» شنیدم که می گفت: آخرین خانه ها در کنار ویرانه ها در حدود این مکان بود و به گفته «عطاء» استدلال می کند که می گفت: اگر حاجی از ویرانه ها در گذرد، هر چه می خواهد می تواند انجام دهد.

مسجد مزبور، همان مسجد معروف به «مسجد الرایه» و چاه مورد اشاره، نیز احتمالًا همان چاهی است که در این مسجد وجود دارد و نزد مردم مشهور است و از آن آب بر می دارند و احتمال دارد همان چاهی باشد که در نزدیکی چاه «ابی مره» در نزدیکی این مسجد از سمت بالا، واقع است که اکنون حدود دوازده سال است که خشک شده و نسبت به چاه فعلی، از آن دورتر است و اولی نزدیک تر است، (خدا عالم است).

امروزه خانه های بسیاری در بالای مسجد و چاه مزبور از دو سوی وادی؛ یعنی

همان سمتی که در جهت راست بالای مکه معظمه قرار دارد، (۱) متعلق به مردم وجود دارد.

و از کوه های پیرامون مکه بنا بر آنچه «ازرقی» ذکر کرده است، (۲) دو کوه اخشب؛ یعنی کوه «ابوقبیس» و «جبل احمر» است؛ زیرا می گوید: دو اخشب مکه یکی ابوقبیس؛ یعنی کوه مشرف بر «صفا» به طرف «سویدا» و «خندمه» است و پس از آن مطالبی درباره ابوقبیس می گوید: ... و اخشب دیگر، کوهی است که به آن «جبل احمر» می گویند که در جاهلیت «اعرف» نامیده می شد و آن کوهی است که از پیش رو به قُعَیْقعان و خانه های عبداللّٰه بن زبیر مشرف است.

«ابن اثیر» و «محبّ طبری» درباره دو اخشب مکه، همان مطلبی را که ازرقی گفته است آورده اند، ولی قاضی عیاض در «المشارق» و یاقوت (حموی) در «مختصر معجم البلدان» (۳) درباره «جبل احمر»، مطلب مغایری گفته اند؛ «قاضی عیاض» گفته است: دو اخشب، دو کوه هستند که گاهی در شمار مکه و گاه در شمار مدینه می آیند؛ یکی «ابوقبیس» است و دیگری قعیقعان و گفته می شود کوه دیگر «جبل احمر» است که به آنجا مشرف است و هر دو را «جبجبان» (۴) می نامند و ابن وهب می گوید: دو اخشب، دو کوهی است که پایین عقبه منا، بالای مسجد الحرام قرار دارند؟ اینکه گفته ... «و گاهی در شمار مدینه می آیند» چه بسا در اصل- و به دلیل آنچه که به نقل از «ابن وهب» نقل کرده- باید می گفت: در شمار منا. (خداوند آگاه است).

یاقوت می گوید: اخشب دو جاست؛ اخشب شرقی و اخشب غربی که هر دو را دو اخشب (اخشبان) می گویند. شرقی همان کوه «ابوقبیس» است و غربی کوه «قعیقعان». و گفته می شود: آن دو، «ابوقبیس» و «جبل احمر» است که بر آنجا مشرف است و در «معجم البلدان» توضیح داده شده اند. (۵)

۱- منظور سمت جاده «المدعا» است.

۲- اخبار مکّه، ج ۲، ص ۲۶۶

۳- منظور کتاب «المشترک وضعاً و المفترق صقعاً» صفحه ۱۶ است.

۴- نک: معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۲۲

۵- «اخبار مکه»، ج ۲، ص ۲۰۳- ۲۰۲

در وجه تسـمیه «ابوقُبَیس» (بـا قـاف مضـموم و بـای مفتوح و یای ساکن) اختلاف است؛ گفته می شود این اسم از نام مردی از قبیله ایـاد گرفته شـده که او را «ابوقبیس» می نامیدنـد و نخستین کسـی بوده که در آن کوه، خـانه ساخته و هنگامی که ساخت خانه به پایان رسـید، آن کوه را «جبل ابوقبیس» نام نهادند. این سـخن را امام ازرقی با همین مضـمون آورده است. همچنین در بیان وجه تسمیه آن گویند «رکن» از آن برگرفته و اقتباس شده است. نزد مردم مکه، داستان نخست، مشهورتر است.

ازرقی جز این دو مورد، چیزی در وجه تسمیه کوه «ابوقبیس» نیاورده است و گفته شده که «ابوقبیس» از قبیله «مذحج» است.

نووی به نقل از ابن جوزی این مطلب را نقل کرده؛ چرا که در «تهذیب» گفته است:

ابن جوزی در علت نامگـذاریِ ابوقبیس دو سـخن می آورد که درست ترین آنها از این قرار است: نخستین کسـی که در آنجا خانه ساخت، مردی از قبیله «مذحج» به نام ابوقبیس است که وقتی بنای خود را در آنجا ساخت، آن کوه «ابوقبیس» نامیده شد. و سخن دوم را از آن رو که ضعیف یا نادرست است، نمی آوریم.

گفتنی است سـخنی که نووی آن را نیـاورده، همـان مطلبی است که ازرقی بـدان اشاره کرده؛ یعنی داسـتان اقتباس رکن از آن کوه؛ چرا که «محبّ طبری» در باب چهلم، تحت عنوان «آنچه در فضل و حریم مکه آمده و اینکه بهترین زمینِ خداست» چنین آورده است: «در وجه تسـمیه ابوقبیس اختلاف است. برخی می گویند اولین کسی که در آن اقدام به ساخت خانه کرد، مردی از قبیله مذحج به نام ابوقبیس بوده است و به همین دلیل چنین نامی به خود گرفته است.

برخی نیز گویند به این دلیل که رکن، از آن برگرفته شده. لیکن گفته نخست درست تر است؛ این مطلب در «مثیر العزم» آمده است». نام کامل این کتاب «مثیر العزم الساکن إلی أشرف الأماکن»، تألیف حافظ ابوالفرج بن جوزی است که البته این انتساب بنا بر قول مشهور است.

اینکه محبّ طبری در «القری» پس از نقل حدیث در نخستین باب کتاب خود، گفته

است: «ابن جوزی» این حدیث را با ذکر سند در کتاب مثیرالعزم آورده است که تأییدی بر این مطلب است.

اگر مطلبی که محب طبری در وجه تسمیه ابوقبیس بیان کرده، واقعاً در مثیر العزم آمده باشد، آنچه را در بیان سخنان ناگفته «نووی» یاد کردیم، تأیید می کند.

فاکهی در مورد مردی که نخستین بار در کوه ابوقبیس خانه ساخت، هر دو قول را؛ یعنی این که: آیا از قبیله «ایاد» است یا «مذحج»، ذکر کرده و او را قبیس می نامد و این با آنچه «ازرقی» آورده و ابوقبیس نامیده است، اختلاف دارد. شاید هم لفظ «ابو» در کتاب فاکهی افتاده باشد. (اللّٰه اعلم).

نتیجه آن که در نسب و نیز نام وی، دو قول وجود دارد. گفته می شود که وجه تسمیه این کوه به ابوقبیس غیر از آن است که آورده شده؛ چرا که ابوالقاسم سهیلی در کتاب خود (۱) می نویسد: «ثور» و «ثبیر» از کوه های مکه اند.

گفته اند که ثبیر مردی از قبیله هذیل بوده که در آن کوه وفات یافته و به همین دلیل، کوه را به این نام می خوانند، همچنان که کوه ابوقبیس برگرفته از نام «قبیس بن شالح» مردی از قبیله جُرهُم است که به سخن چینی و بدگویی میان «عمرو بن مضاض» و دختر عموی او «مَیَّه» پرداخت. مَیَّه تصمیم گرفت با پسر عموی خود صحبت نکند. از آنجا که عمرو دختر عمویش را خیلی دوست داشت، قسم خورد که قبیس را بکشد. او نیز به این کوه گریخت و خبری از وی نشد و در همان جا مُرد یا این که به جای دیگری رفت. به هر حال این کوه، ابوقبیس نامیده شد.

سهیلی همچنین آورده است: (۲) ابن هشام در یک خبر طولانی، در جای دیگری جز سیره «ابن اسحاق» از وی یاد کرده است. در وجه تسمیه این کوه می گویند آتشی که اینک در اختیار مردم است، از آنجا اقتباس شده؛ چرا که دو کُنده بزرگ درخت از آسمان فرو افتادند و آتش گرفتند و حضرت آدم علیه السلام آتشی را که در اختیار مردم است، از آنها اقتباس

۱- الروض الأُنُف، مطبعه الجمالیه- مصر، ج ۱، ص ۱۷۵

۲- همان، ج ۱، ص ۲۲۱

کرد. مضمون این مطلب را «محمد بن ابراهیم وراق» در کتاب «مباهج الفِکَر و مناهج العِبَر» یاد کرده است.

وراق می گوید: به آن کوه «ابوقابوس» و «شیخ الجبال» می گویند. من این کتاب را که وراق مطالب ذکر شده درباره ابوقبیس را در آن آورده است، ندیده ام و تنها به نقل از او به خط یکی از دوستان خوانده ام.

یاقوت در «مختصر معجم البلدان» می نویسد: (۱) ابوقبیس، نام دو محل ومکان است:

یکی همین کوه و دیگری برجی است در برابر «شَیْزَر». ما علاوه بر آنچه گفتیم، باز هم درباره ابوقبیس در باب بیست و یکم این کتاب سخن خواهیم گفت.

«احمر» که گفته شده یکی از دو اخشب مکه است و بنا بر روایت عبداللّٰه بن عمروبن عاص، که به نقل از ابوقلابه در تاریخ «ازرقی» (۲) آمده است، حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام خانه کعبه را از این کوه بنا نهاد.

یاقوت در معجم البلدان (۳) احمر را نام سه محل دانسته و می نویسد: احمر سه جایگاه است؛ نخست کوهی است مشرف بر «قُعَیْقعان» که درزمان جاهلیت «الأعرف» نامیده می شد. دوم، برجی است در سواحل شام که به «عثلیث» مشهور بوده و سوم، ناحیه ای است در اندلس در طرف «سَرَ قُسْطَه» که بدان برج احمر می گویند.

«یاقوت حموی» در تعریف «قعیقعان» و محل هایی که بدین نام خوانده شده، می گوید: گویند که قعیقعان یکی از دو «اخشب» مکه است. (۴) نووی نیز همین مطلب را تأیید می کند؛ زیرا پس از یادآوری جای آن در «روضه» و بیان حروف و حرکات آن، می گوید: کوه معروف مکه در برابر کوه ابوقبیس است.

و از این که می گوید: «به گفته یاقوت در تعریف قعیقعان که می گوید در برابر

۱- المشترک وضعاً، ص ۱۱

۲- اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۶۷

۳- معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۱۷

۴- المشترک وضعاً، ص ۳۵۵

ابوقبیس قرار دارد» (۱) معلوم می شود که از «اخشب» های مکه است.

ابن اثیر می گوید: «اخشب» در لغت، هر کوه ستبر و سخت را گویند. و در «صحاح جوهری» نیز به همین معنا آمده است. همچنین نام «قُعَیْقِعان» از آن رو چنین است که سلاح های «مُضاض بن عمرو جُرْهُمی» و قوم او به هنگامی که به جنگ قبیله «قطورا» درآمدند، به قعقعه (یعنی چکاچک و به هم خوردن شمشیرها) افتاد. (که در باب بیست و پنجم همین کتاب، داستان آن را می آوریم).

قول دیگر این که این نامگذاری، به دلیل چکاچک شمشیرهای «تبّع» بوده که به هنگام ورود به مکه برای ارج نهادن به حرمت خانه خدا انجام شده است، با آن که قبلًا درباره آن نظر دیگری داشت.

قعیقعان، نام پنج مکان است که یاقوت در مختصر معجم البلدان خود (۲) سه مکان را ذکر کرده است. علاوه بر آنها، به نقل از «عرام» می گوید: «جایی است در دوازده میلی مکه در راه «جرف» به سمت یمن که روستایی دارای آب و کشت و نخل است و دیگری کوهی است در «اهواز» که ستون های مسجد بصره از سنگ های آن است».

دو محلی که یاقوت آنها را که ذکر نکرده، یکی محل معروفی است در این سوی وادی مشهور در نزدیکی «طائف» و دیگری، دژی است در یمن میان «ذمار» و «ارياب». (۳) این مطلب را یکی از دوستان مورد اعتماد، برایم بازگو کرده است.

کوه هایی که پیرامون مکه و درون این سلسله جبال قرار دارند، و نیز کوه های بیرون از مکه را، با وجود آنکه ازرقی نام آنها را ذکر کرده، جز افراد اندک نمی شناسند و از این رو از این موضوع می گذریم.

در «مکه» بناهای بسیاری هست که از میان همه آنها، تنها اماکن مقدس را یاد می کنند. ما نیز جز اماکن مقدس و متبرک، مقدس و متبرک محلی را یاد نمی کنیم. بناهای

۱- تهذیب الأسماء و اللغات، ج ۲، ص ۱۱۰

۲- منظور کتاب «المشترک وضعاً والمفترق صقعاً»، ص ۳۵۵ است.

۳- «ذمار» و «ارياب» دو روستا است در یمن.

مزبور به نام کسانی خوانده می شوند که مالک آن بوده اند و این نام تنها برای همان زمان به کار می رفته است و با فروش یا انتقال ملکیّت، نام آن جاها نیز تغییر می کرده و به نام کسانی در می آمده که آنها را در اختیار گرفته اند و معمولًا نام های پیشین از یاد می رفته است. هم چنان که در معرفی عمارت های بزرگ مکه از زبان ازرقی پیش آمده است و اکنون تنها شمار بسیار کمی از آنها به همان نامی که ازرقی آورده، شناخته می شوند که بدان خواهیم پرداخت.

در مورد مکه، از محلی به نام «مُعلّاه» منطقه بالای مکّه نام برده می شود که پس از بیان محدوده آن، به بیان حدّ «مسفله» (منطقه پایین مکّه) می پردازیم:

ازرقی در تاریخ خود (۱) از منطقه بالای مکه، موسوم به «معلاه» و آنچه در امتداد آن قرار دارد، چنین یاد کرده است: حدّ معلاه از سمت راست مکه، فراتر از خانه ارقم بن ابی ارقم و کوچه ای است که کنارِ کوه صفاست و از آن، به سمت وادی به کوه ابوقبیس بالا ـ می روند و همه اینها و روبه روی کعبه و مقام ابراهیم و زمزم و قسمت بالای مسجد، از بخش بالای مکه، معلاه شمرده می شود.

حدّ معلاه از سمت چپ، از ابتدای کوچه بقر، کنارِ آسیاب و خانه «عبدالصمدبن علی لبّان» روبه روی خانه یزید بن منصورِ حِمیَری، (دایی مهدی) که به آن «دارالعروس» می گویند، آغاز می شود و تاکوه قعیقعان و خانه جعفربن محمد و دارالعجله و مسیل قعیقعان و بازارچه ادامه می یابد و تا قسمت بالای قعیقعان همه در شمار معلاه است.

مسفله (منطقه پایین مکّه) از سوی راست، از کنار صفا تا بخش اجیادین به پایین، همه را شامل می شود. سمت چپِ مسفله، از کوچه «بقر» به پایین تا خانه «عمروبن عاص» و خانه ابن عبدالرزاق جمحی و خانه زبیده، همگی از مسفله به شمار می رود.

از میان خانه هایی که ازرقی نام برده، جز خانه ارقم و خانه عجله هیچ یک مشهور نیستند؛ چه بسا منظور از خانه عمرو، همان محل معروف به «خزانه قریش» باشد؛ زیرا بنا

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۶۶

بـه گفته ازرقی، این خـانه در نزدیکی همـان درِ مسـجدالحرام است که به آن «بـاب عمروبن عـاص» گفته می شـود و به «بـاب السـدّه» معروف است. در زمـان مـا افراد زیـادی از خانـدان عمروبن عـاص آن را فروخته انـد و بیشتر آنهـا در جایی مشـهور به «وهْـیط» در طـائف اقـامت دارنـد و پس از ایشان نیز به «برکوت مکین» (۱) تعلّق گرفت. وی بنـای باشـکوهی در آن سـاخت و پیرامون آن را از هر سو، دیوار بلندی کشید. او این کار را در سال ۸۱۲ آغاز کرد.

چه بسا کوچه «بقر»، که در حـدود معلاه و مسـفله از آن نامبرده شـد، همان کوچه ای باشد که از آنجابه سوی جایگاه معروف به «معبدجنید» بالا می روند.

به گمان من وسـعت دارالعجله نسبت به آنچه در زمان ابن زبیر بوده، کاهش یافته است؛ زیرا از آن در محدوده مسفله و معلاه به عنوان مناطق مرزی یاد شده و تنها در صورتی می تواند چنین باشد که محل معروف به «خانه ابوسعید» جزو آن بوده باشد.

در حال حاضر اغلب خانه هایی که «ازرقی» بعنوان حدّ و حدود مسفله و معلّاه از آنها یاد کرده، از میان رفته اند و عمارت های بزرگی که به نام صاحبانش معرفی کرده، هیـچ گاه در یاد نخواهـد ماند و این تأییدی بر نظر ماست که گفته بودیم معرفی این بناها به نام صاحبان آن، جز برای همان زمان، به کار نمی آید.

در روزگار ما محدوده محل سـکونت در مسفله از سمت کوه صفا تا نشان راهی است که پای یکی از مناره های مسجدالحرام معروف بـه منـاره «بـاب علی» قرار دارد. پیش از آن محـدوده سـاکنین تـا «مطهره ناصـریه» در «مســعی» می رسـید و از سـمت دارالعجله به

۱- حافـظ سـخاوی در «الضوء اللامـع»، ج ۳، ص ۱۵، شماره ۶۱ از وی یاد کرده که: برکوت شـهاب الـدین، آزادشـده سـعید مکینی است و این یک آزاد شده مکین الدین یمنی، مردی حبشـی دارای فضل و دوسـتدار دانش ورزان و نیکوکاران و نسبت به ایشان مهربان و با محبّت بود که بهره زیادی در دنیا برد و روزگارش دگرگون گشت و در عـدن جاهای بسـیاری را بنا کرد و آنگاه به مکه شـد و در آنجا سـکونت گزید و خانه بزرگی در آن ساخت و به دامادی خانواده «محلی» درآمد و با دختر وی آمنه، ازدواج کرد و از وی فرزندان بسـیار آورد. همسـران و فرزندان بسیار داشت؛ به گونه ای که در زمان حیات وی، بیش از پنجاه فرزند وی وفات یافتند و در ذی قعده سال هشتصد و سی در حالی وفات یافت که کاملًا ناتوان شده بود و صاحب حدود شصت فرزند شده بود. وی در قطیع به خاک سپرده شد و از جمله بناهای یادگاری او در جاده أنس، سـقاخانه و آبگیری برای چهارپایان است. خدایش رحمت کناد!

ساختمان معروف به «خانه ابوسعید» که دیوار به دیوار «دارالعجله» است، محدود می شد.

فاکهی در کتاب خود مطلبی آورده است که نشان از برتری «معلاه» بر «مسفله» دارد.

وی می گوید: زبیر بن بکار به نقل از حمزه بن عتبه لهبی آورده است: از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله شنیدم که وقتی حدّ و حدود مشاعرالحرام را در معلاه و مسفله و رمی جمره و صفا و مروه و سعی و رکن و مقام و حِجر تعیین می کرد، هنگامی که به پایین مکه رسید، به سمت چپ و راست نگریست و فرمود: خداوند تبارك و تعالی را در مناسك حج به اینجاها، کاری نیست. درستی این حدیث عجیب را که نقل کردیم، تنها خداوند می داند.

نخستین خانه ای که در مکه ساخته شد و درِ آن، در جهت مسجدالحرام قرار داده شد، «دارالندوه» بود که قصی بن کلاب به هنگامی که حکومت مکه را یافت، آن را ساخت تا محل گردهمایی خود با خویشان باشد؛ پس از آن، قریش نیز به او و شیوه اش اقتدا کرد و آنجا را محل اجتماع و مشورت قرار داد. بارها همه این خانه (دارالندوه) در محدوده مسجد الحرام در آمد.

زبیربن بکار به نقل از ابوسفیان بن ابی وداعه سهمی، نقل کرده که سعیدبن عمرو بن هصیص سهمی، اولین کسی است که در مکه خانه ساخت و برای ابوسفیان شعری سرود که دلالت بر این امر دارد:

فأوّل من بوّأ بمکّه بیته و سور فیها ساکناً بأثاف (۱)

«او نخستین کسی است که در مکه منزل گزید و با سنگپاره اطراف آن را دیوار کشید.»

ولی از قرار گرفتن درِ این خانه در سمت نمازگاه کعبه، سخنی نگفته است.

وقتی کسی خانه ای در مکه می سازد، شایسته است که بلندتر از کعبه نباشد؛ چرا که برخی صحابه در چنین حالتی، فرمان به ویرانی خانه می دادند و این مطلب در تاریخ

۱- قطبی نیز در تاریخ خود این بیت شعر را آورده است. نک: تاریخ القطبی، ص ۲۳، و در «جامع اللطیف» از ابن ظهیره، ص ۲۶، آمده است که حمید بن زهیر اولین کسی است که در مکه چهار دیواری ساخت.

ازرقی (۱) ذکر شده است. او در مطلبی با عنوان «نام های کعبه و وجه تسمیه آن و این که نباید بنایی مشرف بر آن ساخته شود»، می گوید: جدّم از عیینه به نقل از ابن نبیه حجبی از شیبه بن عثمان نقل کرده که او بالا می رفت و اگر خانه ای را بالاتر از کعبه می دید، دستور می داد خرابش کنند؛ سپس می افزاید: جدّم می گفت: هنگامی که عباس بن محمدبن علی بن عبداللّه بن عباس خانه خود را در مکه در محله «صیارفه» برابر مسجدالحرام می ساخت، به متصدی بنا دستور داد که آن قدر ساختمان را بالا نبرد که بر کعبه مشرف شود و به احترام خانه کعبه، بالاترین نقطه آن را پایین تر از کعبه قرار دهند.

جدم (۲) گفت: همه خانه های متعلق به سلطان یا دیگران در مکه و در اطراف مسجدالحرام نماند که مشرف بر کعبه بود، خراب شد و اوضاع تا به امروز چنین بوده است.

در مکه، چشمه روانی وجود دارد که از بالاـ تا پایین شهر جریان دارد. وقتی آب آن زیاد باشد، بر برکه معروف به نام «برکه ماجن» می ریزد و هرگاه کم باشد به «سوق اللیل» می رسد؛ این چشمه را مردم به نام «عین بازان» می شناسند. (۳) در مکه چاه های بسیار وجود دارد که بیشتر آنها همگانی است و نیز سقاخانه و برکه های زیادی وجود دارد که با توضیح بیشتری از آنها یاد خواهیم کرد.

در مکه، دو گرمابه هست که یکی متعلق به «ابوالعباس احمدبن ابراهیم بن مطرف مُرّی» است و در «اجیاد» بوده و او آن را وقف اردوگاه لشکریان خود در مروه کرده بود.

گرمابه دیگر نمی دانم به چه کسی منسوب است، شاید همان باشد که جواد، وزیر حاکم موصل ساخته است.

به گفته فاکهی، در مکه شانزده گرمابه وجود داشت که او جای هریک را مشخص کرده، ولی در حال حاضر هیچ کدام قابل شناسایی نیستند.

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۷۹

۲- منظور جدّ ازرقی است. نک: اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۸۲- ۲۸۳

۳- این چشمه هنوز هم به نام «بازان سوق اللیل» موجود است و به «سبع آبار» شهرت دارد.

فاکهی یادآور شده که در اجیاد سه گرمابه و در شعب ابن عامر دو گرمابه وجود دارد. شعب ابن عامر همان شعب عامر معروف در بالای مکه است.

فاکهی پس از بر شمردن این گرمابه ها، از گرمابه دیگری یاد کرده، می گوید: گفته می شود که این یک در صفا است و بدین ترتیب در صورت درستیِ این سخن، تعداد گرمابه های مکه به هفده می رسد.

مکه دارای دهستان های بسیاری است که تا به امروز هم شهرت دارند؛ از جمله وادی طائف، شامل روستاهای بسیار است- که بدانها خواهیم پرداخت- و وادی «لِیَّه» که روستاهای زیادی دارد و وادی «مَرّ» که به آن «مَرّ ظهران» گویند و جایی است که «بنی جابر» از آنجا گِل سفید برای مکه می آوردند و وادی نخله که این سه وادی، مشتمل بر روستاهای بسیاری است که دارای نخل ها ودرخت ها وچشمه های روانند و ویرانی های برجا مانده در آنها، نشان می دهد که روزگاری آباد بوده اند. من ندانستم که نخستین بار چه کسی این مناطق را آباد کرده است. کهن ترین روستای وادی «مرّ» که از آن نام برده شده «سروَعه» (۱) است که فاکهی در سخن از فضایل جد خود از آن نام برده است.

در قباله نامه ای که متعلق به سال پانصد و هفتاد یا هشتاد بوده- تردید از من است- ذکری از منطقه «حسان» دیدم.

سهیلی در مورد وجه تسمیه «مرّ» نظر مختلفی دارد. او می گوید: از آن جهت «مرّ» نامیده شده که در این وادی رگه ای شبیه به میم و راء؛ «مر» وجود داردکه متفاوت از رنگ زمین است و از بسیاری نقل شده که این نامگذاری به خاطر وجود درختی به نام «مرار» در آن است.

حازمی ازکندی نقل کرده که «مرّ» نام یک ده و ظهران نیز نام درّه ای است.

۱- یاقوت حموی گوید: «سَرْوَعه» به فتح اول و سکون دوم و فتح سوم است و می گوید: صمعی بر آن است که سروعه کوهی است در تهامه متعلق به بنی دؤل بن بکر. یکی از اهالی حجاز که به وی اعتماد دارم، گوید: سروعه به سکون راء، روستایی در «مرّ ظهران» است که در آن نخل و چشمه ای روان وجود دارد. نک: معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۱۷

به گفته بکری فاصله «مَرّ» تا مکه، شانزده میل (۱) است که البته چنانکه «ابن وضّاح» حکایت کرده، هجده و نیز بیست و یک میل هم گفته اند.

قسمتی از درّه نخله را نخله شامیه و قسمتی دیگر از آن را نخله یمانیه (۲) می گویند. در وادی نخله شامیه روستاهای «بردان» و «تنضب» و «بشراک» و بلندی بنی عمیر و دنباله های آن قرار دارد.

و در «نخله یمانیه» می توان از «سُوله» (۳) و «زیمه» (۴) نام برد.

به «نخله»، «بستان ابن عامر» می گویند. این نکته را «ابن سیدالناس» در کتاب سیره خود (۵) به هنگام ذکر سَرِیّه عبداللّه بن جحش در نخله، بیان کرده است. به «نخله» «بستان بنی عامر» هم می گویند که در کتاب های حنفی ها چنین آمده و ممکن است نادرست باشد.

از تنگه نخله تا مکه یک شب راه است. «ابن خرداذبه» در کتاب خود المسالک والممالک در مورد آبادی های مکه از جاهایی نام برده که دیگران یاد کرده اند و ما نیز آنها را نقل می کنیم. او می گوید: آبادی های مکه عبارتند از: «نجد» و «طائف» و «نجران».

شاعر گوید:

و كعبةُ نَجْرانَ حَتْمٌ عليك حتى تُناخي بأبوابها

«بر تو بایسته است که بر آستان کعبه نجران رحل اقامت افکنی»

۱- «معجم ما استعجم»، ج ۴، ص ۱۲۱۲

۲- بردان و تنضب دو روستا یا دو آبادی با کشت و نخل در بالای نخله شمالی است.

۳- قلعه ای است بر روی پشته ای در تنگه نخله که چشمه ای دارد و نخل هایی متعلق به خاندان مسعود از قبیله هذیل است.

۴- روستایی است نزدیک سوله دارای چشمه و باغ که مسافران تابستانی طائف در رفت و برگشت، از آن می گذرند، درختان موز و لیمو و دیگر مرکبات و سبزیجات دارد از «سوله» سرسبزتر و بزرگتر و آبادتر است؛ زیرا بر سر راه قرار دارد، حال آنکه «سوله» از جاده منحرف می شود.

۵- عیون الأثر، ج ۱، ص ۲۲۸

و نیز آبادی «قرن المنازل» که شاعر درباره آن می گوید:

ألم تسألِ الربع أنْ ینطقا بِقَرْن المنازلِ إنْ أخْلَقا

«آیا از ربع نخواستی که سخن بگوید، آن گاه که به در قرن المنازل درآمدند؟»

و غیل (۱) و عکاظ (۲) و «لِیَّه» (۳) و ترَبَه (۴) و بیشه (۵) و تَباله (۶) و هجیره (۷) و لنیه (۸) و جرش (۹) و سراه (۱۰) و آبادی های آن در تهامه شامل «مَلَکان» (۱۱) و «عشم» (۱۲) و «یسر» (۱۳) و «عکّ» (۱۴) است.

۱- جایی است در بالای یَلَمْلَم که خود تنگه ای است در جنوب مکه به فاصله دو شب که میقات اهل یمن است و مسجد «مُعاذ بن جبل» در آن واقع است. معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۲۲.

۲- عکاظ، نخلستانی است واقع در تنگه ای که تا طائف یک شب و تا مکه سه شب راه است معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۴۲ و امروزه بنا به بیشتر روایات، «سیل» در جاده طائف قرار دارد که دارای چشمه و اندکی نخل و چند خانه و قهوه خانه است.

۳- «لیّه» تنگه ای است مشهور از سمت شرق طائف معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۰.

۴- «تَرَبه» تنگه ای است در نزدیکی مکه به مسافت دو روز از آن معجم البلدان، ج ۸، ص ۲۱.

۵- «بیشه» نیز از تنگه های مشهور حجاز و از توابع مکه، در مرزهای یمن است معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۲۹. در المسالک، ص ۱۳۳، «بیش» آمده است.

۶- «تباله» جایی است با فاصله یک شب در جنوب بیشه معجم البلدان، ج ۲، ص ۹- ۱۰.

۷- هجیره، جایی در همان نواحی است.

۸- «لنیه» شاید همان رنیه در نزدیک بیشه و تثلیث و یَمْبَم و عقیق تمره باشد که همگی متعلق به بنی تمیم هستند. معجم البلدان، ج ۳، ص ۷۴.

۹- جُرَش، واقع در منطقه ای است که امروزه «عُسَیر» به ضم اول و فتح دوم نام دارد.

۱۰- سراه، نام کوه های حجاز در فاصله تهامه و نجد است که حجاز از آن نام گرفته است معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۰۵.

۱۱- مَلَکان، به فتح لام، کوهی است در طائف و به کسر لام، تنگه ای است از آنِ «هذیل» که هر دو در حجازند. معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۹۴. این نام در مسالک ص ۱۳۳ به ضنکان تصحیف شده است.

۱۲- عشم روستایی یمنی نشین از روستاهای تهامه است. معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۵۶.

۱۳- یسر، نقبی زیر زمینی است دارای آب در دهناء معجم البلدان، ج ۵، ص ۴۳۶.

۱۴- «عک» نام قبیله ای است که احتمالًا از قبایل عسیر باشد و یک آبادی در یمن نیز متعلق به آنهاست معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۴۲.

برخی از این آبادی هایی که ابن خرداذبه ذکر کرده، شناخته نشده است و بعید نیست که نوشته او دستخوش تحریف شده باشد. گروهی از فقهای شافعی یادآور شده اند که طائف و «وجّ» و آنچه بدانها اضافه می شود، منسوب به مکه اند و از توابع آن به شمار می روند؛ این نکته را نووی در الروضه نقل کرده و سخن خود را در بخش «عقد الجزیه و الهدنه» چنین آورده است:

امام الحرمین ابوالمعالی الجوینی می گوید: اصحاب گفته اند که طائف و «وجّ»؛ یعنی وادی طائف و آنچه بدان اضافه شده، منسوب به مکه اند و از توابع آن به شمار می روند و «خیبر» (۱) از آبادی های مدینه محسوب می گردد. «نجران» نیز جزو حجاز نیست، هر چند گفته شده که از آبادی های مکه است.

از جمله کسانی که می گویند «نجران» در شمار حجاز نیست، جواهری است که در صحاح خویش گوید: نجران، شهری در یمن است.

و در تهذیب شیخ ابواسحاق شیرازی چنین آمده است: امّا نجران بنا به گفته نووی، میان مکه و یمن به فاصله هفت منزل از مکه واقع است و به مسیحیان تعلق داشته است.

نووی در این باره که ابن خرداذبه، نجران را از آبادی های مکه دانسته است، تردید کرده و می گوید: امام حافظ ابوبکر حازمی در بخش «المؤتلف والمختلف فی الأماکن» از کتابش، نجران را از آبادی های مکه از سمت یمن دانسته است و در این گفته او، بی دقتی وجود دارد. (۲) بی دقتیِ سخن حازمی در مورد سخن ابن خرداذبه نیز به اقتضای گفته نووی صدق می کند. ممکن است گفته شود: در سخن حازمی، تساهل و بی دقتی وجود ندارد؛ زیرا گفته آنان مبنی بر اینکه «نجران» از آبادی های مکه از سمت یمن است، الزاماً بدان معنا نیست که نجران از حجاز باشد؛ چرا که آبادی های مکه می توانند در حجاز و یمن باشد و

۱- شاید منظور وی خیبر شمالی باشد؛ چرا که بدون تردید خیبر شمالی از توابع مدینه است، ولی خیبرجنوبی از توابع مکه به شمار می رود.

۲- تهذیب الأسماء و اللغات، ج ۲، ق ۲، ص ۱۷۲

علت الحاق نجران و پیرامون آن به آبادی های مکه، آن است که فرمانداری مکه در گذشته، تا بدانجا ادامه پیدا می کرد و مانعی هم ندارد؛ زیرا مأمون عباسی، «داودبن عیسی بن موسی بن محمدبن علی بن عبداللّٰه بن عباس عباسی» را در مکه و مدینه به کارگزاری گمارد و بلاد «عکّ» را به این مناطق افزود. چه بسا همین امر در مورد کارگزاران عباسیِ مکه هم صورت گرفته باشد و بدین ترتیب آنچه به نقل از ابن خرداذبه در مورد آبادی های مکه آمده است نیز تأیید می شود.

نووی بر این گمان بود که دوری نجران از مکه و وجود آن در یمن، آن را از تابعیت مکه خارج می سازد، حال آن که چنین نیست؛ زیرا صِرفِ نزدیکی به مکه هم دلیل آن نمی شود که- همچون «خُلَیص» که از «نجران» به مکه نزدیک تر است- از توابع مکه به شمار آید؛ چرا که خلیص (۱) با اینکه دو روز تا مکه فاصله دارد، از توابع مکه به شمار نمی رود و آن چنان که در سخن فاکهی خواهیم آورد، مرز توابع مکه از آن سوی، «جنابذبن صیفی» میان «عسفان» و «مَرّ ظهران» است که این مکان؛ یعنی «جنابذبن صیفی» امروزه شناخته شده نیست.

علت آن که عده ای، برخی مناطق را با وجود فاصله بسیار از مکه، جزء توابع آن برشمرده اند، ظاهراً این بوده که ولایت کارگزار مکه در گذشته، شامل آنجا بوده است و بدین ترتیب آنچه را فاکهی و ابن خرداذبه و دیگران در مورد توابع مکه گفته اند، پذیرفته می شود، هر چند در مورد مناطقی چون «نجران» و «عکّ» و ... باشد که بسیار از آن دور بوده و در کناره های حجاز و بلاد یمن واقعند.

فاکهی مطالبی را تحت عنوان «توابع و مرزهای مکه و تعیین آن» آورده است که آن را نقل می کنیم: «توابع و آبادی های مکه بسیار است و نام هایی دارند که برای رعایت اختصار کتاب، از ذکر آنها خودداری می نماییم، ولی حدّ نهایی مرزهای آن را یاد می کنیم: آخرین محلی که در سمت جاده مدینه جزء توابع مکه به شمار می آید؛

۱- روستایی است در جاده مدینه منوّره، پس از «عسفان» که تا به امروز نیز به همین نام شهرت دارد. صاحب معجم البلدان می گوید: آنجا دژی میان مکه و مدینه است نک: ج ۲، ص ۳۸۷.

«جنابـذبن صـیفی» نام دارد که میان «عسـفان» و «مرّ» واقع است و یک روز و اندی تا مکه فاصـله دارد. آخرین محل در سـمت جـاده عراق، «غمر» است که نزدیـک به «ذات عرق» است و به فاصـله یـک روز و انـدی قرار دارد و آخرین تـابع مکه در جاده یمن و جـاده امروزی تهـامه، محلی است به نـام «ضـنکان» (۱) کـه ده روز راه تـا مکه فاصـله دارد. آخرین منطقه تـابع مکه در گذشـته، بلاد «عکّ» داخل «یمن» و نزدیک به «عدن» بوده و آخرین منطقه تابع مکه پس از یمن در جاده نخل و جاده صـنعاء، منطقه ای است که نجران نام دارد و آخرین آبادی های آن به شمار می رود و مدت بیست روز از مکه فاصله دارد».

گفته فـاکهی مبنی بر این که فاصـله نجران تـا مکه بیست روز است، بـا آنچه پیش از این به نقـل از نـووی- مبنی بر هفت منزل بودن فاصله نجران تا مکه- نقل کردیم، منافات دارد؛ زیرا هفت منزل، بیست روز راه نیست.

سخن فاکهی این گمان را مطرح می کند که نجران نسبت به مکه از بلاد «عکّ» دورتر است، در حالی که فاکهی چنین مطلبی را نیـاورده است؛ این که وی می گویـد بلاد «عکّ» آخرین منطقه تابع مکه در داخل یمن و نزدیک به عـدن بوده است، بـدان معناست که بلاد «عکّ» نزدیک به یمن باشد، ولی نجران این ویژگی را ندارد.

اینکه فـاکهی می گویـد «نجران دورترین آبـادی مکه است»، مقصودش بعـد از بلاـد «عکّ» است؛ زیرا «عک» دورترین منطقه تـابع مکه بود و بعـدها، نجران دورترین شـده و فـاکهی نیز با توجه به این نکته گفته است: «نجران» دورترین آبادی مکه است. بـدین ترتیب روشن می شود که تناقضـی در سـخن فـاکهی نیست و تمـامی آنچه را که فاکهی و ابن خرداذبه در شـمار آبادی های مکه بر شـمرده انـد، امروزه از توابع مکه نیست؛ زیرا بسـیاری از آنها در محدوده امارت مکه واقع نیسـتند. در حال حاضـر دورترین محل نسبت به مکه که کارگزار مکه در آن صاحب قدرت است، «حَسَبه» است که آبادی در

۱- «ضـنکان» دره ای است در جنوب تهامه بر دامنه کوه های «سـراه» که منتهی به دریای سرخ می شود و در آن می ریزد. ابن خرداذبه آن را در شمار آبادی های مکه شمرده است. المسالک، ص ۱۳۳.

جانب یمن بر جاده «تهامه» (۱) واقع است و تا «قنونا» (۲) دو روز و تا «حلی» نیز دو روز فاصله دارد.

سخن فاکهی به این معناست که امیر مکه از مزارع آنجا، سالیانه یکصد عِدل مکی عایدی دارد و از آبادی دیگری به نام «دوقه»- به فاصله یک روز راه از «حسبه»- نیز همین میزان عایدی دارد و از دو وادی، دویست عِدْل و از «لیث» (۳) نیز همین مقدار عایدی سالانه دارد. امیر مکه نیز به همه این جای ها، کسانی را برای جمع آوری این منافع گسیل می دارد.

پس، از این محل ها، مناطقی که از همه دورتر است و امیر در آنجا بیش از جاهای دیگر دارای قدرت و نفوذ است، وادی «طائف» و وادی «لیه» است که نفوذ و نیز درآمد امیر از آن مناطق، نسبت به دیگر محل ها افزون تر است و در آنجا نمایندگانی دارد.

وادی «طائف» و وادی «لیه» در حوزه قاضی مکه واقعند و قاضی مکه در آنجا، نمایندگانی دارد. دورترین جاها نسبت به مکه در جهت مدینه- که امیر مکه در آن نفوذ دارد- وادی «هَدَّه» (هده بنی جابر) است که در یک منزلی «مَرّ ظَهران» واقع است.

کارگزاران مکه در حال حاضر آنچه را در فاصله «جدّه» و «رابغ» (۴) در دریا وجود داشته باشد، از آن خود می دانند و بر آنند که در محدوده نفوذشان قرار دارد. «جُدّه» در حال حاضر و پیش از این، از توابع مکه بوده و در دو منزلی آن واقع است که درباره اش سخن خواهیم گفت.

۱- درباره آن نگاه کنید به: معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۵۸

۲- «قنونا» همان قنفذه است. نک:- عمر رضا کحاله «جغرافیه شبه جزیرهالعرب»، ص ۲۸ و آن از بنادر جنوبی حجاز است، یاقوت حموی آن را «قنونی» ذکر کرده است معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۰۹.

۳- «لیث» که اهل حجاز آن را «اللّیث» با تشدید لام و تا به جای ثا می خوانند، دره ای است در پایین «سراه» که به دریا ختم می شود معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۸.

۴- دره ای است میان «بزواء» و «جحفه» پایین تر از «عَزْوَز» که حاجیان از آن می گذرند معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۱.

محلی که در این کتاب باید از آن یاد شود، «حجاز» است که بارها نام آن تکرار شده و شامل مکه و مدینه و یمامه و آبادی های آنهاست.

امام شافعی در کتاب «الأمّ» از «حجاز»؛ بنا بر نقل قول «بندنیجی»، همین برداشت را از «حجاز» دارد.

در وابستگی یمن به حجاز، دو سخن وجود دارد: برخی گویند «تبوک» و «فلسطین» جزو «حجاز» است و مرزهای حجاز از میان کوه های «طی» به سوی جاده عراق می گذرد و از این جهت، آن را حجاز نامیده اند؛ زیرا به عنوان حاجزی میان «تهامه» و «نجد» است.

این مطلب را ابن کلبی و اصمعی و دیگران گفته اند.

«یمامه» مورد اشاره به فاصله دو منزلی یمن از سمت طائف و به فاصله دو منزلی یمن از سمت طائف و به فاصله چهار منزلی از مکه است. نووی در «تهذیب الأسماء واللغات» (۱) بر این باور است و بنابراین، طبق نظر او، ناحیه معروف به «بجیله» در شمار حجاز نیست؛ زیرا از طائف نسبت به هر جای دیگر در فاصله طائف تا یمامه دورتر است.

منطقه بجیله و یمامه، در یک سمت؛ یعنی در سمت نجدِ یمن قرار دارند، ولی منطقه بجیله بیش از یمامه، به یمن نزدیک است و در نتیجه، نمی توان منطقه بجیله را در شمار حجاز آورد.

مردم مکه تا به امروز نیز حجاز را جز بر طائف و پیرامون آن، اطلاق نمی کنند و منطقه بجیله را به نامِ حجاز نمی خوانند، علت آن است که بجیله در سرزمین یمن قرار دارد.

آبادی های یاد شده در محدوده حجاز، همان آبادی های مکه و مدینه و یمامه اند.

مخالیف نیز آبادی ها و روستاهای نزدیک به هم هستند و به فتح میم و خاء، جمع مِخالف است. به گفته نووی (۲) مکه جزو تهامه است.

۱- نک: ج ۲، ق ۲، ص ۲۰۱

۲- تهذیب الأسماء واللغات، ج ۲، ق ۱، ص ۴۴

حکم خرید و فروش و اجاره خانه های مکه

فقها و دانشمندان- که رحمت خدا بر ایشان باد!- در این مورد اختلاف نظر دارند؛ شیخ ابوجعفر ابهری از امام مالک حکایت کرده که خرید و فروش و اجاره این خانه ها، مکروه است، ولی اگر فروخته یا اجاره داده شد، فسخ نمی گردد.

لخمی می گوید: قول مالک درباره اجاره و فروش خانه های مکه، مختلف است.

گاه منع کرده است. ابن رشد نیز این مطلب را از ابهری و لخمی نقل کرده و یادآور شده است که در قول مالک و اصحاب او در اینکه مکّه به زور فتح شده است، اختلافی وجود ندارد. اختلاف در آن است که آیا بر مردمان این شهر، منّت گذارده شده و به خاطر عظمت و حرمت آن و یا به دلیل تسلیم شدن در برابر مسلمانان، نباید اراضی آن تقسیم گردد و خرید و فروش شود؟ وی معتقد است که به همین دلیل در مورد اجاره خانه های آن، اختلاف نظر پدید آمده است.

جواز خرید و فروش خانه های مکه، مبتنی بر پذیرفتن منّت بر مردم مکه و منع خرید و فروش و اجاره آنها، مبتنی بر پذیرش این نظر است که مکه برای مسلمانان نسبت به جاهای دیگر، متفاوت است.

این سخن نیز جای تأمل دارد؛ زیرا بیش از یک تن از علمای صحابه و خلفای آنان در زمان های مختلف، بر خلاف آن عمل کرده اند؛ مثلًا عمربن خطاب خانه هایی را در مکه خریداری کرد و مسجدالحرام را توسعه داد. همچنین عثمان بن عفان و نیز عبداللّه بن زبیربن عوام چنین کردند.

معاویه نیز «دارالندوه» و خانه امّ المؤمنین، خدیجه بنت خویلد و خانه های دیگری در مکه را خرید که همه این موارد در تاریخ ازرقی (۱) و برخی نیز در جاهای دیگر نقل شده است.

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۶۴

و بنا به روایتی که در صحیح بخاری آمده، کارگزارِ عُمَر، برای وی خانه ای خرید تا آن را زندان قرار دهد؛ زیرا در کتاب خود، بابی را: «باب کاروان سراها و زندان های واقع در مسجدالحرام» نامیده است. «نافع بن عبد الحارث» نیز خانه ای از صفوان بن امیه برای ساخت زندان، خریداری کرد، به این شرط که عُمَر راضی باشد و (به روایت اصیلی و ابوذر) او راضی شد و قابسی روایت کرده که این معامله مشروط به رضایت عُمَر بود، که اگر راضی باشد، فروش درست است و اگر راضی نباشد، باید مبلغ چهارصد درهم- و در روایت ابوذر چهار دینار- به صفوان پرداخت شود.

این روایت را به نقل از بزرگان، از تاریخ ازرقی آوردم، زیرا با آنچه در صحیح بخاری آمده، تفاوت دارد، چرا که ازرقی می گوید:

جدّم نقل کرده است که ابن عیینه به نقل از عمرو بن دینار از عبدالرحمان بن فروخ نقل کرده که نافع بن عبدالحارث از صفوان بن امیّه زندان را، که پیش از آن، خانه «ام وائل» بود، برای عمربن خطّاب به مبلغ چهار هزار درهم خریداری کرد، به این شرط که اگر عمر راضی بود، معامله برای او باشد و اگر راضی نبود، چهار صد (درهم) به صفوان پرداخت شود. (۱) نافع بن عبدالحارث، همان (خزائی) کارگزار عمربن خطاب بر مکه و بنا به گفته «ابن عبدالبرّ» (۲) یکی از بزرگان و فضلای صحابه است و شکی ندارد که آنچه را انجام داده، مورد رضایت عمر واقع می شود و اجازه او را در پی دارد. از طرفی، چنانچه عمر و دیگران یقین داشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله معتقد به تسلیم شدن اهل مکه در برابر مسلمانان بود، هرگز چنین کاری نمی کردند و جداً بعید است که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین کرده باشد و از ایشان و دیگر علمای صحابه، پنهان مانده باشد و اگر آن حضرت عملکرد یکی از ایشان را مذمت می کرد، مطمئناً دیگران با خبر می شدند و اگر به خلاف بودن روش علما یقین داشتند، هرگز در مذمت ایشان لب فرو نمی بستند.

۱- «اخبار مکه»، ج ۲، ص ۱۶۵

۲- الاستیعاب، ج ۳، ص ۵۳۹

از طرفی، در مورد حدیث عبداللّه بن عمرو بن عاص که می گوید: «هرکس از (عایدی) اجاره خانه های مکه بخورد، آتش در دهان خود گذاشته است»، باید گفت در سلسله اسناد این حدیث به پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز وقف آن بر عبداللّه اختلاف است.

صحیح آن است که بنا بر نقل «دار قطنی» (۱)، موقوف بر وی بوده است و در این صورت، حدیث یاد شده دلیلی بر تحریم اجاره خانه های مکه نیست و بر فرض که سلسله اسناد حدیث درست باشد، دلیل آن نه عدم مالکیت، بلکه جنبه اکتسابی آن است؛ همچنان که آن حضرت صلی الله علیه و آله، از کسب درآمد از راه حجامت نیز نهی کرده است. اجاره خانه های مکه از این جهت کار زشتی شمرده شده، که مستلزم ناهمدلی با حجاج نیازمند مسکن است.

سهیلی- بنا به آنچه بیان خواهد شد- از وجوب سکونت حجاج در مکه، سخن گفته است.

در مورد حدیث علقمه بن نضله کنانی یا کندی نیز که می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر در حالی وفات یافتند که هیچ باغی از باغ های مکه را به ملکیت درنیاوردند»، باید گفت: «ابن ماجه» چنین آورده است (۲) و عین حدیث به نقل ازرقی چنین است: خانه ها و منزل ها در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر و عثمان، اجاره یا خرید و فروش نمی شد و جملگی را بی صاحب می خواندند؛ هر کس نیاز داشت منزل می کرد و هر کس نیاز نداشت به دیگران وامی گذاشت! (۳) این حدیث نیز دلالتی بر نهی پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر و عثمان از خرید و فروش و اجاره خانه های مکه ندارد، بلکه دلالت بر آن دارد که در زمان ایشان، چنین اتفاقی صورت نگرفته است.

لازمه اتفاق نیفتادن در آن زمان، منع این کار نیست؛ چرا که ممکن است انسان

۱- سنن دار قطنی، ج ۱، ص ۵۷، شماره ۲۲۶

۲- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۷، باب «اجر بیوت مکه»، شماره ۳۱۰۷ و نیز نک: سنن دار قطنی، ج ۱، ص ۵۸، شماره ۲۲۸

۳- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۶۳

کاری را که حق انجام آن را دارد، مـدت ها انجام ندهد، هر چند حدیث علقمه مبنی بر این که در زمان ایشان، خانه های مکه مورد خرید و فروش و اجاره قرار نگرفته است و با خرید خانه های مکه از سوی عمر و عثمان، سازگار نیست. حال آن که این امر در زمان پیامبر صـلی الله علیه و آله اتفاق افتاده است، به این دلیل که فاکهی در کتاب خود (اخبار مکه) چنین آورده است: حسـین بن حسن به ما گفته است که طی نوشـته ای به عبـدالرحمان بن مهـدی، از وی درباره خرید و فروش و اجاره خانه های مکه پرسـیدم، در پاسـخ گفت که تو در نوشـته ات در مورد خریـد و فروش و اجـاره هـای خـانه هـای مکه از من پرسـیده ای، درباره خرید و فروش باید بگویم که مردم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله این کار را انجام می دادند.

حسـین بن حسن، همـان «مروزی» همـدم «ابن مبـارک» است که ابوحـاتم درباره اش می گویـد: راسـتگو است (۱) و ترمـذی و نسائی از وی روایت کرده انـد و اگر حـدیث او با حدیث علقمه تعارض داشـته باشد، حدیث وی بر حدیث علقمه مقدّم است؛ زیرا حـدیث علقمه به مفهوم شـهادتی بر نفی آن است و در چنین حـالتی، اثبـات کننـده، بایـد مقـدم باشـد و لازم می آیـد که حدیث علقمه را حمل بر این کنیم که در زمان پیامبر صـلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر و عثمان، مردم معمولًا و به دلیل عدم نیاز و برای رفاه حال نیازمنـدان و میهمانان، اقدام به خرید و فروش و اجاره خانه های خویش در مکه نمی کردند و از آنجا که خلاف این امر، نادر بوده و علقمه، شاهد چنین کاری نبوده، در حدیث خود آن را نفی کرده است.

علقمه جزء اصـحاب نبوده، هر چند ابن عبدالبرّ در کتاب خود الإستیعاب، او را در شـمار صحابه آورده است. «ابن حبّان» نیز او را در شمار اتباع تابعین قلمداد کرده و «ابن منده» یادآور شده که او تابعی است.

خریـد خانه های مکه از سوی عمر و دیگران، دلیلی روشن بر آن است که مکه، در مالکیت مردم آن بوده است که این حالت بنـا به یکی از دو قول قائلانِ به فتـحِ مکه با توسل به قـدرت نظامی (عنوه) و یا به خاطر منت پیامبر صـلی الله علیه و آله بر مردم آن بوده و یا به این دلیل بوده

۱- نک: الجرح و التعدیل، ج ۳، ص ۴۹، شماره ۲۱۹

که با صلح فتح شده است که وجه اول، صحیح تر است؛ زیرا فتحِ صلح آمیز مکّه، با ظاهر احادیثی که درباره فتح مکه وارد شده است، مغایرت دارد و نیز با گفته اکثریت مورّخان، مبنی بر فتح مکه از راه جنگ در تعارض است.

سهیلی (۱)نیز این نظر را که پیامبر صلی الله علیه و آله با وجود ورود به مکه با قدرت نظامی، بر مردم آن منت گذارد، صحیح تر دانسته است.

ابن حاج و ابن عطیه، دو امام مفسّرِ مالکی به نقل از امام مالك برآنند که مکه به مالکیت مردم آن در آمده و دلایلی نیز ذکر کرده اند. ابن حاج گفته است که گروهی از علما، فروش باغ های مکه و اجاره خانه های آن را مباح دانسته اند، از جمله این گروه، طاوس و عمروبن دینارند و این نظرِ مالك و شافعی است. وی در ادامه می گوید: دلیل درستیِ نظر مالك وکسانی که با وی هم رأی و هم عقیده اند، چند مطلب است. وی پس از برشمردن برخی از این ادلّه، می گوید: و نیز از جمله دلایل این فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله در حَجّهالوداع است که فرمود: «آیا عقیل برای ما خانه ای به جای گذارده است؟» که دلیل بر مالکیت خانه از سوی صاحب آن است و این که عمربن خطاب زندان را به چهار هزار درهم خریداری کرد و اینکه خانه های اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله تا به امروز در اختیار فرزندان ایشان است؛ از جمله اینان، ابوبکر و زبیربن عوام و حکیم بن حِزام و عمروبن عاص و دیگران است که برخی فروخته و برخی نیز بخشیده شده است که تنها در مورد ملك خود می توانستند این کار را بکنند و البته آنها از هرکسِ دیگر، به نظرِ خدا و رسول صلی الله علیه و آله داناترند.

ابن عطیه نیز در تفسیر آیه إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَیَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِی جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاکِفُ فِیهِ وَالْبَادِ (۲)

می گوید: خداوند مردمان را در مسجدالحرام یکسان دانسته، ولی در مکه متفاوتند. عُمَر و ابن عباس و مجاهد و سفیان ثوری و گروهی دیگر، بر آنند که در مورد خانه های مکه، وضع چنین است و وارد شونده

۱- الروض الأُنُف، ج ۳، ص ۱۰۲

۲- حج: ۲۵

به مکه می توانـد هر جـا که خواست روی آورد و صـاحب خانه- بخواهـد یا نخواهـد- وظیفه دارد او را منزل دهـد. در صـدر اسلام نیز وضع بر همین منوال بود.

آن گاه می گویـد: گروهی دیگر از جمله مالک برآننـد که خانه ها، همچون مسـجد نیسـتند و صاحبان آنها می تواننـد در آن تصرّف کنند و این کاری است که امروزه انجام می شود. سپس با بیان اختلاف نظری که در مورد فتح مکه وجود دارد و این که به جنگ (عنوه) یا به صـلح بوده است، می گوید: کسانی که به صلح آمیز بودن فتح مکه معتقدند، برابری همگان در خانه ها را بعیـد می داننـد و آنهایی که فتح مکه را به قدرت نظامی دانسـته اند، می توانند قائل به برابری همگان در خانه های آن و عدم قطعیت ملکیت آنها برای کسی باشند و خانه های مکه را منزلگاه هر ساکنی بدانند.

وی همچنین می گوید: ظاهر گفته آن حضرت- علیه الصلاه والسلام- که فرمود:

«آیـا عقیـل برای مـا خـانه ای به جای گـذارده است؟» مسـتلزم برابری همگان در آن است، هر چنـد به مالکیت در آمـده بود و واردشدگان حق استفاده از آن را نداشتند. آن گاه می گوید:

از جمله دلایـل بر این که خـانه هـای مکه ملک مردم آن است، این است که خلیفه عمر، جای زنـدان را از صـفوان بن امیه، به چهار هزار درهم خریداری کرد.

با این حال برابری همگانی در خانه های مکه می توانـد (تنها) در موسم حج درست باشد و در این صورت، این مسأله ارتباطی به چگونگی فتح مکه نخواهد داشت.

سهیلی که خود از علما و پیشوایان معتبر مالکی است، بر آن است که مکه در مالکیت مردمِ آن است. در اینجا عین سخن او را نقل می کنیم:

«فصـل: در اینجا بخشـی از احکام سـرزمین مکه را یادآور می شویم که درباره آنها، اختلاف نظریه وجود دارد: آیا پیامبر خـدا صلی الله علیه و آله به زور یا به صلح آنجا را فتح کرد؟ که بتوان بر اساس آن حکم داد که زمین آن را می توان به مالکیت در آورد یا خیر؟ چرا که خلیفه عمربن خطاب به هنگام آمدن حجّاج، دستور می داد درِ

خانه های مکه برداشته شود و عمربن عبدالعزیز (۱) به کارگزار خود در مکه نوشت که مردم مکه را از اجاره دادن خانه های خود به هنگام آمدن حجاج، باز دارد؛ زیرا این کار برای ایشان حلال نیست و مالك می گوید: اگر مردم خیمه های خود را در خانه های مکه به پا می کردند، کسی ایشان را نهی نمی کرد؛ و روایت شده که خانه های مکه را بی صاحب می خوانند و اینها همه برخاسته از دو اصل بود: یکی این سخن خداوند- تبارك و تعالی- که:

وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِی جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ

ابن عمر و ابن عباس در تفسیر آیه می گویند: تمام مکه، مسجد است.

واصلِ دیگر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله با قدرت نظامی وارد مکه شد، هر چند بر مردم آن منت گذارد و جان و اموالشان را امان داد و بر خلاف نظر برخی فقها، نمی توان جاهای دیگر را با مکه مقایسه کرد؛ زیرا مکه از دو نظر با جاهای دیگر، تفاوت دارد:

یکی آن که خداوند، پیامبر خود را صلی الله علیه و آله بدان ویژه گردانید و فرمود: ... قُلْ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ ... (۲)

و ویژگی دیگری که خداوند به مکّه بخشید، آن است که غنایم آن حلال نیست و آنچه در آن یافت شود باید به حال خود رها گردد؛ زیرا حَرَم امن الهی است؛ پس چگونه می توان زمین آن را، زمین خراج تلقی کرد. هر کس جایی را فتح کرد، حق ندارد مانند مکه با آن برخورد کند.

بنابراین زمین و خانه های مکه، متعلق به مردم آن است، ولی خداوند بر آنان واجب کرده که وقتی حاجیان به مکه می آیند، آنان را منزل دهند و برای خانه ها، از ایشان اجاره بها نستانند، این حکم آن است و به زورمندانه یا صلح آمیز

۱- عمربن عبدالعزیز، در سال ۹۹ هجری به خلافت رسید. کارگزار او در مکه «عبدالعزیز بن عبداللّه بن خالدبن اسید» بود. عمربن عبدالعزیز در سال ۱۰۱ وفات یافت و عبدالعزیز بن عبداللّه تا وفات وی، کارگزاری مکه را بر عهده داشت تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۳۱- ۱۴۱.

۲- انفال: ۱

بودن فتح آن نباید کاری داشت، هر چند ظواهر حدیث حکایت از زورمندانه بودن فتح مکه دارد.» (۱)

وجوب منزل دادن به حجاج در مکه و نگرفتن اجاره بها از ایشان، آن گونه که سهیلی بیان کرده است، با این مطلب که مکه در مالکیت مردم آن است منافاتی ندارد؛ زیرا در موارد بسیاری، از جمله بخشش نخ برای دوختن زخم، بخشش مازاد غذا و آب به نیازمندان و بخشش ستون و چوب برای نگهداری دیواری که بیم فرو ریختن آن می رود، بر آدمی واجب است که از اموال خود برای رفع نیاز دیگران، صرف کند و دریافت پول بابت این کارها، خلاف است و وجوب آن، برخاسته از حق همدلی و همدردی است. در مورد خانه های مکه نیز آنچه گفته شد، درست به نظر می آید.

هرچند از سخن سهیلی چنین برداشت نمی شود که حکم صادره در مورد خانه های مکه درباره غیر حاجیان نیز صدق می کند.

سهیلی این استدلال را که خرید خانه هایی در مکه از سوی عمر و عثمان به منظور توسعه مسجدالحرام، به این معناست که خانه ها در مالکیت مردم مکه بوده است، می پذیرد؛ زیرا می گوید: خرید خانه ها از سوی عمر و عثمان برای افزودن به مساحت مسجدالحرام، دلیلی بر آن است که باغات مکه در مالکیت مردم آن بوده و حق تصرّف و خرید و فروش و اجاره آنها را داشته اند. هر چند درباره خرید خانه ها، اختلاف نظر وجود دارد.

ابن رشد درباره اجاره خانه های مکه، چهار روایت مختلف را در المقدمات نقل می کند: یکی حاکی از جواز آن است که از ظاهر مذهب ابن قاسم در المدوّنه برمی آید.

دوم: منع این کار است که ظاهر سخن مالک در شنیده ابن قاسم از او در کتاب حج است و سوم: کراهت مطلق و بالأخره چهارم: کراهت در ایام ویژه موسم حج است که داودی از مالک نقل کرده است.

۱- ابوالقاسم سهیلی، الروض الأُنُف شرح سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۰۲- ۱۰۳.

ابن جماعه نیز در المنسک خود از وی نقل کرده که در کتاب البیان، اختلاف نظر در مورد فروش و اجاره خانه های مکه را نقل کرده است؛ وی می گوید: ابن رشد در البیان والتحصیل سه روایت از مالک نقل کرده است: یکی منع خرید و فروش و اجاره، دیگری مباح بودن و سوم: کراهت اجاره آنها در موسم حج.

بنا به برداشت ابن جماعه، سخن ابن رشد در «البیان» متضمّن اختلافی در مسأله خرید و فروش خانه های مکه نیست. از سخن او چنین بر نمی آید که وی نظر ارجحی را مطرح کرده است؛ حال آن که قاضی عزالدین بن جماعه در «المنسک» خود به نقل از قاضی ابوعلی سند بن عنان مالکی ازدی، صاحب «الطراز» بدین مضمون نقل قول کرده که گویا در این امر ترجیحی دیده می شود؛ زیرا بلافاصله پس از نقلی که از ابن رشد داشته، می گوید: سند بن عنان در الطراز نقل کرده که مذهب مالک، منع خرید و فروش است و اجاره اگر در مورد چوب و ابزار باشد، جایز است، ولی چنانچه در مورد قطعه زمین باشد، نباید صورت گیرد.

از سخن ابن الحاج در المنسک برمی آید که در مذهب مالکی، جواز خرید و فروش و اجاره خانه های مکه، ارجح شمرده شده است؛ زیرا تنها از امام مالک نقل قول شده و در مورد صحّت آنچه به مالک نسبت داده شده، استدلال گردیده است.

درباره سخن ابن عطیه نیز همین نتیجه گیری درست است؛ زیرا او نیز از مالک نقل کرده که صاحبان خانه های مکه، حق تصرّف و مالکیّت در خانه های خود را دارند و جواز این کار را نیز با بیان اینکه مکّه به زور فتح شده است و پیشینیان بزرگوار چنان کرده و آیندگانِ برگزیده نیز در هر زمان چنان می کنند، بعید ندانسته است و وقتی خرید و فروش خانه های مکه جایز باشد، کرایه، هبه، وقف، شفعه، تقسیم و دیگر احکامِ جایز در املاک نیز در مورد آنها جایز می گردد.

ممکن است گفته شود در مورد «شفعه» این حکم با سخن مالک در المدونه که گفت: «در زمینی که به زور فتح شده است، حق شفعه وجود ندارد و خرید و فروش آن جایز نیست» سازگاری ندارد، در حالی که این حکم در مورد مکه صادق است (زیرا به

نظر وی مکه به زور فتح شده است)، در پاسخ می گوییم که هر چند مکه به زور فتح شده است، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله بنا بر قول ارجح، بر اهل آن منّت گذارد و امانشان داد و بدین ترتیب، با جاهای دیگری که به زور فتح شده است، تفاوت دارد.

مورد اجاره خانه های مکه نیز با دیگر جاها، متفاوت است و اگر هم قائل به جواز این کار باشیم، به ویژه در ایام موسم حج و به منظور آسایش بیشتر حجاج، خالی از کراهت نیست؛ از پیشینیان نیز روایت بسیاری در کراهت اجاره خانه های مکه وارد شده و برخی نیز اجاره را تنها برای کسانی که ناچار بدین کار هستند، روا دانسته اند. (۱) نظر ابوحنیفه در مورد زمین های مکه، متفاوت نقل شده است؛ برخی کراهت خرید و فروش را از وی روایت کرده اند و نتیجه گرفته اند که خرید و فروش جایز نیست، ولی «قاضی خان» یادآور شده که این حکم، از ظاهر روایت دانسته شده و برخی نیز با وجود کراهت، قائل به جواز آن شده اند.

ابویوسف و محمدبن حسن هر دو قائل به جوازند و فتوای حنفی ها نیز بنا به گفته «صدر شهید حنفی» بر همین حکم است و حافظ الدین نسفی در کتاب خود «الکنز» نیز به قطع، همین نتیجه را گرفته است.

در مورد اجاره زمین های مکه نیز در مذهب ابوحنیفه، اختلاف نظر وجود دارد؛ چرا که گاهی از او و از محمدبن حسن، عدم جواز و گاهی هم جواز توأم با کراهت، روایت شده است.

در مذهب احمدبن حنبل نیز در این باره، روایت متفاوت است. هم جواز و هم منع روایت شده است. هر چند ابن قدامه حنبلی یادآور شده که روایت جواز، از استدلال محکم تری برخوردار است.

ابن مُنَجّا به نقل از حنبلی ها یادآور شده که روایت منع، نظر رایج در مذهب حنفی

۱- ابویوسف در کتاب خود «الخراج» چاپ سلفیّه، ص ۸۲، احکام شرعی مربوط به سرزمین های فتح شده به زور یا به صلح را یادآور شده است. ماوردی نیز در کتاب «الاحکام السلطانیه» صفحه ۳۱ به بعد، چاپِ مطبعه السعاده، به این موضوع پرداخته است.

است. در مـذهب شافعی در خصوص جواز خریـد و فروش و اجاره خانه های مکه اختلافی وجود نـدارد؛ زیرا از نظر وی، مکه به صلح فتح شده است. برخی از شافعی ها قائل به فتح مکه در حال امان هستند، که امان را نیز به معنای صلح گرفته اند.

قاضـی ابوالحسن معروف به ماوردیِ شافعی، صاحب «الحاوی الکبیر» می گویـد: از نظر من، خالد بن ولید با جنگ وارد بخش پایین شهر مکه گردید، ولی بالاشهر مکه به طور صلح آمیز فتح شد.

نووی می گوید: نظریه درست، همان اوّلی (فتح صلح آمیز مکه) است.

در این داوری، جای تأمل است؛ زیرا فتح صلح آمیز باید همراه با تعهّد مردم شهر فتح شده به ترکِ نبرد باشد، حال آنکه مردم مکه به هنگام فتح، چنین نکردند و حتی همگی برای نبرد با مسلمانان، تدارک دیدند و امان دادن پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز نپذیرفتنـد. دلیل آن نیز حدیث عبداللَّه بن رباح انصاری به نقل از ابوهریره است که در صـحیح مسـلم (۱)روایت شده و در آن آمده است:

در جریان فتـح مکه، قریش از همه جا و از هر قبیله، نیرو گرد آوردنـد و گفتنـد: اینان را جلو می انـدازیم؛ اگر چیزی عایدشان شد ما با ایشان هستیم و اگر بلایی بر سـرشان آمد، هرچه خواستند به آنها تاوان می دهیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا گروه قریش و پیروان ایشان را می بینید؟ آن گاه دسـتانش را روی هم گذارد و فرمود: وعده دیدار ما درصفا. آنگاه بودکه هر یـک از مـا هرکه را خواستیم، از ایشـان کشتیم وهیـچ کس از ایشان، چیزی به سوی ما پرتاب نکرد. آن گاه می گویـد: دراین حال بودکه ابوسفیان آمد و گفت: ای رسول خدا، توده قریش امروز ازمیان رفتند و دیگر قریشی باقی نمانده است. دراین حال بودکه آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس وارد خانه ابوسفیان شود، در امان است.

در این حدیث، دلالت صریحی در مورد عدم پای بندی قریش نسبت به ترک جنگ و نبرد با مسلمانان در روز فتح مکه وجود دارد و نیز دلالت بر آن دارد که چنین

۱- شماره ۱۷۸۰، فی الجهاد، باب فتح مکه.

واکنشی از سوی آنان هنگامی صورت گرفت که پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مکه شده بود و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله در مرّالظهران حضور داشت، به ایشان امان داده بود؛ چرا که در «مغازی» موسی بن عقبه روایت شده که ابوسفیان بن حرب و حکیم بن حِزام، پس از اسلام آوردن در مَرّالظهران به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: ای رسول خدا! مردم را امان ده. آیا اگر قریش دست از نبرد بکشند، در امان خواهند بود؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس دست از نبرد بکشد و درِ خانه اش را ببندد، در امان است. گفتند: پس ما را روانه کن تا این مطلب را به ایشان ابلاغ کنیم. فرمود: بروید، هر کس وارد خانه تو- ابوسفیان- و حکیم بن حزام گردد و از جنگ دست بکشد، در امان است. می گوید: خانه ابوسفیان در بالاشهر مکه و خانه حکیم، در پایین شهر مکه قرار داشت.

در سیره ابن اسحاق (تهذیب سیره ابن هشام) (۱) به نقل از بکایی روایت شده که ابن عباس بن عبدالمطلب پس از اسلام آوردن ابوسفیان در مرّالظهران به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

ای رسول اللّه، ابوسفیان کسی است که خوش دارد به چیزی افتخار کند، کاری برای او بکنید. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «آری، هر کس وارد خانه ابوسفیان شود، در امان است. هر کس در خانه اش را به روی خود ببندد، در امان است و هر کس وارد مسجد شود، در امان است.» (۲) در این دو کتاب، روایاتی وارد شده به این مضمون که پیامبر صلی الله علیه و آله در امان دادن خود، زنان و مردانی از اهل مکه را مستثنا ساخت و به دلیل جرایمی که مرتکب شده بودند، دستور کشتن آنها را- حتی اگر پشت پرده کعبه پنهان شده باشند- صادر کرد.

از جمله احادیثی که دلالت بر عدم پای بندی قریش نسبت به ترک جنگ با مسلمانان در روز فتح، و نیز عدم پذیرش امان پیامبر صلی الله علیه و آله پس از دریافت چنین پیامی دارد، حدیثی است که فاکهی نقل کرده است و می گوید: محمدبن ادریس بن عمر از نوشته های

۱- تهذیب سیره ابن هشام، تحقیق عبدالسلام هارون، مؤسسه الرساله، ۱۹۸۱، ص ۲۵۳

۲- ابوداود، این روایت را طیّ شماره ۳۰۲۱ و ۳۰۲۲ در «الخراج والإماره»، باب «ما جاء فی خبر مکه»، آورده است.

خود از سلیمان بن حرب و او از حماد به نقل از ایوب به نقل از عکرمه برای ما حدیث بلندی را درباره فتح مکه نقل می کند و از جمله می گوید:

«... سپس ابوسفیان گفت: قریش را چپاول کردند. عباس گفت: ای رسول خدا اگر مرا اجازه دهی به میان مردم مکه بروم و آنان را فراخوانم و امان دهم و برای ابوسفیان نیز چیزی قرار دهم! می گوید: عباس سوار شهباء، استر پیامبر صلی الله علیه و آله شد و رهسپار گشت.

حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: عمویم را به من باز گردانید که عموی هر کس چون پدر اوست. راوی می گوید: عباس رهسپار شد و به میان مردم مکه رسید و گفت: ای اهل مکه! اسلام آورید تا در امان باشید، شما به محل های بسیار نامطمئنی پناه آورده اید. می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله زبیر را از سمت بالای مکه و خالد بن ولید را از پایین مکه، اعزام داشته بود، عباس به ایشان گفت: زبیر از سمت بالا و خالد از سمت پایین آمده اند و این همان خالدی است که می شناسید و خزاعه ای که پوزه ها بر خاک می مالد. راوی می گوید: سپس گفت: هر کس سلاح بر زمین بگذارد، در امان است. هرکس در به روی خود ببندد، درامان است.

هرکس وارد خانه ابوسفیان شود، در امان است. و می افزاید: پس از آن پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله بر آنان ظاهر گشت و به مردم امان داد، مگر به بنی بکر از خزاعه. سپس چهار نفر را نام برد:

مقیس بن صبابه، عبداللّه بن ابی سرح، ابن خطل و ساره (۱) از کنیزان بنی هاشم. می گوید نمی دانم نام حماد و ساره در حدیث ایوب آمده یا حدیث دیگری. خزاعه تا نیمروز جنگیدند و آن گاه خداوند- عزّوجلّ- این آیات را نازل کرد که: أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ* قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ

۱- ابن هشام در «السیرهالنبویه» این چهار نفر را در شمار کسانی می شمارد که در روز فتح مکه، پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله از ایشان نام برد و دستور قتل آنان را- حتی اگر پشت پرده کعبه پنهان شده باشند- صادر فرمود و به دیگران امان داد، و بر این چهار تن، حویرث بن نقید بن وهب و دو تن از کنیزکان عبداللّه بن خطل که در هجو رسول خدا صلی الله علیه و آله آواز می خواندند، افزوده است نک: سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۷۳، چاپ الجمالیه مصر.

صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ* وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱)

و به فاصله هر فراز از آیات، نام خزاعه را می آورد.

این خبر با گفته های ابن عقبه و ابن اسحاق در خصوص دستور پیامبر صلی الله علیه و آله برای خودداری از جنگ با کسانی که روز فتح مکه نجنگیدند- مگر آنهایی که استثنا کرد- مغایرت دارد. دلیل درستیِ حدیث نقل شده از سوی فاکهی، خواهد آمد.

از دیگر اخبار دالّ بر اجتماع قریش مکه برای جنگ با مسلمانان در روز فتح مکه، حدیثی است که موسی بن عقبه در مغازی نقل کرده است؛ آنجا که در خبر مربوط به فتح، می گوید: در پایین مکه بنی بکر و بنی حارث بن عبد مناه و هذیل ساکن بودند که قریش از ایشان و حبشی های همراه آنان کمک گرفتند وبه آنها دستور دادند در پایین مکه باشند.

آن گاه می گوید: چون خالد بن ولید روانه شد تا از پایین مکه وارد شود، بنی بکربن وائل با او روبرو شدند و به نبرد پرداختند، ولی شکست خوردند و از بنی بکر نزدیک به بیست تن و از هذیل نیز سه یا چهار تن کشته شدند و بقیه پا به فرار گذاشتند.

ابن اسحاق در سیره خود: «تهذیب سیره ابن هشام»، مطلبی مبنی بر عدم درگیری قریش با مسلمانان در روز فتح مکه دارد. او در خبر فتح مکه می گوید: عبداللّٰه بن ابی نجیح و عبداللّٰه بن ابی بکر به من گفته اند که صفوان بن امیه و عکرمه بن ابی جهل و سهیل بن عمرو مردم را در خندمه گرد آورده بودند تا جنگ کنند.

ابن اسحاق پس از بیان خبر حماس بن قیس می گوید: وقتی یاوران مسلمان خالدبن ولید با کفّار روبرو شدند، اندکی به نبرد با آنها پرداختند تا اینکه کُرزبن جابر، فردی از قبیله محارب بن فهر و خنیس بن خالدبن ربیعهبن اصرم، از هم پیمانان بنی منقذ- که پیش از آن در میان لشکریان خالدبن ولید بودند و از وی روی برگرداندند- کشته شدند.

ابن اسحاق سپس می گوید: عبداللّٰه بن ابی نجیح و عبداللّٰه بن ابی بکر برایم گفته اند:

سَلَمه بن مَیْلاء از خاندان جهینه که از لشکریان خالد بود و نیز تعدادی از مشرکان-

---

۱- توبه: ۱۵- ۱۳

نزدیک به دوازده یا سیزده تن- مورد اصابت قرار گرفتنـد و پس آن فرار کردند. (۱) اگر گفته شود که سخن ابن اسحاق در گردآوری جمعی از مردمان برای جنگ با مسلمانان به وسیله سهیل، صفوان و عکرمه در روز فتح مکه، مستلزم این نیست که از قریش کسی جز آنان چنین کرده باشد، این نشان دهنده همان مطلبی است که به طور اجمال در حدیث ابوهریره، مبنی بر گردآوردن اوباشی برای جنگ با مسلمانان در آن روز از سوی قریش آمده است. در پاسخ این برداشت و نتیجه گیری، باید گفت: بعید است که سهیل و صفوان و عکرمه، به تنهایی و جدای از خاندان خود و به رغم خواسته آنان، دست به چنین کاری زده باشند، چه بسا علت انتساب این کار؛ یعنی لشکر کشی و گردآوری نیرو به آنها و نبودن نامی از دیگر خاندان ها، سردمدار بودن آنان بوده است و اگر دیگران از این کار کراهت داشتند، تنها سکوت کافی نبود و حتماً باید به قول و فعل، مخالفتی صورت می گرفت و عملًا مخالفت خود را نشان می دادند تا رهبر، از آن آگاه گردد، ولی هیچ حدیث یا روایتی که بتوان بدان استدلال کرد که کسی از اهل مکه، نسبت به این کار سهیل، صفوان و عکرمه، انتقاد و مخالفت کرده باشند، نقل نشده است.

در مورد پای بندی مشرکان موجود در مکه به ترک جنگ با مسلمانان، به هنگام فتح مکه نیز روایت و حدیثی نیامده است و اگر چنین اتفاقی افتاده بود، به یقین همان گونه که موارد مشابه آن در سال حدیبیّه ثبت شده است، ثبت می گردید و به ما می رسید.

اگر دلیلی بر پای بندی مردم مکه به خودداری جنگ با مسلمانان در روز فتح مکه، اقامه نشود و دلیلی بر خلاف آن؛ یعنی گرد آمدنشان برای نبرد با مسلمانان اقامه گردد، لازم می آید که فتح مکه را از راه جنگ (عنوه) بدانیم که ظاهر احادیثِ صحیح تر چنین است. از جمله این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث پیش گفته ابوهریره که گفت: «پیروان و اوباشان قریش را می بینید» و سپس دستان خود را بهم زد و فرمود: «در صفا به یکدیگر خواهیم رسید». می گوید: رهسپار شدیم و هر کس از ما هرکه را می خواست، می کشت و

۱- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۹۱- ۹۲

هیچ کس از ایشان، چیزی به سوی ما پرتاب نکرد.

راوی همچنین می گوید: در این حال ابوسفیان آمد و گفت: ای رسول خدا، توده قریش امروز از میان رفتند. دیگر قریشی باقی نمانده است. آنگاه حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس وارد خانه ابوسفیان شود، در امان است» مسلم در یکی از اسناد این حدیث می گوید:

عبداللّه بن هاشم از بهز از سلیمان بن مغیره برای ما حدیث گفته است و در این حدیث افزوده است که وقتی آن حضرت صلی الله علیه و آله دستان خود را به هم زد، فرمود: «آنان را از دم تیغ بگذرانید.»

از دیگر احادیث، حدیثی است که مسلم (۱) با اسناد به عبداللّه بن رباح روایت کرده که گفته است: ای ابوهریره برای ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله بگو. ابوهریره گفت: در روز فتح مکه، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم. آن حضرت، خالد بن ولید را بر سمت راست و زبیر را بر سمت چپ و ابوعبیده را بر پیاده لشکر گماشت و فرمود: ای ابوهریره، انصار را برایم فراخوان. آنان را فراخواندم. هروله کنان آمدند. فرمود: ای گروه انصار! آیا جمعِ گردآمده قریش را نمی بینید؟ گفتند: چرا می بینیم. فرمود: خوب ببینید وقتی فردا با آنها برخورد کردید، آنان را از دم تیغ بگذرانید و دست راست خود را بر دست چپ قرار داد و فرمود: وعده دیدار ما در صفا. راوی می گوید: در آن روز هر کس در برابرشان آمد، به زمین انداختند. می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به صفا رفت. انصار هم آمدند و در صفا طواف کردند. در این حال ابوسفیان پیش آمد و گفت: ای رسول خدا، همه قریش از میان رفتند.

دیگر قریشی باقی نمانده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس وارد خانه ابوسفیان شود، در امان است. هرکس سلاح بر زمین بگذارد، در امان است و هرکس درِ خانه خود را به روی خود ببندد، در امان است. آنگاه بقیه خبر را روایت کرده است.

و از این قبیل است آنچه ابوداود در سنن خود (۲) آورده که بنا بر روایت رسیده به ما چنین است. مسلم بن ابراهیم می گوید: سلام بن مسکین به ماگفت: ثابت بنانی به نقل از

۱- شماره ۱۷۸۰، الجهاد، باب فتح مکه.

۲- شماره ۳۰۲۴ در «الخراج والاماره»، باب «ما جاء فی خبر مکه».

عبـداللَّه بن رباح انصاری از ابوهریره روایت کرده که گفته است وقتی پیامبرگرامی صـلی الله علیه و آله وارد مکه شد، زبیر بن عوام و ابوعبیدهبن جرّاح و خالد بن ولید را سواره روانه کرد و فرمود:

ای ابوهریره، انصار را فراخوان. سـپس فرمود: از این راه برویـد و هرکس بر سـر راهِ شـما ایسـتاد، بر زمین زنیـد. کسـی ندا داد: دیگر قریشی نخواهد ماند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هرکس وارد خانه ابوسـفیان (۱) شود در امان است؛ هرکس سـلاح بر زمین بگذارد، در امان است. شـجاعان قریش، سـلاح بر زمین گذاشـتند و وارد محوطه کعبه شدنـد تا اینکه آنجا پر شـد. پیامبر صـلی الله علیه و آله طوافی کرد و در محل مقام ابراهیم علیه السلام نماز گزارد و سپس پای در ایستاد و آنان ضمن خروج، با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند و اسلام آوردند.

این حدیث ابوهریره، اشاره بر فتح مکه از راه جنگ (عنوه) دارد و از جمله به این گفته پیامبر صـلی الله علیه و آله در حالی که دسـتانش را به هم می مالید، فرمود: «آنان را از دم تیغ بگذرانید.» که در روایت مسـلم به نقل از عبداللَّه بن هاشم به نقل از بهز از سلیمان بن مغیره از ثابت بنانی از عبداللَّه بن رباح از ابوهریره روایت شده است. یا این گفته پیامبر که فرمود:

«به آنان خوب نگاه کنیـد، وقتی فردا با ایشان برخورد کردیـد آنها را از دم تیغ بگذرانیـد» و دسـتانش را به هم مالیـد و دسـت راست بر دست چپ گـذارد ... که در روایت مسـلم به نقـل از دارمی از یحیی بن حسان از حماد بن سـلمه از ثابت، نقل شـده است.

وجه دلالت این گفته پیامبر صـلی الله علیه و آله و اشاره آن حضـرت با دست، متضـمن تشویق و برانگیختن به نبرد با مشـرکان مکه به هنگام فتح آن است و از جمله این گفته در حدیث نقل شده: «در آن روز آنان (مسلمانان) با هرکس برخورد کردند او را به زمین انداختند.» زیرا این جمله بدان معناست که هرکس در برابرشان ایسـتاد کشتند یا اینکه خاموشش ساختند. البته زمین انداختن یا خواباندن به معنای کشـتن نیز آمده، ولی در معنای دیگری هم وارد شده که بعداً با بیان تفسیری آن را ذکر خواهیم کرد. همچنین این گفته ابوسفیان بن حرب که گفت: ای رسول خدا، قریش از بین رفت. دیگر قریشی نمانده

۱- در اینجا و در سنن ابی داود شماره ۳۰۲۴، چنین است، ولی در روایت ابن راسه و لؤلوئی عبارتِ: هرکس وارد خانه ای شد به صورت نکره آمده است.

است، به همین معناست؛ یعنی که ریشه قریش کنـده شـده و توده قریش نابود شدنـد. نابود شدن و از میان رفتن به صورتی که اشاره شد، دلیلی بر آن است که مکه به زور (عنوه) فتح شده است؛ زیرا فتح صلح آمیز مکه، با آنچه گفته شد، منافات دارد.

همچنین درخواست امان از پیامبر صـلی الله علیه و آله از سوی ابوسفیان برای کسانی که به خانه ابوسفیان روند و یا سلاح خود را زمین گذارنـد و یـا درِ خـانه به روی خود ببندنـد و پـذیرش این درخواست از سوی پیـامبر صـلی الله علیه و آله نشانه مفتوح العنوه بودن مکه است.

وجه اسـتدلال، در این موردکه فتح مکه با قدرت نظامی بوده، آن است که اگر به طور صلح آمیز فتح شده بود، دیگر نیازی به درخواست «امـان» به وسـیله ابوسـفیان نبود؛ زیرا اقتضـای صـلح، عفو عمومی و امان برای همگان است؛ حال آنکه درخواست ابوسـفیان، به این دلیل بوده که مسـلمانان در روز فتح مکه در حال نابود کردن قریش و کشـتن آنها بوده اند. مسلمانان نیز تنها در صورتی اقدام به چنین کاری با مشـرکان می کنند که ذمّه و عهد و پیمانی با آنها نمانده باشد یا عهد و پیمان را نقض کرده باشـند که مورد دوّم محتمـل تر است؛ زیرا پیـامبر صـلی الله علیه و آله هنگامی به مردم مکه امان داد که ابوسـفیان از ایشان در خواست کرده و عباس بن عبدالمطلب برای احترام به وی، درخواسـتش را به صورت خواهش از پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله در مَرّ ظهران در میان گذاشته بود که پیش از این به آن اشاره کردیم.

درخواست امان از پیامبر صـلی الله علیه و آله به وسـیله ابوسـفیان و بیان وضع قریش از سوی وی، زمانی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از فتـح مکه به صـفا آمـده بود؛ زیرا در حدیث ابوهریره آمده که پیامبر صـلی الله علیه و آله از صـفا بالا رفت و انصار هم رسـیدند و به طواف پرداختند و سـپس ابوسـفیان آمد وگفت: ای رسول خدا، توده قریش از میان رفت و نابود شد و دیگر قریشی نمانده است. ابوسفیان سپس ادامه داد: آیا کسی که وارد خانه ابوسفیان شود در امان است؟

این که حضرت صلی الله علیه و آله فرمود:

«فردا که با آنها روبه رو شدیـد، آنان را از دم تیغ بگذرانیـد.» قبل از این عبارت، در حـدیث آمده که می گوید: در آن روز با هرکس مواجه شدند، او را به زمین زدند و از پای

در آوردند. این نشان می دهد که این سخن یک روز پیش از فتح مکه گفته شده است و فردای آن روز صلح برقرار شد؛ یعنی صلح زمانی برقرار شد که مسلمانان با هرکس مواجه می شدند او را به زمین می زدند و از پای در می آوردند.

مازری پاسخ این سخن را داده است همچنان که لازمه این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «وقتی فردا با آنها مواجه می شوید، آنان را از دم تیغ بگذرانید» آن نیست که یک روز پیش از فتح مکه، گفته شده باشد؛ زیرا امکان دارد که در آخرین شبی که فردای آن صلح صورت گرفت، بر زبان آمده باشد، همچنین این ادعا که در روز فتح مکه و پیش از هرگونه درگیری و نبرد، صلحی صورت گرفته است، مستند به دلیلی نیست.

در اینجا اشاره ای می کنیم به الفاظی که در حدیثِ نقل شده به وسیله ابوهریره آمده است؛ یعنی «مجنبه» و «بیاذقه» (۱)....

از دیگر دلایل فتح مکه از راه جنگ، روایتی است که از امّ هانی دختر ابوطالب به ما رسیده است. او می گوید: در ظهر فتح مکه، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم. سلام کردم.

فرمود: کیستی؟ گفتم: امّ هانی دختر ابوطالب. فرمود: خوش آمدی امّ هانی. سپس برخاست و در حالی که با جامه خود را پوشانده بود، هشت رکعت نماز خواند. وقتی از نماز فارغ شد، عرض کردم: ای رسول خدا برادر مادری من علی بن ابی طالب]« [مدعی است که با فلان بن هبیره- که به او پناه داده ام- جنگیده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هرکس که تو او را امان داده ای، امان می دهیم، ای امّ هانی.

این حدیث را به همین لفظ، «مسلم» در صحیح خود (۲) آورده است و بر صحّت آن اتفاق نظر وجود دارد. وجه دلالت این حدیث مبنی بر بودن فتح مکه از طریق نظامی، در آن است که اگر فتح مکه به طور صلح آمیز بود، این امر بنا بر موقعیتی که علی بن ابی طالب نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله داشت، بر وی پنهان نمی ماند و در صدد قتل کسی که به مقتضای صلح،

۱- که به ترتیب به «طرف» راست یا چپ و «پیاده» ترجمه شده است و فاسی به توضیح لغوی و معنایی آنها طی چند سطر می پردازد که آن را ترجمه نکرده ایم.

۲- این حدیث را ابن هشام در کتاب «السیره النبویه»، ج ۲، ص ۴- ۲۷۳ نقل کرده است.

امـان گرفته بود، بر نمی آمـد و دیگر نیـازی به مطرح شـدن پنـاه داده امّ هـانی نبود و امّ هـانی نیز از پیامبر صـلی الله علیه و آله درخواست اعمال حق خود را نسبت به فرد پناه داده شده نمی کرد.

امام مازری مشابه همین اسـتدلال را در مورد فتح مکه به قدرت نظامی، با اسـتفاده از این حدیث مطرح کرده است. می گویند مردی که امّ هانی- طبق این حدیث- او را امان داده بود، پسـر وی؛ جعدهبن هبیرهبن ابی وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم مخزومی بوده است؛ زیرا ابوالقاسم سـهیلی به هنگام ذکر نامِ امّ هانی دختر ابوطالب، می گوید: او از هبیره، پسر دیگری دارد به نام یوسف و پسر سوّمی به نام جعده که در حدیث مالک، منظور همین پسر بوده است.

حافظ ابوالحجاج مزی در تهـذیب خود (۱) به نقـل از حافظ بن عبـدالبرّ این مطلب را نقل کرده است؛ زیرا در بیان شـرح حال جعـده بن هبیره می گویـد: این همان کسـی است که امّ هانی در روز فتـح مکه امانش را داده بود. ابن عبدالبرّ نیز همین را می گوید.

من پس از پیگیری شـرح حال جعده بن هبیره و امّ هانی که در سه جا آمده است، در کتاب استیعاب ابن عبدالبرّ، این سـخن را نیافتم. (۲) حـدیثی از وی روایت شده که او؛ یعنی امّ هانی در روز فتح مکه دو نفر از مردان بنی مخزوم را پناه داد. (حضـرت) علی]« [درصدد قتل آنها برآمد. این دو نفر به گفته

۱- تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۵۶۶، شماره ۹۳. ولی عبارت متن در آن نیامده است.

۲- همچنـان که مؤلف می گویـد من محقق کتاب نیز پس از پیگیری، این روایت را در «استیعاب» نیافتم. انتساب روایت به ابن عبـدالبر، درست است. زرقانی در شـرح مواهب روایت را نقل کرده، می گویـد: گفته می شود پسـر دوم؛ یعنی جعدهبن هبیره که امّ هانی به او امان داده بود، خردسال بود و به هنگام فتـح مکه نمی جنگید که نیاز به امان نامه داشـته باشد. حضـرت علی]« [نیز درصدد قتل او برنیامده بود. ابن عبدالبر این احتمال را داده که جعده پسر هبیره از مادر دیگری جز امّ هانی بوده است، گو اینکه از نسب شـناسان نیز نقل می کنـد که هبیره جز از امّ هانی، پسـری نداشـته است. می گویم حال که روایت منسوب به ابن عبدالبرّ را در «استیعاب» نیافته ایم، این نقل قول از کجا آمده است؛ پاسخ این است که ممکن است از کتاب «الدرر فی اختصار المغازی و السِیَر» باشد و حدیثی که احمد و مسلم از وی نقل کرده اند، در پی این جمله امّ هانی آمده باشد که گفته است: در روز فتح، دو تن از مردانِ پدر شوهرم از بنی مخزوم نزد من پناه گرفتند و ... دنباله حدیث.

خطیب بغدادی، حارث بن هشام و عبداللّه بن ابی ربیعه مخزومی و به روایت ابن ابی اسحاق- که ابن بشکوال نقل کرده- حارث بن هشام و زهیر بن ابی امیه بن مغیره بوده اند.

از جمله دلایل دیگر در اثبات این که فتح مکه از راه جنگ بوده، سخنان آن حضرت صلی الله علیه و آله در خطبه آن روز است که به حرمت مکه اشاره می کند و این که برای هیچ کس قبل از ایشان جنگ در آن حلال نبوده و برای او نیز تنها به مدت یک ساعت از روز، حلال شده است و تا ادامه حدیث که در صحیحین و از حدیث ابن عباس نقل شده است.

خطابی می گوید: آنچه در آن ساعت برای حضرت حلال شده بود، خونریزی بود و نه خون شکار و موارد دیگری چون قطع درخت و پراکندن شکار.

محب طبری می گوید: احتمال دیگر آن است که حلال بودن شامل همه چیز بوده است؛ زیرا پراکنده شدن لشکریان، پراکندن شکار و قطع درخت و ... را نیز- عمداً یا سهواً- در پی دارد.

برخی از کسانی که قائل به فتح مکه از راه جنگ اند، چنین استدلال کرده اند که حضرت صلی الله علیه و آله در خطبه روز فتح مکه فرمود: «ای توده قریش! به نظر شما من با شما چه کردم؟ گفتند: نیکی کردی و برادری نیکو و برادرزاده ای نیکو بودی. آن گاه فرمود:

بروید که همه شما آزادید. این خطبه در سیره ابن اسحاق تهذیب ابن هشام (۱) آمده است.

وجه دلالت این خطبه بر غیر صلح آمیز بودن فتح مکه آن است که فرمود: شما آزاد شدگانید؛ یعنی که از بندگی و بردگی آزاد شده اید.

ابن اثیر در «نهایه الغریب» به این مطلب اشاره کرده است؛ زیرا در حدیث «حُنَین» که در این کتاب آورده است، می گوید: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مکه شد و کسانی را که روز فتح مکه آنان را آزاد کرده بود، به همراه داشت سپس آنها را آزاد کرد و به بندگی و بردگی نگرفت و آنها همچون اسیرانی بودند که آزاد شده باشند. هر چند که در لفظ

۱- ج ۲، ص ۲۷۴

(عربیِ) آزاد شدگان «قریش» و «ثقیف»، تفاوت قائل شده و تعبیر بهتری برای قریش، به کار برده است (لفظ «طُلقا» برای قریش و «عُتقا» برای ثقیف).

اگر معنای آزادگان یا آزاد شدگان چنین باشد، خطاب پیامبر صلی الله علیه و آله به قریش، با این لفظ، مستلزم آن است که آنها در آن هنگام بنده و برده و اسیر بوده باشند و پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها عنایت کرد و آزادشان ساخت و اگر چنین نبود، لزومی نداشت نظر قریش را در مورد برخوردی که با آنها کرده است، جویا شود و این از روشن ترین دلایل مبنی بر به زور گرفتن مکه است و این استدلال پاسخی ندارد، جز آنکه گفته شود که این روایت مرسل است و به روایت مرسل نمی توان استدلال کرد که اگر هم چنین باشد، در مورد فتح مکه از راه جنگ دلایل دیگری هم وجود دارد که آنها را ذکر کردیم.

ازرقی خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله را در روز فتح مکه با لفظی نزدیک به معنای پیش گفته و اندکی مفصل تر، ذکر کرده است. متن روایت ازرقی- آنگونه که از وی نقل شده و با سندی که به خود او می رسد- از این قرار است: جدّم احمدبن محمد وابراهیم بن محمد شافعی، برایم گفته اند که: مسلم بن خالد به نقل از عبداللّٰه بن عبدالرحمن بن ابی حسین به نقل از عطاء بن ابی رباح و حسن بن ابی الحسن و طاوس نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه وارد مسجد الحرام شد و دو رکعت نماز به جای آورد و آن گاه برخاست. مردم به گرد کعبه جمع شده بودند. حضرت صلی الله علیه و آله دو طرف در را گرفت و فرمود: سپاس خدای را که وعده اش راست آمد و بندگانش را یاری داد و گروه های دشمن را شکست داد. چه می گویید و چه گمان دارید؟ گفتند: در حق تو نیک می گوییم و گمان نیک داریم. برادری بزرگوار و برادرزاده ای بزرگوار هستی. حال که قدرت یافته ای در گذر و عفو کن. فرمود:

من همان سخنی را به شما می گویم که برادرم یوسف علیه السلام گفت: لاتَثْرِیْبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ یَغْفِرُاللّٰهُ لَکُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمین؛ (۱)

«امروز شما را سرزنش نباید کرد. خدا شما را می بخشاید که او مهربان ترین مهربانان است.» (۲)

همچنین آنچه ثابت می کند فتح مکه از راه

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۲۱. مؤلّف در ابتدا وعده داده بود که عین روایت را نقل کند!

۲- یوسف: ۹۲

زور صورت گرفته، روایتی است که در مسند امام احمد بن حنبل به ما رسیده است، آنجا که می گوید: یحیی از حسین، از عمروبن شعیب، از پدرش و او از جدش نقل کرده که گفته است: هنگامی که دروازه مکه به روی رسول خدا صلی الله علیه و آله باز شد، فرمود: سلاح را کنار گذارید، مگر (با) خزاعه از بنی بکر. آنگاه اذان گفت و نماز عصر خواند و سپس گفت:

سلاح را کنار گذارید .... (۱) فاکهی نیز این روایت را نقل کرده، می گوید: حسن بن حسین برای ما نقل کرده که ابن ابی عدی از حسینِ معلم، از عمرو بن شعیب، از پدرش، از جدش نقل کرده که پیامبرخدا صلی الله علیه و آله به هنگام فتح مکه فرمود: سلاح را کنار بگذارید، مگر با خزاعه از بنی بکر.

آنگاه اذان گفت و نماز عصر به جای آورد و سپس به آنها فرمان داد تا سلاح را کنار بگذارند. فردای آن روز مردی از خزاعه، مردی از بنی بکر را در مزدلفه دید و او را کشت؛ وقتی این موضوع به سمع پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، در حالی که پشت به کعبه کرده بود، برخاست و به سخنرانی برای ما پرداخت و فرمود: «ستمکارترین مردم به خدا، کسی است که در حرم خدا، دشمنی ورزید و جز قاتل خویش بکشت و به جرم دشمنی جاهلیت، به قتل رساند».

«یحیی» که در حدیث امام احمدبن حنبل یاد شده، همان یحیی بن سعید قطان، امام مشهور و از بزرگان است و «حسین» استاد اوست که چندین نفر او را ثقه دانسته اند و جماعتی از وی نقل حدیث کرده اند و عمرو بن شعیب- اگر چه بخاری و مسلم از وی نقل نکرده اند- از سوی یحیی بن معین (۲) و اسحاق بن راهویه و صالح حرره و بزرگان دیگر فردِ ثقه دانسته شده است و چند تن از بزرگان به او استناد کرده اند؛ زیرا من شخصاً به خط حافظ الذهبی در «تاریخ الإسلام» (۳) دیدم که به نقل از بخاری آمده بود: احمد بن حنبل و

۱- مسند احمد، ج ۲، ص ۲۱۲

۲- «تاریخ» ابن معین، ج ۲، ص ۶- ۴۴۵

۳- «تاریخ الاسلام»، ج ۴، ص ۲۸۵

علی بن مدینی و اسحاق بن راهویه را دیدم که به حدیث عمرو بن شعیب استناد می کنند و بخاری این سخن را از قول مردمان پس از ایشان گفته است. شیخ محی الدین نووی می گوید:

(روایات نقل شده از سوی وی) صحیح است و می توان بدانها استناد کرد.

دار قطنی و دیگران نیز می گویند: «حدیث شنیدن شعیب از جدش عبداللّه بن عمرو، ثابت شده است».

اگر چنین باشد، حدیث نامبرده، دارای اسناد صحیحی است و وجه دلالت آن بر فتح مکه از راه جنگ، آن است که از حدیث، مباح بودن جنگ و کشتار در روز فتح مکه برداشت می شود و این امر با حالتی که به روش صلح آمیز فتح شده باشد، منافات دارد.

دلیل دیگر بر اینکه فتح مکه با توسّل به زور بوده- هر چند جنگی رخ نداده باشد- این است که ورود پیامبر صلی الله علیه و آله و همراهان مسلمان ایشان به مکه، برای اهل مکه، حالت اجبار داشته است؛ زیرا آنها ورود آن حضرت صلی الله علیه و آله را در سال حدیبیه- بنا به آنچه ابن اسحاق در سیره (۱) آورده- به زور تلقی کرده اند؛ زیرا ابن اسحاق یادآور شده که قریش به بدیل بن ورقاء خزاعی و همراهان خزاعی اش پیغام پیامبر صلی الله علیه و آله را مبنی بر اینکه برای جنگ نیامده و برای زیارت کعبه آمده است، رساندند که با این کار، به اعراب زور می گوید. ابن اسحاق یادآور شده (۲) که عروه بن مسعود ثقفی نیز وقتی در حُدَیبیّه از سوی قریش نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، گفت: این قریش است که با شتران و بچه شتران خود (به قصد یکسره کردن کار پیامبر صلی الله علیه و آله با تجهیزات و لوازم کامل) آمده اند و پوست پلنگ به تن کرده اند و با خدا پیمان بسته اند که هرگز نگذارند به زور وارد مکه گردی.

وقتی ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به مکه در روز حدیبیه- به رغم اینکه قصد جنگ نداشته و تنها می خواسته به مناسک عمره بپردازد- از نظر اهل مکه قابل قبول نبوده و با آن مخالفت کردند، چگونه ممکن است که به فتح مکه تن دهند، در حالی که مراد از ورود به مکه در آن روز، دعوت به اسلام و نجات مکه از مشرکین بوده و همراهان آن حضرت

۱- تهذیب سیره ابن هشام، ص ۲۲۲

۲- تهذیب السیره، ص ۲۲۴- ۲۲۳

در روز فتح مکه، چندین برابر مسلمانانی بوده که در روز حدیبیه او را همراهی می کردند؛ زیرا تعداد یاران ایشان در حدیبیه را هزار و چهارصد (بنا به روایت مسلم و دیگران)؛ هزار و پانصد و بیست؛ هزار و ششصد و هزار و سیصد نفر برشمرده اند، ولی تعداد مسلمانان در روز فتح مکه، ده هزار یا دوازده هزار نفر ذکر شده است.

نووی سعی کرده است به الفاظ و کلماتی که در حدیث ابوهریره و حدیث ام هانی نشان از فتح مکه از راه توسّل به زور دارند، پاسخ بدهد که البته پاسخ وی جای تأمل دارد و ما بعد از ذکر سخن وی، بدان می پردازیم، او در برابر فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله به «از دمِ تیغ بگذرانید» مشرکان و کشتن ایشان به وسیله خالد، می گوید: اما اینکه آن حضرت صلی الله علیه و آله فرموده باشد: «آنها را از دم تیغ بگذرانید» و نیز کشته شدن چند تن از ایشان به دست خالد، حمل می شود بر این که منظور، آن دسته از کفارند که قصد جنگ داشته اند.

این تأویل و تفسیر نووی، از سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «آنها را از دم تیغ بگذرانید» اگر در مورد کسانی باشد که به جنگ برخاسته اند یا باید به نام معرفی شده باشند و یا معرفی نشده باشند. برای فرض اول، دلیلی در دست نیست و فرض دوم، مسلّم است و مستلزم آن است که کسانی که باید کشته شوند، محدود نیستند. بنابراین فرمان به کشتن، جنبه عام برای همه آنها دارد و خود دلیلی بر فتح مکه با توسل به زور است؛ چرا که اگر صلحی صورت گرفته بود، نیاز به چنین فرمانی نبود. اینکه فرمان از دم تیغ گذراندن، جنبه عام برای همه آنها دارد، منافاتی با عدم آغاز جنگ با آنها ندارد و این مضمون خبری است که در مغازی موسی بن عقبه و سیره ابن اسحاق، با لفظ ابن اسحاق آمده که می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی فرمان ورود به مکه را به لشکریان اسلام داد، از فرماندهان پیمان گرفت جز با کسانی که به جنگ برمی خیزند، جنگ نکنند و با این حال از چند نفر نام برد و دستور قتل آنها را صادر کرد- حتی اگر پشت پرده کعبه پنهان شده باشند- زیرا ممانعت از آغاز جنگ با آنها یا با قریش مکه، به معنای ترک نبرد و کشتار با افرادی از ایشان نیست. آغاز نکردن جنگ، به مفهوم عطوفت به ایشان و امید اسلام آوردن آنها و افزایش تعداد مسلمانان است. همچنین احتمال دارد که فرمان به عدم آغاز جنگ با کفار

و مشـرکان مکه، پیش از ابلاـغ پیـام قریش به پیـامبر صـلی الله علیه و آله مبنی بر عـدم قبول امـان وی و گرد آوردن نیرو برای جنگ بوده است که از حـدیث پیش گفته ابوهریره در مورد فتـح مکه، چنین برمی آیـد؛ زیرا در آن حدیث، می گوید: قریش جمعی را از هر سو گرد آوردنـد و بـا خود گفتنـد: اینان را جلو می فرستیم، اگر کاری از پیش بردنـد، ما با آنها خواهیم بود و اگر بلایی بر سرشان آمد، آنچه (به عنوان تاوان) خواستند، به آنها می دهیم.

وقتی پیـامبر صـلی الله علیه و آله از این اقـدام قریش آگـاهی یـافت، بنـا به حـدیث ابوهریره، دسـتور داد آنـان را از دم شمشـیر بگذراننـد. آنچه در حدیث ابوهریره مبنی بر جنگ و کشـتن صادر شده، از جنگ مطرح شده در روایت ابن اسـحاق قاطع تر و صریـح تر است و تعبیرِ «آنان را از دم تیغ بگذرانیـد» آمده است. پس در اینجا تأکید بیشتری شده است و اگر این دو خبر را به آنچه گفتیم، حمل کنیم، تضادی میان آنها باقی نمی ماند.

نووی در پاسـخ به امـان دادنِ پیـامبر صـلی الله علیه و آله به کسانی که وارد خانه ابوسـفیان شونـد و کسانی که سـلاح بر زمین بگذارنـد و نیز امـان دادن به امّ هـانی، می گویـد: امانـدهی به کسانی که وارد خانه ابوسـفیان شونـد و آنها که سـلاح بر زمین گذارند و امان به کسانی که در امان امّ هانی باشند، همگی باید بر احتیاط بیشتر و امان فزون تر نسبت به ایشان، حمل شود.

از این سـخن چنین برداشت می شود که پیـامبر صـلی الله علیه و آله به همه مردم مکه، امـان عـام داد و آنهایی را که وارد خانه ابوسفیان شوند و یا سلاح بر زمین بگذارند و نیز پناهندگان به امّ هانی را نیز امان ویژه داده است.

احتیاط بیشتر در اماندهی به اینان، تنها در حالتی است که پیامبر صـلی الله علیه و آله به همه مردم مکّه امان عام داده باشد و در عین حال به کسانی که وارد خانه ابوسـفیان یا خانه حکیم شده اند یا وارد مسـجدالحرام گشـته، یا سـلاح بر زمین گذاشته اند، امـان ویژه داده باشـد و این چیزی است که از مجموع اخبار پیش گفته در این باره برداشت می شود و کسانی از مردان و زنان هم در این میان و به دلیل جنایاتی که مرتکب شده بودند، استثنا گردیدند.

نووی در پاسـخ به اینکه (حضـرت) علی بن ابی طالب]« [قصـد کشـتن دو مردی را داشت که امّ هانی به آنها پناه داده بود، می گوید: قصد کشتن دو مردی که امّ هانی پناه داده

بود، از سوی علی بن ابی طـالب]« [، شایـد به این دلیـل بوده که دربـاره آنهـا چیزی می دانسـته و یا اقـدام به جنگ و نبرد و ... کرده بودند.

اقتضای این سـخن آن است (حضـرت) علی]« [می خواسـته آنها را بکشـد؛ و این بدان جهت است که او انگیزه و موجبی برای قتل آنها دیـده بود یا اقـدام به جنگ کرده بودند. حداکثر چیزی که (حضـرت) علی]« [می توانست در آن دو نفر سـراغ داشـته باشد، اسـتحقاق قتل به دلیل انجام از سوی آنها بوده است؛ حال آنکه اصل، خلافِ آن است و بر فرض قبول، کسی که سزاوار قتل است، تنها بایـد با دسـتور امام (رهبر)، به قتل برسـد. از سوی دیگر این نیز پـذیرفته است که در روز فتـح مکه آنها اقدام به جنگ نکردنـد، حال اگر اقـدام (یا قصـد اقدام) سـرورمان علی]« [را خلاف اصل و یا موافق اصل، تأویل و تفسـیر کنیم، موافق اصـل بودن (کاملًـا اسـلامی و شـرعی بودن)- یعنی فتـح مکه از راه جنگ- اولی است که در این صورت اقـدام به قتل آن دو، نباید مورد نکوهش قرار گیرد.

نـووی در پاسـخ به عبـارت مربـوط به حـدیث فتـح مکه که می گویـد: «در آن روز بـا هر کس برخورد کردنـد، او را بر زمین افکندند» و در نتیجه گیری اینکه مکه به صورت صلح آمیز فتح شد، می نویسد: «او را به زمین انداختند و خواباندند»؛ یعنی که غیر از آنانی که جنگیدند، بقیه را فقط به زمین انداختند، ولی نکشتند.

در این تأویل نیز از چند نظر، جای تأمل است: از جمله این که به زمین انداختن و نکشـتن، به معنای ترساندن است که با دست به شمشـیر بردن و از این قبیل کارها نیز حاصل می شود که با فرض صـلح آمیز بودن فتـح مکه امکان پذیر است؛ دیگر این که به زمین انـداختن در مورد همه کسـانی که در روز فتـح مکه به جنگ با مسـلمانان پرداختنـد، معنا نـدارد؛ زیرا سواره در مورد سـواره و پیـاده در حق سـواره و پیـاده می توانست در حق پیـاده می توانست چنـان کـاری را انجـام دهـد، ولی سواره نسـبت به پیـاده توان انجـامش را نـدارد و لازم می آیـد که از اسب پیاده شود. حال آنکه بعیـد به نظر می رسـد که همه سواره ها در حق همه پیاده هایی که به جنگ برخاسته بودند، این کار را انجام داده باشند.

دیگر این که آنچه ابوسفیان به عنوان برانگیخته شدن قریش و ریختن خون ایشان یاد می کند، مستلزم آن است که در آن روز با بلایی به مراتب سخت تر از زمین افتادن، روبرو باشند؛ چراکه بیان ابوسفیان نمی تواند گویای چنین اتفاق (ساده ای) باشد.

نووی دلیل شافعی را، مبنی بر این که مکه به طور صلح آمیز فتح شده است، نقل کرده و می گوید: شافعی چنین استدلال کرده که آن حضرت صلی الله علیه و آله در مرّ ظهران و پیش از ورود به مکه، با قریش صلح کرده بود؛ این صلح، می تواند دو حالت داشته باشد: یا این که مراد از آن، امان دادن پیامبر صلی الله علیه و آله به اهالی مکه است، به همان صورتی که ذکر شد؛ و یا انعقاد قرار داد با ایشان است، مانند آنچه در روز حدیبیه صورت گرفت. در حالت اوّل، اطلاق صلح در صورتی درست است که با تعهد مردم مکه نسبت به آنچه در ازای امان گرفتن، در نظر گرفته شده- یعنی دست کشیدن از جنگ با مسلمانان در روز فتح مکه- همراه باشد که دلیلی برای این تعهد از سوی مردم مکه، وجود ندارد و به عکس، شواهدی گویای خلاف آن است؛ زیرا در روایت پیش گفته ابوهریره در خبرِ فتحِ مکه آمده است که قریش، گروه هایی گرد آوردند و با خود گفتند: اینان را روانه می کنیم، اگر چیزی به دست آوردند و موفق شدند، می گوییم با ایشان بودیم و اگر شکست خوردند و بلایی بر سرشان آمد، به آنچه از ما (به عنوان تاوان) بخواهند، تن می دهیم.

آنچه از ایشان خواسته شد، خودداری از جنگ است و این دلیل بر آن است که آنها (از جنگیدن) خودداری نکرده بودند. خبری نیز مبنی بر این که کسی از قریش به سهیل بن عمرو و صفوان بن امیه و عکرمه بن ابی جهل- که در آن روز اقدام به گردآوری نیرو برای جنگ با مسلمانان کردند- اعتراض کرده و از آنان انتقاد کرده باشد، به ما نرسیده است؛ کسی نیز با این کار مخالفت نکرده و قراین حاکی از رضایت همگان نسبت به این اقدام ها بوده است.

و اگر مراد حالت دوم؛ یعنی انعقاد قرار داد آتش بس میان آنها باشد، باید گفت که نه چنین سخنی به میان آمده و نه احادیث مشهوری در این باره وارد شده است و جدّاً بعید است که حدیث مشهوری در این مورد وجود داشته باشد، ولی پنهان مانده و از

نظرها دور باشد و در نوشته های علما، ذکر نشود؛ از سوی دیگر قرار داد آتش بس ناگزیر باید با درخواست طرفی که ناچار شده است، همراه باشد. در آن فتح نیز مشرکان باید ناگزیر به درخواست آتش بس تن داده باشند، زیرا در آن روز قدرت مسلمانان زیاد بود، ولی مشرکان چنین درخواستی را نه به صورت شفاهی و نه از طریق نامه و به طور کتبی مطرح نکرده اند؛ زیرا در مرّ ظهران کسی از مشرکان جز ابوسفیان بن حرب و حکیم بن حزام که بدیل بن ورقاء خزاعی همراهشان بود، به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله نرسید. حضور اینان نیز برای دادن نامه از سوی قریش نبوده، بلکه آنها- به گفته ابن اسحاق- در صدد جاسوسی اخبار رسول خدا صلی الله علیه و آله برآمده بودند که این اخبار بر ایشان پنهان بود؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام حرکت از مدینه، از خداوند خواسته بود که خبر حرکتش بر قریشیان پوشیده ماند تا غافلگیر شوند و خدا نیز خواسته اش را برآورده ساخت و تنها در مرّ ظهران بود که مردم مکه متوجه قضایا شدند و چون پیمان (صلح) حدیبیه را نقض کرده بودند (و برخی از ایشان در کنار قبیله کنانه، شبانه با خزاعه که هم پیمان پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، جنگیده بودند و برخی نیز به قبیله «کنانه» سلاح رسانده بودند)، از پیامبر صلی الله علیه و آله می ترسیدند. (۱) موسی بن عقبه مطلبی به این مضمون دارد که برخی از مسلمانان، ابوسفیان و همراهانش را به زور دستگیر کردند و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند. دستگیرشدگان اسلام آوردند و ابوسفیان و حکیم بن حزام برای کسانی از قریش که از جنگ با آن حضرت خودداری کنند، امان خواستند. پیامبر صلی الله علیه و آله این درخواست آنان را پذیرفت. آنچه ایشان را بدین کار وا داشت، در نظر گرفتن صلاح قوم خود بود و کسی که بدان گونه بیرون آمده بود، نمی توانست پیمان آتش بس از سوی دیگران منعقد سازد، مگر آن که دیده های خود را به آنان می گفتند و نسبت به رضایت آنها، مطمئن می شدند. یکی از علما، منکر وجود پیمان صلحی میان اهل مکه با پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام فتح مکه است؛ زیرا یادآور شده

۱- سهیلی خاطرنشان می سازد که بنی رزن کنانی از خاندان بنی بکر هستند که قریش به آنان اسلحه داد و ایشان را در جنگ با خزاعه، یاری داد. نک: الروض الأُنُف، ج ۲، ص ۲۶۳

است که پیـامبر صـلی الله علیه و آله بـدون انعقاد پیمان صـلح، در مورد اهل مکه از نظر زمین و جان و مال هماننـد زمان انجام صلـح رفتـار کرده است؛ برای اینکه هیـچ اثر و پیامـدی در این مورد به جـای نمانـده که اهل مکه با آن حضـرت، مصالحه ای کرده باشـند؛ آنچه نقـل کردم بـا انـدک تفاوتی در لفظ، همان معنا را داشت که در شـرح صـحیح مسـلم نوشـته امام مازری یا قاضی عیاض دیده بودم.

نووی دلیـل شـافعی در جواز خریـد و فروش و اجـاره خـانه هـای مکه را یـادآور شـده و با ذکر سـخن آن حضـرت که فرمود: «هرکس وارد خانه ابوسـفیان شود در امان است»، نحوه اسـتدلال شافعی و موافقان او را چنین بیان کرده که خانه های مکه، در مالکیت قرار دارند و خرید و فروش و اجاره آنها، جایز است؛ زیرا اضافه ای که به نام افراد صورت گرفته (مثلًا خانه ابوسفیان)، مستلزم مالکیت است و جز این، غیر واقعی است.

این اسـتدلال جای تأمل دارد؛ زیرا معنای این سـخن حضـرت- علیه الصـلاه والسـلام- که فرمود: «هرکس وارد خانه ابوسـفیان شود ...»، در بردارنـده اضـافه دیگر خانه ها به نام سایر مردمی که پس از فتـح تسـلیم شدنـد، نیست تا اینکه خانه های ایشان را همچون ملک ابوسـفیان، ملک آنها بدانیم. بنابراین، سخن حضرت صلی الله علیه و آله که فرمود: «هر کس وارد خانه ابوسفیان شود ...» دلالـت بر مـالکیت سـایر تسـلیم شـدگان فتـح مکه، بر خـانه هـای خود نـدارد؛ زیرا این جمله دلیـل بر مـالکیت غیر از ابوسفیان نیست و این نکته، با نظر کسی که استدلال می کند که خانه های مکه، در مالکیت مردم مکّه است، تناقض دارد.

همچنین مقایسه خانه ابوسـفیان با خانه های دیگر- که متعلق به تسـلیم شدگان فتح مکه هستند- بی مورد می شود؛ برای اینکه مـالکیت خـانه ابوسـفیان از سوی وی، متفق علیه است؛ زیرا پیش از آن که پیامبر صـلی الله علیه و آله وارد مکه شود، او در مرّ ظهران اسـلام آورد و بـا اسـلام آوردن خود، جان و مالش را در امان نگاه داشت. حکیم بن حزام و بـدیل بن ورقاء خزاعی نیز همین وضع را داشـتند وماننـد او بودنـد؛ زیرا آن دو همراه ابوسـفیان در مرّ ظهران اسـلام آوردنـد؛ هر چنـد که در مورد بدیل اختلاف نظر وجود دارد. برخی می گویند که او پیش از فتح، اسلام آورده بود. ولی در مورد مالکیت دیگرانی که پس از

فتح (مکه) اسلام آوردند، بر خانه های خود در مکه، اختلاف نظری شبیه اختلاف نظر در فتح زورمندانه یا صلح آمیز مکه میان علما، وجود دارد. در مورد صلح آمیز بودن (فتح مکه) پیش از این سخن گفتیم؛ درست ترین مطلبی که می توان برای مالکیت خانه های مکه (از سوی صاحبان آنها) آورد، منّت نهادن پیامبر صلی الله علیه و آله بر مردم مکه و عدم تقسیم آنها (به عنوان غنایم جنگی) است.

در شرح مسلم، علت این تصور که مکه به روش صلح آمیز فتح شده، ذکر گردیده است. در آنجا می خوانیم: در واقع امر بر مردم مشتبه شد؛ چرا که آن حضرت، اموال مردم را مباح ندانست و میان پیروزمندان جنگ، تقسیم نکرد و وقتی شافعی چنین دیده و برخورد پیامبر صلی الله علیه و آله را خلاف قاعده دانسته، چنین برداشت کرده که مکه از راه صلح فتح شده است، حال آن که این استدلال بی مورد است؛ زیرا بنا به نظر بسیاری از اصحاب، غنایم، به مالکیت پیروزمندان همان نبرد قرار نمی گیرد و امام (رهبر) حق دارد از آنان باز پس گیرد وبر جان و مال و حرمت اسیران، منّت نهد و به آنها امان دهد. به نظر می رسد که آن حضرت صلی الله علیه و آله پس از فتح و پیروزی، مصلحت را در آن دیده که بنا به حرمت عشیره و حرمت مکان و نیز بنا به امیدی که به اسلام آوردن آنان و افزایش شمار مسلمانان داشت، آنان را به حال خود بگذارد. با این استدلال دیگر جایی برای احتمال (صلح آمیز بودن فتح مکه) باقی نمی ماند.

برخی از اصحاب شافعی نیز برآنند که شافعی معتقد به ورود صلح آمیز پیامبر صلی الله علیه و آله به مکه است. آن کارهایی که در آنجا به عمل آورد، در مورد کسانی بوده که با ایشان صلح کرد و مال و جان و زمین آنان را به خودشان واگذار کرد؛ زیرا تنها پس از امان دادن به همه مردم مکه، وارد آنجا شد. این سخنِ اصحاب در واقع نوعی پوزش خواهی نسبت به نظری است که شافعی به تنهایی بدان معتقد است و نیز گرایش به نظر اکثریتی است که فتح مکه را زورمندانه می دانند و برآنند که پیامبر صلی الله علیه و آله بر مردم مکه منت گذارد و مورد عفوشان قرار داد و اموالشان را در مالکیت خودشان ابقا کرد.

من شخصاً مطلبی دیده ام که ثابت می کند تنها امام شافعی است که اعتقاد به

صلح آمیز بودن فتح مکه دارد. در نسخه ای از المهذّب شیخ ابواسحاق شیرازی به خط سلیمان بن خلیل، حاشیه ای دیده ام که در آن قید شده است: نظر شافعی آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله مکه را با امان دادن به مردم آن پیش از ورود، به صورت صلح آمیز فتح کرد و (نویسنده) این مطلب را به نقل از ابَیّ بن عبدالرحمان و مجاهد روایت کرده است و پس از آن دنباله حاشیه را آورده است. بالای این حاشیه، در نوشته ای به خط ابن خلیل چنین آمده است: این را از «الشامل» برداشت کردم ....

به گمانم الشامل از آنِ شیخ ابی نصر صباغ شافعی باشد. ابن خلیل میان نام «ابَیّ» و «ابن عبدالرحمان» را سفید گذاشته بود و ندانستم که منظورش چه کسی است؛ آیا او ابوبکر بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام است یا دیگری؟ تفصیل سخن در بررسی فتح مکه به درازا کشید، ولی این بهره هایی دارد که در جای دیگری یافت نمی شود و بدین ترتیب، این احتمال قوی که مکه از راه جنگ (عنوه) فتح گردیده، روشن شد. واللّه اعلم.

صفحه سفید

باب دوم: نام های مکّه معظّمه و معانی آنها

نام های مکه معظّمه

مکه معظّمه نام های بسیاری دارد که برخی آنها را گرد آورده اند و من در این مورد کسی را چون استادم علّامه، لغوی، قاضی یمن شیخ مجدالدین شیرازی ندیده ام، هرچند او در آنچه یاد نموده، زیاده روی کرده و با این حال، نام هایی را نیز از قلم انداخته است.

استاد قاضی مجدالدین شیرازی به آگاهی ام رساند که در کتاب خود «تحبیر الموشین فی التعبیر بالسین والشین» در باب نون، نوشته است که «ناسّه» و «ناشه» از نام های مکه معظّمه است. این مطلب را «کراع النّمل» از لغت شناسان خبره در تألیف خود «المنتخب» ذکر کرده و پس از شرحی در معنای این دو نام، می گوید: از دیگر نام های مکه معظمه: عروض، سیل، مخرج صدق، بنیه (این نام از یاقوت نقل شده است)، معاد، امّ رُحم، امّ راحم، امّ زحم، امّ صبح، ام القری، بلد، بلده، بلدالأمین، بلدالحرام، رتاج، ناسّه، ناشه، حرم اللَّه تعالی، بلداللَّه تعالی، فاران (این نام از یاقوت نقل شده است)، باسّه، ناسّه، (۱) بسّاسه، طیبه، قادس، مقدّسه، قریهالنمل، نقرهالغراب، قریهالحُمْس، صلاح، حاطمه، کوثی، سبّوحه، سلام، عذراء، نادره، وادی، حرم، نجز، قریه، بکّه، مکّه، عَرش، عُرش،

۱- از نسخه دیگر این کتاب و نیز در معجم البلدان ج ۵، ص ۱۸۲، «نساسه» آمده است.

عریش، عروش، حُرمه. این نام از ابن عدیس در کتاب «الباهر» نقل شده است.

استاد، قاضی مجدالدین شیرازی گوید: در شرح صحیح امام بخاری، آنچه را که به اشتقاق هر یک از نام ها مربوط می شود، همراه با شواهد و توضیح آورده ام که می توان بدان مراجعه کرد. در آنجا می گوید: قریه النمل و نقره الغراب، دو نشانه از محل زمزم اند که عبدالمطلب، دستور حفر آن را داده بود و برخی مجازاً این دو نام را، نام زمزم دانسته اند. و چنانچه استاد، «قاضی مجدالدین» با توجه به این دو نام- که نام های زمزم اند- مکه معظمه را- از باب تسمیه کل به جزء- که امری متداول و رواست به این نام ها، نامیده باشد، می توان صفا، مروه، حزوره و دیگر جاهای معروف مکه را نیز در شمار نام های مکه یاد کرد. همچنین این که گفته است: «قریه الحمس از این روی نام گرفته که حُمْس ساکنین قبلی مکه بوده اند»، می توان در شمار نام های مکه از قریه العمالقه و قریه جُرهُم نیز نام برد؛ زیرا اینان نیز پیش از حمس، ساکن مکه بوده اند؛ مگر آن که گفته شود که نامگذاری قریهالنمل و نقرهالغراب و قریهالحمس از اهل لغت نقل شده و قیاسی نیست.

برخی دیگر از نام های مکه که استاد قاضی مجدالدین شیرازی از آنها یاد نکرده، عبارتند از: بَرَّه، بساق، بیت العتیق، رأس، قادسیّه، مسجدالحرام، معطشه، مکّتان، نابیه، امّ رَوْح، امّ الرحمان، امّ کوثی. در ادامه نام علمایی را که این نام ها را برشمرده اند، خواهیم آورد.

معنای برخی نام های مکه و انتساب برخی از آنها به علما

در این که حرف اول نام این شهر «م» است (مکه) یا «ب» (بکه)، اختلاف است؛ و آیا هر دو به یک معنا هستند یا دو معنا دارند؟ نظر اول را ضحاک در نقل قولی از محبّ طبری و نیز مجاهد دارد که ماوردی از وی نقل کرده است. ابن قتیبه در درست بودن این نظر، استدلال کرده که حرف «میم»، تبدیل به «باء» می شود؛ مانند «ضربٌ لازم» که «ضربٌ لازب» شده است. درباره نظر دوم، اختلافی وجود ندارد. گفته می شود بکّه (با حرف باء) جایگاه بیت اللّه الحرام و مکه (با حرف میم)، آبادی مکه است. این نظر از

ابراهیم نخعی روایت شده است. نیز گفته می شود بکّه جایگاه بیت الحرام و مکّه خود مسجدالحرام است. این نظر، از یحیی بن ابی انیسه روایت شـده است. گفته می شود بکه میان دو کوه را گوینـد و مکه تمامی مسـجدالحرام است و به روایت سوم، بکّه کعبه و مسجدالحرام است و مکه ذوطوی می باشد. این روایت را زید بن أسلم، آورده است.

بکه مسـجدالحرام و مکه اطراف آن است. این نظر از «مجاهـد» نقـل شـده است. همه این گفته هـا و روایـات در تاریـخ ازرقی آمـده، ولی گوینـده روایتِ سـوم در این کتـاب، معلـوم نشـده است. واللّٰه اعلم بـالصواب. (۱) در معنـای نـام مکه بـا «میم» نیز اختلاف است. برخی می گوینـد: وجه تسـمیه این نام، آن است که پوزه جباران و قلـدران را به خاک می مالـد (از ریشه لغوی مَکَّ) و یا فاجران و سـتمگران را به بیرون می راند و یا (این شهر) مردمانش را به تلاش و کوشش وا می دارد؛ همچون تلاشی که برای بیرون کردن مغز استخوان، به عمل می آید؛ «تمکّکت العظم»؛ «مغز استخوان را درآوردی».

در خصوص این وجه تسـمیه، همچنین گفته شده که مردم را به سوی خود جلب می کند؛ چون می گویند: «أمتکّ الفصـیل ما فی ضرع امّه»؛ «شیرخواره، آنچه در پستان مادرش بود، مکید»

و نیز گفته می شود وجه نامگذاری به چنین نامی، به خاطر کمیِ آبِ آن است.

در وجه تسـمیه این سرزمین و دیار به «بکّه» نیز اختلاف است. گفته اند: برای آن است که گردن زورمندانی را که در آن کفر و الحاد ورزند، به هم می کوبد و یا به دلیل ازدحام مردم در آن است که این روایت ابن عباس است.

همچنین برخی می گوینـد به این دلیل است که از نخوت متکبران می کاهـد و آنان را سـر جای خود می نشاند. این روایت را ترمـذی آورده است. این دو نام (مکه و بکّه) از قرآن کریم گرفته شـده انـد. چندین نام دیگر نیز از قرآن کریم گرفته شده که از جمله

۱- از سیاق آیه کریمه: إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكاً وَهُدىً لِلْعَالَمِينَ رجحان نظر نخست آشکار می شود؛ یعنی بکه از نام های مکه است و میم به ب تبدیل شده که نظر مفسران نیز همین است.

می توان از «امّ القری» یاد کرد. ضحاک در تفسیر آیه لُتِنْذِرَ امّ الْقُری می گوید: در علّت نامگذاری به این نام، اختلاف است؛ به گفته ابن عباس، این نام به این دلیل است که زمین در زیر آن، گسترده شده و برخی علت این نامگذاری را این می دانند که از همه روستاها و آبادی ها، برتر است و یا به خاطر آن است که «بیت اللّه» در آن واقع است و همچنان که سلطان و پایتخت او بر دیگر جاها برتری دارد. امّ (یعنی مادر) نیز مقدّم دانسته شده است.

و نیز گفته اند: به این دلیل است که امّت، همه قصدِ آن می کنند و به سویش می آیند.

از دیگر نام های آن، «قریه» است. مجاهد در تفسیر آیه: وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَداً مِنْ كُلِّ مَكَانٍ ... می گوید: قریه نام جایی است که گروه بسیار از مردم در آن گرد می آیند؛ زیرا در لغت نیز می گوییم، «قریت الماء فی الحوض»؛ یعنی آب در برکه جمع شد. به حوض یا برکه «مقراه» نیز می گویند.

همچنین به مکه، «بلد» می گویند؛ چرا که خداوند متعال می فرماید: لَاأُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَد. ابن عباس می گوید: مراد مکه است و پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: «البلد» مکه است.

فاکهی نیز به نقل از وی و نیز از ابن ... (۱) در تفسیر این آیه نقل کرده که مراد، مکه است.

بلد در لغت، دامنه، فراز و بلندیِ آبادی هاست. از دیگر نام ها، «بلدالأمین» است؛ خداوند متعال می فرماید: وَهذَا الْبَلَدِ الأَمِين فاکهی در روایتی با اسناد به ابن عباس، درباره این آیه می گوید: منظور مکه است. این سخن از زید بن اسلم نیز روایت شده است.

از دیگر نام ها، «بلده» است. خداوند متعال می فرماید: إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَةِ ... واحدی در «الوسیط» می گوید: مراد از «البلده» مکه است. ابن برجان نیز در تفسیر خود، همین مطلب را بیان کرده است.

یاقوت حموی نیز در «معجم البلدان» با عنوان «البلده» سه جای را ذکر کرده است و

۱- در اصل، جای خالی است. «ابن جریر» در تفسیر خود یادآور می شود که از جمله کسانی که این آیه را به «مکه» تفسیر کرده اند: مجاهد، عطاء، قتاده و ابوزید هستند.

می گوید: اولی در آیه کریمه: بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ آمده که مراد از آن، مکه است. (۱) فاکهی مطلبی غیر از آنچه گفته شد، بیان کرده است؛ زیرا می گوید: او یحیی بن میسره، برای ما حدیث گفت و او به نقل از خالد بن یحیی می گوید: سفیان گفت: إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَهِ ... مراد، «منا» است.

ابویحیی می گوید: عرب تا به امروز نیز آنجا را «البلده» خوانند.

از دیگر نام ها، «مَعَاد» (به فتح میم است)؛ چرا که خداوند متعال می فرماید:

إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ .... (۲)

در صحیح بخاری به نقل از ابن عباس آمده است که گفت: محمدبن مقاتل حدیث کرده و گفته است که «یعلی» می گوید: سفیان عصفری به نقل از عکرمه به نقل از ابن عباس می گوید: در «لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ ...» مراد مکه است؛ این هشت نام برگرفته شده از قرآن کریم هستند.

محبّ طبری تنها پنج نام از این نام های برگرفته از قرآن را ذکر می کند؛ زیرا می گوید: خداوند متعال مکه را به پنج نام، خوانده است: بکه، مکه، البلد، القریه و ام القری.

مجاهد در مورد نام «باسّه» برای مکّه، می گوید: معنای آن چنین است که هرکس راکه در آنجا الحاد ورزد، هلاك و متلاشی می کند (بَسَّ، يَبِسُّ بدین معناست) و از آیه وَبُسَّتِ الْجِبالُ بَسّاً چنین نتیجه ای گرفته شده و ابن جماعه نیز آن را آورده است. (۳)ماوردی، درباره نام «ناسّه» (با نون و سین) که برای مکه ذکر شده، می گوید: یعنی که هرکس را در آن الحاد ورزد، می راند و دور می کند (نَسَّ، يَنسُّ به این معناست).

صاحب «المطالع» و نووی (۴) این مطلب را گفته و ابن جماعه نیز آن را چنین یادآور شده است: نامگذاری ناسه به این دلیل است که ملحدان را طرد می کند و گفته شده که به

۱- «معجم البلدان»، ج ۱، ص ۴۸۳

۲- قصص: ۸۴

۳- نیز نک: «الاحکام السلطانیه»، ص ۱۵۸

۴- تهذیب الأسماء، ج ۲، ق ۲، ص ۱۵۶

علت کمی آب آن، چنین نامی یافته است؛ زیرا «نسّ» به معنای خشکی نیز آمده است.

نام «نسّاسه» (با نون و تشدید سین اوّل) از فحوای کلام «المطالع» دانسته می شود و معنای آن نیز همان معنای «ناسّه» است.

ازرقی نـام «حـاطمه» را برای مکـه به نقـل از ابراهیم بن ابی یحیی و صـاحب المطـالع و ابن خلیـل و نـووی آورده و می گویـد: بخاطر درهم شکستن (حَطَمَ، یَحْطِمُ) مشرکان است!

و اما نام «صَلاح» را مصعب زبیری نقل کرده (۱) و گفته است: به دلیـل امنیتی که دارد چنین نـامی گرفته است و در این باره، گفته ابوسفیان بن حرب بن امیه به ابن الحضرمی را نقل کرده است:

أبا مطرٍ هَلُمَّ إلی صلاح فیکفیک النَّدامی من قریش

- و تنزل بلدةً عَزَّت قدیماً وتأمن أن یزورَک ربُّ جیش (۲)

واژه «صـلاحِ» مبنی بر کسـر است؛ همچون حَذامِ و قَطامِ و ... که ممکن است صَرف هم بشود و در این مورد به سـخنان پیش گفته ابوسفیان، استدلال شده است.

عنوان «عرش» (بـا عین مفتوح و راء سـاکن) را «کراع» در نقل قولی که ابن جماعه از وی به عمل آورده و صاحب مطالع بـدان اشاره کرده، آورده است.

نام «عریش» (با افزوده «یا» به نام قبلی) را ابن سیده در نقل قولی که ابن جماعه از وی آورده، یاد کرده است.

نام «قادس» را صاحب مطالع آورده و می گوید: قادس از تقدیس آمده؛ زیرا مکه آدمی را از گناهان پاک می کند.

نام «مقدّسه» را نیز صاحب مطالع و نووی (۳) آورده اند و معنای آن همانند نام پیشین است.

۱- اخبار مکّه، ج ۱، ص ۲۸۲

۲- «الأحکام السلطانیه»، ص ۱۵۸

۳- تهذیب الأسماء و اللغات، ج ۲، ق ۲، ص ۱۵۶

نام «کوثی» را ازرقی (۱) به نقل از مجاهد و سهیلی (بدون نسبت به وی) و صاحب مطالع یاد کرده و گفته است: به نام بقعه ای است که منزلگاه بنی عبدالدار در آن است؛ ولی فاکهی اظهار می دارد که «کوثی» در ناحیه «قُعَیْقِعان» است و می گوید: گفته شده است که «کوثی» کوهی در منا است.

نام «حرم» را سلیمان بن خلیل در منسک خود آورده است.

نام «رتاج» را محبّ طبری در «شرح التنبیه» بنا به نقل قولی که ابن جماعه از وی کرده، آورده است.

نام «امّ رُحم» را مجاهد- که ماوردی (۲) از وی حکایت کرده- آورده و (در توجیه آن) می گوید: زیرا مردم در آن به مهربانی و محبت با هم برخورد می کنند.

نام «امّ زحم» نیز از ازدحام گرفته شده و «رشاطی» آن را ذکر کرده است.

نام «امّ صبح» را آنچنان که در نوشته ای به خط شمس الدین محمدبن احمد نویری قاضی طرابلس دیدم، «ابن اثیر» در کتاب خود «المرصّع» (۳)ذکر کرده است.

نام «بُساق» را ابن رشیق در العمده (۴) در تفسیر این شعر امیه بن حرثان، آورده است.

سأستعدی علی الفاروق رَبّاً له عَمَد الحَجیج الی بساق

آنگاه ابن رشیق می گوید: گفته می شود «بُساق» شهری در حجاز است.

نام «برّه» را سلیمان بن خلیل در «منسک» خود (بدون انتساب) آورده و معنایی هم برای آن ذکر نکرده است.

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۸۱

۲- الأحکام السلطانیه، ص ۱۵۸

۳- المرصع، ص ۲۲۰

۴- العمده، ج ۱، ص ۳۱. یاقوت نیز در معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۱۳ این نام را آورده و گفته است: بُساق با سین و یا با صاد کوهی در عرفات و یا دشتی میان مدینه و جار است. او ابیاتی را که امیه بن حرثان بن الاسکر در حضور عمربن خطاب درباره فرزندش کلاب سروده بود، آورده است و یاقوت این داستان عبرت انگیز را نقل کرده است. بساق را تنگه ای میان «تیه» و «ایله» نیز دانسته اند.

ازرقی (۱) نیز به نقـل از ابراهیم بن ابی یحیی و صـاحب «مطـالع» و ابن خلیـل نام «بیت العتیق» را آورده است. ممکن است این نام، از اطلاق نام جزء بر کل برگرفته شـده باشـد که امر معمول و متداولی است، ولی اگر این معنا را منظور کنیم، باید همه نام های «کعبه» را نام مکه نیز بشماریم.

نـام «رأس» را نیز امام سـهیلی (۲) و صـاحب المطـالع و نووی (۳) یـاد کرده و گفته است: زیرا ارجمنـدترین جاها، سـر (رأس) آدمی است.

نـام «قادسـیه» را ابن جمـاعه یـاد کرده و به کسـی نسبت نـداده است. همچنین نام «مسـجدالحرام» را ابن خلیل در منسک خود آورده و در قرآن کریـم نیز شاهـدی برای آن یـافته است و عبـداللّٰه بن عبـدالملک بن الشـیخ ابومحمـد مرجـانی به نقـل از ابن مسدی، آن را حکایت کرده است.

نام «مُعطِّشه» را نیز ابن خلیل ذکر کرده، ولی نه به کسی نسبت داده و نه معنای آن را نوشته است.

در مورد نام «مکّتان»، برهان الـدین قیراطی از ادبای مصـر و اسـتاد اجازه ما، در دیوان شـعر بدیع خود آن را یاد کرده و ممکن است که آن را از گفته ورقه بن نوفل اسدی برگرفته باشد:

ببطن المکّتین علی رجائی حدیثک أن أری منه خروجاً

سهیلی خود پس از بیـان این بیت شـعر، سـخن جـالبی گفته است: مکه را تثنیه کرده انـد (مکّتیان)، حال آنکه مکه یکی است، ولی دارای درّه و دامنه است. آنگاه می گوید:

منظور اعراب در چنین اشاره ای (کاربرد تثنیه برای مکان)، دو سوی هر شهر و یا اشاره به بالا و پایین آن است.

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۸۰

۲- الروض الأُنُف، ج ۱، ص ۱۳۹

۳- تهذیب الأسماء واللّغات، ج ۲، ق ۲، ص ۱۵۶

سهیلی در جای دیگر، در پی بیان مطالبی درباره عبداللّه بن سعد بن ابی سرح قرشی عامری- که درباره محاصره عثمان بن عفان، سخن گفته، ابیاتی را ذکر کرده که در آن به نام مکّتین اشاره شده، آنجا که می گوید:

أری الأمر لایزداد إلّاتفاقماً وأنصارنا بالمکّتین قلیل

وأسلمنا أهلُ المدینه و الهوی إلی أهل مصر والذلیل ذلیل (۱)

همچنین نام «نابیه» را شیخ عمادالدین بن کثیر در تفسیر خود- آنچنان که به خط یکی از دوستان در حاشیه کتاب «تحبیر الموشّین» تصنیف استادمان مجدالدین قاضی القضات در مقام بیان نام های مکه یافته ام- ذکر کرده است. متن حاشیه مزبور از این قرار است: ابن کثیر در تفسیر خود یادآور شده که «نابیه» (با نون و باء) از نام های مکه است. (۲) نام «امّ رَوْح» را آنچنان که به خط شمس الدین نویری یافته ام، ابن اثیر در کتاب «المرصّع» (۳) آورده است.

اما نام «امّ الرحمان» را عبداللّه بن عبدالملک مرجانی برای مکه ذکر کرده و آن را به ابن عربی نسبت داده است.

و نام «امّ کوثی» را ابن مرجانی یاد کرده و به کسی نسبت نداده است و معنایی نیز برای آن ذکر نکرده است.

از آنچه گفته شد، دانستیم چه کسانی دوازده نامی را که استاد ما شیخ مجدالدین به آنها اشاره ای نکرده، برای مکه برشمرده اند. معنای برخی از این نام ها را نیز آوردیم.

همچنین دانسته شد که چه کسانی برخی نام ها را که استاد ما قاضی مجدالدین یاد کرده،

۱- الروض الأُنُف، ج ۲، ص ۲۷۳ طبعه الجمالیه، مصر.

۲- در تفسیر ابن کثیر، این نام وجود ندارد. شاید اشتباه از ناسخ باشد: زیرا گفته است که ابن کثیر، به هنگام شمارش نام های مکه، بیست و یک نام بر شمرده و می گوید: «ناسّه» هم با نون و هم با باء است. ناسخ گمان برده که منظور ابن کثیر «نابه» است، حال آنکه منظور وی باسّه بوده است. واللّه اعلم.

۳- المرصع، ص ۱۸۶. از «الروح» و «الرحمه» گرفته شده است.

همراه با معنای آنها، برشمرده اند و همچنین برخی نام های ناآشنایی که جز از وی نشنیدم و خود دارای معنای روشنی هستند، ذکر کردیم، همچون «ام راحم» و «ام رحم» و «بلدالحرام» به دلیل حرمت مکه و «بلداللّه» زیرا سرزمین برگزیده خداست و «طیبه» به دلیل نیکویی و پاک بودن آن؛ این نام را حافظ علاءالدین مُغْلَطای در سیره خود نقل کرده است و نیز «صلاح» (با تنوین) که به معنای صلاح (بدون تنوین) است و «سلام» که به همین معناست. و نام «وادی» که برگرفته از سخن عمربن خطاب به نافع بن عبدالحارث خزاعی، کارگزار وی بر مکه به هنگام دیدار با وی در «عسفان» است که عبدالرحمان بن أبزی را جانشین خود بر اهل مکه قرار داده بود. عمر از وی پرسید: چه کسی را بر اهل «وادی» (به جای خود) برگماردی؟

نووی تنها به شانزده نام از نام های مکه اشاره می کند و می گوید: هیچ شهر و دیاری را- همچون مکه و مدینه- که شریف ترین جاهای زمین هستند- نمی شناسد که از این همه نام برخوردار باشند. (۱) عبداللّه مرجانی در تاریخ مدینه خود به نام «بهجه الأسرار فی تاریخ دار هجره النّبیّ المختار» پس از ذکر نام های مکه، می گوید: از قول خواص گفته شده، که اگر با خون بر پیشانی (کسی که دچار خونریزی شده است) نوشته شود: «مَکه وَسَطُ الدُّنیا وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبادِ»، خون بند می آید ....

۱- تهذیب الأسماء واللغات، ج ۲، ق ۲، ص ۱۵۷- ۱۵۶

باب سوم: تعیین حدود حرم مکّه و علّت حرمت آن

حرم و علت حرمت آن

حریم مکه، همان پیرامون و اطراف آن است که خداوند متعال برای ارج گذاردن به آن، حکم آن را همچون حکم خود مکه قرار داده است. ماوردی (۱) و ابن خلیل و نووی (۲) به این مطلب اشاره کرده اند.

در علت حرمت و تحریم آن، اختلاف نظر وجود دارد. می گویند هنگامی که حضرت آدم علیه السلام به زمین هبوط کرد، از شیطان بر خود ترسید و از ترسِ او به خداوند پناه برد. خدا نیز فرشتگانی فرستاد که از هر سو مکّه را فرا گرفتند و در جای سنگ های موجود در حرم و «انصاب»، جای گرفتند و به نگهبانی آدم پرداختند و از آن پس میان آدم و محل استقرار فرشتگان، حریم گردید.

نیز می گویند آنگاه که حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام در زمان بنای کعبه، حجرالأسود را در کعبه قرار می داد، آن را از چهار سو روشن کرد، خداوند نیز تا آنجایی را که نور حجرالأسود می رسید، حریم کعبه قرار داد.

همچنین گفته اند: از این جهت که وقتی خداوند تعالی به آسمان ها و زمین فرمود: به

۱- الأحکام السلطانیه، ص ۱۵۷

۲- تهذیب الأسماء، ج ۲، ق ۲، ص ۱۵۶

میل خود یا به زور، در آییـد و در پاسخ گفتند که ما «به اطاعت آمده ایم»؛ (۱) از زمین تنها بخش حرم آن، چنین پاسخی داد و از این رو آن قسـمت را حرمت بخشـید. این قول را سـهیلی (۲) نقـل کرده و ازرقی (۳) شواهـدی بر دو گفته نخست آورده است. سخنان دیگری نیز در این باره گفته اند.

نشان های حرم

حرم را نشان های روشـنی است که در پیرامون آن، به استثنای حَدَّه (۴) از سـمت جُدَّه و از سوی جِعرانه (۵) به صورت سنگ هـایی (انصـاب) بنـا شـده انـد. نخستین کسـی که این سـنگ هـا (انصـاب) را نصب کرد، ابراهیم خلیـل علیه السـلام و با اشاره حضرت جبرئیل و پس از وی قصیّ بن کلاب بود. گویند که اسماعیل علیه السلام پس از پدرش ابراهیم خلیل علیه السلام آنها را نصب کرد و سپس قُصیّ این کـار را کامل کرد. این مطلب را ابن عباس روایت کرده و فاکهی و دیگران از وی نقل کرده اند. ونیز از زبیر بن بکار نقل کرده اند که گفته است:

عدنان بن أدّ نخستین کسی بود که وقتی بیم آن داشت حرم پاک شود، نشانه ها وعلامت ها را کار گذاشت. قریش نیز پس از برداشتن آنها و همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله زمانی که پیش از هجرت در مکه بود، این نشان ها را نصب کردند.

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در عام الفتح، سپس عمربن خطاب و عثمان بن عفان و سپس

۱- سوره فصلت، آیه ۱۱.

۲- الروض الأُنُف، ج ۱، ص ۲۲۲

۳- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۲۷

۴- «حَدَّه» منزلی میـان جُـده و مکه، از سـرزمین تهـامه، در میانه راه است. درّه ای است دارای دژ و بارو و نخل و چشـمه های روان که تفرّجگاه مردم است. قدما آن را حدّاد می خواندند نک: معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۲۹.

۵- جِعرانه به کسـر اول، چشـمه ای است میان طائف و مکه و نزدیک تر به مکه، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله برای تقسیم غنـایم هوازن در بـاز گشت از غزوه حنین، در آنجـا فرود آمـد و هم از آنجـا محرم گردیـد. پیامبر صـلی الله علیه و آله در آنجا مسجدی دارد که در نزدیکی آن چاه هایی موجود است معجم البلدان، ج ۲، ص ۳- ۱۴۲.

معاویه و از آن پس عبدالملک بن مروان و پس از وی مهدی عباسی، آن ها را نصب کردند و سپس راضیِ عباسی دستور بنای عمارهالعلمین بزرگ را در «تنعیم» به سال ۳۲۵ ه. ق. صادر کرد که نام او را نیز بر آن نوشتند. پس از آن مظفّر، والیِ إربل دستور بنای العلمین را- که حدّ حرم از سمت عرفه را تشکیل می دهند- در سال ۶۲۶، صادر کرد و پس از آن ملک مظفر، والی یمن در سال ۶۸۳ ه. ق اقدام به نصب مجدّد نشان ها کرد.

ازرقی سخنی درباره نصب کردن نشان ها به وسیله اسماعیل علیه السلام و عدنان و مهدی نقل نمی کند و یادی از تاریخ و سالی که عمر دستور این کار را داد به میان نمی آورد. عمر در سال ۱۷ هجری به عثمان دستور نصب آنها را داد و عثمان نیز در سال ۲۶ بنا به روایت ابن اثیر (۱) در این دو مورد، دستور آن را صادر کرده بود.

ازرقی- بنا بر روایتی که سند آن به خودش می رسد- گفته است: نشان های حرم بر فراز «ثنیّه» طوری قرار گرفته اند که آنچه روبه روی این بخش قرار دارد، در شمار حرم و آنچه فراسوی آن قرار دارد، غیر حرم (حِلّ) است.

ازرقی علامت دیگری را نیز بر شمرده است؛ زیرا در روایتی که از وی نقل شده، می گوید: هر درّه ای که در حرم قرار دارد وارد غیر حرم (حِلّ) می شود و هیچ دره ای از حِلّ وارد حرم نمی شود، مگر «وادی تنعیم» در منزلگاه «نفار». ازرقی این مطلب را در بخش آخر شرحی که با عنوان «درباره حرم و حرمت آن» آورده، نقل کرده است.

فاکهی نیز مطلبی به این مضمون دارد که سیل حِلّ (غیر حرم و جاهای خارج از این نشانه ها از هر سو) از چند جا به حرم می ریزد؛ وی در عنوان مطلب چنین آورده است:

«درّه هایی که از غیر حرم وارد حرم می شوند». و این جاها را مشخص ساخته و ما در اصل این کتاب آن ها را آورده ایم.

۱- «الکامل فی التاریخ»، ج ۲، ص ۵۳۷ و ج ۳، ص ۸۷

مرزهای حریم و بیان برخی نام ها

ازرقی حدود حرم را از جهات شش گانه بیان کرده است. (۱) دیگران نیز به این مطلب پرداخته اند، ولی در وسعت برخی از این جهات با ازرقی اختلاف نظر دارنـد و برخی را نیز ناقص ذکر کرده انـد. آنچه که از نظر و دیدگاه مردم نسبت به حدود و مرزهای حرم برداشت کرده ام، این است که در همه حدود آن- چنان که توضیح خواهم داد- اختلاف نظر وجود دارد.

در مـورد مرز حرم از سـمت طـائف بر جـاده عرفه از وادی نَمِره، (۲) چهـار نظریه وجود دارد: حـدود هجـده میل بنا به روایت قاضـی ابوالولیـد بـاجی؛ و یـازده میل طبق روایت ازرقی (۳) فـاکهی و ابوالقـاسم عبیـداللّه بن عبـداللّه بن خرداذبه خراسانی در کتاب «المسالک والممالک» (۴) و محبّ طبری به نقـل از ازرقی و سـلیمان بن خلیل هر چنـد که این یک، با تردیـد یاد کرده است؛ و نُه میـل بنـا به روایت ابومحمـد بن عبـداللّه بن ابی زیـد قیروانی در کتاب «النوادر» و سلیمان بن خلیل که آن را عنوان سخن خود قرار داده و محبّ طبری پس از ذکر آنچه ازرقی آورده است؛ و هفت میل بنا به روایت ماوردی در کتاب «الأحکام السلطانیه» (۵) و شیخ ابواسحاق شیرازی در «مهذّب» خود و نووی در «الایضاح» و نیز در «تهذیب الأسماء واللغات» (۶) که البته در آنچه گفته اند، تردید بسیاری وجود دارد و آنچنان که خواهیم دید، چندان درست به نظر نمی رسد.

نووی در «تهذیب» یادآور شده است که سخن ازرقی درباره حدّ حرم از جاده

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۳۱- ۱۳۰

۲- نَمِرَه بـا فتـح اول و کسـر دوم ناحیه ای است در عرفه که پیامبر صـلی الله علیه و آله وارد آن شـد. گفته می شود حرم از راه طـائف بر جـاده عرفه از سـمت «نَمِرَه»، یـازده میل فاصـله دارد. خلاف این هم گفته شـده است. نک: معجم البلـدان، ج ۵، ص ۳۰۵- ۳۰۴.

۳- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۳۱

۴- المسالک والممالک، ص ۱۳۲

۵- الاحکام السلطانیه، ص ۱۶۵- ۱۶۴

۶- تهذیب الأسماء و اللغات، ج ۲، ق ۲، ص ۸۲

طائف، منحصر به خود اوست و می گوید که جمهور علما، شش نظریه دارند. ازرقی در موافقت با ابن خرداذبه تنها نیست، ولی در میان پیشینیان، معاصران و کسانِ بعد از وی، جز ماوردی و صاحب «المهذّب»، مخالفی دیده نشده است و اگر ازرقی با این دو مخالفت کرده بود، آن را- همچنان که مخالفت ایشان با ازرقی نقل شده است- نقل می کرد. نووی و دیگر متأخران نیز از آن دو پیروی کردند و نه سلیمان بن خلیل و نه محبّ طبری این مطلب را یادآور نشده اند و این نشانگر عدم رضایت ایشان نسبت به چنین سخنی است؛ زیرا ایشان در حدود حرم آنچه را ابن ابی زید و دیگران بیان کرده اند، نقل نموده و به طریق اولی باید از آن مطلب، سخن می گفتند؛ چرا که گوینده آن شافعی است و به دلیل شهرت بسیار زیاد، نمی توان گفت بر آنها پوشیده مانده بود.

امّا درباره حدود حرم از سمت عراق، چهار نظریه وجود دارد: ۱- هفت میل که از سوی ازرقی روایت شده ۲- هشت میل که ابن ابی زید مالکی (۱) در «النوادر» ذکر کرده ۳- ده میل که از سوی سلیمان بن خلیل بیان شده ۴- شش میل که گفته ابوالقاسم بن خرداذبه است.

ازرقی یادآور شده است که حدّ حرم در این جهت، در «ثنیّه الخَلّ» کوه راهه خَلّ در مُقطّع است. که خَل و المُقطَّع را خود به خط سلیمان بن خلیل دیده ام. حال آن که محبّ طبری در القری، خَلّ را با تشدید لام و مقطّع را با فتح میم و سکون قاف آورده و در «الایضاح» نووی و «تهذیب الأسماء واللغات»، (۲) به جای خلّ، جبل (با جیم و باء) دیدم که بعید نیست خطا در نگارش باشد.

ازرقی یادآور شده که وجه تسمیه «مُقطّع» آن است که در زمان ابن زبیر، سنگ های کعبه را از آنجا برگرفتند (قطع کردند) و نیز گفته اند: در زمان جاهلیت وقتی از حرم بیرون می شدند، به گردن شتران خود پوست درختان حرم را آویزان می کردند. اگر محملی هم بود چنین می کردند و هر جا می رفتند در امان بودند؛ زیرا همه می دانستند که آنان از سوی

۱- المسالك و الممالك، ص ۱۳۲

۲- تهذیب الأسماء واللغات، ج ۱، ق ۲، ص ۸۲

خانه خدا آمده اند و هنگامی که باز می گشتند و وارد حرم می شدند، آنها را قطع می کردند و نام «مقطع» از اینجاست. (۱)

در مورد حد حرم از سمت جِعرانه، دو نظریه وجود دارد: نه میل بنا به گفته ازرقی (۲) و یزید؛ و دوازده میل بنا به گفته ابن خلیل که البته پس از بیان نظر قبلی، این نظر را با تردید بیان می کند. درباره جعرانه (به کسر جیم و سکون عین و تخفیف راء) توضیحات بیشتری خواهد آمد.

ازرقی یادآور شده که حد حرم از سوی جعرانه، در شعب آل عبداللَّه بن خالدبن أسید (۳) قرار دارد. عبداللَّه بن خالد بن اسید که این شعب به او منسوب است، ظاهراً برادرزاده عتّاب بن اسید بن عاص اموی قرشی، امیر مکه است؛ زیرا او (عبداللَّه مورد نظر) به دلیل ولایت عمویش بر مکه، از شهرت بسیاری برخوردار بود. قبرستانی در بالای مکه به وی منسوب است که عبداللَّه بن عمر در آن مدفون است.

سلیمان بن خلیل گوید: کسی که شعب به او منسوب است، عبداللَّه بن خالدبن اسید خزاعی است. ابن جماعه سخنی بر خلاف این دارد؛ زیرا در بیان حد حرم از این سمت، از جاده جعرانه در شعب آل عبداللَّه القسری سخن آورده است.

آن چه در انتساب این شعب به «عبداللَّه بن خالدبن اسیدبن ابی العاص» بیان کردیم، از نام های دیگر به صواب نزدیک تر است؛ زیرا تعریف و توضیح، مشهورترین نام ها صورت می گیرد، اما کسی که ابن خلیل و ابن جماعه این شعب را به وی نسبت می دهند، در مقایسه با نام مذکور از چندان شهرتی برخوردار نیست.

حدّ حرم از این سمت، در حال حاضر شناخته شده نیست، هر چند که یکی از اعراب مکه برآن است که حدّ حرم از این سمت در نیمه راه جعرانه است. وقتی علّت پرسیده شد، گفت: جای مشهوری که بدان اشاره کرد، برابرِ نشانه حرم از سمت نخله؛

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۸۳- ۲۸۲

۲- همان، ص ۱۳۱

۳- همان

یعنی همان سمت عراق قرار دارد.

اما درباره حد حرم از سوی تنعیم، نظر وجود دارد:

۱- سه میل، به قول ازرقی (۱) و ابن خرداذبه (۲) و ماوردی (۳) وصاحب «مهذّب» ودیگران.

۲- حدود چهار میل، به گفته ابن ابی زید در النوادر به نقل از چند تن از مالکی ها.

۳- چهار میل، بنا به گفته فاکهی.

۴- پنج میل، به گفته ابوالولید باجی که عین سخن وی از این قرار است:

و امّا تنعیم، من در مکه اقامت گزیدم و از بیشتر مردم شنیدم که (حدّ حرم) پنج میل (فاصله) است، و طیّ اقامتم در آنجا، نظر مخالفی نشنیدم و اگر میان تنعیم و مکه، چهار میل فاصله باشد، لازم می آید که میان مکه و حدیبیه، چیزی حدود پانزده میل باشد؛ زیرا بیش از سه برابر آن فاصله دارد.

در این گفته و نیز در گفته فاکهی و آنچه ابن ابی زید گفته است، جای تأمل است و بدان خواهیم پرداختم. از آنچه ابن ابی زید درباره حدّ حرم از این سمت ذکر کرده، چنین برداشت می شود که این حد، تا آخر تنعیم ادامه دارد؛ زیرا می گوید: «بیش از یک نفر از اصحاب ما برآنند که حدّ حرم پس از جادّه مدینه، حدود چهار میل تا آخر تنعیم است».

ازرقی نظر دیگری دارد. او می گوید: حدود حرم از راه مدینه و پایین تنعیم در منزلگاه نفار، (۴) سه میل است. (۵) محبّ طبری نیز در شرح خود بر «التنبیه» نظر ازرقی را ترجیح می دهد؛ زیرا یادآور شده است که تنعیم اندکی در برابر غیر حرم قرار دارد و کسی که آن را در محدوده غیر حرم می داند، در واقع نام محلی را به نزدیکی های آن

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۳۱- ۱۳۰

۲- المسالك و الممالك، ص ۱۳۲

۳- الأحكام السلطانیه، ص ۱۶۴

۴- که به قول یاقوت حموی، «اضاءه بنی غفار» نیز نامیده می شود. نک: معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۱۴.

۵- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۳۰

اطلاق کرده است.

اگر کسی نیز حق داشته باشد تنعیم را در محدوده غیر حرم بداند، در مورد کسی که آخر تنعیم را درست جاده مدینه مرز حرم دانسته است؛ یعنی «ابن ابی زید» چه باید گفت؟

نفار که در سخن ازرقی آمده، بنا به ذکر چند تن (به نون و فاء و الف و راء) است.

و اما در مورد حدّ حرم از سمت جدّه، دو قول آمده است: ۱- ده میل، به گفته ازرقی (۱) و ابن ابی زید ۲- حدود هجده میل، بنا بر آنچه باجی به نقل از «النوادر» ابن ابی زید درباره فاصله مکه و حدیبیه تا منتهای حدّ حرم از سمت جده آورده است. ازرقی همچنین یادآور شده است که منتهای حدّ این سمت، انتهای نخلستان هاست (۲) که برخی از نخل های آن در حرم و برخی در غیر حرم قرار دارد، همچنان که به گفته شافعی و ابن قصّار، حدیبیه نیز چنین وضعی دارد.

ماوردی (۳) گوید: حدیبیه در محدوده غیر حرم قرار دارد و «مالک» آن را جزو حرم می داند. این مکان (حدیبیه) و نیز نخلستان ها امروزه شناخته شده نیستند. می گویند حدیبیه همان چاهی است که در جاده جدّه به چاه شمیبی (۴) معروف است.

امّا درباره حدّ حرم از سمت یمن، دو نظر وجود دارد: ۱- هفت میل، بنا بر آنچه ازرقی (۵) و ابن ابی زید و سلیمان بن خلیل آورده اند ۲- شش میل، که خود به خط محبّ طبری در «القری» آن هم در سه نسخه از آن، دیدم و نمی توان گفت لغزش نوشتاری و سهو قلم است؛ زیرا در القری پس از ذکر آن، سخنی را که ازرقی و ابن ابی زید آورده، ذکر کرده است.

۱- همان منبع.

۲- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۳۱

۳- الأحکام السلطانیه، ص ۱۶۵

۴- در یکی از نسخه های خطی اصل این کتاب شمیسی، به جای شمیبی آمده که امروزه هم به همین نام شهرت دارد. نیز نک: معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۶۵

۵- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۳۱

جای مرز در این سمت، بنا به آنچه ازرقی (۱) ذکر کرده، آبگیر (أضاه لِبْن) (۲) در ثنیّه لبن است. این آبگیر را امروزه آبگیر ابن عقش (أضاه ابن عقش) می گویند که در آن نشانه ای به عنوان حدّ حرم، موجود است.

آنچه درباره حدود حرم به میل گفته شد، طبق نظر مردم بود، در این باره از حنفی ها مطلبی دیده ام که بسیار شگفت است؛ زیرا قاضی شمس الدین سروجی حنفی در مناسک خود به نقل از ابی جعفر هنداوی آورده است: مقدار حد حرم، از سمت مشرق، شش میل و از سمت دیگر دوازده میل است.

نویسنده «المحیط» می گوید: این سخن جای تأمل دارد؛ زیرا در این سمت، تنعیم قرار دارد که نزدیک به سه میل از مکه فاصله دارد. و از سمت سوم، سیزده میل و سرانجام از سمت چهارم، بیست و چهار میل فاصله دارد. ظاهراً منظور گوینده این سخن، از سمت مشرق، جهت عراق و سمت دیگر (دوم)، تنعیم و از سمت سوم، سمت یمن و منظور از سمت چهارم، جهت جدّه است. آنچه در این گفته شگفت است، کمیِ فاصله در جهت مشرق و فزونی آن در سه جهت دیگر است. من از این جهت سمت های دیگری را که دیگران در مورد حدود حرم ذکر کرده و او نیز برشمرده است، ذکر نمی کنم؛ زیرا مطمئن نیستم منظور گوینده دقیقاً کدام جهت است و تنها جهت های معروفی را که مردم در معیّن ساختن حدود حرم بیان می کنند، معیار قرار داده ام که سمت طائف در راه عرفه از نَمِرَه در وادی عُرَنَه، راه عراق، راه تنعیم و راه یمن است و ملاک اندازه گیری و برای ما، طنابی است که با ذرع به کار گرفته در مسافت های کوتاه تقسیم بندی شده است و بنا به گفته محبّ طبری در شرح تنبیه خود، ملاک اندازه گیری عبارت از یک ذرع دستی است، همچنین یادآور شده که اندازه این ذرع بیست و چهار انگشت، هر انگشت به اندازه شش جو کنار هم است. من به خط او چنین دیدم. نووی نیز در «تحریر التنبیه» بدان اشاره کرده است.

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۳۱

۲- در معجم البلدان آمده است که اضاه لبن مکی از حدود حرم در جاده یمن است. نک: ج ۱، ص ۲۸۰

نووی که انگشت را سه جو دانسته، اشتباه می کند و ذرع مورد اشاره او، ذرع آهنی است که در اندازه گیری پارچه در مصر و مکّه امروزی متداول است و اندازه آن هفت هشتم (۷۸) ذرع (دستی) است. گروهی از هم مذهبان ما نیز ذرع دستی را در نظر گرفته و اندازه آن را با جوهای متوسط و کنار هم چیده شده، به دست داده اند و به همان صورت شده که محبّ طبری و همفکران وی گفته اند و این اندازه گیری ها در حضور خودم صورت گرفت.

حدود حرم از سمت طائف بر جاده عرفه از راه نَمِرَه

از دیوار باب بنی شیبه تا عَلَمَین که هر دو نشان های حد حرم از سمت عرفه است، سی و هفت هزار و یکصدوده ذرع و یک هفتم ذرع با مقیاس ذرع دستی است و بر حسب میل، عبارت از ده میل و سه پنجم میل و یک پنجم یک هفتم یک دهم میل به اضافه یک هفتم ذرع ((۱۱۰* ۱۷* ۱۵)+ ۳۵+ ۱۰ میل به اضافه ۱۷ ذرع) است و این بنا بر نظری است که میل را سه هزار و پانصد ذرع می گیرد. و این فاصله را باید در مورد حدود حرم، در نظر گرفت؛ زیرا نسبت به آن توافق بیشتری وجود دارد و از شهرت افزونتری هم برخوردار است؛ چرا که اگر میل را دو هزار ذرع بگیریم، فاصله آن حدود یک میل از آنچه فعلًا شهرت دارد، بیشتر می شود. همچنین اگر این نظر را بپذیریم که میل شش هزار ذرع است، این فاصله از آنچه مشهور است، به حدود نصف کاهش می یابد و پذیرش این دو قول جدّاً دشوار است؛ زیرا به افزایش یا کاهش زیاد می انجامد، ولی در نظر گرفتن برابری میل با سه هزار و پانصد ذرع، اگر چه خالی از اشکال نیست. ولی نتیجه ای که به دست می آید نزدیک به رقم مشهور است و از آنجا که- بنا بر نقل ابن عبدالبرّ- این برابری درست ترین نظرها در اندازه میل است، صحت نظر نیز مورد تأکید قرار می گیرد.

البته نظری را که ما درباره حدود حرم ترجیح دادیم، با کاهش و افزایشی که نسبت به قول مشهور دارد، دچار اختلال نمی شود؛ زیرا این کاهش یا افزایش اندک است و نیز چه بسا برخاسته از نحوه گرفتن میل یا به خاطر پستی و بلندی زمین و یا به دلیل در نظر

گرفتن جای دیگری به عنوان مبدأ ناشی شده باشد؛ مثلًا ما باب بنی شیبه را در نظر گرفته ایم و ازرقی جایی در میان آنجا و معلّاه را برای حد حرم از سمت عرفه، برگزیده است. از پای باب معلّاه تا علمین، که هر دو از حدود حرم در این سمت به شمار می آیند، سی و پنج هزار و سیصد و هشتاد و سه ذرع و سه هفتم ذرع به ذرع دستی است و بنا بر قولی که میل را سه هزار و پانصد ذرع می داند، بالغ بر ده میل و یک هفتم در یک هفتم میل (۱۷* ۱۷) و یک پنجم در یک هفتم در یک دهم میل (۱۱۰* ۱۷* ۱۵) و یک پنجم در یک پنجم در یک هفتم در یک دهم میل (۱۱۵* ۱۷* ۱۵* ۱۵) و جمعاً به میزان ۱۱۷۵۰+ ۱۳۵۰+ ۱۴۹+ ۱۰ میل است.

ازرقی حد حرم را از این جهت «باب معلّاه» نمی داند، بلکه از باب بنی شیبه حساب کرده است و برایش این توهّم پیش آمده که حد حرم از این جهت، به بیست و پنج زرعیِ قبله مسجد نَمِرَه منتهی می شود؛ زیرا یادآور شده که حد حرم از این جهت برابر با یازده میل است و جای هر کدام از میل ها را تا عرفه برشمرده (و مثلًا) درباره جای میل یازدهم می گوید: جای میل یازدهم در حد مکانی است که قبله مسجد عرفه را به قبله مسجد ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام متصل می کند و میان آن تا دیوارهای مسجد، بیست و پنج ذرع فاصله است.

اقتضای این سخن آن است که دو نشان (میل) یاد شده در حدّ (حرم) نباشند. سخن ازرقی این تصوّر را پیش می آورد که حدّ حرم از این جهت ششصد و شصت و یک ذرع پایین تر از دو نشانی منتهی می شود که در واقع نشان حد حرم از این جهت است؛ زیرا می گوید: از حد حرم تا مسجد عرفه هزار هزار (یک میلیون) و ششصد ذرع و یک پنجم ذرع است.

و از آنجا که حد حرم از این جهت به مقداری که یاد کردیم، از پایین دو نشان پیش گفته فاصله دارد؛ زیرا فاصله میان آن دو نشان و دیواری که مسجد عرفه را هزار و هفتصد و سه ذرع آهنی و برابر با هزار و نهصد و چهل و شش ذرع دستی اندازه گرفته ایم، نتیجه این می شود که دو نشان مزبور در غیر از حد قرار داشته باشند و این دو نشان همان هایی

هستند که نسبت به دو نشان نزدیک به عرفه، از مکه نزدیک ترند و بنابراین چنانچه دو نشان یاد شده، علامت حدّ حرم از این جهت در نظر گرفته شوند، درست تر از آن به نظر می رسد که حد حرم را پایین تر از آنها یا برابر آنها در جهت عرفه و نزدیک به مسجد منسوب به آنها بدانیم که سخن ازرقی در هر دو جا، چنین القایی در پی دارد؛ زیرا در دو نشان مورد نظر، دو قطعه سنگ وجود دارد که روی هر کدام از آنها مرقوم شده است:

«أللّهمّ أيِّد بالنّصر والظّفر عبدَکَ الشّاکِر لِأنعُمِکَ یُوسف بن عمر، فهو الآمر بتجدید هذا العَلَم الفاصل بَین الحِلِّ وَالحَرَم».

و نیز در آن نوشته شده است: «در سال ششصد و هشتاد و سه بنا شد». یوسف بن عمر همان ملک مظفر والی یمن است و رسم بر آن بوده که چنین بنایی تنها بر اساس اخبار فراوان یا نشانی از قبل، صورت می گرفته و بنای کهنه را بازسازی و نوسازی می کردند. واللّه اعلم.

گروهی بر آنند که «فاصله حرم از این سمت و جهت به میزان هفت میل است»، اشکالی که بر این گفته می توان وارد کرد این است که: فاصله حرم، با در نظر گرفتن هر میل برابر با سه هزار و پانصد ذرع- چه از باب بنی شیبه در نظر بگیریم و چه از باب المعلّاه- بیش از ده میل می شود. این فزونی نیز- همچنان که اندکی پیش گفتیم- از آنجاست که فاصله حرم از این سمت- بنا بر آن که میل را چهار هزار ذرع بدانیم و مسافت را از باب بنی شیبه حساب کنیم- برابر است با نُه میل و یک پنجم میل و یک چهارم یک دهم میل به اضافه دو هفتم ذرع ((۲۷ ذرع)+ (۱۴+ ۱۵+ ۹)) می شود و اگر از باب المعلّاه منظور کنیم، برابر با هشت میل و سه چهارم میل و یک پنجم و یک دهم میل و هفت هزارم میل به اضافه دو هفتم ذرع خواهد شد و اگر فاصله حرم از این جهت را با احتساب هر میل برابر دو هزار ذرع بگیریم از مبدأ باب بنی شیبه به میزان هجده میل و سه پنجم میل و دو صدم میل به اضافه دو هفتم میل و با احتساب باب المُعَلّاه به عنوان مبدأ برابر با هفده میل و نیم میل و یک بیست و پنجم میل و شش هفتم خمس یک صدم میل خواهد شد و فاصله

حرم از این سمت با احتساب اینکه یک میل برابر با شش هزار ذرع است، برابر با شش میل و یک پنجم میل و یک ششم یک صدم میل به اضافه دو هفتم ذرع با در نظر گرفتن باب بنی شیبه به عنوان مبدأ؛ و به میزان پنج میل و نیم میل و یک سوم میل و یک سوم یک پنجم میل و دو پنجم یک هفتم یک صدم میل- با در نظر گرفتن باب المعلّاه به عنوان مبدأ- خواهد شد. حال اگر فاصله حرم در این جهت بنا بر هر یک از چهار اندازه میل چنان که گفتیم باشد، نادرستی سخن کسی که این فاصله را هفت میل می داند، روشن می شود؛ زیرا با اقتضای این گفته ها، در تناقض قرار می گیرد و در مورد همه اندازه های میل به جز برابری آن با شش هزار ذرع کمتر از آن اندازه ها و نسبت به میل شش هزار ذرعی، بیشتر از آن اندازه ها در می آید. و این افزایش به میزان تقریباً ده ذرع کمتر از چهار پنجم میل با احتساب باب بنی شیبه (به عنوان مبدأ اندازه گیری) و به میزان یک میل و تقریباً یک ششم میل با در نظر گرفتن باب المعلّاه به عنوان مبدأ است.

نووی در این مورد دچار اشتباه شده و در مورد حدّ حرم از این جهت سخنی دارد که با گفته وی مبنی بر هفت میل بودن آن تناقض دارد؛ زیرا در «الإیضاح» می گوید: بدان که میان مکه و منا یک فرسخ فاصله است (معنای «فرسخ» را در کتاب های دیگرش آورده است). با بیان فاصله میان مکه و منا و نیز فاصله میان منا و دو نشانی که نشان حدّ حرم از سمت عرفه هستند، تناقض میان این نظر و گفته خودش- که آن را هفت میل دانسته است- روشن می شود. امّا فاصله میان مکه و منا، سیزده هزار و سیصد و شصت و هشت ذرع از دیوار و باب بنی شیبه تا عقبه است که حدّ بالایی منا پس از جَمره عقبه به شمار می رود و فاصله میان منا تا عَلَمَین یاد شده، بیست و سه هزار و هشتصد و چهل و دو ذرع و یک هفتم ذرع از حدّ عقبه یاد شده تا علمین پیش گفته است و اگر چنین باشد، مسافت عقبه منا تا عَلَمین مزبور، در صورتی که از باب بنی شیبه محاسبه گردد، دوبار دو هزار و هشتصد و نود و سه ذرع کسر شود، همان فاصله میان مکه تا منا است.

از این گفته نووی که فاصله مکه و منا را یک فرسخ می داند، لازم می آید که میان عقبه یاد شده و علمین مورد نظر، پنج میل و یک سوم میل و هفتاد و هفت ذرعِ دستی

باشـد و فاصـله عقبه منـا تـا علمين به فاصـله مكه تـا عقبه منا، افزوده گردد و روى هم رفته بالغ بر هشت ميل و يک سوم ميل و هفتاد و هفت ذرع گردد و اين رقم به مثابه فاصـله حرم از اين جهت- با در نظر گرفتن گفته نووى مبنى بر فاصـله يک فرسخى ميان مكه و منا- مى گردد و در عين حال با اين سخن نووى كه مى گويد حدّ حرم از سمت عرفه هفت ميل است، متناقض مى شود و در نتيجه آنچه در مورد حد حرم از سمت عرفه گفته است، مورد تأكيد قرار مى گيرد.

چه بسـا برداشت از سـخن نووى اين باشـد كه فاصـله حدّ حرم از اين جهت به ميزان يـک فرسـخ بيشتر از آن مقـدار است- به اعتبار اين كه فاصـله مكه و منا از باب المعلّاه در نظر گرفته شود- زيرا از عقبه باب المُعلّاه تا انتهاى عقبه ياد شده، يازده هزار و دويست و چهـل و يـک ذرع و يـک هفتم ذرع و فاصـله ميـان منا و علمين به انـدازه دو برابر فاصـله مكه تا منا به اضافه هزار و سيصـد و شـصت ذرع است و بـدين ترتيب فاصـله ميـان منـا و علمين يـاد شـده، شـش ميل و يک سوم ميل به اضافه يكصـد و چهارده ذرع مى شود. و اگر فاصله مكه تا منا يک فرسخ باشد و از باب المعلاه حساب كرده باشند و فاصله منا و علمين را هم به فاصله مكه و منا بيفزايند، روى هم رفته ۹ ميل و يک سوم ميل و يكصد و چهارده ذرع مى شود كه فاصله حرم از اين سمت بنا بر قول نووى است كه ميان مكه و منا را يک فرسخ مى داند.

بايد دانست كه گفته نووى مبنى بر فاصـله يک فرسـخى ميان مكه و منا متضمن اشاره اى است كه نشان مى دهد او شش هزار ذرع بودن ميل را نپـذيرفته است؛ زيرا اگر پـذيرفته بود لازم مى آمـد كه مسافت بيان شده مكه تا منا، به طور غير مسـتقيم بوده باشـد، زيرا اين فاصـله از سه ميل كه مقدار فرسخ باشد، به ميزان يک ميل و يک هشـتم ميل و هشت ذرع و شـش هفتم ذرع با در نظر گرفتن مسـافت از بـاب المعلّاه، كمبود دارد و اگر از بـاب بنى شـيبه در نظر بگيريم، سه چهـارم ميـل و يک شـشم ميل وشـش ذرع و چهـار هفتم ذرع، كم مى آورد و در صـورتى كه سـخن نووى را هم بر راه راست و هم بر راه غير مسـتقيم بتوان حمل كرد، حمل آن بر راه راست و مستقيم، اولى است. واللَّه اعلم.

حد حرم از سمت عراق

از دیواره باب بنی شیبه تا عَلَمَین، که دو نشان حدّ حرم در راه عراق هستند و در جاده وادی نخله قرار دارند، مقدار بیست و هفت هزار و یکصد و پنجاه و دو ذرع دستی است. و اگر میل را سه هزار و پانصد ذرع بگیریم، هفت میل و پنج هفتم میل و سه هفتم یک دهم میل به اضافه دو ذرع می شود. و از پای باب المعلّاه تا عَلَمَین یاد شده، بیست و پنج هزار و بیست و پنج ذرع دستی است که با در نظر گرفتن سه هزار و پانصد ذرع برای هر میل، هفت میل و یک هفتم میل و نصف یک هفتم یک دهم میل می شود. آنچه ازرقی در فاصله حرم از این جهت ذکر می کند، با در نظر گرفتن مبدأ باب المعلّاه و از این رو که اندکی از هفت میل بیشتر است، قابل قبول است و آنچه ابن ابی زید گفته و فاصله حرم از این سمت را هشت میل دانسته است، می تواند چنین توجیهی داشته باشد که مسافت را از باب بنی شیبه در نظر گرفته، چون در این صورت اندکی از هشت میل بیشتر می شود، ولی نتیجه گیری ابن خرداذبه در این که «فاصله حرم از این جهت شش میل است»، بعید به نظر می رسد و آنچه سلیمان بن خلیل گفته و این فاصله را ده میل دانسته، بعیدتر است.

حد حرم از سمت تنعیم

این سمت شامل جاده مدینه و آن سویی است که از دیوار باب مسجدالحرام معروف به باب عمره تا نشان های حرم در این جهت، که نه در کوه بلکه روی زمین هموار قرار دارند، به مقدار دوازده هزار و چهارصد و بیست ذرع دستی است که با احتساب هر میل برابر با سه هزار و پانصد ذرع، سه میل و دو پنجم و یک هفتم میل و یک پنجم یک پنجم یک هفتم میل و از پایین باب شبیکه تا نشان های مزبور، به میزان ده هزار و هشتصد و دوازده ذرع و با میل سه هزار و پانصد ذرعی برابر سه میل و سه پنجم یک هفتم میل و یک پنجم یک دهم یک دهم میل و یک هفتم یک دهم یک دهم میل (۱۱۰* ۱۱۰* ۱۷ و ۱۱۰* ۱۱۰* ۱۵+ ۱۷* ۳۵+ ۳) است و آنچه ازرقی در میزان حدّ حرم از سمت تنعیم ذکر کرده،

ممکن است از محل باب شبیکه یا نزدیک های آن منظور شـده باشـد؛ چه در این صورت، کمی بیشتر از رقم یاد شـده است و امّا در این که میزان حرم از این سـمت چهار میل دانسـته شده، مشـکل بتوان میل را برابر سه هزار و پانصد ذرع در نظر گرفت؛ زیرا اگر مسافت را از باب شبیکه بدانیم چهار پنجم میل و یک دهم میل و سه ذرع کمتر است و اگر آن را از باب عمره بدانیم این مسـافت، به میزان نصف میل منهای یکصـد و هفتاد ذرع، کمتر خواهـد بود. برابر گرفتن میل با چهار هزار ذرع نیز بعیـد به نظر می رسد؛ زیرا در این صورت- و با احتساب مبدأ از باب عمره- مسافت به میزان یک میل منهای یک دهم میل و نیم صدم میل؛ و با در نظر گرفتن مبدأ از باب شبیکه، یک میل و ربع کمتر خواهد بود.

همچنین پـذیرفتن این که فاصـله حد حرم در این سـمت، حدود چهار میل است نیز دشوار به نظر می رسد؛ زیرا به معنای همان چهـار میل تلقی می شود. از همه بعیـدتر و ناپـذیرفتنی تر چیزی است که باجی ذکر کرده و مقـدار حرم در این سـمت را، پنج میـل دانسـته است؛ زیرا تنهـا در صورتی که میل را دو هزار ذرع بگیریم درست در می آیـد که البته در این برابری، جای تأمل وجود دارد و بـا در نظر گرفتن این فاصـله از بـاب شبیکه، این مسـافت به میزان دو پنجم میل از پنـج میل بیشتر می شود و با در نظر گرفتن باب عمره، این افزایش به میزان یک میل و حدود یک چهارم میل می گردد. این بود نظری که درباره این گفته ها داشتیم.

حدّ حرم از سمت یمن

از دیواره بـاب مسـجدالحرام معروف به بـاب ابراهیم تا نشان حـد حرم در این سـمت، بیست و چهار هزار و پانصـد و نه ذرع و هفت هشـتم ذرع فاصـله است که بر حسب میل و با در نظر گرفتن برابری میل با سه هزار و پانصد ذرع، هفت میل و هفت ذرع و چهار هفتم ذرع می شود. و از پای باب مکه معروف به «باب ماجن» تا حدّ حرم در این سـمت، بیست و دو هزار و هشتصد و هفتاد و شـش ذرع و چهار هفتم ذرع و بر حسب میل سه هزار و پانصد ذرعی، شش و نیم میل و یک چهارم یک هفتم میل به اضافه یک ذرع و چهار

هفتم ذرع می شود. بدین ترتیب اندازه حریم حرم را از همه طرف های معروف، بر حسب اندازه های متفاوت و چهارگانه میل در اصل این کتاب به رشته تحریر در آوردیم و در این کتاب تنها به ذکر اندازه های یاد شده بر حسب میل سه هزار و پانصد ذرعی، بسنده کردیم؛ زیرا این مقیاس، هم برتری دارد و هم این که رعایتِ اختصار شده است.

حدود حرم را در این ابیات نیز به نظم در آورده اند:

وللحرم التحدید من أرض طیبه ثلاثه أمیال إذا رُمْتَ إتقانه

وسبعه أمیال عِراق و طائف و جُدّه عَشْر ثمّ تسعٌ جِعرانه

ومن یَمَنٍ سبعٌ بتقدیم سینها فَسَلْ ربَّک الوهّاب یرزقک غفرانه

وقد زید فی حدّ لطائف أربعٌ ولم یرض جمهور لذا القول رجحانه

سراینده دو بیت نخست را نمی شناسم و دو بیت آخر نیز متعلق به جدّ پدری من قاضی القضات کمال الدین ابی الفضل محمدبن احمد نویریِ شافعی، قاضی و خطیب مکّه و عالم حجاز در عصر خویش است که خدایش بیامرزاد! من این شعر را در کتاب وی به نام «المسلم بدیه الحرّ المسلم» به خط یکی از بزرگان یافتم. برخی از مردم اوّلین بیت سروده جدّم را به گونه دیگری می خوانند:

و مِن یَمَنٍ سبعٌ بتقدیم سینها وقد کملت فاشکر لربّک إحسانه

و همین نیز نزد مردم مشهور است و توجیه این اختلاف هم می تواند از این قرار باشد که جدّ من، شعر را به هر دو صورت سروده است. جدّم در بیت اوّل، بر آن بود که حدّ حرم، از سمت یمن را به روایت ماوردی در «احکام السلطانیه» (۱) و به روایت ابی اسحاق شیرازی در «المهذّب» بیان کند؛ زیرا سراینده دو بیت نخست به این قسمت، نپرداخته بود.

منظور جدّم از سرودن بیتِ دوم این بود که در مورد حدّ حرم از سمت طائف و از

۱- نگاه کنید به فصل مربوط به حدود حرم، از کتاب «الأحکام السلطانیه»، ص ۱۷۳

راه عرفه، این نظر را که یازده میل هم گفته شـده و ازرقی (۱) در تاریخ خود بیان کرده است، وارد کند و در عین حال خاطر نشـان سازد که در این باره، قول کسـی که معتقـد به هفت میل است، اولویّت دارد. همچنان که ماوردی (۲) و شیخ ابواسحاق شیرازی و نـووی (۳) نیز چنین اعتقـادی دارنـد و جـدّم، ترجیـح ایشـان را پـذیرفته است. البته در اینکه این نظر برتر است، جای تأمّل است.

در ناپـذیرفتنی بودن، آن به ویژه سـخن نووی که در این بـاره دچـار آشـفتگی هـای کلامی هم شـده است، پیش از این سـخن گفتیم. علّت این امر نیز تقلیـد ایشـان و دور بودن آنها از مکان و بی توجّهی به واقعیت امر است و اگر هر یک از این بزرگان، به این نکته توجه می کردنـد، درستی آنچه گفتیم برای آنها روشن می گشت، ولی آنها تقلیـد کردند و سـخنشان درست نمی آید. سخن در این باره به درازا کشید، ولی موجباتی برای این تفصیل وجود داشت.

اسـتاد ما نویسنده و مفتی علّامه کمال الدین محمدبن موسی بن عیسای دمیریِ مصریِ مکّیِ شافعی، از قول جدم این شعر را باز می گفت و می خواند و معتقد بود که بهتر آن است که گفته شود:

و مِن یَمَن سَبعٌ بتقدیم سینها لذلک سَیل الحَرم لم یعد بنیانه

این مصرع از بیت، بنا به گفته امام صلاح الدین خلیل بن محمد أقفهسی (۴) از آنِ اوست و استاد ما کمال الدین هم علت این تغییر در مصـرع را آن می دانست که سیل غیر حرم، وارد حرم نمی شود، ولی در مصرع جدّم، مطلبی جز دعا وجود ندارد؛ این مطلب را چندین نفر از علما ذکر کرده اند، هر چند با آنچه ازرقی می گوید و معتقد است که سیل

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۳۱

۲- «الأحکام السلطانیه» ۱۶۵

۳- تهذیب الأسماء، ج ۱، ق ۲، ص ۸۲

۴- برای شرح حال او، نک: «الضوء اللامع»، ج ۳، ص ۲۰۴- ۲۰۲، شماره ۷۶۵

غیر حرم تنها از سمت تنعیم وارد حرم می شود، منافات دارد. پیش از این سخن ازرقی را در این باره آوردیم. گفته فاکهی که از آن یاد کردیم نیز با آن تضاد دارد.

از دوستی شنیدم که بیت شعر کمال الدین را با نقل آن از استادمان «دُمیری» چنین می خواند:

وَمِن یَمَنٍ سَبعٌ و کرز لها اهتدی لذلک سیل الحرم لم یعد بنیانه

و کرز که در این شعر بدان اشاره شده، همان کرز بن علقمه خزاعی (۱) است و اولین کسی هم نیست که در اسلام این نشان را نصب کرده است؛ زیرا گروهی از صحابه، پیش از وی این کار را کرده بودند؛ از جمله و بنا بر آنچه ازرقی (۲) و فاکهی گفته اند، تمیم بن اسد در سال فتح مکه به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله این کار را کرده بود و نیز در زمان خلیفه عمر، حُوَیْطِب بن عبدالعُزّی و سعیدبن یربوع و مخرمه بن نوفل و ازهربن عوف زُهْرِیان هستند و در «اخبار مکه» فاکهی از زبیر بن بکار نقل شده که صبیحه بن حارث بن جبلهبن عامربن کعب بن سعیدبن تیم از قریشی هایی که عمربن خطاب برای بازسازی نشان های حرم فرستاد و نیز در زمان عثمان، حویطب بن عبد العزّی و سعیدبن یربوع و عبدالرحمان بن هرمز و گروهی از قریش، به این کار دست می زدند. اینان بنا به نقل ازرقی و فاکهی، هر ساله نشان ها (انصاب) را بازسازی و مرمّت می کردند. در کتاب ازرقی و فاکهی، نامی از کرز به عنوان نصب کننده این نشان وجود ندارد و این مطلب را تنها ابن عبدالبرّ (۳) یاد کرده و گفته است که این موضوع در زمان معاویه و در دوره ولایت مروان بر مکه، صورت گرفته است و من ندانستم که استاد ما دُمیری چرا به کار نصب کرز اشاره کرده و از دیگران که از وی مشهورتر بوده اند، یاد نکرده است و بهتر آن بود که می گفت:

وَ مِن یَمَنٍ سَبعٌ تمیم لها اهتدی لذلک سیل الحرم لم یعد بنیانه

۱- درباره وی، نک: «الجرح و التعدیل»، ج ۷، ص ۱۷۰.

۲- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۲۹.

۳- الاستیعاب، ج ۳، ص ۳۱۱ در حاشیه الاصابه.

چرا که این کار، به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله صورت گرفته بود و مشخّص کردن ابعاد حرم در آن زمان، تأثیر بسزایی داشته است.

من هیچ کس را جز ابوالقاسم بن خرداذبه خراسانی در کتاب «المسالک والممالک» (۱) ندیدم که به مسافت و میزان حریم حرم، اشاره کرده باشد؛ وی طول حرم پیرامون مکه را سی و هفت میل ذکر کرده است که همه نشان های نصب شده را شامل می گردد. این هم در صورت درستی، آگاهی مفیدی است و خداوند به حقیقت آن، داناتر است.

۱- الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۳۲

باب چهارم: احادیث، آثار و احکام مربوط به حرمت مکه و حرم

احکام و ویژگی های حرم

در تاریخ ازرقی به نقل از مجاهد روایت شده است که گفت: این حرم، تا به آسمان های هفتگانه و زمین های هفتگانه، حرم است (حرمت دارد) و همانجا از قتاده روایت شده که می گوید: به ما گفته شده که حرم تا به عرش، حرم است (۱)(و حرمت دارد).

در مسند شافعی، به نقل از ابن شریح کعبی روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

خداوند سبحان مکه را حرم قرار داد و مردم حرمتش نبخشیدند و برای کسی که به خدا و روز جزا ایمان دارد، روا نیست که در آن خونی بریزد و درختی را قطع کند و اگر کسی حرمت آن را سبک شمارد ومدعی شود که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال گردیده است (وبنابراین برای ما هم حلال است) حضرت فرمود: خداوند متعال آن را برای من حلال گردانید، ولی برای مردم چنین نکرد. برای من نیز تنها در ساعتی از روز حلال شده و حرمت آن همچون گذشته، برقرار است.

بخاری و مسلم (۲) نیز این روایت را به معنا آورده اند.

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۵- ۱۲۴

۲- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۷۷ در العلم باب «لیبلغ الشاهد الغائب» و در الحج باب «لا یعضد شجر الحرم» و در مغازی باب منزل النبی صلی الله علیه و آله یوم الفتح و «مسلم» شماره «۱۳۵۴ در الحج باب تحریم مکه و صیدها و خلافها و شجرها.

در مسند احمدبن حنبل (۱) به نقل از ابن عباس روایت شده که می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه فرمود: این سرزمین، حرام است؛ خداوند در روزی که آسمان ها و زمین را آفرید، آن را حرمت بخشید و حرمت الهی آن تا روز قیامت، پاینده خواهد بود. قتل در این مکان برای هیچ کس جز من، حلال نیست. پس از من نیز تا روز قیامت، قتل در آن روا نیست؛ برای من نیز تنها ساعتی از روز، (قتل) حلال شده است. این حرمت خداوندی است و تا روز قیامت ادامه دارد. شاخه هایش نباید بریده شوند. گیاهانش نباید ریشه کن گردند و شکارهایش نباید به چنگال افتند؛ آنچه پیدا شود، نباید برداشته شود، مگر برای شناسایی صاحب آن.

راوی می گوید: عباس که خود از مردم این شهر بود، عرض کرد: به جز علف مکه که در ساختن خانه ها و قبرها، به کار می رود؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: جز علف.

بخاری و مسلم نیز آن را به همین مضمون روایت کرده اند.

در مسند احمد بن حنبل (۲) نیز به نقل از ابوهریره روایت شده که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله مکه را فتح کرد، فرمود: شکار آن به چنگ نیفتد و شاخه هایش بریده نشود و یافته هایش جز برای کسی که چیزی گم کرده است، حلال نگردد. عباس گفت: مگر علف که آن را برای قبرها و خانه های خود نیاز داریم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مگر علف. هر دو آن را نقل کردند. در همین روایت به لفظ آنها و «احمد» به جای «و شاخه هایش بریده نشود» آمده است، «درختانش ریشه کن نشوند». البته در الفاظ وارد شده و این معنا، اختلاف هایی وجود دارد، ولی به هر حال مجموعه این روایات، حکایت از آن دارند که نباید گیاهان مکه ریشه کن شوند، مگر علف که به دلیل کار برد در سقف خانه ها، قبرها و رنگسازی و ... از این حرمت استثنا شده است. این گیاه بوی خوشی دارد و در درمان نیز به کار می رود؛ همچنان که «المدوّنه» و دیگر کتب دوستان مالکی ها و نیز در روایات صحیح مذهب شافعی آمده، استفاده از گیاهان و علف های حرم مکه برای خوراک چهار پایان و

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۵۹

۲- همان، ص ۲۵۹ و ۳۱۶ و ۳۱۸

نیز مصارف دارویی، حلال دانسته شده است. نیز از جمله حرمت ها، کندن درختان مکه است؛ مالک بریدن شاخه از درختان مکه را برای عصا مجاز شمرده است.

از دیگر حرمت های مکه، راندن شکار در آن؛ یعنی انجام کاری است که باعث فرار شکار گردد. محبّ طبری بر آن است و عکرمه از وی نقل کرده که به مردی گفت: آیا می دانی که رماندن شکار مکّه یعنی چه؟ آن است که آن را از سایه فراری دهی و جای آن قرار گیری.

در همین معنا از سفیان بن عُیَینه نقل شده که گفت: در این اختلافی نیست که اگر (شکار را) فراری داد و شکار سالم ماند، گناه و عقابی بر او نیست، ولی با ارتکاب آنچه نهی شده، گناه کرده است. از دیگر محرمات، شکار در مکه است و نیز بنا به روایت صحیح تر در مذهب شافعی، آنچه در آن پیدا شود نباید به ملک کسی درآید. برخی از مالکی ها نیز بر این نظر هستند و از نظر مذاهب دیگر چنین حکمی فهمیده شده که مکه، مانند سایر جاهاست. احادیثی نیز آمده است که حاکی از منع این امور در مدینه منوّره هم هست، ولی مکه در این مورد از سه نظر دارای مزّیت و برتری است؛ نخست: در مورد وجوب عقاب و مجازات ارتکاب عمل شکار در مکه اجماع وجود دارد، حال آنکه در مورد شکار مدینه اختلاف نظر هست. دوّم: وجوب عقاب و مجازات (قطع) درختان از نظر شافعی وحنبلی، و سوّم: این که تا آنجا که می دانم هیچ یک از علمای امت قائل به عدم تملک پیدا شده های مدینه نیست (ولی در مورد مکه هست).

مکه احکام ویژه ای دارد که در برخی از آنها با مدینه مشترک است:

* ثواب نماز در آن، نسبت به جاهای دیگر، مضاعف می شود و در این باره احادیث صحیحی وارد شده که بدان خواهیم پرداخت.

* مضاعف شدن ثواب قربانی در آن، به استناد حدیثی از ابن عباس است که خواهیم آورد.

* مضاعف شدن گناهان در آن، به گفته مجاهد و احمدبن حنبل که محبّ طبری در

«القری» از ایشان و از دیگران هم نقل کرده است. هر چند در روایات صحیح از نظر علما، گناه در مکه را همچون دیگر جاها، شمرده اند.

* انسان به صِرف اندیشیدن به گناه در مکه- گر چه توبه هم کرده باشد- مورد مؤاخذه قرار می گیرد و این مقتضای حدیثی است که در مسند امام احمد بن حنبل (۱) از عبداللَّه بن مسعود روایت شده و در مسند این گونه آمده است: یزید بن هارون گوید:

شعبه به نقل از سُدّی به ما خبر داده که او یک بار از عبداللَّه شنیده که می گفت: شعبه گفته است که سدّی اسنادش را برایم نقل نکرده ولی من نقل می کنم، از آنجا که در قرآن آمده است وَمَنْ یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ ...، (۲)

اگر کسی قصد کجروی و حرمت شکنی در حرم کند و در «عدن أبین» (۳) هم باشد، خداوند مطمئناً عذاب دردناکی نصیبش می سازد.

وجه اختصاص مکه از نظر این حکم در آن است که اگر در جاهای دیگر انسان قصد گناه کند، تنها در صورتی که آن گناه را مرتکب شود، مورد مؤاخذه قرار می گیرد.

مقتضای حدیث ابن عباس که از پیامبر صلی الله علیه و آله و او از خداوند- عزّوجلّ- درباره نوشتن خوبی ها و بدی های آدمی نقل کرده، حاکی از آن است که اگرکسی قصد کار بدی کرد، ولی آن را انجام نداد خداوند آن را یک حسنه مرقوم می کند و اگر آن را انجام داد، خداوند یک گناه منظور می کند، همین است. این حدیث در صحیحین آمده و به ظاهر، در همه جا؛ از جمله مکه صدق می کند، ولی حدیث ابن مسعود که بدان اشاره گردید، تنها ویژه مکّه است.

من از این ویژگی مکه غفلت کرده بودم، ولی یکی از علمای معاصر که از وجود این کتاب آگاهی یافته و آن را مشاهده کرده بود، برایم مطلبی نوشت که متن آن از این قرار است:

«کتاب مختصر «اخبار مکه» نوشته آن گرامی را دیدم. شما مواردی از

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۴۲۸

۲- حج: ۲۵

۳- «عدن أبین» جزیره ای است در یمن که «أبین» یکی از مردان حمیر در آن اقامت گزید تاج العروس.

ویژگی های حرم (مکه) را مرقوم فرموده اید، ولی به مواردی که کسی قصد گناه در آن داشته باشد، نپرداخته اید. حال آن که در ویژگی های مکه به این هم اشاره شده که برای کسانی که قصد گناه داشته باشند و در صدد گناه برآیند، عقاب در نظر گرفته شده است، و در این زمینه حدیث با سلسله سند به دستمان رسیده که از ابن مسعود در مسند احمد (۱) و جاهای دیگر آمده است و از سند صحیحی برخوردار است.»

آنگاه می گوید:

«ابن ابی حاتم در تفسیر خود به طور مفصّل بدین مسأله پرداخته است.»

«ابویُمن بن عساکر» نیز به هنگام سخن از احکام ویژه مکه، در فضل منا، مطلبی دارد که متن آن چنین است: هرکس در مکّه، درصدد الحاد برآید، ولی چنین عملی نکند، خداوند او را عذاب دردناکی خواهد چشاند. همچنین از ویژگی های آن، ناروایی غنیمت های آن است و این که نماز نافله بی سبب در هنگام کراهت، در مکه مکروه نیست. و این بنا بر حدیثی است که در این مورد از سوی جُبیربن مُطْعم از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است و مذهب شافعی بر آن است. لفظ حدیث یاد شده را دار قطنی چنین آورده است: «ای خاندان عبدمناف، کسی را که درصدد نماز در این خانه برآید، در هر وقتی از شب یا روز که باشد، منع نکنید.» ابن حبّان نیز به همین معنا، حدیثی را روایت کرده و در سنن اربعه و نیز در (مسند) ابن حنبل و نزد ابن حبّان، لفظ حدیث از این قرار است:

ای بنی عبدمناف! اگر عهده دار این امر شدید از طواف و نماز هیچ کس در این حرم در هر زمان و هر ساعت از شب و روز که بخواهد مانع نشوید.

بیهقی، مراد از نماز را دو احتمال دانسته؛ یکی آن که ممکن است منظور، نماز ویژه طواف باشد و می گوید: این بیشتر به سنت شبیه است. و احتمال دیگر این که منظور، همه

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۲۷، ۳۱۰، ۳۶۱ و ج ۲، ص ۲۳۴، ۲۴۲، ۳۱۵، ۳۱۷، ۴۱۱، ۴۹۸، ۳/ ۱۴۹

نمازها باشـد. لفظ دار قطنی از این حـدیث، احتمال نخستین را که بیهقی بیان کرده و به سـنت بیشتر شبیه دانسـته است، رد می کنـد. این را قاضـی عزّالـدین بن جماعه گفته است و برخی نیز نماز را به دعا تأویل کرده انـد که بعید به نظر می رسد و برخی نیز همچون مالکی ها و حنفی ها به دلیل عمومیت در سنن نهی در این حدیث، استدلال بدان را منع کرده اند.

* نماز عیـد در مکه را، نه همچون دیگر شـهرها در صـحرا و بیابان، بلکه در مسـجدالحرام باید اقامه کرد. و دیگر وجوب روی آوردن سالانه به آن از سوی گروهی از مردم برای اقامه شعائر حج است.

* جز به احرام- که جزئیات آن در کتب فقهی به تفصـیل بیان شده است- نباید وارد مکه شد و دیگر این که مُحرم شدن مقیم در حرم برای حج از خارج از آن، بنا به مذهب شافعی و طبق آنچه نووی در «الإیضاح» آورده، جایز نیست.

* سر بریدن قربانی های حج در این شهر و نیز لزوم سر بریدن در مکه به دلیل وجود تنگدستان در آن است.

* برابری کبوتر مکه با یک گوسـفند در صورتی است که در حرم و بـدون حکم (حاکم شـرع) مورد اصابت قرار گیرد که در مذهب مالکی و شافعی چنین است.

* هر گاه کسـی خارج از حرم، شکاری را دنبال کرد، اگر شکار وارد حرم شود، باید آن را رها کند. این نکته را ابن الحاج به نقل از برخی مفسّرین نقل کرده است.

* همنشینی و همزیستی آهوان و درندگان در مکه، که محبّ طبری آن را ذکر کرده است.

* امنیّت آهوان و درنـدگان در این شـهر. حتّی وقـتی که پرنـدگان از حـدّ خود فراتر می رونـد، به رغم خروج از حرم، امنیت دارند.

* حافـظ می گویـد: گفته انـد از دیگر ویژگی هـای مکه آن است که بر مردم مکه در حـج تمتّع و حـج قِران در نظر مالـک و شـافعی و بیشتر علمـا، ریختن خون قربـانی روا نیست؛ چرا که در شـمار سـاکنین و اهـل مسـجدالحرام به شـمار می رونـد، البته ابوحنیفه نظر

مخالفی دارد.

* به نظر برخی علما نباید با مردمان، در صورت جفاکاری و ستمگری، جنگ کرد ولی باید بر آنان سخت گرفت تا دست از ستم بردارند. قفّال مَرْوَزی، از بزرگان شافعی بر آن است که جنگ با کفار نیز در صورتی که به مکه پناه آورند، نارواست. در مذهب مالک نیز بنا به روایت ابن شاش و ابن حاجب همین نظر حاکم است؛ در «جواهر» تصنیف ابن شاش آمده است: جنگ با ساکن مکه؛ اعم از اینکه مسلمان یا کافر باشد، جایز نیست.

در مختصر ابن حاجب هم چنین آمده است. اکثر علما قائل به جواز مبارزه و جنگ با کفار و ستمگرانند؛ زیرا حق خدای را مقدم می دانند، چون جنگ با کفار از جمله حقوقی است که پایمال کردن آن جایز نیست. نووی نیز این روایت و نظر را صحیح می داند و در پاسخ به احادیث صحیحی که در حرمت جنگ با کفار در مکه وارد شده، پاسخ می دهد که معنای آن احادیث، تحریم اظهار جنگ با آنها و استفاده از ابزارهای عمومی جنگ؛ مانند منجنیق و نیز سعی در اصلاح اوضاع بدون این ابزارهاست و این برخلاف حالتی است که کفار در جای دیگری (جز مکه) پناه آورند که در آن صورت جنگ با آنها به هر شکل و با هر ابزاری، جایز است. او می گوید: شافعی نیز همین تفسیر را می پذیرد.

* از ویژگی های مکه به نظر ابوحنیفه، آن است که اگر قاتلِ عمد، به حرم پناه آورد، تا هنگامی که در حرم است، کشته نمی شود، ولی آن قدر بر او تنگ گرفته می شود تا از حرم بیرون آید و آنگاه به قتل رسد.

* اگر زناکار محصنه به حرم پناه آورد، تا وقتی در حرم است حدّ بر او اقامه نمی شود، بلکه آن قدر بر او تنگ گرفته می شود که ناگزیر به خروج از حرم شود که در آن صورت حد بر وی جاری می گردد.

* اگر فرد محارب بدون امان داشتن، وارد حرم شود نباید کشته شود، بلکه آنقدر بر وی تنگ گرفته می شود که از آن بیرون آید. آیین ابوحنیفه در این سه مسأله، یکی از دو روایتی است که از احمدبن حنبل نقل شده و نظر مالک و شافعی آن است که حرم (مکه) مانع از اجرای حدود و قصاص نمی گردد.

* دیه قتـل در حرم برای قاتـل از نظر شـافعی ها و حنبلی ها بنا بر آنچه ابن جماعه در منسک خود از ایشان نقل کرده است، به انـدازه یـک سوم بیشتر است. البته در نقلی که (ابن جمـاعه) از شـافعی هـا کرده، جـای تأمّـل است؛ زیرا به نظر آنهـا دیه قـاتل افزایش می یابـد؛ بـدین معنا که به سـی نفر شتر سه ساله و سـی نفر شتر چهار ساله و چهل نفر شتر حامله می رسـد که نقل ابن جماعه از ایشان، متضمن این مطلب نیست.

* مخالفان دین اسـلام- بنا به مـذهب شافعی و بیشتر فقها به نقل از ماوردی (۱) و از نظر حنفی ها- چنانچه ساکن نباشـند، حق ورود به حرم را ندارنـد. از نظر مـالکی هـا، ورود کـافر به حرم برای تجارت وماننـد آن- برای عبور نه اقامت- اشـکال نـدارد. اصل مطلب، روایتی است که از ابن داود از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله نقل شـده که فرمود: «مشـرکان را از جزیرهالعرب بیرون کنید» وجه استدلال هم آن است که حجاز به عقیده گروهی از علما خود جزیرهالعرب است و گروهی دیگر بر آنند که حجـاز بخشـی از جزیره است و می گوینـد: مراد از جزیره در عبارت حضـرت صـلی الله علیه و آله، حجاز است؛ زیرا (در جای دیگر) فرموده است: «مشرکان و یهودیان را از حجاز و اهل نجران را از جزیرهالعرب بیرون کنید».

* بنـا به گفته ابن صـلاح شـافعی، جـایز نیست از چوب سواک (مسواک) حرم، چیزی برداشت، ولی ابن الحاج از دوسـتان ما، یادآور شده که گرفتن مسواک از درختان حرم، اشکالی ندارد.

* کسی که از سنگ حرم برای دفاع از خود استفاده کند، گناهکار است و کیفر می بیند.

* جز برای ضـرورت، حمل سـلاح در مکه جایز نیست که مالکی ها و شافعی ها در این مورد به حـدیث جابر اسـتناد می کنند که می گوید: هیچ کس حق ندارد در مکه سلاح حمل کند. این حدیث در صحیحین آمده است.

۱- «الأحکام السلطانیه»، ص ۱۶۷

* به هنگام قضای حاجت در صحرا و در صورت نبود حایل، رو به کعبه یا پشت به کعبه ایستادن جایز نیست؛ زیرا پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در روایت ابوایّوب انصاری در صحیحین و نیز در روایت ابوهریره در صحیح مسلم و غیره، از این کار نهی کرده است.

* خداوند بر مردمان مکّه واجب گردانید بر حجّاجی که وارد مکه می شوند، آسان گیرند و برای سکونت ایشان طلب اجازه نکنند؛ این ویژگی از سخن ابویُمن بن عساکر در فضل و برتری منا نتیجه گیری شده که از سخنان سهیلی در باب اول نیز مطلبی در تأیید آن می توان یافت.

* کسی که از مکه مهاجرت می کند، حق اقامت در آن را ندارد مگر آنکه سه روز از مهاجرتش گذشته باشد. العلاء بن حضرمی به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله در همین معنا، حدیثی روایت کرده است.

احکامی که مکه و مدینه در آنها با هم مشترکند:

* تحریمِ قطع شاخه های تازه درختان و علف ها وفراری دادن شکار و صید آن هاست؛ هر چند در مورد مدینه، شکار کردن حیوانات، بنا به روایات صحیح در این مورد، مستلزم عقوبت نیست.

* دفنِ مشرک در مکه و مدینه حرام است و اگر دفن شود باید تا پیش از گسسته شدن جسد، نبش قبر گردد و بیرون آورده شود. شیخ خلیل جندی مالکی در منسک خود از نووی این ویژگی را نقل کرده است.

* حرمت اخراج و بیرون بردن خاک و سنگ مکه و مدینه، بنا به نقل شیخ خلیل جندی از ابن صلاح. متن سخن وی در بیان ویژگی های حرمین (مکه و مدینه) چنین است: «مکه ومدینه درحرمت استخراج سنگ وخاک مشترکند. واردکردن سنگ وخاک از غیر حرم و در آمیختن آنها نیز کراهت دارد ومسواک گرفتن از درختان (اراک/ درخت مسواک) حرم، جایز نیست.»

نووی نیز در این باره چنین افزوده است: «مکه و مدینه در حرمت دفن مشرک هم مشترکند؛ اگر دفن شد، باید پیش از گسسته شدن جسد نبش شود.» آنچه ابن صلاح در

مورد تحریم استخراج خاک و سنگ حرم گفته، شافعی نیز در «الجامع الکبیر» و «الأم» آورده و نووی در «الروضه» آن را تأیید کرده است؛ هر چند در «شرح المهذّب» به نقل از اکثریت شافعی ها یادآور شده که این کار مکروه (و نه حرام) است.

محبّ طبری می گوید: کراهت استخراج خاک حرم به خارج از حرم، از نظر ما، کراهت تحریمی است. بر کسی که خاک حرم را بیرون ببرد، واجب است که آن را باز گرداند و در ردّ نکردن، ضمانی بر وی نیست. و اما کراهت وارد کردن خاک و سنگ غیر حرم به حرم را نووی در «الروضه» و «مناسک» خود تصریح دارد و در «المجموع» یادآور شده که اصحاب بر این اتفاق دارند که این کراهت از باب اولویت است و البته جای تأمل دارد؛ زیرا صاحب «البیان» از شیخ ابوحامد نقل کرده که گفته است: داخل کردن چیزی از خاک و سنگ غیر حرم به حرم جایز نیست؛ علت این کراهت نیز در آن است که مبادا (این سنگ و خاک وارد شده) از حرمتی که نداشته اند، برخوردار گردند.

حنبلی ها بر آنند که خارج کردن خاک و سنگ از حرم به بیرون از حرم و نیز وارد کردن خاک و سنگ از آنجا به داخل حرم کراهت دارد و به گفته احمدبن حنبل کراهت خارج کردن، شدیدتر از وارد کردن است. حکم «حرم مکه» در این موضوع نیز به اتفاق، همان حکم «مکه» است.

علما درمکه وحرم آن، اختلاف نظر دارندکه آیااین مکان، پس ازدرخواست ابراهیم خلیل علیه السلام پناهگاهی در برابر خوف و ستمگران و زلزله ها گردید یا اینکه از ابتدای آفرینش آسمان ها و زمین، امن بوده است؟ بنا به نظر نووی و دیگران و بر اساس حدیث ابن عباس و ابوهریره و ابن شریح خزاعی، نظر دوم صحیح است؟ درخواست ابراهیم خلیل علیه السلام از پروردگار یکتای خود آن بودکه آنجا را از قحطی وخشکسالی درامان نگهدارد و به مردم آن میوه های فراوان عطا نماید. پیروان نظریه اول (یعنی امن شدن مکه پس از درخواست و دعای حضرت ابراهیم علیه السلام) به حدیث عبداللّٰه بن زید بن عاصم (۱)

۱- بخاری، ج ۴، ص ۲۹۰ در «البیوع» باب برکه صاع النبی صلی الله علیه و آله ومُدَّه، و مسلم در شماره ۱۳۶۰ در الحج، باب فضل المدینه، روایت کرده است.

استدلال می کنند که در آن می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ابراهیم علیه السلام مکّه را امن گردانید و من مدینه را» که در صحیحین نیز آمده است. پیروان نظریه دوم در پاسخ این حدیث می گویند: ابراهیم علیه السلام حرمت مکه را پس از آنکه مهجور گشته بود، عیان کرد.

بزرگداشت حرمت مکه و حرم

در تاریخ ازرقی روایتی از ابن عباس آمده که می گوید: حواریّون عیسی علیه السلام به حج پرداختند و هنگامی که به حرم رسیدند، برای بزرگداشت آن، پیاده شدند (۱) و به نقل از «ابن جریج» روایت شده که گفته است: اگر کسی قاتل برادر، یا پسر خود را در کعبه یا حرم و یا در ماه های حرام می یافت، کاری به او نداشت. (۲) و ابوعلی بن سَکَن در سنن خود روایت کرده که: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه بود، به هنگام قضای حاجت، به «مغَّمس» می رفت. (۳) و روایت شده که شیخ ابوعمرو زجاجی از بزرگان صوفیه، مدت چهل سال مجاور مکه شد و طی این مدت در حرم بول یا غائط نکرد. و در روایت آمده است که امام ابومحمد عبیداللَّه بن سعید شنتجالی مدتی دراز مجاور مکه شد و هر وقت قضای حاجت داشت، به خارج از حرم می رفت.

بزرگی گناه در حرم

از جمله اخبار وارده در بزرگتر بودن گناه در حرم (مکه)، روایتی است که در تاریخ ازرقی به نقل از عبداللَّه بن عمرو بن عاص آمده که می گوید: اگر در حرم «کلّا واللَّه» و «بلی واللَّه» بگوییم، الحاد است.

از عبداللَّه بن عمرو بن عاص روایت شده که: الحاد در حرم (مکه) ستمگری به

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۳۷

۲- همان، ص ۱۴۰

۳- همان، ص ۱۳۲

خدمتکار است. اخبار بسیاری در هلاکت امت هایی که در مکه ستمکاری کرده یا حرمت آن را نادیده گرفته اند، وارد شده است که ان شاءاللَّه اندکی از آنها را بیان خواهیم کرد.

در مورد نجات از گناه با پناه آوردن به حرم حدیثی آمده که از جابر بن عبداللَّه از پیامبر صلی الله علیه و آله به ما رسیده که فرمود: وقتی قوم ثمود ماده شتر (ناقه) را پی کردند، صیحه ای آنان را فرا گرفت و همگی نابود شدند؛ مگر یکی که در حرم خداوند- عزّوجلّ- بود و حرم، مانع از نابودی وی شد. گفتند: او چه کسی بود ای رسول خدا؟ فرمود: «ابورغال ابوثقیف» بود و همین که از حرم بیرون شد، همان بلایی بر سرش آمد که بر دیگران رفته بود. احمد بن حنبل در مسند خود (۱) و مسلم و ابوحاتم بن حبّان در صحیح خود، این حدیث را با سند نقل کرده اند.

۱- مسند احمد، ج ۳، ص ۲۹۶

باب پنجم: برتری مکه معظّمه بر دیگر بلاد و فضیلت نماز در آن

برتری مکّه بر سایر بلاد

ابراهیم بن محمـد صوفی، خود در مسـجدالحرام به من گفت: احمدبن ابی طالب صالحی از ابی المنجا عبداللَّه بن عمر بغدادی و ابوبکر محمدبن مسعودبن بهروز طبیب از ابوالوقت عبدالأول بن عیسـی بن شـعیب سنجری از فقیه ابوالحسن عبدالرحمان بن محمـد بن مظفر داودی به نقل از عبـداللَّه بن احمد سرخسـی، از ابراهیم بن حزیم، از عبدبن حمید حافظ، از یعقوب بن ابراهیم زهری، از پدرش، از صالح بن کیسان، از ابن شـهاب، از ابوسـلمهبن عبدالرحمان، از عبداللَّه بن عدی بن حمراء نقل کرد که از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله شنیده است که سوار بر مرکب خود در «حزوره» مکّه خطاب به مکّه می فرمود:

«به خدا سوگند که تو بهترین و دوست داشتنی ترین سرزمین خدایی و اگر از این جا بیرونم نمی کردند بیرون نمی شدم».

در سـفر دوم خود به دمشق از امّ احمـد فاطمه بنت العزّ محمـدبن احمـد جیلی- در حالی که این حـدیث را بر او می خواندند- شنیـدم که قاضـی تقی الـدین سـلیمان بن حمزه مقدسـی به اطلاـعش رسانـده که حافظ ضـیاءالدین مقدسـی از زاهر بن احمد الثقفی، از غانم بن خالـد، از لیث، از عقیل، از محمدبن مسـلم و او از ابومسـلمه به نقل از عبداللَّه بن عدی بن حمراء نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که بر مرکب خود در «حزوره»

(خطاب به مکه) می فرمود: «به خدا سوگند که تو بهترین و دوست داشتنی ترین سرزمین نزد خدایی و اگر بیرون رانده نشده بودم، هرگز تو را ترک نمی گفتم».

امّ محمد دختر مُنَجّا برایم گفت: از قاضی ابوالفضل مقدسی شنیده که می گفت:

حافظ ضیاء از ابوجعفر صیدلانی و فاطمه بنت سعدالخیر، از فاطمه بنت عبداللّه، از ابوبکر محمدبن عبداللّه، ازابوالقاسم طبرانی از زُرْعَه دمشقی، از ابویمانی، از شعیب بن ابوحمزه و طبرانی از عبدالرحمان بن جابر بحتری به ما گفته که بِشْربن شعیب از زُهَری، از ابوسَلَمَه بن عبدالرحمان نقل کرده که عبداللّه بن عُدیّ بن حمراء به وی گفته که او از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله شنیده که وی در حالی که در «حزوره» در شرق مکه ایستاده بود، خطاب به مکه فرمود: «به خدا سوگند تو بهترین سرزمین خدا و دوست داشتنی ترین سرزمین خدا برای خدا هستی و اگر نبود که از آنجا بیرونم کردند، هرگز بیرون نمی شدم».

ترمذی (۱) آن را با سند نقل کرده و نسائی به نقل از قتیبهبن سعید از لیث روایت کرده و ابن ماجه (۲) به نقل از زغبه آن را مستند کرد و ابن حبّان در صحیح خود از محمدبن حسن بن قتیبه از زغبه از لیث، آن را با سند آورده است. این روایت نسبت به روایت ترمذی و نسائی از رجال کمتری برخوردار بوده، اما موافقت آن با روایت ابن ماجه و ابن حبّان کمی رجال در آن را جبران می کند.

ترمذی بنا بر نقل قولی که محبّ طبری در «القری» از وی به عمل آورده، می گوید:

حدیث ابن حمراء، حدیث حَسَن و صحیحی است و من آن را از خط خودش نقل کردم.

وی پس از ذکر حدیث می گوید: و از عبداللّه بن عدیّ بن حمراء که خود دیدم بالای کلمه «الحمراء» کروشه ای باز شده و در آن چیزی شبیه «خیار» قید شده بود (یعنی به جای حمراء، خیار هم آمده است) و این از وی، شگفت است؛ چرا که این حدیث از ابن حمراء مشهور است.

ترمذی در ادامه حدیث ابن حمراء می گوید: محمد بن عمرو به نقل از ابی سلمه به

۱- شماره ۳۹۲۱، «فی المناقب باب ماجاء فی فضل مکه».

۲- شماره ۳۱۰۸، «فی المناسك باب ماجاء فی فضل مکه».

نقل از ابوهریره آن را روایت کرده و حدیث زهری نزد من صحیح تر است.

در «معجم الکبیر طبرانی» حدیثی از محمدبن عبداللّٰه بن مسلم زهری برادرزاده زهری از عموی خود محمدبن مسلم زهری از محمدبن جبیراز عبداللّٰه بن عدّی روایت کرده که به قول ابوالفضل احمدبن علی بن حجر عسقلانی برادرزاده زهری این کار را غیر متعارف دانسته است و آنچه ترمذی ذکر کرده و گفته که «محمدبن عمرو» آن را به نقل از ابوسلمه از ابوهریره نقل کرده، من این گونه ندیدم، بلکه آنچه دیدم به نقل از او و از ابی سلمه و از پیامبر صلی الله علیه و آله به طور مرسل (بدون سند) بود و در بخش دوّم از حدیث علی بن حجر سعدی به نقل از اسماعیل بن جعفر، از محمدبن عمرویه و نیز در تاریخ ازرقی به نقل از جدّ خود، از سعید بن سالم قدّاح از عثمان بن ساج، از محمدبن عمرویه و یا محمد بن عمرو در روایتی که ترمذی از وی نقل کرده، همان سلسله اسناد خود را که در حدیث تکراری دیگری جز آنچه که از ابوسلمه، از ابوهریره نقل شده بود، روایت کرده است.

در روایت مرسلِ محمدبن عمرو که در تاریخ ازرقی آمده، چنین می گوید: پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آن سخنان را در عام الفتح (سال فتح مکه) در «حجون» بر زبان آورد. (۱) که بر فرض اثبات حدیث، بیان این روایات از یک سو و روایتی که می گوید پیامبر صلی الله علیه و آله این سخنان را در «حزوره» بر زبان رانده است، تضادی وجود ندارد؛ زیرا می توان هر دو روایت را با هم جمع کرد. بدین معنا که در سال فتح مکه آن سخنان را در حجون و نیز در حزوره در هنگام خروج از مکه در عمره بر زبان رانده است؛ زیرا آن زمان قصد اقامت در مکه و سکونت به اتفاق همسرش میمونه بنت حارث هلالیه را داشت که قریش مانع از این کار شدند. برخی رجال حدیثی که نقل کردیم بر این گمان هستند که پیامبر صلی الله علیه و آله آن سخنان را در زمانی که سوار بر مرکب خود در حزوره بود، بر زبان جاری کرد، درحالی که پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی به مدینه هجرت کرد، در چنین حالتی قرار نداشت؛ زیرا اخبار مربوط به هجرت آن حضرت صلی الله علیه و آله حکایت از آن دارند که ایشان مخفیانه از مکه بیرون شدند و اگر

۱- نک: اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۵۶

سوار مرکب شده باشد، در واقع سفر خویش را آشکار گردانده است که خلاف قصد ایشان است.

حَزْوَرَه که عوام در مکه آن را عَزْوَره می گویند- و از قدیم چنین تغییری در گفتار صورت گرفته است؛ زیرا در سنگی در کاروانسرای «رامشت» در مکه با تاریخ سال ۵۲۹ چنین تعبیری را دیدم- به معنای پشته کوچک و جمع آن «حزاور» است که بازار گندم فروشان مکه در آنجا پایین مکه و کنار مناره مسجدالحرام قرار دارد. اینکه طبرانی حزوره را در مشرق مکه ذکر کرده، نادرست است و باید سوق (بازار) مکه می گفت که به تصریح در مسند احمد بن حنبل و در حدیثی از عبداللّه بن عدیّ بن حمراء، قید شده است و آنچه درباره محل حزوره گفتیم، همانی است که به گفته ازرقی، (۱) مشهور و معروف است. او از برخی مردم مکه نقل کرده که «حزوره» در محوطه خانه «أرقم»؛ یعنی خانه خیزران در صفا قرار دارد و از برخی نیز نقل کرده که در حذاءالردم در درّه است.

گفته می شود که حزوره به وزن قَسْوَرَه بدون تشدید است. دار قطنی یادآور شده که درست آن است که بدون تشدید تلفظ شود، ولی محدثینی هستند که حرف دوم آن را مفتوح و مشدّد می دانند که درست نیست. صاحب «مطالع» این مطلب را از دارقطنی نقل کرده و می گوید: ما آن را به نقل از ابن سراج، به هر دو صورت ضبط کرده ایم.

فاکهی نیز در وجه تسمیه حزوره مطلبی دارد و می گوید: در زمان کارگزاری ابن نزار در کعبه و مسجدالحرام، کارهای مسجدالحرام به مردی از خاندان ایشان به نام وکیع بن سلمهبن زهیربن ایاد بود که قصری در پایین مکه در بازار گندم فروشان امروزی بنا کرد و کنیزی به نام «حازوره» را در آن گماشت و آنجا به نام او حازوره نام گرفت.

ما روایت ابوهریره و ابن عباس و عبداللّه بن عمروبن عاص را که نزدیک به حدیث ابن حمراء بود، بیان کردیم. حدیث ابوهریره را دو حافظ مصری؛ یعنی ابوالفضل عبدالرحیم بن حسین و ابوالحسن علی بن ابوبکر شفاهاً در قاهره به اطلاع رساندند و

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۵۴

گفتند: عبداللَّه بن محمد مقدسی از علی بن احمد حنبلی از محمد بن معمر قرشی و خواهر او عایشه و آنها به نقل از سعید بن ابی رجاء از احمد بن محمد بن نعمان، از ابوبکر محمدبن ابراهیم مقری حافظ و او از اسحاق بن احمد خزاعی، از محمدبن یحیی بن ابی عمر از عبدالرزاق از معمر از زهری از ابی سلمه از ابوهریره نقل کرده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حزوره ایستاد و فرمود:

«دانستم که تو بهترین سرزمین خدا و دوست داشتنی ترین زمین نزد خدایی و اگر مردمان تو مرا بیرون نرانده بودند، بیرون نمی رفتم.»

نسائی به نقل از سلمه بن شبیب از عبدالرزاق بن همّام آن را آورده و این روایت را به جای آن دیگری، روایت عالی (با رجال کمتر) تلقی می کنیم و احمد بن حنبل در مسند خود به نقل از عبدالرزاق و نیز از ابراهیم بن خالد صنعانی به نقل از رباح بن زید از معمر از زهری، از ابی سلمه و به نقل از برخی صحابه همین حدیث را روایت می کند. حافظ ابوالفضل عسقلانی یادآور شده که روایت معمر، «شاّذ» است؛ یعنی روایتی است که از زهری، از ابی سلمه، از ابوهریره نقل شده و او آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت می دهد.

او می گوید: ظاهراً اشکال این حدیث از عبدالرزاق است؛ زیرا معمّر اسم صحابی را آنچنان که در روایت رباح از وی شده است، نیاورده، ولی عبدالرزاق این سلسله را طی کرده و می گوید: به نقل از ابوسلمه، از ابوهریره، سپس می گوید: اگر چنین باشد معلوم می شود که حدیث ابوهریره در اینجا، اصالتی ندارد.

شبیه به همین حدیث در سوّمین بخش از حدیث مخلص سقاء بن ابی الفوارس و در المنتقی که شامل هفت بخش است و نیز شبیه آن از حدیث عبداللَّه بن رباح انصاری به نقل از ابوهریره روایت شده است و قاضی مفتی ابوبکربن الحسین شافعی به طور شفاهی در طیبه به نقل از احمدبن ابی طالب به آگاهی ام رسانده و در کتاب محمدبن عبدالرحمان قضاعی مطلع شدم که احمدبن ابی طالب، به طور شفاهی به وی خبر داده و گفته است که احمدبن یعقوب مارستانی به وی اجازه داده و گفته که ابوالمعالی بن النحاس از

ابوالقاسم بن البشری از ابوطاهر المخلص و او از یحیی بن محمد، از احمدبن محمدبن سنان از مؤمَّل بن اسماعیل از حماد بن سلمه، از کاتب به نقل از عبداللَّه بن رباح انصاری می گوید: همراه با گروهی که ابوهریره در میانشان بود، خارج شدم. ابوهریره در حدیثی یادآور شد که وقتی به مکه وارد شدیم، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله در صفا قرار گرفته بود، انصار نزد آن حضرت آمدند و گرد او نشستند. آن حضرت چشمان خود را گرداگرد مکه دوخت و به آن نگاه کرد و فرمود: «به خدا سوگند دانسته ام که تو از همه جای دیگر نزد خدا عزیزتر و گرامی تری و اگر قوم من بیرونم نکرده بودند، از آن بیرون نمی شدم».

همچنین از المخلص به نقل از یحیی بن محمد از احمدبن سنان در رمله، به نقل از مؤمّل بن اسماعیل از حمادبن سلمه از ثابت از عبداللَّه بن رباح انصاری از ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله همان سخنان روایت شده است. ابن صاعد درباره این روایت می گوید: این دو خبر را تنها مؤمل بن اسماعیل نقل کرده است. اسناد این حدیث، جای تأمل دارد؛ زیرا مؤمّل بن اسماعیل که به تنهایی ناقل حدیث است بنا بر گفته ابوحاتم، (۱) فرد پرخطایی است، ولی ما به دلیل شگفت بودن آن را نقل کردیم.

امّا در مورد حدیث ابن عباس آن را دو فرد مورد اعتماد مصری؛ یعنی مفتی ابواحمد ابراهیم بن محمد لخمی و محمدبن حسن بن علی قرشی به من خبر داده اند که حافظ ابوالفتح یعمری شفاهاً به آنها گفته که بر ابوحفص عمربن عبدالمنعم قواس (۲) از غوطه دمشق خواندم که ابوالقاسم عبدالصمدبن محمد انصاری به نقل از ابوالحسین بن مسلم گفت که از حسین بن محمد بن احمد بن طلاب (۳) نقل کرده که ابن جُمَیْع از ابراهیم بن معاویه از عبداللَّه بن سلیمان از نصربن عاصم از ولید، از طلحه از عطاءبن عباس نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری به خدا سوگند که من از سرزمین تو (مکه) بیرون

۱- «الجرح والتعدیل»، ج ۸، ص ۳۷۴، شماره ۱۷۰۹

۲- شرح حال وی را ذهبی در «العِبَر»، ج ۵، ص ۳۸۸، آورده است.

۳- ابونصر قرشی است در صیدا ساحل شام در سال ۳۸۹ ه. ق متولد شده و در سال ۴۷۰ ه. ق. در دمشق وفات یافته است تاریخ شهر دمشق، ابن عساکر نسخه خطی تیموری.

می روم و می دانم که تو دوست داشتنی ترین و گرامی ترین سرزمین نزد خدا هستی و اگر مرا از تو نرانده بودند، هرگز بیرون نمی شدم.» (۱) و عمربن حسن المزّی با اجازه عام (بـدون نقل رجال) می گویـد: عمربن عبدالمنعم یاد شده با سـند سابق خود نقل کرده است و ترمـذی (۲) در مناقب به نقل از محمدبن موسـی بصـری از فضـیل بن سـلیمان و ابن حبان در صحیح خود به نقل از حسن بن سـفیان از فضـیل بن حسـین جحدری از فضـیل بن سلیمان از ابن خثیم از سعید بن جبیر و ابن طفیل و هر دو از ابن عباس، این روایت را اسناد داده و ترمذی گفته است: «حسنٌ صحیحٌ غریبٌ فی هذا الوجه».

و امـا در مورد حـدیث عبـداللَّه بن عمرو، گفتنی است که آن را تنهـا فاکهی در کتاب اخبار مکه آورده و متن آن چنین است: میمون بن حکم صـنعائی، از محمـد بن جعشم، از یاسـین بن معـاذ، از عمروبن شـعیب از پـدرش و او از جـدش، نقل می کنـد: پیامبر صلی الله علیه و آله عتّاب بن اسید را بر مردم مکه فرستاد. و به وی فرمود:

«آیا می دانی که تو را به کجا روانه کرده ام؟ به سوی اهل اللَّه روانه ات ساخته ام.

هیچ شـهری نزد خدا و نزد من از آن دوست داشـتنی تر نیست، ولی قوم من مرا از آن بیرون کردند و اگر بیرونم نکرده بودند، هرگز از آن بیرون نمی شدم».

عبـداللَّه بن عمران برای مـا این حـدیث را نقـل کردکه: سـعیدبن سـالم از عثمـان بن سـاج، از یحیی بن ابی انیسه به نقل از ابن شهاب زهری از ابوسـلمه بن عبـدالرحمان از عبـداللَّه بن عمرو به نقل از پیامبر صـلی الله علیه و آله مضـمونی نزدیک به حدیث فوق را روایت کرده اند.

و حـدیث عبـداللَّه بن عـدّی بن حمراء که پیش از این بیـان شـد، حجّت و دلیـل کسانی است که به برتری مکه نسبت به دیگر اماکن باور دارنـد، به جز محلی که پیامبر صـلی الله علیه و آله در آن به خاک سپرده شـد. محلی که پیامبر صـلی الله علیه و آله دفن شد بنا بر آنچه قاضـی عیاض در شـرح مسـلم بیان کرده، به اجماع، بهترین جای روی زمین است و حتّی بنا بر تصـریح ابو یُمن بن عساکر در

۱- این حدیث را ابن جمیع صیداوی در «معجم الشیوخ»- نسخه خطی لیدن، ص ۸۸- ۸۹ روایت کرده است.

۲- «المناقب»، شماره ۳۹۲۱ باب ما جاء فی فضل مکه.

«الإتحاف»، از جایگاه کعبه نیز برتر و با فضیلت تر است.

از جمله کسانی که قائل به برتری مکه بر دیگر جاها هستند، باید از امام ابوحنیفه و شافعی و احمدبن حنبل (در روایت صحیح تری که از وی نقل شده) و نیز ابن وهب و ابن حبیب از پیروان مذهب مالکی نام برد. همچنین به گفته عبدی، اکثریت فقها بر این عقیده اند. ابن عبدالبرّ می گوید: این مطلب از عمر و علی]« [و ابن مسعود و ابی درداء و جابر و دیگر صحابه روایت شده است. و می افزاید: ایشان در تقلید و پیروی نسبت به کسانی که بعد از ایشان آمده اند، اولی هستند. در مورد فضیلت مکه همین بس که خانه خدا در آن است که خداوند مقرر کرده که اگر بندگانش در طول عمر خود، حتی اگر یک بار عزم سفر کنند و آن را قصد کنند، گناهانشان آمرزیده است و تنها در صورتی که روی بدان جهت کنند، نمازشان پذیرفته است و این خانه خدا، قبله مسلمانان زنده دل است.

گفتیم فضل و برتری که برای مکه منظور شده، بنا به گفته محبّ طبری در «القری»، شامل همه حَرَم آن نیز می شود.

ابن عبدالبرّ برخی از احادیث را که در برتری مدینه نسبت به مکه، به آنها استدلال می شود، ضعیف می داند. حدیث یاد شده را حاکم در مستدرک (۱) از صحیحین به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله مستند کرده که حضرت به هنگام خروج از مکه به مدینه، فرموده اند:

«خداوندا! می دانی که آنها مرا از دوست داشتنی ترین شهرها بیرون کردند؛ پس مرا در شهری که از همه بیشتر دوست داری، ساکن گردان.» ابن عبدالبر درباره این حدیث می گوید: حدیث صحیحی نیست و علما در ساختگی بودن آن، هم عقیده اند.

به فرض که این حدیث درست باشد، بر آنچه که بنا بر گفته محبّ طبری بدان استناد شده، دلالت ندارد؛ زیرا وقتی اختلاف علما را در برتری مدینه بر مکه- طیّ فصلی که ویژه فضیلت مسجد مدینه و فضیلت نماز در آن است- بررسی می کند، می گوید: این سخن مورد استدلال ایشان (کسانی که قائل به فضیلت مدینه بر مکه هستند) از پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- کتاب الهجره، ج ۳، ص ۳

که فرمود: «خداوندا! مرا از عزیزترین سرزمینم بیرون کردی، پس مرا در عزیزترین سرزمین خود ساکن گردان»، باید چنین تفسیر شود که منظور پیامبر صلی الله علیه و آله دوست داشتنی ترین یا عزیزترین سرزمین نزد خدا، پس از مکه بوده است. دلیل این تفسیر نیز حدیث پیش گفته نسائی و ابن حبّان در فضیلت مکه؛ یعنی همان حدیث عبداللّه بن عدیّ بن حمراء است که ثابت می کند مکه دوست داشتنی ترین سرزمین برای خداست؛ هر چند که این حدیث، خود متضمن دلالتی در این باره نیست؛ زیرا جمله: «مرا در دوست داشتنی ترین سرزمین خود ساکن گردان» به گونه ای آمده است که عرفاً مراد از آن را (دوست داشتنی ترین سرزمین) پس از مکه، می گرداند. چون انسان وقتی از جایی بیرون می رود، دیگر از خدا نمی خواهد که به همانجا باز گردد. وقتی حضرت صلی الله علیه و آله می گوید: مرا (از ...) بیرون کردی، پس (در ...) ساکنم گردان؛ دلیل بر آن است که مراد جایی جز آنجایی است که بیرون شده است، بدین ترتیب در این حدیث سخنی از مکه به میان نیامده است.

حدیث دیگر (که در برتری مدینه نسبت به مکه بدان استناد می کنند)، حدیث رافع بن خدیج است که بنا بر آنچه در معجم طبرانی آمده، می گوید: گواهی می دهم که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: مدینه از مکه برتر است. ابن عبدالبرّ درباره این حدیث می گوید: ضعیف است و قابل استدلال نیست و نیز گفته شده که این حدیث، ساختگی است و ذهبی در «فضل البلدان» آن را آورده و درباره اش گفته است: حدیث بیهوده و نامربوطی است.

این دو حدیث، مشهورترین حدیث هایی هستند که در فضیلت مدینه نسبت به مکه، بدانها استناد می شود. از جمله کسانی که قائل به آن هستند، مالک بن انس و اصحاب او- غیر از آنهایی که ذکر کردیم- می باشند و قاضی عیاض این مطلب را از عمربن خطاب و برخی صحابه و بیشتر اهل مدینه، نقل کرده است.

تردیدی نیست که مکه و مدینه، از سرزمین های دیگر برتر و از فضیلت بیشتری برخوردار است و به گفته قاضی عیاض، همگان بر این امر متفق القولند، همچنانکه

بیت المقدس نیز پس از مکه و مدینه، به اجماع از دیگر جاها برتر است. دلیل این اجماع نیز احادیث مشهور و ثابت در صحیحین و دیگر کتاب هاست.

فضیلت نماز در مسجد مکه

در این مورد احادیثی از انس بن مالک، جابربن عبداللَّه انصاری، عبداللَّه بن زبیربن عوام، عبداللَّه بن عمربن خطاب، ابوهریره، ابو درداء، امّ درداء و عایشه روایت شده است. اینک ما این احادیث را همراه اسناد آنها، در اصل این کتاب آورده ایم و در اینجا بدان بسنده می کنیم که نشانی آنها را برای کسب اهل علم، ارائه دهیم. حدیث انس بن مالک و جابربن عبداللَّه انصاری در سنن ابن ماجه (۱)- که از نظر سند حدیث جابر به گفته ابن جماعه در منسک خود، صحیح هم هست- و حدیث ابن زبیر که بدان خواهیم پرداخت و حدیث ابن عمر و ابی هریره در مسند ابن حنبل (۲) و حدیث ابو درداء در «معجم الکبیر» طبرانی- به گفته یکی از بزرگان با سند صحیح- و حدیث ام درداء در «إتحاف الوری» ابن عساکر و حدیث عایشه در «معجم الاوسط» طبرانی آمده است و حدیث ابن زبیر- که ابراهیم بن محمد صوفی به طور شفاهی در مکه به خودم گفت که احمدبن ابی طالب صالحی، به نقل از ابن اللّتّی و ابن بهروز و آن دو به نقل از ابوالوقت، از داودی، از حِمَوی از ابراهیم بن حزیم، از عبدبن حمید حافظ، از سلیمان بن حرب، از حمادبن زید، از حبیب معلم، از عطا، از عبداللَّه بن زبیر که می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«نماز در مسجد من، بهتر از هزار نماز در مساجد دیگر، جز مسجدالحرام است و نماز در مسجدالحرام یکصد برابر بهتر از نماز در مسجد من است.»

در حدیثی که علی بن محمد خطیب، از ابوبکرِ وشتی، از حافظ بن خلیل، از الرازی، از حداد، از ابونعیم حافظ، از عبداللَّه بن فارس، از یونس بن حبیب، از ابوداود

۱- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵۱، باب «ماجاء فی فضل الصلاه فی المسجد الحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و آله»، شماره ۱۴۰۶

۲- مسند ابن حنبل، ج ۲، ص ۵۲۸

طیالسی، از ربیع بن صبیح برایم نقل کرد و گفت: از عطاء بن ابو رباح شنیده که می گفت:

در حالی که ابن زبیر برای ما سخنرانی می کرد، رسول اللَّه صلی الله علیه و آله فرمود:

«نماز در مسجد من، برتر از هزار نماز در مساجد دیگر به جز مسجدالحرام است و نماز در مسجدالحرام برابر صد نماز است.»

عطا می گوید: یعنی که (نماز در مسجدالحرام) یکصد هزار برابر برتر از نماز در مساجد دیگر است. همچنین می گوید: گفتم: ای ابا محمد، این فضیلتی که گفته شده، تنها مسجدالحرام را شامل می شود یا همه حرم را در بر می گیرد؟ گفت: همه حرم را؛ زیرا تمام حَرَم، مسجد است. این حدیث را در «اتحاف الزائر» ابی یمن بن عساکر به نقل از شبابهبن سواد از ربیع بن صبیح نیز دیده ام جز اینکه در آن آمده است: «... و یک نماز در مسجدالحرام برابر یکصد هزار است.»

و در «مسند ابن حنبل» و «بزار» و «معجم الکبیر» طبرانی به الفاظ مختلف آن را دیده ام و از طریق حدیث ابن زبیر، سه روایت به دست می آید که در یکی، بنا بر آنچه در مسند عبدبن حمید و ابن حنبل و البزار و یکی از دو روایت طبرانی در معجم الکبیر، با توجه به یکی بودن رجال ابن حنبل و رجال صحیح، نماز در مسجدالحرام برتر از یکصد نماز در مسجد مدینه است و در دومی آنچنان که در مسند طیالسی و إتحاف الزائر ابن عساکر آمده، نماز در مسجدالحرام به اندازه هزار نماز در مسجد مدینه است. سومی نیز روایت ابن زبیر از حماد بن زید است که ابن حبّان در صحیح خود به نقل از حسن بن سفیان از محمدبن عبداللَّه بن حسان از حمادبن زید آورده و از نظر ما از رجال اندکی برخوردار است و آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده است. به گفته ابن عبدالبرّ، کسی که این نسبت را داده است، از سلسله سند آن مطمئن تر و ثابت تر است، چه ابن عبدالبرّ این حدیث را صحیح دانسته و گفته است: هنگام اختلاف، این حدیث حجّت است و سندی است که در مورد اختلاف برای کسی که تعصب نداشته باشد، قاطع و یقین آور است.

حدیث انَس و جابر و ابودردا در مورد نماز در مسجدالحرام، ضمن آن که گویای

برتریِ نماز در مسجدالحرام نسبت به نماز در مسجد مدینه است، درست مانند حدیث ابن زبیر است که در مسند طیالسی و اتحاف الزائر ابن عساکر آمده است، در حالی که حدیث ابن عمر، متضمن میزان برتریِ نماز در مسجدالحرام نسبت به دیگر مساجد نیست، بلکه تنها گویای برتریِ نماز در آن است و حدیث ابوهریره نیز گویای برتریِ نماز در مسجدالحرام به میزان یکصد برابرِ نماز در مسجد مدینه است؛ مضمون کلی احادیث ابن عُمَر و ابوهریره در کتاب فاکهی چنین است.

در برتری نماز در مسجدالحرام ثواب های بیش از این نیز آمده است؛ زیرا فاکهی می گوید: عبداللَّه بن منصور از عبدالرحیم بن زید عمّی از پدرش، از سعید بن جبیر، از ابن عباس برای من چنین روایت کرد که هر کس بیست و پنج بار به جماعت در مسجدالحرام و در اطراف بیت اللَّه الحرام نماز بگزارد، خداوند برای او یکصد هزار نماز می نویسد که برابر دو هزار هزار نماز می شود و هرکس در مسجدالحرام یا در بیت اللَّه الحرام یا در حَرَم نماز بگزارد، خداوند برای او یکصد هزار نماز می نویسد. یکی از تابعین پرسید: ابن عباس! آیا از پیش خود می گویی یا از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ پاسخ داد:

از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله می گویم. در این سلسله اسناد، عبدالرحیم ضعیف است.

فاکهی همچنین می گوید: محمدبن صالح بلخی از ابومطیع الحکم بن عبداللَّه قرشی از مُسیّب، به نقل از مبارک بن حسان، از حسن و معاویهبن قُرَّه نقل کرده که گفته اند: نماز در مسجدالحرام (برابر با) دو هزار هزار (دو میلیون) و پانصد نماز است و نماز در هر جای حرم، (برابر با) یکصد هزار نماز است.

از جندی، در کتاب فضائل مکه روایتی داریم که می گوید: اسحاق بن ابراهیم از اسماعیل بن عبدالکریم، از عبدالصمدبن مغفل، از وهب بن منبّه نقل کرده، می گوید: در تورات دیدم که نوشته است: هرکس نمازهای پنج گانه را در مسجدالحرام به جای آورد، خداوند برای او دوازده هزار هزار (دوازده میلیون) و پانصد هزار نماز می نویسد و جندی در تفسیر آیه: إِنَّ فِی هَذَا لَبَلَاغاً لِقَوْمٍ عَابِدِینَ. (۱)

حدیثی روایت می کند که بر اساس

۱- انبیاء: ۱۰۶

آن، مراد نمازهای پنج گانه به صورت جماعت در مسجدالحرام است. لفظ حدیث نقل شده از سوی وی چنین است: «عبداللّه بن ابی غسان به نقل از عبدالرحیم بن زید عمّی از پدرش، از سعید بن جبیر، از ابن عباس حدیث گفته که رسول خدا صلی الله علیه و آله تلاوت فرمود: إِنَّ فِی هَـٰذَا لَبَلَاغاً لِقَوْمٍ عَابِدِینَ و سپس فرمود: منظور نمازهای پنج گانه، به صورت جماعت در مسجدالحرام است.

درباره حدیث ابن زبیر باید گفت که ابن کنانه مالکی و مالکی های دیگر درباره این فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله- آنچنان که در صحیحین آمده (۱)-: «نماز در مسجد من برتر از هزار نماز در مساجد دیگر، بجز مسجدالحرام است»، می گوید: منظور آن است که نماز در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله برابر با هزار نماز در دیگر مساجد، به استثنای مسجدالحرام است و نماز در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله برتر از نماز در مسجدالحرام (بدون هزار برابر)، و بدین ترتیب آنچه در برتریِ نماز در مدینه نسبت به مکه روایت کرده اند، درست در می آید، در حالی که حدیث زبیر و احادیث مشابهی که آوردیم، این تفسیر را رد می کند؛ زیرا حکایت از برتری نماز در مکه نسبت به نماز در مدینه دارند.

از دیگر مطالبی که از حدیث: «نماز در مسجدالحرام یکصدهزار برابرِ مساجدِ دیگر فضیلت دارد» و تفسیر آن می توان دریافت: یک نماز در مسجدالحرام برابر با نمازهای پنجاه وپنج سال و شش ماه و بیست شبانه روز است و نماز یک شبانه روز یعنی پنج نماز در مسجدالحرام، برابر است با دویست و نود و هفت سال و نه ماه و ده شب (نماز خواندن در جاهای دیگر). پیشتر گفتم که از استاد خود امام بدرالدین احمدبن محمد، معروف به ابن صاحب مصری اشاری، سخن جالبی در این معنا دیده ام؛ زیرا آن گونه که باخبر شدیم گفته است طبق آنچه در حدیث آمده، هر نماز فرادا در مسجدالحرام، برابر است با یکصد هزار نماز و هر نماز جماعت در آن برابر است با دو هزار هزار (دو میلیون)

۱- البخاری، ج ۳، ص ۵۴ در التطوع، باب «فضل الصلاه فی مسجد مکه و المدینه» و مسلم، شماره ۱۳۹۴ فی الحج باب «فضل الصلاه فی مسجد مکه و المدینه».

و هفتصد هزار نماز و نمازهای پنج گانه در آن برابر است با سیزده هزار هزار (میلیون) و پانصد نماز. و اگر کسی به طور فرادا در وطن خود، جز مسجد مکه و مسجد مدینه نماز بگزارد، در هر یکصد سال شمسی برابر با یکصد و هشتاد هزار نماز و در هر یکهزار سال به هزار هزار (یک میلیون) و هشتصد هزار نماز می خواند و از اینجا معلوم می شود که خواندن یک نماز جماعت در مسجدالحرام ثوابی بیش از نماز کسی دارد که با دو برابر عمر نوح علیه السلام در وطن خود به طور فرادا نماز بگزارد و این هم مزیّتی است که با یک سفر (به مکه) برابری می کند. سپس می گوید: و اگر کارهای خوب و ثواب دیگر را هم به نماز خواندن بیفزاییم؛ مثلًا اگر یک روز روزه بگیرد و نمازهای پنجگانه را به جماعت بخواند و انواع کارهای نیک در آن انجام دهد و فرض کنیم که فقط (ثواب کارهای خوب در آنجا) دو برابر می شود، ثواب و فضیلت آن را نمی توان شمارش کرد.

از دیگر نکات (مربوط به این حدیث)، این است که میان علمای مالکی و دیگران، از این جهت که این فضیلت وبرتری شامل نماز واجب و مستحب، هر دو، می شود یا اینکه تنها منحصر به واجبات می باشد، اختلاف است؛ انحصار به واجبات، مقتضای روایات مشهور در مذاهب مالکی و مذهب حنفی است و قائل شدن به تعمیم، بنابه تصریح نووی، از آنِ مذهبِ شافعی است.

همچنین گفته شده که مراد از مسجدالحرام، همه حَرَم (مکه) است. محبّ طبری می گوید: این نکته از این آیات استفاده می شود: وَالْمَسْجِدُ الْحَرامِ الَّذِی جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَآءً العاکِفُ فِیهِ وَ الْبادِ (۱)

و: سُبْحانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی ... (۲)

که (این اسراء) از خانه امّ هانی انجام شد.

نیز گفته شده که مراد از مسجدالحرام همان کعبه است. محبّ طبری به نقل از برخی چنین گفته و برای وی مقصود گوینده مبهم بوده است، می گوید: برخی متأخرین از

۱- حج: ۲۵

۲- اسراء: ۱

اصحاب ما چنین برداشتی داشته اند و یادآور شده که این برداشت با حدیث ابوهریره تأیید می شود که: «یک نماز در مسجد من بهتر از هزار نماز در جاهای دیگر، به استثنای کعبه است»، این حدیث را نسائی (۱) به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده است.

گروهی از اصحاب ما، یادآور شده اند که در برخی روایات این حدیث، «به استثنای مسجد کعبه» آمده است که در این صورت نمی توان استدلالی را که محبّ طبری آورده، پذیرفت و مراد از مسجدالحرام را مشخصاً کعبه دانست.

از دیگر نکات مربوط به برتری مکه، مضاعف بودن ثواب هاست که بسیاری از نادانان گمان برده اند این مضاعف بودن در مورد نمازهای قضا شده است. به همین خاطر این نکته را مورد بررسی قرار دادیم. از جمله کسانی که در این مورد صراحت دارد، نووی در «شرح مسلم» است. از احادیثی که بیان کردیم و نیز از گفته علما، برتریِ مکه بر دیگر جاها، روشن گردید و معلوم شد که ثواب و فضیلت نماز در مکه، بیشتر از ثواب و فضیلت آن در جاهای دیگر است.

احادیثی نیز دلالت بر برتریِ ثواب روزه و قربانی و دیگر کارهای نیک در مکه نسبت به سایر جاها دارد. هر چند از لحاظ استحکام و اطمینان همچون احادیث برتریِ مکه و برتریِ نماز در آن نیستند؛ حدیث مربوط به برتریِ روزه در مکه نسبت به جاهای دیگر، در مسند ابن ماجه (۲) و در تاریخ ازرقی (۳) و نیز در «المجالس المکّیه» میانشی با برداشت از حدیث ابن عباس روایت شده است و از او چند برابری حسنات در حرم نسبت به جاهای دیگر نیز وارد شده است؛ چرا که از طریق «زاذان» از ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت داریم که فرمود: هرکس با پای پیاده برای حج به مکه رود و باز گردد، خداوند در هرگامی که برداشته، هفتصد حسنه از حسنه های حرم برایش منظور می کند.

کسی از ابن عباس پرسید: حسنه های حرم کدام است؟ گفت: هر حسنه (حرم) برابر یکصد

۱- سنن نسایی، ج ۲، ص ۳۳ فی المساجد: باب فضل الصلاه فی المسجدالحرام حدیث صحیحی است.

۲- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۱، شماره ۳۱۱۷

۳- اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۳

هزار حسنه (عادی) است. این حدیث را بیهقی با سند خود به عیسی بن سواده از اسماعیل بن ابی خالد از زاذان نقل کرده و گفته است: جز عیسی بن سواده که فرد مجهولی است، کسی آن را نقل نکرده است.

باید بگویم: برخلاف گفته بیهقی، تنها عیسی بن سواده آن را نقل نکرده؛ چرا که در «الأربعین المختاره» تصنیف حافظ بن مسدی، خطیب مکه و جاهای دیگر نیز روایت شده و حدیث سفیان بن عُیَیْنَه از اسماعیل بن ابی خالد که ابن سواده، از وی نقل کرده، نیز پیش روی ماست. ابن مسدی درباره این حدیث می گوید: «حدیثٌ حسنٌ غریب». حاکم از همان شیوه بیهقی آن را روایت کرده و اسناد آن را صحیح دانسته است. (۱) محبّ طبری پس از نسبت دادن این حدیث به پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: این حدیث دلالت بر آن دارد که مراد از مسجدالحرام در بیان فضیلت نماز در آن، همه حَرَم (مکه) است؛ زیرا این چند برابریِ فضیلت در همه حرم تعمیم داده شده است. حدیث چند برابری فضیلت نماز برای کسانی که در هر جای مکه هستند، تعمیم داده شده است و در این موارد، حکم حرم و مکه به اتفاق علما، یکی است، مگر این که بگوییم مسجد فضیلت افزوده ای دارد و هر نماز در آن برابر یکصد هزار نماز در جاهای دیگر است و نمازی که در جاهای دیگر برابر ده حسنه است در مسجدالحرام، برابر با هزار هزار حسنه و نماز در مسجدالنبی صلی الله علیه و آله برابر با یکصد هزار حسنه است، آن گونه که از ظاهر لفظ حدیث، چنین برمی آید.

وی می گوید، بنابراین، حسنه حرم برابر یکصد هزار حسنه و حسنه مسجد آن، چه مسجد جامع و چه کعبه، برابر با هزار هزار است. برخی حسنات نیز با یکدیگر مقایسه می شوند و یا اینکه این فضیلت و برتری ها تنها ویژه نماز است.

ازحسن بصری نیز روایتی داریم که حکایت از یکصدهزار برابرشدن هرحسنه (کارنیک) در مکه است؛ زیرا می گوید: یک روز روزه در مکه برابر است با یکصد هزار

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۴۶۱ و می گوید: اسناد این حدیث صحیح است ولی بخاری ومسلم آن را نیاورده اند.

روزه و یک درهم صدقه برابراست بایکصد هزار درهم و هرحسنه ای برابراست بایکصد هزار حسنه.

محبّ طبری گفته است که احـادیث پیش گفته دربـاره برتریِ نمـاز و روزه در مکه، خود دلیلی بر جاری بودن برتری در مورد همه حسنات است. وی می گوید سخن حسن بصری نیز این نکته را تأیید می کند.

ص: ۱۶۴

صفحه سفید

باب ششم: اقامت و وفات در مکّه و فضیلت اهل مکّه و اطراف آن

اقامت در مکه

اقامت در مکه، در نظر بیشتر علما، از جمله شافعی، ابویوسف و محمدبن حسن، دو شاگرد ابوحنیفه و ابن قاسم شاگرد مالک، مستحب است. ابن قاسم گفته است: اقامت در مکه همچون مرزبانی و نماز، باعث نزدیکی به خدا می شود. ابن الحاج مالکی در کتاب مناسکِ خود این روایت را از وی نقل کرده است. احمدبن حنبل نیز اقامت در مکه را مستحب می داند؛ زیرا از وی روایت شده که گفته است: ای کاش اکنون در مکه اقامت داشتم.

از جمله کسانی که اقامت در مکه را مکروه می داند، ابوحنیفه است. ابن رشد مالکی نیز از یکی از سخنان مالك، کراهتِ اقامت در مکه را برداشت کرده است. علّت کراهت از نظر کسانی که بدان معتقدند، بنا بر گفته محبّ الدین طبری در «القری»، بیم از ملال و بی توجهی به مکان به دلیل مداومت و یکنواختی و نیز ترس از ارتکاب گناه است؛ زیرا گناه و معصیت در مکه، مانند جاهای دیگر نیست؛ علّت دیگر کراهتِ اقامت در مکه، اشتیاق بیشتر در صورت فراق و دوری از آن است. ابوعمرو زجاجی می گوید: هرکس در حرم (مکه) سکونت یافت و دل به چیزی جز خدا بست، زیانکار واقعی است.

محبّ الدین می افزاید: احمدبن حنبل، اقامت و همجواری در مکه را، در مورد

بسیاری که آن را فضیلت می شمارند، مکروه نمی دانـد. هرکس بیم گناه دارد بایـد بداند که در برابر، برای نیکوکار، ثوابِ افزون تر نیز در کار است.

از میان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله تعداد پنجاه و چهار نفر در مکه اقامت داشتند که محبّ طبری در «القری» آنان را بر شمرده است. و نووی در «الایضاح» یادآور شده که استحباب اقامت در مکه، مرجّح است. او کراهت مجاورت را از نظر کسانی که قائل به کراهت هستند، به همان علتی می داند که محبّ طبری ذکر کرده است. سپس می گوید:

کسانی که آن را مستحب می دانند به خاطر فضیلت بیشتر حسنات و طاعات است. گروه بی شماری از پیشینیان و نیکان مورد اقتدای امّت، در مکه مجاور و مقیم بوده اند.

به عقیده ما یکی از دلایل استحباب اقامت در مکه و همجواری با آن، رغبت پیامبر صلی الله علیه و آله به سکونت در آن است که در حدیث عبداللَّه بن حمراء و ابن عباس و ابوهریره و ابن عمر منعکس شده است.

بلال نیز طی ابیات زیر، در آرزوی بازگشت به جاهایی بود که مکه و پیرامون آن، از آن جمله اند:

الا لیت شِعْری هل أبیتنَّ لیلهً بفخٍّ وحولی إذخِرٌ وجلیلُ؟

وَهَل أرِدْنَ یوماً میاه مَجَنَّه و هل تَبْدُوَنَّ لی شامه وطفیل؟

در تاریخ ازرقی نیز اینگونه آمده است. (۱) در بخاری به جای بفخّ (در مصرع دوم)، «بِوادٍ» آمده است.

پیش از این گفتیم که «اذْخِر» گیاه معروف و خوشبویی است. و «الجلیل» گل یاسمن است و «فخ» وادی زاهر است؛ زیرا یاقوت در معجم البلـدان (۲) وقتی به فـخّ می رسـد، می گویـد: سـید علی بن وهاس علوی گویـد: فـخ وادی زاهر است که در آن قبر گروهی از علویانی است که در درگیری با یاران موسی الهادی بن المهدی بن المنصور، در ذی حجه

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۱۹۱

۲- ج ۳، ص ۲۳۷

سال ۱۶۹ کشته شدند.

علی بـن وهّاسِ یـاد شـده، از فضـلای مکـه و از کسـانی اسـت کـه نزد زمخشـری شـاگردی کرد و گفتـه شـده کـه زمخشـری «الکشـاف» را به خـاطر او تصـنیف کرد و در آن، وی را سـتوده است. اگر خـدا بخواهـد، در بـاب چهلم به «مَجَنّه» و «شـامه» و «طفیل» (که در بیت دوم شعر فوق الذکر آمده اند) خواهیم پرداختم.

از دیگر دلایل اسـتحباب سکونت در مکه، سخن عایشه است که گوید: اگر امر هجرت نبود، به یقین ساکن مکه می شدم. من آسـمان را به زمین در مکه از هر جایی نزدیک تر می بینم و در هیـچ جایی دلم به اندازه مکه آرام و مطمئن نیست و ماه را در مکه از هر جای دیگر زیباتر می بینم. این حـدیث در تاریخ ازرقی (۱) آمده است. همچنین در استحباب مجاورت مکه روایتی است که در باب فضایل مکه، از جنـدی نقل شـده است. او می گویـد: ابوصالـح محمـدبن زنبور از سـفیان بن عُیینه از مطر، از ابوطفیل نقل کرده که ابن عباس گفته است: در مکه اقامت کن هر چند که ناگزیر به خوردن خار درختان شوی.

نیز موارد دیگری در اسـتحباب مجـاورت مکه وارد شـده که ما به همراه مطالب دیگر مربوط به حکم اقامت در مکه، در اصـل این کتاب آورده ایم و در اینجا به همین اندازه بسنده می کنیم.

وفات در مکه

از عبداللَّه بن عمربن خطاب روایتی به دسـتمان رسـیده که می گوید: رسول خدا صـلی الله علیه و آله پس از سخنان و احادیثی که بیـان کرد، فرمود: هرکس در مکه بمیرد،ماننـد آن است که در آسـمان هـا وفات یافته است. البته سـند این روایت ضـعیف است.

و از حسن بصری در رساله مشهورش روایتی آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

هرکس در مکه بمیرد، مانند آن است که در آسمان ها مُرده است.

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۵۳

و در کتاب فضایل مکه جندی به نقل از محمدبن قیس بن مَخْرَمه به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: هرکس در مکه وفات یابد، خداوند در روز قیامت او را در شمار امان یافتگان مبعوث نماید. همچنین از حدیث ابن عباس منتسب به پیامبر صلی الله علیه و آله در ضمن سخنانی درباره کعبه چنین آمده: حضرت آدم علیه السلام به درگاه خداوند دعا کرد و گفت:

پروردگارا! از تو مسألت دارم که هرکس از خاندان و فرزندانم این خانه را حج کرد و شرک نورزید، او را در بهشت به من ملحق گردانی. و خداوند تعالی فرمود: هرکس در حرم بمیرد و به من شرک نورزد، در روز قیامت او را در شمار امان یافتگان مبعوث می کنم.

در حدیثی که از انس بن مالک آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس در یکی از حرمین (مکه یا مدینه) بمیرد، روز قیامت در شمار امان یافتگان خواهد بود.

و از جابربن عبداللَّه نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس در مکه یا در راه مکه بمیرد، در شمار امان یافتگان خواهد بود. این حدیث را ابن جماعه در منسک خود آورده است. او می افزاید: روایت شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از خداوند متعال پرسید که اهل بقیع غرقد (مردگان مدفون در مقبره مدینه) چه خواهند داشت؟ فرمود: آنها بهشت را دارند. حضرت پرسید: پروردگارا! اهل (و مردگان مدفون در) معلّاه چه دارند؟

فرمود: ای محمد، درباره همجواران خود پرسیدی؛ از همجواران من مپرس.

درباب بیست و یکم درباره فضیلت قبرستان معلّاه مطالبی خواهد آمد.

در مُسند طیالسیّ به نقل از عمربن خطاب روایت شده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: هرکس مرا زیارت کند، روز قیامت شاهد یا شفیع او خواهم بود و هر کس در یکی از حرمین وفات کند، خداوند متعال در روز قیامت او را در شمار امان یافتگان، مبعوث می کند.

و حاطب بن ابی بلتعه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که حضرت فرمود: هرکس پس از مرگم مرا زیارت کند، مانند آن است که در زمان حیات زیارتم کرده است و هرکس در یکی از حرمین بمیرد، روز قیامت در شمار امان یافتگان مبعوث می گردد. ابن الحاج

مالکی این حدیث را به همین صورت در مناسک خود آورده است. از سلمان فارسی نیز نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس در یکی از حرمین بمیرد، مستوجب شفاعت من می گردد و روز قیامت در شمار امان یافتگان خواهد بود. ابن جماعه این روایت را نقل کرده است.

بخشی از فضایل مردمان مکه

در کتاب «النسب» زبیربن بکار، قاضی مکه، و در جاهای دیگر حدیث عمرو بن شعیب، به نقل از پدرش، از جدش روایت شده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله عتاب بن اسَید را به مکه گسیل داشت و به وی فرمود: آیا می دانی تو را نزد چه کسانی می فرستم؟ تو را نزد اهل خدا می فرستم! و در روایتی در تاریخ ازرقی آمده است که عمربن خطاب، نافع بن عبدالحارث خزاعی، کارگزار خود در مکه را عزل کرد؛ زیرا در حالی که خود مشغول خواندن کتاب خدا بود، عبدالرحمان بن أبزی- خدمتکارش- را عهده دار مردم مکه کرده بود. (۱) به خط یکی از دوستان مطلبی دیدم که از نوشته شیخ ابوالعباس مَیُورقی، نقل کرده که ابلهان مکه سیاهی لشگر بهشت هستند. میان دو تن از علما در حرم، در مورد تفسیر این حدیث و سند آن، درگیری لفظی شد. کسی که حدیث و مفهوم آن را تکذیب می کرد، دچار ضربه ای از ناحیه بینی شد و بینی اش کج گردید؛ به او گفتند: به خدا سوگند که ابلهان مکه از اهل بهشتند، ابلهان مکه از اهل بهشتند، ابلهان مکه از اهل بهشتند! لرزه بر اندامش افتاد و به سراغ کسی رفت که با او بحث و مشاجره می کرد و از علمای زمان خود بود و اعتراف کرد که درآنچه نمی دانستم وبه من مربوط نبوده، سخن گفتم (و پوزش خواست).

به من گفته اند مردی که منکر حدیث بوده، امام تقی الدین محمدبن اسماعیل بن ابی الصیف یمنی شافعی مفتی و ساکن مکه بوده که می گفت: در حدیث (به جای سفها) باید «اشقی» به معنای کسانی باشد که به دلیل کوتاهی نسبت به وظایف خویش در مکه

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۵۱

غمگین هستند و خود را سرزنش می کنند.

از جمله اخبار وارده درباره فضیلت اشراف (سادات) مکه، حدیثی است که شیخ جمال الدین ابومحمد عبدالغفاربن قاضی معین الدین ابی العباس احمدبن عبدالمجید مشهور به ابن نوح انصاری خزرجی اقصری ساکن «قوص» در کتاب خود «المنتقی من کتاب الوحید فی سلوک طریق اهل التوحید و التصدیق و الإیمان بأولیاءاللّه تعالی فی کلّ زمان» یاد کرده؛ زیرا آورده است: حاجّه امّ نجم الدین بنت مطروح- همسر قاضی سراج الدین و از زنان صالحه- به من گفت: روزگاری در مکه معظمه دچار گرانی (و قحطی) شدیم و مردم به خوردن پوست روی آوردند. ما هجده نفر بودیم و در حال درست کردن تقریباً نیم قدح آش بودیم که چهارده کیسه آرد گندم به ما رسید و مردم مکه نیز در پی آن سر رسیدند. چهار کیسه از آنها را برداشتم و به او (سراج)، گفتم: تو می خواهی از گرسنگی ما را بکشی. او ده کیسه باقی مانده را میان مردم مکه تقسیم کرد.

شبانگاه، با ترس و لرز از خواب برخاست- یا شاید هم گفت با گریه برخاست- به او گفتم: تو را چه می شود؟ گفت: اکنون (در خواب) حضرت فاطمه علیها السلام دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که می گفت: ای سراج، تو گندم می خوری، در حالی که فرزندان من گرسنه هستند؟! (سراج هم) برخاست و چهار کیسه باقی مانده را میان اشراف (سادات) پخش کرده و خودمان بی گندم و بی آذوقه ماندیم و آنقدر گرسنه بودیم که توان برخاستن نداشتیم.

در اصل این کتاب احادیث و اخباری از تاریخ ازرقی و جاهای دیگر آورده ایم که دلالت بر فضل و فضیلت اهل مکه دارد. در اینجا برای رعایت اختصار از آنها، صرف نظر می کنیم.

فضیلت جدّه، (ساحل مکه)

فاکهی می گوید: عبداللّه بن منصور از سلیم بن مسلم، از مثّنی بن صباح، از عمروبن شعیب، از پدرش، از جدش برای ما چنین نقل کرد: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مکه رباط و جده جهاد»؛ «مکّه، پادگان و جدّه جایگاه نبرد است.» ابراهیم بن ابی یوسف، از یحیی بن سلیم،

از ابن جریج نقل کرده که از عطا (۱) شنیدم که می گفت: جدّه دروازه مکه است که از آن وارد مکه می شوند، ولی از آن خارج نمی شوند. ابن ابویوسف نقل کرده که یحیی بن سلیم از ابن جریج نقل کرده که گفت: مکه پادگان و جده جایگاهِ نبرد است.

ابن جُرَیج می گوید: امیدوارم رزمنده حاضر در جده، همان فضیلتی را بر دیگر رزمندگان داشته باشد که مکه نسبت به دیگر جاها دارد.

محمدبن علی صایغ، از خلیل بن رجاء، از مسلم ابویونس نقل کرده که محمدبن عمر از ضوءبن فجر نقل کرده که می گوید: با عَبّادبن کثیر در مسجدالحرام نشسته بودم، گفتم: سپاس خدای را که ما را در بهترین و برترین جاها قرار داد. پدرم از جدم نقل کرده که نماز در آن هفده هزار هزار نماز و یک درهم برابر است با یکصد هزار درهم و اعمال آن به همین میزان (برتر است) و تا شعاع دید چشم، بیننده آن، آمرزیده می شود.

می گوید: گفتم خدایت رحمت کناد! تا کنار دریا؟ گفت: آری تا کنار دریا (که شامل جدّه هم می شود). سپس فاکهی می گوید: ابراهیم بن ابی یوسف از یحیی بن سلیم نقل می کند که گفت: از عبداللّه بن سعیدبن قندیل شنیدم که گفت، فرقد سنجی در جدّه نزد ما آمد و گفت: من کسی هستم که این کتابها را می خوانم و در کتابهایی که خداوند نازل فرموده «جُدّه» یا «جدید» را می بینم که در آن کشته ها و شهدایی هست. در آن روز هیچ شهیدی برتر از آنان نبود. یکی از اهل مکه می گوید: حبشی ها در سال هشتاد و سه، به جُدّه آمدند و با مردم جدّه درگیر شدند و مردم از مکه به جده آمدند. والی آنها عبداللّه بن محمدبن ابراهیم بود که مردم را به جنگ در دریا روانه کرد و عبداللّه بن محمدبن ابراهیم بن عبداللّه بن حارث بن عبدالملک بن عبداللّه بن ابی ربیعه مخزومی فرماندهی ایشان را به دست گرفت. این مطلب را در کتابی که در باره بزرگان مکه بود و یکی از اهالی مکه به من داده بود، یافتم.

ابراهیم جدّ عبداللّه بن محمد امیر مکه، همان ابراهیم معروف به امام فرزند محمدبن علی بن عبداللّه بن عباس برادر سفّاح و منصور است که نوه وی عبداللّه از سوی رشیدبن

۱- «بنا بر آنچه در خلاصه «تهذیب الکمال فی اسماء الرجال»، ص ۱۲۵، آمده عطاءبن ابی رباح است.»

مهدی بن منصور عباسی، کارگزاری مکه را بر عهده داشت و بنابراین سال هشتاد و سه که گفته شد در واقع یکصد و هشتاد و سه باید باشد.

و در برخی کتاب ها اسم «عبداللَّه» را «عبیداللَّه» ذکر کرده اند.

جدّه در حال حاضر، ساحل مکه است و عثمان بن عفّان اولین کسی است که آن را ساحل مکه قرار داد و این کار را پس از مشورت با مردم و در پی درخواست آنان در سال بیست و شش هجری انجام داد، تا پیش از آن «شُعَیْبه» ساحل مکه بود. ابن جبیر یادآور شده که در جدّه آثار دیواره های پیرامون آن را دیده و خاطر نشان ساخته که در آن، دو مسجد وجود دارد و آنها به عمربن خطاب منسوبند و به یکی از آنها مسجد آبنوس می گویند؛ زیرا در آن دو تیرک یا ستون از چوب آبنوس به کار رفته است. این مسجد تا به امروز نیز شهرت دارد و برجاست، ولی مسجد دیگر شناخته شده نیست. ممکن است همان مسجدی باشد که نماز جمعه جدّه در آن برگزار می شود. این مسجد، آنگونه که آگاهی یافته ام، از بناهای ملک مظفر والی یمن است. همچنین ابن جبیر یادآور شده که در جدّه جایی بود که گنبدی قدیمی در آن وجود داشت، گفته شده منزل حوّا همسر آدم ابوالبشر علیهما السلام (۱) بوده است. شاید همان جایی باشد که به آن قبر حوّا می گویند که جای مشهوری در جدّه است و امکان دارد که حوّا هم در آن ساکن بوده و هم در آنجا دفن شده باشد.

بعید می دانم که قبر حوّا در محل مذکور باشد، ولی ابن جبیر در این باره چیزی نمی گوید، چون به یقین بر وی پنهان مانده و پس از سفر مواردی را از یاد برده است.

و اللَّه اعلم.

فضیلت طائف

ابوهریرهبن حافظ ذهبی، آنگاه که- در نخستین سفرم به غوطه دمشق- نزد وی تحصیل می کردم، به من خبر داد که یحیی بن محمدبن سعد انصاری شفاهی به وی- تنها

۱- «رحله بن جبیر، ص ۵۵- ۵۳، طبع دار صادر بیروت، ۱۳۸۴ ه. ق./ ۱۹۶۴ م.»

به وی- گفته که ابوالمنجّا بن اللّتی و دیگران گفته انـد، ابوعلی حسن بن احمـد بزّار از ابومحمـد عبداللّٰه بن جعفربن دُرسْتَوَیْهِ نحوی، از ابویوسـف یعقـوب بن سـفیان فَسَوی (۱) نقـل کرده کـه می گویـد: عبـداللّٰه بن حـارث بن عبـدالملک مخزومی، از محمـدبن عبـداللّٰه بن انسان از پدرش از عروهبن زبیر، از زبیربن عوام نقل کرده که گفت: به اتفاق رسول خدا صـلی الله علیه و آله از «لِیّه» (۲) آمدیم، وقتی به «سدره» رسـیدیم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در کنار «قرن الأسود»، در برابر سدره ایستاد و رو به سـوی «نَخِب» (۳) کرد و ایسـتاد تـا مردم جمع شدنـد. آنگـاه فرمود: شـکار در «وَجّ» و «عضـاهه» حرام است و خداونـد- عزّوجلّ- حرام گردانده است. حضـرت این سخن را پیش از ورود به طائف فرمود. این حدیث به همین صورت در جزء اول از «مشیخه» فَسَوی به نقل از حمیدی روایت شده و در سـنن ابی داود (۴) و مسند ابن حنبل (۵) آمده، ولی به گفته نووی، اسـناد آن ضـعیف است. نووی به نقل از بخاری می گوید: (این روایت) صـحیح نیست. و در «الإیضاح» می گوید: شـکار در وَجّ (۶) حرام است، ولی ضمانی در آن نیست.

محبّ طبری در تحریـم شـکار در وَجّ دو احتمـال طرح کرده، می گویـد: شایـد برای حمـایت از آن (شـکار) باشـد و در این صورت ما باید بدان پایبند باشیم و این احتمال نیز هست که در زمانی تحریم شده و سپس حرمت آن نسخ گردیده است.

نَخِـب (به فتـح نـون و کسـر خـاء) وادی ای در طـائف است و گفته شـده که وادی ای است در سـرزمین هـذیل. و «قرن» کـوه کوچکی مشرف بر «وهـده» است. می افزاید: وجّ را برخی همان سـرزمین طائف می دانند که به نام وجّ بن عبدالحق از عمالقه (۷) نامیده

۱- صاحب کتاب «المعرفه و التاریخ» است.

۲- حُمَیْدی می گوید: «لِیّه» مکانی در طائف است.

۳- حمیدی گوید: «نخب» مکانی در طائف است.

۴- سنن ابی داود، فی المناسک، ص ۹۳

۵- مسند ابن حنبل، ج ۱، ص ۱۶۵

۶- وج درّه ای است در طائف.

۷- از قبایل قدیمی ساکن عربستان.

شده است.

و «وحّ» (بـا حاء) ناحیه نعمان است. (۱) حـازمی بنـا بر نقل قوی که نووی از وی کرده، وَحّ (با حاء) را ناحیه نعمان می دانـد و می گویـد: وَجّ (بـا جیم) هم ممکن است بـا وَحّ (بـا حـاء) اشـتباه شـده باشـد. و افزوده است: حازمی گویـد که وجّ نامی برای دژهـای طـائف، یا نام یکی از دژهای طائف است. همچنین در «المهـذب» آورده: وادی ای است در طائف و صاحب «المطالع» گویـد که وجّ وادی است به فاصـله دو روز تا مکه و محبّ طبری نیز می گویـد که در حدیث آمده: وجَّ (مکان) مقدّس است. فـاکهی نیز روایت کرده که: از روایت خَوْلَه دختـر حکیم، همسـر عثمـان بن مظعون نقـل شـده که پیـامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: آخرین سرزمینی که خداوند فتح کرد، در وجّ است.

فاکهی می گوید: سـفیان بن عُیَیْنَه در تفسـیر آن می گوید: آخرین غزوه رسول خدا صلی الله علیه و آله غزوه طائف بود که به جنگ با مردم طائف رفت؛ در صـحاح جوهری نیز چنین آمـده است: بهترین مطلبی که درباره این جمله پیامبر صـلی الله علیه و آله گفته شـده، متعلق است به اسـتاد ما ابومحمـد بن حافظ عبـدالعظیم بن عبدالقویّ منذری که می گوید: آخرین غزوه ای که خداونـد اهل شـرک را درگیر آن کرد، غزوه طائف در پی فتـح مکه معظمه بود. این مطلب را مَیُورقی در کتابی آورده که آن را «بهجه المُهَج فی بعض فضائل الطائف و وَجّ» نامیده و در آن مسائل شـگفتی در فضیلت طائف در مورد این سخن الهی وَیُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ؛ یعنی فتح مکه- روایت کرده است، طائف مهمترین و عزیزترین شهرها از نظر اوست.

مفسّران در باره آیه لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَی رَجُلٍ مِنْ الْقَرْیَتَیْنِ عَظِیمٍ (۲)

بر آننـد که منظور از دو قریه، مکه و طـائف است. خداونـد- جـلّ جلاله- طائف را با خانه خود (مکه) هم ردیف آورده و این نهایت افتخار (برای طائف) است که ارزش و اعتبار و مفهوم آن به بیان نمی آید.

۱- تهذیب الأسماء و اللغات، ج ۲، ق ۲، ص ۱۹۸

۲- زخرف: ۳۱

فاکهی درباره آیه یاد شده می گوید: گفته می شود این آیه درباره مکه و طائف نازل شده و درباره آن مرد (رجل) نیز دو سخن گفته شده است. (۱) یکی اینکه عتبه بن ربیعهبن عبد شمس است و قول دیگر اینکه مسعود بن مُعْتِب ثقفی است.

وی می افزاید: طائف از بخش های مکه است. جایی است خوش آب و هوا با آب سرد که در گذشته برای خلفا اهمیت داشته و خلیفه کسی را مستقیماً به ولایت آنجا بر می گماشت و او را زیر نظر کارگزار مکه قرار نمی داد.

در طائف آثاری وجود دارد که به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده می شود؛ از جمله «سدره» (درخت سدر) است که برای آن حضرت به دو نیم شد و توانست از میان آن عبور کند و خود همچنان بر دو ساقه، استوار است. این درخت به هنگامی که حضرت به اتفاق سنان، شبانه در غزوه طائف راه می سپرد بر سر راه ایشان قرار گرفته بود. این داستان را قاضی عیاض در «الشفا» به نقل از ابن فُوْرَک، حکایت کرده است. هنوز هم آثاری از این درخت باقی مانده که مردم بدان تبرّک می جویند. از دیگر آثار طائف مسجدی است منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله در پشت مسجدی که قبر عبداللّه بن عباس (متوفای سال ۶۸ در طائف) در آن قرار دارد؛ در دیواره قبله آن از بیرون، سنگ نبشته ای است با این عبارت:

«امّ جعفر دختر ابوالفضل (۲) مادر ولیعهدان مسلمانان، دستور بازسازی مسجد رسول اللّه صلی الله علیه و آله در طائف را صادر کرد، در تاریخ یک صد و نود و دو». به گمان من مسجدی که قبرابن عباس قرار دارد، به همراه ضریح وی، به وسیله مستعین باللّه عباسی، مرمّت گردیده است، که نام وی در منبرِ موجود در این مسجد، نوشته شده است. اسم ملک مظفر والی یمن نیز در گنبد بالای ضریح عباس- به عنوان بانی عمارت آن- مرقوم شده است. در طائف محل های دیگری هم هست که به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده می شود و نزد مردم طائف

۱- خازن می گوید: درباره این مرد بزرگ، اختلاف نظر وجود دارد؛ گفته شده او ولیدبن مغیره در مکه وعروهبن مسعود ثقفی در طائف بوده است. نیز گفته شده وی عتبه بن ربیعه از مکه و کنانهبن عبدیالیل از طائف و به گفته ابن عباس، ولیدبن مغیره از مکه و حبیب بن عمیر ثقفی از طائف بوده است.

۲- منظور بانو زبیده همسر رشید و مادر ولی عهد او، امین عباسی است. انتساب مأمون و معتصم به وی، تسامحی است. او دیداری از حجاز داشت و اصلاحاتی در بناهای آن به عمل آورد و بناهایی ساخت که مهمترین آنها «عین زبیده» چشمه زبیده در مکّه است.

معروف است.

حافظ ابومحمد قاسم بن حافظ ابوالقاسم علی بن عساکر، خبری را در فضیلت اهل طائف ذکر می کند که محبّ طبری در «القری» از وی نقل کرده است و متن آن به نقل از عبدالملک بن عبّادبن جعفر در «القری» چنین است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: نخستین کسانی را که از امتم در روز قیامت شفاعت می کنم، مردم مدینه و مردم طائف هستند.

در وجه تسمیه طائف، اختلاف نظر است. سهیلی می گوید: برخی نسب شناسان یادآور شده اند که دمُّون بن صدف- که نام اصلیِ صدف، مالک بن مالک بن مربع بن کِندَه از حضرموت است- خونی بر زمین ریخت و به طایفه ثقیف (که در محل کنونی طائف زندگی می کردند) پیوست و در آنجا اقامت گزید و به ایشان گفت: آیا می خواهید برای شما دیواری بسازم که دور تا دور شهرتان را فراگیرد؟ این دیوار را ساخت و از آن پس، طائف (طواف کننده) خوانده شد. (۱) این خبر را بکری (۲) آورده و سهیلی در مورد معرفی دمّون به او اعتراض کرده و مطالبی درباره او و پرسش گفته است. ابن کلبی نیز موافق این سخن، مطالبی دارد.

در وجه تسمیه طائف همچنین گفته شده که بنا به گفته برخی مفسّران، جبرئیل آن را به گِرد کعبه طواف داده است؛ در تفسیر این آیه از سوره: قلم؛ فَطَافَ عَلَيها طآئِفٌ مِّن رَّبِّکَ وَ هُمْ نآئِمُونَ (۳)

گفته می شود که جبرئیل علیه السلام آن را از جای خود کند و به مکه آورد و به گرد خانه کعبه طواف داد و سپس خداوند متعال آن را در جای امروزی قرار داد؛ از این رو طائف نام گرفت. این نقل قول به اختصار از کتاب سهیلی آورده شد.

مَیُورقی از ازرقی نقل کرده که طائف به این خاطر چنین نامی به خود گرفت که جبرئیل پس از برکندن آن از شام، با دعای حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام به درگاه پروردگار

۱- الروض الأُنُف، ج ۴، ص ۱۶۱

۲- «معجم ما استعجم»، ج ۲، ص ۵۵۷

۳- قلم: ۱۹

که فرمود: وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ (۱)

؛ «و مردمش را از میوه ها روزی ده»؛ هفت بار به دور خانه کعبه طوافش داد.

بـدین ترتیب مطالبی در فضـیلت طائف و اخبار آن بیان کردیم. از جمله شـگفتی های طائف مطلبی است که میورقی به نقل از فقیه ابومحمـد عبداللّٰه بن حموا نجاری به نقل از شـیخ الخدّام حَرَم نبوی «بدر الشـهابی» ذکر کرده که می گوید: ابریق (آفتابه) او در عین الأزرق (چشمه ازرق) طائف افتاد و در عین الأزرق مدینه پیدا شد. (۲)

۱- بقره: ۱۲۶

۲- این روایات و روایات مشابه، در انتقال طائف از شام به وسـیله جبرئیل و پیـدا شدن آفتابه ای که در عین الازرق طائف افتاد و در مـدینه پیـدا شـده، از افسانه های قدیمی و خرافات عوام الناس است که هیچ دلیلی بر صـحت آنها وجود ندارد و عقل هم آنها را نمی پذیرد- مؤلف.

صفحه سفید

باب هفتم: بنای کعبه معظمه و بازسازی آن

بنای کعبه معظمه

شکی نیست که کعبه معظمه، بارها تجدید بنا شده است. در تعداد بنای آن، اختلاف است و از مجموعه آنچه در این باره گفته شده، نتیجه گیری می شود که کعبه معظمه، ده بار (از نو) ساخته شده؛ از جمله بنای آن به وسیله فرشتگان علیهم السلام، حضرت آدم علیه السلام، فرزندان آدم، ابراهیم خلیل علیه السلام، عمالقه، قوم جُرهم، خاندان قصیّ بن کلاب، قریش، عبداللّه بن زبیر بن عوام اسدی و به وسیله حجاج بن یوسف ثقفی است. البته تعبیر «بنا» از روی تسامح است؛ چراکه در هر بار- چنان که خواهیم دید- تنها قسمتی از آن ساخته شده و در واقع مرمّت گردیده است. این مطلب را بدان سبب ذکر کردیم که سهیلی و نووی در مورد تعداد بنای کعبه، این رقم را آورده اند. (۱) مطلبی به خط عبداللّه بن عبدالملك مرجانی دیده ام که عبدالمطلب جد پیامبر صلی الله علیه و آله پس ازقصیّ وپیش از قریش، کعبه را ساخت و ازدیگری چنین مطلبی ندیده ام و می ترسم که توهّمی بیش نباشد.

اما در مورد ساخت کعبه از سوی ملائکه، این مطلب را ازرقی در تاریخ خود (۲)

۱- نک: الروض الأُنُف، ج ۱، ص ۲۲۱ و تهذیب الأسماء و اللغات، ج ۲، ق ۲، ص ۱۲۴

۲- اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۲ و ۳۳

یادآور شده و گفته است که این امر پیش از آفرینش حضرت آدم علیه السلام بوده است و دلیلش هم خبری است که از (امام) زین العابدین]« [روایت کرده و از گفته های ابن عباس نیز در تأیید بنای کعبه به وسیله ملائکه، آورده است.

نووی نیز در «تهذیب الأسماء واللغات» (۱) از بنای کعبه به وسیله ملائکه سخن گفته و آن را نخستین بنای کعبه بر شمرده است. ولی از بنای کعبه به وسیله آدم علیه السلام سخن به میان نیاورده است که از وی شگفت است؛ زیرا شهرت بنای کعبه به وسیله حضرت آدم، اگر بیشتر از بنای ملائکه نباشد، کمتر نیست. هرچند هیچ یک از دوخبر، قطعی و مؤکد نیست، ولی در صورت صحّت، آنها را باید تأسیس و بنا نهادنِ کعبه تلقّی کرد.

در مورد بنای کعبه به وسیله حضرت آدم علیه السلام در کتاب «دلائل النبوّه» بیهقی خبری منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله به دستمان رسیده که از این قرار است: ابوعبداللَّه حافظ، از ابوجعفر محمد بن محمد بن عبداللَّه بغدادی، از یحیی بن عثمان بن صالح، از ابوصالح جهنی، از ابن لهیعه، از یزید، از ابی خیر، از عبداللَّه بن عمرو بن عاص نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند جبرئیل را نزد آدم و حوّا فرستاد و به ایشان گفت: برای من خانه ای بسازید. جبرئیل محدوده خانه را برای آنها مشخص کرد و حضرت آدم شروع به حفاری نمود و حوّا خاک ها را جابه جا می کرد، تا اینکه (در حفاری) به آب رسید، آنگاه از آن زیر ندا آمد: کافی است ای آدم، وقتی به فرمان الهی ساخته شد، باید به گرد آن طواف کنی. و به او گفته شد: تو نخستین انسانی و این نخستین خانه است. آنگاه قرنها سپری شد و به (زمان) حج حضرت نوح علیه السلام رسید. پس از آن نیز قرن ها گذشت و (به زمانی رسید که) حضرت ابراهیم علیه السلام پایه های خانه را بالا برد. بیهقی می افزاید: این خبر مرفوع را تنها ابن لهیعه نقل کرده است.

ازرقی نیز از بنای کعبه معظمه به وسیله حضرت آدم علیه السلام یاد کرده و در این باره به دو خبری که از ابن عباس روایت کرده، استناد نموده است. در یکی از آنها آمده است که او

۱- تهذیب، ج ۲، ق ۲، ص ۱۲۴

(حضرت آدم علیه السلام) کعبه را از پنج کوه؛ یعنی لبنان، طور زیتا، طور سینا، جودیّ و حِرا ساخت تا اینکه بر روی زمین قرار گرفت و استوار شد. (۱) در خبر دوم: حضرت آدم علیه السلام نخستین کسی است که خانه را ساخت و در آن نماز گزارد. (۲) در کتاب عبدالرزاق آمده است که حضرت آدم علیه السلام کعبه را از این پنج کوه ساخت و کوه حِرا را محور کار خود (مربض) قرار داد.

محبّ طبری گوید: «مربض» شالوده دایره مانند خانه کعبه است. ازرقی در اثنای خبر مربوط به بنای کعبه به وسیله حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام، به سند خود از ابن اسحاق خبری را نقل می کند که نشان از ساختن کعبه به وسیله حضرت آدم دارد. (۳) در این که نخست ملائکه کعبه را ساخته اند یا حضرت آدم علیه السلام، اختلاف است. ازرقی شاهدی بر هر دو ادّعا آورده است و ما آنها را در اصل این کتاب نقل کرده ایم.

بیت المعمور که خداوند برای آدم فرو فرستاد

در تاریخ ازرقی به نقل از مقاتل، با اسناد حدیث به پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که آن حضرت در سخنانی فرموده اند: حضرت آدم علیه السلام گفت: پروردگارا! من بر بدبختی خویش آگاهم. من اندکی از نور تو را می بینم. خداوند نیز «بیت المعمور» را هم عرض خانه کعبه در یاقوت سرخ برای او فرو فرستاد که البته طول آن از آسمان تا زمین بود و به وی دستور داد که به گرد آن طواف کند و بدین ترتیب خداوند غصّه و ناراحتی حضرت آدم علیه السلام را برطرف ساخت تا این که در زمان نوح (۴) (بیت معمور) برداشته شد.

ازرقی نیز در مورد بنای کعبه به وسیله حضرت آدم علیه السلام سخن گفته است. وی به سند خود از وهب بن منبّه نقل کرده که او گفت: چون خیمه ای که پس از هبوط حضرت آدم به زمین، برای پوشش او در نظر گرفته شده بود، پس از وفات آدم، برداشته شد. فرزندان او

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۷

۲- همان.

۳- اخبار مکه، ج ۱، ص ۶۴

۴- همان، ص ۳۸

در همـان جـا خـانه ای بـا گِـل و سـنگ ساختنـد که همچنان برجاست و آنها و کسانی که بعـد از ایشان آمدنـد، آن را مرمّت کردنـد تـا زمان نوح علیه السـلام که دنیا غرق گردیـد و او جای آن را عوض کرد، تا اینکه برای حضـرت ابراهیم علیه السـلام آماده شد.

حافظ ابوالقاسم سهیلی (۱) در فصـلی که به بنای کعبه اختصاص داده، گویـد: در طول زمان، کعبه پنج بار بنا گردید؛ نخستین بار زمانی بود که شیث بن آدم علیه السلام آن را بنا کرد.

به نظر من این سـخن بـا نظر پیش گفته، در بـاره نخستین کسـی که کعبه را بنـا کرد، مخـالف است. در آنجا یکی از ملائکه یا حضرت آدم علیه السلام به این عنوان مطرح شده بود.

شایـد علت این که برخی قائل به ساختن کعبه برای اولین بار به وسـیله شـیث فرزند آدم علیه السـلام هسـتند، این باشد که بنای کعبه بـا گِـل و سـنگ صورت گرفت، حـال آنکه بنای حضـرت آدم علیه السـلام تنها- بنا به آنچه در خبر بنای کعبه به وسـیله حضـرت آدم علیه السـلام آمده- منحصر به اساس و پایه خانه کعبه بوده و خداوند خانه ای را که به گرد آن می چرخید، نازل کرد و آن همـان «بیت المعمور» است که درباره اش سـخن رفت و شایـد هم همان خیمه ای باشـد که در خبر وهب بن منبّه به آن اشاره شده.

چه بسا علت انتساب بنای کعبه به شـیث بن آدم علیه السـلام، این بوده که وی- بنابر آنچه از وهب بن منبّه روایت شده- وصیّ پـدرش بوده است. ولی در مورد بنـای کعبه به وسـیله ابراهیم خلیل علیه السـلام این امر چنانکه در قرآن کریم و سـنت شـریف آمـده، قطعی و مؤکّد است و بنا بر گفته فاکهی به نقل از علی بن ابی طالب]« [و یقینی که شـیخ عمادالـدین بن کثیر در تفسـیر خود بـدان دارد و می گویـد خبری از معصوم نیامده که خانه کعبه پیش از ابراهیم خلیل ساخته شده، حضـرت ابراهیم نخستین کسی است که خانه کعبه را ساخته است.

در تاریـخ ازرقی از ابن اسـحاق روایت شـده که وقتی حضـرت ابراهیم خلیل علیه السـلام خانه کعبه را ساخت، ارتفاع آن را نُه ذرع و عرض آن را، از رکن اسود تا رکن شامی که حجرالأسود در آنجاست، سـی و دو ذرع و فاصله میان رکن شامی تا رکن غربی را

۱- الروض الأُنُف، ج ۱، ص ۲۲۱

بیست و دو ذرع و طول پشت آن را از رکن غربی تا رکن یمانی سی و یک ذرع و عرض بخش یمانی آن را از رکن اسود تا رکن یمانی بیست ذرع در نظر گرفت و درِ آن را در زمین به طرف داخل حفر کرد، به طوری که وقتی کسی وارد می شود در سمت راستش خزانه کعبه قرار دارد. در حالی که او مشغول بنا بود، (پسرش) اسماعیل سنگ ها را روی شانه برایش می آورد. (۱) ابن الحاج مالکی در منسک خود مطالبی در باره بنای کعبه به وسیله حضرت ابراهیم علیه السلام آورده و گفته است: ویژگی بنای کعبه که به دست ابراهیم علیه السلام ساخته شد، این بود که از سمت عقب، دایره مانند بود و دارای دو رکن (گوشه) یعنی رکن های دوگانه یمانی بود که وقتی قریش آن را ساختند، تبدیل به چهار رکن شدند.

از ابن عباس روایت شده که گفت: به خدا سوگند آنها (ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام) خانه کعبه را با نی و سنگ نساختند و چیزی با خود نداشتند که سقفی بر آن نهند، ولی آن را برافراشتند و به دور آن طواف کردند. از عثمان بن ساج نیز روایت شده در خبری که به او رسیده، ابراهیم خلیل علیه السلام کعبه را از سنگ های هفت کوه ساخت. ابی قُلابه نیز روایت کرده که او (ابراهیم علیه السلام) آن را از پنج کوه ساخت: حِرا، ثَبیر، لبنان، طور و جبل احمر.

از قَتاده روایت شده که گفت: به ما گفته اند که ابراهیم خلیل علیه السلام خانه کعبه را از پنج کوه ساخت: از طور سینا، طور زیتا، (۲) لبنان، جودی (۳) و حِرا. و می افزاید: به ما گفته شده که پایه های آن را از کوه حرا آورده اند. همچنین گفته شده که حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام خانه کعبه راازشش کوه ساخت؛ از کوه های ابوقبیس، طور، قدس، ورقان، رَضْوی واز کوه اُحُد. (۴)

۱- اخبار مکه، ج ۱، صص ۶۴ و ۶۵

۲- طور زیتا، کوهی است در قدس، مشرف بر مسجد الأقصی.

۳- جودی، کوهی است مشرف بر رود دجله و بر جزیره ابن عمر، که روستایی از بخش های موصل است. بر این کوه بود که کشتی نوح علیه السلام پس از فروکش کردن توفان، به زمین نشست.

۴- همچنین نک: احادیثی که ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، صص ۱۲۴- ۱۲۰ در باره کوه های بهشت یا کوه هایی که خانه کعبه با آنها ساخته شد، آورده است. نیز به آنچه ابن شداد در الأعلاق الخطیره، ج ۲، ص ۳۵، روایت کرده است.

به نظر من، این روایات، آن حکمت (خداوندی) را که سهیلی در ساخته شدن خانه کعبه به وسیله حضرت ابراهیم علیه السلام از پنج کوه یاد کرده خدشه دار می سازد؛ زیرا پس از یادآوری اینکه وی (ابراهیم خلیل علیه السلام) خانه کعبه را از پنج کوه؛ یعنی طور زیتا، طور سینا، جودی، لبنان و حِرا ساخته، می گوید: به حکمت خداوندی توجه کن که بنای آن را از پنج کوه ساخت و از این نظر به آن مفهومی داد و آن را به عنوان قبله نمازهای پنج گانه و ستون اسلام در نظر گرفته است. (۱) اما بنای کعبه به وسیله عمالقه و جرهم را ازرقی یاد کرده و با سند خود از علی بن ابی طالب]« [روایت کرده که ضمن خبر بنای کعبه به وسیله حضرت ابراهیم علیه السلام فرموده است: پس از آن، (کعبه) منهدم شد و عمالقه آن را بنا کردند. سپس دوباره منهدم شد و قبیله ای از طایفه جرهم آن را بنا کردند و بعد از آن منهدم گردید و قریش آن را بنا کردند. (۲) فاکهی نیز این خبر را آورده و به سند خود از حضرت علی]« [روایت کرده که فرمود: نخستین کسی که بیت (اللَّه الحرام) را ساخت، حضرت ابراهیم علیه السلام بود، سپس ویران شد و جرهم آن را ساختند، پس از آن منهدم گردید و عمالقه آن را ساختند و سپس منهدم شد و قریش بنایش کردند.

به نظر من، این (روایت) به معنای آن است که جُرهُم پیش از عمالقه خانه کعبه را ساختند، حال آن که روایت قبلی، گویای آن بود که عمالقه پیش از جرهم خانه کعبه را بازکردند. این در حالی است که محبّ طبری در «القری» خبر اول را قطعی دانسته است.

مسعودی یادآور شده کسی که از جرهم بود و خانه کعبه را بنا کرد «حارث بن مُضاض اصغر» بوده است؛ زیرا در ضمن بیان اخبار جُرهم، درباره او می گوید: حارث، بر بنای بیت اللَّه الحرام افزود و آن را به صورتی که بنای ابراهیم علیه السلام بود، در آورد.

۱- الروض الأُنُف، ج ۱، ص ۲۲۳

۲- اخبار مکه، ج ۱، ص ۶۲

زبیربن بکار قاضیِ مکه، در کتاب «النسب» در باره بنای کعبه به وسیله قصیّ بن کلاب، چنین آورده است: و خبر ابوعبیدهبن عبدالعُزّی بن عمران العنبسی گفته است:

قصیّ اقدام به بنای بیت (اللَّه الحرام) کرد و مخارج آن را گرد آورد و سپس ویرانش ساخت و پس از آن بنایی ساخت که هیچ کس تا آن زمان، چنان بنایی در آن نساخته بود، و در همان زمان که می ساخت این اشعار را می گفت:

ابنی وبیتی اللَّه یرفعها ولیبن أهل وُرّاثها بعدی

بیتاً بها و تمامها و حجابها بید الإله و لیس بالعبدی

قُصَّی آن را ساخت و برایش با چوب دَوْم (۱) و برگ درخت خرما، سقف گذاشت و اندازه اش را بیست و پنج ذرع قرار داد. به همین خاطر اعشی بکربن وائل در باره اش سروده است:

فإنّی و ثوبی راهب اللُّجّ والتی بناها قُصَّیٍ و المضاض بن جُرْهُم

لئن جدّ أسباب العداوه بیننا لترحلنّ منّی علی ظهر شیهم

زبیربن بکّار در جاهای دیگر هم در این باره سخن گفته است که در بخش مربوط به اخبار قصیّ، از آن یاد خواهیم کرد. تمام این مطالب را فاکهی، به نقل از زبیر، در کتاب خود اخبار مکه، نقل کرده است.

فاکهی در باره بنای کعبه به وسیله قصی، از غیر زبیر هم نقل قول کرده است؛ زیرا در خبر مربوط به قصی می گوید: عبداللَّه بن ابی سلمه از عبداللَّه بن یزید، از ابن لهیعه، از محمدبن عبدالرحمان ابوالأسود برایم نقل کرد: که شنیده ام قصیّ بن کلاب خانه کعبه را پس از حضرت ابراهیم علیه السلام و پس از وی، قریش آن را بنا کرد.

ابوعبداللَّه محمدبن عائذ دمشقی در مغازی خود آورده که قصی بن کلاب بیت (اللَّه الحرام) را بنا کرده و ماوردی در «الاحکام السلطانیه» این خبر را به طور قطع تأیید

۱- درختی شبیه نخل.

کرده است؛ زیرا می گوید نخستین کس از قریش که بنای کعبه را پس از ابراهیم علیه السلام تجدید کرد، قصیّ بن کلاب بود که با چوب درخت دوْم و برگ درخت خرما سقف آن را پوشاند. (۱) این مطلب را ازرقی نیاورده است. واللّٰه اعلم.

امّا در مورد این گفته عبدالعزیزبن عمران، در خبری که زبیربن بکار آورد و اندازه اش را بیست وپنج ذرع قرار داد، جای تأمل است؛ زیرا اگر منظور آن است که قصیّ ارتفاع کعبه را بیست و پنج ذرع قرار داد، این سخن مخالف اخبار مشهوری است که می گوید ابراهیم علیه السلام ارتفاع آن را نُه ذرع قرار داد و قریش هم نُه ذرع بر طولش افزودند. و اگر منظور آن است که قصی عرض آن را بیست و پنج ذرع قرار داد، عرض شرقی- غربی آن در بنای ابراهیم خلیل علیه السلام کمتر از سی ذرع نیست و حتّی فزون تر هم هست که البته در میزان این فزونی اختلاف وجود دارد. بنابراین، منظور عرض آن از جهت شامی و یمانی است که در این راستا عرض بیت اللّٰه الحرام سه ذرع- یا کمی بیشتر- از بیست و پنج ذرع کمتر است و هرکس پس از ابراهیم خلیل علیه السلام کعبه را بنا کرد، تنها روی پایه های (قبلی) آن بنا کرد، ولی قریش در جهت عرض شرقی- غربی چند ذرعی از پایه های ساخته شده از سوی حضرت ابراهیم علیه السلام به اقتضای شرایط، کاستند و حَجّاج نیز از روی لجاجت پس از ابن زبیر چنین کرد که بدان خواهیم پرداخت.

در مورد بنای کعبه از سوی قریش باید گفت که در سنت شریف و با روایت صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت شده است که خود آن حضرت صلی الله علیه و آله نیز زمانی که- بنا به اعلام قطعی ابن اسحاق و تنی چند از علما- سی و پنج سال داشتند، شاهد آن بودند. موسی بن عقبه در «مغازی» خود و ابن جماعه در «منسک» بنا به نقل «مغلطای» از تاریخ یعقوب بن سفیان، سن حضرت را بیست و پنج سال دانسته و ابن خلیل نیز در «منسک» خود قاطعانه بر سی سالگی آن حضرت در آن زمان پای می فشارد. البته این روایت معروفی نیست و گویا کلمه پنج از کنار سی، افتاده باشد. واللّٰه اعلم.

۱- الأحکام السلطانیه، ص ۱۶۰

گویند که آن حضرت در زمان بنای کعبه به وسیله قریش، در سنین نوجوانی بوده است. این نظر را ازرقی آورده و در بخشی با عنوان «طول و عرض کعبه از داخل و خارج، از روزگار کهن تا به امروز» چنین می گوید: «آنگاه که قریش در زمان جاهلیت آن را بنا کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله نوجوان بود.» فاکهی مطلبی در تأیید این گفته دارد و در آنچه ذکر کرده سخنی هم از سنّ پیامبر صلی الله علیه و آله به میان آورده و حضرت را نوجوان دانسته است؛ زیرا معمولًا به کودک از تولد تا زمان بلوغ بچه می گویند و آنچه فاکهی در این باره گفته در توضیحاتی که وی تحت عنوان: «در باره طول و عرض کعبه از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام تا به امروز» آورده می گوید: «آنگاه قریش در زمان جاهلیت آن را بنا کردند و ما در آنجا که بنای کعبه به وسیله قریش پرداختیم، گفتیم که در آن زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به سن بلوغ نزدیک شده بود.»

این گفته و آنچه ابن خلیل نقل کرده، هر دو به دلیل تضاد با روایت مشهور در مورد سنّ آن حضرت در زمان بنای کعبه به وسیله قریش، جای شگفتی دارد؛ روایت مشهور را ابن اسحاق و ابن عقبه ذکر کرده اند، ولی گفته ابن خلیل را جای دیگری ندیده ام. آن حضرت صلی الله علیه و آله- به هنگامی که قریش در قرار دادن حجرالأسود در کعبه، دچار اختلاف شد- شخصاً به این کار اقدام کرد.

علت بنای مجدد کعبه به وسیله قریش نیز رنگ سوخته آن بر اثر آتش سوزی و سیلاب عظیمی بود که بدان وارد شد و به دیوارهایش- پس از آن آتش سوزی- صدمه وارد شد. از این رو ارتفاع آن را از بیرون هجده ذرع قرار دادند و آن نُه ذرع بیش از ارتفاعی بود که حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام در مرّمت کعبه در نظر گرفت. از عرض آن نیز چند ذرعی کاستند و به حِجر اختصاص دادند؛ چون هزینه ای که برای این کار تدارک دیده بودند، امکان عرض بیشتر را نمی داد. آنها دری نیز برای آن تعبیه کردند تا هرکس را خواستند راه دهند و هرکس را نخواستند از ورودش مانع شوند. آن در را با سنگ محکم کاری کردند و در داخل آن شش ستون در دو ردیف سه تایی، از بعد از حجر تا رکن یمانی قرار دادند و در رکن شامی از درون، نردبان نهادند، تا بتوان به روی بام آن

رفت و پشت بـامی ساختنـد و نـاودانی در آن قرار دادنـد که آبِ جمـع شـده را به حِجر می ریخت. این فشـرده مطلـبی بود که ازرقی در خبر مربوط به ساخت کعبه به وسیله قریش، (۱) آورده است و ما تمام آن را و آنچه را ابن اسحاق در این مورد گفته و مطالب دیگر مربوط به آن را در اصل این کتاب، آورده ایم.

ازرقی و فاکهی در مورد آنچه قریش بر طول کعبه نسبت به بنای حضـرت ابراهیم خلیل علیه السلام افزوده اند، مطلب شگفتی نوشـته انـد؛ ازرقی در مطلـبی بـا عنـوان، «در بـاره بنـای کعبه به وسـیله قریش در زمـان جـاهلیت» می گویـد: «جـدم از داودبن عبدالرحمان عطار، از عبداللَّه بن عثمان بن خیثم قاری به نقل از ابی الطَفَیل خبری در باره بنای کعبه به وسـیله قریش نقل کرده که در آن آمده است: آنگاه آن را ویران کردند و در بیست ذرع طول، دوباره ساختند.»

امـا فـاکهی گفته است: «عبـداللَّه بن ابی سـلمهبن أزهر، ازابراهیم بن منـذر، از عبـدالعزیزبن عمران از عبـداللَّه بن عثمان بن ابی سلیمـان، از پـدرش، از ابن زبیر نقـل کرده که گفت: عثمـان بن عفّـان- که از احوال جـاهلیت و نیز بنـای بیت اللَّه الحرام آگاه بود- گفت:

وقتی کعبه ویران شـد، قریش آن را با سـنگ های درّه که بر کتف خود حمل می کردنـد. بنا کردنـد و ارتفاع آن را به انـدازه بیست ذرع گرفتند. آنها سنگ ها را از «اجیاد» می آوردند.»

شگفتی این مطالب در آن است که با نظر پیش گفته ازرقی و فاکهی و دیگران، که طول کعبه بنا شده از سوی قریش را هجده ذرع دانسته اند، مخالفت دارد. فاکهی در این باره نیز که چه کسی حجرالأسود را پس از بنای آن به وسیله قریش در کعبه قرار داد، مطلب شـگفتی بیان کرده است. او می گوید: عبّادبن عبدالرحمان اعرج خدمتکار ربیعهبن حارث مدعی شده: کسـی- که به وی بدگمان نیسـتم- از حسان بن ثابت (که خود شاهد بنای آن بود) نقل کرده که می گوید: عبدالمطّلب بن هاشم را دیدم که مردی سالمند بود و بر دیواره کعبه نشسته و ابروانش به هم پیوسته بود و مردم برای برداشتن حجرالأسود با

۱- نک: اخبار مکه، ج ۱، ص ۱۵۷ به بعد.

همدیگر درگیر بودند و وقتی که پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله داوری کرد و قریش (حجرالأسود) را بر عبایی که پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده بود، برداشـتند، آن را به طرف عبـدالمطلب بلنـد کرد و این عبـدالمطلب بود که آن را با دست خود در جایش قرار داد. و محمـدبن علی در ضـمن سـخنش به وی گفت: به خـدا سوگند این مطلب را از هیچ یک از افراد خانواده ام نشـنیدم و از هیچ کس هم نشـنیدم که جز این بگوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که آن را با دست خود در جایش قرار داد. [(۱)] عثمان گویـد: محمـد گفت: از برخی علما شـنیدم که عبدالمطلب خود (حجرالأسود را) به دست گرفت و قریش دسـتان خود را زیر دست او گذاشتند و سپس آن را بلند کردند و به جای خود قرار دادند و آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله به دست خود آن را در جای اصلی اش نهاد و همه این مطالب را در رکن شنیدیم.

شگفتی این خبر در آن است که می گویـد: عبدالمطلب در زمان بنای کعبه از سوی قریش، حجرالأسود (را در رکن) قرار داد؛ و این با قول مشـهور مبنی بر این که پیامبر صـلی الله علیه و آله در زمان بنای کعبه از سوی قریش به دست خویش حجرالأسود را در جـای خود نهاد، مخالفت دارد. در تأییـد آن نیز همین بس که پیامبر صـلی الله علیه و آله به هنگام وفات عبـدالمطّلب که هشت سـاله، یا هشت سال و یک ماه و ده روزه، یا نُه ساله، یا ده ساله، شـش ساله و یا سـی ساله بود، حال آنکه به هنگام بنای کعبه آن حضـرت سـی و پنج سال و یا بنا به روایت مشـهور، در زمان بنای کعبه از سوی قریش، سن آن حضـرت بیست و پنج ساله بود. [(۲)] اگر چنین باشـد عبـدالمطلب نمی توانـد در زمـانی که قریش کعبه را ساختنـد، به دست خود حجرالأسود را در جایش قرار داده و یا حتی در زمان بنا، حضور داشـته باشـد، هرچند فاکهی در جای دیگری و در ذکر اخبار «تبّع» مطلبی به این مضمون دارد که عبدالمطلب در بنای کعبه از سوی قریش حضور داشته است.

۱- ضـعف و سستی این روایت کاملًا روشن است؛ زیرا مسلّم است زمانی که عبدالمطّلب وفات یافت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هشت ساله بود.

۲- روایت مشـهور چنین است. بنا بر آنچه ابن اسحاق در روض الأُنُف، ج ۱، ص ۲۲۱، روایت کرده، حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن زمان سی و پنج سال داشتند.

اما بنای کعبه توسط ابن زبیر، مشهور و مسلّم است، علت آن نیز صدماتی بود که کعبه بر اثر سنگ های منجنیق ایّام محاصره ابن زبیر در مکه به کعبه اصابت کرده بود. در اوایل سال شصت و چهار هجری، ابن زبیر به دلیل مخالفت با یزیدبن معاویه توسط لشکریان وی درمحاصره قرار گرفت، همچنین بر اثر آتش سوزی که برخی نزدیکان ابن زبیر در خیمه اش به راه انداختند، باد شعله های آن را به پرده کعبه و چوب ساجِ به کار رفته در دیوار کعبه رساند. از طرفی بر اثر فرسودگی و ویرانی دیواره هایش کوتاه شده و سنگ هایش پراکنده شده بود پس از آن که به دنبال مرگ یزید بن معاویه، حصین بن نمیر از محاصره مکه دست برنداشت، ابن زبیر چنین دید که کعبه را خراب کند و از نو بسازد.

برخی با وی موافق و افراد بسیاری با او مخالف بودند که از جمله مخالفان، ابن عباس بود.

هنگامی که قرار شد آن را ویران کنند، بسیاری از مردم مکه از بیم آن که دچار عذاب شوند، به منا رفتند و ابن زبیر گروهی حبشی را مأمور خرابی کعبه گردانید؛ به امید آن که در میانشان آن حبشی که پیامبر صلی الله علیه و آله خبر از ویران ساختن کعبه به وسیله او داده بود، یافت شود. بدین ترتیب کعبه خراب و با خاک یکسان گردید. ویرانی کعبه به دستور ابن زبیر، روز شنبه نیمه جمادی الآخر سال شصت و چهار بود که (پس از آن) کعبه را بر همان پایه های ابراهیم خلیل علیه السلام بنا کرد و فضایی را که قریش از آن بیرون کرده و به حجر اختصاص داده بود، بدان باز گرداند. و به همان اندازه که قریش به طول آن نسبت به بنای ابراهیم خلیل علیه السلام افزوده بود؛ یعنی نُه ذرع بدان افزود. بدین ترتیب طول آن بیست و هفت ذرع برابر بیست و هفت مدماک (۱) گردید.

آنگاه برای آن دو درِ چسبیده به زمین در نظر گرفت که یکی از آنها امروزه موجود است و دیگری که روبه روی آن است، بسته شده است. برای این کار و نیز آنچه را که قریش از کعبه کاسته و به حجر افزوده بودند- از اطلاعاتی که خاله اش عایشه به وی داد و بدان خواهیم پرداخت- بهره گرفت و برای آن سه ستون در یک ردیف قرار داد و در رکن شامی، پله هایی ساخت که از آن به روی بام بروند و ناودانی در پشت بام گذاشت که

۱- «مدماک» واحد قدیمی اندازه گیری نزد اهل مکه بوده است.

(آب باران را) به روی حجر می ریخت و روزنه هایی برای تابش نور در آن قرار داد. این بود خلاصه ای از آنچه ازرقی در خبر مربوط به بنای کعبه به وسیله ابن زبیر آورده بود. (۱) و در صحیح مسلم (۲) روایتی به نقل از عطاء بن ابی رباح آمده مبنی بر این که ابن زبیر ده ذرع بر طول کعبه افزود و این خبر اقتضا می کند که ابن زبیر کعبه را در آن زمان که ازرقی ادّعا کرده، ویران نکرده باشد.

ابن اثیر در الکامل (۳) تصریح دارد که عمارت کعبه به وسیله ابن زبیر در سال شصت و پنج بوده و می گوید: گفته شده که در سال شصت و چهار بوده است- که این مطابق گفته ازرقی است. و قول نخست او مطابق با روایتی است که در صحیح مسلم آمده است؛ زیرا در آن روایت و در حدیث عطاءبن ابی رباح آمده که گفته است: وقتی در زمان یزیدبن معاویه و به هنگام یورش مردم شام به مکه، کعبه آتش گرفت و آن اوضاع پیش آمد، ابن زبیر آن را به حال خود رها کرد تا مردم در موسم حج، به آنجا آمدند و پس از اتمام مراسم در میان مردم حاضر شد و خطاب به آنها گفت: ای مردم، در مورد کعبه به من بگویید که آن را ویران کنم و از نو بسازم یا به مرمّت و تعمیرش بپردازم و خرابی های آن را اصلاح کنم؟ ابن عباس به وی گفت: به نظر من بهتر آن است که به مرمّت و اصلاح خرابی های آن بپردازی و خانه و حجرالأسودی که مردم بدان اسلام آورده اند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با وجود آن، مبعوث گردید، دست نزنی، ابن زبیر گفت: اگر خانه کسی از شما بسوزد، راضی نمی شود مگر آن که بازسازی شود؛ حال در مورد خانه خدا چه می گویید؟ من سه بار استخاره می کنم و سپس تصمیم خود را می گیرم. او پس از سه بار استخاره، تصمیم گرفت که کعبه را ویران سازد. مردم از او فاصله گرفتند تا این که نخستین فرد را برگزینند و خواست خدا را به مورد اجرا بگذارد، تا این که مردی بالاـ رفت و از آن بالا سنگی پایین انداخت. وقتی مردم دیدند که بلایی بر سر او نیامد، آن ها نیز چنان کردند

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۰۱ به بعد.

۲- شماره ۱۳۳۳ فی الحج: «باب نقض الکعبه و بنائها».

۳- «الکامل فی التاریخ»، ج ۴، ص ۲۰۷

و (کعبه را) ویران و با خاک یکسان کردند ... وجه اختلاف و تناقض این روایت با آنچه ازرقی آورده در آن است که ابن زبیر هنگامی اقدام به ویرانی خانه کعبه کرد که مردم از مراسم حج برگشته بودند و زمان حج غیر از آن زمانی است که ازرقی در مورد ویرانی کعبه به وسیله ابن زبیر بیان کرده و اندکی پیش بدان اشاره کردیم.

بنابر حدیث عطاءبن ابی رباح، بنای کعبه از سوی ابن زبیر در آخر ذی الحجه سال شصت و چهار و ابتدای سال شصت و پنج خواهد بود که این تاریخ با تاریخی که ابن اثیر به طور قطع اعلام کرده؛ تطابق دارد. واللّٰه اعلم.

من در تاریخ ازرقی، ذکری از تاریخ اتمام بنای کعبه به وسیله ابن زبیر ندیدم که بنا به روایت المسبّحی در تاریخ خود- که به خط حافظ رشیدالدین بن حافظ زکی الدین منذری در «مختصر تاریخ المسبّحی» دیدم- همان سال شصت و پنج است.

محبّ طبری مطلبی دارد به این مضمون که ابن زبیر بنای کعبه را در شب هفدهم رجب سال شصت و چهار به پایان رسانید؛ زیرا تحت عنوان «درباره عمره تنعیم» در باب سی و هشتم از «القری»، آورده است که ابن زبیر پس از فراغت از بنای کعبه، از تنعیم برای عمره محرم شد.

ابوالولید نیز یادآور شده که ویران ساختن کعبه در روز شنبه، نیمه جمادی الآخر سال شصت و چهار بوده و ظاهراً، آغاز بنای کعبه بلافاصله پس از پایان ویرانی آن انجام گرفته است. مردم مکه هر سال در شب بیست و هفتم رجب به عمره می پردازند و این عمره را به ابن زبیر نسبت می دهند و بعید نیست که بنای کعبه، تا این تاریخ به درازا کشیده باشد؛ چرا که پای بندی مردم به این سنت، ناشی از تکرار کار پیشینیان (در مورد عمره رجب) است و انجام این کار، دلیلی بر صحّت این انتساب است و معلوم می شود که در آن زمان، (ابن زبیر) به عمره رفته است و زمان پایان بنای کعبه نیز همین تاریخ بوده است.

در این که پس از بنای کعبه به وسیله ابن زبیر، چه کسی حجرالأسود را در کعبه قرار داد، اخبار گوناگونی رسیده است. برخی می گویند: عبداللّٰه بن زبیر خود این کار را کرد.

ازرقی در خبری که از واقدی به سند خود روایت کرده، چنین خبری را نقل کرده

و آورده است: وقتی بنای کعبه به رکن رسید، ابن زبیر آمد و خود حجرالأسود را در جایش قرار داد و با یک رشته مو آن را بست. همچنین گفته شده که عبّادبن عبداللَّه بن زبیر حجرالأسود را در جای خود قرار داد.

ازرقی (۱) در خبری آورده است که عبداللَّه بن زبیر به پسرش عبّاد و جُبَیربن شَیبه دستور داد که رکن را میان پارچه ای قرار دهند و هنگامی که در یک روز بسیار گرم مشغول نماز با مردم است، بیرون آورند تا کسی با خبر نشود و برای قرار دادنش، به رقابت نپردازند. آنها نیز چنین کردند. در آن خبر آمده است: کسی که حجرالأسود را در جای خود گذاشت، عبّادبن عبداللَّه بن زبیر بود و جبیربن شیبه او را یاری داد.

گویندکه حمزهبن عبداللَّه بن زبیر به دستور پدرش، حجرالأسود را در جای خود نهاد. این خبر را سهیلی (۲) به نقل از زبیربن بکار آورده است.

در تاریخ ازرقی و کتاب فاکهی مطلبی با این مفهوم دیدم که حاجیان کعبه به همراه حمزهبن عبداللَّه بن زبیر، حجرالأسود را در جای خود قرار دادند. نتیجه آن می شود که در باره کسی که پس از بنای کعبه به وسیله ابن زبیر، حجرالأسود را در جای خود قرار داد، چهار گفته متفاوت نقل شده است.

اما بنای کعبه به وسیله حجّاج نیز مسلّم و مشهور است. ازرقی و دیگران این خبر را نقل کرده اند و خلاصه اش آن است که حجّاج پس از آن که ابن زبیر را محاصره کرد و او را کشت، به عبدالملك بن مروان نوشت که ابن زبیر (در بنای کعبه) آنچه را از آن نبود، به آن افزوده و درِ دیگری برای آن درست کرده است و از وی اجازه خواست که آن را به همان صورتی که در جاهلیت بود، در آورد. عبدالملك بن مروان نیز در پاسخی به او نوشت که درِ غربی را ببندد و افزوده های ابن زبیر در حجر را خراب کند و به همان صورت که بود، باز گرداند. حجاج نیز چنین کرد و دیواری را که در سمت حجر قرار

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۰۸
۲- الروض الأُنُف، ج ۱، ص ۲۲۸

دارد، بنا کرد و درِ غربیِ بسته در پشت کعبه، در رکن یمانی و زیر پاشنه درِ شرقی را که بنا به گفته ازرقی چهار ذرع و یک وجب است، دیوار گرفت و بقیه را- همان گونه که ابن زبیر ساخته بود- رها کرد.

این بود فشرده مطالب ازرقی در این باره، (۱) بنا به گفته ابن اثیر، این کارها در سال هفتاد و چهار هجری بوده است. (۲) بنا به روایت ذهبی در «العِبَر»، این واقعه در سال هفتاد و سه بوده است، (۳) پس از آن عبدالملک بن مروان از کرده خود در مورد کعبه، پشیمان شد و گفت: به خدا سوگند آرزو می کردم که ساخته ابن زبیر را- که بر اساس گفته حارث بن عبداللّٰه بن ابی ربیعه مخزومی، از طریق عایشه و حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنید و ابن زبیر در بنای کعبه بر اساس آن اقدام کرده بود- به حال خود رها می کردم و کاری به آن نداشتم.

در نخستین سفر من به قاهره، عبدالرحمان بن احمد مصری به طور شفاهی، مرا در جریان حدیث عایشه قرار داد و گفت: یونس بن ابراهیم عسقلانی از ابوالحسن علی بن حسین بغدادی به طور شفاهی و او از ابوبکربن زاغونی و نصربن نصر عکبری نقل کرده که از زاغونی، از ابن نصر زینبی، از عکبری، از ابوالقاسم بن بسری، از ابوطاهر مخلص، از یحیی، از بکاربن عیینه، از ابوداود طیالسی، از سلیم بن حیّان، از سعیدبن مثنی، از عبداللّٰه بن زبیر نقل کرده که گفته است: عایشه خبرم داده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمود:

اگر قومت تازه از جاهلیت در نیامده بودند، کعبه را ویران و با خاک یکسان می کردم و برای آن یک درِ شرقی و یک درِ غربی قرار می دادم و به اندازه شش ذرع از حجر می گرفتم و به کعبه می افزودم؛ چرا که قریش، به هنگامی که کعبه را ساختند از آن کاستند. (۴) روایات در باره اندازه ای که قریش از کعبه گرفتند و به حجر افزودند، مختلف است و ما در اخبار مربوط به حجر، بدان خواهیم پرداخت.

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۱۰

۲- «الکامل فی التاریخ»، ج ۳، ص ۳۶۵

۳- «العِبَر فی خبر من غبر»، ج ۱، وفیات سنه ۷۳ ه.

۴- همچنانکه گفتیم این حدیث را مسلم به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده است.

وضع کعبه پس از بنای ابن زبیر و حَجّاج

تـا آنجـا که مـا آگـاهی یـافته ایم، هیـچ یک از خلفا و سـلاطین از زمان های گذشـته تا به امروز (۱) در ساختمـان ابـن زبیر و حَجّاج، تغییری ایجاد نکردنـد، چون اگر تغییری داده بودنـد، بنا به اهمیت و عظمتی که کعبه دارد، خبرش نقل می شد و پنهان نمی ماند. آنچه چند بار پس از ابن زبیر و حجاج، تغییر یافت، ناودان ها و درهای آن- به شـرحی که خواهد آمد- و نیز برخی ستون های آن و موارد ضـروری که در مرمّت دیوارها، سـقف و پله ها و نیز چارچوب درها و سـنگ های مرمرین آن بوده که پس از ابن زبیر و حَجّاج در بنای کعبه، ایجاد شده است.

ازرقی نوشـته است: ولیـدبن عبدالملك نخستین کسـی بود که زمین کعبه و نیز دیوارهای آن را با سـنگ مرمر پوشانید- او این مطلب را از ابن جریـج نقل کرده و می گویـد: ابن جُرَیـج گویـد: ولیـدبن عبـدالمک در درون کعبه سـنگ مرمر قرمز و سبز و سفید به کار گرفت و دیوارهایش را نیز سنگ مرمر کرد و سنگ کف آن را از شام آورد.

ازرقی سـپس می افزایـد: همـه چیز در کعبـه، از سـنگ مرمر است و این از کارهـای ولیـدبن عبـدالملك است. (۲) سلیمان بن عبـدالملك بن مروان در پاسـخ به درخواست جانشـین خود عمربن عبـدالعزیز، دوست داشت که بنای کعبه را به همان وضـعی برگردانـد که ابن زبیر سـاخته بـود، ولی چیزی که مـانع از این کـار می شـد، این بود که حَجّاج این کـار را به دسـتور پـدرش عبدالملك بن مروان انجام داده بود. (۳) روایت شده است که رشـید و یا جدّ او منصور خلیفه عباسی می خواست آنچه را که حجاج در کعبه ایجاد کرده بود، تغییر دهـد و به همان صورت که زبیر بنا کرده بود، باز گردانـد، ولی امام مالك بن انس او را از این کار باز داشت و به وی گفت: تو را به خـدا قسم می دهم که خانه خـدا را بازیچه دست پادشاهان قرار مـده. هرکس که در صدد تغییر آن بر

۱- منظور تا زمان تألیف این کتاب به وسیله فاسی است؛ یعنی سال ۸۱۶ ه. ق.

۲- اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۱۳

۳- همان، ص ۲۲۰

آید، این کار را انجام می دهد و بدین ترتیب هیبت و شوکت آن، از دل ها می رود. مالک در این امر، قاعده مشهور و درست «دور ساختن مفاسد مقدّم بر جلب مصالح است» را مورد ملاحظه قرار داد.

در اینجا به بناها و مرمّت هایی می پردازیم که پس از ابن زبیر و حَجّاج در کعبه صورت گرفت و ما از آنها باخبر شده ایم. از جمله آنها، شکافته شدن دیواری است که حَجّاج در جلو و پشت کعبه ساخته بود که مورد مرمّت قرار گرفت. این مطلب را اسحاق بن احمد خزاعی- یکی از کسانی که در تاریخ خود از ازرقی روایت کرده- چنین آورده است:

من خود دیده ام دیواری که حجاج بنا کرده بود، از طرف دیوار قبلی بنا شده از سوی ابن زبیر، مورد مرمّت قرار گرفت و به اندازه نیم انگشت از جلو و عقب از هم باز شده بود که با گچ سفید، مورد ترمیم قرار گرفت. او یادآور شده که شکافته شدن دیوار و مرمّت آن در زمان خود وی صورت گرفت ویا اینکه خرابی آن قبلًا صورت گرفته، ولی- همچنان که گفته، خود ناظر مرمت آن بوده است. واللّٰه اعلم.

ازرقی نیز در این مورد مطالبی نزدیک به همین مضمون نقل کرده است. از دیگر تعمیرها و مرمّت ها، مرمّتی است که بنا به گفته ازرقی در پشت بام کعبه، صورت گرفت.

وی می گوید: کف پشت بام کعبه کاشی کاری بود و وقتی باران می آمد، چکّه می کرد. بعد از سال دویست، کاشی ها را برداشتند و با مرمر پخته و گچ بازسازی کردند.

از دیگر مرمّت های کعبه (پس از ابن زبیر و حجاج)، به گفته ازرقی، پاشنه درِ پایینی کعبه بود. ازرقی ضمن بیان عمارت مربوط به کعبه در زمان متوکّل عباسی، در سال دویست و چهل یک هجری، می گوید: پاشنه درِ پایینی کعبه، از دو قطعه تخته چوب ساج بود که به مرور زمان ساییده شده بودند، در این حال اسحاق بن سلمه صایغ متولّی عمارت کعبه آنها را در آورد و به جای آن دو، یک قطعه تخته چوب ساج قرار داد و آن را با نقره، (۱) پوشش داد.

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۰۱

از دیگر تعمیرات صورت گرفته بر در کعبه، دو یا سه پاره سنگ مرمر در دیوارهای کعبه است که اسحاق بن سلمه آنها را (در تاریخ یاد شده) پر کرد و با گچ آنها را دو باره کار گذاشت. این را نیز ازرقی (۱) آورده است. مواردی هم بوده که پس از ازرقی صورت گرفته و آن عمارت مسقّف کعبه و پلکانی است که هر دو را در سال پانصد و چهل و دو مرمّت کردند.

دیگر مرمّت سنگ های مرمر آن- به احتمال قوی- در دهه پنجاه (پنجم) از قرن ششم است که از جانب جمال الدین معروف به جواد وزیر، والی موصل صورت گرفت.

و دیگر، کاری است که در سال ششصد و بیست و نُه صورت گرفت، ولی ندانستم که در آن سال، کعبه در معرض چگونه مرمّت یا تعمیری قرار گرفته است و آیا سقف، کف یا دیوارهای آن؛ از جمله مثلًا سنگ های مرمرش، ترمیم و بازسازی شده اند؟ این تعمیر به وسیله مستنصر عباسی صورت گرفت؛ زیرا در دیوار یمانی کعبه از داخل، سنگ نوشته مرمری وجود دارد که بعد از «بسم اللَّه ...»، روی آن نوشته شده است: «امام اعظم ابوجعفر منصور مستنصرباللَّه امیرالمؤمنین، دستور عمارت خانه کعبه را صادر فرمود.» وپس از دعا به جان وی، آمده است: «در سال ۶۲۹».

همچنین باید از تعمیر و مرمّت سنگ مرمر کعبه به فرمان ملک مظفّر، والیِ یمن یاد کرد که به همین علّت نام وی در کعبه روی سنگ مرمری در وسط دیوار غربی چنین آمده است: «بنده نیازمند به رحمت پروردگار یوسف بن عمربن علی بن رسول فرمان داد تا سنگ های مرمرِ خانه خدا نوسازی گردد» و پس از دعا برای او تاریخ شوال سال ششصد و هشتاد، قید شده است.

چسباندن سنگ های مرمری دیوارها که بیم افتادن آنها می رفت نیز در اواخر سال هشتصد و یک یا اوایل سال هشتصد و دو صورت گرفت.

همچنین پشت بام آن، که در نقاط بسیاری (بر اثر فرسودگی)، آب باران به پایین

۱- اخبار مکه، ج ۱، صص ۳۰۶ و ۳۰۷

چکه می کرد نیز ترمیم شد. از جمله محل هایی که آب به آن می رسید و سرازیر شده بود، دیوار شامی و روزنه های ورود نور بود. این موارد پس از کندن سنگ های مرمر و جاگذاری مجدّد یا تعویض آنها، با استفاده از گچ تمام شد. همه روزنه ها نیز با گچ مرمّت شد. تخته چوب های فرسوده ای که در قسمت بالایی روزنه های کارگذاشته شده و بخش بالایی دیواره ها روی آنها قرار گرفته بود، نوسازی و تعویض شد و بنای آنها، تجدید گردید. هر چند تخته چوب روزنه ای که درست در کنار درِ کعبه قرار دارد، تغییر پیدا نکرد، ولی چوب و تخته زیر سقفی؛ روزنه ای که در کنار گوشه غربی قرار داشت، و خراب و فرسوده بود، نیز مورد مرمّت قرار گرفت. روزنه کنار رکن یمانی نیز آسیب دیده بود که برداشته شد و روزنه دیگری جای آن قرار داده شد. پله های آسیب دیده نیز اصلاح و مرمت شد و خود شاهد اصلاح و بازسازی بسیاری از این موارد بوده و همراه با مرمّت کاران، به پشت بام کعبه رفتم و این در دهه دوم ماه رمضان سال هشتصد و بیست وچهار و در پی باران سیل آسایی بود که در ابتدای دهه، در مکه نازل شد و بر اثر آن از درِ کعبه مانند دهانه مشک، آب بیرون می زد. یکی دیگر از موارد مرمت و بازسازی، در نیمه آخر ذی الحجه، سال هشتصد و بیست و پنج انجام شد و در آن، روزنه های پشت بام کعبه و نیز سنگ مرمر زیر ناودان ها باز سازی شد؛ زیرا بر اثر خرابی، آب به زیر آن راه یافته بود. سنگ مرمرهای یاد شده از جا کنده شد و زیر آن تعمیر گردید و باردیگر سنگ ها کار گذاشته شد.

در همین تاریخ، تخته چوب هایی که در پشت بام کعبه قرار داشت و برای به هم بستن پوشش آن به کار می رفت، و بر اثر مرور زمان پوسیده بود، برداشته شد و چوب های خوب و محکم و پس از پیوستن بست آهنین به آن، که پوشش بنای کعبه را محکم به خود می گرفت، به جای آن کار گذاشته شد.

مرحله دیگری از مرمت ها که در ماه صفر سال هشتصد و بیست و شش انجام شد، تعویض سنگ مرمرهایی بود که در فاصله دیوارهای غربی کعبه با ستون های کعبه، از جا کنده و خراب شده بود. از این رو پس از اصلاح و مرمّت، به همان صورت قبلی و با استفاده از گچ، کار گذاشته شد. سنگ های مرمر دیگری از دیوارهای کعبه که فرسوده

شده بود نیز مرمّت گردید و به همین مناسبت بر روی لوح مرمرینی که برابر درِ کعبه قرار دارد، نوشته ای قرار داده شد که در آن آمده است: «این بنده محتاج درگاه خداوندی ملک اشرف برسبای (۱) با مرمّت سنگ های مرمری این خانه شریف و مطهّر، در سال هشتصد و بیست و شش، به خدای- عزّوجلّ- تقرب جست.» این ملک اشرف، همان والی دیار مصر و شام و حرمین در این تاریخ بوده است.

از دیگر موارد تعمیر، بازسازی ستونی بود که پس از درِ کعبه قرار داشت و دچار اندکی انحراف گردیده و باعث نگرانی شده بود که ما به اتفاق گروهی از قضات مکه و نیز نماینده اعزامی از مصر، برای عمارت مسجدالحرام همراه با تنی چند از بزرگان مکّه و آشنایان به کارهای معماری و بنا، نشستیم و ستون مزبور را بررسی کردیم و دریافتیم که اندکی منحرف شده است، خدای را شکر گفتیم (که متوجه آن شدیم) و به صورت راست ودرست درآمد وبه همان صورتی که درآغاز بود، محکم گردید. امیر و نماینده اعزامی که از او سخن گفتیم، جناب مستطاب مقبل قدیدی ملکی اشرفی، کار اصلاح این ستون روز شنبه شانزدهم صفر سال هشتصد و بیست و شش آغاز شد و مرمّت و بازسازی سنگ های مرمر، طی چند روزی از همان ماه بود.

پس از ابن زبیر و حجّاج، از جمله قسمت هایی که تعویض شد، چارچوب درِ پایینی (کعبه) بود؛ ازرقی می نویسد: (به جای دو لنگه ای که پیشتر بود)، یک قطعه از چوب ساج تهیّه گردید. پای این در، اینک از سنگ است که نمی دانیم چه زمان قرار داده شده است.

همچنین موارد بسیاری از این قبیل تعمیر و مرمّت، به دلیل این که پیشینیان ثبت نکرده اند، بر ما پوشیده مانده است. از آن جمله، تعمیرات و مرمّت هایی که در خصوص شاذروان کعبه انجام گرفته، و ما آنچه را دانسته ایم در باب بعدی در قسمت مربوط به شاذروان، بیان کرده ایم.

بنا بر گفته فاکهی، در مورد ستون ها باید گفت که یکی از آنها را عوض کردند؛ وی

۱- او سلطان ممالیک در مصر و شام است که در سال ۸۲۵ به سلطنت نشست و در زمان وی، قبرس فتح شد. او در سال ۸۴۱ وفات یافت الضوء اللامع، ج ۳، ص ۸ تا ۱۰.

گویـد: ابوعلی الحسن بن مکرم، از عبـداللّه بن بکر نقل کرده که می گوید: پدرم بکربن حبیب گفته است: هنگامی که ساکن مکه بودم، یکی از سـتون های کعبه، عیب پیدا کرد. آن را در آوردند و ستون دیگری در نظر گرفتند تا به جای آن قرار دهند. جـابه جـایی به درازا کشـید و شب شـد و می دانیم کعبه را شـبها باز نمی کننـد. بنابراین به صورت مایل، سـتون جدیـد را رها کردند تا فردا باز گردند و راسـتش کنند؛ وقتی فردای آن روز آمدند، دیدند که خود به شکل عمود قرار گرفته و پا برجا شده است.

ازرقی چیزی از این مطلب یاد نکرده و از غیر از فاکهی نیز این مطلب را ندیده ام.

این مطلبی بسـیار شـگفت انگیز است. خدا خود داند. اگر این گفته صـحت داشـته باشد، باید آن را از کرامات کعبه به حساب آورد که خداوند بدان عنایت دارد.

در مورد ناودان ها، باید گفت که یک ناودان را «شـیخ ابوالقاسم رامشت»، صاحب کاروانسـرای معروف در مکه (کاروانسرای رامشت) تهیّه دید که پس از مرگش خدمتکار او «مثقال» همراه با تابوت وی در سال پانصد و سـی و هفت، آن را آورد و کار گذاشت.

ناودان دیگری را مقتفی، خلیفه عباسی (۱) در سال پانصـد و چهل و یک، یا چندی بعد به جای ناودان رامشت، کار گذاشت. و نیز ناودانی که ناصـر خلیفه عباسـی (۲) کـار گـذاشت که هم اکنون نیز در کعبه وجود دارد و نـام وی روی آن نوشـته شـده است؛ آن ناودان قطعه چوبی است که داخل آن را- جایی که آب در آن روان می شود- سـرب انـدود کرده اند و ظاهر آن به گونه ای است که گمان می رود با نقره پوشانده اند.

محلّ جریان آب آن نیز در دهه دوم ماه رمضان سال هشـتصد و چهارده، و پس از کندن لوحی که آب از روی آن جریان می یافت، تعمیر شد و لوح مزبور را دوباره به جای خود گذاشتند. طول این ناودان با احتساب قسمتی که در دیوار کعبه قرار دارد، از چهار

۱- ابوعبداللّه حسـین المقتفی لأمراللّه بن المستظهر که در سال ۵۴۰ ه. با خلافت وی بیعت شـد وتا سال مرگ؛ یعنی ۵۵۵ ه. به عنوان خلیفه باقی ماند.

۲- ابوالعباس احمد ناصرلدین اللّه بن مستضی ء، که در سال ۵۷۵ با خلافت وی بیعت شد و تا ۶۲۲ که وفات یافت، خلیفه بود.

ذرع آهنی، مقدار یک هشتم ذرع یا کمی بیش از آن،- تردید از من است- افزون تر است. آخرین بار که این ناودان سرب اندود شد، سال هفتصد و هشتاد و یک بود.

اما در مورد درها باید گفت که یک در را جمال الدین محمدبن علی بن ابی منصور وزیر معروف به «جواد» در سال پانصد و پنجاه درست کرد که در سال پانصد و پنجاه و یک، نصب شد و بنا به گفته ابن جبیر (۱) به نام خلیفه نیز مزیّن شد که در باره تزیین آن نیز توضیح داده است.

سخن ابن اثیر حکایت از آن دارد که خلیفه المقتفی نیز در این سال برای کعبه دری ساخت. وی در اخبار مربوط به سال پانصد و پنجاه و دو می گوید: در این سال خلیفه مقتفی لإمر اللّٰه درِ کعبه را از جا کَند و به جای آن درِ نقره اندودی قرار داد و از درِ اوّلی برای خود تابوتی ساخت که جسدش پس از مرگ در آن گذارده شود. (۲) آنچه که ابن اثیر در انتساب این در به مقتفی گفته، با سخن ابن جبیر که آن را به جواد نسبت می دهد، تضادی ندارد؛ زیرا جواد آن را به دستور مقتفی ساخت و نام خلیفه را به آن نوشت.

ما از این جهت به این نکته اشاره کردیم که گمان نرود آنها هر کدام جداگانه برای کعبه دری ساختند؛ زیرا بعید است که هر یک به دلیلی؛ یعنی تابوت کردن درِ قبلی برای خود در یک تاریخ برای کعبه در ساخته باشند؛ گفته اندکه جواد از دری که پیش از او بود، برای خود تابوتی ساخت و جسدش را (پس از مرگ) در آن گذاشتند و به مدینه آوردند، بدیهی است این کار باید با موافقت مقتفی صورت می گرفت که به یقین او (مقتفی) نیز مایل بوده که از آن در برای خود تابوتی درست کند. به همین دلیل است که این کار بنا به نوشته ابن اثیر، به مقتفی نسبت داده شده است. واللّٰه اعلم.

درِ دیگر، دری است که ملک مظفّر، والی یمن ساخت روی آن صفحاتی از نقره به وزن شصت رطل، اندود کرد که به خاندان شیبه تعلّق گرفت. دیگر، دری است که ملک

۱- رحله ابن جبیر، ص ۱۰۲

۲- «الکامل فی التاریخ»، ج ۱۱، ص ۲۲۸

ناصر محمد بن قلاوون (۱) حاکم مصر آن را درست کرد و پس از کندن باب ملک مظفر در هجدهم ذی قعده سال هفتصد و سی و سه، در کعبه نصب شد و بنا به گفته برزالی، مقدار سی و پنج هزار و سیصد درهم نقره در آن به کار رفته و از چوب اقاقیای سرخ ساخته شده بود.

درِ دیگر، در چوبی بود که در زمان سلطنت فرزند وی ملک ناصر حسن (۲) در سال هفتصد و شصت و یک ساخته شد. و از جنس ساج بود و در مکه ساخته شده بود و تا این تاریخ همان در برجاست؛ هرچند در سال هفتصد و هفتاد و شش، آن را در آوردند تا نقره کاری کنند وبه جای آن یکی از درهای قدیمی کعبه راگذاشتندکه اکنون در انبار گذاشته شده است و چه بسا همان دری باشد که ملک ناصر محمدبن قلاوون درست کرده بود. پس از نقره کاری، درِ ساخته شده به وسیله ملک حسن را در تاریخی که پدرم- اعَزَّه اللَّه- به من اطلاع داده و ذکر کردم، کار گذاشتند که البته من گمان می کنم در تاریخ هفتصد و هشتاد و یک بوده است. و اللَّه اعلم.

نام ملک ناصر محمد بن قلاوون در پایین این در و نام نواده او ملک اشرف شعبان بن حسین (۳) نیز در یکی از گوشه های در نوشته شده و در گوشه دیگری از آن در، سمتِ راستِ درونی، روی به کعبه، نام ملک مؤید ابی النصر شیخ، (۴) حاکم مصر- نَصَرَهُ اللَّه- قید شده است؛ زیرا یکی از خاصان او، در اولین روز ذی حجه سال هشتصد و شانزده به مکه آمد و آن طرف از در را نیازمند نقره کاری و تزیین دید و آن را

۱- او سلطان ممالیک در مصر و شام بودکه چند بار به سلطنت رسید. بارنخست در سال ۶۹۳ زمانی بودکه نُه سال داشت و به مدت یک سال سه روز کم، سلطنت کرد. پس از آن در سال ۶۹۸ سلطان شد و تا ۷۰۸ در این مقام باقی ماند و سرانجام در سال ۷۰۹ سلطان گردید و تا سال مرگ یعنی ۷۴۱ ه. در این سلطنت دوام آورد. نک: الدرر الکامنه، ج ۴، ص ۱۴۴ تا ۱۴۸

۲- او سلطنت ممالیک را درسال ۷۴۸ تاسال ۷۵۲ ونیز در ۷۵۵ تا ۷۶۲ به عهده داشت. نک: الدررالکامنه، ج ۲، ص ۳۸ تا ۴۰

۳- از سال ۷۶۴ تا سال قتل یعنی ۷۷۸ ه. عهده دار سلطنت بود. نک: بدائع الزهور، ج ۱، ق ۲، ص ۱۸۱

۴- او سلطان شیخ محمودی است. ازسال ۸۱۵ تااوایل سال ۸۲۴- که وفات یافت- سلطنت کرد. نک: بدائع الزهور، ج ۲، ص ۶۰

با نقره تزیین کرد و با طلا پوشش داد و نام ملک مؤید- نصره اللّٰه- را بر آن نوشت. مقدار نقره کار رفته در آنجا- بنا بر خبری که یکی از سازندگان و دست اندرکاران نقره کاری به من داد- یکصد و نود و اندی درهم بود. عمل نقره کاری و طلاکاری تا پیش از رفتن به عرفه، در دهه اول ذی حجه، سال هشتصد و شانزده به پایان رسید و نقره کار و طلا کار نیز خوب از عهده کار خود بر آمده بود، خداوند بر شکوه ایشان بیفزاید! نام ملک مظفر حاکم یمن اکنون در روی کلید قفل در کعبه و نیز به گمانم به روی خود قفل نیز وجود دارد، هرچند نوشته آن پاک شده است.

این بخش را با مطالبی در باره اینکه چه کسی نخستین بار برای کعبه در گذاشت، به پایان می بریم. بنا به نوشته زبیربن بکار، اولین کس انوش بن شیث بن آدم علیه السلام بود. او می گوید: محمدبن حسن گفته است که عیسی بن عبداللّٰه به نقل از پدرش گفت: انوش بن شیث بن آدم علیه السلام نخستین کسی بود که نخل را به خاک نشاند و برای کعبه در ساخت و تخم را در زمین کاشت. سهیلی نیز همین را گفته است. وی می گوید: انوش که معنای آن صادق (راستگو) است و به عربی «انش» است، اولین کسی است که نخل را بر خاک نشاند و برای کعبه در گذاشت و تخم کاشت. (۱) در تاریخ ازرقی روایتی داریم حاکی از اینکه «تُبَّع حِمْیَری» نخستین کسی بود که برای کعبه در گذاشت؛ زیرا طی نقل خبری از ابن اسحاق راجع به بنای کعبه به وسیله ابراهیم علیه السلام می گوید: درِ آن را در زمین قرار داده بود تا اینکه تبّع بن اسعد حِمْیری آمد وبرای آن دری (عمودی) ساخت. ازرقی همین مطلب را در جای دیگر نیز آورده است. (۲) ولی فاکهی خلاف این را چنین گفته است: احمدبن صالح به نقل از واقدی نقل کرده که: از بالای مکه سیلاب وارد کعبه شد و آن را خراب کرد، جُرهم آن را به صورتی که ابراهیم علیه السلام ساخته بود، بازسازی کردند و برای آن دو (لنگه) در و قفل گذاشتند و با این کار حرمت خانه کعبه را نگاه نداشتند و کارهایی کردند و چیزهایی درست کردند که پیش

۱- الروض الأُنُف، ج ۱، ص ۱۴

۲- اخبار مکه، ج ۱، صص ۱۳۴ و ۲۵۰

از آن وجود نداشت.

وجه تضـاد این گفته فـاکهی بـا آنچه ازرقی بیان کرده، در آن است که به گفته فاکهی جُرهُم برای کعبه در ساختنـد که همان دو لنگه ای است که به آن اشـاره شـد. زمانی که آنها این کار را انجام دادنـد، همان زمانِ ولایتِ (قبیله) جُرهم بر مکه بود که پیش از ولایت (قبیله) خزاعه بوده است. ولایت خزاعه نیز قبل از ولایت قریش بوده و دری که تبّع ساخت، به روایت ازرقی- و به گفته فاکهی و دیگران- در زمان قریش بوده است.

برخی نیز مطالبی مخالف با این نظر زبیر و سـهیلی- که گفته اند انوش نخستین کسـی بود که تخم را کاشت- ابراز داشـته اند؛ زیرا قطب حلبی یادآور شده که او خود به خط ابوعلی حسن بن اشـرف احمدبن قاضـی عبدالرحیم بن علی بیسانی دیده اسـت که: نخستین کسـی که تخم را کاشت حضرت آدم علیه السلام بوده است. او خود شخم می زد و می کاشت و روایت شده که جو را حوّا و گندم را حضرت آدم علیه السلام کاشت و می گوید: این مطلب را در کتب تاریخ نیز آورده اند. (۱)

۱- نک: «تاریخ الرسل و الملوک» طبری، ج ۱، ص ۱۲۸

باب هشتم: ساختار و ابعاد کعبه معظّمه و تغییرات آن

اشاره

مطالب این باب عبارتند از:

ابعـاد کعبه معظمه و شـاذروان، تزیین ها، آویزها، پوشـش ها، عطر افشانی و خـدمه مأمور این کار، و نام های کعبه، و ذکر خبر ویران کردن آن به وسیله حبشـی هـا وزمـان فتـح آن در جاهلیت واسـلام، بیان جهتِ نمازگزاران از هر سو به کعبه و شـناخت سمت و سوی قبله از نقاط مختلف.

در باره کعبه و بدعت هایی که در آن روی داد

زمین کعبه و دیوارهای آن از داخل، همگی از سنگ مرمر ساخته شده و ازرقی تعداد سنگ ها و رنگ های آن و مرمر کف و دیوارهـای کعبه را بیـان کرده و از ابن جُرَیـج نقـل کرده که ولیـدبن عبـدالملک بن مروان نخستین کسـی بود که کف (زمین) کعبه و دیوارهای آن را با سـنگ مرمری که از شام تهیه دیده بود، سـنگفرش کرد. (۱) هم اکنون در کعبه، سه سـتون از چوب سـاج مستقر بر سه کرسـی وجود دارد که روی آنها نیز سه کرسـی دیگر قرار گرفته است و روی آنها سه چوب از جنس ساج گذاشته اند.

۱- اخبار مکه، ج ۱، صص ۲۹۷ و ۳۰۴

و نیز دارای دو سقف است که میانشان فاصله است. چهار عدد نورگیر از سقف بالایی به سوی سقف پایینی کار گذاشته اند و در رکن شامی آن، پلکانی از چوب است که از آن به پشت بام می روند و تعداد پلّه های آن سی وهشت عدد است و سقف بالایی آن، با سنگ مرمرِ سفید پوشیده شده و در سال هفتصد و هشتاد ویک، به فرمان امیری به نام پاشا از امرای مصر، به زمانی که از سوی .... (۱) مأمور عمارت مسجدالحرام و جاهای دیگر مکه شده بود، آهک اندود گردید.

پس از آن در سال هشتصد و یک و به فرمان امیر بیسق، (۲) آهک، پاک گردید و سطح آن را با کتیبه هایی از سنگ روی دیوارها از همه سو پوشاندند، که اندازه هر یک از کتیبه ها خواهد آمد. به این کتیبه ها، چوب هایی متصل شده که حلقه های آهنی به آنها وصل و پرده کعبه، بدان بسته شده است. درِ کعبه از طرف بیرون نقره اندود و طلاکاری شده و پاشنه های در و چار چوب آن نیز نقره کاری شده است و وزن نقره های آن به طوری که به من گفته اند، هزار و هشتصد درهم است و نام سلطان ملک ناصر فرج (۳) بن ملک ظاهر، حاکم دیار مصر و نیز نام پدرش ملک ظاهر (۴) نوشته شده و فرمان نقره کاری و تزیین نیز، افزوده شده است.

۱- نسخه اصلی، خالی است. ابن اثیر در حوادث سال ۷۸۱ ه. ج ۱، ق ۲، ص ۲۵۳ چنین گفته است: «اخباراز مکه معظمه چنین آمده است: «چشمه ای که از عرفه آغاز شده تا باب السلام ادامه دارد و وضو خانه باب بنی شیبه بر فوق اتابکی و عمارت ها و دکان هایی را بازسازی کرد و چاه زمزم و حجر اسماعیل، ناودان و پشت بام کعبه را مرمت و تعمیر کرد و اینها همه به دست امیر پاشا، کاتب امیر برکه جویانی صورت گرفت.»

۲- ابن اثیر در حوادث سال ۸۰۱ ه. ج ۱، ق ۲، ص ۵۲۰ می گوید: امیر بیسق الشیخی در الریدانیه به عنوان امیر الحاج رجبیه مأمور کرد آنچه را در مسجدالحرام خراب شده بود، بسازد، شهاب الدین احمدبن طولونی معمار نیز همراه او بود.

۳- از سال ۸۰۱ ه. تا سال ۸۰۸، سلطنت کرد. نک: بدائع الزهور، ج ۱، ق ۲، ص ۸۳۴ ونیز نک: «السلوک»، ج ۳، ص ۱۱۷۸

۴- از سال ۷۸۴ تا ۷۹۱ و مجدداً در سال ۷۹۲ تا ۸۰۱ سلطنت کرد. نک: السلوک، ج ۳، ص ۹۳۸ و بدائع الزهور، ج ۱، ق ۲، ص ۵۲۶. او همان سلطان برقوق است.

در آنها همچنین نام امیر ایتمش (۱) که ملک ظاهر او را اتابک (۲) پسرش قرار داد و نیز نام امیر یشبک که خزانه دار ملک ظاهر سپس خزانه دار پسر او؛ یعنی ملک ناصر که بعداً کاتب ملک ناصر و اتابک او گردید و بالأخره نام امیر بیسق که فرمان این نقره کاری و طلاکاری را داده بود، قید شده است.

در مورد بدعت هایی که در کعبه پدید آمد، یکی آن است که به آن «عروهالوثقی» می گویند و بدعت دیگر آن است که بدان «سُرَّهُالدنیا» گویند. امام ابوعمرو بن صلاح از آنها سخن به میان آورده و گفته است:

«در این اواخر، برخی از مردمِ بی سر و پا و حقّه باز، دو موضوع باطل را درباره کعبه معظّمه بدعت کرده اند که زیان های زیادی برای عامه مردم به دنبال داشته است. یکی آن که قسمت بالا-یی دیوار کعبه برابر درِ آن را در نظر گرفته و آن را عروهالوثقی نامیده اند و در دل مردم عامی چنین انداخته اند که هرکس آن را با دست بگیرد، در واقع به ریسمان الهی چنگ انداخته است و کاری کرده اند که مردم برای رسیدن به آن، دچار مشقت و رنج بسیار گردند، حتّی برخی نیز روی همدیگر سوار می شوند و بسا که زن بر مرد سوار شود و بدنش به بدن مردان بخورد و مردان او را لمس کنند و بدین ترتیب زیان های دنیایی و آخرتی برای آنان در پی دارد.

بدعت دوّم، میخی است در وسط کعبه که میانه آن را ناف دنیا؛ «سُرَّهُالدُّنْیا» خوانده اند و عوام را بر آن داشته اند که ناف خود را در حال دراز کش بر آن میخ بگذارند تا ناف بر ناف دنیا گذاشته باشند! خداوند باعث و بانی این بدعت هارا نابود گرداند.

این بود عین مطلب از «منسک» ابن صلاح که نووی نیز در «الإیضاح» با تغییری در لفظ ولی با همین معنا، آن را نقل کرده است.

باید بگویم که در حال حاضر، از این دو بدعت در کعبه، خبری نیست و آنچه بدان

۱- در نسخه چاپی انتمش آمده است ج ۱، ص ۱۰۷، که املای درست آن همانی است که آورده ایم. او ایتمش البجاسی است. نک: بدائع الزهور، ج ۱، ق ۲، ص ۳۲۱

۲- از القاب ترکی و به معنای فرزند امیر است.

«عروهالوثقی» می گفتند، در سال هفتصد و یک برچیده شد؛ زیرا امام جمال الدین مطری بنا به خبری که قاضی برهان الدین بن فرحون به من داده، یادآور شده است که زین الدین احمدبن محمدبن علی بن محمد، معروف به «ابن حنا» در سال هفتصد و یک به مکه رفت و شاهد فتنه هایی شد که به هنگام ورود به بیت اللّه الحرام واقع می شود و مردم روی هم سوار می شوند و از سر و گردن همدیگر بالا می روند و زنان سوار بر گردن مردان می شوند تا به خیال خود عروهالوثقی را لمس کنند. وی در همانجا دستور داد تا آن قسمت را کندند و بدین ترتیب- خدای را شکر- آن بدعت از میان برداشته شد.

ابعاد داخلی و خارجی کعبه

در روایتی که سند آن به ازرقی می رسد، آمده است: ارتفاع خانه کعبه از بیرون، بیست و هفت ذرع و طول آن از رکن حجرالأسود تا رکن شامی، بیست و پنج ذرع و اندازه ضلع پشتی آن از رکن یمانی تا رکن مغربی بیست و پنج ذرع و طول بخش یمانی آن از رکن حجرالأسود یا رکن یمانی بیست ذرع و طول بخشی که حِجر در آن است- از رکن شامی تا رکن غربی- بیست و یک ذرع و مساحت کلّیِ آن چهارصد و هجده ذرع مربّع است و ضخامت دیوار، دو ذرع است که هر ذرع، بیست و چهار انگشت می باشد.

ازرقی پس از آن می گوید: اندازه ارتفاع کعبه از داخل تا سقف پایینی آن، هجده و نیم ذرع است و ارتفاع آن تا سقف بالایی از داخل، بیست ذرع است و طول داخلیِ جلوی کعبه، از رکن حجرالأسود تا رکن شامی- که درِ کعبه در آن قرار دارد- نوزده ذرع و ده انگشت است و فاصله میان رکن شامی تا رکن غربی؛ یعنی همان طرفی که بعد از حِجر است، پانزده ذرع و هجده انگشت و فاصله میان رکن غربی تا رکن یمانی که پشت کعبه به شمار می رود، بیست ذرع و شش انگشت است و اندازه میان رکن یمانی تا رکن غربی که پشت کعبه باشد، بیست ذرع و هجده انگشت و طول فاصله رکن غربی تا رکن یمانی که پشت کعبه است، بیست ذرع وشش انگشت و فاصله میان رکن یمانی تا

رکن حجرالأسود شانزده ذرع و شش انگشت (۱) می باشد.

ازرقی فاصله میان ستون های کعبه را نیز یادآور شده و در این راستا در روایتی که از وی نقل شده آمده است: فاصله میان دیوار بین رکن حجرالأسود و رکن یمانی تا ستون اوّلی، چهار ذرع و نیم است و فاصله میان ستون اول تا ستون دوم، چهار ذرع و نیم و فاصله میان ستون دوم تا ستون سوم، چهار ذرع و نیم و بالأخره فاصله میان ستون سوم تا دیوار حجر، دو ذرع و هشت انگشت است. (۲) اندازه های کعبه را، فقیه ابوعبداللّه محمدبن سراقه عامری نیز در کتاب خود «دلائل القبله» آورده است؛ آنجا که می گوید: بدان که کعبه، بیت اللّه الحرام، بنای مربّع شکلی است در وسط مسجد (الحرام) که ارتفاع آن از زمین، بیست و هفت ذرع و عرض دیوار جلوی آن، نزدیک به بیست و چهار ذرع است که از بنای حجّاج بن یوسف ثقفی است و عبداللّه بن زبیر زمانی که والی مکه بود، پس از آنکه پایه هایی را که حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام برای خانه کعبه بنا کرده بود، یافت، عرض این دیوار را اندکی کمتر از سی ویک ذرع کرده بود.

سپس می گوید: و عرضِ دیواری که درِ آن قرار دارد، بیست و چهار ذرع و عرض طرف پشتی آن نیز این اندازه است و عرض دیوار بعد از رکن یمانی؛ یعنی میان رکن یمانی و رکن عراقی (میان دیواری که حجرالأسود در آن قرار دارد) بیست ذرع است.

و آنگاه می افزاید: و فاصله دیوار بعد از رکن شامی؛ یعنی میان رکن شامی و رکن عراقی نیز بیست و یک ذرع است.

آنچه ابن سراقه عامری درباره اندازه کعبه آورده بود، از این جهت که در مورد عرض بخش شرقی و غربی با نظر ازرقی اختلاف دارد، نقل کردیم؛ زیرا از آنچه ازرقی بیان کرده یک ذرع کمتر است.

در نسخه ای از کتاب ابن سراقه که من دیدم، خطایی در بیان برخی اندازه های نقل

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۹۰

۲- همان، ص ۲۹۲

شده یافتم که به همان صورت آن را آوردم، ولی بااندکی تأمّل روشن می شود.

ابن جبیر در سفرنامه خود، درباره طول کعبه مطلب شگفتی دارد؛ او می نویسد:

محمدبن اسماعیل بن عبدالرحمان شیبی، رهبر شیبی ها- که پرده داری کعبه را برعهده دارند- به اطلاع وی رسانده است که ارتفاع کعبه از طرف صفا- یعنی میانِ حجرالأسود و رکن یمانی از بالا- بیست و نه ذرع و در طرف های دیگر بیست و هشت ذرع است. به خاطر شیب ناودان (۱) ندانستم که این اندازه ها چگونه درست در می آید. او اضلاع کعبه و ابعادی از آن را با (پا و) گام ذکر کرده است که سخنانش را در اصل این کتاب آورده ام.

ابن خرداذبه نیز درباره طول اضلاع کعبه، مطالبی مخالف با نظر ازرقی آورده است.

او درباره کعبه می نویسد: طول خانه کعبه بیست و چهار ذرع و یک وجب در بیست و سه ذرع و یک وجب است و ارتفاع آن بیست و هفت ذرع است. (۲) از این سخن معلوم می شود که منظور از طول خانه کعبه، عرض آن است؛ زیرا پس از آن از ضخامت آن در آسمان (که به ارتفاع ترجمه شد) یاد می کند که در واقع این عدد، همان طول آن است.

اگر منظور ابن خرداذبه از طول کعبه، فاصله طرف شرقی- غربی باشد، با ازرقی اختلاف نظر دارد؛ زیرا ازرقی هر یک از این فاصله ها را بیست و پنج ذرع دانسته است.

و اگر منظور وی بیان اندازه ضلع شامی و یمانی آن است، در این مورد نیز با عدد ارائه شده از سوی ازرقی اختلاف دارد؛ زیرا او ضلع شامی را بیست و یک ذرع و ضلع یمانی را بیست ذرع می داند که البته فرض اول به منظور ابن خرداذبه نزدیک تر است و ما به دلیل شگفتی، آن را نقل کردیم. واللّه اعلم.

قاضی عزالدین بن جماعه، که طول و عرض کعبه را در سال هفتصد و سی و پنج از بیرون و درون با ذرع پارچه ای، که در مصر آن زمان به کار می رفته- و در زمان ما نیز به کار می رود- اندازه گیری کرده، نقل کرده است که دایی ام- خداوند هر دو را رحمت کند- از او برایم چنین خبر داد: ارتفاع کعبه از بالای دستگیره (ملتزم) تا پایین شاذروان،

۱- رحله ابن جبیر، ص ۵۹

۲- المسالک و الممالک، صص ۱۳۲ و ۱۳۳

بیست و سه ذرع و نیم ذرع و یک سوم ذرع است و فاصله رکن حجرالأسود تا رکن شامی- که به آن رکن عراقی نیز می گویند- از داخل کعبه هجده ذرع و یک سوم ذرع و دو قیراط است و یک هشتم است و از بیرون، پنج ذرع و یک سوم ذرع است و عرض آن از داخل سه ذرع و یک چهارم و یک ذرع و از خارج سه ذرع و یک چهارم ذرع است و عرض پاشنه در، نیم ذرع و یک چهارم و ارتفاعِ در تا پایین شاذروان سه ذرع و یک سوم و یک هشتم ذرع است و از رکن شامی تا رکن غربی از داخل کعبه پانزده ذرع و دو قیراط و از خارج، هجده ذرع و نیم ذرع و یک چهارم ذرع است و فاصله رکن غربی تا رکن یمانی از داخل، هجده ذرع و دو سوم ذرع و یک هشتم ذرع و از خارج بیست و سه ذرع است و فاصله میان رکن یمانی تا رکن حجرالأسود، از داخل پانزده ذرع و یک سوم ذرع و از خارج نوزده ذرع و یک چهارم ذرع است.

ابن جماعه در نامگذاری، رکن شامی را رکن عراقی نیز خوانده است و این مخالف با مطلبی است که ابن سراقه در مورد رکن عراقی آورده است و من چیزی دیده ام که نظر ابن جماعه را تأیید می کند که در باب پانزدهم این کتاب، بدان خواهیم پرداخت.

ابن جبیر در چند جا از سفرنامه اش، در این مورد مطلبی در تأیید نظر ابن جماعه دارد (۱) و من آنچه را که ازرقی و ابن جماعه در ابعاد کعبه آورده اند، همراه با مطالب دیگری که به آن مربوط می شود، یادداشت کرده ام که در برخی موارد، بامطالب او مخالفت دارد.

آنچه را که خود یادداشت کرده ایم برای شناخت اختلاف نظرها، آورده ایم و نکات دیگری نیز آورده ایم که نه ابن جماعه و نه ازرقی، هیچ یک از آنان نیاورده اند.

اندازه گیری ما (در مورد ابعاد مختلف کعبه) براساس ذرع آهنی است که ابن جماعه نیز بر مبنای آن آورده است و ازآن می توان به صحّت وسقم گفته های ازرقی پی برد؛ زیرا یادداشت های ازرقی به ذرع دستی است و همان گونه که در باب مربوط به حدود حرم

۱- رحله ابن جبیر، صص: ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۷ و ....

بیان کردیم، به اندازه یک هشتم ذرع آهنی، از آن کمتر (برابر با هفت هشتم ذرع آهنی) است. ثبت این اندازه ها پیش از ظهر روز جمعه دوازدهم ربیع الآخر سال هشتصد و چهارده صورت گرفته است.

ابعاد داخلی کعبه به ذرع آهنی

ارتفاع دیواره شرقی آن از سقف پایینی تا کف، به اندازه یک قیراط از هفده ذرع و نیم کمتر است و فاصله آن از رکنی که حجرالأسود در آن است تا دیوار پله ها، که درِ کعبه در آن قرار دارد، پانزده ذرع و یک هشتم ذرع است و اندازه طول دیوارهای دیگر آن تقریباً از همین دیوار پلکان غربی معلوم می شود؛ زیرا در راستای همان دیوار قرار دارد.

اندازه ضخامت دیوار پله های غربی، سه ذرع و یک قیراط و بنابراین اندازه تقریبی دیوار شرقی هجده ذرع و یک ششم ذرع است.

ارتفاع دیوار شامی از سقف پایینی تا کف نیز هفده ذرع است و فاصله این دیوار تا دیوار پله های غربی کعبه، یازده ذرع و یک قیراط و اندازه بقیه این دیوار را می توان به طور تقریبی از دیوار پله های یمانی محاسبه کرد؛ زیرا در راستای همین دیوار واقع است و اندازه ضخامت دیوار پله های یاد شده، یک هشتم ذرع از سه ذرع کمتر (دو ذرع و هفت هشتم ذرع) است. بدین ترتیب، طول دیوار شامی به طور تقریب، چهارده ذرع، دو قیراط کم است.

ارتفاع دیوار غربی آن، از سقف پایینی تا کف نیز هفده ذرع و ربع و یک هشتم ذرع و فاصله این دیوار از رکن غربی تا رکن یمانی هجده و یک سوم ذرع است.

ارتفاع دیوار یمانیِ کعبه از سقف پایینی تا کف، هفده و نیم ذرع و دو قیراط است و عرض این دیوار از رکن یمانی تا رکنی که حجرالأسود در آن است، چهارده ذرع و دو سوم ذرع می باشد. از میانه دیوار شامیِ کعبه تا میانه دیوار یمانی آن، هجده و یک سوم ذرع است و از میانه دیوار شرقی آن تا میانه دیوار غربی، چهارده و یک هشتم ذرع است و فاصله میان دیوار شرقی و پایه ستون اول که در کنار در کعبه قرار دارد، هفت ذرع و

یک هشتم ذرع است و نیز فاصله میان آن پایه تا پایه ستون بعد، از حجرالأسود هفت ذرع و یک قیراط و فاصله (عمودی) میان هر کدام از پایه های ستون ها تا دیوار غربی، هفت ذرع است. هرچند اندازه میان پایه ستون وسطی تا دیوار برابر آن، دو قیراط کمتر است و فاصله میان پایه ستون اول که پس از درِ کعبه قرار دارد، تا دیوار یمانی کعبه، چهار ذرع و یک سوم است و فاصله پایه این ستون تا پایه ستون میانی، چهار ذرع و یک چهارم و یک هشتم ذرع است و میان پایه (ستون) وسطی و پایه ستون سوّمی که کنار حِجر قرار دارد، چهار ذرع و نیم است و فاصله این پایه ستون سوم تا دیوار شمالیِ کنار آن نیز دو ذرع و ربع است.

محیط ستون (استوانه ای شکل) اوّل پس از درِ کعبه، دو و یک چهارم ذرع و یک هشتم ذرع است و محیط ستون میانی، دو و نیم ذرع و ربع است و محیط ستون بعد از حجرالأسود، دو ذرع و نیم و دو قیراط است؛ این ستون هشت ضلعی است. ارتفاع داخلیِ چارچوبِ در، با احتساب کتیبه ها، شش ذرع و ارتفاع خارجیِ آن، بدون کتیبه ها، شش ذرع ربع کم است و عرض چارچوبِ در، از داخل کعبه، با احتساب کتیبه ها، یک قیراط کمتر از سه ذرع و یک سوم ذرع است و ارتفاع هریک از دو لنگه در، شش ذرع و یک هشتم ذرع کمتراست و عرض هر یک دو ذرع، یک سوم کم (یک ذرع و دو سوّم ذرع) و اندازه عرض گنبد، سه چهارم ذرع و اندازه بلندی درِ پایینیِ پلکانی که از پایین به طرف بالای کعبه می روند، یک ذرع و دو قیراط و اندازه بلندی در بالایی همان پلکان، یک ذرع و یک هشتم و ارتفاع درِ (کعبه) از زمین دو ذرع و نیم و یک ششم ذرع و یک هشتم ذرع (۲۱۹۲۴/ ۱۸+ ۱۶+ ۱۲+ ۲) است.

ابعاد خارجی کعبه به ذرع آهنی

ارتفاع دیوارهای شرقیِ کعبه از بالای شاخص روی پشت بام تا زمین محلّ طواف، بیست و سه ذرع و یک هشتم و عرض این دیوار از رکن حجرالأسود تا رکن شامی که به آن رکن عراقی هم می گویند، برابر با بیست و یک ذرع و یک سوم است و فاصله پاشنه

دِر کعبه تـا پـایین سـر دِرِ آن، سه ذرع و نیم و ارتفـاع سـر در، یـک ربع ذرع و یـک قیراط و ارتفـاع دیوار شـامی آن از بالای شـاخص در پشت بام تا کف حجرالأسود بیست و سه ذرع منهای یک هشـتم و انـدازه عرض این دیوار، از رکن شامی تا رکن غربی، هفـده ذرع و نیم و ربع ذرع و ارتفـاع دیوار غربی آن، از بالای شاخص در پشت بام تا زمین، بیست و سه ذرع و انـدازه عرض این دیوار از رکن غربی تـا رکن یمـانی، بیست و یـک ذرع و دو سوم ذرع است و ارتفـاع دیوار یمانی از بالای شاخص در پشت بام کعبه تا زمین- همچون جهت شـرقی- بیست و سه ذرع و یک هشتم و فاصله این دیوار از رکن یمانی تا رکنی که حجرالأسود در آن قرار دارد، هجده ذرع و یک ششم است.

ابعاد پشت بام کعبه

از وسـط دیوار شـرقی آن تـا وسـط دیوار غربی، چهـارده ذرع و یـک چهارم و یک هشـتم ذرع است و از وسط دیوار شامی تا وسط دیوار یمانی یک هشـتم کمتر از هجده ذرع (هفده ذرع و هفت هشـتم ذرع) و ارتفاع شاخص سـمت شرقی، هفت هشتم ذرع و عرض آن، یـک شـشم کمتر از دو ذرع است و ارتفـاع شـاخص سـمت شامی، یک ذرع و یک هشـتم ذرع و عرض آن یک هشتم کمتر از دو ذرع است و ارتفاع شاخص سمت غربی، یک ذرع و عرض آن یک ذرع و نیم و یک هشتم ذرع است. بلنـدی شـاخص در جهت یمـانی، دو سوم ذرع و عرض آن یـک ذرع و نیم و یـک قیراط است و تمامی آنچه در مورد انـدازه عرض (دیوارهـای) کعبه از داخـل و خـارج گفتیم کمتر از آن چیزی است که ابن جمـاعه در این مورد، گفته است و آنچه در مورد ارتفـاع خارجی کعبه آوردیم نیز کمتر از آن مقـداری است که ابن جماعه بیان کرده است؛ زیرا آنچه ما در مورد ارتفاع آن از بیرون گفتیم، به انـدازه دو سوم ذرع و یک قیراط کمتر و آنچه در مورد عرض (دیوارهای) شـرقی کعبه از بیرون گفتیم به انـدازه دو قیراط کمـتر از دو ذرع است و در مـورد عرض دیوارهـای داخلی آن، به انـدازه نیم ذرع و یـک قیراط و در مورد عرض دیوار شامی از بیرون به اندازه یک ذرع و در مورد عرض آن دیوار (شامی) از داخل، به

اندازه یک ذرع و یک ششم ذرع کمتر است و در مورد عرض دیوار غربی از بیرون، یک ذرع و یک سوم ذرع و در خصوص عرض دیوار غربی از داخل، به میزان یک سوم ذرع و یک هشتم ذرع کمتر است و عرض دیوار یمانی آن از خارج یک ذرع و دو قیراط و عرض دیوار یمانی از داخل به میزان دو سوم ذرع کمتر است. البته همه اندازه هایی که گفته شد به ذرع آهنی است.

شاذروان کعبه و بنای آن

شاذروان کعبه، همان سنگ های کنار کعبه است که روی آنها در هر سه طرف شرقی، غربی و یمانی، بنای کنگره داری به عمل آمده است که البته روی برخی سنگ های طرف شرقی، کنگره ای وجود ندارد که آن نیز شاذروان است، ولی سنگ های کنار دیوار، که در مقابل حجر قرار دارد، در شمار شاذروان نیست؛ زیرا همچنانکه گفتیم بی هیچ شکی جزء کعبه است. این شاذروان همانی است که قریش از عرض دیوار پایه کعبه- طبق روش معمول در عمارت سازی- کاسته بودند و شیخ ابوحامد اسفراینی و ابن صلاح و نووی، به این نکته اشاره کرده و از گروهی از شافعی ها و دیگران و نیز محبّ طبری نقل کرده و یادآور شده که شافعی در کتاب «الأمّ» به این نکته اشاره کرده و از وی نقل کرده که گفته است: هرکس بر آن طواف کند باید طواف خود را تکرار نماید.

میان علمادر حکم شاذروان (واینکه جزو طواف هست یاخیر) اختلاف است. شافعی ویارانش معتقدند که باید از آن احتراز کرد و طواف کسی را که از آن احتراز نکند درست نمی دانند. مذهب مالک نیز بنا بر آنچه که ابن شاش و ابن حاجب و شارح او، شیخ خلیل و شاگرد وی صاحب «الشامل» و برخی از متأخران مالکی نقل کرده اند، همین نظر را دارند؛ هرچندبرخی از متأخران مالکی منکر آن هستند و در شمار موارد مسلّم مذهب نمی دانند.

حنبلی ها بر آنند که احتراز از آن، پسندیده است، ولی عدم احتراز از آن طواف را باطل نمی کند. مذهب ابوحنیفه نیز بر آن است که شاذروان بنا بر آنچه شمس الدین

سروجی از حنفی ها نقل کرده، جزو کعبه نیست. گروهی از علمای محقق نیز بنا به گفته قاضـی عزالـدین بن جماعه همین نظر را پذیرفته اند.

به نظر می رسد شایسته است که از طواف شاذروان احتراز گردد؛ زیرا اگر چنانکه گفته شد، شاذروان در شمار کعبه باشد که احتراز از آن واجب است و اگر در شـمار کعبه نباشـد که احتراز از آن اشـکالی نـدارد؛ گرفتن جـانب احتیاط، همواره مطلوب است که البته در اینجا، احتمال (لزوم احتراز) قوی است. واللَّه اعلم.

برخی مردم مخالف آنند که شاذروان جزو کعبه است (زیرا برآنند که) ابن زبیر- همان گونه که در خبر بنای کعبه آمد- کعبه را بر اساس شالوده حضـرت ابراهیم علیه السـلام ساخت و این مخالفت دو حالت بیشتر ندارد: یا اینکه باید مدعی شوند که ابن زبیر بنـا را بر پایه دیوارهای کعبه و پس ازرسـیدن به سـطح زمین، کامل کرد ویابایـد ادّعا کننـد که اگر از عرض پایه های آن پس ازرسـیدن به سطح زمین، کم شده باشد در واقع بر پایه های آن ساخته نشده است. برای حالت اوّل دلیلی در دست نیست؛ زیرا آنچه در ویژگی بنـای کعبه به وسـیله ابن زبیر گفته شـده، به این معنـا نیست که بنای کعبه بر اساس همه دیوارهایی که از اسـاس آن به سـطح زمین رسـیده انـد، و یـا بر پـایه کم کردن از عرض آن دیوارهـا، تمـام شـده باشـدکه البته فرض دوم بیشتر احتمال دارد؛ زیرا عادت بر آن بوده که از ضـخامت دیوار پس از رسـیدن به سـطح زمین، می کاستند و اگر مصلحت بنا چنین ایجاب می کرده، می توان فرض کرد در زمانی که به وسیله ابن زبیر ساخته شد، شاذروان جزو کعبه بوده است.

آری، در جریان بنای کعبه به وسـیله ابن زبیر، دلیل روشنی وجود دارد که ثابت می کند او آنچه را که قریش از مساحت کعبه خارج کرده بودنـد، وارد آن کرد و در واقع بـدان باز گردانـد و بنابراین، بنای آن (به وسـیله ابن زبیر)، بر اساس بنای حضـرت ابراهیم علیه السلام و نه قریش بوده است. حالت دوم نیز مسلّم نیست؛ زیرا اگر از ضخامت دیوار کاسته شود، بدان معنا نخواهد بود که دیگر بر آن پایه قبلی بنا نشده است و در این تردیدی نیست و انکارش نیز لجاجت بیهوده است. واللَّه اعلم.

من نمی دانم که بنـای شاذروان چه هنگام آغاز شـد. این بنا نه یک بار بلکه بارها انجام شـده است؛ از جمله در سال پانصـد و چهل و دو، که نمی دانم در این سال کـدام قسـمت های آن ساخته شد. بار دیگر- بنا به آنچه ابن خلیل در «منسک» خود بیان کرده- در سال ششـصد و سـی و شـش صورت گرفت و هم او می نویسـد: در این سال شاذروان تا به حجرالأسود رسانده شد. دیگر بـار، آخر دهه شـصت (قرن هفتم) یا در اوایل دهه هفتاد (قرن هفتم) بوده است؛ زیرا قاضـی بدرالـدین بن جماعه یادآور شده که او در سال ششـصد و پنجاه و شش دیده است که (شاذروان) به صورت سکویی بود که برخی عوام به گرد آن طواف می کردنـد و در سال (ششـصد و) شـصت و یک دیـده است که روی آن چیزی به صورتی که امروزه دیده می شود، بنا کرده بودند تا نشود به دور آن طواف کرد. این مطالب را دایی ام از قول پسر قاضی عزالدین و او از قول پدرش برایم باز گفت.

قاضـی عزالـدین بن جماعه- باز بنا به گفته دایی ام- یادآور شـده که ارتفاع شاذروان از زمین طواف در سـمت درِ کعبه، یک ربع و یک هفتم ذرع و عرض آن در این سمت، نیم ذرع و ربع (سه چهارم ذرع) است.

ازرقی یادآور شده که ارتفاع شاذروان شانزده انگشت و عرض آن یک ذرع است (۱) و همان گونه که ازرقی خاطر نشان می کنـد، عرض آن در جاهـایی کمتر از این مقـدار است. محبّ طبری عـالم حجاز در زمان خود نیز بنا به گفته ازرقی فتوا داد که انـدازه قبلی آن بایـد بـاز گردانـده (و بـاز سـازی) شود و در این بـاره تـألیفی کوتـاه دارد که آن را «اسـتقصاء البیـان فی مسأله الشاذروان» نام نهاده است.

زیورهای کعبه معظمه

گوینـد نخستین کسـی که در جـاهلیت کعبه را آراست، عبـدالمطلب جدّ پیـامبر صـلی الله علیه و آله بود که این کـار را بـا دو آهوی طلاـیی- که به هنگـام حفر چاه زمزم یافت- انجام داد. این مطلب را ازرقی گفته است. البته وی درباره اولین کسـی که در اسلام آن را آراست، سخن

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۰۹

متناقضی دارد. ازرقی از جدّ خود نقل کرده که پس از اسلام ولیدبن عبدالملک بن مروان نخستین کسی بود که کعبه را مطلّا کرد. و در جای دیگر، سخنی به خلاف آن آورده، می گوید: عبدالملک بن مروان دو عدد سایبان و دو قدح بلورین برای آن فرستاد و ستون میانی را از پایین تا بالا، با ورقی از طلا پوشانید. (۱) مسبّحی در باره نخستین کسی که در اسلام کعبه را تزیین کرد، مطلبی دارد که به نظر می رسد با نظر ازرقی مخالف است؛ وی در اخبار سال شصت و پنج هجری می نویسد:

در این سال ابن زبیر بنای کعبه را به پایان رسانید؛ و ادامه می دهد: بنای آن با سُرِب ذوب شده، مخلوط با ورس است. (۲) روی کعبه و ستون های آن را ورق طلا گرفته اند و کلید آن نیز از طلاست. این مطلب را به همان صورتی که بود از روی خط رشیدالدین بن حافظ رکن الدین منذری در خلاصه ای که از کتاب مسبّحی به دست داده، نقل کردم؛ زیرا ازرقی در مورد بنای کعبه به وسیله ابن زبیر و اینکه آن را با سرب آمیخته با وَرْس ساخته، مطلبی نیاورده و این خالی از فایده نبود. واللَّه اعلم.

ازرقی، ویژگی و ابعاد تزییناتی را که به دستور ولید صورت گرفت، بیان کرده و چنین می نویسد: در زمان خلافت ولیدبن عبدالملک، او مبلغ سی و شش هزار دینار برای خالدبن عبداللَّه قسری کارگزار خود در مکه فرستاد تا دو درِ کعبه و نیز ناودان و روی ستون های داخل کعبه و درِ قسمت داخل رکن ها با را ورق طلا بپوشانند. (۳) ازرقی همچنین نوشته است که امین محمدبن هارون الرشید، خلیفه عباسی، برای سالم بن جرّاح کارگزار خود بر املاک خالصه مکه، مبلغ هجده هزار دینار فرستاد تا دو درِ کعبه را روکش طلا بگیرد؛ او نیز روکش های قبلی را برداشت و با اضافه کردن ۱۸ هزار دینار (طلا به آنها) روکش تازه ای گرفت که تا به امروز موجود است. میخ ها و حلقه ها و نیز کتیبه ها و پاشنه در را نیز روکش طلا گرفت. (۴)

۱- اخبار مکه، ج ۱، صص ۲۱۰ و ۲۲۴

۲- وَرسْ یا اسپرک، گیاهی که از آن، ماده اصلیِ رنگ قرمز به دست می آید.

۳- اخبار مکه، ج ۱، صص ۲۱۲ و ۲۱۳

۴- همان، ص ۲۱۲

ازرقی یادآور شـده است که پرده داران کعبه، برای متوکّل خلیفه عباسـی رقعه ای نوشـتند و در آن ذکر کردند که دو رکن از ارکـان کعبه طلاکاری شـده و دو گوشه دیگر نقره کاری شـده انـد و اگر همه آنها (یکـدست) شود و طلاکاری گردد، خیلی بهتر است و این که قطعه ای که روی برخی دیوارهای کعبه شبیه کمربند روی دیواره حفاظ قرار گرفته، از سـنگ مرمر است و اگر آن قطعه در چهار گوشه، از نقره باشد، زیباتر و بهتر است.

ازرقی می افزایـد: متوکل، این کارها را انجام داد و اسـحاق بن سـلمه زرگر را مأمور این کار کرد. می گویـد: اسـحاق، هر دو گوشه داخـل کعبه را که از نقره بود، از طلاـ کرد و دو گوشه دیگر را نیز که طلاـ بود به شـکل جدیـد این دو گوشه ساخت و پرداخـت و کمربنـدی از نقره و بـا نقش و شـکل یکسـان درسـت کرد و روی دیـوار حفـاظ کعبه در هر چهـار طرف قرار داد. عرض این کمربنـد دو سـوم ذرع است و طوقه ای از طلاـ دارد که متصـل به آن است. ازرقی آنگـاه می نویسـد: در بالاـی این کمربند، سنگ های مرمر نقش دار است و ورقه طلای نازکی که برای سقف ها به کار رفته بود، بر روی این سنگ های مرمر، قرار نگرفت. وی می افزایـد: بر دیـوار پشت در، از سـمتِ راستِ کسـی که وارد کعبه می شـود، گیره ای مسـی قرار داشت که وقتی در باز می شد، آن را بدان گیر می دادند تا بسـته نشود. آن مس ها را نیز کندند و به جای آنها از نقره استفاده کردند. او همچنین درِ پلکـان را نیز نقره کشـید ... پاشـنه در را هم که از دو قطعه چوب ساج بود و به مرور زمان سابیـده و فرسوده شـده بود؛ در آورد و به جای آن یک قطعه از چوب ساج یکدست قرار داد و آن را با ورقه هایی از نقره پوشانید.

ازرقی می گوید: اسحاق بن سلمه زرگر به من خبر داد طلاهایی که در گوشه ها و لولای در بود، نزدیک به هشت هزار مثقال می شـد و مجموعه نقره هـا از جمله نقره روکش پاشـنه پـایینیِ در و نیز چهار پایه نقره ای، بالغ بر حـدود هفتاد هزار درهم می شد و طلاهای نازک روکش شده بر دیوارها و سقف کعبه، جمعاً نزدیک به یکصد حقّ (۱) شده

۱- هر حق معادل پنج مثقال است.

است. این مطالبی بود که ازرقی درباره تزیینات کعبه آورده است. (۱) سهیلی در بیان تزیین کعبه به وسیله ولیدبن عبدالملك نکته ای را آورده که ازرقی آن را ذکر نکرده است، به این مضمون که در اسلام ولید نخستین کسی نیست که کعبه را تزیین کرد. متن سخن سهیلی برای اطلاع، از این قرار است: ولیدبن عبدالملك که بر سر کار آمد، بر تزیینات کعبه افزود و طلا و نقره ای که بر سفره حضرت سلیمان علیه السلام بود در ناودان ها و سقف کعبه به کار برد. سفره حضرت سلیمان بر پشت شتر قوی هیکلی بار شد و از این رو قسمت های زیرین این وسایل، آسیب دید و ولید از آنها برای تزیین کعبه استفاده کرد. این محموله از طُلَيْطِلَه از جزیره اندُلس آمده و شامل طوق هایی از یاقوت و زبرجد هم بود. (۲) اینك اخبار مربوط به تزیین کعبه، را که نویسندگان پس از ازرقی نقل کرده اند، به همان ترتیب بیان می کنیم، از جمله اینکه گروهی از پرده داران کعبه به معتضد خلیفه عباسی نوشتند:

برخی از کارگزاران کعبه مقداری از طلاهایی را که روی دو بازوی درِ کعبه بود برداشته، و به صورت دینار ضرب کرده اند و در امور جنگ و مواردی که پس از شورش علوی خارجی در سال دویست و پنجاه و یك نیاز بود، استفاده کرده اند و آن دو بازو را با دیباج پوشانده اند.

همچنین یکی از کارگزاران پس از او، یک چهارم از طلای پایین دو درِ کعبه و نیز طلاهایی را که روی دماغه در بود، برداشت تا از آن در سرکوب فتنه گندم فروش ها و قصاب ها در مکه به سال دویست و شصت و هشت استفاده کند و به جای آن نقره طلاکاری شده مانند آن، قرار داد. و چون هر سال در ایام حج بدان دست مالیده می شود (طلای آن پاك شده و) نقره آن نمایان می شود و همه ساله باید آب طلای آن را تجدید کرد.

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۰۱

۲- الروض الأُنُف، ج ۱، ص ۲۲۴

معتضد دستور داد کارهای مورد نظر انجام شود و درخواست ها اجابت گردد.

فرمان او به اجرا درآمد.

دیگر اینکه مادر مقتدر، خلیفه عباسی، به غلام خود لؤلؤ دستور داد که سراسر ستون اوّلی بعد از درِ کعبه را با طلا، اندود کند؛ زیرا ستون کنار آن با ورق طلا پوشیده شده و بقیه ستون ها، آب طلا داده شده بود. این کار در سال سیصد و ده صورت گرفت.

در ادامه، جمال الدین محمدبن علی بن ابومنصور معروف به «جواد» فرستاده والی مصر در سال پانصد و چهل ونُه کسی را که به او «حاجب» گفته می شد، همراه با پنج هزار دینار فرستاد تا داخل کعبه و ارکان آن را ورق طلا و نقره بگیرد.

از دیگر کسانی که کعبه را تزیین کردند، ملک مظفر حاکم یمن بود که روی درِ کعبه کار کرد و پیش از این چگونگی تزیین در کعبه از سوی وی، ذکر شد. نواده او ملک مجاهد، حاکم یمن نیز کعبه را تزیین کرد. و من خبر آن را از کسی شنیدم، که خود نام ملک مجاهد را با خط درشت در بالای دیوار روی در کعبه از داخل دیده بود. پیش از این گفته شد که ملک ناصر محمدبن قلاوون حاکم مصر، در کعبه را با مبلغ سی و پنج هزار و سیصد درهم تزیین کرد و نواده او ملک اشرف شعبان بن حسین نیز درِ کعبه را در سال هفتصد و هفتاد و شش تزیین کرد. این ها مطالبی بود درباره تزیین کعبه پس از ازرقی، که بدان آگاهی یافتم.

آویزهای کعبه و زیور آلاتی که به آن هدیه شد

مسعودی می نویسد: فارس ها از ابتدا پول و جواهر به کعبه هدیه می کردند، ساسان بن بابک دو آهوی طلا و جواهر و شمشیر و طلاهای بسیار به کعبه هدیه کرد که در زمزم دفن شد. برخی از تاریخ نگاران و سیره نویسان بر آنند که همه آن هدایا، به جُرهُم- در زمانی که در مکه بودند- تعلّق می گرفت و از آنجا که آنها چیزی نداشتند، از این اموال استفاده می کردند. این احتمال نیز وجود دارد که به دیگران تعلّق گرفته باشد. (۱)

۱- مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۴۲

گويند کلاب بن مرّهبن کعب بن لؤى بن غالب بن فِهْربن مالك بن نضربن کنانه قرشى اولين کسى بود که شمشيرهايى زرّين و سيمين به عنوان اندوخته کعبه، در کعبه قرار داد.

اين مطلب را صاحب «المورد العَذْب الهنى» آورده است.

ازرقى نيز از وسايلى که به کعبه هديه شده، سخن رانده است، آنجا که مى نويسد:

محمدبن يحيى از واقدى و او از بزرگان خويش نقل کرده که گفته اند: وقتى عمربن خطاب مداين کسرى را فتح کرد، از جمله چيزهايى که براى او فرستاده شد، دو هلال بود که آنها را به کعبه فرستاد تا در آنجا آويخته شوند. عبدالملك بن مروان نيز دو سايبان و نيز دو قدح (براى کعبه) فرستاد. سپس مى گويد: وليد بن عبدالملك دو قدح اهدا کرد و وليد بن يزيد نيز يک تخت و يک صندلى و دو هلال، فرستاد. نيز مى گويد: ابوالعباس يعنى سفاح، «صفحهالخضراء» را فرستاد و ابوجعفر (منصور برادر سفاح) جام فرعونى را فرستاد و مأمون ياقوتى را که هر سال در موسم حج و با زنجيرى از طلا آويزان مى شد، فرستاد و جعفر متوکّل نيز سايبانى که از طلا ساخته شده بود و به درهاى گران بها و ياقوت و زبرجد مُرصّع شده بود، همراه با زنجيرى که در موسم حج در برابر کعبه آويزان مى شد، اهدا کرد.

ازرقى مى گويد: سعيدبن يحياى بلخى برايم نقل کرد: وقتى يکى از پادشاهان تبّت اسلام آورد، بتى طلايى را به کعبه هديه کرد که به شکل انسان بود و بر سر آن، تاجى از طلاى مرصّع به جواهر و ياقوت قرمز و سبز و زبرجد، روى تخت بلند نقره اى که پايه هايى داشت قرار گرفته و بر روى آن فرش ديباجى گسترده بود که گرداگرد آن، پولك هايى از طلا و نقره قرار داده شده و همه تخت را پوشانده بود.

مواردى نيز هست که ازرقى از آن ها ياد نکرده است؛ از جمله، قفلى که در آن هزار دينار قرار داشت و آن را معتصم عباسى تقديم کعبه کرد، فاکهى از آن ياد کرده و مى گويد: ... برخى از مردم در باره قفل کعبه مى گويند که معتصم باللّٰه قفلى که در آن هزار دينار بود، در سال دويست و نوزده براى کعبه فرستاد. در آن روز صالح بن عباس، والىِ مکه بود و پرده داران را فراخواند تا قفل را تحويل بگيرند. چون پرده داران از گرفتن

آن خودداری کردنـد، آنان را مجبور به قبول آن کرد و قفل مزبور را به ایشان داد که (که هزار دینار آن را) میان خود تقسیم کردند. (صالح بن عباس) قفل قبلی را برای خود برداشت.

مسبّحی نیز داستان قفل را آورده است، ولی داستان او با آنچه که فاکهی بیان کرده تفاوت دارد. وی در اخبار مربوط به سال ۲۱۹ آورده است که طاهربن عبداللَّه بن طاهر به همراه گروه زیادی از لشکریان، قفلی که در آن یک هزار مثقال طلا بود به حج آورد و آن را به در کعبه آویخت و قفل قبلی را برداشت. این قفل طلاکاری شده بود و گفته می شود حَجّاج دستور ساخت آن را داده بود. این مطلب از روی نسخه ای به خط رشید بن منذری از مختصر کتاب مسبّحی نقل گردید.

از جمله چیزهایی که در زمان ازرقی یا اندکی پس از وی، به کعبه هدیه شد، طوقی است از طلای مرصّع به زمرّد و یاقوت و غیره که با یاقوت سبز و بزرگی مزیّن شده بود.

فاکهی در این باره می گوید: در سال دویست و پنجاه و نُه، یکی از پادشاهان سِنْد، اسلام آورد و طوقی از طلا که در آن صد مثقال طلای مُرصَّع به زمرد و یاقوت و الماس و یک نگین یاقوت سبز بود، برای کعبه فرستاد. وزن آن بیست و چهار مثقال بود که به پرده داران تقدیم شد. ایشان نیز درباره آن نامه ای به معتمد علی اللَّه، خلیفه عباسی نوشتند و مروارید آن را درآوردند و به زنجیر طلا کشیدند و در وسط طوق در برابر یاقوت و زمرّد قرارش دادند. معتمد نیز فرمان داد که آن را آویزان کنند و در سال ۲۵۹ در کنار دیگر آویزهای کعبه، آویخته شد.

از دیگر اشیائی که در زمان ازرقی یا اندکی پس از او در کعبه آویخته شد، نواری از نقره بود که نوشته ای در میان داشت و آن شامل بیعت نامه جعفربن معتمد و بیعت نامه ابی احمد موفق بود. فاکهی در نقل این مطلب، می افزاید: آنگاه فضل بن عباس هاشمی در موسم حج سال ۲۶۱ به مکه آمد و بیعت نامه جعفربن معتمد و بیعت نامه ابی احمد موفق باللَّه برادر خلیفه و متن قراردادِ معتمد همراهِ او بود. نواری از نقره برای آنها درست کرد که در آن ۳۵۰ درهم نقره به کار رفته بود که نامه و نوشته ها در آن قرار داشت و در

ابتدای این نوارِ نقره ای، سه عدد روزنه یا سوراخ کوچک درست کرد و از آنها زنجیره های نقره ای آویخت و در روز دوشنبه، سه شب گذشته از ماه صفر، همراه با محمدبن یحیی، رییس شرطه خود- که در آن روز متصدّی خراج و برید و صوافی (۱) بود- وارد کعبه گردید و در آنجا بود تا آن را در تاریخ صفر سال ۲۶۲ در کنار دیگر آویزهای کعبه، آویختند.

فاکهی درباره یاقوتی که مأمون فرستاد مطالبی دارد که ازرقی بیان نکرده است و اینکه این یاقوت، درشت تر از درّ یتیم (مروارید بی همتا) است. او می افزاید:

امیرالمؤمنین یاقوتی را که هر سال با زنجیری از طلا مقابل کعبه آویخته می شد، فرستاد.

این یاقوت، درشت تر از درّ یتیم است.

حسن بن حسین ازدی به نقل از اسماعیل بن مجمع نقل کرده که گفت: درّ یتیم را وزن کردم و دانستم که وزن آن دو مثقال و نیم و یک چهارم و یک دهم مثقال است (۸۵/ ۲/ ۱۱۰+ ۱۴+ ۱۲+ ۲).

از دیگر اجناسی که پس از ازرقی به کعبه هدیه شد، قندیل هایی بود که مطیع للّٰه عباسی (۲) در سال ۳۵۹ هدیه کرد که همگی نقره و تنها یکی از آنها به وزن ششصد مثقال، از طلا بود. و دیگر، قندیل ها و محراب هایی که به گفته ابو عبیداللّٰه بکری در کتاب «المسالک و الممالک» حاکم عمان به کعبه هدیه کرد. متن سخن وی از این قرار است:

در سال ۴۲۰ به امر حاکم عمان، محراب هایی ساخته شد که هر یک به وزن بیش از یک قنطار (۳) بود و قندیل هایی بسیار محکم تقدیم کعبه کرد که محراب ها در کنار درِ کعبه، به دیوار ثابت شدند.

۱- صوافی، آن قسمت از غنایم بود که به پیغمبر و امام می رسید و از دیگر غنایم که میان رزمندگان تقسیم می شد، ممتاز می گشت.

۲- وی در سال ۳۳۴ به خلافت رسید و خلافتش تا سال ۳۶۳ به طول انجامید.

۳- قنطار واحد وزنی است که مقدار آن را متفاوت گفته اند و از جمله یکی از برابرهای آن، حدود ۵۰۰ کیلوگرم امروزی است.

همچنین قندیل های طلا و نقره که عمربن علی بن رسول، حاکم یمن در سال ۶۳۲ به کعبه، هدیه کرد. و دیگر، قفل و کلیدی است که ملک ظاهر بیبرس (۱) سلطان مصر هدیه کرد که قفل پیش گفته را بر آن سوار کردند. دیگر، حلقه طلای مرصّع به لؤلؤ و لعل است که هر کدام یک هزار مثقال وزن دارد و در هر حلقه، شش مروارید گرانبها و در میان آنها شش لعل گرانبها وجود دارد که علی شاه؛ وزیر سلطان ابوسعید خرابنده به وسیله حاجی مولاواخ در سال ۷۱۸ به کعبه آورد و هنگامی که می خواست آنها را بیاویزد، امیرالحاج مصری در این سال، مانع شد و گفت: این کار تنها با اجازه سلطان؛ یعنی حاکم مصر که در آن زمان ناصر محمدبن قلاوون بود، امکان پذیر است. حاجی مولا واخ گفت: وزیر علی شاه نذر کرده بود که وقتی بر خواجه رشیدالدوله چیره شد و او را کشت، این دو حلقه را بر درِ کعبه بیاویزد.

گفته می شود پس از آن، اجازه یافت که به فاصله کوتاهی آنها را آویزان کند. اندکی بعد «رمیثهبن ابی نمی» از آل قتاده آنها را برداشت.

از دیگر آویزها- بنا به خبری که یکی از فقهای مکه به من داده- چهار قندیل بزرگ است که هریک، آن گونه که گفته اند به وزن و اندازه یک سبوی دسته دار مکه است که دوتای آنها از طلا و دوتای دیگر از نقره اند و سلطان شیخ اوَیس، حاکم بغداد آنها را در یکی از سال های هفتصد و هفتاد (دهه هفتاد) هدیه کرده است. او گفت که این قندیل ها، مدت کوتاهی آویزان شدند و بعد آنها را برداشتند و عَجْلان بن رمیثه، امیر مکه، آنها را (برای خود) برداشت. پس از آن مردم قندیل های بسیاری به کعبه هدیه کردند و آنچه اکنون در کعبه آویزان است، شانزده قندیل است که سه تای آنها نقره و یکی طلا و یک بلور و دو تا مس و بقیه- که نُه قندیل باشد- از آبگینه حلبی (متعلق به شهر حلب) ساخته شده اند. آنچه او ذکر نکرده و ما گفتیم نیز تنها همان شانزده عدد قندیل است.

از حلقه های طلاـ و نقره ای که در ستون ها و دیوارها بوده، با وجود والیانِ پیاپی مکه و نیز با آمدن دیگرانی که ازرقی در تاریخ خود نام برده یا بعد از وی آمده اند، چیزی باقی

۱- وی از سال ۶۵۸ تا سال مرگ خود در سال ۶۷۶ سلطنت کرد. شذرات الذهب، ج ۵، ص ۳۵۰

نمانـده است. از آن جمله، اتفـاقی است که برای ابوالفتوح حسن بن جعفر علوی (۱)- همان کسی که از اطاعت حاکم بامراللّه سر بـاز زد و ادعـای امـامت کرد و لقب «راشـد» گرفت- پیش آمـد و از زیورهـا و اشـیای گرانبهای کعبه برداشت و برای خود درهم و دینار (سکه نقره و طلا) ضرب کرد و این سکه ها را «فتحیه» می گویند.

پس از آن نیز محراب هایی را که حاکم عمّان هدیه کرده بود، برای خود برداشت.

همچنین برخی از تحفه های مکه به وسـیله محمدبن جعفر معروف به ابن ابی هاشم حسـینی (۲) به یغمـا رفت که در سال ۴۶۲ قندیل های مکه و پرده های آن و نیز ورق های (طلا و نقره) درها را- به این دلیل که از سوی مستنصـر عُبَیدی (۳) حاکم مصر مقدری سالیانه به وی نرسیده بود و او گرفتار قحط سالی و اوضاع نابسامان مصر بود- برای خود برداشت.

ازرقی درباره مجازات کسانی که جرأت برداشـتن اموال کعبه را به خود می دادنـد و نیز در هشـدار نسبت به این کار، اخباری نقل کرده است که یکی از آنها موردی است که از جدّ خود احمدبن محمد ازرقی به نقل از عبداللّه بن زراره نقل کرده و می گویـد: اموال متعلق به کعبه را «ابرق» می گفتنـد که اگر با مالی درمی آمیخت، آن را نابود می کرد و هرکس به آن دست می زد، از اموال وی کاسـته می شـد و کمترین بلایی که بر صاحب آن می آمد، سـختی جان دادن (به هنگام مرگ) بود. از جمله این که جوانی از پرده داران به بستر مرگ افتاد و جان کنـدن وی دشوار شـد و چند روزی به درازا کشـید. پدرش به او گفت: نکنـد از «ابرق»- یعنی از اموال کعبه- چیزی برداشـته باشـی؟ پاسخ داد: آری، چهارصد دینار. و چون قبول کرد که چهار صـد دینار به کعبه بدهکار است، دشواری مرگ از او دور شد و بلا فاصله جان سپرد. (۴)

۱- وی امیر مکه بود و دو بـار این سـمت رابر عهـده گرفت. نخستین بار در سال های ۴۰۱- ۳۸۴ ودیگر بـار در سال های- ۳- ۴- ۴۲۰ ه. نک: الکامل فی التاریخ، ج ۹، صص ۳۳۲- ۳۳۱؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۵- ۱۷۴؛ عِقدالثمین، ج ۴، ص ۶۹

۲- وی در سال ۴۶۱ تا ۴۸۷ ه. ولایت مکه را بر عهده داشت اتعاظ الحنفاء، ج ۲، ص ۲۶۹.

۳- خلافت مصر را از سال ۴۲۷ تا ۴۸۷ ه بر عهده داشت اتعاظ الحنفاء، ج ۲، ص ۱۸۴ و ۱۸۵.

۴- اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۴۷

خلاصه این که چیزی از آراسته های کعبه چه برای نیاز و چه به قصد تبرّک، جایز نیست؛ زیرا وقتی برای کعبه در نظر گرفته شده، حالت وقف دارد و تغییر حالت و وضع آنها، جایز نمی باشد. این اشاره از محبّ طبری در «القری» است که می گوید: این حکم، باعث تعظیم اسلام و ایجاد ترس در دشمنان می گردد.

پوشش کعبه

کعبه معظمه در دوران جاهلیت و پس از اسلام پوشش های گوناگون داشته است؛ از جمله پارچه های ستبر، پارچه های معافری، (۱) پارچه نرم و نازک، پارچه قرمز راه راه یمنی، و بُرد یمانی بوده که بنا به گفته ابن اسحاق، (۲) برای نخستین بار تبّع حمیری کعبه را بدان پوشاند. ابن جُرَیج نیز یادآور شده که او کعبه را با برد یَمانی پوشش داد و او نخستین کسی است که کعبه را به طور کامل، پوشاند.

سهیلی می نویسد: کعبه را با پارچه ای از موی ستبر و نیز پوست پوشش داد. و بنا به گفته امّ زیدبن ثابت انصاری، از دیگر پوشش های کعبه، خز سبز و زرد و نوعی فرش و نوعی پوشاک عربی و پارچه های کرکی بوده است. و بنا به گفته عمربن حکم سلمی، از پارچه قرمز راه راه یمنی و پارچه کرکی و پشتی های عراقی بوده است. ونیز گاه پارچه های لطیف یمنی بوده که ابو ربیعه مخزومی کعبه را بدان پوشاند و قریش نیز وقتی کعبه را- بنابه خبر ابونجیح بازسازی کردند- آن را با همین پارچه های لطیف یمنی، پوشش دادند و به روایت دیگری آنها از پارچه قرمز راه راه یمنی استفاده کردند.

از دیگر پوشش های کعبه، پارچه های پشمی (که روی شتر می انداختند) بوده که بنا به نوشته ازرقی، در جاهلیت از این پوشش برای کعبه استفاده می کردند. اما پوشش آن در

۱- اشاره به نام شهری است که در آن پارچه بافته می شد.

۲- ابن هشام ازابن اسحاق نقل کرده که تبّع حِمْیری نخستین کسی است که خانه کعبه را پوشش داد و والیان جُرهُمی وی را بدین کار واداشتند. او دستور دادکه آن راتطهیرکنند و هم اوبرای کعبه، در وکلید قفل قرارداد. نک: ج ۱، ص ۲۷، چاپ جمالیه.

عهـد اسـلام، بنـا به گفته ازرقی، پارچه های یمانی بوده که پیامبر صـلی الله علیه و آله کعبه را بـدان پوشانیـد و نیز پارچه کتان مصـری که عمر و عثمـان برای پوشـش کعبه از آن اسـتفاده کردنـد که البته عثمـان از برد یمانی نیز اسـتفاده کرد. وی نخستین کسی است که دو گونه پوشش بر کعبه پوشاند. عبداللّٰه بن عمربن خطاب نیز با همان پارچه هایی که بدن خود را می پوشاند- یعنی پـارچه کتـانی و پـارچه کرکی و پشـمی- کعبه را پوشـش داد. معاویه نیز آن را با دیباج و کتان و پارچه کرکی پوشانـد. کعبه در روز عاشورا با دیباج و در روز آخر ماه رمضان- برای عید فطر- با کتان پوشانده می شد.

یزیـدبن معاویه نیز دیباج خسـروانی بر کعبه پوشاند. ابن زبیر و عبدالملک بن مروان نیز در پوشـش کعبه از دیباج بهره گرفتند. (۱) و در مورد هریک از اینان گفته شـده که اوّلین بار کعبه را با دیباج پوشـش داده انـد و ابن زبیر وقتی بنای کعبه را به پایان رساند، آن را با کتان مصـری پوشـش داد و مأمون برای کعبه، سه پوشـش در نظر گرفته بود: دیباج قرمز برای روز ترویه، کتان مصری برای نیمه رجب و دیباج برای روز بیست و هفتم رمضان تا عید فطر.

در زمان متوکّل عباسی نیز به همین ترتیب کعبه پوشش داده می شد. و «حسین افطس علوی» با دو پوشش پرنیانی نازک آن را پوشـش می داد؛ یکی زرد رنـگ و دیگری سـفید که ابـو سـرایا آن را سـاخته بود. این بود خلاـصه ای از آنچه ازرقی دربـاره پوشش کعبه در جاهلیت و اسلام، ذکر کرده است.

از جمله کسانی که ازرقی در این زمینه از آنان نامبرده، ابوبکر است، ولی از نوع پوشـش و زمان پوشش کعبه به وسیله عبداللّٰه بن عمربن خطاب چیزی نگفته و از پوشـش کعبه به وسیله علی بن ابی طالب علیه السلام سخنی به میان نیاورده است. در جایی نیز ندیدم کسی تصریح کرده باشد که آن حضرت کعبه را پوشانده باشند (۲) و شاید گرفتاری ایشان در

۱- ابن هشام آورده است: نخستین کسی که کعبه را با دیباج پوشانید، حَجّاج بن یوسف بود. کعبه تا پیش ازآن، با کتان و بُرد یمانی پوشانده می شد ج ۱، ص ۱۳۲ و نیز نک: اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۵۳ و ۲۵۴

۲- اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۵۳

جنگ هایی که در راستای تحکیم دین با خوارج داشتند، مانع از این کار شده باشد.

ازرقی به هنگام سخن ازپوشش کعبه، ازنوع پارچه های «قباطی»، «وصایل»، «حَبرات»، عصب و انماط یاد کرده است. (۱) «قباطی» جمع قبطیه (به ضم)، از پارچه های نازک و سفید مصری است که به قبطی های مصر نسبت داده شده است و ضمه آن به خاطر تغییر نسبت است، حال آن که آن گروه از مصریان، قِبطی (و نه قُبطی) نام دارند. «وصایل» پارچه های قرمز رنگ راه راه یمنی است. «حَبرات» جمع حَبْره، از بُردهایی است که به آن بُرد حَبْرَه می گویند، بُرد حبر هم به صورت اضافه و هم به صورت صفت (و موصوف) به کار می رود و از پارچه های یمن است. «عصب» بردهای یمانی است که پشم آن به هم تابیده می شود و پس از بستن رنگ زده می شود و در نتیجه تارهای رنگ نشده ای به رنگ سفید باقی می ماند که به آن «بُرد عصب» و «بُرُود عصیب» می گویند. و «انماط» نوعی فرش مخصوص روی شتر و مفرد آن «نمط» است. این توضیحات را گروهی از علمای مورد اعتماد بیان داشته اند.

از جمله کسانی که گفته می شود کعبه را پوشش دادند، ولی ازرقی از ایشان نام نبرده است، حضرت اسماعیل پیامبر علیه السلام است. دایی ام به نقل از ابن جماعه برایم نقل کرد که عبدالرزاق از ابن جُرَیج روایت کرده که گفت: گروهی از علمای ما، گمان دارند اولین کسی که کعبه را پوشش داد، اسماعیل پیامبر علیه السلام است.

دیگر از این افراد، عدنان بن ادّ است. برخی معتقدند که وی نخستین کسی بود که کعبه را پوشش داد. زبیربن بکار در کتاب خود «النسب» می گوید: عدنان بن ادّ بیم آن داشت که حرم، کهنه و مندرس گردد، بنابراین نشان ها (انصاب) را قرار داد و اوّلین کسی بود که کعبه را پوشش داد یا این که کعبه در زمان وی پوشش داده شد. از دیگر افراد، بنا به نقل «سهیلی» (۲) که از ماوردی، خالدبن جعفربن کِلاب است. عین سخن سُهیلی، که پس از

۱- نام این پارچه ها را در صفحات گذشته به: پارچه کتانی، پارچه راه راه قرمز یمنی، پارچه لطیف یمنی، بُردیَمانی و پارچه پشمی که روی شتر می انداختند، برگردانده ایم.

۲- الروض الأُنُف، ج ۱، ص ۲۲۴

بیان مطالبی درباره پوشش کعبه آورده، به نقل از ماوردی از این قرار است:

نخستین کسی که پارچه دیباج بر کعبه پوشاند، خالدبن جعفربن کلاب بود که بچه شتری با بار گندم یافت که تعدادی فرش پشمی نیز حمل می کرد؛ آنها را بر کعبه آویخت.

فاکهی پیش از آنان به این مطلب اشاره کرده و گفته است: محمدبن ابی عمر و عبدالجباربن علاء نقل کرده اند که سفیان از مسعر از خشرم نقل کرده اند: در زمان جاهلیت، خالدبن جعفر به بچه شتری برخورد کرد که فرش دیباجی بارش بود، آن فرش را به کعبه فرستاد تا در آنجا فرش شود.

از جمله این افراد، مادر عباس بن عبدالمطّلب بود که بنا به گفته ابوعبیده- که ابن حاج در منسک خود نقل کرده- کعبه را با حریر و دیباج، پوشانید. از ابوعبیده نقل شده که علّت این کارِ وی، آن بود که عباس در کودکی گم شده بود و او نذر کرد که اگر فرزندش پیدا شود، کعبه را پوشش دهد، وقتی عباس را پیدا کرد، کعبه را پوشاند و او نخستین زن عرب است که بنا به گفته سُهیلی و دیگران، کعبه را با دیباج پوشانید.

زبیربن بکار گوید: آن کس را که مادر عباس او را گم کرد و نذر کرد که اگر پیدا شود، کعبه را بپوشاند، پسر دیگرش ضِراربن عبدالمطّلب، برادر عباس بود. او یادآور شده که مادر عباس ابیاتی خطاب به او می خواند که یکی از خدّام کعبه او را پیدا کرد و امّ عباس نیز به نذر خود عمل کرد و کعبه را پوشش داد.

پس از ازرقی، کعبه انواع پوشش ها را به خود دید و طبق گفته ابن عبد ربّه در «العقد الفرید»؛ از جمله با دیباج سفید خراسانی و دیباج قرمز خراسانی پوشانیده شد.

اینک عین سخن او را در مورد پوشش کعبه نقل می کنیم. او پس از بیان مطالبی درباره کعبه می گوید: همه خانه کعبه، جز رکن حجرالأسود، پوشانده شده است.

پرده های کعبه به اندازه یک قامت و نیم از حجرالأسود نمایان می شود. نزدیک موسم حج، کعبه با کتان «قباطی» که همان دیباج سفید خراسانی است، پوشیده می شود و تا هنگامی که مردم احرام پوشیده اند، بر همین پوشش می ماند و پس از پایان احرام در روز «نحر» پوشش کعبه عوض می شود و دیبای قرمز خراسانی جای پوشش قبلی را می گیرد

که روی این پوشش، نوشته هایی در حمد و تسبیح و تکبیر و تعظیم خداوند، به صورت هاله هایی دایره شکل و جود دارد. این پوشش تا سال بعد می ماند و دوباره به صورتی که گفته شد، تعویض می شود. وقتی پوشش کعبه زیاد و چند لایه می شود، از ترس آن که مبادا سنگینی کند. از آن می کاهند و پرده داران کعبه که خاندان شیبه بودند، پرده های اضافی و قبلی را برای خود برمی داشتند.

این بود سخنان صاحب «العقدالفرید» در این باره. (۱) وفات ابن عبد ربّه بنا بر آنچه ذهبی در «العِبر» و دیگران گفته اند، (۲) در سال ۳۲۸ بوده است، ولی من در کتاب وی (العقد الفرید) مطالبی یافته ام که نشان می دهد سال های پس از آن نیز زیسته است و در اصل این کتاب، توضیح داده ام.

از دیگر پوشش های کعبه، دیباج سفید در زمان حاکم فاطمی و در زمان نواده او مستنصر فاطمی است که صُلیحی والی یمن و مکه، به دستور مستنصر آن را پوشاند.

ابونصر استرآبادی نیز در سال ۴۶۶، کعبه را با پارچه ای سفیدِ بافته هند، پوشش داد.

در این سال کعبه با دیباج سفید نیز پوشانیده شد؛ این پوشش را سلطان محمدبن سبکتکین با خود داشت و نظام الملک وزیر سلطان ملکشاه سلجوقی پوشش را به دست آورد و به مکه فرستاد که آن را روی پوشش ابونصر قرار دادند. همچنین کعبه پوشش سبز رنگ نیز به خود دید که در آغاز خلافت ناصر خلیفه عباسی بود. شاید هم پیش از این زمان چنان پوششی داشته است.

در زمان ناصر خلیفه عباسی، پوشش سیاه با حاشیه دوزی زرد و پیش از آن سفید هم بر کعبه پوشانده شده که به گمانم تاکنون همان دیباج سیاه، به عنوان پوشش کعبه، باقی مانده است. جز این که در سال ۶۴۳ منصوربن منعه بغدادی، شیخ حرم مکه- پس از آن که باد شدیدی در این سال بر مکه وزید و پوشش آن را پاره کرد- پارچه نخی سیاه رنگی روی آن قرار داد. من خود به خط مُیُورقی نوشته ای دیدم که نشان می دهد وزش این باد

۱- العِقد الفرید، ج ۶، صص ۲۵۷ و ۲۵۸

۲- «العِبر فی خبر مَن غَبر»، ج ۲، صص ۲۱۱ و ۲۱۲

شدید در سال ۶۴۴ بوده است.

وقتی در تاریخ مذکور کعبه پوشش خود را از دست داد و ملک منصور حاکم یمن درصدد پوشاندن آن برآمد، «ابن منعه» به وی گفت: این کار تنها باید با اجازه دربار خلافت باشد. ابن منعه خود پولی برای این کار نداشت. پس سیصد مثقال طلا قرض کرد و پارچه های مزبور را خرید و رنگ سیاه زد و حاشیه دوزی قدیمی پوشش کعبه را روی آن انجام داد و کعبه را بدان پوشانید.

در سال ۸۱۰ در طرف شرقی پوشش کعبه، جام هایی با ابریشم سفید نقش زده شد که تا سال های ۸۱۱- ۸۱۴ چنین بود، ولی در سال ۸۱۵ به همان صورتی که قبلا بود؛ یعنی پوشش سیاه بدون جام باقی ماند. در سال های ۸۱۶ تا ۸۱۸ نیز چنین بود، ولی در سال ۸۱۹ در طرف شرقی پوشش کعبه بار دیگر جام های نقش داری از ابریشم سفید در حاشیه پایینی زده شد. در این سال برای درِ کعبه، پرده بسیار زیبایی بهتر از پرده های پیشین همراه با جام هایی پر نقش و نگار ساخته و آماده شد. روی جام های یاد شده به رنگ سفید نوشته شده بود: «لا اله الّا اللّه محمّد رسولُ اللّه» و در دایره هایی که در سال ۸۱۰ ایجاد شده بود، قرار داشت. این جام های سفید مدت پنج سال پیاپی پس از سال ۸۱۷ و ۸۱۸ برقرار بود؛ پس از آن برداشته شد و به جای آنها در سال ۸۲۵، جام های سیاه رنگی قرار داده شد.

در پوشش کعبه، حاشیه دوزی با ابریشم زرد وجود دارد که پیش از آن، تا آنجا که ما دیده ایم، سفید بود و نخستین باری که به رنگ زرد کار شد، یکی دو سال پیش از سال هشتصد بود؛ در این حاشیه دوزی آیاتی از قرآن کریم نوشته شده است؛ از جمله در طرف شرقی؛ إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَكَّهَ مُبارَكاً وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ- فِيهِ ءَايتُ بَيِّنتٌ مَقامُ إِبْراهيمَ وَ مَن دَخَلَهُ كَانَ ءَامِناً وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَي سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فِإنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۱)

۱- آل عمران: ۹۶، ۹۷

و در طرف غربی: وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرٰهِيمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمٰعيلُ رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنّا إِنَّکَ أَنْتُ السَّمِيعُ الْعَليمُ- رَبَّنا وَاجْعَلْنا مُسْلِمَيْنِ لَکَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّکَ وَأَرِنا مَناسِكَنا وَتُبْ عَلَيْنآ إِنَّکَ أَنْتَ التَّوّابُ الرَّحِيمُ (۱)

و در سمت یمانی: جَعَلَ اللّٰهُ الْکَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِياماً لِلنّاسِ وَالشَّهْرَ الْحرامَ وَالْهَدْیَ وَالقَلٰئِدَ ذٰلِکَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰواتِ وَما فِی الْأَرْضِ وَأَنَّ اللّٰهَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عليمٌ. (۲)

و در طرف شامی، نام حاکم مصر و متن فرمان وی در پوشش کعبه، قرار دارد. این حاشیه دوزی در ربع بالایی کعبه انجام شده است. یکی از علما، حکمت بسیار نیکویی در سیاهی پوشش کعبه ذکر کرده است؛ از ابن ابی صیف، مفتی مکه روایت داریم که یکی از استادانش به وی گفته است: ای محمد، آیا می دانی چرا خانه کعبه را با رنگ سیاه پوشانده اند؟ گفت: خیر. گفت: گویا زبان حال کعبه این است: مردمانی را که پیرامون آن بوده (و طواف کرده بودند) از دست داده و به رسم عزاداری، سیاه پوش شده است.

مَهَلْهِل دمیاطِی شاعر نیز درباره سیاهی پوشش کعبه و قفل، شعری دارد:

یروق لی منظر البیت العتیق إذا بدا کأن حِلْیتها السوداء قد نُسجت

من حبّه القلب أو من أسود المُقَل

پوشش کعبه در این سال و از هفتاد سال به این سو، از درآمد وقفی بوده که سلطان ملک صالح (۳) اسماعیل بن ملک ناصر محمدبن قلاوون، حاکم مصر برای پوشش سالیانه کعبه و نیز پوشش هر پنج سال یک بار حجره نبوی و منبر نبوی، در نظر گرفته بود. این وقف عبارت از روستایی در اطراف قاهره به سمت قلیوبیه بوده که ملک صالح آن را از

۱- بقره: ۱۲۷، ۲۸

۲- مائده: ۹۷

۳- ابوالفداء عمادالدین، ازسال ۷۴۳ تا ۷۴۶ سلطنت کرد. درباره او نک: «النورالائح و الدرّ الصادح فی اصطفاء مولاناالسلطان الملك الصالح، تألیف ابراهیم بن قیسرانی که به اهتمام صاحب این قلم، منتشر شده است دارالانشاء طرابلس، ۱۹۸۲.

بیت المال خرید و وقف کرد. جز برادرش ملک ناصر، از سلاطین بعد از وی، کسی کعبه را پوشش نداد، هر چند پوشش ملک ناصر حسن، برای روی کعبه نبود و به داخل کعبه اختصاص داشت و همان پوششی است که اکنون (زمان نویسنده) نیز وجود دارد. شنیده ام که آن پوشش درازتر از این بوده و تا به زمین می رسیده است، ولی در حال حاضر تنها نیمه بالایی و سقف کعبه را می پوشاند و از ابریشم سیاه با جام هایی زری دوزی است، به استثنای قسمتی از پوشش داخل سقف، میان دو ستون کنار در، که از جنس ابریشم سرخ لطیف و نازک است و در وسط آن جام بزرگی زری دوزی شده است. سلطان حسن این پوشش را در سال ۷۶۱ تقدیم کعبه کرد.

همچنین شنیده ام که پیش از این، درون کعبه پوششی اهدایی از سوی ملک مظفر حاکم یمن قرار داشته است. ملک مظفر نخستین پادشاه پس از انقراض عباسیان بوده که در سال ۶۵۹ کعبه را پوشش داده است و سالیان دراز، گاه به اتفاق پادشاهان مصر و گاه به تنهایی این کار را ادامه داد.

اولین پادشاه از پادشاهان مصر پس از عباسیان، که کعبه را پوشش داد، ملک ظاهر بیبرس بُنْدُقداری صالحی بود و سال ۶۶۱ نخستین سالی بود که این کار انجام شد. جز پادشاهان؛ از جمله کسانی که کعبه را پوشش دادند، شیخ ابوالقاسم رامشت صاحب منصب اردوی مکه است که از عایدی و کمک ها و هدایا، در سال ۵۳۲ کعبه را پوشانید.

پوشش وی بنا به گفته ابن اثیر (۱) ارزشی معادل هجده هزار دینار مغربی داشته و برخی چهار هزار دینار هم گفته اند.

در حال حاضر، کعبه را همه ساله در روز نحر (عید قربان) می پوشانند، ولی پوششی که در این روز بر کعبه افکنده می شود، از بالا می آویزند و چند روز پس از عید قربان رها می شود تا طبق معمول به پایین آن؛ یعنی شاذروان کعبه برسد. پرده داران کعبه که خاندان شیبه هستند، در روز عید قربان نیمه بالایی پوشش کهنه را برای خود بر می دارند و نیمه پایینی آن را در بیست و هفتم ذی قعده هر سال، بر می دارند.

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۱۱، ص ۶۱۵

ابن جبیر در سفرنامه خود آورده است که پوشش کعبه در روز بیست وهفتم ذی قعده جمع می شود، ولی بریده نمی شود؛ پس از ذکر اینکه در این روز- به عنوان جشن- کعبه به روی همگان باز می شود، افزوده است: در این روز- که بیست وهفتم ذی قعده می باشد- پرده های کعبه معظمه را تا حدود یک قامت و نیم از دیوار آن، در چهار سمت، بالا می زنند و این کار را احرام کعبه می نامند و می گویند که کعبه، محرم شده است و همه ساله این سنت در همین روز، انجام می گردد. (۱) این مطلب با آنچه امروزه پرده داران انجام می دهند، از دو نظر متفاوت است:

۱- آن که آنها پوشش کعبه را در روز بیست و پنجم ذی قعده هر سال، از چهار سو تا پاشنه پایینی در، بالا می برند و این کار را نزدیک غروب این روز انجام می دادند که زمان انجام آن را به آغاز روز تغییر دادند.

۲- این که در روز بیست و هفتم ذی قعده هر سال، پوشش کعبه را از بالای در، همراه آن قسمتی که قبلًا بالا زده بودند، می کندند.

باید گفت سخن ابن جبیر به مفهوم بریدن پرده ها در روز بیست و هفتم نیست، بلکه مفهومِ بالا بردنِ آنهاست. شاید به خاطر این باشد که حاجیانی که مایل به خرید و به دست آوردن پوشش کعبه هستند- بیشتر حاجِیان عراقی هستند و- غالباً نزدیک روز عرفه به مکه می رسند و پیش از رفتن به مکه، وارد عرفه می شوند تا مبادا از وقوف، باز مانند و اگر چنین باشد، تأخیر پرده داران در کندن پرده به جای روز بیست و هفتم به ایام منا یا تعویض آن به هنگام رسیدن پوشش جدید، توجیه پذیر است و یا شاید دلیل این که پرده داران پوشش کعبه را در بیست و هفتم ذی قعده برمی دارند، این باشد که حاجیان مصر و شام، در روزهای نخست ذی حجه عازم مکه می شوند و اگر پرده داران در این کار، تأخیر روا دارند یا کندن تمام پوشش را به ایام منا وا گذارند، به منظور و هدف خود، که فروش پوشش کعبه در دهه اول ذی حجه باشد، نخواهند رسید.

گفته ابن جبیر حکایت از آن دارد که کعبه در روز عید قربان، پوشش داده نمی شود،

۱- رحله ابن جبیر، ص ۱۴۳

بلکه در «یوم النفر» (سه روز پس از عید قربان) پوشش داده می شود؛ زیرا می گوید: و در روز عید قربان، پوشش کعبه معظمه، روی چهار شتر و در حالی که قاضی جدید با پوشش سیاه خلیفه پیشاپیش آن حرکت می کند و پرچم ها به اهتزاز درآمده و طبل ها در پشت سر، نواخته می شوند، به سوی مکه آورده می شود.

سپس می گوید: پوشش رادرپشت بام بالای کعبه می گذارند وهنگامی که روز سیزدهم ماه گرامی (ذی حجه) فرا رسد، متولیان کعبه (خاندان شیبه) طی مراسمی بسیار باشکوه و دیدنی، آن را می آویزند. وی پس از توصیف این پوشش، می گوید: و بدین ترتیب کار پوشاندن کعبه پایان می یابد و دامنه های آن بالا زده می شود تا مبادا شدّتِ هجوم مشتاقان بیگانه آسیبی به آن رساند. (۱) البته این با آنچه امروزه انجام می شود و پوشش را بر کعبه می اندازند و روز عید قربان آن را بالا می کشند، تفاوت دارد. آنچه امروز درباره پوشش کعبه انجام می دهند، موافق با مطلبی است که ابن عبد ربّه (۲) نقل کرده است. در حال حاضر حدود چهار سال است که دیگر پوشش کعبه را روز عید قربان از منا نمی آورند، بلکه امیرالحاجِ مصر همراه با پرچم های برافراشته و طبل ها و بوق هایی که نواخته می شوند، پوشش را تا داخل مسجد می آورند و به درون کعبه می برند و از آنجا بیرون می آورند و در طرف یمانی در صحن مسجدالحرام پهن می کنند و هر چهار قسمت آن را مشخص می کنند و همدستان امیر همراه با پرده داران، پوشش را بلند می کنند و به بالای کعبه می برند و به شیوه ای که گفته شد، از آنجا می آویزند. علت اینکه پوشش را قبل از حج به درون کعبه می برند، آن است که از دست دزدها در امان بماند؛ زیرا اتفاق افتاده که پرده را از جایگاه امیر در منا، دزدیده اند که با پرداخت مبلغی، باز گردانده شده است. از این رو امرای دیگر هنگامی که از مکه عازم منا هستند، پوشش را در کعبه قرار می دهند. در سال ۸۱۸ پوشش کعبه را در چهارم ذی حجه تا نیمه آن آویزان کردند و در سال ۸۱۹ تنها در روز عید

۱- رحله ابن جبیر، صص ۱۵۷ و ۱۵۸

۲- العقد الفرید، ج ۶، ص ۲۵۷

قربان، کعبه طبق معمول، پوشانده شد. در سال ۸۲۰ و ۸۲۱، این کـار در سوم ذی حجه صورت گرفت و در سال ۸۲۵، پوشش کعبه در روز عید قربان نصب شد.

این شرح را با مسأله ای فقهی که به پوشش کعبه مربوط می شود، به پایان می بریم.

علمـا در مورد جـایز بودن فروش پرده کعبه اختلاـف دارنـد. از عـایشه و ابن عباس و گروهی از فقهای شافعی و دیگران، جایز بودن این کار را نقل کرده اند و ابن قاضی و ابن عبدان از شافعی ها، این کار را منع کرده اند.

حافظ ابن صـلاح الـدین خلیل بن کَیکَلْدی علایی شافعی (۱) در قواعـد خود یادآور شـده است که او اکنون تردیدی در جایز بودن این کار ندارد؛ زیرا امام، آبادیِ مشخّصی را وقف کرده تا محصول و سود آن برای پوشش کعبه مصرف شود؛ وقفی که صورت گرفته، پس از متداول شدن این عادت (فروش پوشش کعبه) و آگاهی از آن بوده و کلمه «واقف» نیز بر آن اطلاق می گردد. و می گوید: این روشن است و با آنچه نقل کردیم تعارضی ندارد.

حاکمان مکه، همه ساله از دربانان کعبه پرده در کعبه و بخش بزرگی از پوشـش آن و یا مبلغ شش هزار درهم کامل به عنوان معـادل آنهـا دریافت می کردنـد و عنان بن مغامس بن رمیثهبن ابی نمیّ- وقتی در اواخر سال ۷۸۸ عهـده دار امارت مکه شد- این کـار را آغاز کرد و دیگران هم در ادامه چنین کردنـد. افزون بر این، حسن بن عجلان در دوران ولایت خود بر مکه، چنین رسـم کرد کـه پرده درِ کعبه و پوشـش مقـام ابراهیم علیه السـلام را از دربانـان و پرده داران می گرفت و به شاهـان و سـلاطین تقدیم می کرد.

معطر کردن کعبه

در تاریـخ ازرقی، روایتی از عایشه آمـده که می گویـد: خانه کعبه را خوشـبو سازید که این کار عین تطهیر آن است. همچنین در همـان کتاب از وی روایت شـده که گفت: زیرا بوی خوش کعبه نزد من بهتر از پیشـکش کردن سیـم و زر به آن است. در همان جا از

۱- برای شرح حال او نک: الدرر الکامنه، ج ۲، ص ۹۲- ۹۰، شماره ۱۶۶۶

ابونجیح روایت شده که معاویه بن ابی سفیان کسی را مأمور عطر زدن کعبه در هر نماز کرد و خود در موسم حج و نیز در رجب برای کعبه مجمر و خَلوق (۱) می فرستاد و «عبید» را مأمور این کار کرد و پس از آن والیان از او پیروی کردند. (۲) همچنین در تاریخ ازرقی روایتی آمده است که عبداللّه ابن زبیر خانه کعبه را هر روز با یک رطل مجمر خوشبو می کرد و در روزهای جمعه دو رطل مجمر به کار می برد. (۳) محبّ طبری می گوید: مجمر، عود است و خلوق، عطری معروف که از زعفران و دیگر انواع عطرها تهیه می شود و بیشتر به زردی و سرخی می زند. وی می افزاید: امام ابوعبداللّه حلیمی گفته است: از سعیدبن جبیر روایت شده که از عطر کعبه برای درمان بیماران استفاده می شد. و گفته است: عطا می گوید: وقتی کسی از ما می خواست از آن عطر شفا گیرد، عطری از پیش خود می آورد و به کعبه می مالید و بدان شفا می یافت. و گفته است: عطا گوید: وقتی کسی از ما می خواست شفا گیرد عطری از پیش خود می آورد و آن را به حجرالأسود می مالید و بر می داشت. این مطالب را ابن الصلاح در «منسک» خود آورده است.

نووی نیز یادآور شده است که جایز نیست از عطر کعبه- چه برای تبرک و چه به قصد دیگر- چیزی برداشته شود و هرکس چیزی از آن برداشت، باید بازگرداند و اگر برای تبرک بخواهد، باید عطری از خود بیاورد و بر آن بمالد و بردارد.

نام های کعبه

کعبه معظمه نام های متعددی دارد؛ از جمله: کعبه، مکه، بیت الحرام، بیت العتیق، قادس، نادر، (۴) و قریه القدیمه که سه نام آخری در تاریخ ازرقی آمده است. کعبه را به

۱- نوعی بوی خوش که بیشتر زعفران در آن به کار رفته است.

۲- اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۵۴

۳- همان، ص ۲۵۷

۴- در اخبار مکه «ناذر» با ذال آمده است، ج ۱، ص ۲۸۰

دلیل مکعب شکل بودن، کعبه نامیده اند.

قاضی عیاض در «مشارق» به هنگام ذکر کعبه می گوید: کعبه خود بیت است به این دلیل چنین نامگذاری شده که مکعب است و شکل چهار گوش دارد و هر بنای مرتفع و مربعی را کعبه گویند.

نووی گوید؛ از این جهت این نام گرفته که گرد مانند و مرتفع است و یا به دلیل مربع بودن اساس (شالوده) آن است. (۱) و از دیگر کسانی که معتقدند نامگذاری کعبه به خاطر مکعب شکل بودن آن است، ابن نجیح و ابن جُرَیج هستند.

کعبه، نام «مکّه» به خود گرفته؛ زیرا پوزه سرکشان را به خاک می مالد؛ در این باره معانی دیگری نیز ذکر شده است. در معنای «بیت العتیق» اختلاف است؛ برخی گویند این نام از این جهت است که خداوند متعال آن را از زورمداران و قلدران آزاد کرد و دست هیچ ستمگری، بدان نمی رسد. یا هیچ ستمگری یارای رویارویی با آن را ندارد. امّا بنا بر آنچه ابن جماعه گفته است، نظریه اول صحیح است.

از دیگر نام های کعبه، «بُنَیَّه» با تشدید است که قاضی عیاض در «مشارق» از آن یاد کرده است. او در باب حرف «باء» و به هنگام سخن از بیت عتیق آورده است: و بُنَیَّه نامی برای کعبه است. ابن اثیر نیز در «نهایه» (۲) مطلبی دالّ بر این نامگذاری دارد؛ وی می گوید:

در حدیث بَراء بن مَعْرور آمده است: بهتر آن دیدم که به این بُنَیّه پشت نکنم، که منظورش کعبه است. کعبه را بنیّه ابراهیم علیه السلام می گفتند؛ زیرا از بناهای او است و سوگند خوردن به خدای این بنیّه (ساخته شده)، فراوان بوده است.

ازرقی نیز مطلبی در تأیید این نامگذاری دارد. وی خبری را از واقدی نقل کرده که در آن، از اذان بلال در ظهر روز فتح مکه در کنار کعبه سخن رفته که قریش آن را شنیدند و ناخوش داشتند. تا آنجا که ابن ابی العاص گفته است به خدا سوگند که این بسیار گران

۱- تهذیب الأسماء و اللغات، ج ۲، ق ۲، ص ۱۲۴

۲- «النهایه فی غریب الحدیث»، ج ۱، باب «الباء مع النون»، چاپ دار احیاء الکتب العربیه بالقاهره، ۱۳۸۳ ه. ۱۹۶۳ م.

است که برده بنی جُمَح (یعنی بلال) در کنار بتّیه ابی طلحه به عرعر کردن بپردازد! (۱) این ابوطلحه همان عبداللَّه بن عبدالعزّی بن عثمان بن عبدالداربن نصربن کلاب، حاجب کعبه است که ابن ابی العاص، کعبه را به نام وی اضافه کرده است.

از دیگر نام های کعبه «الدُوّار» است که یاقوت در مختصر معجم البلدان خود (۲) آورده و یادآور شده است: ابن قطّان هر دو شکل کلمه را که خود ضبط کرده است به ضمّ دال و به فتح دال نقل نموده و گفته است: دُوّار درختی در یمامه است که آن را به هر دو شکل ضبط کرده اند. این نام را استاد ما قاضی مجدالدین شیرازی در کتاب خود «الوصل و المُنی فی فضل مِنی» ذکر کرده است.

از دیگر نام های خانه خدا «مسجدالحرام» است؛ زیرا خداوند متعال می فرماید:

فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرام که مراد از آن به اتفاق، کعبه است و نام مسجدالحرام بر غیر از کعبه نیز وارد شده که در باب پنجم توضیح دادیم.

ویرانی کعبه به دست حبشیان در آخرالزمان

در مسند احمدبن حنبل (۳) ونیز در «معجم الکبیر» طبرانی، به نقل ازعبداللَّه بن عمروبن عاص از پیامبر صلی الله علیه و آله روایتی نقل شده که فرمود: کعبه را «ذوالسویقتین»؛ از حبشیان، ویران می کند و زیور آن را به یغما می برد و پوشش آن را برمی دارد و توگویی که می بینم آن بی موی طاس، با بیل و کلنگ مشغول خراب کردن آن است.

در تاریخ ازرقی نیز به نقل از عبداللَّه بن عمرو روایت شده است که می گفت: مانند این است که می بینم مردک کچل و بی مویی به جان کعبه افتاده، آن را با بیل خود ویران می کند. نیز در تاریخ ازرقی روایت شده که آن حضرت در ادامه فرمود: به خدایی که جانم در اختیار اوست، مشخصات کسی را که (کعبه را ویران می کند) می بینم که مردک

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۷۵

۲- المشترک وضعاً و المفترق صقعا، ص ۱۸۳

۳- مسند، ج ۲، ص ۲۲۰

کچل و کج پایی است که با بیل خود به ویران کردن کعبه می پردازد .... (۱) در تاریخ ازرقی از علی بن ابی طالب]« [در روایتی آمده است که فرمود: پیش از آن که میان شما و این خانه (کعبه) جدایی افتد، هر چه بیشتر به گرد آن طواف کنید. من می بینم که یک حبشی کچل و ریز گوشی ایستاده و با بیل به خراب کردن آن مشغول است. و در صحیحین، از ابوهریره روایت شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کعبه را ذوالسویقتین حبشی ویران می کند. (۲) و در صحیح بخاری به نقل از ابن عباس از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

مثل آن است که مرد سیه چرده و کج پایی، سنگ به سنگ، کعبه را از جای می کند. (۳) سُهیلی نیز به قطعیت اشاره کرده که خراب کردن کعبه به وسیله حبشیان در پی بلند کردن قرآن، صورت می گیرد. به گفته ابن جماعه این کار پس از وفات حضرت عیسی علیه السلام اتفاق می افتد. وی می گوید: برخی از علمای متأخر این خبر را تصحیح کرده اند و از حلیمی نقل کرده است که این کار در زمان حضرت عیسی علیه السلام صورت می گیرد. واللَّه اعلم.

گشودن درِ کعبه در جاهلیت و اسلام

در تاریخ ازرقی، از سعیدبن عمرو هذلی و او از پدرش نقل کرده است که: قریش را در جاهلیت می دیدم که روزهای دوشنبه و پنج شنبه کعبه را می گشودند. (۴) فاکهی نیز این مطلب را ذکر کرده و یادآور شده که درِ کعبه در جاهلیت، در روزهای جمعه گشوده می شد. او گفته است: احمدبن صالح بن سعید، از محمّدبن عمرو سلمی، از عبداللَّه بن یزید، از سعیدبن عمرو، از پدرش نقل کرده که گفته است: قریش را دیدم که در جاهلیت،

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۷۶

۲- بخاری، ج ۳، ص ۳۶۸ در «الحج» باب «هدم الکعبه» و نیز باب قول اللَّه تعالی: ی جَعَلَ اللَّهُ الْکَعْبَهَ الْبَیْتَ الْحَرامَ قِیاماً لِلنَّاسِ ی و مسند مسلم، رقم ۲۹۰۹ در الفتن باب: «لاـ تقوم الساعه حتی یمر الرجل بقبر الرجل فیتمنی أن یکون مکان المیت من البلاء»، روایت کرده است.

۳- صحیح، بخاری، ج ۳، ص ۳۶۸ فی الحج باب «هدم الکعبه».

۴- اخبار مکه، ج ۱، ص ۱۷۴

روزهـای دوشـنبه و جمعه، کعبه را می گشودنـد. گشـودن درِ کعبه در زمـان جـاهلیت، در دوشـنبه و جمعه از عثمـان بن طلحه الحجبی، از طریق ابن سعد هم روایت شده است.

ابن جبیر در گزارش سـفر خود که به سال ۵۷۹ صورت گرفت، آورده است: کعبه، روزهای دوشـنبه و جمعه گشوده می شـد، مگر در ایام رجب که همه روزه باز بود. (۱) گفتنی است که: گشایش درِ کعبه در روز جمعه، تا به امروز (دوران نویسنده) نیز ادامه دارد و گشودن آن در روزهـای دوشـنبه ترک شـده است، جز آن که در ماههـای رمضـان و شوّال و ذی قعـده سال ۸۰۱ چنین اتفاقی افتاد (و روزهای دوشنبه هم گشوده شد) که بنا به ضرورتی، به ورود زنان اختصاص یافته بود.

کعبه در روزهـای غیر از جمعه و در اوقات متعـددی از هر سال گشوده می شود؛ از جمله در آغاز روز دوازدهم ربیع الأوّل هر سال، آغاز روز بیست و نهم از ماه رجب هر سال که این روز بیشتر ویژه ورود زنان به کعبه، البته پیش از شستن آن است.

همچنین از آغاز روز عیـد فطر و از آغاز روز بیست و شـشم ذی قعـده هم گشوده می شود که در این روز تنها اعیان و بزرگان وارد می شوند؛ گشودن آن در این روز برای شـست و شو صورت می گیرد. در موسم حج و نیز در برخی شبهای اوّل تا هشتم ذی حجه هر سـال و طی برخی روزهـا، درِ کعبه گشوده می شود. گشودن درِ کعبه در این اوقـات (ایام ذی حجّه) برای تحویل گرفتن کمکهای مردم از سوی دربانان است. در اوّلین جمعه پس از پایان ذی حجه، درِ کعبه، به روی همگان باز می شود، جز این که در سال ۸۱۴ کعبه پس از خروج حجّاج از مکه و پیش از آغاز سال ۸۱۵ نیز گشوده شد و در سال ۸۱۵ نیز دربانان به منظور گرفتن کمک های کسانی که مایل به کمک بوده و وارد کعبه می شدند، در کعبه را می گشودند.

ابن جبیر نیز درباره ایامی که کعبه گشوده می شود، به روز بیست ونهم رجب اشاره کرده و یادآور شـده است که: روز بعـد از آن، کعبه شسته می شود تا از نجاسات احتمالی

۱- رحله ابن جبیر، ص ۱۱۳

کودکانی که همراه مادران خود در روز بیست ونهم وارد کعبه شده بودند، پاک گردد. او خاطر نشان کرده است که زنان شور و شوق فراوانی برای ورود به کعبه در این روز نشان می دهند، (۱) ابن جبیر همچنین به باز شدن کعبه در صبح عید فطر، اشاره کرده است، (۲) ولی اشاره ای به گشودن آن در روز بیست و ششم ذی قعده نکرده است. او یادآور شده که کعبه در بیست و هفتم ذی قعده به روی همگان گشوده می شود و در این روز، پوشش کعبه از هر چهار سو، بالا زده می شود که به آن احرام کعبه می گویند. آن گاه می گوید: کعبه در زمانی که در احرام است (وپوشش آن بالا زده شده) باز نمی شود، مگر پس از توقف در عرفات.

وی در ادامه نوشته است: پوشش کعبه را روز عید قربان بر پشت بام کعبه قرار می دهند و در روز سه شنبه سیزدهم ماه یاد شده، آویزان می شود و دنباله های آن بالا زده می شود تا از دست بیگانگان در امان بمانند. اشاره می کند که در این روزها، کعبه معظمه هر روز برای عراقی ها و خراسانی ها و دیگر کسانی که با امیر الحاج عراقی وارد می شوند، باز می گردد (۳) و این دلالت بر آن دارد که کعبه طی موسم حج باز می شود که در زمان ابن جبیر این کار پس از (انجام مراسم) حج صورت می گرفته است؛ زیرا حاجیان عراقی غالباً نزدیکی های روز عرفه می رسند.

این بخش از کتاب را با توضیحاتی پیرامون وضع پرده داری کعبه و آنچه پرده داران از واردان به کعبه می گیرند، به پایان می بریم. محب طبری در این باره سخنان گویا و جامعی دارد که عین آن را نقل می کنیم. به گفته وی، پرده داری کعبه، از مقامات خاندان شیبه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان واگذار کرده بود؛ همچنان که سقایت حجاج را به عباس واگذارد. سپس می گوید: پرده داری کعبه شامل خدمت به آن، گشودن و بستن در و تولیت آن است. سپس می گوید: علما برآنند که هیچ کس نباید این منصب را از ایشان

۱- رحله ابن جبیر، ص ۱۱۵- ۱۱۳

۲- همان، ص ۱۳۴

۳- همان، ص ۱۴۴

بگیرد؛ زیرا ولایت رسول اللَّه صلی الله علیه و آله است و مالک، شرکت دیگران با ایشان را از گناهان کبیره برشمرده است.

باید گفت: بعید نیست که چنین سخنی گفته شده باشد، اما مشروط بر آن که خاندان شیبه حرمت آن را حفظ کنند و در خدمت به آن رعایت ادب و احترام بنمایند، ولی اگر جانب حرمت را رعایت نکنند، می توان کسی را بر آن گمارد که مانع از هتک حرمت کعبه گردد و چه بسا برداشت جاهلانه و نابخردانه و معکوس از این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «وَ کُلُوا بِالْمَعْرُوف» باعث شده باشد که اجرت گرفتن برای ورود به کعبه را مباح دانسته باشند، در حالی که امت، در تحریم (گرفتن اجرت) اتفاق نظر دارند و آن را از بدترین بدعت ها و زشت ترین کارها می دانند. و اگر این جمله و حدیث هم درست باشد، دلیل بر لزوم رعایت حرمت آن است؛ زیرا گرفتن اجرت، از کارهای خیر (و معروف) نیست و اشاره ای که به کمک و انعام (از سوی مردم به پرده داران) شده، حق دارند آن را بگیرند و خود به عنوان اکْلِ به معروف- همچنان که از بیت المال دستمزد دریافت می کنند- از آن استفاده کنند و در ازای آن، به خدمت کعبه بپردازند و به کارهای آن رسیدگی نمایند و در این میان تنها آنچه بدان مستحق و سزاوارند، برایشان حلال است.

آن گاه طبری پس از یادآوری احادیثی که به حجر مربوط می شود، مطالبی آورده حاکی از آن که علّت گذاشتن در برای کعبه از سوی قریش، ممانعت از ورود به کعبه در مورد کسانی است که نمی خواستند به آنان اجازه ورود بدهند. همچنین شاهد این ادّعا سخن آن حضرت صلی الله علیه و آله است که فرمود: قوم تو این کار را کردند تا هرکس را خواستند، اجازه ورود دهند و هرکس را خواستند مانع از ورودش شوند و نیز این گفته حضرت صلی الله علیه و آله که فرمود: و درِ آن را به زمین چسبانید، دلالت بر آن دارد که مردم از خانه کعبه باز داشته نشده بودند و نمی توان آنان را (از ورود به کعبه) منع کرد. آنچه پرده داران از مردم می گیرند، تنها در صورتی که پرداخت کنندگان کاملًا راضی باشند، برای آنها حلال است؛ چراکه دستمزد آنان در برابر کارهایی که برای کعبه انجام می دهند، باید از بیت المال پرداخت گردد.

ابوالعالیه ریاحی درباره آیه: فَانَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ می گوید: سهم اضافه شده برای خداوند متعال در واقع برای خانه خدا (یعنی کعبه) است و بیشتر علما برآنند که خداوند خمس (یک پنجم) را از جهت شرافت و حرمت به نام خود اضافه کرده است و سهم خدا و سهم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یکی است. او در دو جا از باب بیست و هشتم کتاب خود «القری» این مطلب را آورده است. محبّ طبری نیز خبرمربوط به «کُلُوا بِالْمَعرُوف» را به سنن سعید بن منصور نسبت داده است و در طبقات محمّدبن سعد کاتب واقدی، از حدیث عثمان بن طلحه آمده است و ما در باب سی و هفتم این کتاب، ان شاءاللّه بدان خواهیم پرداخت.

شست و شوی کعبه در اصل برای طهارت آن است. فاکهی مطلبی با همین مضمون آورده است. وی در بخشی با عنوان «در اذان بلال بن رباح بر کعبه و بالا رفتن او بر پشت بام کعبه در روز فتح مکه» آورده است: محمّدبن علی مروزی از عبداللّه بن موسی، از موسی بن عبیدهبن عبداللّه بن دینار، از ابن عمر نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به بلال فرمان داد و او به بالای کعبه رفت و برای نماز اذان گفت و مسلمانان برخاستند و بندهای کمر به یکدیگر بستند و دلوها گرفتند و از زمزم آب برداشتند و بیرون و درون کعبه را شست وشو دادند و اثری از آثار مشرکان بر آن نگذاشتند. ما این خبر را از آن جهت در این بخش آوردیم که در آن از شستن کعبه به وسیله پرده داران سخن به میان آمده و این خبر شاهدی بر آن است.

تعیین جهت قبله از افق های مختلف

دایی ام، قاضی حرمین، محب الدین نُوَیْری، از قاضی عزالدین بن جماعه به طور شفاهی و او به نقل از نوشته پدرش- در بخشی که به بیان ویژگی های کعبه پرداخته و خود گفته است که آن نوشته را در ربیع الآخر سال ۶۶۲ به رشته تحریر در آورده- برایم نقل کرد که: جهتِ قبله برای مردم بصره و اهواز و فارس و کرمان و اصفهان و سجستان و شمالِ سرزمین چین و هر جا که در آن سمت قرار دارد، از فاصله در کعبه تا حجرالأسود

است. و (در این سرزمین هایی که ذکر شد) هرکس ستاره قطبی را در جهت گوش راست خود و ستاره «شوله» را به هنگام غروب میان دو چشم خود و طلوع خورشید تابستانی را در پشت شانه راست خود و باد غربی برابر گونه راست و جنوب را برگونه چپ قرار دهد، ان شاءاللّه تعالی رو به قبله ایستاده است.

سمتِ قبله برای مردم کوفه و بغداد و حلوان و قادسیه و همدان و ری و نیشابور و خراسان و مرو و خوارزم و بخارا و فرغانه و چاچ (شمالِ شرق سمرقند) و ماهان و سرزمین هایی که در آن جهت قرار دارد، در فاصله مصلّای حضرت آدم علیه السلام تا نزدیکی درِ کعبه است و هرکس ستاره های بنات نعش (هفت خواهران) بزرگ را به هنگام طلوع، پشت گوش راست خود قرار دهد و سه ستاره روشن در دوش جوزا؛ همچون دیگپایه (هقْعَه) را به هنگام طلوع، در میان دو کتف خود به سمت گوش چپ و باد صبا را در چپ و باد شمال را بر دوش راست و باد جنوب را برگونه چپ قرار دهد، ان شاءاللّه رو به قبله ایستاده است.

وسمت قبله برای مردم رُها وموصل ومَلَطیَه (مالت) وسمیشاط و سنجار و الجزیره و دیاربکر و سرزمین هایی که در آن سمت قرار دارد، از رکن شامی تا مصلای حضرت آدم علیه السلام است وکسی که ستاره قطبی را برگوش چپ و طلوع خورشید زمستان را پشت گوش چپ و باد صبا را بر شانه چپ و باد شمال را بر گونه راست و باد جنوب را بر چشم چپ خود قرار دهد، ان شاءاللّه رو به قبله ایستاده است.

سمت قبله برای مردمِ تمامی شام- جز بخش هایی از سمت راست- و نیز دمشق؛ یعنی حمص و حماه و سلمیه و حلب که گفته شد و برای مردم منبج و حَرّان و مَیّا فارقین و سرزمین های آن سمت و سواحل روم، در فاصله ناودان تا رکن شامی است و قبله آنها همانی است که برای مردم مدینه و دمشق گفته شد، امّا به مقدار زیادی به چپ گردش کنند و این سمت ان شاءاللّه شامل همگان می گردد.

سمت قبله برای مردم غربِ شام و میانه غزّه و رمله و بیت المقدس و مدینه ودمشق و فلسطین و عکّا و صیدا و سواحل آن سمت، در نزدیکی ناودان کعبه تا پایین رکن

غربی است و کسی که ستاره سُهیل را به هنگام طلوع میان دو چشم خود و ستاره های بنات نعش (هفت خواهران) را در هنگام غروب، پشت سر و ستاره نسر را به هنگام طلوع برگوش چپ قرار دهد، در غرب شام، رو به قبله ایستاده است و در مورد مدینه و دمشق و میانه های شام، کسی رو به قبله است که بنات نعش کبری را به هنگام طلوع، پشت گوش چپ و ستاره جُدی را در پشت سر به سمت چشم و ستاره هَقْعَه را به هنگام طلوع، در سمت چپ خود و باد صبا را بر گونه چپ و باد جنوب را مقابل صورت خود قرار دهد، ان شاءاللّه تعالی رو به قبله ایستاده است.

برای مردم مصر و قسمت های بالا و سواحل پایینی آن، اسوان و اسنا و قوص و فسطاط و اسکندریه و محلّه و دمیاط و تنّیس و برقه و طرابلس و صفد و ساحل مغرب و اندلس و سرزمین های آن سو، قبله در میان رکن غربی و ناودان قرار دارد و کسی که در این سرزمین ها، ستاره های هفت خواهران را، در هنگام غروب، پشت شانه چپ خود قرار دهد یا همین ستاره ها را در هنگام طلوع برگونه چپ و ستاره قطبی را برگوش چپ و طلوع زمستانی را رو به صورت خود و باد غربی را پشت شانه راست خود قرار دهد، ان شاءاللّه تعالی رو به قبله ایستاده است.

سمتِ قبله برای مردم شام در سرزمین بُجات و نُوبه و میانه های مغرب، از جنوب مناطق سرسبز تا بلاد آفریقا و میانه سرزمینِ جرید (در تونس کنونی) تا اقیانوس اطلس که شامل جدّه و عیذاب و جنوب اسوان می شود، در پایین رکن غربی تا دو سوم دیوار رکن غربی است و هرکس در این مناطق، ستاره ثریّا را به هنگام طلوع بر چشم چپ و باد صبا را بر چشم (یا گونه) راست خود گرداند، رو به قبله ایستاده است.

سمت قبله برای مردم جنوبِ سرزمین بُجات و سرزمین دهلك و سواکن و سرزمین بلین و نوبه تا سرزمین تکرور و ماورای آنجا و سرزمین های آن ناحیه، از بلاد سودان و غیره تا اقیانوس اطلس از پایین باب مسدود (۱) تا دو سوم دیوار است و هرکس ستاره ثریّا

۱- همان دری است که در پشت کعبه محاذی درِ کنونی آن به وسیله ابن زبیر گشوده شد و حجاج پس ازکشته شدن وی، آن را بست و از این رو به آن «باب المسدود» گفتند.

را به هنگام طلوع میان دو چشم خود و ستاره قطبی را بر چشم چپ و گونه چپ قرار دهد و باد صبا را بر چشم راست خود و باد غربی را پشت گوش چپ خود حس کند و غروب ستاره شوله را پشت شانه راست و طلوع زمستانی را بر گونه راست و طلوع تابستانی را بر گونه چپ قرار دهد، إن شاءاللّٰه رو به قبله ایستاده است.

سمت قبله برای مردم حبشه و زنگی ها و زیلع و بیشتر سرزمین سودان و جزایر فرسان و آن سوی آن نواحی، از رکن یمانی تا دو سوم دیوار؛ یعنی انتهای «باب مسدود» است و هرکس ستاره ثریّا را به هنگام طلوع بر طرف راست خود و ستاره قطبی را بر طرف چپ قرار دهد و باد صبا را بر گونه راست و باد غربی را بر شانه چپ و باد جنوب را بر شانه راست و غروب ستاره شوله را بر پشت شانه چپ قرار دهد، إن شاءاللّٰه تعالی رو به قبله قرار گرفته است.

سمت قبله برای تمام مردم یمن شامل ظفار و حضرموت و صنعا و عمان و صعده و شحر و سبأ و آن اطراف و سرزمین هایی که در آن سمت قرار دارند، از پایین رکن یمانی تا هفت ذرع به طرف رکن یمانی است و هرکس ستاره قطبی را میان دو چشم خود و ستاره سهیل را به هنگام طلوع در پشت گوش راست خود و به هنگام غروب در پشت گوش چپ خود قرار دهد و طلوع زمستانی را بر گوش راست و غروب زمستانی را بر گوش چپ و باد شمال را روبه روی خود و باد جنوب را پشت خود و باد صبا را برگونه راست و باد غربی را بر گونه چپ قرار دهد، إن شاءاللّٰه تعالی به سمت قبله ایستاده است.

سمت قبله برای مردم سرزمین سند و جنوب هند و جنوب سرزمین چین و اهالی تهائم و سندین و بحرین و سرزمینهای آن طرف، از پایین مصلّای پیامبر صلی الله علیه و آله تا دو سوم این دیوار است و هرکس ستاره های هفت خواهران را به هنگام طلوع برگونه راست خود و ستاره نسر را در وقت طلوع بر گوش راست خود و هفت خواهران را به هنگام غروب در میان دو چشم خود ببیند، إن شاءاللّٰه تعالی رو به قبله ایستاده است.

سمت قبله برای مردم سرزمین چین و مردم واسط و هند و مهرجان و کابل و هدبان و تاتارستان و مسفر و قندهار و آن سوی و سمت ها، از رکن حجرالأسود تا پایین تر از

مصلّای پیامبر صلی الله علیه و آله است و هرکس ستاره های بنات نعش (هفت خواهران) را به هنگام طلوع بر گونه راست و ستاره قطبی را بر دوش راست و باد صبا را بر پشت گوش راست خود داشته باشد، إن شاءاللّٰه تعالی رو به قبله قرار گرفته است.

این بود آنچه قاضی عزّالدین بن جماعه به نقل از پدر خود در بیان سمت و سوی نمازگزاران به کعبه از افق های مختلف و در شناخت جهت قبله از آن افق ها، ذکر کرده بود.

در کتابی که ابوعبداللّٰه محمدبن سراقه عامری در شناخت جهت قبله در همه سرزمین ها، تألیف کرده بود، بابی را در این معنا دیدم که مانند آنچه ابن جماعه گفته بود، آورده است، ولی میان نوشته های ابن سراقه وابن جماعه هم درلفظ و معنا و هم در زیادی و کاستی تفاوت های فراوانی است و بهتر آن دیدم که مطالب ابن سراقه را نیز برای استفاده علما و اهل نظر، در این کتاب بیاورم.

محمدبن محمدبن عبداللّٰه صالحی و ابراهیم بن ابی بکربن عمر صالحی به طور کتبی از ابوالقاسم شهاب بن علی محسبی برایم از کتاب ابن سراقه خبر داده و گفته اند که او از ابومحمد عبدالوهاب بن ظافر ازدی به طور شفاهی شنیده که ابوطاهر احمدبن محمد از ابوعبدللّٰه محمدبن احمدبن ابراهیم رازی و او از ابوصالح محمدبن ابی عیسی بن فضل سمرقندی در مصر گفته که محمدبن سراقه عامری فقیه نوشته است: این باب درباره سرزمین ها و موقعیت آنها است نسبت به قبله و آنچه مردم هر سرزمین باید برای شناخت قبله از آن استفاده کنند. بدان که مردم قادسیه و کوفه و بغداد و حلوان و همدان و ری و نیشابور و مرو و خوارزم و بخارا و چاچ و فرغانه و همه سرزمین ها و دیار آن سوی، باید به سمت مصلای حضرت آدم علیه السلام تا در کعبه روی آورند و هرکس در این سرزمین ها و دیار باشد و بخواهد روی به سوی کعبه آورد، باید ستاره های هفت خواهر را، به هنگام طلوع، برگوش راست و ستاره هَقْعَه را به هنگام طلوع در میان دو شانه خود تا پشت گوش چپ و ستاره قطبی را بر شانه راست و باد صبا را بر شانه چپ و باد شمال را بر دوش راست یا پشتِ گردن و باد غربی را برگونه راست و باد جنوب را بر گونه چپ خود قرار

دهـد و هرکس در خشـکی، دریـا، کوه یا دشتِ یکی از این سـرزمین ها، در برخی از این حالتها قرار گرفت، رو به قبله ای که بدان فرمان یافته، ایستاده است.

و بدان که مردم بصـره و اهواز و فارس و اصـفهان و کرمان و سجسـتان و بُسْت تا سرزمین چین و شهرهایی که در آن سو واقع شده اند، در نماز خود به سـمت درِ کعبه تا رکن عراقی روی می کنند و هرکس در هریکْ از این جاها و در آن راسـتا باشد و بخواهد رو به قبله بایستد، باید ستاره قطبی را در جهت گوش راست و ستاره نسر را پشت سر و ستاره شوله را به هنگام غروب، میان دو چشم یا مشـرق تابستانی را در پشت شانه راست و باد صبا را بر شانه چپ و باد شمال را بر گوش راست و باد غربی را بر گونه راست خود و باد جنوب را بر چشم داشته باشد که در این حالت، رو به قبله ایستاده است.

و بـدان که مردمِ سـند و هنـد و مهرجان و کابل و قنـدهار و نسان و آن نواحی، در نمازهای خود رو به رکن عراقی تا مصـلای پیـامبر صـلی الله علیه و آله می کننـد و هرکس در این سـرزمین ها و سـرزمین هایی که در راسـتای آنهاست، قرار دارد، سـتاره هفت خواهران را به هنگام طلوع بر گونه راست و ستاره قطبی را بر چشم راست و باد صبا را بر پشت گوش راست و باد شمال را بر گونه راست و باد غربی را بر گونه چپ و باد جنوب را بر شانه چپ خویش قرار دهد، رو به قبله ایستاده است.

و بدان که مردم یمن و سدیر و تهائم تا عدن و بحرین تا عمان و حضـرموت و شـحر و صنعا و صعده و سرزمین های آن راستا، در هنگام نماز روی به مصلّای پیامبر صـلی الله علیه و آله تا رکن یمانی می کنند و هرکس در هریکْ از این سرزمین هااست، ستاره قطبی را در میان دو چشم خود یا سـتاره سهیل را به هنگام طلوع بر گوش راست و به هنگام غروب در پشت گوش چپ و طلوع زمسـتانی را بر گوش راست و باد صبا را بر شانه راست و باد شمال را روبه رو و باد غربی را بر طرف چپ و باد جنوب را بر شانه چپ خویش قرار دهد، رو به قبله قرار گرفته است.

بـدان کـه مردم سـرزمین حبشه و جزایر و فرسـان و سـرزمین هـای آن طرف، در نمازهـای خـود روی به رکن یمـانی تـا «بـاب المسدود» دارند و هرکس در این سرزمین ها

و شـهرها و دیار همسو با آنجا، سـتاره ثریّا را به هنگام طلوع میان چشـمان خود و ستاره شِعْرِی و ستاره عیّوق را به هنگام طلوع بر طرف راست یا سـتاره قطبی را بر گوش چپ و یا باد صبا را بر چشمان و باد شمال را روبروی خود و یا باد غربی را بر سمت چپ و باد جنوب را پشت سر خود قرار دهد، رو به قبله ایستاده است.

بدان که مردم و سـرزمین نوبه تا اقیانوس و ماورای آن، از سرزمین سودان و سرزمین های واقع در آن سو، در نمازهای خود به سوی باب المسـدود تا هفت ذرع پایین تر از رکن غربی رو می کننـد و هرکس در هریک از این سـرزمین ها یا در مناطقی که در راسـتای آنهااست، قرار دارد، اگر سـتاره عیّوق را به هنگام طلوع میان چشـمان خود یا ستاره ثریّا را بر چشم راست یا ستاره شوله را به هنگـام غروب میان شانه خود و یا سـتاره قطبی را بر گونه چپ خود یا طلوع تابسـتانی را روبه روی خود و یا غروب زمسـتانی را پشت سر و یا باد صبا را بر چشم راست و باد شمال را بر ابروی چپ و باد غربی را بر گوش چپ و باد جنوب را بر شانه راست قرار دهد، روی به قبله ایستاده است.

بدان که مردم اندلس و مغرب از اهالی آفریقا و طرابلس و سرزمین های آن راستا، در نماز خود به سمت هفت ذرع پایین تر از رکن غربی تـا رکن غربی می ایسـتند و هرکس در این سـرزمین هـا و یـا سـرزمین های همسو با آنهاست، اگر سـتاره ثریّا را به هنگام طلوع میان چشـمان خود و ستاره شِعْرِی (یمانی یا شامی) را بر چشم راست و ستاره عیوق را، به هنگام غروب، پشت سر و باد صـبا را روبه روی خود و یا باد غربی را پشت سـر و یا باد شمال را بر شانه چپ و یا باد جنوب را بر شانه راست خود قرار دهد، روی به قبله ایستاده است.

بدان که مردم اسـکندریه و مصـر تا قیروان و سوس و مغربِ دور تا دریای سیاه و سرزمین های واقع در آن راستا، در نماز خود به سوی رکن غربی تـا نـاودان کعبه می ایسـتند و هرکس در هر یـک از این سـرزمین هـا سـتاره احمر را به هنگـام طلوع میـان چشـمان خود یـا سـتاره هفت خواهران را به هنگام غروب بر شانه چپ و در وقت طلوع بر گوش چپ یا باد شـمال را بر پشـت گوش چپ یا باد صبا را بر سمت چپ پیشانی یا باد

شمال را پشت گوش چپ یا باد غربی را در پشت و باد جنوب را بر چشم راست قرار دهد، به سمت قبله ایستاده است.

بـدان که مردم مـدینهالرسول صـلی الله علیه و آله و اهـل حجاز و رمله و بیت المقـدس و فلسـطین و سـرزمین های واقع در آن راسـتا، در نماز خود رو به ناودان کعبه قرار می گیرنـد و از این رو است که پیامبر صـلی الله علیه و آله قرار گرفتن رو به قبله را به هنگام قضای حاجت، نهی کرده است؛ زیرا هرکس در مدینه باشد و رو به کعبه قرار گیرد، در واقع به صخره بیت المقدس- که قبلًا قبله بوده- پشت کرده است و هرکس پشت به کعبه کند، روی به صـخره بیت المقدس کرده است. گمان می رود نهی آن حضـرت از پشـت کردن به دو قبله (کعبه و بیت المقـدس)، نهی از پشت کردن و نیز روی کردن به کعبه باشـد؛ آنگـاه می گوید:

به شـرق یا به غرب بایستید تا کعبه در سـمت راست و بیت المقدس در سـمت چپ یا کعبه در سـمت چپ و بیت المقدس در سمت راست شـما قرار گیرد. هرکس در یکی از این سـرزمین ها سـتاره هفت خواهران را به هنگام غروب در پشت سر خود یا ستاره سـهیل را به هنگام طلوع در میان چشمان خود یا ستاره نَسْر را در وقت طلوع برگوش چپ و در وقت غروب پشت گوش راست خود قرار دهـد، یـا بـاد صـبا را بر چشم چپ یـا بـاد شـمال را پشت گوش چپ یـا باد غربی را پشت گوش راست و باد جنوب را بر ابروی راست قرار دهد، روی به قبله ایستاده است.

بدان که مردم شـمال همگی به استثنای رمله و بیت المقدس و سرزمین های آن سمت، در نماز خود رو به ناودان تارکن شامی قرار می گیرنـد و هرکس در هریـک از این سـرزمین هـا، سـتاره هفت خـواهران بزرگ را به هنگـام طلوع پشت گوش چپ یا ستاره جدی را هنگام اوج، بر شانه چپ یا ستاره هَقْعَه را به هنگام طلوع بر چپ خود و یا باد صبا را برگونه چپ و باد شمال را بر بیـخ شـانه راست و یا باد غربی را برگوش راست متمایل به پشت سـر و یا باد جنوب را روبه روی خود قرار دهـد، رو به قبله ایستاده است.

بدان که مردم مَلَطیه (مالت) و سمیاط و مرس و ارمنستان تا دربند و سرزمین هایی که در آن راستا قرار دارند، در نماز خود رو به رکن شامی تا مصلّای حضرت آدم علیه السلام دارند و

هرکس در هریک از این سرزمین ها، طوری قرار گیرد که ستاره عیوق هنگام طلوع پشت گوش چپ به طرف پشت او باشد و به هنگام غروب بر طرف راستش قرار گیرد و یا ستاره قطبی بر گوش راست به سمت پشت گردنش باشد و یا طلوع زمستانی را بر استخوان پشت گوش چپ قرار دهد و یا باد صبا را بر شانه چپ و باد شمال را بر گونه راست و یا باد غربی را بر دوش راست و باد جنوب را بر چشم چپ قرار دهد، روی به کعبه ایستاده است. هرکس بخواهد آنچه را در این کتاب آمده است، خود تجربه کند و بدان عمل کند، حتماً باید ستاره هایی را که برشمرده ام بشناسد و با چشم خود ببیند که بسیار آسان است و نیز بادها و سمت آنها را باید بشناسد و در این صورت به مراد خود خواهد رسید. ان شاءاللّٰه تعالی.

از آنچه ابن جماعه و ابن سراقه ذکر کردند، چنین معلوم می شود که مصلای حضرت آدم علیه السلام در جهت شرقی کعبه، میانِ درِ آن تا رکن شامی که بعد از حِجْر قرار دارد، واقع است و مصلّای پیامبر صلی الله علیه و آله در فاصله رکن یمانی و حجرالأسود است که نیاز به توضیح بیشتری دارد تا بهره نماز در آن جاها نصیب شود. در سخن ابن جماعه، چنین توضیحی وجود ندارد ولی در سخنان ابن سراقه توضیحات بیشتری دراین باره آمده است؛ او در آغاز کتابِ خود می گوید: و از در؛ یعنی در کعبه تا مصلای آدم علیه السلام که پس از فراغت از طواف در آنجا نماز گزارد و خداوند توبه او را پذیرفت و در واقع همان جای فرسوده از تکیه گاه کعبه است، بیش از نُه ذرع فاصله است. و در همان جا، مقام ابراهیم علیه السلام بود که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله پس از فراغت از طواف، دو رکعت نماز به جای آورد. ابن سراقه سپس می گوید: فاصله میان جای فرسوده (تکیه گاه کعبه) که همان مصلّای حضرت آدم علیه السلام است، تا رکن شامی، هشت ذرع است.

ابن سراقه، مصلای پیامبر صلی الله علیه و آله را میان رکن یمانی و حجرالأسود می داند و عرض دیوار بعد از رکن یمانی کعبه را بیست ذرع ذکر کرده است که در فاصله رکن یمانی و رکن عراقی- که حجرالأسود در آن واقع است- قرار دارد. همچنین یادآوری می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از هجرت به مدینه، در میانه این دیوارنماز می گزارد.

اندازه ای که ابن سراقه در مورد فاصله رکن شامی تا مصلّای آدم علیه السلام ذکر کرده، براین اساس است که مصلّای آدم علیه السلام تقریباً در نزدیکی حفره سنگ چین شده مقابل کعبه واقع شده، به طوری که از مصلّا تا حفره، یک سوم کمتر از سه ذرع (۲۲۳ ذرع) آهنی است.

مصلای آدم علیه السلام بدین صورت نیز شناخته می شود که میان آن و میان حفره یاد شده، به اندازه چهار انگشت کمتر از شش سنگ مرمر، از همان سنگ مرمرهای موجود در شمار شاذروان کعبه، فاصله وجود دارد؛ زیر سنگ های مرمر سه قطعه سنگ زرد وجود دارد که سنگ سوّم اندکی از آن شش سنگ مرمر فراتر می رود. من این اندازه گیری ها را در ماه ربیع الأول سال ۸۱۶ به اتفاق یکی از یاران مورد اعتماد و پس از ملاحظه نوشته ابن سراقه، به عمل آوردم که برابر با هشت ذرع شد که شامل رکن شامیِ کعبه تا انتهای دیوار کعبه می گردید.

پس از آن همین فاصله را با ذرع آهنی اندازه گرفتیم که بالغ بر هفت ذرع و یک هشتم ذرع آهنی گردید و دانستم که از آنجا در پایان هشت ذرع دستی یا هفت ذرع و یک هشتم ذرع آهنی احتمالًا، مصلّای حضرت آدم علیه السلام قرار دارد و این همان جایی است که بدان اشاره کردیم.

در همان تاریخ جای مصلّای پیامبر صلی الله علیه و آله را میان رکن یمانی و حجرالأسود نوشتیم که بر اساس گفته ابن سراقه، مصلّا در میانه این دیوار قرار داشت. مصلّا در همان جایی است که سنگ مرمر سفیدی وجود دارد که روی آن نوشته شده است: «بنده نیازمند به عفو درگاه خدایی ملک منصور لاجین (۱) فرمان بازسازی این جای طواف را صادر کرد.» پس از آن نیز سطری ناخوانا و پاک شده قرار دارد و این جا همان مصلای پیامبر صلی الله علیه و آله و بنا به گفته ابن سراقه، در همین راستاست؛ زیرا ما فاصله حجرالأسود تا این سنگ مرمر را اندازه

۱- سلطان حسام الدین لاجین سلطان دیار مصر است که در دهم صفر سال ۶۹۶ ه. به سلطنت رسید و دردهم ربیع الآخر سال ۶۹۸ کشته شد.

گرفتیم، هشت ذرع و یک هشتم ذرع آهنی شد. میان این سنگ مرمر و رکن یمانی را نیز اندازه گرفتیم و دانستیم که این سنگ مرمر، در وسط این دیوار قرار دارد و بنا به گفته ابن سراقه مصلّای پیامبر صلی الله علیه و آله در همین راستاست.

اگر چه من مطلبی دیده ام که با گفته ابن سراقه که مصلای حضرت آدم علیه السلام را در جهت شرقی دانسته است؛ و نیز با آنچه ابن جماعه در این زمینه می گوید، تفاوت دارد، زیرا ازرقی در روایتی که نقل کرده، می گوید: محمدبن یحیی، از هشام بن سلیمان مخزومی، از عبداللّٰه بن ابی سلیمان مخزومی نقل کرده که گفته است: وقتی حضرت آدم علیه السلام به زمین فرود آمد، هفت بار به گرد خانه (خدا) طواف کرد، سپس نماز گزارد و روبه روی کعبه ایستاد و دو رکعت نماز خواند و آنگاه به ملتزم (دستگیره) آمد و به تضرّع پرداخت و گفت:

«پروردگارا! تو از آشکار و نهانم آگاهی، پس پوزشم را بپذیر. از آنچه در دل و در درونم می گذرد می دانی، پس گناهانم را بیامرز؛ و نیاز مرا می دانی پس آن را برآورده کن. خدایا! از تو ایمانی می خواهم که بر قلبم نشیند و یقینی صادق می خواهم که بدانم جز به آنچه برایم منظور کرده ای، نخواهم رسید و از آنچه بر من رقم زده ای، خشنود باشم.»

راوی می گوید: خداوند به وی چنین وحی کرد:

«ای آدم، نیازهای خود را با من در میان گذاشتی؛ آنها را برآورده ساختم و هرکس از فرزندانت چنین دعاها و نیازهایی به درگاهم داشته باشد، همه ناراحتی و غم هایش را برطرف می سازم و گمشده هایش را فرا رویش قرار می دهم و فقر را از قلبش بیرون می آورم و ثروتمندی را در برابر دیدگانش قرار می دهم و در پس تجارت هر تاجر، سودی عایدش گردانم و دنیا را- هر چند نخواسته باشد- وادار می کنم تا به کامش شود.» (۱)

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۴۴

و در «دلائل الیقین» ابن ابی الدنیا به سند او از عوف بن خالد نقل کرده که گفت: در کتابی دیدم که (نوشته شده است) حضرت آدم علیه السلام در کنار رکن یمانی دو رکعت نماز بجای آورد و پس از اتمام نماز گفت:

«پروردگارا! از تو ایمانی می خواهم که در قلب جای داشته باشد و یقینی پاک و خالص که بدانم تنها آنچه را برایم رقم زده ای بر من خواهد آمد و به آنچه قسمتم کرده ای خشنود باشم!»

خداوند نیز به او وحی فرمود:

«ای آدم، این را بر عهده خود می گیرم که هر کس از فرزندان تو این دعا را بکند، آنچه را دوست داشته باشد، به او بدهم و از آنچه ناخوش داشته باشد، نجات بخشم و فقر را از وجودش برهانم و ثروتمندی را در برابرش قرار دهم و وجودش را سرشار از حکمت و خردمندی کنم.»

این دو خبر حکایت از آن دارد که مصلای حضرت آدم علیه السلام با محلی که ابن سراقه و ابن جماعه درباره آن سخن گفته اند، خبر نقل شده از سوی ازرقی، گویای آن است که مصلّا روبه روی درِ کعبه است و در خبر ابن ابی الدنیا، در کنار رکن یمانی است و بنابراین خبر، احتمال دارد که رکوع حضرت آدم علیه السلام در رکن یمانی کنار حجرالأسود یا در رکن یمانی در سمت غرب در «مستجار» بوده باشد. من در جایی دیده ام که حضرت آدم علیه السلام در «مستجار» نماز گزارده است؛ زیرا فاکهی در مطلبی تحت عنوان «محلی که خداوند متعال توبه حضرت آدم علیه السلام را پذیرفت» آورده است که آن محل، میان رکن و حِجْر قرار دارد. توضیح این که برخی از بزرگان اهل مکه گفته اند: مستجار جایگاهی است که خداوند متعال توبه حضرت آدم را پذیرفت، بخش سوم از پوشش کعبه در برابر دری است که کنار رکن شامی در باب حِجْر قرار دارد.

برخی نیز برآنند جایگاهی که خداوند متعال توبه حضرت آدم علیه السلام را پذیرفت، پشت کعبه در محل دری است که ابن زبیر آن را گشود و نزدیک در رکن یمانی است.

سخن اول پذیرفتنی تر است و سـخن ابن سـراقه درباره جایگاه نماز گزاردن حضـرت آدم علیه السـلام در جهت شرقی را تأیید می کند.

پیامبر صـلی الله علیه و آله مصلّاهای دیگری در کعبه در سمت شرقی و جاهای دیگر داشته که إن شاءاللّٰه در باب هفدهم بدان خواهیم پرداخت.

صفحه سفید

باب نهم: مصلّای پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه معظمه

اشاره

در این بخش به بیان نمازهای آن حضرت در کعبه معظمه و وقت آنها وصحابه ای که آنها را روایت کرده یا نفی کرده اند، همچنین ترجیح روایتی که تأیید کرده بر روایتی که نفی کرده است و آنچه در جمع این دو نظر نقل شده؛ و دفعات ورود آن حضرت به کعبه پس از هجرت به مدینه و نخستین باری که آن حضرت پس از هجرت وارد کعبه شد، خواهیم پرداخت.

نمازگاه پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه

ابراهیم بن محمد مؤذن به طور شفاهی در مسجدالحرام برای من نقل کرد که احمدبن ابی طالب حجّار صالحی به نقل از ابن اللتی و ابن بهروز نقل کرده اند که:

ابوالوقت سجزی به ما گفته که ابوالحسن داودی از ابومحمدبن حمدیه از ابراهیم بن خزیم از عبد بن حمید از سلیمان بن حرب از حمادبن زید از ایوب از نافع از ابن عُمَر نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله روز فتح مکه پیش آمد و در محوطه کعبه فرود آمد و به دنبال عثمان بن طلحه فرستاد؛ او با کلید آمد و در (کعبه) را برای حضرت صلی الله علیه و آله باز کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به اتفاق عثمان بن طلحه و اسامه و بلال وارد کعبه شد. وقتی بیرون آمدند، مردم به سوی ایشان شتافتند. به بلال گفتم: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه نماز گزاردند؟ گفت:

آری. گفتم: کجا؟ گفت: میان دو ستون جلویی روبه روی خود.

این حدیث را مسلم در صحیح خود (۱) به نقل از قتیبهبن سعید و ابوربیع زهری و ابی کامل جحدری از حماد آورده و این روایت را یک درجه عالی (با رجال کمتر) تلقّی می کنیم. روایتی از این هم عالی تر به نقل از امام مالک بن انس اصبحی، به نقل از نافع، از ابن عمر نقل کرده که ابوهریرهبن ذهبی در زمان تحصیل نزد وی، در غوطه دمشق در اولین سفر برایم نقل کرده و گفته است: عیسی بن عبدالرحْمان بن مُطْعَم به طور شفاهی و قاضی تقی الدین سلیمان بن حمزه حنبلی، هر دو به نقل از ابن اللّتّی از ابوالوقت نقل کرده که لُبْنی هرثمیه دختر عبدالصمد، از عبدالرحمان بن ابی شریح، از ابوالقاسم بغوی، از مصعب، از مالک، از نافع، از ابن عمر نقل کرده که گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله به اتفاق اسامه و بلال و عثمان بن طلحه وارد کعبه شد و در آن را بست و در آن جا درنگ کرد.

عبداللّه بن عمر می گوید: وقتی بلال خارج شد، پرسیدم: رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا چه کرد؟

گفت: طوری قرار گرفت که یک ستون در سمت چپ و یک ستون در سمت راست و سه ستون در پشت سر او قرار داشت- و کعبه در آن زمان دارای شش ستون بود- آنگاه نماز خواند.

این حدیث از نظر صحّت و درستیِ نقل آن از مالک، مورد اتفاق و بسیار ارزشمند است و ابن عمر در این حدیث مصلّای پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه را بهتر از حدیث بعدی توضیح داده است.

بخاری در روایتی که از او به ما رسیده، آورده است: احمدبن محمد از عبداللّه از موسی بن عقبه، از نافع، از ابن عمر نقل کرده که وقتی وارد کعبه می شد، به روبرو می رفت و در (کعبه) را در سمت پشت خود قرار می داد و آن قدر می رفت تا میان او و دیواری که

۱- مسلم به روایات مختلفی آن را نقل کرده است. نک: رقم ۱۳۲۹، فی الحج: باب استحباب دخول الکعبهللحاج و غیره و الصلاه فیها و الدعاء فی نواحیها کلها.

روبه رویش قرار داشت، نزدیک به سه ذرع فاصله باشد و در همان جایی نماز می خواند که بلال به وی گفته بود رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا نماز گزارد. و البته اشکالی ندارد که هر کس در هر جای کعبه که می خواست، نماز بگزارد. (۱) در روایتی که تاریخ ازرقی آورده می گوید: زمانی که معاویه در کعبه بود، ابن عمر را فراخواند و گفت: ای ابوعبدالرحمان، آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و آله وارد کعبه شدند، در کجا نماز گزاردند؟ گفت: در میان دو ستون جلویی. به طوری که میان آن حضرت و دیوار، به اندازه دو یا سه ذرع فاصله بود. (۲) استاد ما ابوالفضل عراقی، سخن نیکویی در تعیین جای نماز پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه دارد.

وی می گوید: آنچه ما پس از ذکر احادیث وارده در این باره فهمیده ایم، خلاصه و نتیجه اش این است که:

مصلّای پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه از این قرار است که وقتی از در کعبه وارد آن می شویم باید بین دو تا سه ذرع میان خود و دیوار را پشت سر بگذاریم و بهتر آن است که همان فاصله سه ذرع را رعایت کنیم؛ زیرا اگر همین سه ذرع محل واقعی مصلای پیامبر صلی الله علیه و آله باشد که درست در روی آن قرار گرفته و اگر محل واقعی دو ذرع باشد، صورت و دستان نمازگزار در جای پای پیامبر صلی الله علیه و آله گذارده می شود و بدین لحاظ این کار بهتر از جلوتر آمدن (یعنی رعایت دو ذرع) است.

تعداد رکعت های نماز پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام ورود به کعبه

بنا بر روایتی از عبداللّه بن عمربن خطاب و بلال در روایتی که از ابن عمر و از جابربن عبداللّه در «شرح معانی الآثار» طحاوی (۳) آمده است و نیز از عمر به روایتی که عبدالرحمان بن صفوان از عمر و جماعتی که در آن زمان با پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و روایتی از

۱- ابن هشام این روایت را در سیره خود ج ۲، ص ۲۷۵، چاپ جمالیه با اندک اختلاف آورده است.

۲- اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۷۱

۳- «شرح معانی الآثار»، ج ۱، ص ۳۹۱، چاپ دارالکتب العلمیه ۱۳۹۹ ه./ ۱۹۷۹ م.

عثمان بن طلحه که همان حدیث شیبهبن عثمان حجبی است که در اصل کتاب آمده و عبداللّٰه بن عباس- که نقل از او ثابت نشده- و عبدالرحمن بن صفوان قرشی و عثمان بن طلحه حجبی و عمربن خطاب که در بخش بعدی توضیح داده شده است- نقل کرده، تعداد رکعت های این نماز دو رکعت بوده است. در اینجا به حدیث ابن عمر و بلال اشاره می شود.

حدیثی که در این مورد از ابن عمر نقل شده و در آن نامی از بلال برده نشده، در مسند احمدبن حنبل چنین روایت شده است (۱)؛ عبداللّٰه بن احمدبن حنبل درباره مسند پدرش می گوید: در کتاب پدرم دیدم: یزید از شعبه از سماک حنفی نقل کرده و گفته است: از ابن عمر شنیدم که می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در کعبه، دو رکعت نمازگزارد.

اما حدیثی که از بلال دراین مورد از روایت ابن عمر آوردیم، درصحیح بخاری است؛ آنجا که در کتاب «صلاه» می گوید: مسدّد از یحیی و او از سیف نقل کرده که از مجاهد شنیدم هنگامی که ابن عمر آمد، به او گفتند: این رسول خدا صلی الله علیه و آله است که وارد کعبه گردید، ابن عمر گفت: من که آمدم پیامبر صلی الله علیه و آله خارج شده و بلال میان مردم ایستاده بود. از او پرسیدم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله در کعبه نماز خواند؟ گفت: آری، دو رکعت در میان دو ستونی که وقتی وارد می شوی سمت چپ تو قرار می گیرند. آن گاه حضرت صلی الله علیه و آله بیرون آمد و در برابر کعبه، دو رکعت نماز به جای آورد.

نسائی نیز این روایت را آورده، می نویسد: سلیمان از ابونُعَیم و او ازسیف بن سلیمان نقل کرده و سپس روایت را نقل می کند. در سنن نسائی نیز این مطلب در روایت سائب بن عمر، از ابن ملیکه، از ابن عمر نقل شده که از بلال پرسید: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه نماز گزارد؟ گفت: آری، دو رکعت در میان دو ستون کعبه.

و در سنن دار قطنی روایتی نقل شده از زهیربن معاویه، از ابن زبیر، از ابن ابی ملیکه، از ابن عمر در حدیث ابن زبیر آمده که از بلال پرسیدم، و او گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دو

۱- مسند احمد، ج ۶، ص ۱۵

رکعت نماز به جاآورد.

از حدیثی که در صحیحین آمده، چنین برداشت می شود که ابن عمر فراموش کرده از بلال بپرسد پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه چند رکعت نماز گزارد. این حدیث را بخاری از شریح بن نعمان، از فلیح از نافع، از ابن عمر آورده و مسلم نیز از قتیبهبن سعید و ابو ربیع زهری و ابی کامل جحدری، همگی به نقل از حمادبن زید، از ایوب سختیانی، از نافع، از ابن عمر نقل کرده است. در سنن ابن ماجه نیز این روایت چنین آمده: «آن گاه خود را سرزنش کردم که چرا از او- یعنی بلال- نپرسیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چند رکعت نماز خواند؟».

این احادیث با آن دسته از احادیثی که حکایت دارند ابن عمر از بلال در باره تعداد رکعت های نماز پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه پرسید، تعارض دارد.

استاد ما (عراقی) در جمع میان این دو گفته متناقض، سه احتمال آورده است. وی دو تای آن را بعید دانسته و در مورد سوّمی سکوت اختیار کرده است. احتمال اخیر، طبق آنچه من بدان آگاهی یافتم، از این قرار است:

ابن عمر گر چه از بلال شنیده که حضرت صلی الله علیه و آله دو رکعت نماز خواندند، لیکن مطمئن نشده است که جز آن دو رکعت، نماز دیگری نخوانده اند؛ زیرا اگر کسی چهار رکعت یا بیشتر نماز بگزارد، می توان گفت دو رکعت نماز (هم) خوانده است، زیرا مفهوم تعداد در اینجا حجّت نیست و چه بسا آنچه را که فراموش کرده از بلال بپرسد این بوده که آیا علاوه بر دو رکعت، باز هم نماز خواندند یا خیر، واللَّه اعلم.

نماز پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه، از دیدگاه صحابه

این نماز را بلال، جابربن عبداللَّه، شیبهبن عثمان حجبی، عبداللَّه بن زبیر، (و به قولی) عبداللَّه بن عباس، عبداللَّه بن عمربن خطاب، ابوهریره، عایشه، عبدالرحمان بن صفوان قرشی، عثمان بن طلحه حجبی و عمربن خطاب روایت کرده اند، اما اسامه- بنا به روایت مشهور از او- و فضل بن عباس و برادرش عبداللَّه بن عباس- بنا به روایت مشهورتری که از وی نقل شده- آن را نفی کرده اند. و در روایت بیشتر صحابه ای که این نماز را تأیید

کرده و آنهایی که آن را نفی کرده انـد مستقیماً بیان نشده که این نماز در روز فتح مکه به جای آورده است، بلکه این امر در حدیث ابن عمر و حدیث جابر که خواهد آمد و احادیث دیگر تصریح شده است؛ بنابراین حدیث کسانی که به زمان این نماز اشاره نکرده اند، حمل بر این دسته احادیث می شود؛ چرا که احادیث یکدیگر را تفسیر می کنند و احادیث تفصیلی، حدیث مختصر را شرح می دهند.

«نووی» در شرح صحیح مسلم، پس از نقل حدیث ابن عمر- که گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله روز فتح مکه پیش آمد و وارد محوطه کعبه شد- به همین نکته اشاره می کند و می گوید: این نشان می دهـد است که آنچه در احادیث مربوط به ورود آن حضـرت صـلی الله علیه و آله به کعبه و نماز در آنجا گفته شـده، مربوط به روز فتـح (مکه) است و در این نکته، خلافی نیست و (مسلماً) این امر در روز حَجَّهُالوداع صورت نگرفته است. این مطلب با روایتی که در تاریخ ازرقی آمـده تأیید می شود؛ در این روایت آمده است: جدّم به نقل از سـفیان بن عُیَیْنَه گوید: از چنـد تن از علما شـنیدم که گفتند: پیامبر صـلی الله علیه و آله تنها یک بار در سال فتح مکه وارد کعبه شد و پس از آن تاریخ، حج گزارد ولی وارد (کعبه) نشد. (۱)در اینجا به برخی از احادیث صحابه در این باره اشاره می کنیم.

حدیث «بلال» در صحیحین و کتب دیگر، از روایت ابن عمر نقل شده است.

حـدیث جـابربن عبـداللّه در «شـرح معـانی الآثارِ» طحاوی روایت شـده که گفته است: فهـد از ابوبکربن ابی شـیبه، از شـبابه، از مغیرهبن مسـلم، از ابن زبیر، از جابر نقل کرده است که گفت: پیامبر صـلی الله علیه و آله در روز فتـح (مکه) وارد خانه (کعبه) شد و در آنجا دو رکعت نماز گزارد.

امّا حـدیث شـیبه در معجمِ ابن قانع روایت شده و متن آن از این قرار است: خلیدبن محمد، از قواریری، از محمدبن حمدان، از ابوبشر، از مسافع بن شیبه، از پدرش نقل کرده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله وارد کعبه شد و دو رکعت نماز به جاآورد. آنگاه تصاویری در آن دید و فرمود: ای شیبه، این تصاویر را از جلویم بردار. این کار بر شیبه دشوار بود.

مردی به او گفت: آنها را با زعفران بپوشان (با زعفران اندود کن) و او همین کار را کرد.

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۷۳

در باب بعدی و در حدیثی به همین مضمون، باز از شیبه سخن خواهیم گفت.

همچنین در «شرح معانی الآثار» طحاوی (۱) روایتی این چنین آمده است: ابن ابی داود از محمدبن صباح، از ابواسماعیل مؤدّب، از عبداللَّه بن مسلم، از هرمز، از عبدالرحمان بن زجّاج نقل کرده که گفته است: نزد شیبهبن عثمان آمده، به او گفتم:

ابن عباس می گوید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد کعبه شد، ولی نماز نگزارد. البته دو رکعت نماز در کنار دو ستون جلویی، به گونه ای که پشت آن حضرت به ستون ها بود، به جا آورد. فهد از محمدبن سعید، از عبدالرحیم بن سلیمان از عبداللَّه بن مسلم برای ما همین روایت را نقل کرده است.

حدیث ابن زبیر که در مسند احمدبن حنبل آمده، این گونه است: عثمان از حماد، از عبداللَّه بن ابی ملیکه نقل کرده که معاویه به مکه آمد، وارد کعبه شد و به دنبال ابن عمر فرستاد و از وی پرسید: پیامبر صلی الله علیه و آله در کجا نماز خواند؟ او گفت: در کنار درِ کعبه و در میان دو تیرک (ستون). در این میان ابن زبیر سر رسید، در را محکم به هم زد و به معاویه گفت:

تو می دانستی که من از آنچه تو می دانی آگاهم، ولی بر من رشک و حسد بردی.

و حدیثِ ابن عباس که در «سنن دار قطنی» آمده، چنین است: حسین بن اسماعیل، از عیسی بن ابی حرب صفار، از یحیی بن ابی بکیر، از عبدالغفار بن قاسم، از حبیب بن ابی ثابت، از سعیدبن جبیر از ابن عباس نقل حدیث کرده که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد خانه (کعبه) شد و میان دو تیرک آن، دو رکعت نماز خواند و سپس بیرون آمد و میان درِ کعبه و حِجْر هم دو رکعت نماز به جاآورد و فرمود: «این قبله است». یک بار دیگر هم وارد (کعبه) شد و در آنجا مشغول دعا گردید و پس از آن بیرون آمد، ولی نماز نخواند.

دار قطنی در حاشیه این حدیث نوشته است: عبدالغفار (از راویان این حدیث) ضعیف است.

این حدیث در «معجم طبرانی کبیر» نیز آمده، که در سلسله اسناد آن ابومریم وجود دارد. معجم طبرانی آن را از تابعین نقل کرده و بقیه رجال آن را مورد اعتماد و ثقه دانسته

۱- «شرح معانی الآثار»، ج ۱، ص ۳۹۲، باب «الصلاه فی الکعبه».

است، هر چند در خصوص برخی از ایشان، جای سخن است. و نیز روایتی به نقل از ابن عباس در مُسْنَد بلال حسن بن محمد صباح زعفرانی آمده که دالّ بر همین نکته است.

متن آن چنین است:

سعیدبن سلیمان گوید: عبداللّٰه بن المؤمل گفته است: از ابن ابی ملیکه و او از ابن عباس شنیده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در کعبه بود و بلال و فضل کنارِ در بودند. بلال گفت: حضرت سجده کرد، و فضل گفت: نه، ایشان به رکوع رفت.

و حدیث عبداللّٰه بن عمر را، که در آن از بلال سخن رفته باشد، ابواحمدبن حسین حاکم برایم نقل کرده و اجازه ام داده و گفته است: محمدبن ازبکِ بدری، در طی دوران تحصیل نزد او در دمشق، در سفر سوم گفته است: محمدبن عبدالمؤمن صوری از عبداللّٰه بن احمدبن قدامه، از احمدبن مقرّب کَرْخی و نفیسه دختر ابوطالب بزّار از طراد بن محمد قرشی، از احمدبن محمدبن احمدبن حسنون نرسی، از محمدبن عمروبن بَخْتَری، از ابواحمد فرج بن عبید جشمی، از غارم ابوالنعمان، از حمادبن زیدبن عمروبن دینار، از ابن عمر نقل کرده که گفت: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درون کعبه نماز گزارد». این حدیث را از غارم و او از حماد چنین روایت کرده اند، ولی قتیبه به گونه ای دیگر روایت کرده؛ وی حدیث را از حماد روایت کرده، ولی در اسناد آن بلال را افزوده است. روایت قتیبه را ترمذی به نقل از وی آورده و گفته است: این حدیث، حسن و صحیح است.

طحاوی در «شرح معانی الآثار» (۱) می گوید: ابومرزوق از وهب؛ یعنی ابن جریر و او از شعیب، از سماک حنفی نقل کرده که می گوید: از ابن عمر شنیدم که می گفت:

پیامبرخدا صلی الله علیه و آله در خانه (کعبه) نمازگزارد وکسی خواهد آمد- یعنی ابن عباس- و این را انکار خواهد کرد، به سخن او توجهی مکن. همچنین می گوید: فهد از ابونعیم، از مسعر، از سماک حنفی نقل کرده که گفت: از ابن عباس شنیدم که می گفت: بقیه خانه کعبه را پشت سر خود قرار مده و به تمامی آن اقتدا کن. و از ابن عمر شنیدم که می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله درکعبه نماز گزارد.

۱- شرح معانی الآثار، ج ۱، ص ۳۹۱، باب «الصلاه فی الکعبه».

و حدیث عبدالرحمان بن صفوان در «معجم الکبیر» طبرانی روایت شده و متن آن چنین است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را همراه یارانش دیـدم، نزد دو نفر از ایشان رفتم و گفتم: وقتی پیامبر صـلی الله علیه و آله وارد خانه کعبه شد، چه کرد؟ (یکی از ایشان) گفت: میان دو ستون، در سمتِ راستِ کعبه دو رکعت نماز گزارد. و آن گونه که استادمان ابوالحسن حافظ می گوید، رجال طبرانی، همه رجال «صحیح» هستند.

در «مسند البزّار» نیز چنین آمده است: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله مکه را فتح کرد، گفتم:

باید لباس هایم را بپوشم (و از خانه بیرون شوم). خانه ام بر سر راه قرار داشت ... (آنگاه حدیث را ذکر می کند تا آنجا که می گویـد:) وقتی رسول خـدا صـلی الله علیه و آله بیرون شد، از یکی از همراهان پرسـیدم: رسول اللَّه صـلی الله علیه و آله در کجا نماز گزارد؟ گفت: دو رکعت نماز در کنار تیرک میانی به طرف راست آن، به جای آورد.

در «سـنن ابی داود سجسـتانی» نیز به نقل از اساتیـد خود و از گروهی که در «شـرح معانی الآثار» طحاوی نامی از ایشان نیست، چنین روایت شده است: ربیع حبری، از عبداللَّه بن حمیدی، از محمدبن فضیل بن غزوان، از یزیدبن ابی زناد، از مجاهد، از ابن صفوان یا عبداللَّه بن صفوان نقل کرده که گفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه، وارد (کعبه) شده است. لباسـهایم را پوشـیدم؛ وقتی رسـیدم (آن حضرت صلی الله علیه و آله) از کعبه بیرون آمده بود. پرسیدم: رسول خدا صلی الله علیه و آله در کجای کعبه نماز به جا آورد؟ گفتنـد: همین طرفی که ایسـتاده ای. پرسـیدم: چنـد رکعت نماز خواند؟ پاسـخ دادند: دو رکعت.

و نیز در حـدیث عثمـان بن طلحه، که در «صـحیح مسـلم» با تردیـد روایت شـده، (زیرا با سـند خود به نقل از ابن عمر، داسـتان ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به کعبه را روایت کرده) می گوید:

«بلال یا عثمان بن طلحه» خبرم دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد کعبه شد؛ در برخی نسخه های (صحیح) مسلم به گفته «نووی»، «بلال و عثمان بن طلحه» آمده و این روایت با روایتی که خود مسلم ذکر می کند- و آن را خواهیم آورد- و بی اشکال هم نیست، تأیید می شود؛ اشکالش در آن است که یکی از راویان به توّهم منسوب شده است.

مضمون حدیث عثمان بن طلحه، بدون شک و تردید، در مسند احمدبن حنبل هم

روایت شـده است و متن آن چنین است: پیامبر صـلی الله علیه و آله در کعبه بوده است. می گوید: این حدیث درستی است (و عبارت کامل آن است که) روبه روی تو وقتی داخل کعبه می شوی میان دو سـتون آن مصلّای پیامبر بوده و رجال احمد همان رجال صحیحین است و طبرانی نیز آن را در «معجم الکبیر» روایت کرده است.

در «معجم ابن قانع» نیز بـدین صورت روایت شده: محمدبن یونس از مسـلم بن ابراهیم، از حمادبن سـلمه، از هشام بن عروه، از پدرش، از عثمان بن طلحه نقل کرده که رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله (در کعبه) میان دو ستون، نماز گزارد.

همچنین در «شرح معانی الآثار» طحاوی روایت شده که متن آن چنین است:

علی بن عبـدالرحمان، از عفـان، از حمـادبن سـلمه، از هشـام بن عروه، از عروه، از عثمان بن طلحه روایت شـده که رسول خـدا صلی الله علیه و آله وارد خانه کعبه شد و در آنجا روبه رو، میان دو ستون، دو رکعت نماز به جاآورد. استاد ما ابوالفضل حافظ این حدیث را که از روایت ابن قانع است، «حسن» می داند.

حدیث عمربن خطاب که در «سنن ابی داود سجستانی» آمده، این گونه است:

زهیربن حرب از جریر، از یزیـدبن ابی زناد، از مجاهـد و او از عبـدالرحمان بن صـفوان روایت کرده است که گفت: به عمربن خطاب گفتم: وقتی پیامبر صـلی الله علیه و آله وارد کعبه شـد، چه کرد؟ گفت: دو رکعت نماز خواند. طحاوی همین روایت را در «شـرح معانی الآثار» آورده و گفته است: معلی بن شیبه از اسحاق بن ابراهیم حنظلی از جریر نقل کرده و بقیه حدیث را عیناً می آورد، امّا به جای «ابن خطاب» می گویـد: «ابن ابی زناد» و نیز آورده است: ابن ابی داود از ابوالولید، از جریربن عبدالحمید نقل کرده که با همان اسناد روایت را نقل می کند، ولی این بار (به جای عبدالرحمان بن صفوان) عبداللّٰه بن صفوان می آورد.

و حدیث ابوهریره که در «مسـند بزّار» روایت شده، چنین است: در روز فتح مکه رسول اللّٰه صـلی الله علیه و آله به امّ عثمان بن طلحه پیغـام داد که کلیـد کعبه را بیـاورد. گفت: نه به لاـت و عزّی سوگنـد که کلیـد را نمی فرسـتم! کسـی بـا خشونت به وی دستور آوردن کلید را داد. (۱) پسرش

۱- همچنان که در «مجمع الزوائد» هیثمی آمده است: کسی را برای گرفتن قهریِ کلید، نزد وی فرستاد.

عثمان گفت: ای رسول خـدا، مادرم هنوز در هوای کفر بسر می برد. مرا بفرست تا کلید را برایت بیاورم. می گوید: او رفت و به مادرش گفت: مادر! این بار با دفعات دیگر تفاوت دارد و اگر کلیـد را به او نـدهی تو را می کشد. مادرش کلید را درآورد و به او داد و او نیز شتابان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد. وقتی به آن حضرت صلی الله علیه و آله نزدیک شد، کلید را این دست و آن دست کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست. «عثمان» بر زانو نشست و کلید را به حضرت صلی الله علیه و آله داد. آنگاه به کنار در آمده، انعامش داد. وی در ادامه می گوید: سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله در را باز کرد و آنگاه به نزدیک ارکان کعبه و دیوارهای آن رفت و دعا کرد و سپس در میان دو ستون، دو رکعت نماز به جا آورد.

در اسناد این حدیث در «مسند بزّار»، زیدبن عوف وجود دارد که ضعیف است.

حدیث عایشه که در «سنن بیهقی» آمده، از این قرار است: ابوعبداللّه حافظ گوید:

ابوالعباس محمدبن یعقوب از احمدبن عیسی بن زیدبن عبدالجباربن مالک لخمی در تنّیس از عمروبن ابی سلمه تنّیسی از زهیربن محمد، از موسی بن عقبه و او از سالم بن عبداللّه نقل کرده که عایشه گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد کعبه شد و تا هنگامی که از آن بیرون آمد چشم از جای سجده خویش برنداشت.

این حدیث را حاکم در «مستدرک» با همین اسناد آورده و گفته است: صحیح است به شرط نقلِ شیخین، (۱) ولی آن دو این روایت را نیاورده اند. (۲) اما حدیث اسامه که همچون روایات پیش گفته، نماز خواندنِ پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه را تأیید می کند، در «شرح معانی الآثار» طحاوی نیز آمده، آنجا که می گوید: حسین بن نصر از ابن ابی شریح، از محمدبن جعفر، از علاءبن عبدالرحمان نقل کرده که گفت: همراه پدرم بودم که به عبداللّه بن عمر برخوردیم. پدرم از او پرسید (و من می شنیدم): وقتی

۱- یعنی بخاری و مسلم.

۲- المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۴۷۹

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وارد کعبه شـد، در کجا نماز خواند؟ ابن عمر گفت: پیامبر صـلی الله علیه و آله در میان اسامه (۱) و بلال وارد کعبه گردیـد. وقتی آن دو بیرون آمدنـد، از ایشـان پرسـیدم که پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله در کجا نماز گزارد؟ گفت: در همان جهتی که قرار گرفته است.

ابن خزیمه، از احمدبن اشکاب، از ابومعاویه، از اعمش، از عماره، از ابی شعثاء، از ابن عمر نقل کرده که گفت: دیدم که آن حضرت وارد کعبه گردید و میان دو تیرک قرار گرفت و رفت تا به دیوار چسبید، در آن جا برخاست و نمازگزارد. آمدم کنار وی قرار گرفتم، چهار رکعت نماز خوانـد. گفتم: به من بگو رسول خـدا صـلی الله علیه و آله داخل کعبه، در کجا نماز خواند؟ گفت: اسـامه به من گفت که رسول اللّٰه صـلی الله علیه و آله در این جـا نماز خوانـد. (۲) این بود احادیث صـحابه ای که نماز پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه را تأیید می کردند.

اما حـدیث کسانی که آن را نفی کرده انـد؛ از جمله حـدیث اسامه است که در «سـنن نسائی» این گونه آمده است: حاجب بن سلیمان منبجی، از عبدالمجیدبن ابی رواد، از ابن جُرَیج از عطاء، از اسامه بن زید نقل کرده که گفت: رسول خدا صـلی الله علیه و آلـه وارد کعبه گردیـد و در اطراف آن به تسبیـح و تکـبیر پرداخت، ولی نمـاز نخوانـد. آن گـاه بیرون آمـد و درپشت مقـام (ابراهیم علیه السـلام) دو رکعت نمـاز خوانـد. سـپس فرمود: این قبله است. در صـحیح مسـلم این روایت از عطاء، از عبـداللّٰه بن عباس و آنگاه از اسامه نقل شده است.

حـدیث فضـل بن عبـاس در نفی نماز خوانـدن (پیامبر صـلی الله علیه و آله در کعبه) در کتاب «طبقات» محمـدبن سـعد، کاتب «واقـدی» نیز آمده و متن آن چنین است: موسـی بن داود از حمادبن سـلمه، از عمرو بن دینار، از ابن عباس، از فضل نقل کرده که گفت: پیامبر صـلی الله علیه و آله وارد کعبه شـد و به تسبیح و تکبیر و دعا مشـغول بود، ولی به رکوع نرفت. اسـتاد ما شـیخ ابوالفضل حافظ پس از آوردن این حدیث از این طریق گوید: رجال آن، رجال مسلم است. جز این که

۱- در اصل، «اسامه بن زید» آمده است.

۲- «شرح معانی الآثار»، ج ۱، ص ۳۹۱

موسی بن داود صیتی قاضیِ طرطوش نیز در آن هست و گفته شده که او به تنهایی از حمادبن سلمه نقل کرده است. استاد ما ابوالفضل حافظ این حدیث را از معجم ابن قانع نیز آورده و پس از آوردن حدیث از این طریق، گوید: این حدیث از این نظر عجیب است. (این حدیث) در «مسند احمدبن حنبل» نیز روایت شده و متن آن چنین است: از ابن عباس و او از فضل بن عباس نقل کرده است که گفت: همراه پیامبر صلی الله علیه و آله وارد (کعبه) شد و پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه نماز نخواند، ولی وقتی از آن بیرون شد، ایستاد و در کنار درِ کعبه دو رکعت نماز به جای آورد. «طبرانی» نیز مضمون همین حدیث را در «معجم الکبیر» خود روایت کرده و رجال او، رجال «احمدبن حنبل» و رجال «احمدبن حنبل» نیز همان رجال الصحیح است.

حدیث عبداللّه بن عباس در نفی نماز (پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه) بدون اسناد به اسامه و برادر خود الفضل در «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» آمده است. «بخاری» این حدیث را به نقل از اسحاق بن نصر، از عبدالرزاق، از ابن جُرَیج از عطا و او از ابن عباس آورده است که می گفت: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وارد کعبه شد، در اطراف آن به دعا پرداخت.

مشهور آن است که این حدیث از عبدالرزاق با این اسناد، از ابن عباس، از اسامه نقل شده است. «نسائی» و دیگران نیز آن را به همین صورت روایت کرده اند، ولی «مسلم» می گوید: شیبان بن فروخ از هُمام، از عطا، از ابن عباس نقل کرده که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وارد کعبه شد، در کعبه شش ستون وجود داشت، که وی به کنار یکایک آنها رفت و دعا کرد، ولی نماز نخواند.

ترجیح روایت کسانی که نماز پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه را تأیید کرده اند و جمع میان دو نظریه

ابوعمربن عبدالبرّ حافظ گوید: روایت ابن عمر به نقل از بلال که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه نماز گزارد، اولویّت دارد بر روایت ابن عباس که از اسامه نقل شد که می گفت:

حضرت نماز نخواند؛ زیرا در آن روایت، افزوده قابل قبولی وجود دارد و قول کسی که بگوید کسی کاری انجام نداده است، شهادت محسوب نمی شود ...

سهیلی در «الروض الأُنُف» می گوید: و اما ورود آن حضرت صلی الله علیه و آله به کعبه و اقامه نماز

توسط ایشـان در آنجـا، مطلبی است که از حـدیث بلال برداشت می شود و این مطلب که ایشان در آنجا نماز نخوانـده انـد از روایت ابن عباس اسـتفاده می شود و در این میان، مردم بایـد حدیث بلال را بپذیرند؛ زیر او نماز را تأیید کرده و ابن عباس آن را نفی کرده است و شـهادتِ تأییدکننـده را بایـد پـذیرفت و شـهادت نفی کننـده ناپـذیرفتنی است و هرکس سـخن بلال (نماز خوانـدن پیـامبر صـلی الله علیه و آله) را به دعـا کردن، تفسـیر و تأویـل کنـد، بی مورد است؛ زیرا در حـدیث ابن عمر، قیـد دو رکعت نماز آمده است، (و معنا کردن «نماز» به «دعا» و ...

بی جاست). ولی روایت ابن عباس و روایت بلال هر دو صـحیح هستند؛ چراکه آن حضرت صلی الله علیه و آله روز عید قربان وارد کعبه شـد، ولی نمـاز نخوانـد، امّا فردای آن روز وارد شـد و نماز خوانـد که در حَجّهالوداع بوده است. این حـدیث از ابن عمر با اسـناد درست و صحیح روایت شده و «دار قطنی» آن را آورده و از افزوده های اوست. (۱) «شیخ محی الدین نووی» در شرح صـحیح مسـلم می گویـد: اهـل حـدیث همگی روایت بلال را ملاک قرار می دهنـد؛ زیرا او تأییـد کرده و آگاهی و خبر افزوده ای در حـدیث او هست، لـذا ترجیح آن واجب می آید. می گوید: اما این که اسامه (نماز پیامبر صـلی الله علیه و آله را) نفی کرده، می توانـد بدین صورت باشد که آنها وقتی وارد کعبه شدند، در را بسـتند و مشـغول دعا شدند و اسامه پیامبر صـلی الله علیه و آله را دید که دعا می کند. سـپس اسامه در گوشه ای و پیامبر صـلی الله علیه و آله در گوشه دیگر، مشغول (عبادت) شدنـد و بلال نزدیک پیامبر صـلی الله علیه و آله بوده و پیامبر صـلی الله علیه و آله که نماز خوانـد، بلال او را دیـد، ولی اسامه ندید چون دور از ایشان و مشغول نیایش بود و حضـرت صـلی الله علیه و آله نیز نماز را آهسـته می خواند و چون در بسته بود (داخل کعبه تاریک بود) و اسامه نمی دیـد و با توجه به دوری وی و مشـغول بودنش به دعا، می توانـد بنا بر گمان خود، نماز خواندن پیامبر صلی الله علیه و آله را نفی کند، ولی برای بلال محقق بود و خبرش را داد.

و در «المجموع» که همان «شرح مهذّب» است، گوید: نظریه علما بر این است که:

۱- الروض الأُنُف، ج ۴، ص ۱۰۴

ملاک قرار دادن روایت بلال در تأیید نماز (پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه) اولی است؛ زیرا سخن او تأیید کننده و مثبت است و بر نفی کننده تقدم دارد. بلال زمانی که با آن حضرت نماز می خواند نزدیک ایشان بود و مواظب هم بود و دید که ایشان به نماز ایستاده اند، ولی اسامه از ایشان فاصله داشت و مشغول دعا بود و درِ (کعبه) بسته بود و نماز آن حضرت صلی الله علیه و آله را ندید. بنابراین، استناد به روایت بلال واجب می آید؛ زیرا در آن افزوده ای وجود دارد.

«محبّ طبری» می گوید: بلال و اسامه در مورد نماز خواندن پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه، اختلاف دارند و حکم علما نیز ترجیح حدیث بلال است، چون تأیید کننده است و حاوی ثبت نکته ای است که اسامه ثبت و ضبط نکرده است و (سخن) تأیید کننده، بر نفی کننده مقدّم است. سپس می گوید: احتمال دارد که اسامه پس از ورود آن حضرت صلی الله علیه و آله به کعبه، بنابه ضرورتی، از آنجا دور شده و نماز حضرت صلی الله علیه و آله را ندیده است و ابن منذر به نقل از اسامه روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله تصاویری در کعبه دید و من (یعنی اسامه) برای او با دلو آب می آوردم تا روی تصاویر بپاشد. در واقع خبر داده که او برای آوردن آب، بیرون رفته است (بنابراین می تواند نماز پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده باشد) و آن در روز فتح مکه بوده و نماز خواندن آن حضرت نیز در روز فتح بوده و نه روز حَجهالوداع.

ابوحاتم بن حِبّان می گوید: بیشتر این احتمال را می دهم که این دو خبر، حکایت از دو ورود مختلف دارند که یکی در روز فتح (مکه) بوده که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن نماز گزارده و دیگری در حَجّهالوداع بوده که در آن روز در کعبه نماز به جای نیاورده است و بدین ترتیب، تضادی میان این دو خبر وجود نخواهد داشت.

قاضی عزالدین بن جماعه نیز بنا بر آنچه دایی ام از او برایم نقل کرده، گفته است:

احمدبن حنبل گفت: هشیم از عبدالملک، از عطا نقل کرده که اسامهبن زید گفت: همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد کعبه شدم. حضرت نشست و خدای را ستایش کرد و تکبیر و تهلیل گفت و بیرون آمد و نماز هم نخواند سپس روز بعد، همراه ایشان (وارد کعبه) شدم.

برخاست و دعا کرد و سپس دو رکعت نماز خواند و سپس بیرون آمد و روبه روی کعبه دو رکعت نماز (دیگر) به جای آورد و فرمود: قبله این است. این روایت را احمدبن منیع در

«مسند» خود و «دار قطنی» و دیگران هم روایت کرده اند و خود سخن کامل و جامعی است که (هر دو گونه احادیث مورد نظر را) در خود جمع دارد و سپاس خدای را که چنین جمع و توافقی (در احادیث) پدید آورد و این خود نعمت بزرگی است و برخی علمای بزرگ نیز اظهار می دارند که احتمال می رود اسامه پس از ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به کعبه، بنا بر نیازی، غیبت کرده و از این رو نماز آن حضرت صلی الله علیه و آله را ندیده باشد.

ابن جماعه پس از نقل سخنی از نووی در «المجموع» در جمع میان حدیث بلال و اسامه که پیش از این آوردیم، می گوید: این سخن جای انتقاد بسیار دارد، ولی بدان نمی پردازم و ضرورتی نیز برای این کار وجود ندارد.

آنگاه پس از ذکر سخن پیش گفته، ابن حبّان درباره جمع میان سخنان متناقض بلال و اسامه و سخن خود و نیز سخن محی الدین نووی و هرکس که از ایشان نقل کرده، می گوید: این بیانگر آن است که آنها از آنچه ما در جمع میان دو حدیث گفته ایم، آگاهی نیافته اند.

طحاوی در «شرح معانی الآثار» (۱) گفته است: اگر در این موارد، تواتر اخبار ملاک صحّت قرار گیرد، این اخبار که رسول خدا صلی الله علیه و آله در کعبه نماز گزارد، بسیار بیش از تواتر اخباری است که بر نماز نخواندن آن حضرت صلی الله علیه و آله دلالت دارد و اگر به روایت اسامهبن زید (که ابن عباس از وی نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از ورود به کعبه بدون نماز خواندن، از آن خارج شد) توجه شود، ابن عمر و بلال و جابر و شیبهبن عثمان و عثمان بن طلحه نیز حدیثی موافق با آنچه ابن عمر از اسامه نقل کرده، از وی روایت کرده اند و از این رو بر حدیثی که تنها ابن عباس از اسامه نقل کرده، اولی و مقدّم است.

طحاوی نیز می گوید: شایسته آن است که وقتی روایات نقل شده از اسامه متضاد و برابر بودند، آنها را کنار بگذاریم و آنچه را که از بلال روایت شده، در صورتی که در این باره (در نقل حدیث از وی و در احادیث نقل شده از وی) اختلافی وجود نداشته باشد، مورد تأیید قرار دهیم و بپذیریم.

۱- شرح معانی الآثار، ج ۱، ص ۳۹۲، باب «الصلاه فی الکعبه».

این بود آنچه علما در ترجیح حدیث بلال (در تأیید نماز پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه) نسبت به حدیث مخالف آن و نیز در جمع میان این دو حدیث مختلف و علّتِ ترجیحِ آن گفته اند.

از دیگر علل ترجیح حدیثِ مربوط به نماز خواندن پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه، آن است که به عقیده من، کعبه معظمه از نظر استحباب تحیّت برای کسی که وارد آن می شود، مهم تر از مسجدالحرام است. و تحیّت مسجدالحرام، طواف یا نماز در آن است و طواف کعبه از داخل که غیر مشروع است (و امکان ندارد) پس همچون دیگر مساجد، تنها نماز می ماند که می توان به عنوان تحیّت (سلام و احترام) در آن به جای آورد، حال چگونه می توان پذیرفت که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آن مدت طولانی که به کعبه نیامده بود- یعنی از زمان هجرت به مدینه تا آن زمان، که هشت سال فاصله است- و با وجود مکث زیاد آن حضرت صلی الله علیه و آله در ورود به کعبه، نماز به جای نیاورده باشد؟! چه، از حدیث ابن عمر در داستان ورود پیامبر صلی الله علیه و آله و همراهان به کعبه بر می آید که آنان مدتی را در آنجا گذراندند. نووی حتی قید «مدّتی طولانی» را آورده است.

در «صحیح» بخاری به نقل از ابن عمر، در روایت نافع آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه و هنگامی که وارد کعبه شد، یک روز تمام را در آن سپری کرد و ماندن طولانی در یک جا، مستلزم نشستن در آنجاست و بسیار بعید است که پیامبر صلی الله علیه و آله در این ورود خود به کعبه، در آن بنشیند و نماز نگزارد، زیرا آن حضرت از این که کسی وارد مسجد شود، بی آن که نماز بگزارد، نهی فرموده است.

از جمله مواردی که نماز خواندن آن حضرت صلی الله علیه و آله در کعبه را، تأیید می کند، بستن در کعبه به روی خود- بنا بر خبر وارده در صحیحین (۱) و جاهای دیگر- است، که حکمت

۱- نک: بخاری، ج ۳، ص ۳۷۱- ۳۷۲ در الحج، باب إغلاق البیت و باب الصلاه فی الکعبه و فی القبله، باب قول اللّٰه تعالی: واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و فی المساجد باب الابواب و الغلق للکعبه والمساجد، و فی ستره المصلی، باب الصلاه بین السواری فی غیر جماعه و فی التطوع، باب ماجاء فی التطوع مثنی مثنی، فی الجهاد باب الردف علی الحمار، و فی المغازی، باب حجه، الوداع؛ صحیح مسلم، شماره ۱۳۲۹ فی الحج، باب استحباب دخول الکعبه الحاج و غیره.

بستن درِ کعبه در حدیث ابن عمر، بنا به نظر علما در این بوده که مردم به گرد او ازدحام نکنند و او بتواند نمازی را که می خواهد در کعبه به جای آورد. حکمت از بستن در کعبه نیز آن است که آن حضرت صلی الله علیه و آله بتواند به هر سوی کعبه، نماز بخواند؛ زیرا اگر در باز باشد و میان او تا درِ کعبه به اندازه انتهای پالان شتر فاصله نباشد، به دلیل عدم روبه رویی با قسمتی از کعبه، نماز درست نیست.

این دو قول را محبّ طبری در «القری» نقل کرده و قول اوّل را درست تر دانسته است. او یادآور شده: این نظریه که پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه بیش از دو رکعت- بنا به خبر صحیح از وی- نخوانده، مورد تأیید قرار می گیرد.

از میان اقوال علما، که در جمع میان اختلاف و تناقض اخبارِ نقل شده از بلال و اسامه و ابن عباس در مورد نماز پیامبر صلی الله علیه و آله آوردیم، صحیح ترین آنها، موردی است که می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی در کعبه نماز خواند که اسامه بیرون رفته بود تا برای پاک کردن تصاویر موجود در کعبه آب بیاورد و بلال (که مانده بود) شاهد نماز حضرت صلی الله علیه و آله بود، از این رو نماز خواندن را تأیید نمود، ولی اسامه که ندید، آن را نفی کرد. از یک جهت دیگر نیز این توجیه به صواب نزدیکتر است؛ زیرا دلیلی در تأیید آن وجود دارد و آن حدیثی است که در «مسند ابی داود طیالسی» روایت شده و چنین است: ابن ابی ذئب از عبدالرحمان بن مهران نقل کرده که می گوید: عُمیر، خدمتکار ابن عباس، به نقل از اسامهبن زید نقل کرده که گفت: در کعبه بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم، (آن حضرت) تصاویری را دید یک دلو آب خواست، برای او آوردم، در حالی که با آب شروع به پاک کردن تصاویر می کرد و می فرمود: خدا بکشد قومی را که آنچه را نیافریده اند، به تصویر می کشند. پرسیدم: رجال این حدیث «ثقه» هستند؟ ابن ابی ذئب گفت: رجال حدیث، محمدبن عبدالرحمان، امام مشهور و استاد او عبدالرحمان بن مهران هستند که «نسائی» و «ابن سعد» و «ابن حبان» و استادش عمیر او را ثقه دانسته اند و بخاری و مسلم و ابوداود و نسائی از او روایت کرده اند و این حدیث با حدیث دیگری که ابن منذر به همین مضمون روایت کرده، ولی سند آن را ندیده ام، مورد تأیید قرار می گیرد.

دربـاره وجهی که نووی در جمع میـان اختلاـف در «نماز پیامبر صـلی الله علیه و آله در کعبه» بیان کرده (بایـد گفت:) اگر هم وقوع چنین امری امکان داشـته باشـد، بعیـد به نظر می رسد؛ زیرا وقتی پیامبر صـلی الله علیه و آله به اتفاق اسامه و بلال و دیگر همراهان وارد کعبه گردید، یا بلافاصـله پس از ورود و پیش از اقدام به هر کار دیگری که در آنجا انجام داد، به نماز ایستاد و یـا این که پیش از نمـاز، به ذکر و دعا و راز ونیاز پرداخت. در حالت اوّل، چگونه می توانـد بر اسامه پنهان مانـده باشـد؟ و در حالت دوم- که سـخن نووی نیز حکایت از همین دارد- لازم می آمده که اسامه نیز در کنار پیامبر صـلی الله علیه و آله بماند و دعاهـا و تسبیحـات و نیـایش هـایش به درگـاه خداونـدی را زمزمه و تکرار کنـد، نه این که در یـک جـا تنها شود و به تنهایی مشغول به ذکر و دعا شود و نداند که پیامبر صلی الله علیه و آله چه می کند. وجهی که ابن حِبّان در توجیه اختلاف دو حدیث (اسـامه و بلاـل) دربـاره نماز پیامبر صـلی الله علیه و آله در کعبه بیان کرده، جای تأمل دارد؛ زیرا پیامبر صـلی الله علیه و آله در روز فتـح مکه وارد کعبه شـد و در آن روز اسـامه و بلاـل و عثمـان و طلحه و فضـل بن عبـاس- که دربـاره همراهی این یـک، اختلاف است- پیامبر صلی الله علیه و آله را همراهی می کردند.

حـدیث مربوط به ورود فضل بن عباس با ایشان در «مسـند احمـدبن حنبل» و «سـنن نسائی» آمده و متن حدیث در مسـند چنین است: هشـیم از چنـدین نفر و ابن عوف از نـافع، از ابن عمر نقـل کرده که گفت: رسول خـدا صـلی الله علیه و آله در حالی که فضل بن عباس و اسامهبن زیـد و عثمان بن طلحه و بلال او را همراهی می کردنـد، وارد خانه کعبه شـد. اسـناد این حـدیث هم صحیـح است، ولی در «صـحیح مسـلم» روایـتی مخـالف این حـدیث (و منکر همراهی فضـل بن عبـاس) آمـده که بـدان اشـاره خواهیم کرد. از حـدیث ابن عمر نیز معلوم شـد که بلال، نماز خواندن پیامبر صـلی الله علیه و آله در کعبه را به هنگامی که در روز فتـح مکه وارد آن شـد، تأییـد کرده است. حـدیث اسـامه و فضل نیز نماز پیامبر صـلی الله علیه و آله در کعبه را نفی کرده است، ولی در این حدیث، زمانی که نماز در آن نفی شده، تصریح نشده و احتمال دارد در همان زمانی بوده که ورود آن دو، به همراه پیـامبر صـلی الله علیه و آله به کعبه ثـابت شـده و بنـا بر گفته «ابن حِبّـان» در حَجّهالوداع بوده باشـد که احتمال اول به صواب نزدیک تر است؛ زیرا اگر قرار باشد میان

حدیث آنها مبنی بر نفی نماز در زمانی که همراهی آنها با پیامبر صلی الله علیه و آله در ورود به کعبه، ثابت شده است، از یک سو؛ و حَمْل آن بر زمانی که ورود آنان ثابت نگشته از سوی دیگر، یکی را برگزینیم، گزینش زمانی که ورود آنان ثابت شده، اولی است. همچنین در وجهی که ابن حِبّان محتمل دانسته، اشکال وارد است؛ زیرا مستلزم آن است که ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به کعبه، در حَجّهالوداع به همراهی اسامه و آن کسانی که همچون وی نماز پیامبر صلی الله علیه و آله را در کعبه نفی کرده اند، به رغم میل آن حضرت باشد و گرنه چگونه می توان حدیث کسی را که به گفته ابن حِبّان نماز پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه را نفی کرده، بر آن حمل کرد، با توجه به این که آن حدیث با حدیثی که از عایشه نقل شده تعارضی ندارد. حدیث عایشه گویای آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله در حَجّهالوداع وارد کعبه شد. عین حدیث از این قرار است: عایشه می گوید:

«پیامبر صلی الله علیه و آله از نزد من خیلی آرام و شاداب بیرون شد، ولی وقتی برگشت ناراحت و غمگین بود. به ایشان گفتم: چه شده است؟ فرمود: من وارد کعبه شدم، ولی ای کاش هرگز وارد نمی شدم. بیم آن دارم که امت خود را از این پس به مشقت انداخته باشم.»

ولی در عین حال در اسناد این حدیث، کسی وجود دارد که منسوب به ضعف است اسماعیل بن عبدالملک بن ابی صغیر (۱) مکی نام دارد و حدیث را از ابن أبی ملیکه، از عایشه، روایت کرده است. ابن معین و ابوحاتم درباره اش گفته اند: وی قوی نیست.

ابن مهدی این را روایت کرده و یحیی القطان گوید: او را رها کردم. سپس از سفیان نقل کردم. همه اینها را ذهبی در «المیزان» آورده و این حدیث را از وی نقل کرده است.

آنچه گرایش به صحت این حدیث را تقویت می کند، آن است که اعمال و افعال

۱- در اصل چنین است، ولی باید الصُّفَیر با فاء یا الصُّفَیراء باشد: نک: التاریخ ابن معین، ج ۲، ص ۳۵؛ الجرح والتعدیل، ج ۲، ص ۱۸۶؛ التاریخ الکبیر، ج ۲ ص ۳۱۷؛ المعرفه و التاریخ، ج ۳، ص ۱۰۸؛ المجروحین، ج ۱، ص ۱۲۱؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۳۷؛ الإکمال، ج ۵، ص ۱۸۷؛ الکاشف، ج ۱، ص ۷۵؛ تهذیب الکمال، ج ۳، ص ۱۴۱؛ المغنی فی الضعفاء، ج ۱، ص ۸۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۹۶؛ تقریب التهذب، ج ۱، ص ۷۲؛ العقدالثمین تقی فاسی، ج ۳، ص ۳۰۱؛ خلاصه تهذیب الکمال، ص ۳۵

پیامبر صلی الله علیه و آله در ایّام حج با اسناد صحیحی که هیچ تردیدی در آنها نیست، نقل شده است و در میان آنچه از اعمال و افعال آن حضرت صلی الله علیه و آله در حج نقل گردیده، چیزی از ورود وی به کعبه در حج بیان نشده است و اگر چنین اتفاقی افتاده بود، حتماً ذکری از آن به میان می آمد، همچنان که بااسناد صحیح، آمدن آن حضرت صلی الله علیه و آله به چاه زمزم وقصد آب برداشتن از آن و نوشیدن از سقاخانه، ذکر شده است و اگر ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به کعبه در ایام حج صورت گرفته بود، از مسائلی چون زمزم و ... مهم تر بود (و حتماً ذکر می شد)، و این با آنچه بخاری در صحیح خود در باب «الزیاره یوم النحر» آورده و بدان اشاره کردیم، تعارضی ندارد؛ زیرا می گوید: ابی حسان از ابن عباس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در ایام منا، کعبه را زیارت می کرد؛ زیرا زیارت کعبه، مستلزم ورود به آن نیست و طواف آن نیز به مفهوم زیارت است. از آن گذشته عبارت «نقل شده است» یا «گفته شده است» جنبه قطعی نداشته و استدلال بدان، نیاز به اثبات دارد.

آنچه حدیث منقول از عایشه را تقویت می کند، انکار چندین نفر از علما نسبت به ورود آن حضرت صلی الله علیه و آله (به کعبه) در حج است که سفیان بن عُیَیْنَه از ایشان نقل کرده است. به فرض صحّت این حدیث، دلیلی مبنی بر این که کسانی که نماز پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه را نفی کرده اند، در حَجّهالوداع با ایشان وارد کعبه شده باشند- و بتوان نفی نماز پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه را (به قول ابن حِبّان) حمل بر این زمان؛ یعنی حجهالوداع کرد- وجود ندارد. نیز تعارض موجود میان حدیثی که نماز پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه را تأیید کرده و حدیثی که آن را نفی کرده، با جمعی که ابن حبان ذکر کرده و آنها را تلفیق نموده است، سازگاری ندارد؛ زیرا برای این گفته ابن حبان دلیلی موجود نیست که می گوید زمان تأیید نماز از سوی بلال و موافقان وی، غیر از زمانی است که اسامه و موافقان او نماز پیامبر صلی الله علیه و آله را نفی کرده اند. اما این دلیل وجود دارد که زمانی که بلال و موافقانش نماز پیامبر صلی الله علیه و آله را تأیید کرده، با زمانی که اسامه و موافقانش آن را نفی کرده اند، یکسان است و مراد همان روز فتح مکه است که پیش از این نیز بدان اشاره شد. در این صورت، خبر بلال و موافقان وی با خبری که اسامه و موافقان او داده اند، تعارض پیدا می کند و به ترجیح (یکی از دو حدیث) یا توفیق (دو

حدیث) در همزمانی آنها، افزوده می شود.

خلاصه این که با ابن حِبّان، در این نظریه که پیامبر صلی الله علیه و آله در حَجّهالوداع وقتی وارد کعبه شد- همچنان که سفیان بن عُیَیْنَه در روایت پیش گفته اظهار داشته و نیز بیهقی ذکر کرده- در آن نماز نخواند، مخالفت شده است.

امّا توجیهی که سُهیلی (۱) در جمع میان اختلاف حدیث بلال و ابن عباس در مورد نماز پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه، مطرح کرده، از چند نظر سزاوار تأمل است:

۱- سخن وی مستلزم آن است که حدیث بلال را درتأیید نماز آن حضرت صلی الله علیه و آله بر یک زمان و حدیث ابن عباس در نفی آن را، بر زمانِ دیگری حمل کنیم. این امر همان اشکالی را دارد که در سخنان ابن حبّان وجود داشت؛ یعنی حمل حدیث تأیید نماز بر یک زمان و حدیث نفی آن بر زمانی دیگر؛ در حالی که زمانِ مورد نظر، در هر دو حدیث، یکی است.

۲- سخن سُهیلی مستلزم آن است که تأیید و نفی نماز در دو زمان، در موسم حَجّهالوداع باشد، اشکال آن در این است که بی هیچ شکی، تأیید نماز پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه از سوی بلال- بنا به حدیث عمر در صحیحین و جاهای دیگر- در روز فتح مکه بوده است و نفی نماز از سوی ابن عباس- اگر منظور فضل بن عباس باشد- محمول بر زمانی است که ورود وی ثابت شده باشد، که همان فتح مکه است.

واگر منظور عبداللّه بن عباس باشد که اصولاً ورود وی، نه در روز فتح و نه در حَجّهالوداع، تأیید نشده است و بنابراین، نفی نماز پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه از سوی وی، مستند به گفته برادرش فضل و اسامه است؛ چرا که خبر را از ایشان روایت کرده است. پیش از این مطرح شد که نفی آن دو، محمول بر زمانی است که ورود ایشان به کعبه تأیید شده باشد؛ یعنی زمان فتح مکه، پس نفی عبداللّه بن عباس نیز چنین است، و اگر چنین باشد، گفته سهیلی در این که تأیید نماز در کعبه از سوی بلال و نفی نماز از سوی ابن عباس در حجهالوداع است، درست نخواهد بود؛ زیرا مستلزم آن است که دوبار ورود آن

۱- الروض الأُنُف، ج ۴، ص ۱۰۴

حضرت صلی الله علیه و آله به کعبه در حجهالوداع را بپذیریم، درحالی که در تأیید ورود یکبار در حجهالوداع نیز- چنان که گفته شد- جای بحث است، چه رسد به دوبار!

در حدیثی که سهیلی در جمع دو حدیثِ متضاد آورده، مطلبی در این باره وجود ندارد که باید در زمان یاد شده، اتفاق افتاده باشد. لفظ این حدیث در کتاب دارقطنی از این قراراست: عبداللّٰه بن محمدبن عبدالعزیز از وهب بن منبّه از دایی خود، ازابن ابی لیلی، از عکرمهبن خالد، از یحیی بن جعده، از عبداللّٰه بن عمر نقل کرده که گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله وارد خانه کعبه شد، سپس بیرون آمد و بلال پشت سرش بود. از بلال پرسیدم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خوانده؟ گفت: نه، فردای آن روز (آن حضرت) وارد (کعبه) شد، از بلال پرسیدم: آیا نماز خواند؟ گفت: آری. دو رکعت.

روبه روی تنه درخت خرما به گونه ای ایستاد که تیرک دوّمی در سمت راستش باشد.

دارقطنی در حاشیه این حدیث نوشته است: ابن ابی لیلی، حافظ نیست.

در این حدیث چنان که دیده می شود، سخنی از زمان ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به کعبه نرفته است و اگر چنین فرض کنیم که در این حدیث دو دفعه ورود (به کعبه) و نماز دریکی از دفعات، شده که آن هم در حَجّهالوداع و روز عید قربان و یا بنا بر برداشت سهیلی فردای آن روز است، نشانی دال بر این احتمال در حدیث یافت نمی شود؛ چرا که احتمال می رود آن دو روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله طی آنها وارد کعبه شده (و اتفاق مطرح در حدیث) روز عید قربان و اولین روز بعد از آن، یا روز اوّل بعد از عید قربان و دومین روز بعد از عید قربان بوده است، یا این که آن دو روز در فاصله ورود به مکه و خروج از آن برای وقوف در عرفه بوده است. می دانیم که آمدن حضرت صلی الله علیه و آله به مکه صبح روز چهارم ذی حجه رخ داده است.

در حدیثی که دار قطنی ذکر کرده، به فرض که آن را حمل بر حجهالوداع کنیم، چیزی مانع از این احتمال ها وجود ندارد. هر چند در صحیح بخاری مطلبی ذکر شده که

احتمال آخر را منتفی می سازد، هر چنـد دارقطنی این احتمال را می دهد. در صـحیح بخاری آمده است: محمدبن ابی بکر، از فضـیل، از موسـی بن عقبه، از کریب از عبـداللّٰه بن عبـاس نقـل کرده که گفته است: پیامبر صـلی الله علیه و آله به مکه آمـد و طواف کرد و میان صفا و مروه به سعی پرداخت و پس از طواف به دور کعبه، به آن نزدیک نشد تا این که از عرفه بازگشت.

بخاری همین حـدیث را با همین اسـناد، در جای دیگر همراه با مطالب دیگری مربوط به حج پیامبر صـلی الله علیه و آله روایت کرده است و اگر این احتمـال آخری غیر ممکن باشـد، احتمـال هـای دیگر و نیز احتمالی که سـهیلی یاد کرده، نفی می شود و فرض اینکه گفته سـهیلی واقعیت داشته باشد و احتمال های دیگر نیز جایز باشند، نیاز به دلیل ترجیحی برای آنچه ذکر کرده و متعدد بودن (ورود حضرت صلی الله علیه و آله به کعبه) مطرح می گردد.

و چنان که حـدیثی را که دارقطنی ذکر کرده، بر این حمل کنیم که دوبار ورود به کعبه صورت پـذیرفته باشـد و نماز در یکی از آن دفعـات در زمـان فتـح مکه اقـامه شـده باشـد، با توجه به آنچه سـهیلی گفته که پیامبر صـلی الله علیه و آله در عیـد قربان حجهالوداع وارد کعبه شـد، ولی در آن روز در کعبه نماز نخواند و روز بعد وارد آن شد و نماز به جای آورد، درست نخواهد بود؛ زیرا چنین چیزی بـا برداشتی که از این حـدیث می شود، تعـارض دارد، چون طبق این حـدیث، اتفـاق ورود در زمـان فتح مکه صورت گرفته است که با آنچه از بلال نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی روز فتح مکه وارد کعبه شد، در آنجا نماز خواند نیز تعارض دارد.

۳- سـخن سهیلی مستلزم آن است که اسناد حدیثی که به آن اشاره کرده، همه «حَسَن» و قابل قبول باشند، حال آن که با توجه به ضـعفی که در اسـناد این حدیث وجود دارد، چنین شـرطی محرز نشده است. از این گذشته اشکال دیگری نیز وجود دارد و آن مجهول بودن متن آن است، چون اگر آن را مربوط به زمان فتح مکه بدانیم، مستلزم آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز فتـح مکه وقتی وارد کعبه شد، نماز به جا نیاورد و در روز دومِ ورود، نماز به جا آورده باشد که این با حدیث ابن عمر درباره ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به کعبه در

روز فتح مکه و نماز گزاردن در این روز در کعبه مخالف است که بلال هم- بنا به برداشتی که از حدیث سابق می شود- از آن سخن گفته و در «صحیح مسلم» هم آمده است.

مانند این حدیث از ایوب سختیانی، از نافع، از ابن عمر در «مسند حُمَیْدی» (۱) هم روایت شده است.

از عُبَیداللّه بن عمربن حفص بن عاصم بن عمربن خطاب هم در «سنن بیهقی» آمده است و اگر چنین باشد حدیثی که دارقطنی نقل کرده، به دلیل مخالفت با روایت نقل شده از نافع، به نقل از ابن عمر، ضعیف و غیرقابل اعتنا است. ضعفی هم که در اسناد حدیث دارقطنی مطرح است، وجود محمّدبن ابی لیلی (۲) به عنوان راوی در آن است که به دلیل حفظِ نادرستِ حدیث و پراکنده گویی و فراوانی اشتباه- هر چند راستگو باشد- ضعیف به شمار می رود. شُعبه درباره اش می گوید: کسی را از ابن أبی لیلی بد حافظه تر ندیده ام و احمدبن حنبل می گوید: خیلی بدحافظه و پراکنده گو بود و ابوحاتم (۳) گوید: خیلی بدحافظه بود. به قضاوت پرداخت ولی خوب از عهده برنیامد. متهم به دروغ نیست، ولی خطاهای فراوان از او سرزده است. حدیثش را می توان نوشت، ولی قابل استدلال نیست و ابن حِبّان درباره اش گفته است: (۴) خیلی بدحافظه و پراشتباه بود و در حدیث فراوان خطا می کرد و شایسته توجه نیست؛ و دارقطنی می گوید: بدحافظه و پندارباف است؛ و ابواحمد حاکم گوید: اغلب احادیث وی برعکس است. کسی که در حافظه اش، چنین باشد نمی توان احادیثی که روایت کرده، استناد جُست به ویژه هنگامی که حدیث او با روایت صحیحی که نقل شده، تعارض داشته باشد، که در این صورت باید به آن حدیث صحیح استناد کرد؛ زیرا دارای مزیّتی است که ترجیح آن را توجیه می کند، گو این که من مطلبی دال بر روایت کردن ابن ابی لیلی از عکرمهبن خالد یا روایت عکرمه از یحیی بن

۱- مسند حمیدی، ج ۱، ص ۸۲، شماره ۱۴۹

۲- او محمدبن عبدالرحمان بن ابی لیلی است که برای بنی امیه و سپس بنی عباس بر مسند قضا نشست و درسال ۱۴۸ ه. وفات یافت.

۳- الجرح و التعدیل، ج ۷، ص ۳۲۲

۴- المجروحین من المحدثین، ج ۲، ص ۲۴۳

جعده و یا روایت یحیی از ابن عمر، ندیده ام.

از دیگر نکـات قابل تأمل، که سـهیلی برای جمع میان دو حـدیث آورده، آن است که حـدیث ابن عباس (که می گویـد پیامبر صلی الله علیه و آله در داخـل کعبه نمـاز نخوانـد) را حمل بر آن می کنـد که او نماز پیامبر صـلی الله علیه و آله را در روز عید قربـانِ حَجّهالوداع نفی کرده است؛ زیرا در حـدیث ابن عباس مطلبی نشان دهـد پیامبر صـلی الله علیه و آله در حَجّهالوداع وارد کعبه شـده باشـد، وجود نـدارد، حال آن که بنا بر آنچه در «معجم الکبیر» طبرانی آمـده، از ابن عباس حدیثی بر خلاف این امر روایت شده است. متن حدیث چنین است:

محمـدبن حاجهـان جُنـدی شـاپوری از محمـودبن غیلاـن، از یحیی بن آدم، از زهیر، از جـابر، از عِکرمه و او از ابن عبـاس نقل کرده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در (زمان) حج وارد کعبه نشد، بلکه درسال فتح مکه وارد شد ووقتی به آنجا رسید، چهاررکعت نمازگزارد. یااین که گفت: دو رکعت در میان حِجْر و درِ کعبه روی به کعبه به جای آورد وفرمود: این قبله است.

امّـا آنچه ابن جماعه در جمع میان دو حـدیث بلال و اسامه آورده، از نظر اسـتحکام و متانت، جای تأمل دارد؛ زیرا حـدیثی که دو حـدیث پیش گفته را با آن جمع کرده، مسـتلزم آن است که پیامبر صـلی الله علیه و آله دوبار وارد کعبه شده، و در بار دوم نماز خوانده باشد، و این مشروط بر آن است که- بنا بر سخن پیش گفته نووی- در زمان فتح مکه چنین اتفاقی رخ داده باشد، و اگر چنین باشـد، نمـازی که اسـامه- برای روز اوّل- نفی کرده اگر همـان نمازی باشـد که بلال آن را نقل و تثبیت کرده، در آن اختلاف دارنـد و این اختلاف نیز با تأییـد نماز پیامبر صـلی الله علیه و آله در روزی جز آن روز که بلال نماز را تأیید کرده است، منتفی نمی شود؛ زیرا این جز آن نمـازی است که بلال تأییـد کرده است؛ و اختلاف آنها در نماز روز اول و نه روز دوّم است. توجیه وجمعی که ابن جماعه انجام داده، در صورتی قابل پـذیرش بود که در حدیث ابن عمر چنین می آمد: «نماز مورد تأیید بلال در زمان فتح بوده است» و دیگر به روزی که این اتفاق افتاده، اشاره ای نمی شد؛ در حالی که ابن عمر روزی را که بلال در آن نماز (پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه) را تأیید کرده، مشخص ساخته است. پس جمع این حدیث با آن حدیث، توجیه ناپذیر و نادرست است. واللّه اعلم.

از اسامه خبری روایت شده و از آن چنین برداشت می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز ورود به کعبه، در جریان فتح مکه، در آن نماز خوانده است. این خبر در مسند بلال حسن بن محمدبن صباح زعفرانی و نیز در «صحیح مسلم» آمده است. متن آن در «صحیح مسلم»، چنین آمده است: حمیدبن مسعده از خالد؛ یعنی ابن حارث از عبداللّٰه بن عون، از نافع و او از عبداللّٰه بن عمر نقل کرده که: وی زمانی به کعبه رسید که پیامبر صلی الله علیه و آله و اسامه و بلال وارد شده بودند و عثمان بن طلحه نیز در را به روی ایشان بست. اندک زمانی در آنجا ماندند، آنگاه در باز شد و پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون آمد. می گوید: از پلّه بالا رفتم و وارد کعبه شدم، پرسیدم: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در کجا نماز خواند؟ گفتند: در اینجا و فراموش کردم که بپرسم چند رکعت نماز خواند.

از این حدیث برداشت می شود که ابن عمر از بلال و اسامه و عثمان، درباره نماز پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه، آن هم در این ورود پرسیده است و آنها همگی به ابن عمر پاسخ گفته اند و این توهّمی بیش نیست که برای یکی از راویان رخ داده؛ زیرا قاضی عیاض از دارقطنی نقل کرده که گفت: در اینجا ابن عون دچار توهّم شده و دیگران با او مخالفند و تنها به بلال اسناد داده اند.

قاضی می گوید: و این همان مطلبی است که «مسلم» از راه های دیگر ذکر کرده است و درباره بلال پرسیدم، گفت: ولی او در روایت حرمله نیز- که از ابن وهب نقل کرده- قرار دارد و بلال یا عثمان بن طلحه به من خبر داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در درون کعبه، به نماز ایستاد و این نظر عامه علما و شیوخ ماست. و در برخی نسخه ها آمده است: و عثمان بن ابی طلحه (به جای عثمان بن طلحه) می گوید: منظور او روایت ابن عون است و قول مشهور آن است که بلال در این روایت منفرد است.

در ترجیح خبر بلال بر خبر اسامه، و در جمع میان این دو، سخن به درازا کشید، ولی این تفصیل لازم بود؛ زیرا متضمّن فوایدی است که اهل علم و شیفتگان دانش را مغتنم آید.

اما درباره ترجیح خبر بلال بر خبر فضل بن عباس، که با خبر بلال در مورد

نماز پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه در روز فتح مکه تعارض دارد، باید گفت: اهل حدیث در صحّت خبر بلال در این مورد، اتفاق نظر دارند و اختلاف ایشان در مورد صحّت حدیث فضل بن عباس است؛ زیرا در حدیث ابن عمر در مورد ورود فضل به کعبه در روز فتح مکه و همراهیِ وی با پیامبر صلی الله علیه و آله و اسامه و عثمان بن طلحه، اختلاف وجود دارد. چون از «صحیح» مسلم در «صحیح» ابن شهاب زهری، از سالم بن عبداللّٰه بن عمر، از پدرش روایت داریم که گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله را به هنگامی که وارد کعبه شد دیدم و اسامهبن زید و بلال و عثمان بن طلحه او را همراهی می کردند، (در این حال) فرد دیگری همراه آنان نبود. آنگاه (که وارد کعبه شدند) در بسته شد و ... و این مستلزم آن است که فضل با افراد یاد شده وارد کعبه نشده باشد.

در مسند ابن حنبل خبری آمده که با خبر یاد شده تعارض دارد؛ زیرا طبق روایتی از هُشَیم از بیش از یک نفر و ابن عون از نافع و او از ابن عمر نقل کرده که گفته است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که فضل بن عباس و اسامهبن زید همراهی اش می کردند، وارد کعبه شد و بقیه حدیث را نقل می کند. نسائی نیز این خبر را روایت کرده است. طبق روایتی که به ما رسیده، وی گفته است: یعقوب بن ابراهیم از هُشَیم، از ابن عون- نقل کرده و- تا آخر حدیث. البته این سلسله اسناد حدیث اگر درست هم باشد، باز جای تأمل دارد؛ چرا که روایت هشیم گواه بر آن مطلبی است که شیخ ما حافظ عراقی از مشایخ خود نقل کرده و ضعیف بودن حدیث فضل را بیان نموده است.

همچنین حدیثی که مسلم روایت کرده، از نظر صحت و درستی بر دیگر احادیث صحیح- به جز احادیث صحیح بخاری- مزیت دارد؛ چرا که (احادیث صحیح بخاری) به اعتقاد اهل حدیث، از اعتباری حتی بیش از احادیث صحیح مسلم برخوردار است. و بر فرض تأیید همراهی فضل با پیامبر در ورود به کعبه و نیز به فرض تأیید حدیث او در نفی نماز پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه در روز فتح (مکه)، هیچ گونه تعارضی میان این حدیث، با حدیث بلال در مورد نماز مورد اشاره، وجود ندارد؛ زیرا نفی نماز از سوی فضل، از این جهت است که او به جاآوردن نماز را ندیده، نه آن که نماز گزارده نشده است، چون در تاریخ

ازرقی روایتی از عبدالمجیدبن ابی رواد آمده که در آن فضل همراهِ پیامبر صلی الله علیه و آله روز فتح مکه به درون کعبه رفته و پیامبر صلی الله علیه و آله او را برای آوردن آب جهتِ پاک کردن تصاویر درون کعبه، به بیرون فرستاده است. (۱) عبدالمجید می گوید: حضرت صلی الله علیه و آله در غیاب او نماز گزارد و فضل که برای تهیه آب رفته بود، نماز پیامبر صلی الله علیه و آله را ندید.

همچنین در این باره روایتی داریم که تأییدی است بر این نکته و آن از زهری نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله روز فتح مکه وارد کعبه شد و فضل بن عباس را بیرون فرستاد تا از زمزم آب بیاورد، سپس دستور داد پارچه ای آوردند و آن را با آب خیس کرد و تصاویر را زدود. (۲) بدین ترتیب نماز آن حضرت صلی الله علیه و آله در کعبه، روز فتح مکه، به هنگامی بوده که فضل برای کاری که به وی محوّل شده بود، بیرون رفته بود. بدین ترتیب، خبر او با خبر بلال سازگاری دارد.

در مورد ترجیح خبرِ بلال بر خبرِ عبداللّٰه بن عباس که می گفت پیامبر صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه نماز نخواند، باید گفت که بلال در هنگام نماز، در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشت و شاهد این نماز بود و آن را خبر داد، ولی ابن عباس همراه پیامبر صلی الله علیه و آله نبود و به خبر اسامه که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله نماز نخواند- بنا بر آنچه در صحیح مسلم آمده- اعتماد کرد. باید گفت روایت کسی که در متن داستان بوده، بر روایت کسی که در آن حضور نداشت، مقدم است. در ترجیح خبر بلال بر خبر فضل بن عباس و برادرش عبداللّٰه بن عباس، از مطالب استاد ما حافظ عراقی استفاده شد.

تعداد دفعات ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به کعبه معظّمه پس از هجرت و نخستین ورود آن حضرت

درباره دفعات ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به کعبه پس از هجرت، اخبار و روایاتی موجود است و از مجموع آنها برمی آید که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از هجرت، چهار بار وارد کعبه شد؛ ۱- روز

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۱۶۵

۲- همان.

فتح مکه ۲- روز بعد از فتح مکه ۳- در حَجّهالوداع ۴- در عمرهالقضا. البته در مورد هریک اختلاف است و ما اخباری را که درباره این ورودها آمده است، نقل می کنیم:

در مورد ورود آن حضرت به کعبه در روز فتح مکه، روایتی در «صحیح مسلم» و منابع دیگر و همچنین در حدیث ابن عمر- که پیش از این اشاره شد- آمده است. متن این حدیث به نقل از «صحیح مسلم» چنین است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح وارد محوطه کعبه شد و به دنبال عثمان بن طلحه فرستاد؛ او کلید را آورد و در را باز کرد ... آنگاه با بلال و اسامهبن زید و عثمان بن طلحه وارد کعبه شدند و ....

میان این حدیث ابن عمر با حدیثی که از وی در صحیح مسلم آمده و در آن می گوید: در سال فتح مکه، رسول اللَّه صلی الله علیه و آله سوار بر شترِ اسامه، جلو آمد تا آن که شتر در محوطه کعبه به زانو نشست. آنگاه عثمان بن طلحه وارد شد (حضرت صلی الله علیه و آله) به وی فرمود:

کلید را برایم بیاور و ... با این حدیث در ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به کعبه و نماز وی در آن، تناقضی وجود ندارد؛ زیرا مراد از سال فتح مکه در این حدیث، همان روز فتح- در حدیث پیش گفته- است. احادیث یکدیگر را تفسیر و معنا می کنند و حدیث مجمل را باید بر حدیثِ مشخص حمل کرد.

نووی نیز به همخوانی و سازگاری این دو خبر اشاره کرده، در «شرح مسلم» می گوید: این که گفته است رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه پیش آمد و وارد محوطه کعبه شد، دلیل بر این است که احادیث وارده در باب ورود آن حضرت صلی الله علیه و آله به کعبه و گزاردن نماز در آن، در روز فتح مکه بوده است و در این اختلافی نیست و قطعاً در زمان حَجّهالوداع نبوده است.

در این ورود به کعبه، از این نظر که حضرت صلی الله علیه و آله در آنجا نماز خوانده است یا خیر، اختلاف است.

و در مورد ورود آن حضرت به کعبه در روز بعد از فتح مکه، در مسند احمدبن حنبل حدیثی آمده که بر این مدّعا دلالت دارد؛ آنجا که آورده است: هُشَیم از

عبدالملک، از عطا و او از اسامهبن زید نقل کرده که گفت: همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد کعبه شدم. آن حضرت صلی الله علیه و آله نشست و حمد و ثنای الهی و تکبیر و تهلیل گفت و ... (دنباله حدیث پیشتر به طور کامل بیان شد.)

و در مورد ورود آن حضرت صلی الله علیه و آله در حجهالوداع روایتی در سنن «ابی داود» و «ابن ماجه» و «جامع ترمذی» و «مستدرکِ» حاکم، به روایت اسماعیل بن عبدالملک بن ابی صغیر از ابن ابی ملیکه، از عایشه آمده که در بخش قبلی آن را ذکر کردیم و به ضعف موجود در آن هم اشاره شد.

و اما در مورد ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به کعبه در «عمره قضا»، محبّ طبری در «القری» به نقل از عروهبن زبیر و سعیدبن مسیب حدیثی حکایت از این مسأله آورده است. او در «باب العمره»- که باب سی و هفتم است- در بخشی با عنوان «در اخبار مربوط عمره حدیبیّه و عمره قضا» می گوید: هشام از پدرش نقل کرده که گفت: خراش بن امیه در مروه، سرِ پیامبر صلی الله علیه و آله را تراشید، سپس (آن حضرت صلی الله علیه و آله) وارد کعبه شد. و از سعیدبن مسیّب نقل است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس از انجام مناسک حج، وارد کعبه شد و تا هنگام اذان ظهر- که بلال بر فراز کعبه ادا کرد- در آنجا ماند. رسول خدا صلی الله علیه و آله سه روز در مکه باقی ماند و ظهر روز چهارم سهیل بن عمروبن حُوَیطب بن عبدالعّی نزد ایشان آمد. حضرت در میان انصار نشسته و با سعدبن عباده مشغول گفتگو بود. سعدبن عُباده به حضرت صلی الله علیه و آله گفت: ای محمد، مهلت تو به پایان رسید، برخیز و از نزد ما برو. فرمود: چه می شود اگر مرا به حال خود گذارید که از شما عروس برگزیدم (حضرت در راه خود با میمونه هلالیه ازدواج کرده بود) و برایتان غذا درست کرده ام.

محبّ طبری از درخواست سُهیل از پیامبر صلی الله علیه و آله برای بیرون رفتن و نیز عزیمتِ پیامبر صلی الله علیه و آله به «سرف» و ازدواج وی با میمونه سخن گفته، ولی اشاره ای نکرده که این خبر و خبر قبلی را چه کسی آورده است. در این دو خبر وارد شدن پیامبر صلی الله علیه و آله به کعبه آمده است. گفتنی است خبرسعیدبن مسیب به دلیل دربرداشتن مسائل مربوط به «عمرهالقضا»، از آن یک گویاتر است؛ یعنی ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با میمونه و درخواست سهیل بن عمرو از

پیامبر صلی الله علیه و آله برای بیرون شدن از مکه و پاسخ آن حضرت به وی، بنا بر آنچه در خبر آمده، از آن یک، گویاتر است.

البته در صحّت و درستیِ خبر ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به کعبه و اذان بلال به هنگام ظهر در کعبه، کاملًا مُطمئن نیستم، اما بر فرض صحّت، با آنچه در صحیحین آمده، منافاتی ندارد.

در صحیحین آمده است: از اسماعیل بن ابی خالد نقل شده که گفت: به عبداللّه بن ابی اوفی گفتم: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله در عمره ای که به جاآورد، وارد کعبه شد؟ گفت: خیر. مراد از این عمره، بنابه گفته علما و آن چنان که نووی در شرح مسلم و جاهای دیگر از ایشان نقل کرده، «عمره القضاء» است.

علت وارد نشدن پیامبر صلی الله علیه و آله به کعبه دراین عمره خواهدآمد وکسی از علما را ندیده ام که قائل به ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به کعبه در عمرهالقضاء باشد، آن چنان که در این دو خبر آمده است که ما آنها را به دلیل عجیب و شگفت بودن، نقل کردیم. اما ورود آن حضرت صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه و حَجّهالوداع به کعبه، نظرِ ابی حاتم بن حِبّان است؛ زیرا او به این ترتیب، اختلاف میان حدیث بلال و اسامه در مورد نماز پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه را حل کرده و متن سخن او به نظر من بیشتر حاکی از آن است که هر دو خبر را حمل بر ورود پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان های مغایری بداند که یکی در روز فتح مکه بوده و در آن نماز خوانده و دیگری در حجهالوداع بود و در آن نماز نخوانده است.

و اما در مورد نخستین بار که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از هجرت وارد کعبه گردید، باید گفت که در روز فتح مکه بوده؛ زیرا- بنابه حدیث ابن ابی اوفی که پیش از این، از صحیحین نقل شد- در عمرهالقضاء، وارد کعبه نشده است و این خبر با آن دو خبری که حکایت از ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به کعبه در عمرهالقضاء دارند، منافاتی ندارد؛ زیرا اگر خبرهای صحیحی بودند، احادیث وارده در صحیحین با آنها تطبیق داده می شد، حال آن که در صحّت آنها، تردید وجود دارد.

نووی درباره وارد نشدن پیامبر به کعبه در عمرهالقضاء سخن از دیگری نقل کرده که خالی از اشکال هم نیست. وی به هنگام بیان حدیث ابن ابی اوفی می گوید: علما

معتقدند علت وارد نشدن پیامبر صلی الله علیه و آله به کعبه، وجود بت ها و تصاویری است که مشرکان اجازه نمی دادند آنها را بردارد یا جابه جا کند، ولی هنگامی که خداوند متعال مکه را برای آن حضرت فتح کرد، وارد کعبه شد و در آن نماز گزارد و پیش از ورود نیز تصاویر را از میان برد.

باید بگویم: این سخن مستلزم آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه نیز تا هنگام خارج کردن تصاویر و موارد دیگری که باید بیرون آورده می شدند، وارد کعبه نشده باشد. در مسند ابی داود و سجستانی نیز از حدیث ابن عباس مطلبی دالّ بر همین نکته، وارد شده است.

روایتی نیز داریم که متعلق به ابن ابی داود طیالسی و مخالف با حدیث پیش گفته است. او در مسند خود می گوید: از ابن ابی ذئب، از عبدالرحمان بن مهران، از عُمَیر، خدمتکار ابن عباس، از اسامه بن زید نقل شده که می گفت: همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد کعبه شدم، آن حضرت تصاویری را دید و دستور داد: دلو آبی بیاورید و در حالی که تصاویر را با آب می زدود، می فرمود: خداوند بکشد قومی را که آنچه را نمی آفرینند، به تصویر می کشند! رجال این حدیث جملگی قابل استناد هستند. از این حدیث بر می آید که پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام فتح مکه وارد کعبه شده و در آن زمان تصاویر همچنان وجود داشته اند و پس از ورود، اقدام به از بین بردن آنها کرده است. روایتی که در تاریخ ازرقی به نقل از عبدالعزیزبن (۱) ابی رواد آمده و در آن گفته شده که پس از ورود به کعبه، فضل بن عباس را به دنبال آب فرستاد تا تصاویر در کعبه را پاکسازی کند، (۲) دلیل بر همین امر است.

گفته ابن اسحاق در سیره خود، در واقعه فتح (مکه) نیز دلیل دیگری است. او می گوید: وقتی پیامبر طواف خود را به پایان رساند، عثمان بن طلحه را خواست و

۱- در اصل چنین است ولی در صفحه ۲۸۶ همین کتاب، پیش از این به جای عبدالعزیز، عبدالمجید آورده است.

۲- اخبار مکه، ج ۱، ص ۱۶۵

کلیـد کعبه را از او گرفت و درِ کعبه برایش باز شد، آنگاه به درون کعبه رفت؛ در آنجا کبوتری ساخته از چوب دید، آن را با دست شـکست و انداخت ... این ماجرا حکایت از آن دارد که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وارد کعبه شد، تصاویری در آن بوده، و این که او وقتی در این تاریخ مکه را فتح کرد وارد کعبه شد و جز این کار، به کار دیگری نپرداخت. واللّٰه اعلم.

باب دهم: احکام ورود به کعبه معظمه

فضیلت ورود به کعبه

در زمان تحصیلم نزد احمدبن عمر بغدادی در قاهره و نیز هنگام تحصیلم نزد قاضی و مفتی ابوبکربن حسین شافعی در «طیبه»، هر دو از قول حافظ ابی حجّاج مزّی برایم نقل کردند که دَرَجی از صیدلانی، از فاطمه جوزانیه، از ابن زیده، از طبرانی، از احمدبن یحیی حلوانی، ازسعیدبن سلیمان واسطی، از عبداللّه بن مؤمل، از عبدالرحمان ابن محیصن، از عطا، از ابن عباس نقل کرده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس وارد کعبه شود و در آن نماز بخواند، یک حسنه به حسابش نوشته می شود و یک گناه از وی پاک می گردد و مورد آمرزش قرار می گیرد.

ودر متن دیگر آمده است که هرکس وارد کعبه شود، آمرزیده شده از آن بیرون آید.

فاکهی نیز اخباری در فضیلت ورود به کعبه و نماز در آن آورده است. وی می گوید:

سعیدبن عبدالرحمان از عبداللّه بن ولید، از عبدالوهاب بن مجاهد، از پدرش، از ابن عمر نقل کرده که درباره ورود به کعبه گفته است: ورود به کعبه حسنه است و بیرون آمدن از کعبه عاری شدن از گناه و آمرزیده شدن است.

محمدبن ابی عمر از سفیان، از عبدالکریم ونیز ابوبشر و ابن ابی صیف واسماعیل بن کثیر ابوهاشم، همگی از مجاهد نقل کرده اند که گفت: ورود به کعبه حسنه

است و خروج از آن (برابر با) خروج از گناه و آمرزش است.

فاكهی همچنین می گوید: احمدبن محمد قرشی از یوسف بن خالد نقل کرده و او از غالب قطان از هندبن اوس که گفته است: به حج رفته بودم و در آنجا به ابن عمر برخوردم.

گفتم از راه دور آمده، قصد خانه کعبه را دارم. گفت هرکس وارد این بیت مقدس (کعبه) شود و در آن نمازبگزارد، از گناه پاك می شود، همچون روزی که از مادر متولد شده باشد. ابن عمر گوید: کسی که وارد کعبه شود و در آن نماز گزارد، از گناه بیرون شود همانند روزی که مادر او را به دنیا آورد.

فاكهی می گوید: از سلمهبن شبیب، از غازیان، از سفیان بن جُرَیج، از عطا نقل شده که گفت: اگر دو رکعت نماز در کعبه به جای آورم، برایم خوشایندتر از آن است که چهار رکعت نماز در مسجدالحرام بخوانم.

فاكهی همچنین گوید: احمدبن حمید، از حسین بن ولید، از عبادبن راشد، از حسن نقل کرده که گفت: (یك رکعت) نماز در کعبه، برابر با یکصد هزار (رکعت) نماز است.

و از حسن بصری در رساله مشهورش روایت شده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هرکس وارد کعبه شود، وارد رحمت خداوند- عزّوجلّ- شده و در پناه خداوند متعال و در امان پروردگار قرار گرفته است و چون از آن بیرون آید، آمرزیده از گناه است.

و حافظ ابوطاهر سلفی پس از ورود به کعبه چه خوش سرود:

أَ بعْد دخول البیت واللَّه ضامن بنفی قبیح، والخطایا الکوامنُ

فحاشاه، کلّا، بل یسامح کلّها ویرجع کلٌّ، وهو جذلان آمن

اخباری که حکایت از عدم استحباب ورود به کعبه دارد

پیشوایان چهارگانه فقه در مورد استحباب ورود به کعبه، اتفاق نظر دارند و مالك فزونیِ ورود به درون کعبه را نیکو دانسته است. در «مناسك» ابن الحاج آمده که ابن حبیب گوید: مُطْرف از مالك برایم گفت که از وی درباره نماز در کعبه و ورود به

درون آن پرسیدند، گفت: این کار بسیار نیکو است.

و نیز در تاریخ ازرقی از سالم بن عبداللَّه بن عمربن خطاب، که گفته می شود یکی از هفت نفر فقیه مدینه است و نیز از صدقهبن یسّار از این روایات آمده است. اخباری نیز وارد شده که برخی علما در عدم استحباب ورود به کعبه به آنها استدلال کرده اند و محبّ طبری همراه با پاسخی که به آنها داده، در کتاب «القری» آورده است، که متن آن را در اصل این کتاب نقل کرده ایم و در اینجا به بخشی از آن اشاره می کنیم:

از کسی که محبّ طبری خبرش داده بود، آگاهی یافتم که گفت: در باب ورود به کعبه- که بیست و هشتمین باب از کتاب «القری» است- در استدلال آنهایی که قائل به عدم استحباب ورود به کعبه هستند، آمده است: از عایشه نقل است که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله از نزد من بیرون شد و بسیار شاد و خرسند و شاداب بود، پس از آن برگشت در حالی که اندوهگین بود، علّت را پرسیدم، فرمود: من وارد کعبه شدم ولی ای کاش چنین نمی کردم، ترسم از این است که امّتم را پس از خود به دردِ سر انداخته باشم.

احمدبن حنبل و ترمذی (۱) و ابوداود (۲) آن را آورده و ترمذی آن را صحیح دانسته است.

کسانی که ورود به کعبه را مکروه دانسته اند به این حدیث استدلال می کنند، حال آن که چنین دلالتی در آن وجود ندارد. می توان گفت که ورود آن حضرت صلی الله علیه و آله به کعبه، خود دلیل استحباب است و این که آرزو کرده اند که ای کاش وارد آن نمی شدند، به خاطر رنج و مشقت آن و شفقتی است که بر امّتش داشت و بدیهی است که این احتمال، حکم استحباب ورود به کعبه را منتفی نمی سازد.

محبّ طبری می افزاید: و ازعبداللَّه بن ابی اوفی نقل است که گفت: رسول اللَّه صلی الله علیه و آله عمره گزارد و به طواف کعبه پرداخت و در پشت مقام (ابراهیم علیه السلام) به نماز ایستاد، در حالی که اطرافش را مردمان گرفته و مانع از دیده شدن ایشان بودند. مردی به او گفت: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد کعبه شد؟ پاسخ داد: نه. حدیث را آن دو آورده اند و بخاری برای این

۱- رقم ۸۷۳ فی الحجّ باب «ماجاء فی دخول الکعبه».

۲- رقم ۲۰۲۹ فی المناسک، باب «دخول الکعبه».

حـدیث بابی هم در نظر گرفته است: «باب کسـی که معتقـد است پیامبر صـلی الله علیه و آله وارد کعبه نشد» و محبّ طبری در پاسخ به این حدیث می گوید: وارد نشدن پیامبر صـلی الله علیه و آله به کعبه در عمره، ممکن است به دلیل عذری بوده؛ و می افزاید: چه بسا وارد نشدن ایشان به کعبه، از باب شفقت بر امّتش باشد؛ همچنان که حدیث قبلی دالّ بر این امر بود.

بایـد گفت: این احتمال بعیـد است و احتمال اوّل درست تر به نظر می رسد؛ زیرا با آنچه علما در علّت وارد نشدن پیامبر صـلی الله علیه و آله به کعبه در عمره یاد شـده گفته انـد- یعنی عـدم امکان از میان بردن بت ها و تصاویر به دلیل تسلّط مشـرکان بر آن- بیشتر سازگار است.

آنچه باید به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله در درون کعبه انجام داد

طبق احادیثی که در این مورد وارد شده تکبیر، تسبیح، تهلیل، حمد، سـتایش پروردگار، دعا و اسـتغفار در داخل کعبه مستحب است. روایتی از اسامهبن زیـد وارد شـده که می گویـد: وقتی رسول اللَّه صـلی الله علیه و آله وارد کعبه شد، در همه جهتِ آن (گشت و) دعا کرد، ولی نماز نخواند، وقتی بیرون آمد روبه روی کعبه دو رکعت نماز خواند و فرمود: قبله این است.

بخاری (۱) و مسـلم (۲) این روایت را آورده انـد و در صـحیحِ مسـلم به نقـل از از ابن جُرَیْج چنین آمـده است: به عطا گفتم: منظور از «همه جهت» کـدام است؟ آیـا همه گوشه های کعبه است؟ گفت: خیر، منظور این است که هر جهت کعبه قبله است. سنن نسائی (۳) نیز این حدیث را آورده و گفته است: در اطراف آن به تسبیح و تکبیر پرداخت.

در معنای این سخن حضرت صلی الله علیه و آله که فرمود: «این قبله است»، سه احتمال وجود دارد:

الف: مقرر گردیده که قبله روبه روی این بیت باشد و دیگر عوض نخواهد شد و تا

۱- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۳۷۵؛ فی الحـج باب «من کبّر فی نواحی الکعبه»، ج ۸، ص ۱۴؛ فی المغازی، باب «أین رکز النبیّ صلی الله علیه و آله الرایه یوم الفتح».

۲- رقم ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱؛ فی الحج، باب «استحباب دخول الکعبه للحاج».

۳- سنن نسائی، ج ۵، ص ۲۱۹ و ۲۲۰؛ فی الحج باب «الذکر و الدعاء فی البیت» و باب «موضع الصلاه من الکعبه».

ابد به این سمت نماز بگزارید.

ب: پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست سنتِ جایِ ایستادن امام (جماعت) را آموزش دهد و بگوید که باید در برابر کعبه و نه در گوشه ها یا دیواره های آن ایستاد و خواندن نمازهای متعدد در همه جهات آن جایز است. این دو احتمال را امام ابوسلیمان خطّابی و دیگران مطرح کرده اند.

ج: احتمال آخر، از سوی امام نووی در «شرح مسلم» و پس از ذکر دو احتمال قبلی مطرح شده و از این قرار است: معنای جمله آن است که این کعبه و نه همه حرم و یا مکه، همان مسجد الحرامی است که فرمان یافته اید رو به آن نماز بگزارید، تمامی مسجدی که در اطراف کعبه است نیز قبله نیست؛ تنها همین کعبه قبله است. پس مراد از این سخنِ عطا:

«در هر قبله از کعبه»، آن است که در هر جای کعبه یا هر جا از کعبه قبله است.

محبّ طبری پس از اشاره به این نکته می گوید: چه بسا پیامبر صلی الله علیه و آله در همه سوی کعبه دعاگویان و تسبیح گویان گشته و این عبارت را تکرار فرموده باشد.

از جمله احادیث وارده در معنایی که بدان اشاره کردیم، روایتی است که آن هم در سنن نسائی از حدیث اسامهبن زید آمده که او- یعنی اسامه- همراه پیامبر صلی الله علیه و آله وارد کعبه گردید و ایشان به راه خود ادامه دادند و به میان دو ستونی که بعد از درِ کعبه بود، رسیدند و در آنجا نشستند و سپاس و ستایش و حمد و ثنای الهی گفتند و به دعا و استغفار پرداختند. سپس برخاستند و در جایی روبه روی پشت کعبه قرار گرفتند و صورت و گونه خود را بر آن گذاشتند و به حمد و ستایش و ثنای الهی و استغفار و دعا پرداختند. پس از آن تکبیر و تهلیل گویان و همراه با تسبیح و ثنای الهی، به سوی هر یک از رکن های کعبه رفتند و آنگاه بیرون آمدند.

همچنین در حدیث اسامهبن زید در سنن نسائی چنین آمده است: همراه با رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد کعبه شدم، آن حضرت صلی الله علیه و آله نشست و حمد و ثنای الهی گفت و به تکبیر و تهلیل پرداخت و سپس برخاست و به سمت جلو رفت و (دیوار) کعبه را در آغوش گرفت و سینه و گونه و دستانش را بر آن گذاشت و تهلیل و تکبیر گفت و دعا کرد

و پس از آن، در هر یک از گوشه های کعبه این عمل را تکرارکرد و خارج شد. احمدبن حنبل نیز این روایت را آورده است.

از ابن عباس نیز روایت شده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله وارد کعبه شد. در کعبه شش تیرک یا ستون وجود دارد. او در کنار هر یک ایستاد و به دعا پرداخت، ولی نماز نخواند. بخاری (۱) و مسلم (۲) و احمدبن حنبل (۳) این روایت را نقل کرده اند. در «مسند» حنبل از فضل بن عباس روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در کعبه ایستاد و تسبیح و تکبیر گفت و به دعا و استغفار پرداخت، ولی رکوع و سجود نکرد. از فضل نیز روایت شده زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد کعبه شد، من همراه ایشان بودم. وی در ادامه می گوید: ایشان در آنجا نماز نخواندند، ولی وقتی وارد شدند در میان دو ستون به سجده افتادند و سپس نشستند و دعا کردند. میان این سخن که: «به سجده افتاد» و سخن قبلی که گفته بود: «سجده نکرد»، تضادی نیست؛ چرا که احتمال دارد منظور از سجده نکردن، در نماز نباشد و این احتمال را، این سخن که «رکوع نکرد»، تأیید می کند؛ زیرا رکوع تنها در نماز صورت می گیرد و سجود پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه- به فرض اثبات حدیث مربوط- برای شکر الهی بوده است.

محبّ طبری نیز به همین صورت، دو حدیث مذکور را جمع کرده است.

از جمله اعمالی که در کعبه به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده اند، ریختن آب بر تن خویش است؛ این مطلب را فاکهی ذکر کرده است. او می گوید: سَلَمَهبن شبیب ابوعبدالرحمان از زیدبن حُباب نقل کرده که گوید: از اباقدامه عامر احول شنیدم که می گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یک دلو آب خواست (برایش آوردند). آن را در کعبه بر روی خود ریخت. البته این حدیث بسیار عجیب به نظر می رسد و برای همین، آن را نقل کردیم و خدا می داند که تا چه حد صحت دارد و من کسی از علما را نمی شناسم که قائل به استحباب این کار (ریختن آب بر خود) باشد.

۱- بخاری، ج ۳، ص ۳۷۵؛ فی الحج.

۲- مسلم، ص ۱۳۳۰؛ فی الحج.

۳- مسند، ج ۱، ص ۲۳۷ و ۳۱۱؛ ج ۵، ص ۲۰۸

از جمله کارهایی که گفته می شود پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه انجام داد:- چنان که در معجم ابن قانع روایت شده- آن است که شکم و کمر خود را بدان چسبانید. وی آورده است:

حسین بن یمانی از سهل بن عثمان عسکری، از عبدالرحمان بن سلیمان، از عبداللّٰه بن مسلم بن هرمز از عبدالرحمان زجّاج نقل کرده که گفت: نزد شیبهبن عثمان آمدم، گفتم:

ای ابوعثمان، بعضی گمان می کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله وارد کعبه شد، لیکن در آنجا نماز نگزارد.

گفت: دروغ گفته اند، میانِ دو ستون، دو رکعت نماز خواند و سپس شکم و کمر خود را بدان چسبانید.

استاد ما حافظ عراقی به استحباب این کار در کعبه اشاره کرده است. روایتی که در مسند شافعی به نقل از عروهبن زبیر نقل شده نیز دلالت بر استحباب این کار دارد. (در روایت گفته شده که پیامبر صلی الله علیه و آله) هر وقت به طواف کعبه می آمدند، همه رکن ها را با دست می گرفتند و شکم و کمر و پهلوی خود را به کعبه می چسباندند ... تا آخر روایت.

تنی چند از علما نیز مطالبی در عدم استحباب این کار ذکر کرده اند. محبّ طبری در «القری» تحت عنوان «احادیثی که در کراهت چسباندن کمر به کعبه» آمده، گفته است: به نقل از عطا که از وی در این باره جویا شدند، آن را مکروه دانست و به نقل از ابراهیم گفت: پشت کردن به کعبه را مکروه می دانستند؛ این دو حدیث را سعیدبن منصور نقل کرده است.

همچنین از امام مالک مطلبی دیدم مبنی بر این که این کار شایسته نیست. او گفته است: ستون های کعبه را نباید به بغل گرفت؛ وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وارد کعبه شد، نشنیده ام که ستون های آن را بغل کرده باشد. مکروه دانستن این کار (یعنی چسباندن شکم یا کمر به کعبه) از سوی مالک، در این سخن کاملًا روشن است؛ زیرا در آغوش گرفتن کعبه همانندِ چسباندن شکم یا کمر به آن است.

اما جز این یک، در مورد استحباب دیگر کارهایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در کعبه انجام داد و در این احادیث ذکر آنها آمده است، تا آنجا که می دانم، اختلافی میان علما وجود ندارد، جز سجده شکر در کعبه که از محتوای حدیث «فضل» برمی آید در این مورد میان

علما اختلاف نظر است. در مذهب مالك مشهور است، که سجده شکر به طور کلی کراهت دارد و این بدان معناست که نباید در کعبه انجام شود، هر چند در صحّت و تأیید حدیث فضل که درباره این سجده است، اختلاف نظر وجود دارد. واللّه اعلم.

حکم نماز در کعبه

اغلب علما نمازگزاردن در کعبه را مستحب دانسته اند؛ زیرا مسلّم شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا نماز خوانده است. گروهی از علما؛ از جمله ابن عباس این کار را منع کرده اند. قاضی عیاض این منع را از او نقل کرده و نووی نیز از گروهی از علما چنین نقل کرده و در شرح مسلم نیز آورده است. وی می گوید: محمدبن جریر و اصبغ مالکی و برخی از ظاهریه گفته اند: هر نماز- چه واجب و چه مستحب- در کعبه مطلقاً صحیح نیست. و می افزاید: دلیل اغلب علما حدیث بلال است. آنها که نماز در کعبه را مستحب می دانند نیز اختلاف نظر دارند؛ برخی آن را در مورد نمازهای واجب و نمازهای مستحبی به شرطی که در فریضه، ذکر آن به میان آمده باشد، جایز می دانند و برخی تنها به نمازهای مستحبی غیر مؤکد، منحصر می کنند که این، مذهبِ مالك است و تا آنجا که در کتب مالکی ها جستجو کردم، مطلبی در تأیید آنچه نووی از اصبغ بن فرج- از بزرگان مالکی- نقل کرده، ندیدم. آنچه در کتاب های مالکی ها از وی نقل شده، آن است که هرکس نماز واجب را در کعبه بخواند، حتماً باید قضای آن را به جاآورد؛ عمدی باشد یا سهوی. مالکی ها در این مورد اختلاف نظر دارند. ابن عبدالحکم (خواندن) نماز واجب را درست دانسته است و اشهب مستحب دانسته که در کعبه نماز واجب خوانده شود. لخمی نیز این نظر را تأیید می کند؛ زیرا وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله نماز مستحبی را در کعبه بخواند، برابری نماز واجب در این مورد با آن، لازم می آید؛ چرا که از نظر جهت گیری در نماز، هر دو (نماز واجب و نماز مستحب) یکسانند. قول مشهور در مذهب (مالکی) آن است که نماز فریضه در کعبه درست نیست و اگر خوانده شد باید اعاده گردد؛ بزرگان مذهب در زمان اعاده هم اختلاف دارند که آیا باید در وقت اصلی

نماز آن را اعاده کرد یا هر وقت که ممکن شد باید قضایش را به جاآورد، که اصبغ بر همین عقیده است. در مورد اعاده نماز نیز اختلاف هست که آیا تنها کسی که به طور سهو چنین کرده باید نماز را اعاده کند- که ابن حبیب و ابن یونس و ابن جماعه این نظر را دارند- و یا اعم از آن است که آگاهانه خوانده باشد یا ناآگاهانه و باید آن را اعاده کند؟ که نظر قاضی عبدالوهاب و لخمی و ابن عتاب چنین است و نمازهای مستحبی را نیز به نمازهای واجب ملحق می کنند؛ و معتقدند که آنها را نیز نباید در کعبه به جا آورد. این نمازهای سنتی شامل نمازِ عیدین، وَتْر، دو رکعت فجر و دو رکعت طواف واجب است و اگر این نمازهای مستحبی در کعبه خوانده شود بنا به مذهب مشهور، ثوابی در بر ندارد، ولی بر نظر اشهب و ابن عبدالحکم، مشمول ثواب می شود.

حنبلی ها در صحّت نماز واجب در کعبه، اختلاف نظر دارند. رأی صحیح تر نزد آنان عدم صحّت نماز (واجب) در کعبه است. از نظر آنها نذرِ مطلق نیز حکم نماز را دارد؛ آنان گفته اند: اگر (کسی) نماز را در کعبه نذر کند، درست است.

و در مورد صحت نماز مستحبی در کعبه، در میان آنها اختلاف است. نظر درست تر، قائل به صحّت این نماز است. از نظر حنبلی ها، نماز مستحبی در کعبه- بنا به دو روایت- مستحب یا جایز است. در مذهب شافعی در جواز نماز در کعبه- اعم از این که نماز واجب باشد یا مستحبی- اختلاف نظری وجود ندارد. مقتضای مذهب شافعی آن است که انجام مستحبات در کعبه بهتر از انجام آنها در مسجد و خارج کعبه است. در مورد نماز واجب نیز چنین است مشروط بر آنکه نمازگزار، امیدی به برگزاری نماز جماعت در بیرون کعبه نداشته باشد.

شافعی گوید: هر نماز واجبی را که توفیق جماعت خواندن آن دست ندهد، در جایی که از همه جا بیشتر دوست دارم- یعنی کعبه- می خوانم؛ زیرا وقتی سرزمین ها با نزدیکی به آن، فضیلت بیشتری می یابند، درون کعبه از هر جایی با فضیلت تر است.

مذهب ابوحنیفه قائل به جواز نماز مستحبی و واجب در کعبه است و خواندن نماز مستحبی در کعبه را جایز می داند و از آنجا که نماز در کعبه صحیح دانسته شده، می توان

در درون آن، به هر سویی نماز خواند.

در «النوادر» که از کتب دوستان مالکی ما است، نیز همین گونه آمده است و در آن ترجیح داده شده که (نمازگزار به هنگام نماز) درِ کعبه را در جهت پشت خود قرار دهد و در این حالت به هر سمتی که خواست (پشت به در) نماز بگزارد. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز چنین کرد و عقیده مذهب شافعی نیز چنین است. نزد حنبلی ها نماز به سمت در (کعبه) به شرطی درست است که پاشنه مشخّصی داشته باشد، در صورتی که به سمت چیزی کلّی و منظم یا از این قبیل که متصل به ساختمان نباشد؛ دو حالت دارد و ابوالبرکات نماز در این حالت را صحیح دانسته است. اگر در کعبه، نماز جماعت برقرار شد کسی که امامت این نماز را برعهده بگیرد، پنج حالت از نظر سمت و سوی امام و مأموم می تواند داشته باشد:

۱- مأموم روبه روی امام باشد.

۲- مأموم پشت به امام کند.

۳- روی مأموم به طرف پشت امام باشد.

۴- مأموم در کنار امام بایستد.

۵- پشت مأموم به طرف روی امام باشد.

در همه این حالت ها، به جز حالت پنجم، نماز صحیح است، ولی در حالت پنجم از نظر مذهب شافعی، نماز صحیح نیست. نظر مذهب ابوحنیفه در این مسأله همچون مذهب شافعی است.

از نظر حنبلی ها، صحّت نماز مأموم، وقتی روبه روی امام ایستاده باشد، دو حالت دارد: ابوالبرکات (از علمای حنبلی) حالتی را که پشت مأموم به روی جماعت است، صحیح نمی داند و اگر در کعبه حفره ای کنده شود و انسان در آن حفره نمازبگزارد، بنا بر قول برخی شافعی ها و طبق نقلی که مجلی در «ذخائر» خود آورده، نمازش درست است. مجلی می گوید: مشروط بر آن است که حفره از پایه های کعبه تجاوز نکند، و اگر تجاوز کرد و چیزی از پایه های کعبه با بدنش محاذی نشد، درست نیست

و در این صورت مانند نماز بر پشت آن و به سوی گرده کوتاه آن است. ابن رفعه یادآور شده است که سخن مجلی جای تأمل دارد؛ زیرا تفاوتی میان اینکه از پایه ها تجاوز کند و به گرده برسد یا نرسد، وجود ندارد و بسیاری تجاوز کردن از پایه ها را مطلق دانسته اند.

ابن جماعه می گوید: ولی به نظر من بهتر آن است که فرق قائل شویم و بگوییم اگر در حفره نماز خواند و چیزی از کعبه یا پایه های آن محاذی بدنش نشد، ولی می توانست عین بنا را ببیند، نمازش درست نیست و در غیر این صورت درست است.

علما در مورد نماز در پشت بام کعبه نیز اختلاف نظر دارند. نظر مشهور درمذهب مالک، منع نماز در پشت بام کعبه است و این که این منع از منع در مورد داخل آن، شدیدتر است؛ چرا که نمازگزار در داخل کعبه باید در وقت نماز آن را اعاده کند، ولی نمازگزار در پشت بام، باید قضایش را به جای آورد.

برخی گویند: نماز در پشت بام کعبه مانند نماز در داخل آن است که باید در وقت آن، اعاده شود. این قول را ابن محرز از اشهب نقل کرده است.

همچنین برخی گفته اند: نماز در پشت بام کعبه درست است و اگر کسی چنین نمازی بخواند، نیاز به اعاده نیست. این قول را لخمی از اشهب نقل کرده که همان قول ابن عبدالحَکَم است.

نیز گفته شده که نماز در پشت بام مکه در صورتی درست است که نمازگزار چیزی بگذارد و به طرف آن بایستد. این تفسیر را قاضی عبدالوهاب ارائه داده است. برخی نیز گویند: نماز در پشت بام کعبه، در صورتی درست است که قسمتی از پشت بام جلوی نمازگزار قرار گیرد. این اختلاف نظر، در مورد نمازهای واجب است، ولی در مورد نمازهای مستحبی در پشت بام کعبه، طبق مقتضای مشهور مذهب صحیح نیست، البته اگر نماز از مستحبات مؤکّد- مانند نمازهای سنتی و وِتْر و دو رکعت فجر و دو رکعت طواف واجب- باشد. از آنجا که حکم این نمازهای مستحبی در درون کعبه با نمازهای واجب یکی است، صحیح نیست و در مورد صحّت نمازهای مستحب غیر مؤکّد در پشت بام

کعبه، به اقتضای نظر اکثر اهل مذهب- که نهی وارد از پیامبر صلی الله علیه و آله را، به نمازهای پشت بام کعبه حمل می کنند- جای تأمل است.

ولی بنا بر رأی ابن عبد الحَکَم و موافقان او، خواندن نماز مستحبی به طور مطلق در پشت بام کعبه درست است. حدیث نهی از نماز- که در «مسند» عبدبن حمید با سندی که به خودش می رسد و در باب نهم آمد- از این قرار است: عبداللّٰه بن یزید مقری از یحیی بن ایوب، از زیدبن جَبِیره، از داودبن حصین از نافع، از ابن عمر نقل کرده که گفت:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نماز خواندن در هفت جا را نهی کرده است:

۱- جایی که آشغال و زباله می ریزند، ۲- کشتارگاه ۳- آرامگاه ۴- میانه راه، ۵- حمام ۶- نشستگاه شتران ۷- پشت بام کعبه.

ترمذی از محمودبن غیلان (۱) این حدیث را نقل کرده است. ابن ماجه از محمدبن ابراهیم دمشقی و هر دو از مقری نقل کرده اند. این حدیث نسبت به حدیث ما، یک درجه عالی تر و نسبت به روایتی که با سماع از آنها نقل کردیم، دو درجه عالی تر (یعنی با دو حلقه سند کمتر) است. و زیدبن جبیره متروک الحدیث است. (۲) این حدیث از طریق دیگری در «سنن ابن ماجه» با اسنادی به همان ویژگی، روایت شده که متن آن چنین است: علی بن داود و محمدبن ابی الحسن گفته اند که از ابوصالح، از لیث، از نافع، از ابن عمربن خطّاب نقل است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هفت مکان است که نماز (گزاردن) در آن جایز نیست: پشت بام کعبه، قبرستان، جای زباله، کشتارگاه، حمام، خوابگاه شتران و وسط جاده.

۱- شماره ۳۴۶ در الصلاه، باب «ماجاء فی کراهیه ما یصلّی إلیه وفیه». ترمذی گوید: اسناد این حدیث، ضعیف است.

۲- در نسخه چاپیِ عربی، «زیدبن جبیر» آمده که ما آن را تصحیح کردیم؛ زیرا ابن جبیر محدّث ثقه ای است و «ابن جبیره» متروک الحدیث است. نک: التاریخ الکبیر، ج ۳، ص ۳۹۰، شماره ۱۲۹۹؛ الجرح و التعدیل، ج ۳، ص ۵۵۹، شماره ۲۵۲۸؛ المعرفه و التاریخ، ج ۳، ص ۱۳۸؛ المغنی فی الضعفاء، ج ۱، ص ۲۴۵، شماره ۲۲۶۴؛ الکاشف، ج ۱، ص ۲۶۴، رقم ۷۴۴؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۹۹، شماره ۲۹۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۴۰۰، شماره ۷۳۶

ابن بشیر از دوستان مالکیِ ما، نقل کرده است که در مذهب مالکی در مورد نماز در پشت بام کعبه، اختلاف وجود دارد؛ آیا به طور مطلق نهی شده است یا در حالتی که نمازگزار به سمتی می ایستد، چیزی قرار ندهد؟ اوّلی نظر گروهی از اهل مذهب است و دومی تأویل قاضی عبدالوهاب بنا بر مذهب خویش است.

در مذهب شافعی، خواندن نماز واجب و مستحب در پشت بام کعبه صحیح است، مشروط برآن که پیش روی نمازگزار شاخصی به اندازه دو سوم ذرع از خود کعبه، وجود داشته باشد. نظر صحیح در مذهب شافعی همین است. در این مذهب، وجه دیگری نیز وجود دارد: نماز در پشت بام کعبه حتی اگر هم شاخص به اندازه دو سوم ذرع نباشد، صحیح است. برخی نیز گفته اند: نماز (بر پشت بام کعبه) به شرطی صحیح است که طول و عرض شاخص به اندازه قامت نمازگزار باشد.

طبق مذهب حنفی ها، نماز در پشت بام کعبه جایز است، البته اگر در برابر نمازگزار چیزی گذارده نشده باشد، مکروه است. زیرا به مفهوم بی احترامی است. از نظر حنفی ها، نماز روبه دیوار کعبه درصورتی درست است که نمازگزار رو به پشت بام آن کند، ولی اگر پشت به پشت بام کند، صحیح نیست. حنبلی ها برآنند که نماز واجب را نمی توان در پشت بام کعبه خواند، ولی نماز مستحبی در آنجا صحیح است و حکم نماز مستحبی در پشت بام کعبه- به شرط باز بودن درِ آن- همان حکم نماز واجب در داخل کعبه را دارد و این بدان مفهوم است که نماز در پشت بام، در صورتی صحیح است که شاخصی وجود داشته باشد.

ما ارتفاع شاخص در پشت بام کعبه را اندازه گرفتیم که یک هشتم کمتر از یک ذرع (یعنی هفت هشتم ذرع) در جهت شرق و یک ذرع و یک هشتم ذرع (یعنی نه هشتم ذرع) در جهت حِجْر و یک ذرع در جهت مغرب و دوسوم ذرع در جهت یمن است؛ طول و عرض این شاخص ها را نیز در باب هشتم آورده ایم و به اندازه کافی به مسائل مربوط به نماز در روبه روی کعبه و بر پشت بام آن پرداختیم و نکاتی را گفتیم که هرگز در کتاب دیگری، یکجا گرد نیامده است.

آداب ورود به کعبه

آداب ورود به کعبه بسیار است؛ از جمله: غسل کردن، که از عبدالکریم بن ابی مخارق روایت شده است، و نیز کفش و نعلین در آوردن، که در سنن سعیدبن منصور از عطا و طاووس و مجاهد در این زمینه روایت وجود دارد و مالك نیز دخول به کعبه با نعلین و کفش را مکروه دانسته و نظر حنبلی ها نیز همین است. دیگر این که نباید چشم به سقف بدوزیم؛ زیرا حدیثی در این مورد آمده است که از عایشه روایت شده و حاکم در «المستدرك» (۱) آن را آورده و گفته است: این حدیث به شرط شیخین صحیح است.

حدیث مذکور در باب نهم آمد. بنا به گفته محبّ طبری در «القری» به طور کلّی، بالا ـ گرفتن چشم و نگاه در جهت بالای درون کعبه، مکروه دانسته شده؛ زیرا باعث غفلت و بی توجهی می شود وممکن است ازدحامی پدید آورد که خود یا دیگران را دچار زحمت کند. «نووی» و دیگران به این نکته اشاره کرده اند.

(از آداب) دیگر آن است که: جز به هنگام ضرورت یا برای امر به معروف و نهی از منکر، با کسی صحبت نکند. نیز دل و جان به خشوع و خضوع بسپارد و اگر توانست چشم از اشك پرسازد و یا لااقل تظاهر به این حالت کند. این دو مورد را محبّ طبری ذکر کرده که عین گفته او بیان شد.

دیگر آن که: از هیچ مخلوقی درخواستی نکند. در این باره روایتی از سفیان بن عُیَیْنه داریم که می گوید: هشام بن عبدالملك وارد کعبه شد، در آنجا سالم بن عبداللّٰه بن عمربن خطاب را دید، به او گفت: بگو چه درخواستی داشتی؟ گفت: از خدا شرمم می آید که در خانه خدا از دیگری درخواست کنم.

فاکهی نیز این روایت را به گونه ای آورده که معلوم می شود کسی که طرف هشام بن عبدالملك بوده (و از او درخواستی نکرد)، کسی جز سالم بن عبداللّٰه است؛ زیرا می گوید: محمدبن ابی عمر نقل کرده که سفیان بن عیینه گفت: از برخی شنیدم یکی از

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۴۷۹

خلفا- هشام بن عبدالملک یا دیگری- در مراسم حج، وارد کعبه شد و کسی جز منصور حجبی در کعبه مشغول دعا نبود. هشام به او گفت: درخواستت را بگو. منصور گفت: من کسی نیستم که در خانه خدا، از جز خدا درخواستی کنم. از این رو درخواستی از وی نکرد. حکم ورود زنان به کعبه تا آنجا که می دانم و به اتفاق علما، همان حکم ورود مردان است.

ص: ۳۰۸

صفحه سفید

باب یازدهم: فضیلت کعبه و اجزاء آن

فضیلت کعبه معظمه

شکی نیست که فضیلت کعبه به دلیل ذکر نام آن در چندین آیه از قرآن کریم و نیز در سنت صحیحه، آشکار و بدیهی است و هدف ما از ذکر آنها، تنها قصد تبرّک است؛ از جمله آیاتی که در این باره آمده، این آیه است:

* إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّهَ مُبَارَکاً وَهُدیً لِلْعَالَمِینَ* فِیهِ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِیمَ وَمَنْ دَخَلَهُ کَانَ آمِناً ... (۱)

در معنای أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ ... که در مورد کعبه وارد شده، دو قول گفته اند:

الف: کعبه اولین خانه ای است که برای «عبادت» بنا شده و پیش از آن، خانه های دیگری برای کارهای دیگر وجود داشته که این، از حضرت علی بن ابی طالب]« [روایت شده است.

ب: کعبه اوّلین خانه ای است که در زمین بنا شده است.

محبّ طبری گوید: «مبارکاً» در آیه، به معنای پرخیر است؛ زیرا کسی که به حج یا عمره رود یا به اعتکاف در آن بپردازد و آن را طواف کند، از ثواب فراوان بهره مند می شود.

۱- آل عمران: ۷- ۹۶

وَهُدیً لِلْعَالَمِینَ؛ یعنی که کعبه سمت و سوی پرستش و قبله جهانیان است.

فِیهِ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِیمَ مقام، عطف بیان برای آیات است و بـدان جهت «مقام» (که مفرد است) عطف بیان برای «آیات» (که جمع است) شـده که «مقـام» شامـل آیـات و نشانه هایی از جای پای ابراهیم در صـخره است که با وجود فراوانی دشـمنان مشرک، باقی مانده و حفظ شده است.

در مورد امنیت کسـی که وارد آن شود، نیز اختلاـف است. گفته می شود هرکس وارد آن شود، از گناهـانی که پیشتر داشـته، پـاک و در امـان می شـود و نیزگفتـه انـد: هرکس برای انجـام مناسـک و در راسـتای احـترام و تعظیـم آن و بـه قصـد قربت به خداونـد- عزّوجـلّ- وارد آن شود، روز قیـامت در امـان خواهـد بود؛ همچنـان که روایت شـده، هرکس نماز شب زیاد بخواند چهره اش در روز نیکوترشود که مراد روز قیامت است. وگفته انـد وَمَنْ دَخَلَهُ یعنی مورد قصاص واقع نمی شود که این مذهب ابوحنیفه است، و برای بیرون شدن از صحنه قیامت، از آن بهره می گیرد. معانی دیگر نیز برای آن گفته اند.

* جَعَلَ اللَّهُ الْکَعْبَهَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ قِیَاماً لِلنَّاسِ ... (۱)

محبّ طبری گوید: یعنی خداوند در امر دین و دنیا مایه قوام و اسـتواری اش ساخته است و تا هر گاه که به سوی کعبه آیند (و حـج کنند)، دین بر روی زمین ماندگار است و روزی و معاش، از آن به دست می آید. و می افزاید: مراد از «تحریم بیت» سایر حرم (جز کعبه) است.

از ضـحّاک نقل شـده که گفت: قِیَاماً لِلنَّاسِ یعنی از قوام دین و از نشانه های حـج ایشان است. و از سُدیّ چنین مطلبی نقل می کند و می گوید: عکرمه گفت: (مراد از) قِیَاماً لِلنَّاسِ قیام برای نظم و نظام ایشان است.

و همچنین، از احـادیثی که در این بـاره وارد شـده، روایتی است که بـا سـندِ گذشـته، از ازرقی نقـل کردیم که گفت: جـدّم از زنجی، از ابو زبیر مکّی، از جابربن عبداللَّه نقل کرده که

۱- مائده: ۹۷

گفت: رسول اللَّه صلی الله علیه و آله فرمود: این خانه (کعبه)، ستون وپایه اسلام است و خداوند- عزّوجلّ- تضمین داده است که هرکس به قصد این خانه به حج یا عمره بیاید، اگر بمیرد وارد بهشت گردد و اگر (به وطن خود) بازگردد، پاداش و غنیمت نصیبش شود.

از احادیث دیگر، فرود آمدن رحمت ها بر کعبه است که در «المعجم الکبیر» طبرانی از حدیث ابن عباس به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و متن آن چنین است: حضرت صلی الله علیه و آله فرمود:

خداوند هرشب و روز یکصدوبیست رحمت فرومی فرستدکه شصت رحمت برای طواف کنندگان و چهل رحمت برای نمازگزاران و بیست رحمت برای بینندگان آن است.

و در «معجم الأوسط» نیز این حدیث را روایت کرده، امّا عبارت مسجد (مسجد مکه) را بر آن افزوده است. و در روایت دیگری، چهل رحمت برای اعتکاف کنندگان (به جای نمازگزاران) آمده است. ازرقی این روایتِ طبرانی را در تاریخ خود آورده است.

این روایت با رجال بسیار اندکی به ما رسیده و از استادم ابن ذهبی از عیسی مُطعم (به طور حضوری) و با اجازه از ابن اللّتّی، از ابوالوقت، از لُبَنَی، از ابن شریح، از یحیی بن محمدبن صاعد، از عبداللَّه بن عمران مخزومی در مکه، از یوسف بن فیض، از ابن صاعد (که همان یوسف بن سفر ابوالفیض است) از اوزاعی، از عطا، از ابن عباس نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سفر خداوند- عزّوجلّ- را هر روز و شب، یکصد وبیست رحمت است که بر مردمان این خانه (کعبه) فرو می بارد؛ شصت تا برای طواف کنندگان و چهل تا برای نمازگزاران و بیست رحمت برای بینندگان (کعبه).

شیخ (محبّ الدین) طبری یادآور شده، میان روایتی که می گوید: رحمت ها بر این «خانه» فرود می آیند و روایتی که گفته است: «بر مسجد مکه» فرود می آیند، تضادی وجود ندارد؛ زیرا ممکن است مراد از مسجد مکه، همان خانه کعبه و بیت باشد. طبق این آیه، بر آن، مسجد هم اطلاق می شود: فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ .... (۱)

همچنین ممکن است منظور از آن مسجد جامع باشد که بیشتر این احتمال می رود و مراد

۱- بقره: ۱۴۴ و ۱۴۹ و ۱۵۰

از فرود آمدن بر بیت نیز فرود بر اهل مسجد باشد.

همچنین رحمت ها نیز بر انواع عباداتی که در آن صورت می گیرد، تقسیم می شود.

وی می گوید: «شصت رحمت برای طواف کنندگان است و ...»

احتمال دارد این تقسیم را میان هر دو گروه، به دو صورت تلقی کنیم: نخست اینکه تقسیمِ برابر بین آنها، بی توجه به کمی و زیادی و ضعف و قوت کاری که انجام می دهند (طواف، نماز و دیدن). و اگر دیگرانی، بیش از اندازه معین بدین کار پرداختند، از راه دیگری پاداش می یابند؛ و این مانند آن است که بگوییم: به واردشدگان خانه ام، یکصد دینار بپرداز، در این حالت، کسی که یک بار یا چندین بار وارد شده باشد، همان یکصد دینار را می گیرد و هیچ اختلاف نظری در این که به اینان یکسان پرداخت شود، وجود ندارد.

ولی وجه دوم که ظاهرتر است، این است که تقسیم میان آنها به میزان کارشان باشد؛ زیرا حدیث در راستای تشویق و ترغیب است و وقتی چنین باشد، آنهایی که کار بیشتر یا کمتری انجام می دهند، نباید با هم برابر باشند. محبّ طبری برای استدلال، از امور معنویِ ظاهری نیز بهره گیری کرده است.

در «معجم الکبیر» طبرانی نیز روایتی از ابن عباس آمده است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به کعبه نظر افکند و فرمود: «لا اله الّاالله»، چه نیکویی و چه بوی خوشی داری و از حرمت والایی برخورداری، (ولی) مؤمن ازحرمت بیشتری برخورداراست. خداوند تورا حرمت بخشیده، (ولی) مال و خون و ناموس مؤمن را حرمت بیشتری داده است و گمان بد به او را نیز تحریم کرده است.

فضایل حجرالأسود و بهشتی بودن آن

از عبداللّه بن عمروبن عاص روایت شده که گفت: از رسول اللّه صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: حجرالأسود و مقام، دو یاقوت بهشتی هستند که خداوند نور آنها را فرو پوشانده است که اگر فرو نمی پوشاند، شرق تا غرب را روشنایی می بخشیدند. این روایت

را احمدبن حنبل در مسند خود (۱) و ابن حِبّان در صحیح خود و ترمذی در «جامع» (۲) خود آورده و گفته است: حدیث غریبی است! (تنها از یک راه روایت شده است)

سُهیلی نیز از ترمذی همین حدیث را نقل کرده، ولی گفته است: «رکن (حجر) الأسود و رکن یمانی دو یاقوتند» و مضمون بقیه حدیث را می آورد. این که سهیلی در این حدیث «و رکن یمانی» آورده غیرمشهور وناشناخته است، چیزی که مشهور است «حجرالأسود» و «مقام» است. ممکن است این، نوعی سهو قلم از جانب سهیلی باشد. در بیش از یک نسخه از نوشته های وی دیده ام که پس از ذکر این حدیث گفته است:

و در روایت دیگری (خاصیت) رهایی از بیماری گنگی و جذام و برص برای کسانی که دست به آن بزنند و آن را بگیرند، آمده است.

در حدیثی از ابن عباس روایت شده که گفت: رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله فرمود:

زمانی که حجرالأسود از بهشت فرود آمد، از شیر هم سفیدتر بود، ولی گناهان آدمیان آن را سیاه ساخت. ترمذی این روایت را آورده و آن را حسنٌ صحیح توصیف کرده است.

و از ابن عباس روایت شده که رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله فرمود: حجرالأسود از بهشت است.

نسائی این حدیث را نقل کرده است.

ابن عباس همچنین از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: اگر خداوند ازناپاکی ها و پستی های جاهلیت، بر «رکن» نزده بود، هر دردی را درمان می بخشید و آدمی را همان گونه که خداوند در روز نخست آفریده بود (پاک و بدون هر دردی) می گرداند. و از این جهت رنگ آن را سیاه ساخت که مردم دنیا به زینت بهشت چشم ندوزند؛ حجرالأسود همانا یاقوتی سفید از یاقوت های بهشتی است.

استادِ اجازه ما، از قول بدرالدین احمدبن محمد، معروف به ابن صاحب مقری گفته است: اینکه حجرالأسود از یاقوت و نه دیگر گوهرهای بهشتی است، دارای حکمت

۱- مسند احمد، ج ۲، ص ۲۱۳ و ۲۱۴

۲- الحج، ص ۴۹

ظریفی است؛ وی ضمن خبری که درباره آن به ما می دهد، می گوید: اگر بپرسی حکمت این که حجرالأسود از یاقوت است و نه دیگر گوهرهای بهشتی چیست؟ می گویم: راز شگفتی دارد که در کتاب «الرموز فی کشف أغطیه الکؤوس» از آن پرده برداشته شده که تنها من بدان واقفم و به بخش کوچکی از آن اشاره می کنم و آن اینکه: خورشید در فلک متوسط چهارم قرار دارد و اگر وسط دنیا بهترین جای های آن نبود، هرگز خورشید فلک میانی را برنمی گزید تا در آن قرار گیرد. این فلک تا افلاک بالاتر و پایین تر از خود امتداد یافته است. معده نیز در فلک چهارم بدن است که به بالا و پایین امتداد پیدا کرده و از آتش به دورش می گرداند. از این روست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «معده، خانه بیماری هاست که خداوند در آن چشمه جوشانی آفریده و آن به هضم و خنک کردن، یاری می رساند» و مکه نیز در فلک میانی جهان است که محل آتش است و تا این دنیا، گسترده شده است.

خدوانند متعال می فرماید:

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَاماً لِلنَّاسِ ...

« (کعبه را) قوام دین و دنیای مردم قرار داد و حجر (الأسود) را از یاقوت بهشتی که آتش در آن کارساز نیست و خاصیت خنک کنندگی معنوی و حسی دارد، ساخت.»

وطالما أحمی الیاقوتَ جمرٌ غضا ثمّ انطفی الجمر والیاقوت یاقوت

«چه بسا آتشی برافروخته، یاقوت را گرم و سوزان می کند اما سرانجام خود خاموش می شود و یاقوت هم چنان یاقوت باقی می ماند.»

راز دیگری نیز وجود دارد وآن این که (حجرالأسود) نقطه دایره یاقوتی است و این راز، از برطرف شدن پوشش برآمده است وهرکس در پیِ کشف آن باشد، گوش بسپارد تا به سمع او برسانم؛ این میراث نبوی را در این زمان کسی جز من نمی شنود.

فلسفه سیاهی حجرالأسود

سهیلی پس از ذکر پاره ای مطالب درباره حجرالأسود، در اشاره به حکمت این مطلب که گناهان بنی آدم باعث سیاه شدنِ تنها حجرالأسود شده و سنگ های دیگر و نیز پوشش آن را سیاه نکرده است، می گوید:- پیمانی که خدا با بندگانش بسته- همان فطرتی است که خداوند مردمان را بدان سرشته و عبارت از توحید الهی است. پس هر آفریده ای بر این فطرت به دنیا می آید و بر همین اساس پدر و مادرش او را یهودی، مسیحی یا مجوس می کنند که در این صورت قلب او از شرک سیاه می شود و از آن عهد و پیمان (الهی) روی برمی تابد. قلب بنی آدم محلی برای آن پیمان شده و حجرالأسود نیز به همان قیاس محلّی برای پیمان همه مردم گشته و بر اثر گناهان بنی آدم و روی گردانی از آن عهد فطری، سیاه شده است. ابتدا سفید بود، ولی بر اثر گناهان سیاه شد و این حکمتی از جانب خداوند متعال است.

محبّ طبری درپاسخ به اعتراض برخی ملحدان گوید: این که چرا گناهان اهل شرک، حَجَر را سیاه کرد، ولی توحید اهل ایمان، آن را سفید نساخت، سه پاسخ دارد:

الف: آنچه در حدیث پیش گفته ابن عباس آمده آن است که: خداوند نور آن (حجرالأسود) را فرو پوشاند تا زینتش پوشیده بماند. ظاهراً وقتی ویژگی این سنگ که خود زینتی (از بهشت) به شمار می رفت، به سیاهی تغییر پیدا کرد، این سیاهی همچون حجابی شد و مانع از دیدنِ آن گردید و ما هر چه قصد دیدن آن کرده باشیم، از دیدن این زینت محروم می مانیم و بنابراین می توان آن را نامرئی دانست، همچنان که زن لباس بر تن کرده را می توان نامرئی قلمداد کرد.

ب: پاسخی است که ابن حبیب داده و می گوید: اگر خداوند می خواست چنین می شد، ولی تو ای معترض، همچنان که می دانی خداوند متعال روال عادی را چنان قرار داده که هر چیزی را می توان سیاه کرد، ولی نمی توان سیاه را به رنگ دیگری درآورد؛ حال آنکه هر چیزی را نمی توان به رنگ سفید درآورد، ولی می توان سفید را به هر

رنگی تبدیل ساخت.

ج: این عیب و کاستی است که گفته شود حجرالأسود از آغاز سیاه بوده است. بسا برای عبرت گرفتن بوده تا دانسته شود گناهانی که در سنگ چنین تأثیری به جای می گذارد، بر قلب ها چه پیامدی دارد.

سفیدی هایی که پس از سیاه شدن حَجَر پدیدار است

ابن جبیر در سفرنامه خود می نویسد: در حجرالأسود نقطه سفیدِ کوچک و روشنی وجود دارد (۱) و او تنها از همین یک نقطه یاد کرده است. سفر ابن جبیر در سال پانصد و هفتاد و نُه بوده است.

سلیمان بن خلیل عسقلانیِ فقیه در «منسک» خود پس از بیان مطالبی درباره حجرالأسود، می نویسد: من سه نقطه سفید در حَجَر دیده ام: یکی در قسمتی که کنار درِ کعبه قرار دارد و به اندازه یک دانه ذرّتِ بزرگ است و دیگری در کنار آن، ولی کوچک تر از آن است و سوّمی در کنار دوّمی و کوچک تر از آن و به اندازه یک دانه ارزن است و این یک را همواره زیر نظر دارم و متوجه کوچک تر شدن آن می شوم.

قاضی عزّالدین بن جماعه در «منسک» خود، این سخنِ ابن خلیل را آورده و یادآور شده است که در سال ۷۰۸ حجرالأسود را دیده است که یک نقطه سفید مشخص روی آن بوده، ولی در سال ۷۳۶ (به دلیل کوچک تر شدن) آن را به دشواری دیده است.

من حدود پانزده سال پیش با یکی از اساتید خود در این باره صحبت کردم و او یادآور شد که در حجرالأسود نقطه سفید بسیار کوچک و کم پیدایی وجود دارد، ولی او جای آن را نشانم نداد؛ شاید هم همان نقطه ای باشد که اکنون وجود دارد. بنا بر اطلاعی که سه نفر از افراد مورد اعتماد از دوستان فقهای اهل مکه، روز جمعه، پانزدهم جمادی

۱- رحله ابن جبیر، ص ۶۷

الأول سال ۸۱۸ به اطلاعم رساندند، در طرف نزدیک به درِ کعبه در قسمت بالای حجرالأسود نقطه سفیدی به اندازه یک دانه کنجد وجود دارد. هر چند یکی از این فقها در روز شنبه، هشت روز بعد مرا در جریان این موضوع قرار داد ولی آن سه نفر به اتفاق یادآور شدند که آن را در روز جمعه یاد شده دیده اند که از ایشان تشکر کردم.

حجرالأسود در روز قیامت، برای لمس کنندگانش شهادت می دهد

در «مسند دارمی» به نقل از ابن عباس روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند در روز قیامت حجرالأسود را در حالتی مبعوث می کند که دو چشم بینا و زبانی گویا دارد و برای کسانی که دست به آن رسانده اند، شهادت به حق می دهد. و در روایت دیگری آمده است: برکسی که دست به آن رسانده، شهادتِ حق می دهد. ترمذی و ابن حِبّان این روایت را آورده اند. و در روایت ابن حِبّان، زبان و دو لب برای حجرالأسود ذکر شده است. در حدیث عبداللّه بن عمرو از قول پیامبر صلی الله علیه و آله روایتی دالّ بر همین مدّعا نقل شده است. در حدیثی که به سلمان فارسی نسبت داده شده، در بیان بوسیدن حجرالأسود و دست کشیدن بر آن، از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله به همین مطلب اشاره شده است. نیز از عبداللّه بن عمر درباره دست کشیدن به حجرالأسود روایت شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله حجرالأسود را لمس می کرد و می بوسید.

بخاری (۱) و مسلم (۲) این روایت را نقل کرده اند و درباره بوسه پیامبر صلی الله علیه و آله بر حجرالأسود، از عمربن خطاب و جابربن عبداللّه و دیگران روایاتی نقل شده و نیز درباره سجود بر آن روایاتی آمده است.

ترمذی از ابن عباس روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله بر حجرالأسود سجده کرد. و در «سننِ بیهقی» از او روایت شده که گفت: عمربن خطاب را دیدم که آن (حجرالأسود) را

۱- بخاری، ج ۳، ص ۳۷۹؛ فی الحج باب «من لم یستلم الّا الرکنین الیمانیین» و باب «الرمل فی الحج والعمره» و باب «تقبیل الحجر».

۲- رقم ۱۲۶۷ فی الحج، باب «استحباب استلام الرکینین الیمانیین».

بوسید و بر آن سجده کرد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که چنین کرد.

و از ابن عباس در «مسند شافعی» روایتی داریم که آن حضرت صلی الله علیه و آله بر رکن بوسه زد و سه بار برابر آن به سجده افتاد. (۱) این مطلب به نقل از طاووس در تاریخ ازرقی و بیهقی و دیگران نیز روایت شده است. امام مالک به سجود بر حجر (الأسود) معتقد نیست و آن را بدعت می داند، ولی جمهور علما در این مورد با وی مخالفت کرده اند.

واللَّه اعلم.

روایاتی که به بسیار لمس کردن حجرالأسود تشویق کرده اند

در تاریخ ازرقی- با سندی که به خودش می رسد- چنین روایت شده است: جدّم از سعیدبن سالم، از عثمان بن ساج، از زهیربن محمد، از منصوربن عبدالرحمان حجبی، از مادرش و او از عایشه نقل کرده که گفت: رسول اللَّه صلی الله علیه و آله فرمود: حجرالأسود را بسیار لمس کنید که هر زمان ممکن است آن را از دست بدهید و بسا مردمی که شب به گِرد آن طواف می کنند، ولی صبح روز بعد، آن را از دست می دهند. خداوند متعال هر آنچه را از بهشت در روی زمین قرار داده، حتماً تا پیش از رستاخیز بازخواهد گرداند. (۲)

فضیلت لمس حجرالأسود

از ابوهریره روایت شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَن فاوَضَ الْحَجَرَ الأسوَد فَإنَّما یُفاوِضُ یَدَ الرَّحمن»؛ «هرکس حجرالأسود را لمس کند، مانند آن است که دست خدای رحمان را لمس کرده است.» این روایت را ابن ماجه آورده است.

محبّ طبری گوید: «مفاوضه» به معنای لمس و آمیختگی است، برگرفته از درآمیختگی دو شریک در اموال یکدیگر (ملکیّت به نحو مشاع) و واگذاری (اختیارِ) هر یک به دیگری است.

۱- مسند الامام الشافعی، ص ۱۲۶

۲- اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۴۲ و ۳۴۳

حجرالأسود دست راست خدا و محل استجابت دعا

در تاریخ ازرقی، با سندی که به خودش می رسد، روایتی آمده که می گوید: از جدّم، از سعیدبن سالم، از عثمان بن ساج، از ابواسماعیل، از عبدالملک بن عبداللّه بن ابوحسین، از ابن عباس نقل شده که گفت: رکن (حَجَرالأسود) دست راست خداوند- عزّوجلّ- است که بدان با آفریدگانش دست می دهد و سوگند به آن که جان ابن عباس در اختیار اوست، هر مسلمانی که در کنار آن، از خداوند متعال درخواستی کند، حتماً برآورده می شود. (۱) این حدیث از قول پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است. ابوعبید القاسم بن سلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حجرالأسود دست راست خدا در روی زمین است.

ابوطاهر مخلص در «فوائد» در جزء دوّم از (باب) نهم این روایت را آورده و افزوده است: هرکس بیعت رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک نکرده باشد، چنانچه بر حجرالأسود دست ساید (مثل آن است که) با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرده است.

محبّ طبری گوید: معنای حدیث این است که هرگاه کسی به حضور پادشاهی می رسد، دستان او را می بوسد، ولی حاجّ وعمره گزار، در اولین حضور خود حجرالأسود را می بوسند و حجرالأسود به مشابه دست پادشاه (خداوندی) است که به حضورش رسیده است. نیز هرکس به حجرالأسود دست زند، با خداوند همپیمان شده است.

علّامه بدرالدین احمدبن محمدبن صاحب مصری، این بیت ها را سروده و اجازه نقل آن را به من داده است:

الحجرالأسود کم لاثم و ساجد مرَّغ فیه الجباه

تزدحم الأفواه فی وِرْدِه کأنّه ینبع ماء الحیاه

و درباره حجرالأسود نیز، چنان که ما را مطلع ساخت، این اشعار را سروده است:

کم أودعت أسرار أنس فی علوم الغیوب

یزدحم الأفواه فی لثمه کأنّه یلفظ قوت القلوب

و نیز از سروده های اوست:

للحجرالأسود سرّ خفی وقد بدا للعین فیه شهود

قد ضمّت قلوب الوری کأنّه قلب سواد الوجود

و این اشعار را نیز از وی شنیده ایم:

أقول وقد زوحمت عن لثم أسود من البیت انْ تحجّب فما السرّ یحجب

فإنّك منّی بالمحلّ الذی به محلّ سواد العین أو أنت أقرب

فضیلت رکن یمانی، بوسیدن و گونه نهادن بر آن

در «سنن دار قُطْنی» از ابن عباس روایت شده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله رکن یمانی را می بوسید و گونه اش را بر آن می گذاشت.

و در «تاریخ بخاری» از ابن عباس روایت شده که گفت: هرگاه رسول اللَّه صلی الله علیه و آله رکن یمانی را لمس می کرد، آن را می بوسید.

و در «تاریخ ازرقی» از قول مجاهد روایت شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله رکن را لمس می کرد و گونه اش را بر آن می نهاد. (۲) گفتنی است که بوسه زدن پیامبر صلی الله علیه و آله بر رکن یمانی و گذاشتن گونه بر آن، ثابت شده نیست، لیکن دست گذاشتن آن حضرت بر رکن، مسلّم است.

روایاتی درباره دست گذاشتن پیامبر صلی الله علیه و آله بر رکن یمانی

در «مسند احمدبن حنبل» (۳) و جاهای دیگر، به نقل از ابن عمر روایت شده که پیامبرخدا صلی الله علیه و آله هیچ طوافی را بدون دست گذاشتن بر رکن یمانی و حجرالأسود، به پایان

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۳۸

۲- اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۳۸

۳- همان، ج ۲، ص ۱۸

نمی رساند. ابوداود (۱) و نسائی (۲) این روایت را آورده انـد و محبّ طبری پس از آوردن این روایت می گویـد: این روایت دلالت دارد بر مسـتحب بودنِ بوسه زدن و دست گذاشـتن در هر طواف بر رکن و حجرالأسود. برخی نیز، همچون شافعی، این کـار را در هر شوط (طواف) مسـتحب می داننـد و گفته انـد این روایت دلاـلت بر اسـتحباب بوسـیدن دارد- منظور بوسـیدن و دست گذاشتن بر حجرالأسود است نه رکن یمانی. واللّٰه اعلم.

استلام رکن یمانی و حجرالأسود و آمرزش گناهان

از ابن عمر روایت شده که او به دو رکن بسیار نزدیک می شد و چون از وی در این باره پرسـیدند، گفت: اگر این کار را می کنم (به این دلیل است که) از پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: دست کشیدن بر آن دو پاک کننده گناهان است. ترمذی نیز این روایت را نقل کرده است و از ابن عمر روایت شده که پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: دست کشیدن بر حجرالأسود و رکن یمانی، همه گناهان را یکباره فرو می ریزد. احمدبن حنبل (۳) و ابن حبان نیز در «صحیح» خود این روایت را آورده اند.

عدم استحباب لمس حَجَر و رکن یمانی برای زنان

بـه نقـل از عطـا، از عـایشه روایت شـده که به زنی گفت: گِرد حجرالأسود ازدحـام نکن، اگر (آنجـارا) خلـوت یـافتی، دسـت (برحجرالأسود) بگـذار و اگر ازدحـام بود، تنهـا نزدیـک آن شو وکسـی را میازار و تکبیر وتهلیل بگو. این روایت را سـعیدبن منصور نقل کرده است.

عـایشه بنت سـعد گویـد: پـدرم می گفت: اگر فرجه ای در میان مردم (به هنگام طواف) یافتی، دست (بر حجرالأسود یا رُکن) بگذار؛ در غیر این صورت تکبیر گوی و رد شو.

امام شافعی نیز این روایت را آورده است و در «صحیح بخاری» به نقل از عطا، از

۱- رقم ۱۸۷۴؛ فی المناسک باب «تقبیل الحجر».

۲- سنن نسائی، ج ۵، ص ۲۳۱ و ۲۳۲؛ باب «استلام الرکنین فی کلّ طواف».

۳- المسند، ج ۳، صص ۸۹ و ۹۵؛ ج ۴، ص ۱۲۳

عـایشه روایتی در مورد صـرف نظر کردن زنان از دست گذاشـتن بر حجرالأسود آمـده است که البته- بنابر خبری که سـعیدبن منصور در سنن خود نقل کرده- منوط به حضور مردان در آن محدوده است.

مسح پیامبر صلی الله علیه و آله بر حجرالأسود و آمرزش طلبی فرشتگان

در تاریخ ازرقی به نقل از عطا روایت شده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: آیا بر رکن یمانی زیاد دست بگـذاریم؟ فرمود: هر بار که به کنار آن آمدم، جبرئیل علیه السـلام را دیدم که ایسـتاده و برای کسـی که بر آن دست بگذارد، آمرزش می طلبد. (۱)

آمین گفتن فرشتگان برای استجابت دعا در کنار رکن

از ابوهریره روایت شـده که پیـامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: در آنجـا؛ یعنی رکن یمانی، هفتاد فرشـته مأمور شـده انـد تا اگر کسـی بگوید: «أللّهمّ إنّی أسأَلُکَ الْعَفْوَ وَ الْعافِیَهَ فِی الدِّین وَ الدُّنیا وَالآخِرَه. أَللّهُمَّ رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنیا حَسَـنَهً وَ فِی الآخِرَهِ حَسَـنَه وَ قِنا عَذابَ النّار».

بگویند: آمین. این روایت را ابن ماجه (۲) و دیگران نیز آورده اند.

در تاریـخ ازرقی همچنین به نقل از ابن عمر روایت شـده که گفت: بر رکن یمانی دو مَلَک حضور دارنـد که به دعای هرکس که از آن گذر کند، آمین می گویند و در کنار حجرالأسود فرشـتگان بی شـماری حضور دارند. در همانجا از «مجاهد» روایت شـده که گفت: هرکس دست خود را بر رکن یمـانی قرار دهـد و دعـا کنـد، دعـایش مسـتجاب می شود. (۳) همچنین درباره «مستجار» که نزدیکِ رکن یمانی است، مطالبی در این راستا آمده که در جای خود بدان خواهیم پرداخت.

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۳۸

۲- همان، ص ۳۳۹

۳- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۸۵، شماره ۲۹۵۷

رکن یمانی، از درهای بهشت است

در تاریـخ ازرقی به نقل از عبـداللّه بن زبیر و او از پدرش نقل کرده که گفت: فرزندم! مرا به رکن یمانی نزدیک کن که گفته شده: این رکن، یکی از درهای بهشت است. (۱) روایتی نیز نزدیک به همین معنا از (امام) جعفربن محمدبن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب]« [آمده است.

سهیلی مطالبی در وجه تسـمیه «رکن یمانی» به این نام آورده، می گویـد: و امّا رکن یمانی را از آن جهت بدین نام می خوانند که به گفته «قتبی»، مردی از یمن به نام «ابیّ بن سالم» آن را ساخت و این شعر را سرود:

لنا الرکن الیمانی من البیت الحرام وراثه بقیه ما أبقی ابَیِ بن سالم (۲)

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۳۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۶۴، رقم ۲۸۸۷، باب «فضل الحجّ و العمره».

۲- این بیت در الروض الأنُف، ج ۱، ص ۲۲۴ آمده است.

صفحه سفید

باب دوازدهم: فضیلت اعمال مربوط به کعبه؛ طواف، حج، عمره، نظر به کعبه و ...

ثواب طواف کعبه

ابن ابی مجدِ خطیب، از دشتی، از ابن خلیل حافظ، از رازی، از حدّاد، از ابونُعیم حافظ، از ابن فارس، از یونس بن حبیب، از ابوداود طیالسی، از همام، از عطاء بن سایب، از عبداللّٰه بن عُبیدبن عمیر، از پدرش و او از ابن عمر نقل کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: هرکس هفت بار، دقیق و بدون خطا پیرامون این خانه (کعبه) طواف کند، برای هر گامی که برمی دارد، یک حَسَنه نوشته می شود و یک گناه پاک می گردد و یک درجه رفعت می یابد و این کار برای او، برابر است با آزاد کردن یک بنده.

ترمذی این روایت را آورده و آن را «حسن» دانسته است. نسائی نیز قسمت هایی از آن را آورده و عبارتش چنین است:

«هرکس هفت بار پیرامون کعبه طواف کند، مانند آن است که بنده ای آزاد کرده باشد.»

ابن ماجه نیز آن را آورده، ولی عبارتش این گونه است:

«هرکس طواف خانه کند و دو رکعت نماز به جا آورد ...» (۱)

۱- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۸۵، شماره ۲۹۵۶؛ باب «فضل الطواف».

در این حـدیث، در برخی از نقـل هـا، قیـد «پشت مقـام» نیز آمـده است. «ابن وضّـاح» و دیگران تعبیر «دقیق وبـدون خطـا» را با برداشت خود از معنای کلمه «یحصیه» آورده اند.

در «صحیح» ابن حبان و دیگران به نقل از «انس بن مالک» روایت شده که گفت:

همراه رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله در مسـجد خِیْف قـدم می زدم که مردی از انصـار و مردی از خانـدان ثقیف به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند و سلام گفتند و او را به نیکی یاد کردند و سپس گفتند:

ای رسول خـدا، به محضـرت آمـده ایم تا از تو سؤال کنیم ... وبقیه حـدیث را تا آخر آورده است. در آن حـدیث آمده: پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسـخ مرد انصاری گفت: در طواف کعبه، برای هر قـدمی که برمی داری ومی گذاری، خداوند حسـنه ای منظور می کند و گناهی می زداید و درجه ای مرتبت می بخشد. و دو رکعتی که پس از طواف می خوانی، مانند آن اسـت که بنده ای آزاد کرده باشی. طوافی که پس از آن پیرامون کعبه می کنی، به معنای حج است و به هنگام طواف، از هر گناهی پاک خواهی شد.

ابوبکربن محمـدبن عبـدالرحمان مزّی، برادرزاده حافظ ابوحجّاج مزّی، به من خبر داد که احمـدبن ابی طالب صالحی حجّار به طور شـفاهی و نیز مفتی ابوبکربن حسـین شافعی به طور شفاهی در «طیبه» به نقل از احمدبن ابی طالب (بااجازه نقل) چنین خبر داد که: از احمدبن یعقوب مارسـتانی، از ابن نحّاس، از ابوالقاسم بن تسری، از ابوطاهر، از یحیی بن صاعد، از سفیان بن وکیع، از ابن یحیی بن یمان، از شـریک، از ابواسحاق، از عبداللّٰه بن سعیدبن جبیر، از پدرش، از ابن عباس نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هرکس پنجاه بار کعبه را طواف کند، از گناهان پاک می شود؛ همانند روزی که از مادرش زاده شده است.

«ترمـذی» این روایت را به نقـل از سـفیان بن وکیع آورده که به نظر مـا به معنـای موافقت او بـا آن است و می گویـد: حـدیث شگفتی است.

مراد از پنجاه بار، پنجاه هفته است؛ زیرا از ابن عباس روایت شده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس پنجاه هفته به طواف کعبه آید، از گناهان پاک می شود؛

هماننـد روزی که از مـادر زاده شـده باشـد. این روایت در «معجم الکـبیر» طبرانی آمـده و محبّ طبری بـا سـند آن، از وی نقل کرده و به عبـدالرزاق نسـبت داده و گفته است: علمـا می گوینـد منظور آن نیست که به طور پیاپی و در یک زمان طواف کند بلکه منظور آن است که (مقدار پنجاه طواف) در پرونده کارهای نیک وی- گر چه طول تمام عمر باشد- ثبت می شود.

محبّ طبری یادآور شده که یکی از علما اظهار داشته است: در تعداد طواف، هفت مرتبه وجود دارد:

مرتبه نخست: پنجاه هفته در شب و روز بنا بر حدیث پیش گفته.

مرتبه دوّم: بیست و یـک (هفته) که گفته شـده است: هفت هفته (طـواف) برابر بـا یـک عمره و هر سه عمره برابر بـا یـک حج است.

مرتبه سوّم: چهـارده (هفته) و هر دو عمره برابر بـا یـک حـج آمـده که البته جز در ماه رمضان است؛ زیرا عمره در این ماه خود برابر حج است.

مرتبه چهارم: دوازده هفته، پنج هفته در روز و هفت هفته در شب- بنا بر آنچه از کار حضرت آدم و نیز ابن عمر گفته شد-.

مرتبه پنجم: هفت هفته.

مرتبه ششم: سه هفته.

و سـرانجام مرتبه هفتم: یک هفته. این حدیث را قاضـی عزالدین بن جماعه در «منسک» خود از محبّ طبری نقل کرده که متن آن آمد.

احادیث وارده در فضـیلت طواف بسیار بیش از اینها است و ما تنها به همین سه حدیث بسنده کردیم؛ زیرا سند آنها از احادیث دیگر معتبرتر است و در «اخبـار مکه» ازرقی و نیز «اخبـار مکه» فـاکهی و «فضائـل مکه» جنـدی و رساله «حسن بصـری» عبارت های بسیاری در فضیلت طواف آمده که برخی از آنها را در اصل این کتاب آوردیم و آنچه در اینجا گفتیم کافی است.

فضیلت طواف در گرمای تابستان

در «فضائل مکه» جندی به نقل از ابن عباس روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هر کس هفت بار در روزهای تابستان بسیار گرم در کعبه طواف کند و سر خود برهنه نماید و گام هایش را نزدیک به هم بردارد و به این سو و آن سو توجّه نکند و چشم برگیرد و از سخن گفتن، جز ذکر خدای، پرهیزکند و درهرطواف، بی آن که کسی رابیازارد حجرالأسود را لمس کند، خداوند با هر گامی که برمی دارد، برای وی هفتاد هزار حسنه و ثوابِ آزادی هفتاد بنده که بهای هر یک ده هزار (درهم) باشد، رقم می زند و به او شفاعت هفتاد هزار نفر می دهد که می تواند از میان مسلمانان یا دیگران (هرجا که بخواهد) در دنیا یا آخرت، از آنها شفاعت کند. این حدیث از نظر سند بسیار ضعیف توصیف شده است.

طواف در زیر باران

ابن ذهبی برایم گفت: مطعم به طور حضوری و با اجازه نقل، خبرم داد که ابن اللّتّی، از ابوالوقت و از لُبْنی از ابن ابوشریح، از یحیی که همان ابن صاعد است، از عبداللَّه بن عمراز عایدی، از داودبن عجلان، از ابی عقال نقل کرده که گفت: همراه انس بن مالک در روزی بارانی به طواف (کعبه) پرداختم. انس گفت: همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در روزی بارانی طواف می کردم، حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: کار را ادامه دهید، آنچه کرده اید معتبر است (یعنی طواف هایی که در باران انجام داده اید درست است).

ابن ماجه (۱) این حدیث را آورده و ازرقی نیز به نقل از جدش و ابن ابی عمر و او از داود آورده است و از این نظر دو درجه عالی تر است؛ یعنی سند کمتری دارد و این حدیث از نظر سند به دلیل وجود ابی عقال؛ که همان هلال بن یزید است، بسیار ضعیف می باشد.

۱- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۰۴۱ باب «الطواف فی مَطَر».

طواف پس از نماز صبح یا عصر یا همزمان با طلوع و غروب خورشید

در تاریخ ازرقی- با سندی که به وی ختم می شود- روایت شده که گفت: از جدم، از عبدالرحیم بن زیدِ عمی، از پدرش، از انس بن مالک و سعیدبن مسیب نقل کرده که گفته اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دو طواف است که هر مسلمانی آن را انجام دهد، همه گناهانش (۱) هر اندازه که باشد پاک می شود؛ طواف بعد از نماز صبح که با طلوع خورشید پایان یابد و طواف بعد از نماز عصر که با غروب خورشید ختم شود.

محبّ طبری پس از آوردن این حدیث می گوید: احتمال دارد که مراد از بعد از نماز صبح و بعد از نماز عصر، حتّی به اندازه یک لحظه پیش از طلوع و غروب خورشید باشد و تا یک هفته به درازا کشد. احتمال هم دارد که منظور حضرت صلی الله علیه و آله پرکردن این فاصله زمانی با عبادت است که چه بسا، محتمل تر هم باشد و گرنه می فرمود: پیش از طلوع و پیش از غروب و بدین ترتیب این حجتی است برای کسانی که طواف در این وقت را مکروه دانسته اند.

محبّ طبری برای این حدیث، این عنوان را برگزیده است: «فضیلت طواف به هنگام طلوع و غروب خورشید». ازرقی نیز با این عنوان آورده است: «در برتری طواف بر نماز».

فاکهی گوید: محمدبن نصر مصری از ایوب بن سوید رملی، از محمدبن جابر، از عبداللَّه بن عمر نقل کرده که گفت: خوشایندترین کارها برای پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام تشرّف به مکه، طواف کعبه بود.

از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیثی نقل شده که دلیل بر برتری طواف بر نمازاست، ولی این حدیث قابل استناد نیست؛ زیرا سندش ضعیف است و در (سند) آن یوسف بن سفر وجود دارد که متروک است. (۲) این حدیث پیش از این، در باب یازدهم آمد (که در اینجا تکرارش

۱- در تاریخ ازرقی این عبارت هم اضافه شده است: همچون روزی که از مادر زاده شده گناهانش پاک می شود، ج ۲، ص ۲۲

۲- الجرح و التعدیل، ج ۹، ص ۲۲۳

می کنیم): از ابن عباس نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند- عزّوجلّ- در هر روز و شب، یکصد و بیست رحمت بر مردم حاضر در کعبه فرو می بارد؛ شصت رحمت برای طواف کنندگان، چهل رحمت برای نمازگزاران و بیست رحمت برای نگاه کنندگان به (کعبه). (۱) ماوردی و سلیمان بن خلیل برای اثبات برتری طواف بر نماز، به این حدیث استدلال کرده اند. محبّ طبری به هنگام پرداختن به این حدیث و پس از بیان نحوه تقسیم رحمت های الهی میان هر گروه- در صورت لزوم- می گوید: برتری در رحمت های فرود آمده میان مشغولان به عبادت های مختلف سه گانه، خود مهم ترین دلیلِ برتری طواف بر نماز و برتری نماز بر نظر افکندن (بر کعبه) در صورت یکسانی حالت این کسان است؛ این همان چیزی است که با شنیدن این حدیث، به ذهن می رسد.

از جمله احادیث وارده در بیان فضیلت طواف، این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود:

بدانید که بهترین کارهای شما نماز است و فریضه نماز هنوز وضع نشده بود. همچنین به استناد احادیثی که در ارکان شرایط گفته شده، طواف را نوعی نماز دانسته است و با توجه به مطلق بودن واژه نماز در حدیث مذکور، طواف نیز بر سایر کارها برتری می یابد و از آنجا که نمازها نیز با یکدیگر یکسان نیستند و مراتبی دارند، این نوع نماز- که همان طواف است- به خاطر آن که در مسجدالحرام انجام می شود، بر دیگر نمازها برتری دارد.

سپس می گوید: به یقین وجه برتری این نوع نماز، که همان طواف باشد، بر دیگر انواع نماز، به جهت کعبه معظمه است و هیچ شبهه ای در آن نیست و به همین جهت در آیه ... وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ ... که در دو آیه آمده، «طواف و طائفین» مقدّم ذکر شده است. و از آنجا که نماز، گونه های مختلف دارد که تنها به عنوان پرستش و عبادت، تشریع شده حال آنکه نگاه کردن، هم می تواند عبادت باشد (اگر به قصد قربت صورت گیرد، و هم می تواند عبادت نباشد (در صورتی که قصد قربت در آن وجود نداشته باشد)؛

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۸

بنابراین در مرتبه بعدی قرار گرفته است.

اگر از برابرِی حالت عبادت کنندگان سخن گفتیم، از این نظر است که حالت عبادت کنندگان با یکدیگر تفاوت پیدا می کند و چه بسا طواف کننده بی توجه و غافل، ولی نمازگزار و نظر کننده (به کعبه) خاشع و با حالتی که گویی خدا را می بیند یا همچون کسی است که می داند خدا او را می بیند، به این عمل می پردازد، البته که در اینجا عمل با خشوع و خضوع برتری دارد؛ زیرا خشوع وی باعث می شود همه اندام ها بدان کار بپردازند.

در آیه: إِنَّا لَانُضِیعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا ... نیز خداوند متعال چنین کسی را منظور کرده است.

از حضرت صلی الله علیه و آله درباره احسان پرسیدند، فرمود: «به گونه ای خدای را عبادت کنی که گویا او را می بینی و اگر هم او را نبینی (مطمئن باشی که) او تو را می بیند».

بسیاری از علما نیز در توجیه تقسیم رحمت های الهی میان طواف کنندگان و نماز گزاران و نظرکنندگان به کعبه، برآنند که یکصد و بیست رحمت الهی به شش بخش تقسیم شده است: یک بخش برای نظرکنندگان و دو بخش برای نمازگزاران؛ زیرا نمازگزار معمولًا بیننده (کعبه) نیز هست. به طواف کننده نیز، از آنجا که دارای هرسه حالت است، سه بخش از رحمت تعلق می گیرد؛ یعنی یک بخش برای نظر کردن به کعبه و یک بخش برای طواف.

البته قائلان چنین توجیهی، هیچ فضیلتی برای طواف نسبت به نماز نگفته اند و تنها فراوانی رحمت های الهی را که شامل نماز می شود، بیان می کنند و به همین دلیل آنچه ما پیش از آن ذکر کردیم، اولی است و در آنچه در اینجا گفته شده، جای تأمل است؛ چرا که طواف کننده و نیز نمازگزار نابینا، به اندازه طواف کننده و نمازگزار بینا، از رحمت الهی برخوردار می شوند و نگاه نکردن در نماز یا طواف،- حتی اگر عمدی باشد- چیزی از رحمت های الهی- که در این حدیث آمد- نمی کاهد.

پس این امر دلیل بر آن است که مراد از نماز، غیر از آن دو رکعتِ پس از طواف است. چه، فراوانی مربوط به همین نماز واجب یا مستحبی پس از طواف است. جای

تأملش نیز از آن جهت است که اگر نگاه کردن، توأم با قصد تعبّد نشود، اثری نخواهد داشت و اگر قصد تعبّد در آن حاصل شود، علاوه بر اجر طواف، اجر ناظر را دربر خواهد داشت.

این بود سخن محبّ طبری که مطلب ارزشمند و روشنگری در این مسأله است.

برخی از علما، میان طواف اهل مکه و طواف بیگانگان، تفاوت قائل شده و گفته اند: طواف بیگانگان برتر و بافضیلت تر است؛ زیرا آنها همیشه امکان انجام آن را ندارند و در عوض نماز اهل مکه برتر و بافضیلت تر است؛ زیرا آنها امکان اقامه آن را در هر دو جا (در کعبه و در جاهای دیگر) دارند که این مذهب مالك و ابوحنیفه و تنی چند از علما است. واللّٰه اعلم.

برتری طواف بر عمره

در روایتی، با سندی که به ازرقی می رسد، آمده است: جدّم از زنجی، از ابن جُرَیج، از قدامهبن موسی بن قدامهبن مظعون نقل کرده: وقتی انس بن مالك به مدینه آمد، عمربن عبدالعزیز سوار بر مرکب، به استقبالش رفت و از وی پرسید: برای بیگانگان (آنان که در مکه ساکن نیستند) طواف برتر است یا عمره؟ او پاسخ داد: البته که طواف برتر است. (۱) محبّ طبری پس از آوردن این حدیث می گوید: مراد انس بن مالك آن است که تکرار طواف از عمره بهتر است و مرادش یك هفته طواف نیست؛ چرا که این طواف، در عمره وجود دارد. برخی علمای معاصر نظر به برتری و فضیلت عمره بر طواف دارند و معتقدند که پرداختن به عمره، بهتر از تکرار طواف است و آن چنان در این نظر پای می فشارند که هیچ یك از ایشان، جز به برتری عمره نمی اندیشد و این خطایی است آشکار و مهم ترین دلیل آن نیز مخالفت با قول و فعل سلف صالح در این امر است، چون

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۳

هرگز تکرار و فزونی عمره، از پیامبر صلی الله علیه و آله یا صحابه و تابعین و تابع تابعین نقل نشده است.

محبّ طبری پس از این استدلال می گوید: حال که به این مسأله پرداختیم و توضیح دادیم و تألیف کردیم، البته مرادمان کراهت تکرار عمره نیست و معتقدیم که عمره عبادتی است با فضیلت و بسیار مهم، ولی اشتغال به طواف و تکرار طواف در زمانِ انجامِ عمره، بسی با فضیلت تر از تکرار عمره است. این بود سخن محبّ طبری در کتابی که با عنوان «عواطف النصره فی تفضیل الطواف علی العمره» در این باره تألیف کرده است.

قاضی عزالدین بن جماعه در «منسک»، پس ازنقل سخنِ محبّ طبری، می گوید:

«این سخن نیکویی است»؛ سپس می افزاید: «چگونه ممکن است کسی که متعبدانه و از راه دور به قصد کسب فضیلت زیارت، رهسپار عمره می شود، از شخص مقیم و ساکنی که بابرداشتن هرگام به کسب حسنات و درجات نائل می آید و گناهانش پاک می شود، بهتر باشد؟ پس نظرِ سلفِ صالح بر انجام عمره، بی توجهی به طواف نبوده تا این یک مهجور نماند و فراموش نگردد. راه صواب نیز در پیروی از ایشان است».

دایی ام به طور شفاهی از آن برایم خبر داد و آن طورکه آگاهی یافته ام، به یکی از علمای معاصرِ ابن جماعه؛ یعنی علّامه شمس الدین ابوامامه محمدبن علی معروف به ابن نقاشِ شافعی هم نسبت داده شده و خود به خط یکی از دوستان دیده ام که ابوامامه ابن نقاش دارای کتاب بزرگی در منع عمره دارد که البته این امر وجهی ندارد و چه بسا تألیف آن (نه در منع بلکه) در عدم استحباب تکرار عمره باشد.

ابن تیمیّه (۱) نیز سخنی به مفهوم عدم استحباب تکرار عمره از مکه و خوش نداشتن آن دارد. وی می نویسد: «در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین کسی جز به عذر، چه در رمضان و چه در وقت دیگر برای عمره از مکه خارج نمی شد. و در میان آنهایی که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله حج کردند، هیچ کس- جز عایشه که عذر داشت- بعد از حج عمره نگزارد، خلفا نیز چنین نکردند.

۱- متولد حرّان در سال ۶۶۱ و متوفای دمشق در سال ۷۲۸ ه. ق.

تا آنجا که می دانم، کسانی از علمای معاصر؛ ماننـد جمال الـدین محمودبن جمله شافعی خطیبِ دمشق و علّامه عارف عبداللّه یافعی در این مورد مخالف وی بودنـد و این یک کتابی به نام: «الدره المستحسـنه فی تکرار العمره فی السُّنّه» نیز تصـنیف کرده است.

از استاد ما، شیخ سراج الدین بلقینی درباره عمره و طواف و اینکه کدام یک برتر است، پرسیدند و نظر و فتوایش را خواستند، او گفت: فتوا در این امر آن است که تکرار عمره به ویژه در ماه رمضان، برتر و بافضیلت تر است.

شـاگرد او، علّـامه زین الـدین فارسـکوری نیز قائـل به همین است و کتـابی با عنوان «الإنصاف فی تفضـیل العمره علی الطواف» نوشته است.

یکی از اساتیـدم از قول یکی از علما نقل می کرد که: عمره گزار از دو جهت بر طواف گزار مزیّت و برتری دارد: ۱- ورود به گستره دعای پیامبر صلی الله علیه و آله در طلب رحمت برای تراشندگان و کوتاه کنندگان ۲- دعای آن حضرت صلی الله علیه و آله برای حج گزار و عمره گزار به عزت و احترام و افتخار و نیکی بیشتر. این بود مضـمون آنچه از بزرگان خود شنیده ام که سخنی است منطقی؛ چرا که هرکس عمره بگزارد، از این مزایا برخوردار می شود و تکرار آن، البته ثواب افزون تری دارد.

شاید علّت اختلاف نظریه، در این باشدکه عمره گزار، تا پایان عمره، تنها مشغول به آن باشد و طواف را به پایان مناسک عمره موکول کنـد و از این نظر نیست که در عمره، از طواف بـاز می مانـد و در همه وقت یـا بیشتر وقتهـا در یـک روز یا یک شـب چندین بار برای عمره به تنعیم رود و آن چنان خود را خسته کند که رمقی برای طواف برایش نماند، به ویژه که این تکرار در روز و شب هم صورت گیرد. بسیاری نیز در ماه رمضان چنین می کننـد، تا جایی که گاهی یک نفر در یک روز سه بار برای عمره به تنعیم می رود و حتی بیش از این تعـداد نیز گفته انـد، و ما نشـنیده ایم که هیچ یک از این کارها را سـلف و رهبران و بزرگان، انجام داده باشـند، پیامبر گرامی و سـرور اولین و آخرین صـلی الله علیه و آله و اصحاب او پس از فتح مکه مدت چند ده شب- که با دهه آخر ماه رمضان نیز آغاز می شد- در آنجا باقی ماندند، ولی در هیچ خبری از آن حضـرت صلی الله علیه و آله یا از اصحابش نقل نشده طی این مدت

برای عمره بـه تنعیـم رفته باشـند. اگر چنین می کردنـد، به یقین گزارش می شـد، همچنـان که دیگر کارهـای ایشـان، گزارش گردیـده است. از صـحابه و تـابعینی که پس از پیـامبر صـلی الله علیه و آله در مکه ماندنـد نیز تکرار خروج بیش از یک بار به تنعیم یا رفتن به عمره در هر روز، نقل نشده است، مگر آنچه درباره حضرت علی]« [و ابن عمر روایت شده که آنها در هر روز به عمره می رفتنـد که بنا به گفته «قاضـی عزالـدین بن جماعه» در «منسک» خود، در برخی کتب فقهی آمده و خود درباره این احـادیث می گویـد: این مسأله در کتب حـدیث وارد نشـده است. آنچه از برخی صـحابه و تـابعین نقل شـده و صـحیح است، خروج برای تنعیم به قصـد عمره و برای یـک بار است. بنابراین بسـنده کردن به همان کاری که ایشان کرده انـد و برای ما نقل شـده اولی است؛ زیرا آنـان عبـادات افضـل را بهتر از هر کسـی می دانسـتند و بیش از همه نسـبت به انجام برترین عبادات پای بندی داشتند. واللّه اعلم بالصواب.

فضیلت طواف گزاران

به هنگـام تحصـیل در محضـر ابن ذهبی، از او شـنیدم که می گفت: از الأمین بن نحّاس به طور شـفاهی و با اجازه نقلِ خبر، از سـاوی، از سـلفی، از علّاف، از ابن بشـران، از آجری، از ابوجعفر احمـدبن یحیی حلوانی، از یحیی بن ایّوب عابـد، از محمـدبن صبیح بن سماک از عابدبن بشیر از عطا نقل کرده که عایشه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«خداوند تبارک و تعالی به طواف گزاران افتخار می کند».

و از ابوهریره نقل شـده که پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: گرامی ترین ساکنان آسـمان نزد خدا، کسانی هسـتند که پیرامون خانه او به طواف می پردازند و گرامی ترین مردم زمین کسانی اند که پیرامون خانه او طواف می کنند. این حدیث را به همین صورت سلیمان بن خلیل در «منسک» خود آورده و در رساله حسن بصری از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده و در همین جا از قول حسن بصری روایت شده که (پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود): خداوند- عزّوجلّ- فرشتگان خود

را با طواف کنندگان افتخار می بخشد و اگر فرشته ها با کسی دست دهند، آن کس طواف کننده دور خانه خداست.

حال باید گفت که اگر طواف کننده چنین امتیاز و فضیلتی دارد، سزاوار است که طواف، با خلوص نیت و با حفظ زبان از هر آنچه ناشایست و ناسزا، است انجام شود. و چه خوب گفته است محبّ الدین طبری در این باره: «و بدان که سخن گفتن در طواف به جز آن صورتی که در فصل پیش گفته شد، خطایی بزرگ و غفلتی عظیم است و هرکس چنین کند مرتکب کار ناشایستی گردیده است، به ویژه اگر از سوی پژوهندگان علم و دین صورت گیرد و اگر چنین کند و (با این طواف) به حج بپردازد، باعث گمراهی دیگران شده است و هر کس در مسائل دنیوی و توجه به آنها با مخلوق سخن گوید یا به سخنان وی گوش دهد و (این سخن گفتن و گوش دادن) او را از ذکر خالق و توجه به او و به آنچه به پرستش وی مربوط می شود، باز دارد، کار نابخردانه ای انجام داده است؛ زیرا با جسم خود طواف کرده، ولی قلب او غافل و در جای دیگری بوده است و عبادتش را ناآگاهانه انجام داده است و بدین ترتیب بیش از آنکه سودی برده باشد، زیان دیده است و چنین کسی، بهتر آنکه خانه کعبه به درگاه خداوند- عزّوجلّ- و جبرئیل، از وی شکایت ببرد و بسا (چنین کسی) باعث آزار فرشتگان شود و بسیاری از طواف کنندگان از وی بیزار باشند و بر طواف کننده است که تلاش کند از چنین وضعی، دوری جوید.

سلیمان بن خلیل می گوید: طواف کننده باید مصداق وصفی که در اشعار یکی از علما آمده، نباشد:

«ای کسی که با جسم خود به طواف کعبه آمده ای، ولی جسم تو در شهری و روحت در شهر دیگر است.»

«چه کرده ای و مشغول چه کاری هستی، سراسیمه به قصد دیدار به خدای بی نیاز روانی.»

«همانا طواف بی دل و بدون چشم (بصیرت)، غم و اندوه را برطرف نمی کند.»

آغاز طوافِ کعبه معظّمه و طواف ملائکه

در «تاریخ ازرقی» آمده است که یکی از اهل شام در مکه از امام زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب]« [درباره آغاز طواف خانه (کعبه) پرسید.

حضرت فرمود: خداوند متعال به فرشتگان فرمود:

إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً ...

ملائکه گفتند: پروردگارا! خلیفه ای جز ما، از آنها که به فساد می پردازند و خون می ریزند و به حسادت یکدیگر می پردازند و نسبت به همدیگر دشمنی می ورزند و فساد می کنند؟! خداوندا! آن خلیفه و جانشین را از میان ما برگزین. ما در آنجا فساد نمی کنیم، خون نمی ریزیم. نسبت به یکدیگر رشک نمی ورزیم و دشمنی نمی کنیم و ما تو را ستایش می کنیم و تسبیح می گوییم و تقدیس می کنیم و از تو اطاعت می کنیم و در محضر تو مرتکب معصیت نمی شویم.

خداوند متعال فرمود: إِنِّی أَعْلَمُ مَا لَاتَعْلَمُونَ

(امام علیه السلام) افزود: ملائکه گمان کردند آنچه در پاسخ پروردگارشان گفتند باعث خشم خداوند شده، بنابراین به عرش پناه آوردند و سر بلند کردند و با انگشت نشانه رفتند و به گریه و تضرّع و زاری پرداختند و مدت سه ساعت، در عرش به طواف پرداختند.

خداوند به آنها نگاه کرد و رحمت خود را بر آنان فرود آورد و برای آنان زیر عرش و بر چهار ستون از زبرجد، با پوششی از یاقوت سرخ، خانه ای قرار داد و این خانه، «ضُراح» نام گرفت؛ آنگاه خداوند- عزّوجلّ- به ملائکه فرمود: به گرد این خانه طواف کنید و عرش را رها سازید.

(امام علیه السلام) فرمود: ملائکه به طواف بر گِرد خانه پرداختند و عرش را رها ساختند و برایشان آسان تر گردید و این همان «بیت المعمور» است که خداوند از آن یاد کرده و هر روز هفتاد هزار ملك وارد آن می شوند و هرگز بدان باز نمی گردند. از سوی دیگر، خداوند فرشتگانی فرو فرستاد و به آنها گفت: برایم خانه ای مانند این و به همین اندازه در زمین بسازید و خداوند به آفریدگانش در زمین فرمان داد: همچنان که آسمانیان برگرد

«بیت المعمور» طواف می کنند، ایشان نیز برگرد این خانه طواف کنند». آن مرد گفت:

پدرم به قربانت! ای فرزند دختر رسول خدا. (۱) روایتی در همین معنا و خلاصه تر، درکتاب «النسب» نوشته زبیربن بکار قاضیِ مکه آمده است و در تاریخ ازرقی و دیگر منابع نیز، اخبار دیگری دال بر طواف کردن ملائکه به گِرد «بیت» روایت شده است. و این هم روایت ازرقی که با سند خود از وهب بن منبّه نقل کرده است که می گوید: دریکی ازکتاب های قدیمی درباره کعبه خواندم که هیچ فرشته ای را خداوند به زمین نمی فرستد مگر آنکه به او فرمان دهد به زیارت خانه بشتابد.

فرشته نیز از زیر عرش در حال احرام و لبیک گویان، فرود می آید تا دست بر حجرالأسود گذارد و سپس هفت بار طواف می کند و در داخل کعبه دو رکعت نماز می خواند و پس از آن بالا می رود. (۲) از جمله این روایات، روایتی است که با سند خود از محمدبن مُنکدر نقل کرده که گفت: اوّلین کاری که حضرت آدم علیه السلام به هنگام فرود آمدن از آسمان انجام داد، طواف به گرد بیت الحرام بود که ملائکه او را دیدند و گفتند (۳): ای آدم ما دوهزار سال پیش از تو، این خانه را طواف کردیم.

طواف برخی از جنّیان و چهارپایان وپرندگان

درتاریخ ازرقی نیز خبری روایت شده مبنی براین که یکی از جنّیان هفت بار پیرامون کعبه طواف کرد و پشت مقام نماز خواند و نزد خانواده اش رفت، در آنجا جوانی از بنی سهم او را کشت و در نتیجه در مکه آشوبی به پا شد و فتنه ای میان جنّیان و بنی سهم، در گرفت.

همچنین در تاریخ ازرقی خبری روایت شده که «انمار»، که مار نر است، هفت بار به

۱- اخبار مکه، ج ۱، صص ۳۳ و ۳۴؛ الروض الأُنُف، ج ۱، صص ۲۲ و ۲۲۲

۲- همان، ج ۱، ص ۳۹

۳- آنچه در «اخبار مکه» منبع خبر آمده چنین است: «گفتند ای آدم، عبادتت قبول باشد، ما ...».

طواف کعبه پرداخت و پشت مقام (ابراهیم علیه السلام) دو رکعت نماز خواند و پس از آن چنبر زد و دُمِ خود را به روی خود انداخت و به آسمان رفت و از چشم ها ناپدید شد. در تاریخ ازرقی روایت شده که پرنده ای، هفته ها بر روی دوش حجاج به طواف پرداخت و آنها پرنده را می دیدند و پرنده با ایشان انس گرفته بود، سپس پرواز کرد و از مسجدالحرام خارج شد. این اتفاق در بیست و هفتم ذی القعده سال ۲۲۶ صورت گرفت. (۱)

طواف، برای به پاداشتن ذکر خدا است

در «مُسند» دارمی با سند صحیح از عایشه روایت شده که گفت: طواف کعبه و رمی جمره و سعی میان صفا و مروه، برای اقامه ذکر خدا وضع گردید. و همچنین در آنجا از عایشه به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله روایتی در همین معنا آمده است.

محبّ طبری این روایت را در «القری» آورده و به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده و پس از «ذکر خدا» افزوده است: هرچند این ذکر، با قول همراه نباشد. سپس می گوید: بهترآن است که طواف کننده و تلاوت کننده صدایش را بیش از اندازه ای که خود بشنود، بلند نسازد تا حواس دیگران را پرت نکند و در این مورد استدلال کرده و سپس گفته است: طواف کننده شامل هر کسی است که در مسجد و نزدیک محل طواف قرار داشته باشد و بهترآن است که به هنگام ذکر، صدای خود را بلند نکند تا حواس طواف کنندگان را پرت نسازد.

ثواب نگاه به کعبه

در این باره، حدیث ابن عباس به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله در فرود آمدن رحمت های الهی نقل شد که بیست رحمت برای نظرکنندگان (به کعبه) در نظرگرفته شده است. در تاریخ ازرقی به نقل از عطا روایت شده است که گفت: از ابن عباس شنیدم که می گفت: نگاه کردن به کعبه، ایمان خالص است. (۲)

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۷- ۱۸

۲- همان، ج ۲، ص ۹

در همـان جـا از ابراهیم نخعی روایت شـده که: حمـادبن ابی سـلمه گفته است: نظر افکنـدن به کعبه برخلاـف نگاه به هر جای دیگری از زمین، عبـادتی است همچون عبـادت بنـده همیشه خـاشع و خـاضع و روزه دار و نمازگزار. (۱) از مجاهـد نیز روایت شـده اسـت که: نگـاه کردن به کعبه عبـادت است. (۲) و از سـعیدبن مسـیب روایـت شـده کـه گفت: هرکس از روی ایمـان و اخلاص به کعبه نظر کنـد، گناهانش پاک می گردد؛ همچون روزی که از مادر متولـد شده است. (۳) از ابی السائب مدنی نیز روایـت شـده کـه گفـت: هرکس از روی ایمـان و اخلاـص به کعبه نگـاه کنـد، گناهـانش فرو می ریزد، همچنـان که برگ از درخت فرو می ریزد (۴) همچنین از زهیربن محمد روایت شده که گفت: کسی که در مسجد (الحرام) بنشیند، بی آنکه طواف کند و نماز بگزارد و فقط به کعبه نگاه کند، برتر از کسـی است که در خانه اش به نماز ایستد و نتواند به کعبه نگاه افکنَد. (۵) از عطـا هم روایتی نقـل شـده که گفت: نگاه کردن به خانه (کعبه) عبادت است و این کار به منزله روزه داری و نمازگزاری و مجاهدت همیشگی در راه خداوند- عزّوجلّ- است. (۶)

ثواب حج و عمره

در این باره از پیامبر صـلی الله علیه و آله و اصـحابش و دیگران، اخبار مشـهور و مسـلّمِ بسیاری نقل شده است؛ از جمله روایت ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود:

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۸

۲- همان، ج ۲، ص ۹

۳- همان، ج ۲، ص ۹

۴- همان، ج ۲، ص ۹

۵- همان، ج ۲، ص ۹

۶- همان، ج ۲، ص ۹

«هرکس برای خداونـد- عزّوجلّ- حـج بگزارد و نزدیکی ننمایـد و فسق نورزد، گناهانش آمرزیده می شود مانند روزی که از مادر زاده شده است.»

این روایت اتفاقی است و متن آن از «بخاری» نقل شده است. (۱) در روایتی از مسلم (۲) آمده است: «هرکس به این خانه آید و نزدیکی نکند و به فسق نپردازد (از نظر بی گناهی) مانند روزی می شود که از مادر زاده شد».

نسائی (۳) نیز همین حدیث را آورده و گفته است: هرکس به حج یا عمره آید و ...

(بقیه حـدیث را آورده است). ابن عمر و ابن عباس گفته انـد که «رفث» (که در احادیث فوق، به «نزدیکی کردن» ترجمه شـد) همـان جماع است. برخی نیز گوینـد: رفث، عنوانی برای هر کار بیهوده، زشت، دروغ و باطل است و فسوق (که به فسق ترجمه شد) به گفته ابن عمر و ابن عباس، ارتکاب گناه است.

نیز روایـتی است که ابوهریره از پیـامبر صـلی الله علیه و آله نقـل کرده که فرمود: «عمره تـا عمره، کفـاره گناهـانی است که در فاصله آنها صورت می گیرد و حج پاک و خالص، پاداشی جز بهشت ندارد»

این حـدیث نیز مورد اجماع است (۴) و معنـای «پاداشـی جز بهشت نـدارد» آن است که علاوه بر پاک شـدن از گناهان، حتماً راهیِ بهشت نیز می شود.

همچنین روایتی است از ابوهریره که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حجّ پاک و ناب، گناهان یک سال را پاک می کند. این روایت را ابن حِبّان در «صـحیح» خود آورده است. و از جمله حدیثی به نقل از عمروبن عاص و به روایت مسـلم از پیامبر است که فرمود: «حج، (گناهانِ) پیش از خود را ویران می سازد». از جمله روایتی است از ابن مسـعود از پیامبر صـلی الله علیه و آله- که ترمذی (۵) آن را روایت کرده و نسائی (۶) و ابن ماجه (۷) در سنن خود آن را

۱- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۴۷۶؛ فی الحج، باب «وجوب العمره و فضلها».

۲- صحیح مسلم، شماره ۱۳۴۹؛ فی الحج، باب «فی فضل الحج و العمره و یوم عرفه».

۳- سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۱۲ و ۱۱۵؛ فی الحج، باب «فضل الحج المبرور و باب فضل العمره».

۴- این حدیث را بخاری، مسلم، مالک، ترمذی و نسائی آورده اند.

۵- سنن ترمذی، شماره ۸۱۰؛ فی الحج، باب «ماجاء فی ثواب الحج و العمره».

۶- سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۱۵؛ فی الحج، باب «المتابعه بین الحج و العمره»، اسناد این روایت حسن و حدیث صحیح است.

۷- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۶۴، شماره ۲۸۸۷؛ باب «فضل الحج و العمره».

صحیح دانسته انـد- نقل کرده که فرمود: «حج و یا عمره بگزارید که این دو کار فقر و گناهان را دور می سازند، همچنان که کوره آهنگری، ناخالصی های آهن و طلا و نقره را می زداید و حجّ پاک و خالص، ثوابی کمتر از بهشت ندارد».

در روایـتی از ابن ابی خیثمه و طبرانی (۱) آمـده است: «حـج و عمره را در پی هم آوریـد که این کار عمر و روزی را زیاد می کنـد». دیگر روایتی است که از ابوهریره به نقل از پیامبر صـلی الله علیه و آله آمـده که گفت: «فرسـتادگان خـدا سه گروهنـد: جنگجویان، حاجیان و عمره گزاران». این حدیث را نسائی و ابن حِبّان در «صحیح» خود آورده و حاکم در «مستدرک» خود به شرط صـحیح دانسـتن مسلم، صحیح دانسته است و ابن حِبّان در برخی طرق این حدیث، افزوده است: «وقتی آنها را فرا خواند، پاسخش می دهند و هر گاه از خدا چیزی بخواهند، به ایشان می دهد». و در روایتی که ابن ماجه آورده، چنین آمده:

«عمره گزاران فرسـتادگان خداینـد که هرگاه دعایی کننـد و از خـدا چیزی بخواهند، پاسـخشان می دهد و اگر آمرزش طلبند، بیـامرزد». و از احادیثی که در «سـنن بیهقی» به نقل از ابوهریره، از پیامبر صـلی الله علیه و آله روایت شـده، این است که فرمود: «خداوندا! گناهان حُجّاج را ببخش و آن کس که برایش آمرزش طلبیده اند بیامرز!» حاکم آن را صحیح دانسته است.

و دیگر، روایـتی از ابن عبـاس، از پیـامبر صـلی الله علیه و آله است که فرمود: «عمره رمضـان همچون حجّی است که همراه من انجام شود» این روایت به همین صورت از طبرانی نقل شده است.

حاکم می گوید: این روایت به شرط صحیح دانستن بخاری و مسلم صحیح است.

این حـدیث در صـحیحین به نحو دیگری آمده و در یکی از طرقی که مسـلم (۲) آورده، چنین است: «عمره در مـاه رمضان، با یک حج یا با حجّی به همراه من برابری می کند».

اخبار وارده در فضیلت عمره و حج بسیار است، ولی سخن را بیش از این طولانی نمی کنیم و از آنجا که بنا بر اختصار است، به همین اندازه بسنده می کنیم.

۱- المعجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۲۳۰، شماره ۱۰۴۰۶

۲- بخـاری، ج ۳، ص ۴۸۰- ۴۸۱؛ فی الحـج، باب «عمره فی رمضان»، و باب «حـج النساء» روایت کرده است ومسـلم، شـماره ۱۲۵۶؛ فی الحـج، بـاب «فضـل العمره فی رمضان» و نسائی، ج ۴، ص ۱۳۰- ۱۳۱؛ فی الصـیام، باب «الرخصه فی أن یقال لشـهر رمضان: رمضان».

باب سیزدهم: آیات روشن و شگفتی های کعبه

نشانه های شگفت

در کعبه معظمه شگفتی ها و نشانه های روشن وجود دارد.

* بقای بنای کعبه تا به امروز، یکی از آن نشانه هاست. طبق گفته یکی از معماران معاصر، طبیعی نیست که بنایی تا این مدت، پابرجا بماند. او بر این باور است که بقای این بنا از آیات الهی است! در واقع هم همین گونه است، زیرا بدیهی است که باد و باران اگر چند روز پیاپی بر بنایی فرو ببارد آن را ویران می سازد و این مسلّم است که باد و باران های شدید و سیل آسا از آغاز بنا تا این تاریخ، که ۷۵۰ سال است، برآن وزیده و باریده، لیکن سپاس خدای راکه هیچ خللی بر آن وارد نیامده است و حداکثر اتفاقی که در آن افتاده، شکسته شدن قطعه ای از رکن یمانی و تکان مکرر کعبه است.

شیخ شهاب الدین ابوشامه مقدسی در ذیل «الروضتین» خود، در اخبار مربوط به سال **۵۹۲** گفته است: «قطعه ای از رکن یمانی از کعبه افتاده و کعبه بارها تکان خورده که سابقه نداشته است.» (۱) ابن اثیر در اخبار سال ۵۱۵ می گوید: «در این سال، رکن یمانی از بیت اللَّه الحرام- که خداوند عظمت و شرافت بیشتر به آن بخشد!- بر اثر زلزله ای تکان خورد و قسمت هایی

۱- تراجم رجال القرنین السادس و السابع المعروف بالذیل علی الروضتین، ص ۸

از آن ویران شـد. (۱) ابوالفداء مؤید صاحب منصبِ «حماه» نیز در اخبار سال ۵۱۵ به همین مطلب اشاره کرده است. (۲) صاحب «مرآه الزمان» (۳) نیز در رویدادهای سال ۴۱۷ از شکاف برداشتن بیت الحرام خبر داده است. ابوعبید بکری در کتاب «المسالك والممالك» گفته است: گروهی می گویند که سال ۴۳۳، قطعه ای از رکن یمانی به اندازه یک انگشت شکست و بسیاری از امت از آن غفلت کردند و آن قطعه به دست یکی از اقوام ساکن مکه از حسنی ها افتاد و بیماری و مرگ مهیبی در مکه پیش آمد و هیچ فرد بیماری بیش از سه روز دوام نمی آورد و در میان خانواده ای که گفته می شد آن قطعه نزد آنهاست، هجده نفر به هلاکت رسیدند. در این زمان یکی از نیکان خراسانی مجاور در مکه در خواب دید که اگر قطعه افتاده از کعبه را بازگردانند و سر جای خود گذارده شود، خداوند بیماری را از ایشان برمی دارد و چنین هم شد. این بود اطلاعاتی که راجع به ایجاد خلل در بنای کعبه داشتم که البته این بنا همچنان به خواست الهی باقی و پابرجاست، تا آن که پیش بینی مبنی بر ویرانی آن به دست حبشی ها در آخرالزمان- چنانکه در باب هشتم گفته شد- محقق شود.

* از دیگر آیات و نشان های مربوط به کعبه- بنا به گفته حافظ- آن است که کسانی که قبلًا بیت الحرام (یعنی کعبه) را ندیده اند، تنها در حالت خنده یا گریه، آن را می بینند.

* آیت ونشانه سوم آن است که گروهی از پرندگان و کبوتران و ... که جلو می آیند، وقتی به نزدیکی کعبه می رسند به دو گروه تقسیم می شوند و فروتر از کعبه پرواز می کنند.

این مطلب را حافظ ذکر کرده و می گوید: گفته اند که ابوعبید بکری نیز قاطعانه همین را بیان کرده است؛ او می گوید: از شگفتی های مکه این است که کبوتران و تمامیِ پرندگان به هنگام پرواز، وقتی به محازات کعبه می رسند، در چپ و راست آن قرار می گیرند.

* از نشان ها و آیات دیگر آن است که به گفته حافظ هیچ کبوتری- به دلیل امان

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۵۹۴

۲- المختصر فی اخبار البشر، ج ۲، ص ۲۳۵

۳- نوه دختریِ ابن جوزی است.

داشتن- در پشت بام کعبه فرو نمی افتد مگر ناتوان یا مریض باشد.

ابن الحاج نیز همین معنا را ذکر کرده است. او ضمن بیان آیات و نشان های کعبه می گوید: هیچ پرنده ای بالاتر از کعبه پرواز نمی کند و اگر پرواز کند، مریض است و برای شفا یافتن چنین می کند. ابوعبید بکری نیز همین نکته را یادآور شده، می گوید: از شگفتی های کعبه (۱) این است که کبوتر و دیگر پرندگان مطلقاً فراتر از آن پرواز نمی کنند و بر دیوارهای آن نمی نشینند مگر اینکه مریض باشند و به قصد شفا چنین کنند. پرندگان بر سایر دیوارهای مسجد (الحرام) و نیز در زمزم و جاهای دیگر فرود می آیند. برخی نیز یادآور شده اند که اگر پرنده ای بر کعبه فرود آید یا شفا می یابد و یا همان دم می میرد.

محبّ طبری نیز از این شگفتی یاد کرده می نویسد: و اگر چنین نبود، پرده های کعبه مانند سایر جاها آن چنان پر از فضله پرندگان می شد که نشستن بر آن ناممکن می گردید.

* یکی دیگر از شگفتی هایی که ابن الحاج به نقل از برخی مفسّران نقل کرده، این است که اگر ابر در طرف رکن یمانی باشد، باران و سرسبزی در یمن خواهد بود و اگر در سمت رکن شامی باشد، در سرزمین شام باران و سرسبزی خواهد بود و چنانچه بر فراز همه کعبه ابر پیدا شود، همه جا بارور و سرسبز و حاصلخیز می شود.

محبّ طبری نیز نزدیک به همین معنا را ذکر کرده است. همچنین جاحظ چنین خبری را ذکر کرده، ولی قسمت هایی از آن را به گونه دیگری بیان کرده است. می گوید:

اگر در آغاز سال درِ کعبه از سمت عراق در معرض باران قرار گیرد، در آن سال عراق حاصلخیز می گردد و اگر در سمت شام این اتفاق بیفتد، در آن سال سرزمین شام حاصلخیز می شود. اگر باران همه کعبه را در بر گیرد، حاصلخیزی نصیب همه جا خواهد شد.

* از دیگر شگفتی های (کعبه) آن است که اگر کلید آن را در دهان بچه ای که زبانش سنگین است (و هنوز به سخن نیامده) بگذارند، بی درنگ زبان باز می کند! فاکهی این

۱- در متن «مکه» است ولی صحیح «کعبه» می باشد.

مطلب را در شمار اخبار مکه یاد کرده، می گوید: از عادات مردم مکه آن است که اگر کودکی زبان نگشود و به موقع حرف نزد، او را نزد پرده داران کعبه می آورند و از ایشان می خواهند کلید کعبه را به دهان کودک بگذارند، پرده داران کودک را با خود به داخل خزانه کعبه می برند و چهره اش را می پوشانند و آنگاه کلید کعبه را به دهانش می گذارند و بدین ترتیب (کودک) به زبان می آید و به خواست خدا سخن می گوید. و این (معجزه) در مکه و تا به امروز، مجرّب است و مردم مکه هنوز هم این کار را انجام می دهند.

* از دیگر شگفتی ها آن است که درِ (کعبه) در حضور مردمان بسیاری تا آخر باز می شود و همگان وارد آن می شوند و ازدحام می کنند و نماز می خوانند و به قدرت خداوند همه در آن جای می گیرند و نشنیده ام که کسی از ازدحام و شلوغی آنجا، مرده باشد، مگر ۳۵ نفر که همگی در سال ۵۸۱- بنا به گفته ابوشامه در «الروضتین» (۱) به نقل از ابن القادسی از زبان حجاج این سال- وفات یافتند- این خبر را ابن بزوری از «ذیل المنتظم» نیز نقل کرده و به حاجیان (آن سال) نسبت داده است.

از دیگر شگفتی ها این که کعبه از زمانی که خداوند متعال آن را آفرید، هرگز خالی از طواف کننده؛ اعم از انسان، جن و فرشته نبوده است. این مطلب را محبّ طبری و ابن جماعه ذکر کرده اند و پیش از آنها سهیلی نیز شبیه آن را آورده و در این باره از خبر عجیبی، سخن گفته است؛ زیرا به هنگام سخن از بنای کعبه به وسیله ابن زبیر می گوید: در خبر است که او به دور کعبه پرده هایی کشید و این پرده ها، تا پایه های کعبه را می پوشاندند و مردم به گرد آن پرده ها طواف می کردند و هرگز از طواف کننده خالی نشد، به طوری که گفته می شود روزی که ابن زبیر کشته شد، جنگ های سختی در گرفت و مردم در گیر و دار این جنگ ها بودند و هیچ طواف کننده ای، جز یک شتر، دیده نشد که به گِرد کعبه می گردد. (۲)

۱- فاسی از بخش گم شده کتاب «الروضتین» نقل قول کرده است.

۲- الروض الأُنُف، ج ۱، ص ۲۲۱

از جمله این شگفتی ها و آیات، چیزی است که «ابن الحاج» بیان کرده است. او می گوید: ابن ابی خیثمه از موسی بن اسماعیل، از ثابت بن یزید، از هلال بن حبان، از عمرو ابن میمون نقل کرده که گفته است: دودی را که از کعبه خارج می شود، دیدم که نه به چپ، نه به راست، نه به جلو و نه به عقب بلکه مستقیم به آسمان بالا می رود. شاید منظور از دود، دودی است که از آتشدان کعبه بیرون می آید.

* از دیگر شگفتی ها، نشستنِ ابّهتِ آن در دل ها و نیز حفظ آن از دست اندازی زورگویان و خواریِ آنها در برابر آن و انتقامی که کعبه از بدخواهان گرفته، همچنان که برای تُبَّع و طایفه هُذلی و نیز اصحاب فیل و دیگرانی که قصد بی حرمتی به آن را داشتند، اتفاق افتاد، که به گونه ای مختصر به جریان آن اشاره می کنیم.

تُبَّع و هُذلی ها

تُبَّع، همان معان اسعد حمیری پادشاه یمن است که از شرق برای انجام کاری به مدینه آمد و از آنجا رهسپار مکه شد؛ زیرا مکه سر راهش قرار داشت. وقتی به میانه «أَمَج» و «عُسْفان» رسید، گروهی از طایفه هُذَیل، از خاندان بنی لحیان، به دیدار وی آمدند و تشویقش کردند تا کعبه را خراب کند و در دیار خود خانه ای بسازد و حج را بدانجا کشاند. او نیز قصد این کار کرد، ولی بی درنگ چهارپایانشان رم کردند و تاریکی شدید و باد تندی آنان را فرا گرفت. او تنی چند از احبار اهل کتاب را که همراهش بودند، فراخواند و علت را از ایشان جویا شد. گفتند: آیا نسبت به خانه کعبه نظر بد داشتی؟ او سخنان هُذَلی ها و کاری را که می خواست انجام دهد، به ایشان باز گفت. به وی گفتند:

اینان قصد هلاک تو و همراهانت کرده اند. این خانه خداست که هرکس بدخواهیِ آن کند هلاک گردد. تبّع پرسید چاره کار چیست؟ گفتند: این که در دل آن را نیکو داری و ارج نهی و بپوشانی و در کنار آن قربانی کنی و به مردمانش نیکی روا داری. او نیز چنین کرد و آنگاه بود که تاریکی از میانشان رفت و بادها، از حرکت باز ماندند و چهارپایانشان آرام گرفتند. وی تا چندین روز، هر روز یکصد رأس چهارپای فربه سر می برید و کعبه را

پوشاند. این بود فشرده ای از مضمون داستان از کتاب ازرقی. (۱) فاکهی نیز اخباری از تُبّع ذکر کرده؛ از جمله آورده است: حسن بن حسین ازدی، از ابراهیم بن عبداللّٰه، از هشام بن کلبی، از جریربن یزید بجلی، از جعفربن محمد، از پدرش نقل کرده که گفت: روزی که تبّع تصمیم گرفت کعبه را ویران سازد و اعراب را به یمن سوق دهد، سالم و تندرست خوابید، ولی فردایش که برخاست چشمانش به روی گونه آمده بود. از این رو احبار و ساحران و جادوگران و کاهنان و ستاره شناسان را فرا خواند و به ایشان گفت: به خدا سوگند که نمی دانم مرا چه شده است! تندرست بودم که شب خوابیدم و وقتی برخاستم به چنین وضعی که می بینید افتادم. گفتند: شاید در دل قصد بدی نسبت به این خانه (کعبه) کردی؟ گفت: آری. گفتند: حال در دل نیت کن که به آن و مردمانش نیکی کنی. چنین کرد و چشمانش به حالت نخست بازگشت و بینایی خود را باز یافت و کعبه را با پوشش چرم پوشانید.

سُهَیلی گوید: راویان اخبار گفته اند: وقتی تبّع قصد ویران ساختن کعبه را کرد، مرضی گرفت که از سر او مرتب چرک بیرون می آمد و فاسد می گردید، به طوری که از بوی بد و فساد، کسی یارای نزدیک شدن به او را نداشت. برخی نیز گویند: «بر او بادی فرستادیم که دست ها و پاها و پوست بدنش را فلج کرد و تاریکی شدیدی آنان را فرا گرفت، به طوری که اسب هایشان به نرمی راه می رفتند و به همین سبب آنجا را «الدّف» (۲) نامیدند و در این هنگام طبیبان را فرا خواند و از ایشان در این باره پرسید. آنها از آنچه دیدند و شنیدند، ترسیدند و کاری نتوانستند برایش بکنند. آنگاه به سراغ دو کاهن رفت.

کاهنان به وی گفتند: شاید فکرهایی درباره این خانه (کعبه) در سر پرورانده ای؟ گفت:

آری، قصد ویرانی آن را کردم. به او گفتند: از آنچه قصد داشتی، به درگاه خداوند توبه کن که آنجا خانه خداست و به او فرمان دادند که حرمتش را پاس دارد. او نیز چنین کرد و از بیماری رها شد و دردش بهبود یافت.

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۱۳۲ و ۱۳۳

۲- الدُّف؛ جایی است در جُمدان از اطراف مدینه، نزدیک عسفان.

سهیلی می گوید: این خبر می تواند درست باشد؛ چرا که خداوند- عزّوجلّ- خود می فرماید:

وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ (۱)

«هر کس در آن قصد ستم و کفر داشته باشد، او را عذابی دردناک می چشانیم».

آنگاه می گوید: عُتْبی گفت: داستان تبّع، هفتصد سال پیش از اسلام بوده است. (۲) مطلبی که عتبی ذکر کرده، تا حدّی با آنچه که ابن اسحاق در سیره اش آورده، سازگار است؛ زیرا می گوید: آن گونه که گفته اند تبع نخستین کسی بوده که کعبه را پرده پوشاند و به والیان خود، از خاندان جُرهم نیز سفارش به این کار کرد. (۳) سبب سازگاری این دو خبر با یکدیگر آن است که از زمان ولایت خاندان جُرْهُم تا اسلام، تقریباً همان فاصله زمانی است که عُتبی ذکر کرده است؛ چرا که خزاعه به مدت پانصد سال پس از جرهم ولایت بر کعبه را به عهده گرفتند، البته کمتر از این فاصله زمانی نیز گفته شده است.

ولایت قریش بر مکه پیش از اسلام نیز کمتر از یکصد سال نبوده و چه بسا بیشتر از آن هم بوده است و اگر چنین باشد، همان مدت زمانی که عتبی یاد کرده است. آنچه خبر سیره ابن اسحاق در این مورد را خدشه دار می سازد آن است که داستان تبّع با هذلی ها بنا به نقل قول ازرقی از ابن اسحاق، در زمانی جرهم بوده است؛ زیرا او در خبر تبّع می گوید: جدم از سعیدبن سالم از عثمان بن ساج از ابن اسحاق نقل کرده که گفت: «تبّع اوّل» رهسپار کعبه گردید و قصد ویرانی و خرابی آن را کرد. در آن روزگار، خاندان خُزاعه ولایت کعبه و امارت مکه را بر عهده داشتند. بنابراین خزاعه به دفاع برخاستند و نبرد سختی با او (یعنی تبع اول) کردند و او بازگشت و سپس تبع دیگری آمد و او هم به همین سرنوشت دچار شد و تا آنجا که می گوید: و اما تبّع سوّم که در صدد خراب کردن کعبه برآمد، در آغاز

۱- حج: ۲۵

۲- الروض الأُنُف، ج ۱، صص ۳۹ و ۴۰

۳- تهذیب سیره ابن هشام، ص ۲۲

حضور قریش بود. می گوید: علت خروج و آمدن او این بود که گروهی از هزیل از بنی لحیان نزد وی آمدند و گفتند: در مکه خانه ای است که همه اعراب آن را گرامی می دارند و ارج می نهند و دنباله داستان را باز می گوید. و از ابن جریج و ابن اسحاق سوم نیز مطالب مشابهی نقل کرده است؛ زیرا در باب ولایت قُصَیّ بن کِلاب بر بیت الحرام و امارت مکه پس از خزاعه، پس از نقل روایتی که با همان سند از ابن جریج و ابن اسحاق نقل می کند، می گوید: اما تبع سوم که برای کعبه قربانی داد و در ساخت و آن را پوشاند و چند روزی آنجا ماند و هر روز چهارپای فربهی سر می برید ... (۱) تا آنجا که می گوید:

اینها همه در زمان قریش بوده است. (۲) بدین ترتیب معلوم نیست که سخن ابن اسحاق در آمدن تبع به مکه، آیا همزمان با وجود جُرهم در آنجا بوده یا در آغاز آمدن قریش صورت گرفته است؟

سهیلی مطالبی در باره این خبر، یادآور شده که شایسته است آنها را باز گوییم: از جمله اینکه: نام یکی از آن دو کاهن که در خبر تبع به ایشان اشاره شد «سحیت» ونام دیگری «منبه» است و این آگاهی را به قاسم بن ثابت نسبت داده است. همچنین می گوید:

در روایت یونس از اسحاق آمده است: نام کاهنی که با پادشاه سخن گفت «بلیامن» بوده است. و دیگر این که گفت: معنای «تبع» در زبان مردم یمن، پادشاه حکمران است.

مسعودی گوید: هنگامی به پادشاه تبع می گویند که بر یمن، شحر و حَضْرَموت پادشاهی کند و نخستین تبّع ها، «حارث الرائش» بوده است.

اصحاب فیل

این خبر را جماعتی از علما نیز به طور مفصل و هم به صورت فشرده و مختصر، آورده اند، همچنان که در اصل این کتاب نیز آمده است و در اینجا تنها به آنچه که از امام ابوالقاسم زمخشری نقل کردم، بسنده می کنم؛ زیرا مختصر و مفید نگاشته است.

۱- در نقل قول از همین منبع، در کمتر از دو صفحه پیش، صحبت از یکصد چهارپای فربه در هر روز بود.

۲- اخبار مکه، ج ۱، ص ۱۳۲ و نک: سیره ابن هشام، صص ۲۱- ۲۲

متن سخن او چنین است: روایت شده که ابرههبن صباح اشرم، پادشاه یمن، از طرف اصْحَمَه نجاشی، کلیسایی در صنعا ساخت و آن را «قلیس» نام گـذارد و بر آن شـد که حاجیان را بـدان سوی سوق دهد. مردی از کِنانه بیرون شد و شـبانه به در (کلیسا) نشـست (و قضای حاجت کرد). ابرهه از این کار به خشم آمـد و گفته شده است که گروهی از اعراب آتشـی برپا کردند و باد شعله های آن را به آن (کلیسا) زد و سوزانـد و ابرهه سوگند یاد کرد که کعبه را ویران کند. بنابراین از حبشه بیرون شد و فیلی به نام «محمود»، همراه خود کرد.

این فیل بسـیار تنومنـد بود و دوازده فیل یا هشت فیل دیگر همراهی اش می کردند. هزار فیل نیز گفته اند که با وی همراه بود. برخی نیز از تنهـا همین یک فیل سـخن گفته انـد. وقتی ابرهه به «مَغَمّس» (۱) رسـید، عبدالمطلب به سراغش رفت و یک سوم اموال «تهامه» را به او پیشـنهاد داد تا (بگیرد و) باز گردد، ولی ابرهه نپذیرفت و لشکریانش را آماده کرد و فیل را پیش فرستاد. وقتی فیل را به سوی حرم (کعبه) سوق می دادنـد به زانو می نشـست (۲) و تکـان نمی خورد، ولی وقتی آن را به سوی یمن یا جاهای دیگر می راندند، شتاب می کرد.

خداوند پرندگانی سـیاه یا سبز و یا سـفید فرستاد که هر یک سنگی در منقار و دو دانه سنگ بزرگتر از عدس و کوچک تر از نخود در پای داشـتند. آنگاه می گوید: وقتی سـنگ ها روی سرِ کسی می افتاد، از مخرج او بیرون می آمد. روی هر سنگ نیز نام کسی که بر سرش می افتاد، نوشته شده بود. بدین ترتیب آنها فرار کردند و به هلاکت رسیدند و به همه سو پراکنده شدند. خودِ ابرهه، سرانگشـتانش فرو افتاد و به هلاکت رسـید و بلا فاصـله سـینه اش شـکافته شـد و قلبش بیرون ریخت و وزیرش «ابو یکسوم» در حالی که

۱- مغمّس، تنگه ای نزدیک مکه، در ناحیه شرق است. نک: الروض الأُنُف، ج ۱، ص ۶۸

۲- سـهیلی توضـیحی بر کلمه «برک» که در متن به «زانو نشسـتن» ترجمه شد آورده است. از این قرار: به زانو نشستن فیل جای تأمل دارد؛ زیرا فیل به زانو نمی نشیند. احتمال دارد منظور افتادن فیل به زمین به فرمان خداونـد متعال باشد و احتمال هم دارد که فیـل همان کاری را که شتر زانو زده انجام می دهـد و از جای خود تکان نمی خورد، انجام داده باشـد. این را نیز شـنیده ام که می گویند: در فیل ها، گونه ای وجود دارد که مانند شتران به زانو می نشیند، اگر چنین باشد که درست است وگرنه همان تفسیری که ارائه دادیم، پذیرفتنی است. نک: الروض الأُنُف، ج ۱، ص ۷۱

پرنـده ای بالاـی سـرش به پرواز بود فرار کرد تـا به نجاشـی رسـید و داسـتان را برایش بـاز گفت و همینکه داسـتان را به پایـان رسانـد، سـنگ بر وی افتـاد و پیش پـای نجاشـی به هلاکت رسـید. گفته شـد که مردم مکه به اموال حبشـی ها دست یافتنـد و عبدالمطلب جواهرات و طلاهای آنان را جمع کرد و از آن پس، تواناتر گردید.

سهیلی می گوید: داستان فیل در اول محرّم سال ۸۸۲ از تاریخ ذی القرنین (۱) اتفاق افتاد.

ابوعمربن عبـدالبرّ می گویـد: امـا نظر محمـدبن موسـی خوارزمی چنین است که: آمـدن فیـل و اصـحاب فیل به مکه در تاریخ سیزده روز مانـده بـه پایـان محرم بـوده است. غیر از خـوارزمی نیز همین تاریـخ را گفته و روز یکشـنبه را نیز افزوده است. اول محرمِ آن سال، روز جمعه بود.

حافظ دمیاطی، از ابوجعفر محمـدبن علی نقل کرده که آمدن فیل در نیمه محرم بوده است. از این مطالب نتیجه گیری می شود که در تاریخ آمدن فیل به مکه در ماه محرم، سه قول وارد شده است: اول محرم یا نیمه آن و یا سیزده روز مانده به پایان آن.

در به هلاکت رسیدن کسانی که قصد سوء به کعبه داشته اند، اخبار دیگری نیز وارد شده که از جمله از ام المؤمنین امّ سلمه به نقـل از پیـامبر صـلی الله علیه و آله روایت شـده که فرمـود: «گروهی که قصـد سوء به کعبه داشـته باشـند، در زمینی همـوار فرو کوفته می شونـد». از جمله اخبار وارده در انتقاد از کسانی که به کعبه و اطراف آن بی حرمتی کرده انـد، روایتی در «سـیره ابن اسـحاق» و جاهای دیگر از عایشه آمده که گفته است: شنیده ایم که «اساف» و «نائله» مرد و زنی از جرهم بوده اند که در کعبه به قضای حاجت پرداختند، خداوند آنان را به صورت دو سنگ درآورد.

دیگر روایتی است که در «معجم الکبیر» طبرانی به نقـل از «حُوَیطب بن عبـدالعزّی» آمـده که گفته است: در زمـان جاهلیت در محوطه کعبه نشسته بودیم، زنی را دیدیم که به

۱- تاریخی که سرآغاز آن سلطنت اسکندر مقدونی است ۳۴۶ ق. م.

کنار کعبه آمد و شروع به شکایت از شوهرش و درد دل با کعبه کرد. شوهر دستش را به سوی او دراز کرد، ولی دستش خشک شد. پس از اسلام او را دیدم که هنوز فلج بود.

از دیگر اخبار، روایتی است که در تاریخ ازرقی به هنگام بیان اخباری از ابن جُرَیج آمده و در آن از حُمس و دیگران سخن رفته و از جمله گفته شده است: نیز زنی لخت که از زیبایی هم بهره داشت، به قصد طواف آمد. مردی او را دید و شیفته اش شد. او نیز وارد محوطه طواف شد و در کنارش به طواف پرداخت تا او را لمس کند و بازویش را نزدیک بازوی وی آورد، (ولی دو بازوی آنها بهم چسبید). آن دو از طرف (دروازه) بنی سهم از مسجد خارج شدند و پا به فرار گذاشتند و از این مجازاتی که گرفتارش شده بودند وحشت کرده بودند. یکی از شیوخ قریش در خارج مسجد ایشان را دید، داستان را پرسید آنها نیز برایش باز گفتند. به ایشان گفت: به همان جایی که دچار این گرفتاری شدند باز گردند و به درگاه الهی دعا کنند و سوگند خورند که از این پس، این کار را نکنند. آنها نیز چنین کردند و دست به دعا برداشتند و نیت خود را پاک گرداندند. آنگاه بازویشان از هم باز شد و هر کدام به راه خود رفت.

محبّ طبری این خبر را به طور مختصر ذکر کرده و آن را به ابن جوزی نسبت داده است. ابن جوزی نیز آن را به کسی دیگر غیر از ابن جریج نسبت داده که ما در اینجا آن چنان که در «القری» آمده است باز می گوییم و از مسعر، از علقمهبن مرثد نقل است که گفت: در حالی که مردی مشغول طواف کعبه بود متوجه بازوی زنی شد. پس ساعد خود را بر ساعد وی قرار داد و کامجویی کرد و لذت گرفت. در این حالت ساعد آن دو به هم چسبید. یکی از شیوخ سر رسید و گفت: به همانجایی که این کار را کردی بازگرد و با خدای کعبه پیمان بند که این کار را تکرار نکنی. او نیز چنین کرد و رهایی یافت. سهیلی نیز این خبر را به طور مختصر به گونه ای آورده که برداشت دیگری از آن می شود؛ زیرا پس از بیان اندکی از اخبار «حمس» و «حلّه» و طواف عریان و لخت حله ای ها به گِرد کعبه می گوید: و از جمله آنچه در عریان بودن آنان در طواف آمده، این که مردی و زنی به طواف می پرداختند که مرد به زن چسبید، در این هنگام بازوی مرد به بازوی زن چسبید

(ایشان وحشت کردند در حالی که به هم چسبیده بودند، از مسجد خارج شدند و هیچ کس را توان جدا کردن بازوان آنها از یکدیگر نبود) (۱) تا این که کسی به ایشان گفت از آنچه در دل داشتید، توبه کنید و در توبه خود به درگاه الهی اخلاص داشته باشید، آنها چنین کردند و از یکدیگر جدا شدند. (۲)

۱- متن داخل کروشه به نقل از پاورقی کتاب از اصل کتاب «الروض الأُنُف» افزوده شد.

۲- الروض الأُنُف، ج ۱، ص ۲۳۲

باب چهاردهم: حجرالأسود و وقایع مربوط به آن

حجرالاسود، پیش از ظهور اسلام

درتاریخ ازرقی به نقل ازابن عباس روایت شده که خداوند متعال رکن (حجرالأسود) ومقام را در شبی که حضرت آدم علیه السلام فرود آمد، نازل کرد تا بدانها انس گیرد و او همواره، با حجرالأسود انس و الفت داشت. در همانجا از عایشه به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: به حجرالأسود زیاد دست بزنید؛ زیرا هر لحظه ممکن است آن را از دست بدهید. (۱) در این مورد آمده است که (حجرالأسود) به بهشت برده می شود و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت داریم نخستین چیزی که (به بهشت) برده می شود، رکن و مقام است. و در همانجا از ابن اسحاق و دیگران روایت شده که خداوند- عزّوجلّ- هنگامی که در زمان حضرت نوح علیه السلام زمین را غرق ساخت، رکن را به ابوقبیس سپرد و گفت: هرگاه خلیلم (حضرت ابراهیم علیه السلام) را دیدی که خانه ام را می سازد، آن را به او تحویل ده. و زمانی که حضرت ابراهیم علیه السلام کعبه را ساخت، جبرئیل علیه السلام حجرالأسود را برایش آورد و او نیز آن را در جای خود در کعبه قرار داد.

همچنین گفته اند که: الیاس بن مضر نخستین کسی بود که حجرالأسود را پس از غرق شدن زمین در جای خود قرار داد. این مطلب را «زبیر بن بکار» ذکر کرده و با آنچه پیش از

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۴۲

این گفتیم، مغایرت دارد. ابن اسحاق پس از یادآوری اخراج جُرهم از مکه، به وسیله بنی بکربن عبد مناهبن کِنانه و غبشان بن خزاعه، می گوید: عمروبن حارث بن مضاض جرهمی، دو آهوی (طلایی) کعبه و حجرالرکن (حجرالأسود) را بیرون آورد و در زمزم خاک کرد و به اتفاق بقیه جُرهمی ها به یمن رفت. زبیربن بکار به همین معنا، مطلبی دارد که بدان خواهیم پرداخت.

قطب می گوید: ابوعبداللّٰه محمدبن عایذ دمشقی در «مغازی» خود می نویسد: از امّ سلمه، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله، نقل است که گفت: خاندان جُرْهم اهل خانه (کعبه) بودند، آنها عرب هایی بودند که به زبان عبری (۱) سخن می گفتند و حضرت اسماعیل علیه السلام از ایشان زن گرفت و از آن پس حرمت خانه کعبه را پاس نداشتند و به جنگ پرداختند و دچار اختلاف و چند دستگی شدند. خداوند نیز اعراب را بر آنها مسلط گردانید. سپس از مکه خارج شدند و به یمن رفتند. در اطراف کعبه گودالی بود که سیل وارد آن می شد. در آن زمان هنوز کعبه بالاـ آورده نشده بود. وقتی حاجیان می آمدند، گودال را پر می کردند، ولی پس از رفتن حجاج، دوباره به همان صورت در می آمد. (۲) قُصَیّ (برای برطرف ساختن دائمی این گودال) پیرامون کعبه دیواری کشید و با «حبی» دختر حُلیل ازدواج کرد و از او صاحب اولین فرزند گردید و به همین دلیل او را عبدالدّار نامید. پرده داری کعبه را نیز به وی سپرد؛ زیرا از همه (فرزندانش) بزرگ تر بود و عبد مناف را به نگهداری از مناف (۳) و سقایت کعبه گمارد. همچنین دارالندوه و کمک به حاجیان را به عبدالعُزّی واگذار کرد و بیرق را به عهده عبد قصی یا عبدبن قُصَیّ سپرد.

آنگاه قصی به همسرش گفت: به مادربزرگ خود بگوکه فرزندانت رابه جای حجر (الأسود)، رهنمون سازد و او در پاسخ گفت: من می دانم جرهمی ها هنگامی که به یمن

۱- در هر دو چاپ «عربی» آمده است که به نظر، منطقی نیست. ظاهراً همان عبری صحیح است. تقابل میان حضرت اسماعیل علیه السلام است که عربی نمی دانسته و خاندان جرهم که به عربی سخن می گفتند

۲- این جمله در اصل عربی نامفهوم است و در پاورقی پژوهشگران در چاپ اول نیز به نامفهومی جمله اشاره شده است و ما جمله را به معنایی که ترجمه شد، نزدیک کردیم.

۳- بت بزرگ قریش و هذیل در عهد جاهلیت، مناف نام داشت.

رفتند، حجرالأسود را دزیدند و در حالی که آن را همراه داشتند به جایی رسیدند. شتری که آن را حمل می کرد، زانو زد و بر زمین نشست ولی آن قدر آن را زدند که دوباره برخاست و به راه افتاد، امّا دوباره زانو زد و نشست و باز آن را زدند و برای سوّمین بار به زانو نشست؛ آنها گفتند: این شتر تنها به خاطر حجرالأسود است که زانو می زند، بنابراین، حجرالأسود را در پایین مکه به خاک سپردند. من می دانم که شتر در کجا زانو زد. با آهن (و ابزار) بیرون شدند و او را با خود بردند و آن جاهایی را که شتر در بار اوّل و دوّم و سوّم زانو زده بود، نشان داد و گفت: اینها را حفر کنید؛ حفر کردند، ولی چیزی نیافتند. سپس جای دیگر را حفر کردند و یافتند و آن را بیرون آوردند. قصی آن را آورد و در زمین گذاشت و همچنان که روی زمین گذاشته شده بود، آن را لمس می کردند تا اینکه قصی کعبه را ساخت و پس از آن وفات یافت و در حُجون به خاک سپرده شد.

این خبر را فاکهی آورده، ولی بعید است که صحیح باشد؛ زیرا مستلزم آن است که جرهم حجرالأسود را در جایی جز زمزم به خاک سپرده باشند، حال آنکه مشهور است- و همچنانکه پیشتر نیز از ابن اسحاق و دیگران یاد کردیم- آنان حجرالأسود را در زمزم پنهان ساختند. داستانی که در این خبر درباره به خاک سپردن حجرالأسود نقل شده، برای بنی ایاد بن نزار، به هنگام بیرون رفتن از مکه اتفاق افتاده و حجرالأسود تا زمان قُصی زیر خاک نماند؛ زیرا زنی از خزاعه به هنگام خاک سپاری، آن را دیده و خویشان خود را آگاه ساخته بود و آنها نیز مشروط بر آنکه ولایت کعبه به خزاعه سپرده شود، مضر را خبر کردند. این مطلب در خبر فاکهی به نقل از کلبی و زبیربن بکار آمده است. وی می گوید: زبیربن بکار برای ما نقل کرد: هنگامی که وکیع ایادی هلاک شد و خاندان ایاد- که در آن زمان ولایت کعبه را برعهده داشتند- خوار گردیدند، مدت سه روز با ایشان به نبرد پرداختند و بدون استثنا همه آنان را بیرون انداختند. وقتی شب سوم رسید از اینکه مضر ولایت بر حجرالأسود را بر عهده گیرد حسادت کردند، به همین دلیل آن را بر شتری حمل کردند که شتر زانو زد و به زمین نشست. شتر را عوض کردند و هر شتر دیگری نیز به زمین می افتاد و از رفتن باز می ماند. وقتی چنین دیدند، زیر درختی را

گود کردنـد و (حجرالأسود را) در آنجا خاک کردنـد و همان شب رفتند. دو روز بعد مضـری ها رکن را گم کردند و این امر برایشان گران آمـد و با هر زنی از ایاد که ازدواج می کردند، شـرط می گذاشـتند که (جای حجرالأسود را) نشان دهد. زنی از خزاعه که به او قـدامه می گفتنـد با ایادی ها وصـلت کرده بود. آنگاه می گویـد: او دیـده بود که قبیله ایاد رکن را در کجا به خاک سپرده بودند.

زبیر و ابن کلبی هر دو داسـتان را به همین صورت بیان کرده اند. این زن زمانی که از دست رفتن حجرالأسود را بر مُضَر گران می بیند، به قوم خود می گوید: از ایشان پیمان گیرید که پرده داری کعبه را به شـما واگذار کنند، در این صورت حجرالأسود را به شـما نشان خواهم داد. آنها نیز پیمان گرفتند. سـپس می گوید: آن زن جای کعبه را نشان داد. آنها پس از حفاری، آن را یافتند و به جای خود آوردند و ولایت بر آن را بر عهده گرفتند.

خزاعه مدت زیادی بر این مقام نبودند که قصیّ بن کلاب آمد و اتفاقی که گفتیم، رخ داد.

این خبر از آن خبری که ابن عائذ نقل کرده، درست تر به نظر می رسد؛ زیرا گفتیم که آنچه شـهرت دارد آن است که داستان نه برای جرهم، بلکه برای ایاد اتفاق افتاده است.

حجرالاسود در دوران ابن زبیر و هارون الرشید

در تاریـخ ازرقی خبری طولانی درباره بنای کعبه از سوی ابن زبیر آمـده که وی از جـدش، از سـلیم بن سالم، از ابن جُرَیْج، از تنی چند از علمای حاضـر در زمان بنای این کعبه، از سوی ابن زبیر نقل کرده، می گوید: رکن بر اثر آتش سوزی در سه مورد آسیب دیـد و پاره ای از آن جـدا شـد که مـدت ها نزد یکی از افراد خانـدان شـیبه ماند. ابن زبیر این تکه را با نقره به قسـمت بالاـیی بست. (۱) ازرقی نیز در تاریـخ خـود از جـدش نقـل کرده است کـه: ابـن زبیر در پی آتش سـوزی کـه اتفـاق افتـاد، حجرالأسود را با نقره بست، ولی نقره (بتدریج) افتاد و در اطراف حجرالأسود پراکنده شد و بیم فرو ریختن آن می رفت. وقتی

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۰۸ و ۲۰۹

هارون الرشید در سال ۱۸۹ به عمره آمد و در مکه مجاور شد، دستور داد سنگی که حجرالأسود در میان آن قرار دارد، با الماس سوراخ شود. این سنگ از بالا و پایین سوراخ شد و در آن نقره ریختند.

حجرالاسود و فتنه قرمطیان

تاریخ نگاران نوشته اند که ابوطاهر قرمطی، در هفتم یا هشتم ذی حجّه سال ۳۱۹ به مکه آمد و در آنجا به اتفاق همراهانش، به کارهای زشتی دست یازید؛ از جمله حجرالأسود را مورد ضربه قرار داد و آن را شکست و سپس از جای درآورد. نیز گفته اند که جفعربن فلاح بنّا به دستور ابوطاهر روز دوشنبه پس از نماز در چهاردهمین روز ذی الحجه آن را از جای درآورد و با خود به هجر (۱) برد و جای آن در کعبه معظمه، خالی ماند که مردم برای تبرک، دستان خود را در آن قرار می دادند. تا این که بنا به گفته مسبّحی، روز سه شنبه عید قربان سال ۳۳۹ به جای خود بازگردانده شد.

برخی نیز می گویند که آن را سنبربن حسن قرمطی به مکه آورد و هنگامی که سنبر به محوطه کعبه آمد و امین مکه او را همراهی می کرد، حجرالأسود را از درون درآورد که روی آن را پوششی از نقره در بر می گرفت، به گونه ای که درازا و پهنای آن را- که پس از کنده شدن آسیب دیده بود- پوشش می داد. او همراه خود گچ هم آورده بود و حجرالأسود را با دست (در جای خود) نهاد و با گچ محکم ساخت. سنبر پس از گذاشتن حجرالأسود در جای خود، گفت: ما به قدرت الهی آن را بردیم و به مشیت الهی بازگرداندیم. مردم به حجرالأسود نگاه کردند و آن را بوسیدند و دست بر آن گذاشتند و خداوند متعال را سپاس گفتند.

باز گرداندن حجرالأسود به جای خود، پیش از حضور مردم برای زیارت کعبه در روز قربان صورت گرفت و چهار روز کمتر از ۲۲ سال نزد قرمطی ها مانده بود.

۱- نام کنونی آن «احساء» است.

این بـود مضـمون گفته مسبّحی. به حکم ترکی (۱) یکی از کـارگزاران خلافت در بغـداد برای بازگردانـدن حجرالأسود مبلغ پنجاه هزار دینار به قرمطی ها پیشـنهاد کرد، ولی آنها نپذیرفتنـد و گفتند: ما آن را با فرمان برداشـته ایم و جز به فرمان، باز نمی گردانیم و گفته شده که المطیع عباسی آن را به سی هزار دینار از قرمطی ها خرید، سخن قاضی عزالدین بن جماعه در این که المطیع عباسـی آن را به این مبلغ از ابوطـاهر و قرمطی خریـداری کرد، صـریح است، ولی جـای تأمل دارد؛ زیرا ابوطاهر- بنا به گفته ابن اثیر و دیگران (۲)- پیش از خلافت المطیع عباسی در سال ۳۳۲ وفات یافت.

پرده داران کعبه و حجرالاسود

مسبّحی یادآور شده است که در سال ۳۴۰ پرده داران، حجرالأسود را که «سـنبر» نصب کرده بود، از بیمی که بر آن داشـتند، درآوردنـد و داخـل کعبه نهادنـد و خوش داشـتند که قـابی از نقره برای آن بسازنـد که آن را همچنان که پیش از آن ابن زبیر کرده بود، بدان ببندند و این کار را دو نفر خبره انجام دادند و آن را محکم بسـتند. مسبّحی از محمدبن قانع خزاعی نقل کرده: نقره ای کـه در طوق حجرالأسود و جاهـای دیگر بـه کـار رفته، به میزان سه هزار و نـود و هفت و نیم درهم نقره است. و این افزون بر زیور آلات حجرالأسود است؛ زیرا داودبن عیسی بن فُلَیْته حسنی امیر مکه، بنا به گفته ابوشامه در ذیل «الروضتین» (۳) پیش از عزل خود در سـال ۵۸۵ طوق حجرالأسود را بـا خود برد. دیگران نیز این مطلب را ذکر کرده انـد. در این مورد که آیا حجرالأسود پس از بازگردانـدن قرامطه تا به امروز از جای خود کنده و برداشـته شده است، خبر مسلّمی به دست نیاوردم، جز این که یکی از فقهای مصری به من خبر داد: حجرالأسود در سال ۷۸۱ به منظور تزیین، که از

۱- متوفای سال ۳۲۹ ه. الوافی بالوفیات، ج ۱، صص ۷۷ و ۷۸.

۲- الکامل فی التاریـخ، ج ۸، ص ۴۱۵؛ البـدایه و النهایه، ج ۱۱، صص ۲۰۸ و ۲۰۹؛ تکمله تاریـخ الطبری، ص ۱۳۹؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۳۳۱

۳- حوادث مربوط به این سال از کتاب ابوشامه به دستمان نرسیده و در بخش گمشده آن است.

سوی «امیر سودون پاشا» صورت گرفت، از جای خود برداشته شد. ولی در برخورد با برخی از مردم مکه، منکر این خبر شده اند، در حالی که فقیه مصری مدعی است حجرالأسودِ کنده شده را به چشم خود دیده است. پیش از من نیز چند تن از فقای مکّه، این خبر را شنیده بودند که برخی از ایشان، به اطلاعم رساندند. من از گوینده آن پرسیدم و او نیز برایم خبر داد. این خبردهی در موسم حج سال ۸۱۴ و زمانی بود که فقیه نورالدین المنوفی قاضی، همراهِ گروه مصری وارد مکه گردید. او دست اندرکار فقه است و برخی کتاب های مختصر را از حفظ دارد.

آنچه از سوی ملحدان- بعد از قرامطه- بر سرِ حجرالأسود آمد

ابوعبداللّه محمدبن علی بن عبدالرحمان علوی می گوید: در سال ۴۱۳، دو روز بعد از عید قربان، مردی برخاست و قصد حجرالأسود کرد. او سه بار با گرز بر آن کوبید که سطح حجرالأسود را خدشه دار ساخت و تکه هایی از آن، چون ناخن، فرو ریخت و بریده بریده شد و دانه دانه هایی چون خشخاش گندمگون مایل به زرد از آن بیرون زد.

حجرالأسود دو روز به همان شکل بود. پس از آن بنی شیبه تکه های افتاده را جمع کردند و با مشک و رنگ قرمز درآمیختند و بریدگی را نیز با همان معجون، اندود کردند.

«ابن اثیر» این واقعه را در شمار حوادث سال ۴۱۴ ذکر کرده است. (۱)

ویژگی های حجرالأسود و فاصله آن تا زمین

مسبّحی گوید: ابوالحسن محمد نافع خزاعی به همراه دیگران، برای دیدن حجرالأسود پس از بازگرداندن آن به وسیله قرمطی ها، وارد کعبه شد و در حَجَر دقت کرد و متوجه شد که در قسمت بالای آن سیاهی است و جاهای دیگرش سفید است. وی می افزاید: اندازه طول آن به اندازه استخوان بازو یا به اندازه یک بازوی انگشتان بسته

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۹، صص ۳۳۲ و ۳۳۳

بود و سیاهی طرف روبه روی آن به جاهای دیگر سرایت نکرده بود. البته آنچه علوی درباره ویژگی و خصوصیت حجرالأسود گفته است، با این مطلب مخالفت دارد.

ابن عبد ربّه در «عقد الفرید» درباره ویژگی حجرالأسود مطلبی سازگار با آنچه خزاعی بیان کرده، آورده، ولی درباره طول آن نظر مخالف دارد؛ زیرا چنین می نویسد: و نیز از یکی از مردم مکه حدیثی منسوب به استادش نقل شده که او پس از آنکه ابن زبیر کعبه را ویران کرد و بنایش را افزایش داد، به حجرالأسود نگاه کرد و طول آن را سه ذرع، تخمین زد و حجرالأسود، آنچنان که می گویند، جز طرف روبه روی آن، سفیدی روشنی دارد. سیاهی آن نیز همانگونه است که گفته اند و خدا می داند، گویا بر اثر دست زدن مردمان در زمان جاهلیت، لکه های خون بر آن نشسته است. (۱) ازرقی یادآور شده که فاصله میان حجرالأسود تا زمین، دو ذرع و دو سوم است.

ابن جماعه نیز بنا به اطلاعی که دایی ام داده، یادآور شده که ارتفاع حجرالأسود از زمین محل طواف، دو ذرع و یک چهارم و یک ششم ذرع [۵۱۲ ۲] با ذرع پارچه به کار رفته در مصر آن زمان است.

نشان ها و شگفتی های حجرالأسود

حجرالأسود دارای شگفتی ها و آیات روشنی است؛ از جمله حفاظت از سوی خداوند متعال در برابر تباهی، از هنگام فرود آمدن به زمین، به رغم حوادثی چون توفان، به خاک سپاری و ... که می توانست به تباهی و ویرانی آن بیانجامد. ابن جماعه یادآور شده است که حجرالأسود چندین بار برداشته شده، ولی خداوند متعال آن را به همان جا، بازگردانده است. وی همچنین می گوید: جرهمی ها، ایادی ها، عمالقه و قرامطه این کار را کردند، که البته من در این مورد چیزی درباره عمالقه ندیده ام.

از جمله اینکه گفته می شود مقدار چهل شتر به هنگام حمل آن از سوی قرمطی ها،

۱- العقد الفرید، ج ۶، ص ۲۵۸

به هلاکت رسیدند و هنگامی که بازگردانده می شد، بر شتر بچه لاغری حمل شد که فربه گردید. این قول را ذهبی نقل کرده است. و گفته شده که وقتی حجرالأسود را به «هجر» حمل می کردند سیصد و یا پانصد شتر به هلاکت رسیدند.

از دیگر شگفتی های حجرالأسود، شناور بودن آن بر روی آب است و دیگر اینکه بر اثر آتش نمی سوزد؛ این دو مورد را ابن ابی الدم در «الفِرَق الإسلامیه» نوشته و ابن شاکر کتبیِ تاریخنگار، از وی نقل کرده و او نیز از یکی ازمحدثان نقل کرده و به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده است. ما در اصل این کتاب، جزئیات مطلب را بیان کرده ایم. والله اعلم.

ص: ۳۶۴

صفحه سفید

باب پانزدهم: «ملتزم»، «مستجار» و «حطیم» و استجابت دعا در کنار آنها

ملتزم

«ملتزم»، آن گونه که در تاریخ ابن عباس آمده، میان حجرالأسود و درِ کعبه است و بنا به روایتی که از ابن عباس در تاریخ ازرقی نقل شده، به آن «مدعا» و «متعوَّذ» (جای دعا و نیایش و انابه) نیز می گویند. همچنین حدیثی از ابن عباس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که دعاکردن در آن را مستجاب شمرده است. (۱) این حدیث باسندش، در «الأربعین المختاره» ابن مسدی آمده و متن آن چنین است: از ابن عباس نقل است که گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: ملتزم، جایی است که دعا در آن به اجابت می رسد و در آنجاهیچ بنده ای به درگاه خداوند دعا نکند مگر آن که خداوند آن را برآورده سازد. (۲)

مستجار

«مستجار»، در فاصله رکن یمانی تا باب المسدود در پشت کعبه است. ابن جبیر در سفرنامه خود (۳) و نیز محبّ طبری در «القری» آن را بدین نام خوانده اند و پیش از ایشان،

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۴۷

۲- مانند این حدیث در اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۴۷ نیز آمده است.

۳- رحله ابن جبیر، ص ۶۵

محمـدبن سـراقه فقیه در کتاب خود «دلائل القبله» چنین نامی بر آن نهاده بود. او گفته است: میان رکن یمانی و باب المسدود، در پشت کعبه، چهار ذرع فاصـله است که آنجا را «المستجار من الذنوب»: (آمرزش گاه گناهان) می نامند به آن متعوَّذ هم می گویند و بنا بر آنچه از ابن زبیر نقل شده، آن را «ملتزم» نیز می نامند.

و در «مجاب الدعوه» ابن ابی الدنیا، به نقل از شعبی روایت شده که عبداللَّه بن زبیر و برادرش مُصْعَب و عبدالملک بن مروان و عبـداللَّه بن عمربن خطّاب در این مکان دعا کردنـد و شـعبی هنوز از دنیا نرفته بود که دیـد دعای همه آنان مسـتجاب شـد و به خواسـته هـای خود رسـیدند. به عبـداللَّه بن عمر مژده بهشت داده شـد و بهشت برایش مسـلم گشت و برای همین نیز دعا کرده بود. گروهی از بزرگان و سلف صالح؛ از جمله عمر بن عبدالعزیز و قاسم بن محمد در همین جا به دعا ایستادند.

حطیم

درباره حطیم و دلیل نامگـذاری اش به این اسم اختلاف است؛ گفته می شود حطیم در میان حجرالأسود و مقام ابراهیم و زمزم و حجر اسـماعیل است؛ این برداشتی است که از سـخن ازرقی به نقل از ابن جُرَیج (۱) می توان کرد. در کتـاب های حنفی ها، حطیم همـان جـایی است که نـاودان قرار دارد و از ابن عباس روایت است که گفت: حطیم همان دیوار است. محبّ طبری می گویـد؛ یعنی که دیوار سـنگ کعبه است. و نیز گفته شـده که حطیم همان شاذروان است و به این دلیل به این نام خوانده شده که کعبه برداشته شد، ولی حطیم همچنان بر زمین و فروخورده باقی ماند که در این صورت بر وزن فعیل به معنای مفعول آمده است. همچنین گفته انـد به این دلیـل که اعراب به هنگام طواف لباسـهایشان را در آن می انداختنـد و آنجا می مانـد تا کهنه و مندرس می شد، این جا حطیم بر وزن فعیل، به معنای

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۳

فاعل آمده است.

در وجه تسمیه حطیم، همچنین آمده است: از این جهت بدین نام خوانده شد که مردم در آنجا با سوگند درهم فرو کوبیده می شدنـد و کمتر پیش می آمـد که کسـی سـتمکاری را نفرین کنـد و هلاک (و درهم کوبیده- حطیم-) نشود و به روایت تاریخ ازرقی (۱) کمتر موردی بوده که کسی در آنجا گناه مرتکب شود و سوگند (بی گناهی) بخورد و در مجازاتش تعجیل نشود.

از جمله فضیلت های حطیم، مطلبی است که فاکهی یادآور شده است؛ او می گوید:

احمـدبن صالـح به نقل از محمـدبن عبداللَّه، از هشام بن عروه، از پدرش، از عایشه نقل کرده که گفت: پیامبر صـلی الله علیه و آله به من فرمود: کدام مکان نیکوتر است؟ گفتم: خدا و پیامبرش بهتر می دانند. پس پرسیدم: ای رسول خدا، گویا منظور شما میان رکن و مقام است؟ فرمود:

درست گفتی، بهترین و پاک ترین و منزّه ترین جاها و نزدیک ترین آنها به خداونـد، میان رکن و مقام است و در فاصـله میان رکن و مقـام، یکی از بـاغ های بهشت واقع است و هرکس در آنجا چهار رکعت نماز بگزارد، از درون عرش نـدا آیـد که: ای بنده ما، گناهان و خطاهای قبلی تو آمرزیده شد. کار خود را از سر بگیر.

از دیگر فضایـل حطیم آن است که قبر ۹۹ پیـامبر در آن جای گرفته است. ازرقی در روایتی که سـند آن به خودش می رسـد، آورده است: از جدّم از یحیی بن سُلَیم از ابن خثیم از عبدالرحمان بن سابط، از عبداللَّه بن حمزه سلولی نقل شده که گفت: در فاصله رکن تا مقام و تا زمزم، قبر ۹۹ پیامبر واقع است که به قصد حج به اینجا آمدند و وفات یافتند.

مهدی بن ابومهدی نیز به نقل از عبدالرحمان بن عبداللَّه، خدمتکار بنی هاشم، از حمادبن مسلم، از عطاء بن سایب، از محمدبن سابـط، به نقـل از پیـامبر صـلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: هرگاه امت پیامبری هلاک می گردیـد، آن پیامبر خود را به مکه می رسانـد و در آنجـا به اتفـاق همراهـان، به عبادت می پرداخت تا از دنیا می رفت. نوح و هود و صالـح و شـعیب علیهم السلام در آنجا فوت کردند و قبرهای آنها در محدوده زمزم تا حجر است.

ازرقی نیز خبری آورده که بنا بر آن در حطیم قبر ۹۹ پیامبر موجود است، که نام

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۴

برخی از ایشان را نیز آورده است. ولی در این خبر، از سوی ابن سابط نامی از آنها نیامده است؛ زیرا می گوید: جدم به نقل از سعیدبن سالم از عثمان بن ساج نقل کرده که این یک، ضمن بیان اخباری گفت: مقاتل به آگاهی ام رسانده است که: در مسجدالحرام در میان زمزم و رکن، قبر ۹۹ پیامبر قرار دارد؛ از آن جمله است قبر هود و صالح و اسماعیل. و قبر آدم و ابراهیم و اسحاق و یعقوب و یوسف علیهم السلام در بیت المقدس است.

ازرقی همچنین خبری را نقل کرده که به موجب آن، قبر اسماعیل در حجر است.

و ما این خبر و دیگر اخبار موافق و مخالف در خصوص حِجْر را در باب هفدهم همین کتاب خواهیم آورد. ازرقی خبری آورده است که بنا بر آن، گویا قبر دختران دوشیزه حضرت اسماعیل علیه السلام در حطیم واقع است؛ زیرا در روایتی که از وی نقل شده می گوید:

جدّم گفته است که سفیان بن عیینه از زهری نقل کرده که او از ابن زبیر آنگاه که بر روی منبر سخن می گفت، شنیدکه اظهار می داشت: این پشته؛- یعنی آن سوی رکن شامی مسجدالحرام- قبرهای دختران حضرت اسماعیل علیه السلام است. و افزوده است: آنجا به هنگام تسطیح مسجدالحرام هموار گردید و از آن زمان دیگر به صورت پشته و برآمده نیست. (۱) این خبر نسبت به آنچه ذکر کردیم توهّم ایجاد می کند؛ زیرا احتمال دارد که قبرهای مورد نظر در آن سوی رکن شامی، از سمت حجرالأسود و یا در آن سوی رکن شامی از سمت حجر باشد. در احتمال نخست، قبرهای مزبور در حطیم واقعند ولی در احتمال دوم، در آنجا قرار ندارند که البته با درنظر گرفتن شکل کعبه براساس بنای حضرت ابراهیم علیه السلام در سمتِ حِجْراست ولی اگر شکل بنای امروزی آن را درنظر بگیریم، قبرهای یاد شده در هر دو احتمال، در حطیم واقع هستند.

فاکهی نیز همین خبر را تقریباً به همین صورت، در «اخبار مکه» آورده و خبری را که ازرقی از عبداللّٰه بن ضمره نقل کرده نیز یادآور شده است. در خبر فاکهی آمده است که ابن ضُمْره از کعب الأحبار روایت کرده و ابن سابط که راوی خبراست، صحابی نیست.

فاکهی همچنین خبری آورده که به موجب آن، در فاصله دارالندوه وباب بنی سهم؛ یعنی

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۶۶

باب العمره مسجدالحرام، قبور قوم صالح است که به وی (حضرت صالح علیه السلام) ایمان آوردند و با او به مکه آمدند و تا هنگام مرگ در آنجا ماندند. و افزوده است که: هود پیامبر علیه السلام و کسانی که به وی ایمان آوردند و نیز شعیب و ایمان آورندگان به وی چنین کردند. او این خبر را به وهب بن منبّه نسبت داده و در تاریخ ازرقی هم آمده است، جز اینکه در خبری که ازرقی نقل می کند چنین آمده: قبرهای ایشان در غرب کعبه، در فاصله دارالندوه تا دار بنی هاشم قرار دارد. در دو نسخه تاریخ ازرقی چنین دیدم: و دار بنی هاشم نیز باید در طرف باب بنی سهم- که در خبر فاکهی آمده- باشد؛ زیرا تنها در این صورت است که سخن راست می آید. این قبرها اگر هم در حطیم نباشند، بنا به مناسبتی در اخبار مربوط به حطیم آورده شده و (مسلماً) در دو نقطه از محل طواف قرار دارند که بدین ترتیب دراین بخش، به فضیلت محلّ طواف (مطاف) نیز اشاره شده است.

اماکن دیگر مکه و حرم، که دعا در آنها مستجاب است

از حسن بصری در رساله مشهورش روایتی آمده که گفته می شود دعا در پانزده جای مکه مستجاب است: ۱- «ملتزم» ۲- زیر ناودان ۳- کنار رکن یمانی ۴- صفا ۵- مروه ۶- میان صفا و مروه ۷- میان رکن و مقام ۸- درون کعبه ۹- منا ۱۰- جمع ۱۱- عرفات ۱۲- ۱۳- ۱۴- کنار جمرات سه گانه.

در نسخه ای که از این رساله در اختیار دارم، چنین آمده و جاهایی که قید شده، چهارده مورد است. به نظر می رسد یک مورد از قلم افتاده است و احتمال دارد پشت مقام یا در (محل) طواف باشد؛ زیرا از حسن بصری این دو جا به عنوان جاهایی از مکه که دعا در آنجا مستجاب می شود، روایت شده است.

در روایتی که این دو جا ذکر شده، نامی از رکن یمانی برده نشده است و دو عبارت هست که با روایتی که نقل کردیم اختلاف دارد ۱- کنار زمزم- که به جای میان رکن و مقام- و ۲- مزدلفه- به جای جمع-. این روایت را محبّ طبری در «القری» آورده و گفته است: از حسن بصری روایت شده که در کنار حجرالأسود، دعا مستجاب است.

بدین ترتیب تعداد جاهایی (که دعا در آنها مستجاب می شود) به شانزده می رسد.

همچنین می گوید: در آنجا که از فضیلت نیایش و ندبه در پشت کعبه یاد می کنیم، از هفدهمین جا نیز یاد شده است.

به نظر می رسد جایی که محبّ طبری بدان اشاره کرده، همان مستجاری است که پیش از این ذکر شد. محبّ می گوید: آنچه از کلّ این روایت برمی آید، تعمیم اجابت دعا در این جاها است؛ اعم از اینکه در ضمن مناسک باشد یا نباشد و ان شاءاللّه تعالی نیز چنین است. اینکه برخی (زمان ها) را مختص اجابت دعا بدانیم و (زمان های) دیگری را ندانیم، خلاف ظاهر است و اگر خصوصیتی برای جای ویژه ای مسلّم گشت و ثابت شد، می توان آن را به همه احوال تعمیم بخشید.

در اینکه حسن بصری از استجابت دعا در کنار جمره عقبه سخن گفته، جای تأمل است؛ زیرا انسان در آنجا و به هنگام رمی جمرات، به دعا نمی ایستد بنا براین چگونه در جایی که دعا کردن نهی شده است، دعای انسان مستجاب می شود؟ مگر آنکه مراد وی (حسن بصری) آن باشد که دعا در نزدیکی آن مستجاب است و دعا کننده، از دور در حال رد شدن دعا کند. واللّه اعلم.

استاد ما قاضی مجدالدین شیرازی در کتاب خود «الوصل والمُنی فی فضل مِنی» از جاهای دیگری در مکه و حرم یاد کرده که دعا در آنجا قبول می شود. از «نقّاش مفسّر» نقل کرده که او در «منسک» خود گفته است: دعا در ثبیر (دشت)- دشتی که در کنار غار فتح واقع است- به اجابت می رسد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از نبوت و در اوایل ظهور اسلام در آنجا به دعا و نیایش و عبادت می پرداخت. از این رو عایشه امّ المؤمنین در ایام اقامت خود در مکه، در آنجا اقامت گزید. وی می افزاید: و استجابت دعا در مسجد کبش را دیگری افزوده و همچنین مسجد خِیف را دیگری اضافه کرد و مسجد نحر در دشت مِنی را نیز ابن جوزی گفته و در مسجدالبیعه که جزو مِنی است و (در) غار مرسلات و غار فتح (هم دعا مستجاب است)؛ زیرا این غار در ثَبِیر؛ همان جایی که در منا است و صخره عایشه نام دارد. باز افزوده است: نقاش گوید: دعا در صورتی که (دعا کننده) از درِ بنی شیبه

وارد شود و در منزل خدیجه بنت خُوَیلد در شب جمعه و در تولّد پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام غروب دوشنبه و در دار خیزران نزدیک «مجتبی» در فاصله دو نماز مغرب و عشا و نیز زیر سدره در عرفه، هنگام غروب و در مسجد شجره روزهای چهارشنبه و در مسجد متّکأ بامداد یکشنبه ها و در جبل ثور به هنگام ظهر و در حِرا و ثَبیر در همه وقت و نیز در مسجد نحر دعا مستجاب می گردد.

گفتنی است سخن استاد ما قاضی مجدالدین مبنی بر این که مسجدالبیعه در مِنا است، چندان مسلّم و یقینی نیست؛ زیرا این مسجد در پشت عقبه ای به فاصله پرتاب یک تیر یا بیشتر از مرز منا است. بسیاری نیز می گویند مسجد البیعه جزو منا است، به نظر می رسد همان مسجدی است که در جمره عقبه در سمت چپ کسی که به منا می رود، واقع است که میان او و منا همان مقدار مذکور فاصله است. در دیوار رو به قبله این مسجد دو تخته سنگ قرار دارد که روی آن نوشته شده است «مسجدالبیعه».

استاد ما قاضی مجدالدین محل سدره در عرفه و نیز مسجد شجره و متّکأ را مشخص نکرده و من نیز چیزی دستگیرم نشد. گمان می کنم که متّکأ مورد نظر، همان جایی است که ازرقی یاد کرده؛ زیرا در روایتی که سند آن به خودش می رسد، در بخشی با عنوان: «جاهایی از مکه که نماز در آنها مستحب است و آثار و نشان هایی که از پیامبر صلی الله علیه و آله در آن وجود دارد» می گوید: از جمله این جای ها، مسجدی در «اجیاد» (۱) است که به آن «متکأ» گویند.

از جدّم احمدبن محمد و یوسف بن محمدبن ابراهیم شنیدم که در پاسخ به پرسشی راجع به متّکأ و اینکه آیا درست است که پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا تکیه داد، منکر شدند و گفتند:

چنین خبری را شنیده اند. جدّ من همچنین گفت: از مسلم بن خالد زنجی و سعیدبن سالم قداح و چند تن از علما شنیدم که مسأله متّکأ از نظر ایشان چندان مسلّم و یقینی نیست

۱- اجیاد؛ همان جایی است که اسب هایی که خداوند برای حضرت اسماعیل علیه السلام رام کرد، در آن قرار داده شد معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۰۵ و گفته می شود این جا، از آن جهت اجیاد نامیده شد که از آنجا اسبان تیزرو، همراه با سیمرغ، بیرون شدند اخبار مکه، ج ۱، ص ۸۲.

و آن را ضعیف می دانند ولی در عین حال مسلّم می دانند که پیامبر صلی الله علیه و آله در «اجیادالصغیر» به نماز ایستاد که البته ربطی به آن موضوع ندارد و می گوید: از کسی از اهل مکه نشنیده ام که مسأله متّکأ را مسلّم دانسته باشد. (۱) در «اجیاد الصغیر» جایی هست که امروزه آن را متّکأ می خوانند و آنجا ریگستانی مرتفع و وسیعِ چسبیده به خانه ای منسوب به شیخ یحیی بن علی بن بخیر حَجَبی (بزرگ پرده داران) است. این خانه اکنون به سعدالدویدار فرزند شریف احمدبن عجلان، والی مکه شهرت دارد.

یکی از فقهای مکه برایم گفت که او شریف عجلان والی مکه را دید که گروهی را که مشغول بازی در آنجا بودند، سرزنش می کرد و خواهان حفظ حرمت آن مکان بود.

علّت این امر را نیز انتساب آن به پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته است. یکی از پرده داران نیز به نقل از نزدیکانش برای او گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله در این مکان دیده شده است. این جا در سمت چپِ کسی است که به سمت «رباط ربیع» در نزدیکی آن، حرکت کند. در این که متّکأ منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، جای تأمل است؛ زیرا ازرقی مطلبی دارد که براساس آن، المتّکأ در درّه ای قرار دارد که چاه عِکرمه در «أجیاد الصغیر» در آن واقع است و اگر چنین باشد متّکأ ریگستان مزبور نیست.

فاکهی در مورد متّکأِ واقع در اجیاد، مطلبی سازگار با ازرقی آورده است، ولی مطالبی در باره آن یادآور شده که ازرقی نیاورده است. در مطلبی با عنوان «جاهایی در مکه که نماز در آنها مستحب است» می گوید: از جمله جایی است که در «اجیاد الصغیر» است که به آن المتّکأ می گویند. (۲) برخی از مردم نیز می گویند: اولین جایی که قرآن نازل شد، اینجا بود و آیه: اقْرَأْ بِسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ ... (۳)

که نخستین سوره از قرآن است، در همین جا نازل گردید. این

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۰۲

۲- همان، ج ۲، ص ۲۰۲

۳- علق: ۱

سخن بسیار عجیب است (۱) ولی با این حال آن را آوردیم.

نزدیک در معروف به «باب العمره» مسجدالحرام جایی است که به آن «المتّکأ» گویند. جنب خانه مرشدی و نزدیک مدرسه أرسوفیه که به آن خواهیم پرداخت، در راه اصلی تنعیم نیز جایی است که به آن المتّکأ می گویند که هیچیک از این دو مکانِ مورد نظر نیست، شاید از این جهت بدین نام خوانده می شوند که در آنجا خستگی راه عمره بدر می شود و تکیه می دهند و استراحت می کنند.

اما در مورد «مسجد شجره» که بدان اشاره شد، این مسجد در حدیبیه واقع است و شجره (درختی) که این مسجد بدان منسوب است، درختی است که بیعت رضوان- چنان که در قرآن کریم آمده است- در سایه زیر آن صورت گرفت. این درختِ قهوه ای رنگ، در میان مردم مشهور شده بود، پس از قطع، رنگش متمایل به سیاهی شد؛ زیرا عمربن خطاب وقتی شنید که مردم به کنار آن می آیند و نماز می خوانند و حرمتش می گذارند، دستور قطع آن را صادر کرد، چون این کار را بدعت می دانست.

این مطلب از ابن جُرَیج در کتاب فاکهی نقل شده است.

فاکهی در باره این مسجد مطالبی بیان کرده؛ از جمله وقتی ذکری از مسجد حدیبیه به میان آورده، می گوید: این مسجد در سمت راست جاده جدّه است و همان مسجدی است که مردم ادّعا می کنند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و یارانش در آن بودند و آن «مسجد رکوز» است. پس از آن مسجد دیگری وجود دارد که مردم در آن نماز می خوانند. این مسجد را یقطین بن موسی در سمتِ چپ بنا نهاد. این دو مسجد و نیز مسجد حدیبیه امروزه شناخته شده نیستند.

در بخش دوم از کتاب «فضائل مکه» تصنیف جندی، از روایت ابوالقاسم عبداللّٰه بن علی بن عبداللّٰه طوسی معروف به کرکان از ابومنصور طاهربن عباس بن منصور مروزی از مغیرهبن عمروبن ولید عدنی از جندی و در پایان، از ابومنصور شنیدم که به نقل از

۱- زیرا آنچه مسلم است این آیه در غار حراء نازل گردید.

ابوسهیل نیشابوری می گفت: در مسجدالحرام جاهایی که امید می رود، دعا در آنجا مستجاب شود، پانزده مورد است. او چهارده جای آنها را برشمرده است: ۱- باب بنی شیبه ۲- باب ابراهیم ۳- باب النبی صلی الله علیه و آله ۴- باب الصفا ۵- زمزم ۶- مقام ۷- رکن اسود ۸- ملتزم ۹- کنار منبر ۱۰- کنار رکن عراقی ۱۱- زیر ناودان ۱۲- رکن شامی ۱۳- میان رکن شامی ۱۴- رکن یمانی که همان «مستجار» است ۱۵- کنار رکن یمانی.

و دیگری گفته است: در مسجدالحرام، جاهایی که امید می رود دعا در آنها مستجاب شود سی مکان است، ولی آنها را برنمی شمارد و جایی را نام نمی برد.

باب النبی صلی الله علیه و آله که بدان اشاره شد همان باب معروف به «باب الجنائز» است که ازرقی آن را در تاریخ خود بدین نام خوانده است؛ او وقتی به نام قبلی و قدیمی آن اشاره می کند، می گوید: و این همان باب النبی صلی الله علیه و آله است که پیامبر از منزلش در کوچه عطّارین از آن (به مسجدالحرام) وارد و خارج می شد. به آن «مسجد خدیجه بنت خویلد» رحمه الله نیز می گویند. (۱) باب ابراهیم نیز همان «باب الزیاره» است که در طرف غرب مسجدالحرام واقع است.

۱- اخبار مکه، ج ۲، صص ۷۸ و ۸۷

باب شانزدهم: مقام ابراهیم خلیل علیه السلام

ویژگی های مقام

این مقام، همان سنگی است که حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام، هنگامی که کعبه را می ساخت، روی آن ایستاد. این مطلب از ابن عباس و سعیدبن جبیر و دیگران روایت شده است، همچنین گفته اند هنگامی که مردم را به حج فرا خواند روی این سنگ ایستاد.

همچنین در خبر مفصّلی آمده است: زمانی که ابراهیم سفری به سرزمین مکه داشت وبه دنبال اسماعیل بود و عروسش- همسر اسماعیل- سر او را می شست، روی این سنگ ایستاد، لیکن سعیدبن جبیر آن را ضعیف می داند. البته می توان همه این گفته ها را درست دانست؛ بدین معنی که برای همه این کارها، روی این سنگ ایستاده است. واللّٰه اعلم.

ازرقی (۱)، ابن جبیر (۲) و ابن جماعه از ویژگی ها و اندازه مقام مطلب نوشته اند و ما همه آنها را در اصل این کتاب آورده ایم، ولی در اینجا تنها به آنچه ابن جماعه آورده، بسنده می کنیم؛ چرا که از همه رساتر و گویاتر است:

دایی ام قاضی حرمین محبّ الدین نویری گوید: قاضی عزّالدین بن جماعه به نقل از ازرقی یادآور شده است که اندازه (طول) مقام، یک ذرع و (عرض آن) دو پا و هفت

۱- همان، ج ۱، ص ۲۸۸

۲- رحله ابن جبیر، ص ۶۲

انگشت است. من در سال هفتصد و پنجاه سه، زمانی که مجاور (ساکن) مکه بودم، این اندازه ها را گرفتم و ارتفاع آن را از زمین نیم ذرع و یک چهارم ذرع و یک هشتم ذرع (۷۸ ذرع)، با ذرع متداول در مصر برای اندازه گیری پارچه یافتم. قسمت بالایی مقام از هر جهت مربع است و اندازه آن، نیم ذرع و ربع ذرع (سه چهارم ذرع) است و جای پاها نقره اندود است و عمق آن از روی نقره، هفت و نیم قیراط در مقیاس ذرع پارچه ای است.

تزیین مقام

نخستین کسی که مقام (ابراهیم علیه السلام) را آراست، خلیفه مهدی عباسی (۱) بود؛ زیرا زمانی که مقام ابراهیم از زمین برداشته شد، به دلیل سستی سنگ آن آسیب دید؛ پرده داران به طور کتبی جریان را برای مهدی (خلیفه عباسی) گزارش کردند و بیم خود را از فروپاشی آن اعلام داشتند. او نیز هزار دینار یا بیشتر فرستاد که با استفاده از این مبلغ، از بالا و پایین آن را محکم کردند و در زمان متوکّل نیز بر طلاکاری های آن افزوده شد و روی زیورهای قبلی، زیور شد که این در زمان حج سال ۲۳۶ بود. سپس جعفربن فضل عباسی، کارگزار مکه و محمدبن حاتم، زیور و طلاهایی که در زمان خلافت متوکّل بر مقام نهاده شده بود، کندند و سکّه زدند و آن را برای جنگ با اسماعیل بن یوسف علوی- که در سال ۲۵۱ در مکه قیام کرد- هزینه کردند.

زیوری که مهدی خلیفه عباسی بر مقام گذاشته بود، همچنان پا برجا بود تا این که در محرّم سال ۲۵۶ و به منظور تعمیر آن، کنده شد؛ زیرا پرده داران به علی بن حسن عباسی کارگزار مکه گزارش کردند که مقام در حال فروپاشی و سنگ های آن رو به ویرانی گزارده است و بیم خرابی کامل آن می رود و از وی خواستند تا به مرمّت آن بپردازد و

۱- محمد مهدی بن منصور عباسی است که پس از فوت پدرش ابوجعفر منصور در سال ۱۵۸ ه. خلافت رابر عهده گرفت و تا زمان وفات در سال ۱۶۹ ه. خلیفه باقی ماند.

استحکامش بخشد. او نیز به درخواست ایشان توجه کرد و برای تزیین آن طلا و نقره در اختیارشان گذاشت. او دو بند؛ یکی طلایی به وزن هزار مثقال هشت مثقال کم و دیگری بندِ نقره ای ساخت (که استحکامش بخشد) و مقام را به دارالإماره آورد و در آنجا مواد مختلف با جیوه برآن نهاد و محکم بسته شد تا بدان بچسبد. این سنگ (مقام)، هفت قطعه بود، در سال ۲۵۵ که برای تعمیر برداشته شد، از یکدیگر جدا شده بود. کسی که در این سال آن را با دست خود بسته و محکم کرده بود، بِشْر خادم، خدمتکار خلیفه معتمد عباسی (۱)بود. مقام (ابراهیم علیه السلام) پس از بسته شدن و آراسته گردیدن، به جای خود باز گردانده شد که این کار در روز دوشنبه هشت شب گذشته از ماه ربیع الأول سال ۲۵۶، انجام گردید، کار زیور بستن و آراستن آن در محرم و صفر همین سال انجام شده بود.

در اوایل ماه ربیع الأوّل، دو طوق یا بند طلایی که برای مقام ساخته و کار گذاشته شده بود، فراختر شدند و مجدداً برآن کار گذاشته شدند و (مقام) در تاریخی که گفته شد در جای خود قرار گرفت. این بود خلاصه ای از آنچه فاکهی در باره زیور و آراسته های مقام بیان کرده بود. سخن وی بسی مفصل تر بود که ما در اصل این کتاب به تمامی، آورده ایم.

ازرقی (۲) همچنین یادآور شده است که زیور و آراسته های مقام، در زمان مهدی و متوکّل صورت گرفت، ولی تاریخ انجام این کار در زمان المهدی را- که به گفته «فاکهی» سال ۱۶۱ بوده- ذکر نکرده است.

شکل ظاهری مقام و مصلای آن

در باره ویژگی این مکان، باید گفت که در حال حاضر گنبدی بلند، از چوب ثابت و قائم بر چهار ستون سنگی تراش شده است که میان این ستون ها از چهار سو

۱- گفته می شود که معتمد عباسی، در سال ۲۵۶ خلافت را بر عهده گرفت و تا سال وفات یعنی ۲۷۹ ه. ق. در این مقام باقی ماند. بنا بر این خلیفه مورد نظر در تاریخ یاد شده باید مهتدی باشد و نه معتمد.

۲- اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۵۶ و پس از آن.

دریچه هایی آهنی قرار دارد؛ از سمت شرق وارد مقام می شوند و دور تا دور این گنبد دارای نقش و طلاکاری شده و سقف آن با آهک سفید گردیده است. جای نماز در حال حاضر، سقف گونه ای (ساباط) سوار بر چهار ستون است که دو ستون مربوط به گنبد است که سمت زمینی آنها نقش دار و طلاکاری است و سمت بالای آنها با آهک سفید شده است. تازه ترین زمانی که این قسمت مرمّت شد، رجب سال ۸۱۰ (۱) است. نام ملک ناصر فرج والیِ دیار مصر و شام به عنوان بانیِ این عمارت و نیز نام ملک ناصر محمدبن قلاوون صالحی والیِ مصر در پنجره شرقی این مکان به عنوان بانیِ این عمارت در سال ۷۲۸ نوشته شده است.

مقام در میان این چهار پنجره آهنی، درونِ گنبدی آهنی، که در زمین ثابت شده، واقع است؛ گنبدی که روی آن قرار دارد نیز با سُرب ریخته شده در زمین، ثابت گشته به طوری که جز با کلنگ و تیشه نمی توان گنبد آهنی را از جای خود در آورد. و چه بسا این گنبد آهنی که در حال حاضر مقام درون آن قرار گرفته، همان گنبدی باشد که به هنگام آمدن حجاج به مکه، روی مقام قرار داده می شد تا مورد حفاظت قرار گیرد؛ زیرا به گفته ابن جبیر (۲) ازدحام و یورش جمعیت را بیشتر تحمّل می کرد.

او اظهار می دارد که در زمان سفرش، مقام در جایی ثابت نبوده و جابجا می شده است؛ گاهی در کعبه و در همان جایی که پلّکانی منتهی به پشت بام کعبه در آن قرار داشت، نهاده می شد و گاهی نیز در همین جایی که اکنون واقع است، درون گنبدی چوبی، قرارش می دادند و هنگامی که موسم حج فرا می رسید، گنبد چوبی را برمی داشته و به جای آن گنبدی می گذاشتند. ابن جبیر این مطلب را در دو جای سفرنامه اش آورده است.

۱- در مورد حوادث این سال، ابن حجر یادآور شده است که پادشاه هند در بنگاله که نامش احمد خان بن میرخان بن ظفرخان بوده و پدرش کافر بود و سپس اسلام آورد و جد خود را کشت .... این پادشاه خیمه سرخ بسیار بزرگی را به مکه فرستاد تا بر طواف کنندگانِ گرد کعبه سایه افکن باشد. قسمتی از آن نصب شد و نصب بخش اعظم آن تا کسب اجازه از والی مصر، به تأخیر افتاد و سپس به فراموشی سپرده شد و والی مکه آن را برای خود برداشت. نک: «انباء الغمر بأنباء العمر»، ج ۲، ص ۳۸۸

۲- رحله ابن جبیر، ص ۶۳

متن مطلب او که گویای ثابت نبودن جای مقام است. وی پس از ذکر عمره مُکْثِربن عیسی بن فُلَیْتَه، امیر مکه، در ماه رجب سال ۵۷۹؛ همان سالی که ابن جبیر برای حج به مکه رسید، می گوید: وقتی او (مُکْثر) طواف گزارد، در ملتزم به نماز ایستاد. سپس به مقام آمد و پشت آن نماز خواند. مقام را برای او از کعبه بیرون آوردند و در گنبدی چوبین قرار دادند تاپشت آن نماز بگزارد. وقتی نمازش پایان یافت، گنبد چوبی را از روی مقام برداشتند تا بتواند آن را لمس کند و برآن دست نهد و پس از آن، گنبد روی مقام نهاده شد. (۱) من ندانستم که چه هنگام مقام را در گنبد به صورت فعلی، ثابت کردند. اما در مورد گنبد آهنی که روی مقام قرار گرفته و مقام درون آن گذارده شده است، گمان می کنم نخستین بار، ملک مسعود والیِ یمن و مکه آن را ساخت.

فاصله مقام تا نقاط مختلف کعبه

در تاریخ ازرقی، طی روایتی که سند آن به خودش می رسد، آمده است: فاصله میان رکن اسود (رکنی که حجرالأسود در آن است) تا مقام ابراهیم علیه السلام بیست و نه ذرع و نه انگشت می باشد و فاصله میان دیوار کعبه از وسط تا مقام، بیست و هفت ذرع و فاصله میان شاذروان کعبه تا مقام، بیست و شش ذرع و نیم و از رکن شامی تا مقام، بیست و هشت ذرع و هفده انگشت است. سپس می افزاید: فاصله مقام تاچاه زمزم، بیست و چهار ذرع و بیست انگشت است. (۲) قاضی عزالدین بن جماعه، بنا بر آنچه دایی ام از وی نقل کرده، چنین می گوید:

فاصله جلوی پنجره ای که مقام در آن است، تا شاذروانِ کعبه، بیست ذرع و دو سوم ذرع و یک هشتم ذرع به ذرع آهنی است که پیشتر به آن اشاره داشتیم و برخی فاصله ها را که ازرقی در این مورد بیان کرده، از نزدیک اندازه گرفتیم که از این قرار بود:

۱- رحله ابن جبیر، ص ۱۰۹

۲- اخبار مکه، ج ۲، صص ۸۵ و ۸۶

فاصله رکن کعبه که حجرالأسود در آن است و رکن یمانی تا ارکان صندوق (گنبدی شکلی) که مقام در آن قرار دارد، از درون پنجره ای که صندوق در آن واقع است، یک ششم کمتر از بیست و چهار ذرع است و فاصله وسط دیوار شرقیِ کعبه تا وسطِ صندوق روبه روی آن، یک چهارم ذرع کمتر از بیست و دو ذرع است و فاصله میان رکن شامی کعبه در آن سوی حِجْر و رکن شامی صندوق سی و سه ذرع و (بالأخره) فاصله میان رکن شرقی صندوق تا رکن کعبه که چاه زمزم روبه روی آن است، (۱۳) ذرع کمتر از پانزده ذرع است؛ همه این اندازه ها با ذرع آهنی محاسبه شده است.

مقام در جاهلیت و اسلام

ازرقی با سندی که به خودش منتهی می شود، روایت کرده که جدّم گفت:

عبدالجبّار ابن ورد نقل می کرد: از ابن ابی ملیکه شنیدم که می گفت: جای مقام در همین جایی است که اکنون قرار گرفته است و در زمان جاهلیت و نیز در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر در همین مکان قرار داشت. البته در زمان خلافت عمر سیل آن را جابجا کرد و روبه روی کعبه قرار داد تا این که عمر در حضور مردم به جای خود باز گرداند.

ازرقی در مورد جای مقام، به نقل از عمروبن دینار و سفیان بن عیینه، مطالبی سازگار با روایت ابن ابی ملیکه، آورده است. (۱) فاکهی نیز از عمروبن دینار و سفیان بن عیینه، تقریباً همان را که ازرقی نقل کرده، آورده است. لیک محبّ طبری در «القری» به نقل از مالک، مطالب مغایری دارد، آنجاکه می نویسد: مالک در «المدوَّنه» گوید: مقام در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام در جای امروزی آن قرار داشت و مردمانِ زمان جاهلیت از بیم سیل، آن را به کعبه چسباندند. در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر نیز به همین وضعیت بود ولی وقتی عمر به خلافت رسید، آن را با رعایت اندازه هایی که پیش از جابجایی با ریسمانهایی به جای مانده بود، مشخص شده

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۳۳

بود، باز گرداند.

محبّ طبری آنگاه می افزاید: این سخن آشکارا با آنچه ازرقی به نقل از ابن ابی ملیکه ذکر کرده و نیز با سیاق حدیث صحیح و طولانی جابر، تناقض دارد. روایاتی که مشابه آن نقل شده، خود شاهدی بر ترجیح روایت ابن ابی ملیکه است. در روایت جابر چنین آمده است: سپس به طرف مقام ابراهیم علیه السلام آمد و آیه: وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلّىً ... را خواند و مقام را میان خود و کعبه قرار داد. آنچه از این عبارت به ذهن متبادر می شود آن است که مقام به کعبه چسبیده نبود؛ زیرا اگر چسبیده باشد در عرف نمی گویند به طرف مقام آمد و در صورتی چنین می گویند که بتوان به سمت آن رفت یا در پشت آن قرار گرفت و اگر چسبیده باشد، تنها می توان در جلوی آن قرار گرفت.

در اصل این کتاب، بقیه سخنان محبّ طبری و نیز سخنی از مالك در همین مورد را آوره ایم و آنچه را که صواب دیده ایم روشن ساخته ایم.

موسی بن عقبه در «مغازی» خود و ابو عَرُوبه در «الأوائل» و فاکهی در کتاب خود، مطلبی سازگار با نظر مالك، مبنی بر این که مقام (ابراهیم علیه السلام) در زمان جاهلیت در طرف روبه روی کعبه به آن چسبیده بود، آورده اند.

موسی بن عقبه گوید: مالك در روایتی گفت: ادعا شده است که مقام به کعبه چسبیده بود و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را به این جایی که در این دوران هست، تغییر مکان داد.

او این مطلب را در ضمن خبر فتح مکه ذکر کرده است. ابوعَرُوبه نیز در روایتی که از وی داریم، می گوید: سلمه از عبدالرزاق، از معمر، از حمید اعرج، از مجاهد نقل کرده که گفت: مقام در کنار کعبه قرار داشت و بیم سیلاب بر آن می رفت؛ مردم پشت آن به نماز می ایستادند.

این بود خلاصه داستان باز گرداندن مقام از سوی عمر به جای کنونی آن و آنچه میان او و مطّلب بن ابی وداعه سهمی در باره جای آن- که مطّلب تحقیق کرده بود- وجود داشت.

ابوعَرُوبه همچنین می گوید: سلمه از عبدالرزاق، از ابن جُرَیج نقل کرده که گفته

است: از عطا و دیگر دوستان شنیدم که می گفتند: خلیفه عمر اوّلین کسی بود که مقام را برداشت و در جای فعلی آن گذارد و پیش از آن جلوی کعبه قرار داشت.

اما فاکهی می نویسد: عبداللّٰه بن ابی سلمه، از عبدالجباربن سعید، از ابن ابی سبره، از موسی بن سعید، از نوفل بن معاویه دیلی نقل کرده که گفت: من در زمان عبدالمطّلب مقام را دیدم که همچون پیش دری، به کعبه چسبیده بود. فاکهی با سندی که به عبداللّٰه بن سلام می رسد، خبری را روایت کرده که در آن- با اشاره به فراخوان مردم از سوی حضرت ابراهیم علیه السلام برای حج، از بالای مقام- آمده است: وقتی این کار را کرد دستور داد مقام را طوری قرار دهند که روبه روی او قرار گیرد و او خود همواره روبه روی باب کعبه به طرف آن، به نماز می ایستاد. همچنین در این خبر آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله تا زمان وفات از مدینه به مکه می آمد، در کنار مقام و در حالی که به کعبه چسبیده بود، به نماز می ایستاد.

فاکهی می گوید: زبیربن ابی بکر، از یحیی بن محمدبن ثوبان، از سلیم، از ابن جُرَیج، از عثمان بن ابی سلیمان، از سعیدبن جبیر نقل کرده که می گفت: مقام روبه روی کعبه قرار دارد و حضرت ابراهیم علیه السلام هنگامی که بنای کعبه بالا آمد، روی آن ایستاد تا برآن مُشْرف شود. وی می گوید: وقتی مردم بسیاری گرد آمدند، عمر بیم آن داشت که آن را لگدمال کنند، از این رو جای آن را به محلّ فعلی، در راستای همان جایی که جلوی کعبه قرار داشت، تغییر داد.

فاکهی می گوید: یعقوب بن حمیدبن کاسب، از عبدالعزیزبن محمد، از هشام بن عروه از پدرش نقل می کند که عبدالعزیز احتمال می دهد به نقل از عایشه باشد که گفته است مقام در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار کعبه قرار داشت. فاکهی می گوید: یکی از مکی ها می گوید: میان مقام و کعبه، راهی برای عبور بزها وجود داشت.

در آنچه که مالک و ابن عقبه و ابوعَرُوبه و فاکهی در باره نزدیکی مقام به کعبه گفته اند، ذکری از محل دقیق آن به میان نیامده است، جز اینکه در خبری که فاکهی از سعید بن جبیر نقل کرده، جای مقام در نزدیکی کعبه به تقریب معلوم می گردد؛ زیرا در این خبر اشاره شده که جای فعلی آن، به محاذات محلّ قرار گرفتن آن در برابر کعبه بوده

و مقام در حال حاضر درون صندوقی (یا چارچوبی) است که در میان آن چهار پنجره مزبور قرار دارد و این صندوق به اندازه تقریباً دو ذرع آهنی و پنج قیراط فاصله دارد. این دو ذرع نیز اندازه نصف حفره چسبیده به شاذروان کعبه است. نیمه حفره ای که در اینجا اشاره شده، آن نیمه ای است که در کنار حِجْر قرار دارد و آن قیراط های افزون بر دو ذرع (یعنی پنج قیراط) نیز در راستای صندوقی است که مقام در آن قرار دارد و در جهت حفره و بعد از حِجْر است. اگر چنین باشد جای مقام را می توان نسبت به کعبه به تخمین معین کرد.

مقام ابراهیم در فاصله نیمه حفره، از سمتِ حِجْر و پنج قیراط افزون بر دو ذرع قرار دارد؛ زیرا در این صورت به محاذات محلّی که در حال حاضر مقام در آن قرار دارد می رسیم و اگر چنین باشد با قول کسی که می گوید محل فعلیِ مقام در راستای جای آن در کنار کعبه است مطابق می شود.

فقیه محمدبن سُراقه عامری در کتاب خود «دلائل القبله» در باره جای مقام در نزدیکیِ کعبه، سخنی دارد که با این گفته، که جای آن در راستای جای قبلی آن نسبت به کعبه است، مغایر می باشد.

متن گفته ابن سراقه چنین است: از باب؛ یعنی باب کعبه تا مصلّای آدم علیه السلام- که پس از فراغت از طواف و نزول توبه الهی، به نماز ایستاد و جای فرسوده از تکیه گاه کعبه نیز در همان جاست- کمی بیش از نُه ذرع است. مقام ابراهیم علیه السلام نیز همانجا بود و هم در آنجا بود که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از طواف، دو رکعت نماز گزارد و خداوند آیه وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى ... را بر وی نازل کرد و پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله مقام را به جایی که اکنون هست؛ یعنی در بیست ذرعی کعبه منتقل کرد تا طواف به دلیل حضور نمازگزارانی که پشت مقام به نماز می ایستند، قطع نگردد یا مردم در ازدحام ها- به خاطر طواف- نماز در آنجا را ترک نکنند و گِردی پیرامون کعبه کامل شود و امام (جماعت) از هرسوی دیده شود. پس از آن سیلاب مقام را با خود برد و از مسجد بیرون کرد، خلیفه عمر دستور داد آن را به همان جایی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گذاشته بود، باز گرداندند و فاصله میان جای

فرسوده، که همان مصلّای حضرت آدم علیه السلام است تا رکن شامی، هشت ذرع است.

پیش از این در باب هشتم این کتاب و در میان مصلّای حضرت آدم علیه السلام برخی مطالب ابن سُراقه را نقل کردیم که بر اساس آن باید جای مصلّای حضرت آدم علیه السلام و جای فرسوده از تکیه گاه کعبه و جای مقام را- با توجه به مطالب ابن سراقه در بیان فاصله میان مقام و رکن کعبه (پس از حِجْر) که دو ذرع و دو سوم ذرع آهنی از سمت حفره به سوی حجر است- در نزدیکی کعبه تلقی کنیم و بنا بر این، مقام نسبت به کعبه، به میزان دو ذرع و دو سوم خارج از حفره قرار می گیرد و بنا بر آنچه تاکنون گفته شده، جای مقام در امتداد جای فعلی خود نسبت به کعبه است. جای آن نسبت به کعبه نیز در نیمه حفره ای است که پس از حِجْر قرار دارد.

فاکهی، درباره محلی که به هنگام سیل، مقام را به کعبه بستند، می گوید: از برخی مردم مکه نقل شده، جایی که مقام را به دیوار روبه رویی کعبه بستند- عمربن خطاب آن را به جای خود باز گرداند- بدین صورت تعیین می شود که طواف کننده از حِجر شامی به سوی شاذروان کعبه تعداد هفت سنگ را بشمارد و به سنگ هفتم که رسید به همان جای مورد نظر رسیده است و در غیر این صورت، در محلّ نهمین سنگ شاذروان کعبه نیز قرار داشته است.

فاکهی در جای دیگری از کتابش، مطلبی به این معنا دارد که این نشانه جایی است که عبداللّٰه بن سائب مخزومی یادآور شده است که در روز فتح مکه پیامبر صلی الله علیه و آله را در حال نماز در آن دیده و ازرقی (۱) نیز چنین مطلبی را یادآور شده است.

آنچه ابن سُراقه در این باره که پیامبر صلی الله علیه و آله مقام را به جای فعلی باز گرداند، گفته است:

با گفته های ابن عقبه تأیید می گردد و آنچه را که خواهم گفت با مطالب ذکر شده از سوی سعیدبن جبیر و عطا و دیگران در این باره که خلیفه عمر نخستین کسی است که آن را به جای خود باز گرداند، مغایرت دارد.

فاکهی خبری را یادآور شده که به موجب آن، کارگزاران (مکه) آن را در محل

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۳۴

فعلی قرار داده انـد و معلوم می شود کسـی جز عمر آن را بـاز گردانـده است. بنـا بر این، در مورد این که چه کسـی مقام را به جای خود باز گردانده است، سه نظر وجود دارد:

الف: این که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین کرد ب: عمر انجام داد ج: این که کسی غیر از عمر، این کار را انجام داد.

مشـهور آن است که عمر چنین کرده است. خبر ذکر شده از سوی فاکهی، به نقل از سعیدبن جبیر حکایت از آن دارد که عمر مقام را به جای خود بازگردانـد تا مبادا مردم آن را لگدمال کنند، ولی آنچه معروف است این که عمر به این دلیل که سـیلاب مشهور به «امّ نهشل» آن را از جای خود کنده بود، به جای اولش باز گرداند.

فـاکهی خبری را یـادآور شـده که به موجب آن، مردی از آل عابـدبن عبـداللّٰه بن مخزوم به عمر گفته است که جـای نخستین مقام را می شناسد. آن کسی که به عمر چنین گفت، بنا به گفته ازرقی و فاکهی و دیگران، مطّلب بن ابی وداعه سهمی است.

آنچه ابن سـراقه، در بـاره فاصـله فعلی مقـام تـا کعبه بیـان کرده است، درست نیست؛ زیرا خیلی از آنچه که ازرقی گفته، کمتر است. ذرعی که ابن سـراقه و نیز ازرقی با آن اندازه گیری کرده اند، ذرع دستی است. گفته های ابن سراقه جز از این جنبه نیز، جـای تأمـل دارد. ابن جبیر در سـفرنامه خود مطلبی دارد به این مضـمون که حفره ناقصـی که روی کعبه قرار دارد، نشانه جای مقام در زمان حضـرت ابراهیم خلیل علیه السـلام است که پیامبر صـلی الله علیه و آله آن را به جای فعلی آن که مصـلّاست، باز گرداند. این مورد نیز جای تأمل دارد؛ زیرا جای فعلی مقام مسـلّما و بدون هیچ تردیدی همان محلی است که در زمان حضرت ابراهیم خلیـل علیه السـلام بـوده است و اختلاـف نظر در آن است که آیـا محـل فعلی، همـان جـایی است که- به گفته ابن ابی ملیکه- در زمان پیامبر قرار داشته و یا بنا به نظر مالک، جز آنجاست.

سخن ابن جبیر از جهت دیگری نیز جای تأمل دارد که در اصلِ این کتاب در باره آن توضیح داده ایم.

در تاریخ ازرقی تاریخ و سالی که عمر مقام را- پس از جا به جا شدن براثر سیل، به

جای کنونی- منتقل کرد ندیده ام (۱) که بنا به گفته ابن جریر (۲) و نیز ابن اثیر در کامل (۳) سال هفده هجری است. سال هجده نیز گفته شده که از سوی ابن حمدون در تذکره بیان شده است. واللّٰه اعلم بالصواب.

در فضایل مقام

شکی نیست که فضیلت مقام، بنا به نصّ قرآن کریم و سنت شریف و صحیح نبوی، مشهور و مسلّم است. در قرآن کریم آیه: فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ ... آمده است که بنا بر روایات صحیح و مشهور، مراد همین مقام است. البته گفته شده که مراد تمام مناسک حج و یا عرفه و یا مزدلفه است و نیز گفته شده که مراد همه حرم است. و اما از نظر سنت نبوی، پیش از این در فضیلت حجرالأسود حدیث عبداللّٰه بن عمروبن عاص را آوردیم که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: حجر (الأسود) و مقام، دو یاقوت از یاقوت های بهشتی انـد که خداوند نور آنها را فروپوشاند و اگر فرو نمی پوشاند، از مشرق تا مغرب را روشنی می بخشیدند.

و در تاریخ ازرقی، به نقل از مجاهد روایتی آمده که می گوید: در روز قیامت، رکن و مقام، هرکدام همچون (کوه) ابوقبیس پیش می آیند و نسبت به کسانی که حق آنها را به جای آوردند، شهادت می دهند و حق شناسی می کنند.

هلاکت تعرض کنندگان به مقام

فاکهی می نویسد: برخی می گویند: مردی یهودی یا مسیحی در مکه بود که جُرَیج نام داشت و تظاهر به اسلام می کرد. او در مکه شبی اقدام به دزدیدن مقام کرد. پس از جستجو آن را نزد وی یافتند و او می خواست مقام را برای پادشاه روم بفرستد. فاکهی

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۳۵

۲- تاریخ الرسل والملوک، ج ۴، ص ۶۸

۳- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۳۷

می افزاید: مقام را از وی گرفتند و گردنش را زدند.

ابوطاهر قرمطی نیز می خواست آن را بردارد، ولی موفق نشد؛ زیرا پرده داران مسجدالحرام آن را در دره های مکه پنهان کردند، مقام همچنان در حراست خداوند متعال بوده و هست تا آنگاه که- به مقتضای حدیث عایشه که در «تاریخ ازرقی» آمده است- به بهشت برده شود.

در فضیلت حجرالأسود مطالبی بیان شد که حکم مقام از نظر دست زدن، بوسیدن و دشت کشیدن برآن، در جهت مخالف حکم حجرالأسود است و این کار به گفته علما، در مورد مقام مطلوب نیست. در تاریخ ازرقی (۱) و منسک قاضی عزالدین بن جماعه نیز مطالبی در تأیید این نظر وجود دارد و بهتر است از گفته علما پیروی کنیم. (۲)

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۹

۲- به نظر می رسد این فراز باید در بخش قبلی با عنوان «در فضایل مقام» می آمد.

صفحه سفید

باب هفدهم: حِجْر اسماعیل علیه السلام و محلّی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا نمازگزارد

جایگاه حجر و ارتباط آن با کعبه

ازرقی در روایتی که منتهی به خود اوست، می گوید: جدّم از سعیدبن سالم، از عثمان بن ساج، از ابن اسحاق نقل کرده که در خبر مربوط به «بنای کعبه به وسیله حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام» گفته است: حضرت ابراهیم علیه السلام حِجْر را در کنار کعبه به صورت آلونکی از درخت اراک ساخت که بزها به درونش می رفتند و آغل گوسفندان اسماعیل علیه السلام بود. (۱) پیش از این، در خبر بنای کعبه گفته شد که قریش به هنگام بنای آن، چند ذرع از حِجر را وارد کعبه کردند. آنها می خواستند همه آن را وارد کنند، ولی هزینه ای که برای این کار تدارک شده بود، کم آمد. همچنین گفتیم که عبداللَّه بن زبیر به هنگام بنای کعبه، تمام حِجر را جزو کعبه کرد و حَجّاج حِجر را باردیگر جدا ساخت و کعبه را به همان صورتی که در زمان قریش و پیامبر صلی الله علیه و آله بود، باز گرداند و وضع (کعبه و حِجر) به همان صورت تا به امروز مانده است و قسمتی از حِجر جزو کعبه شده و قسمتی از آن خارج از کعبه قرار گرفته است. و دلیل بر این امر روایتی است که در صحیحین و جاهای دیگر از عایشه نقل شده که گفت: رسول اللَّه صلی الله علیه و آله فرمود: ای عایشه، اگر قوم تو فاصله نزدیکی با شرک (و بت پرستی) نداشتند، کعبه را خراب و با زمین یکسان می کردم و یک درِ شرقی و

۱- اخبار مکه، ج ۱، صص ۶۵- ۶۴

یک درِ غربی برای آن می گذاشتم و شش ذرع از حِجر برآن می افزودم؛ زیرا زمانی که قریش کعبه را ساختند، همین اندازه کم گذاشتند.

و در روایتی آمده است که: اگر قوم تو پس از من قصد بنای کعبه را کردند، بیا تا قسمت های جدا مانده را نشانت دهم. و حدود هفت ذرع به وی نشان داد.

و در صحیح مسلم به نقل از (ولیدبن) (۱) عطا مطالبی در باره آتش سوزی در کعبه و بنای آن به وسیله ابن زبیر، چنین نقل می کند: از عایشه شنیدم که می گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر مردم فاصله اندکی با کفر نداشتند و هزینه بنای مجدّد آن را نیز داشتم، به اندازه پنج ذرع از حِجر را به کعبه می افزودم. عطا می گوید: پنج ذرع از حجر (به کعبه) افزود و اساس آن نمایان شد و به مردم نگاه کرد و بنای (کعبه را) بر آن ساخت. (۲) فاکهی در این باره حدیثی را ذکر کرده که بر اساس آن، آن مقدار از کعبه که قریش در حِجر به جای گذاشتند، چهار ذرع است؛ زیرا در حدیثی که روایت کرده، می گوید:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد آن (کعبه) شد، وقتی اساس بنای آن را دید به عایشه فرمود: اگر نزدیکی قوم تو به کفر مانع نبود، آن را ویران می کردم و بر همان شالوده ابراهیم علیه السلام بنا می کردم و برای آن، دو در قرار می دادم و چهار ذرع از حجر را به آن ضمیمه می کردم؛ زیرا چهار ذرع از حجر، در واقع مربوط به کعبه است. در اسناد این حدیث کسی قرار دارد که نمی شناسم و به دلیل شگفت بودن آن، نقلش کردم. در مقداری که قریش از کعبه در حجر گذاشت، مطالب دیگری نیز خواهد آمد.

احادیث صحیحی که بدان ها اشاره کردیم، حکایت از آن دارند- همچنان که محبّ طبری از برخی نقل کرده- نه تمام حِجر، بلکه قسمتی از آن متعلق به کعبه است.

۱- میان کروشه را افزوده ایم، زیرا مسلم، داستان بنای کعبه را به نقل از ولید بن عطاء بن خباب حجازی روایت می کند. در این باره نک: التاریخ الکبیر، ج ۸، ص ۱۴۹- ۱۴۸ «الجرح والتعدیل»، ج ۹، ص ۱۰ شماره ۴۵. «میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۴۲ شماره ۹۳۸۸، «تهذیب التهذیب»، ج ۱۱، ص ۱۴۳ شماره ۲۳۱، «تقریب التهذیب»، ج ۲، ص ۳۳۴ شماره ۷۳.

۲- نک: «صحیح مسلم»، شماره ۱۳۳۳، فی الحج باب «نقض الکعبه و بنائها». در این روایت، اختلاف اندکی از نظر برخی الفاظ نسبت به روایت قبلی وجود دارد.

گوینده این مطلب، به روایتی از عایشه در صحیحین استناد می کند که گفت: از پیامبر پرسیدم: آیا حجر جزو کعبه است؟ فرمود: آری. گفتم: پس چرا آن را وارد کعبه نمی کنند؟ فرمود: قوم تو برای این کار (هزینه) کم آوردند. این حدیث عایشه با احادیثی که از وی ذکر کردیم، منافاتی ندارد؛ زیرا این حدیث مطلق است و احادیث دیگر مقیّد و می دانیم که مطلق را (می توان) بر مقیّد حمل کرد.

محبّ الدین طبری به همین نکته اشاره کرده، می گوید: درست تر آن است که میزان کمبود کعبه، هفت ذرع است که در حدیثی از عایشه آشکارا بدان اشاره شده است که به طور مختصر مضمون حدیث را نقل می کند، سپس می گوید: در اینجا مطلق را بر مقیدی که پیشتر آمده است، حمل می کنیم و اطلاق کل بر جزء جایز است. محبّ طبری این مطلب را در «شرح التنبیه» آورده و در «القری»، پس از بیان استدلال خود، می گوید:

برخی برآنند که حجر جزئی از کعبه است و برخی نیز معتقدند بخشی از آن جزء کعبه است.

این احادیث دلالت برآن دارند که بخشی از حِجر جزء کعبه است و کسی که قائل به حمل مطلق بر مقید است، می گوید: مطلق این احادیث در فصل قبلی، براین یک وارد شده اند و کسی که قائل به این امر نیست، به همین حدیث مطلق عمل می کند.

باید گفت: برای حمل حدیث مطلقِ عایشه بر احادیث مقید آن، همین بس که علت در هر دو حدیثِ مطلق و مقیّد یکی است و آن عبارت از جاگذاشتن بخشی از کعبه در حِجر به وسیله قریش، به دلیل کم آوردن هزینه آن است. اما با توجه به سخن پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث مطلق عایشه که فرمود: «اگر قوم تو فاصله اندکی با جاهلیت نداشتند و بیم آن نداشتم که اگر حِجْر را وارد کعبه کنم، در دل ناخوش دارند» کسی که قائل به آن است که تمام حِجر جزء کعبه می باشد، از دو حال خارج نیست: یا باید بگوید که پیامبر صلی الله علیه و آله با این سخن خود اشاره به وارد کردن بخشی از حِجر در کعبه کرده است یا این که منظور وی وارد کردن تمامی حِجر در کعبه بوده است؛ اگر قائل به حالت دوم باشد، در درستی آن باید تأمل کرد، زیرا در روایت بخاری به نقل از عایشه، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر قوم تو به

زمان جاهلیت نزدیک نبودند دستور می دادم کعبه را خراب کنند و آنچه از آن بیرون شد، وارد می کردم و برای آن دری شرقی و دری غربی می ساختم و به پایه بنای (حضرت) ابراهیم علیه السلام می رساندم. (۱) این روایت، مستلزم آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله در پی بازگرداندنِ اساس کعبه به اساس بنای ابراهیم علیه السلام است و اساس بنای ابراهیم علیه السلام که پیامبر صلی الله علیه و آله بدان اشاره کرده، همانی است که قریش به دلیل کمبود هزینه آن، چنان که گفته شد، وارد حجر کرد (و از کعبه کاست) زیرا بنا به اتفاق تاریخ نگاران، کعبه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله از همه اطراف، جز آنچه پیشتر گفته شد، از سمت حِجر بر اساس بنای حضرت ابراهیم علیه السلام بنا شده بود. بنا بر این، آن حضرت صلی الله علیه و آله با این سخن خود اشاره به اساس بنای ابراهیم علیه السلام داشته اند که قریش آن را جزو حجر قرار داد و این همان اساسی است که ابن زبیر- چنانکه پیشتر در حدیث عطا در صحیح مسلم آمد- کعبه را بر آن بنا کرد.

ازرقی نیز این حدیث را در خبر مربوط به بنای کعبه از سوی ابن زبیر آورده است. او می گوید: وقتی ابن زبیر کعبه را خراب و با خاک یکسان کرد، پایه های بنای حضرت ابراهیم علیه السلام را دنبال کرد و متوجه شد که چیزی حدود شش ذرع و یک وجب، داخل حجر شده است؛ مانند گلوی شترانی بود که همچون درهم رفتن انگشتان درهم رفته اند و با حرکت و تکان ارکان (کعبه)، حجر نیز به تکان در می آید. ابن زبیر پنجاه تن از بزرگان و سران را فرا خواند تا شاهد اساس و پایه بنای کعبه باشند. سپس افزوده است: وی آنگاه بنای خود را برآن اساس قرار داد.

گفتنی است که در برخی روایات، احادیثِ مطلقِ عایشه نیز که در آنها پیامبر صلی الله علیه و آله مقداری از کعبه را- که قریش جزو حجر قرار داده بود- به عایشه نشان داد، دلیلی است

۱- بخاری این حدیث را در ج ۱، ص ۱۹۸- ۱۹۹ فی العلم باب «من ترک بعض الإختیار مخافه أن یقصر فهم بعض الناس عنه فیقعوا فی اشدّ منه» و فی الحج، باب «فضل مکه و بنیانها»، و فی الأنبیاء باب «قول اللّٰه تعالی: ی وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًای و فی تفسیر سوره بقره، باب قوله تعالی: ی وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنْ الْبَيْتِ ... ی، و فی التمنی باب «ما یَجوز مِن اللّهو» آورده است.

برآن که قسمتی از حجر جزو کعبه است؛ چرا که اگر همه حجر جزو کعبه بود، دیگر نشان دادن آن قسمت به عایشه، مناسبتی نداشت.

اختلاف روایات نقل شده از عایشه، در مساحت آن بخش از حجرکه باید جزء کعبه باشد، موجب نمی شود که روایت عایشه را که تصریح دارد قسمتی از حِجر جزء کعبه است به کناری نهیم، بلکه باید کوشید آن مقدار از کعبه را که جزو حِجر شده، پیداکرد. روایات در این باره فراوان است و چنان که در صحیحین آمده، این میزان، حدود هفت ذرع است.

ما از این جهت به این نکته اشاره کردیم که سخن شیخ تقی الدین ابن صلاح بنا بر نقل قول نووی در «الإیضاح»، خلاف آن را القا می کند. متن سخن وی چنین است: اما در مورد حدیث عایشه، شیخ امام ابوعمروبن صلاح می گوید: روایات بسیار و آشفته ای در این باره نقل شده و در روایتی در صحیحین حِجر جزو کعبه به شمار آمده و روایت شده که شش ذرع از حِجر، متعلّق به کعبه است؛ تقریبا شش ذرع هم روایت شده، پنج ذرع هم گفته شده و نزدیک به هفت ذرع نیز آمده است. و می افزاید: حال که روایات، متفاوت و آشفته است، لازم است بیشترین رقم را بگیریم تا یقین حاصله هرگونه شکی را بزداید.

سخن ابن صلاح و نووی دلیل برآن است که طواف تنها در صورتی که از پشت حِجر انجام شود، درست است. نووی یادآور شده که این فتوا، فتوای درستی است و شافعی نیز برهمین اساس می گوید: جمهور علمای اصحاب براین نظرند و راه درست همین است؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله از بیرون حجر طواف کرد. خلفای راشدین و دیگر صحابه پس از ایشان نیز چنین کردند.

گفتنی است با این بیان نووی که: «پیامبر صلی الله علیه و آله از بیرون حِجر طواف گزارد»، می توان استدلال به وجوب طواف از خارج حجر کرد؛ چرا که افعال صادره از پیامبر صلی الله علیه و آله در حجّی که به عمل آمد از دو حال خارج نیست:

یا اینکه انجام تمامیِ آنها مطلوب است و جنبه وجوب دارد و اخلال در هر بخش از آنها مبطل حج است و یا اینکه انجام آنها مطلوب است، ولی قسمتی جنبه واجب و

قسمت دیگر، جنبه استحباب دارد و تمیز واجب از مستحب نیازمند دلیل مشخّص دیگری است.

احتمال نخست را نمی توان ثابت کرد، امّا احتمال دوم بجا و حق است و اگر قرار باشد طواف پیامبر صلی الله علیه و آله از پشت حجر، دلیل بر وجوب اینگونه طواف نباشد- بدان جهت که برخی افعال حجّ پیامبر صلی الله علیه و آله واجب و برخی غیر واجب است و اگر از استدلال به طواف پیامبر صلی الله علیه و آله از پشت حجر صرف نظر کنیم- دلیلی بر وجوب طواف از بیرون حجر وجود ندارد؛ در صورتی که در حدیث عایشه تصریح شده بود: حجر جزو کعبه است. استدلال به این حدیث نیز جای تأمل دارد، چرا که این حدیث مطلق است و بر احادیث مقیدِ وی حمل شده- که در آنها، چنانکه گفته شد، پیامبر صلی الله علیه و آله مقداری از کعبه را که در حجر است روشن و مشخص ساخت- و بدین ترتیب روشن شد که نمی توان چنانکه نووی استدلال کرده- به علت نبود دلیلی مبنی بر واجب بودن این فعل پیامبر صلی الله علیه و آله برای دیگران- از طواف آن حضرت صلی الله علیه و آله برای وجوب طواف از بیرون حجر، استدلال کرد.

علاوه بر این، احتمال هم دارد که طواف پیامبر از آن سوی حجر، به دو دلیل باشد؛ ۱- جنبه قطعیت بخشیدن به مورد مشکوکی است که ممکن است باعث فساد طواف بسیاری از طواف کنندگان باشد، چون کعبه از جانب حجر، بر پایه بنای ابراهیم علیه السلام بنا نشده و قریش هنگام بنای آن، بخشی از کعبه را در حجر قرار دادند و بر طواف کننده واجب است که از بیرون آن طواف کند و وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله در طواف خود، از میان حجر رد شود و آن قسمت از کعبه را که در حجر قرار گرفته دور بزند، دیگرانی که نمی دانند چه مقدار از کعبه در حجر قرار گرفته، نمی توانند به پیروی از آن حضرت از حجر طواف کنند زیرا نمی توانند فاصله مراعات کنند و در نتیجه طوافشان باطل می شود.

مسأله دیگر آن که، حتی اگر احتمال نخست را ناوارد بدانیم و فرض کنیم که همه مردم می دانند که در طواف خود چقدر باید از حجر بگذرند، طواف آن حضرت از آن سوی حِجر، دو حکمت نیکو در بر داشت: یکی رهایی از نرده های حجر- که قریش در خبر بنای کعبه از سوی ایشان، همچون دیواری به گرد آن کشیده بودند- و دیگری

پیش گیری از یک مفسده و آن این که زنان نیز مجبور می شدند همچون مردان از روی نرده ها عبور کنند و با این کار (قسمت هایی از بدنشان) آشکار می شد؛ حال آنکه زنان مأمور به حفظ و صیانت خود هستند و بدین ترتیب پیامبر صلی الله علیه و آله بهتر آن دید که از آن سوی حجر به طواف بپردازد که برای دنیا و دین امّتش، آسایش و اطمینان بیشتری در برداشت.

همین احتمال و توجیه در مورد طواف خلفا و دیگران- که از آن سوی حجر طواف کرده اند- نیز وارد است و اگر طواف آن حضرت از آن سوی حجر، به این دلیل و توجیه باشد، چنین طوافی جنبه استحباب مؤکد (و نه واجب) دارد؛ زیرا چنانکه پیش از این نیز گفته شد، دلیلی بر واجب بودن این فعل پیامبر صلی الله علیه و آله در حج، برای دیگران نیست. و چنانچه کسی (در طواف خود) از وسط حجر و از روی نرده آن و از آنجایی که خارج از کعبه باشد، رد شود به ویژه وقتی روایت هفت ذرع یا شش ذرع و این حدود را رعایت کرده باشد، نمی توان گفت طوافش نادرست و فاسد شده؛ زیرا این حکم مبتنی بر دلیل نیست.

گروهی از علما؛ از جمله ابومحمد جوینی و فرزندش امام الحرمین و بَغَوی، معتقد به صحّت طواف کسانی هستند که از میان حجر رد شده و میان خود و کعبه شش ذرع فاصله را رعایت کرده اند.

رافعی نیز یادآور شده که این فتوا صحیح است. لخمی از یاران مالکی نیز قائل به همین نظر است. شیخ خلیل جندی در مختصر خود که شامل فتواهاست ونیز شاگرد وی قاضی تاج الدین بهرام مالکی در «الشامل» به طور قطع قائل به این نظر هستند و دلیل آنها نیز روایت عایشه است که در آن شش ذرع از حجر، جزو کعبه دانسته شده و چنانکه گفته شد، این روایت در صحیحین آمده است. واللّٰه اعلم.

محل حجر و ابعاد و اندازه های آن

محل حِجر؛ میان رکن شامی- یا عراقی- و رکن غربی است.

ویژگی حجر؛ قطعه زمینی سنگ چین شده و دارای دیوارهای نقش داری به صورت نیم دایره است.

بنای حجر؛ ازرقی می نویسد: وقتی منصور عباسی به حج آمد، زیادبن عبیداللّٰه حارثی امیر مکه را فرا خواند و گفت: سنگ حجر را از سنگ های بادیه یافتم. می خواهم هم اکنون دیوار حجر را یک لایه با سنگ مرمر بپوشانی. زیاد، کارگرانی به کار گرفت و با استفاده از آن، پیش از صبح روز بعد، دیوارهای حجر را با سنگ مرمر پوشانید. پیش از آن در دیوارهای حجر مرمر به کار نرفته بود. وی می افزاید: پس از آن، خلیفه مهدی سنگ مرمر آن را بازسازی کرد. (۱) ازرقی یادآور شده که سنگ مرمرِ حجر، که در زمان مهدی به کار رفت، همچنان باقی بود تا اینکه در زمان خلافت متوکّل فرسوده شد و آنها را کندند و سنگ مرمر تازه به جای آن کار گذاشتند. این کار در سال ۲۴۱ صورت گرفت و بازسازی سنگ های آن در زمان مهدی خلیفه عباسی در سال ۱۶۱ بود. (۲) ازرقی تاریخ بازسازی آن در زمان منصور عباسی را قید نکرده و تنها نوشته است: در همان سالی بوده که منصور به حج آمد که البته بیانگر سال انجام این کار نیست؛ زیرا منصور عباسی در زمان خلافت خود- بنا به گفته عتیقی در بر شماری امرایی که به حج آمده اند- در سال های ۱۴۰، ۱۴۴ و ۱۴۷ به سفر حج آمد و بالاخره در سال ۱۵۷ بود که در آن سفر پیش از ورود به مکه، وفات یافت. (۳) اگر وی در یکی از سه سال پیش گفته به حج رفته باشد، بیان این که (حجر را) در سالی که به حج رفت بنا کرد، بیان کاملی نیست و ظاهراً این امر در سال ۱۴۰ اتفاق افتاده است؛ زیرا در این سال بود که بنا به گفته ازرقی، بنای مسجدالحرام، که منصور دستور آن را داده بود، به دست زیاد بن عبیدالله، امیر مکه انجام گردید.

معتضد عباسی نیز حجر را در عصر خلافتش، بنا به گفته اسحاق بن احمد خزاعی، راوی تاریخ ازرقی، در سال ۲۸۳ مورد مرمّت و بازسازی قرار داد. حجر در آغاز خلافت ناصر عباسی؛ یعنی در سال ۵۷۶ نیز مورد مرمّت و تعمیر قرار گرفت؛ مستنصر عباسی نیز آن را تعمیر کرد.

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۱۳

۲- همان، ج ۱، صص ۳۱۴- ۳۱۳، که به دست جعفربن سلیمان بن علی امیر مکه و مدینه صورت گرفت.

۳- مسعودی نوشته است که منصور در سال ۱۵۲ نیز به حج رفت مروج الذهب، ج ۴، ص ۴۰۲.

ملک مظفر والی یمن و همچنین ملک ناصر محمدبن قلاوون نیز آن را مرمت کردند که نام این دو و نیز نام مستنصر عباسی روی سنگی در بالای حجر نوشته شده است. در سنگ نوشته ای که خبر عمارت ملک ناصر در آن آمده، سال ۷۲۰ قید شده است. در ایام ملک منصور علی بن ملک اشرف شعبان بن حسین بن ملک ناصر محمدبن قلاوون و به فرمان دو امیر؛ یعنی «برکه» و «برقوق» (۱) از کارگزاران دولت وی در سال ۷۸۱ حِجر مورد مرمت و تعمیر قرار گرفت. سپس در سال ۸۰۱ به دستور ملک ظاهر برقوق تعمیر گردید که به همین علت نام وی در قطعه سنگی مرمرین، در بالای حجر و بر دریچه شرقی آن نوشته شده است. در دریچه دیگر نیز کلیاتی در باره عمارت، قید شده است این کار در آغاز ماه رمضان سال ۸۰۱ انجام شد. در رجب و شعبان سال هشتصد و بیست و دو نیز بسیاری از سنگ های آن که فرسوده بود و بیم سقوط آنها می رفت، مورد تعمیر و تجدید قرار گرفت و با گچ محکم شد که بیشتر شامل دیوارهای حجر می شد. پس از آن بسیاری از سنگهای مرمر دیوارهای داخلی و خارجی و در قسمت بالا و پایین حجر از ابتدای محرم سال ۸۲۶ و به دستور تولیت بنای آن امیر زین الدین مقبل قدیدی مرمّت و تجدید بنا شد.

در مورد بنای آن، در فاصله خلافت معتضد عباسی تا خلافت ناصر عباسی، مطالب بسیاری ناگفته و پنهان مانده است؛ زیرا بعید است که در این زمان طولانی، بازسازی و مرمتی در آن صورت نگرفته باشد.

از جمله کسانی که حجر را تعمیر و مرمّت کردند، جمال الدین معروف به جواد وزیر است که گمان می رود در سال ۵۵۰ بوده است.

ازرقی و ابن جماعه به ابعاد و اندازه های آن، اشاره کرده اند. ازرقی در روایتی، با سندی که به خودش می رسد، آورده است: فاصله دیوار کعبه از زیر ناودان تا دیوار حجر، هفده ذرع و هشت انگشت است و فاصله میان دو درِ حجر، بیست ذرع و عرض

۱- همان کسی است که سلطان شد و لقب «الظاهر» گرفت. درباره او و برکه نک: الضوء اللامع، ج ۳، ص ۱۲- ۱۰

آن بیست و دو ذرع است. ارتفـاع دیوار از داخل یک ذرع و چهارده انگشت است و انـدازه آن در کنار دری که نزدیک مقام قرار دارد، یـک ذرع و ده انگشـت اسـت و ارتفـاع دیـوار غربی حجر، یـک ذرع و بیست انگشت است و فاصـله حجر تـا رکن شـامی یـک ذرع است و تـا درِ کنـاری بعـد از مقام، یک ذرع و ده انگشت و یک ذرع و شانزده انگشت است و ارتفاع آن در وسـط دو ذرع و سه انگشت و عرض دیوار دو انگشت کمتر از دو ذرع است. (۱) واندازه درِ حجر از سمت مشرق بعد از مقام پنج ذرع و سه انگشت است و اندازه درِ حجر از سمت مغرب، هفت ذرع است و اندازه محیط داخلی حجر سی و هشت ذرع و محیط خارجی آن چهل ذرع و شـش انگشت است (پایان سـخن ازرقی). (۲) دایی ام ازابن جماعه نقل کرده که گفت: انـدازه گِردی داخلیِ حجر تـا دروازه آن، سـی ویـک ذرع و یـک سوم ذرع است و گِردی خـارجی آن (محیط خارجی منهای عرض دروازه) سـی وهفت ذرع ونیم و ربع و یک هشـتم (۷۸ ۳۷) ذرع است، و فاصـله مسـتقیم این سـر تا آن سر، هفده ذرع است و فاصـله گودی حجر تا دیوار ناودان (کعبه) پانزده ذرع است و ضـخامت دیوار حجر دو ذرع و یک سوّم ذرع و یک هشتم ذرع است و ارتفـاع آن از محـل طواف تا دروازه سـمت مقام، یک ذرع و دو سوم ذرع و یک هشـتم ذرع است (۱۱۹۲۴/ ۱۸+ ۲۳+ ۱) و ارتفاع آن تا دروازه دیگر، یک ذرع و یک دوم و یک سوم و یک هشتم (۱۲۳۲۴/ ۱۸+ ۱۳+ ۱۲+ ۱) ذرع است و ارتفاع آن در وسـط، یـک ذرع و دو سوم ذرع است و فاصـله میـان دیوار حجر و شاذروان در کنار دروازه نزدیک مقام، چهار ذرع و یـک سـوم ذرع است. و مقـدار خـارج شـده دیـوارِ حجر از شـاذروان، یـک دوم ذرع و یـک هشـتم (۵۸) ذرع اسـت و فاصـله گشادگی دیگر، چهار ذرع و نیم و مقدار خارج شده دیوار حجر از شاذروان، نیم ذرع و یک سوم (۵۶/ ۱۳+ ۱۲) ذرع است.

همه این اندازه ها به ذرعِ پارچه که در روزگار ما در مصر اندازه گیری می شود، حساب شده است.

۱- در «اخبار مکه» افزوده هایی وجود دارد که مؤلف در اینجا نیاورده است.

۲- نک: اخبار مکه، ج ۱، صص ۳۲۱- ۳۲۰

مواردی از حجر را انـدازه گرفتیم و به این نتیجه رسـیدیم که فاصـله میـان وسـط دیوار نـاودان کعبه تا دیوار روبه رویی آن، از حجر پانزده ذرع بود و فاصله دیوار حجر در وسط، دو ذرع و ربع بود و فاصـله دیواره شـرقی حجر تا (دیوار کعبه) پنـج ذرع و فاصله دیواره غربی حجر، پنج ذرع و یک قیراط بود و فاصله میان دو لبه حجر از داخل هفده ذرع و دو قیراط بود.

ارتفاع دیوار حجر از درون، در لبه شـرقی دو ذرع یک قیراط کم و از بیرون، دو ذرع و دو قیراط و ارتفاع دیوار حجر از داخل و از وسـط یـک ذرع و دو سوم ذرع و از خـارج دو ذرع و دو قیراط بود و ارتفـاع دیوارهـای حجر از داخل در لبه غربی، یک قیراط کمتر از دو ذرع و از خارج، دو ذرع و یک هشتم بود. همه این اندازه ها به ذرع آهنی است. ابن خرداذبه در اندازه های مربوط به گردی حجر، مطلب شگفتی دارد او می گوید:

اندازه گِردی حجر، پنجاه ذرع (۱) است. این اندازه، از این نظر شگفت است که با گفته ازرقی در این باره (۲) اختلاف دارد و رقم داده شده از سوی ابن خرداذبه، به میزان ده ذرع از آنچه ازرقی آورده، بیشتر است.

نماز گزاردن در حجر اسماعیل

فـاکهی گویـد: احمـدبن صالـح برای ما گفت که محمـدبن جعفربن محمـد، ازپـدرش، از جـدش، ازعلی بن ابی طالب]« [نقل کردکه: رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوهریره فرمود:

ابوهریره! بر در حجر فرشـته ای است که بر هرکس وارد شود، می گوید: دو رکعت نماز بگزار تا همه گناهانت آمرزیده شود؛ پس شـروع کن. بر در دیگرِ حجر، فرشـته دیگری از همـان زمـان که خـدا دنیا را آفریـد تا زمانی که کعبه به آسـمان برده می شود، حضور دارد و به کسـی که نماز بگزارد و بیرون شود، می گوید: اگر از امت محمد صـلی الله علیه و آله باشـی در شـمار پرهیزگارانی.

۱- المسالک والممالک، ص ۱۳۳

۲- اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۲۱

در تاریخ ازرقی از ابن عباس روایت شده که: در نمازخانه نیکان نماز بخوانید. از او در این باره پرسیدند، گفت: منظور زیر ناودان است. (۱) حکم نماز در قسمت کعبه ای حجر، همان حکم نماز خواندن در کعبه را دارد، چون آنجا هم از کعبه است و بنا بر فتوای مشهور از مالک، نماز واجب یا مستحبیِ مؤکد؛ مانند وِتر و دو رکعت طواف و نماز حجر و دو رکعت نماز واجب طواف در آنجا درست نیست، ولی مستحبات غیر مؤکد درست است و همچون دیگر جاهای حجر، در آنجا مستحب هم هست. در بقیه حِجر (یعنی خارج از محلی که احتمال می رود جزء کعبه باشد)، نماز واجب درست است و کراهتی هم ندارد.

در مذهب شافعی و ابوحنیفه، می توان همه نمازها را در همه جای حجر، به جاآورد.

دعا در حجر، زیر ناودان

در تاریخ ازرقی به نقل از عطا روایت شده که گفت: هرکس زیر ناودان کعبه بایستد و دعا کند دعایش مستجاب می شود و همچون روزی که از مادر زاده شده، از گناهانش پاک می گردد. شبیه این سخن، پیش از این، به نقل از حسن بصری، در باب پانزدهم نیز آوردیم. در روایتی دیگر همین معنا با لفظ دیگری آمده است. (۲) از حسن بصری در رساله مشهورش روایت شده که از عثمان بن عفّان شنیدم که روزی نزد دوستانش آمد و گفت: آیا نمی پرسید که از کجا آمده ام؟ گفتند: از کجا آمده ای؟ گفت: من بر دروازه بهشت ایستاده ام»؛ و او زیر ناودان ایستاده و در آنجا به درگاه خدا دعا کرده بود.

از دیگر فضایل حجر، قرار گرفتن قبر اسماعیل علیه السلام در آن است.

در «تهذیب ابن هشام» روایتی از زیاد بکایی آمده که به نقل از ابن اسحاق می گوید:

آنگونه که می گویند: حضرت اسماعیل علیه السلام یکصدو سی سال عمر کرد و پس از آن وفات یافت- رحمت خدا و برکاتش بر او باد!- و در حجر کنار مادرش هاجر- خدای او را نیز

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۱۸

۲- همان، ج ۱، ص ۳۱۸

رحمت کناد!- به خاک سپرده شد. (۱) ازرقی گوید: جدّم برایم گفت که سعیدبن سالم از عثمان بن ساج برایم چنین نقل کرد: ابن اسحاق پس از بیان مطالبی در باره اسماعیل و فرزندان وی، می گوید: در باره جُرهمی ها و خاندان اسماعیل باید گفت وقتی حضرت اسماعیل علیه السلام وفات یافت، همراه مادرش در حجر دفن شد و گفته می شود که او (هاجر) نیز پس از وفات در آنجا به خاک سپرده شد. (۲) صاحب «الاکتفاء» یادآور شده که قبر اسماعیل علیه السلام در حجر است و محل این قبر در کنار دروازه حجر قرار دارد. در باره (قبر) اسماعیل علیه السلام اختلاف است؛ برخی همچون ابن اسحاق برآنند در حِجر است و برخی نیز گفته اند در حطیم است که پیش از این طی نقل قول ازرقی در بخش حطیم، از «مقاتل» آوردیم و فاکهی نیز از کعب الأحبار و ابن سابط (همین روایت را) نقل کرد.

فاکهی در فضایل مکه می نویسد: موسی بن محمد، از یزید بن ابی حکیم، از سفیان ثوری، از عطاء بن سائب، از ابن سابط نقل کرده که گفت: میان رکن و مقام و زمزم قبر نود و نُه پیامبر است و قبر هود و شعیب و صالح و اسماعیل علیهم السلام در این بقعه و یا بنا، به قولی در طرف جایی است که حجرالأسود در آن بود، این قول را مسعودی آورده، آنجاکه می گوید: اسماعیل علیه السلام در حالی که ۱۳۷ سال عمر کرده بود، وفات یافت و در مسجدالحرام در سمت همان جایی که حجرالأسود بود، به خاک سپرده شد. (۳) در نسخه ای از تاریخ مسعودی عبارت «همان جایی که حجرالأسود بود» را دیدم و فکر می کنم «بود» از اضافات ناسخ است؛ زیرا وجود آن بی معناست.

آنچه مسعودی در باره عمر حضرت اسماعیل علیه السلام گفته، با خبری که ابن اسحاق آورده، مغایرت دارد. شایسته است که از خوابیدن در آن و نیز از دو بدعت ذیل- که به

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۱۳

۲- همان، ج ۱، ص ۶۴

۳- مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۸

گفته ابن جماعه به نقل از دایی ام هیچ ریشه ای ندارد و مردم آنها را درست کرده اند- احتراز کرد؛ یکی ایستادن در دو دهانه حجر برای نماز و سلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگری ایستادن به طرف پیامبر صلی الله علیه و آله در دو دهانه حجر و پشت کردن به کعبه است. حال آن که بهتر است به هنگام دعا، روی به کعبه داشته باشیم. این بود مضمون سخنان او. خداوند متعال به ما توفیق دهد از بدعتها فاصله گیریم و از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی کنیم.

مکان هایی در اطراف کعبه که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن ها نماز گزارد

محبّ طبری، این جاها و محلّ دقیق آنها را در کتاب «القری» آورده که ما نیز در اصل این کتاب، متن آن را نقل کرده ایم و در اینجا تنها به برخی از آنها اشاره می کنیم:

نخست؛ پشت مقام ابراهیم علیه السلام. دوم؛ آنچنان که در نسائی و ابن حبان به نقل از حدیث مطلب بن ابی وداعه سهمی آمده است، روبه روی حجرالأسود در حاشیه محل طواف. سوم: چنان که در مسند احمد بن حنبل و سنن ابوداود، از حدیث عبداللّه بن سائب آمده است، نزدیک به رکن شامی در کنار حجر. چهارم: چنان که در تاریخ ازرقی (۱) و فواید «تمّام رازی» از روایت ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است، در کنار درِ کعبه. حدیث از این قرار است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبریل علیه السلام دو بار در کنارِ در کعبه امامم داد. پنجم: برابر رکن، کنار حِجْر از سمت مغرب، کمی مایل به مغرب، به طوری که باب مسجدی که امروزه به آن «باب العمره» می گویند، پشت سر قرار می گیرد. این را از روایتی در «مسند احمدبن حنبل» (۲) و سنن ابوداود و نسائی و ابن ماجه از حدیث مطّلب بن ابی وداعه داریم که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله را دید که در کنار باب بنی سهم مشغول نماز بود و مردم نیز این سو و آن سوی وی در رفت و آمد بودند. در اسناد این روایت فرد مجهولی وجود دارد.

باب بنی سهم همان باب العمره ای است که بدان اشاره شد. ششم: چنان که در صحیحین از حدیث اسامهبن زید آمده است، در مقابل کعبه نیز از مکانهایی که پیامبر در

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۶۸

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳۷ و ۳۱۱ و ج ۵، ص ۲۰۸

آن نمازگزارد، وجود دارد. ابن زید می گوید وقتی پیامبر وارد کعبه شد در همه سوی آن به نیایش پرداخت، ولی نماز نخواند و بیرون شـد و هنگام خروج درست در برابر کعبه، دو رکعت نماز خواند و فرمود: قبله این است. (۱) نسائی می گوید: در همه اطراف آن تسبیح و تکبیر گفت ولی نماز نخواند سپس بیرون رفت و پشت مقام دو رکعت نماز خواند و فرمود: این قبله است. (۲) محبّ طبری می گویـد: «برابر کعبه» به درِ آن می گوینـد و به محـاذات آن «پشت کعبه» گفته می شود. سـپس می گویـد: همچنین بر همه اطراف (کعبه) که دری داشته باشـد، نیز اطلاق می شود و متعارف نیز همین است. آنگاه می افزاید: ظاهراً این مکان، روبه روی مقام در محوّطه کعبه است، به طوری که مقام در پشت نماز گزار قرار گیرد و می گوید:

احتمال بعید آن است که این مکان همان جای چهارم (محل امامت جبریل) باشد.

محبّ طبری وجه دیگری را نیز جایز دانسـته است و آن اینکه همان جای اول در پشت مقام باشـد؛ زیرا به آنجا نیز وجه (برابر) کعبه می گویند. سـپس افزوده است: برتری صورت کعبه بر دیگر طرف های آن، وارد شده است. پس از آن گفته است: جای هفتم: میان دو رکن یمانی است. این را ابن اسحاق در سیره خود طی داستان درازی، نقل کرده است.

هشـتم: حجر، و اسـتدلالش نیز به حدیث «خفه کردن پیامبر صـلی الله علیه و آله توسط عقبهبن ابی معیط در حجر» است که در صحیحین (۳) آمده. در همین فصل به نماز پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه اشاره کرده

۱- بخاری، ج ۳، ص ۳۷۵ در الحج بـاب «من کبّر فی نواحی الکعبه» و ج ۸، ص ۱۴ در المغازی باب «این رکّزالنبی صـلی الله علیه و آله الرایه یوم الفتح» روایت کرده است. مسـلم نیز آن را در شـماره ۱۳۳۰ و ۳۱۱ در الحج باب «استحباب دخول الکعبه للحاج» روایت کرده است

۲- نسائی، ج ۵، ص ۲۱۹ و ۲۲۰ در الحج باب «الذکر والدعاء فی البیت» و باب «موضع الصلاه من الکعبه».

۳- بخـاری در صـحیح خود چنین روایت کرده است: در حـالی که پیامبر صـلی الله علیه و آله مشـغول نماز در حجر کعبه بود، عقبهبن ابی مُعَیط جلو آمد و پیراهنش را بر گردن رسول خدا پیچید و به سختی فشرد، ابوبکر پیش آمد و شانه اش را گرفت و او را کنار زد و از پیامبر صـلی الله علیه و آله دور ساخت و گفت: آیا می خواهید مردی را بکشید که می گوید «اللَّه پروردگار من است و نشانه های روشنی از سوی خدا برای شما آورده است؟!». مسلم نیز این روایت را در صحیح خود آورده است.

و گفته است: گوینـد حضـرت آدم علیه السـلام در کنـار رکن یمانی دو رکعت نماز خوانـد، او این روایت را به «دلائل الیقین» ابن ابی الدنیا و تاریخ ازرقی (۱) نسبت داده و می گوید: بدین ترتیب جاهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله به طور مسلّم یا به گمان، در آنها نماز گزارده به نُه (۲)

مورد رسید. دهم: مصلای حضرت آدم علیه السلام است. پایان سخن محب طبری که نکاتی را باید در باره آن یادآور شد: از جمله اینکه ذکر نماز پیامبر صـلی الله علیه و آله در کعبه، با عنوان این قسمت سازگار نیست؛ زیرا عنوان از این قرار بوده است: «جاهـایی در اطراف کعبه که گفته می شود پیامبر صـلی الله علیه و آله در آنجا نماز خوانـد» و این عنوان اقتضا دارد که تنها به ذکر جاهایی در کعبه پرداخته شود و نه داخل کعبه. دیگر این که: بر شمردن مصلّای حضرت آدم علیه السلام نیز با عنوان فوق سازگـاری نـدارد. و همچنین در مورد مصـلّای آدم علیه السـلام که آن را محتمـل دانسـته، احتمـال دارد که حضـرت آدم علیه السلام کنار رکن یمانی در کنار حجرالأسود نماز خوانده باشد و هم احتمال دارد کنار رکن یمانی در کنار «باب المسدود» در مستجار نماز گزارده که احتمال دوم- بنا بر آنچه پیشتر از قول فاکهی آوردیم- قوی تر است.

برخی می گویند: جایی که خداوند توبه آدم علیه السـلام را پذیرفت، پشت کعبه در کنار دری است که ابن زبیر نزدیک رکن یمـانی بـاز کرد. دیگر اینکـه آنچه در مـورد مصـلّای آدم علیه السـلام در کنـار رکن یمـانی ذکر کرده بـا نظر ابن سـراقه و ابن جماعه- که آن را در جهت شـرقی کعبه دانسـته انـد- مغایرت دارد و در باب هشـتم این کتاب اشاره شد که مصـلّای آدم علیه السـلام در جهت شـرقی است و میـان حفره سنگفرشـی که در همین راسـتا قرار دارد، یک سوم کمتر از سه ذرع آهنی، فاصـله است.

از جمله این که محبّ طبری زمـانی که جای نماز پیامبر صـلی الله علیه و آله در میان دو رکن یمانی را معین کرده، این احتمال را هم می دهـد که آن حضـرت صـلی الله علیه و آله وسط دیوار نماز خوانـده باشد و هم این که احتمال می دهد که از وسـط کمی آن سوتر و نزدیک به حجرالأسود نماز

۱- نک: اخبار مکه، ج ۱، ص ۴۴

۲- ظاهراً مؤلف نماز خواندن پیامبر صلی الله علیه و آله در کعبه را جای نهم دانسته است، در حالی که به لحاظ شمارش، فقط هشت مورد را ذکر کرده است.

بخوانـد و بالأـخره این احتمـال را هم می دهـد که از وسـط این سوتر و نزدیـک به رکن یمانی نماز خوانـده است. تعبیر وسـط دیوار نیز از آن جهت است که سـنگ مرمری در شـاذروان کعبه وجود دارد که روی آن نوشـته شـده است: ملک لاـجین (۱) دستور بنای محل طواف را صادر کرد.

دیگر این که محبّ طبری جـایی را که پیـامبر صـلی الله علیه و آله در پای در کعبه نماز خوانـد، معین نکرده است که خود سه احتمال دارد: ۱- در برابر در نماز خوانـده باشد ۲- در حفره سنگفرشـی که در سـمت راست درِ کعبه است ۳- ملتزم، که البته احتمـال سوم، بعیـد و احتمـال اوّلی قوی تر است؛ زیرا «در کنار در» خود بیانگر خلاف دو احتمال دیگر است و آن دو احتمال دیگر را تنها به دلیل نزدیکی می توان مصداق کنار در کعبه برشمرد.

مـا بـدین جهت این نکته را یادآور شـدیم که از شـیخ الاسـلام عزالـدین بن عبدالسـلام شافعی و احمـدبن موسـی بن عُجَیل از بزرگان یمن وارد شـده که گفته انـد: مصـلای جبرئیل در پشت پیامبر صـلی الله علیه و آله، همین حفره سنگفرشـی بوده است، البته من عین سـخن ابن عجیل را ندیده ام ولی به آگاهی یافتم که امام المقام و شـیخ الشـیوخ ما رضـی طبری از شـیخ احمدبن موسـی بن عجیل خواست که به روش کشف و شـهود، در این باره تحقیق کند. او نیز به آگاهی وی رسانده است که حفره یاد شده همان مصلّای جبرئیل در پشت پیامبر صلی الله علیه و آله است.

سخـن ابـن عبدالسـلام را ابن جمـاعه، در منسـک خـود نقـل کرده و آورده است: «شـیخ عزالـدین بن عبدالسـلام گویـد: حفره چسبیـده به کعبه، که میـان درِ کعبه و حجر واقع است، همان جایی است که جبرئیل نمازهای پنـج گانه را پس از واجب شـدن آنها از سوی خداوند متعال بر امت، پشت سـر پیامبر صلی الله علیه و آله به جای آورد. من از فرد دیگری چنین چیزی ندیده ام و البته بعید هم هست؛ زیرا اگر این سـخن درست بود، با نوشتن در باره حفره، بدان اشاره می کردند و تنها به (ذکر) کسی که دستور بنای محل طواف را داده، بسنده نمی کردند». این مطلب را دایی ام از وی نقل کرد. خدا هردوی آنها را بیامرزاد!

۱- شرح حال وی پیش از این آمد.

در باره مقام، به نقل از سعیدبن جبیر رحمه الله (۱) آمده است که: جای فعلیِ آن، روبه روی درِ صندوقی (یا گنبدی) است که مقام در آن قرار دارد و از حفره ای که کنار حجر است رد می شود. بنا بر این، مقام نسبت به کعبه، در نیمه حفره یاد شده قرار دارد و اگر جای مقام نسبت به کعبه، چنین باشد پیامبر صلی الله علیه و آله پس از خروج از کعبه در آنجا نماز خوانده است؛ زیرا نسائی از اسامه بن زید روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از خروج از کعبه، دو رکعت نماز جلوی کعبه خواند و در روایتی آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله دو رکعت نماز در پشت مقام خواند و در واقع پشت مقام و جلوی کعبه یکی است، چنان که گفته اند مقام در کنار کعبه بوده است.

دیگر آن که از سخن محبّ طبری بر می آید: مصلّایی که ابن سائب از آن یاد کرده، غیر از آن مصلّایی است که اسامه گفته است؛ زیرا اسامه به دو صورت از آن یاد کرده که جای تأمل دارد: حدیث ابن سائب در مورد مصلایی که ذکر کرده، با حدیث اسامه در این مورد سازگار است و با نگاهی به متن حدیث، هر کدام این نکته ها روشن می شود. متن حدیث ابن سائب که ازرقی آن را آورده چنین است:

جدم از داودبن عبدالرحمان، از محمدبن جُرَیج، از محمدبن عبادبن جعفر، از ابن سائب روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله روز فتح مکه، جلوی کعبه، روبه روی الطرفه البیضاء (نوار سفیدی که به عنوان علامت نهاده شده بود) به نماز ایستاد و سپس دو دست خود را بلند کرد و فرمود: این قبله است. (۲) متن حدیث اسامه چنین است: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وارد کعبه شد، در همه اطراف آن به دعا پرداخت ولی نماز نخواند و بیرون آمد؛ وقتی خارج شد در برابر کعبه دو رکعت نماز خواند و فرمود: این قبله است. آن دو این روایت را آورده اند. (۳) نسائی هم می گوید: در همه اطراف آن تسبیح و تکبیر گفت، ولی نماز نخواند. سپس بیرون رفت و پشت مقام،

۱- رحله ابن جبیر، ص ۶۲

۲- اخبار مکه، ج ۱، ص ۳۵۱

۳- منظور، بخاری، ج ۳، ص ۳۷۵ و ج ۸، ص ۱۴ و نیز مسلم، شماره ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ است.

دو رکعت نماز خواند و سپس فرمود: این قبله است. (۱) حقیقت آن است که گفته اسامه در حدیث اول که گفت: «در برابر کعبه نماز خواند» و سخن او در حدیث دوم: «و پشت مقام دو رکعت نماز خواند» با هم تعارض ندارند.

زیرا آن گونه که ابن عقبه در مغازی و جاهای دیگر گفته، مقام در برابر کعبه قرار داشته است و بنا براین، در پشت مقام نماز خواند، به مثابه توضیح این گفته است که: «در برابر کعبه نماز خواند» و بدین ترتیب تناقض میان سخن وی در این دو حدیث، برطرف می شود و این بهتر از آن است که سخن او را حمل بر این کنیم که آن حضرت در پشت محل فعلی مقام، به نماز ایستاد؛ زیرا اگر چنین کنیم، بوی تناقض میان این دو حدیث، به مشام می رسد.

و اگر حدیث ابن سائب گویای آن باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه کنار کعبه به نماز ایستاد و فرمود: «این قبله است» و حدیث اسامه نیز گویای همین سخن پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، این خود دلیل بر یکی بودن نمازگاه هایی است که اسامه و ابن سائب ذکر کرده اند.

و همان نظر که از سوی محبّ طبری مطرح ساختیم تأیید می شود؛ یعنی که نمازگاه ذکر شده از سوی اسامه غیر از نمازگاهی است که از سوی ابن سائب ذکر شده است و حدیث استدلالی محب طبری برای مصلایی که ابن سائب ذکر کرده نیز آورده نشده و همچنین حدیث ازرقی نیز آورده نشده است؛ زیرا محبّ طبری در «القری» در مطلبی با عنوان «جاهایی از کعبه که پیامبر صلی الله علیه و آله نماز گزارد»، می گوید: ... سوم، نزدیک به رکن شامی، در کنار حجر، و از عبداللّه بن سائب روایت است که او ابن عباس را به آن سوی رکن، کنار حجر بعد از در، سوق می داد؛ ابن عباس به وی می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در همین جا نماز می خواند و می گفت: آری و بر می خاست و به نماز می ایستاد. احمد و ابوداود این روایت را آورده اند. در این معنا، حدیثی از ابن عباس وارد نشده و معلوم می شود که این روایت از خود ابن سائب است. واللّه اعلم.

۱- کد کتاب ۹۱۲۷ زبان کتاب فارسی تاریخ ۱۳۹۲۰۸۲۷ شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام-جلد ۱ / باب هفدهم: حِجْر اسماعیل علیه السلام و محلّی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا نمازگزارد / مکان هایی در اطراف کعبه که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن ها نماز گزارد

دیگر اینکه: این گفتگو (ی ابن سائب و ابن عباس) می تواند به صورت پرسشی باشد که یعنی: آیا مطمئن هستی که پیامبر صلی الله علیه و آله در اینجا نماز گزارد و پاسخ می شنود که: آری (مطمئن هستم).

حدیثی را که محبّ طبری بدان استناد کرده، غیر از حدیثی است که ازرقی آورده است؛ زیرا حدیث مطرح شده از سوی محبّ طبری گویای آن است که ابن عباس از ابن سائب در محلّ نماز پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر کعبه پرسیده است، ولی حدیثی که ازرقی آورده حکایت از آن دارد که ابن سائب خبر داده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه در برابر کعبه به نماز ایستاد و دست هایش را بلند کرد و فرمود: این قبله است، و با بیان تعداد طواف، محلّ مصلّا (جای نماز) را مشخص کرد و این مطلب، با نماز خواندن پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر رکن شامی منافاتی ندارد. زیرا امکان دارد که از همان محلّ نظر افکنده باشد و بنا بر این، هر دو صورت را بشود گفت و در خبر مربوط به ابن عباس نیز بخشی از داستان از قلم افتاده است.

من خود به خط رضی الدین محمدبن ابی بکربن خلیل عسقلانی، مفتیِ حرم (مسجد الحرام) مطلبی دیده ام که حاکی است پیامبر صلی الله علیه و آله را نمازگاهی میان این حفره و حجر است؛ متن آن نوشته چنین است: شیخ عثمان بن عبدالواحد عسقلانیِ مکی، به نقل از یکی از بزرگان و استادان مکه خبر داد که جای (به نماز ایستادن) پیامبر صلی الله علیه و آله سنگ گود افتاده، نزدیک حفره، کنارِ کعبه در سمت حجر اسماعیل؛ یعنی همان حجری است که در کنار این حفره وجود دارد و دعا در آن، مستجاب است.

مفتی عمادالدین بن عبدالرحمان بن محمد برایم گفت: هرکس در آن مکان دعای زیر را بخواند مستجاب می شود: «یا واجِدُ یا واجِد یا ماجِد یا بَرُّ یا رَحِیمُ یا غَنِیّ یا کَرِیم اتْمِم عَلَیَّ نِعْمَتَکَ وَالْبِسْنِی عافِیَتَک»، این حفره همان حفره پیش گفته است. و سنگ گود افتاده نیز که به عنوان نشانه این نمازگاه آمده، اکنون شناخته شده نیست و این همان سوّمین جایی است که محبّ طبری یاد کرده است؛ زیرا میان حفره یاد شده و رکن شامی، جز همین نمازگاه سوم، نمازگاه دیگری وجود ندارد.

در سال ۸۰۱، سنگِ مرمر فعلیِ حفره یاد شده تجدید بنا شد و ما مواردی از ابعاد و اندازه های آن را خود معین کردیم که طول آن از سمت رکن شامی به سوی رکن یمانی، چهار ذرع بود و عرض آن از سمت شرقی به سوی دیوار کعبه، دو ذرع و یک ششم و عمق آن نیم ذرع که البته همه به ذرع آهنی است. حفره یاد شده تنها پس از آمدن ابن جبیر به مکه است که مزّین به سنگ مرمر می شود. ابن جبیر در سال ۵۷۹ به مکه آمده است. وی در سفرنامه خود از این مکان نیز یاد کرده و گفته است: این (حفره) نشانه مقام در زمان ابراهیم علیه السلام است تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به جایی که امروزه مصلاست، جابه جا کرد و اینک با شن سفید، فرش شده است. (۱) بدین ترتیب ثابت می شود که وقتی ابن جبیر آن را دید، مزیّن به سنگ مرمر نشده بود (و تنها با شن سفید پوشیده شده بود.) پیش از این، به نادرستی این سخن وی که این مکان، محل مقام در زمان ابراهیم علیه السلام بوده، اشاره کردم. واللّه اعلم.

۱- رحله ابن جبیر، ص ۶۲

صفحه سفید

باب هجدهم: ابعاد مسجدالحرام و مراحل توسعه آن

تاریخ توسعه مسجد الحرام

ازرقی در روایتی که اسناد آن به خودش می رسد، نوشته است: از جدّم، از مسلم بن خالد زنجی از ابن جُرَیج روایت شده که گفت: مسجدالحرام دیوارهایی گرداگرد خود نداشت و از هر سو، با خانه های اطراف محاصره شده بود و البته در میان این خانه ها درهایی برای ورود وجود داشت؛ عمربن خطاب چندین خانه را خرید و خراب کرد و همه خانه های نزدیک مسجد (الحرام) را ویران ساخت. برخی از صاحبان خانه ها از گرفتن بهای خانه های خود و از فروش آن خودداری کردند و از این رو بهای این خانه ها در خزانه کعبه به امانت گذارده شد تا بعدها به آنها برسد. پس از آن دیوار کوتاهی گرادگرد مسجدالحرام بنا کرد و به ایشان گفت: شما وارد کعبه شده بودید و این محوطه کعبه است.

ازدحام مردم در زمان عثمان، بیشتر شد. او نیز مسجدالحرام را توسعه داد و (خانه های گروهی) از ایشان خرید. برخی از فروش خودداری کردند و خانه هایشان ویران شد. (۱) ازرقی از سالی که عمر مسجدالحرام را توسعه داد- که سال هفده هجری بود- و

۱- اخبار مکه، ج ۲، صص ۶۸ و ۶۹

همچنین از سالی که عثمان اقدام بدین کار کرد- که سال ۲۶ هجری بود- ذکری به میان نیاورده است. این دو تاریخ را (که یاد کردیم) ابن جریر و ابن اثیر در تاریخ توسعه مسجدالحرام آورده اند. (۱) ازرقی یادآور شده است که عبداللّٰه بن زبیر مسجد را از جانب شرقی؛ یعنی قسمت بالای آن، در طرف رکن شامی و نیز از جانب (رکن) یمانی توسعه داد و در جانب شرقی، نصف خانه ازرقی (جدّ ازرقی نویسنده اخبار مکه) را به بهای چندین ده هزار دینار خریداری کرد. پس از آن ابوجعفر منصور دوّمین خلیفه عباسی، مسجدالحرام را از طرف رکن شامی و نیز از جانب غربی توسعه داد و آن را به حدّی که امروزه هست، رساند و در طرف غربی نیز به باب بنی جُمَح رسید که گمان می کنم اضافه معروف به باب ابراهیم روبه روی آن قرار دارد. او در توسعه خود، از هر دو طرف تنها یک رواق ایجاد کرد و این کار در محرم سال ۱۳۷ آغاز شد و در ذی حجه ۱۴۰ به پایان رسید.

منصور عباسی در توسعه خود، وسعت مسجدالحرام را به دو برابر رسانید. پس از آن، مهدی بن ابوجعفر منصور از سمت بالا و طرف رکن یمانی و از همان جایی که پدرش در طرف غرب رسیده بود، مسجدالحرام را توسعه داد و به همان جایی رساند که امروزه وجود دارد. البته به استثنای دو افزوده ای که بعد از آن رخ داد و به آنها خواهیم پرداخت.

توسعه او در دو نوبت صورت گرفت: نوبت اول در سال ۱۶۱ بود که طی آن به آنچه پدرش افزوده بود، رواق هایی افزود و نوبت دوم در سال ۱۶۷ بود که در حج دوم خود در سال ۱۶۴ دستور آن را داده بود و این بنا در زمان پسرش موسی الهادی تکمیل شد؛ زیرا مرگ ناگهانی گریبان المهدی را گرفت.

از چیزهایی که پس از مرگ وی ساختند، قسمتی از سمت یمانی و بخشی از سمت غربی، از ستون های سنگی طرف یمانی تا جایی است که منصور در سمت غربی رسانده بود.

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۱ و ابن اثیر، ج ۳، ص ۸۷

مهدی برای توسعه و بنای مسجدالحرام، اموال بسیاری خرج کرد؛ زیرا بهای هر ذرع مربع که جزو مسجدالحرام شد ۲۵ دینار و بهای هر ذرع مربع از درّه، پانزده دینار بوده است.

ستون های سنگی نیز از شام آورده شد و در جدّه پیاده شد و از آنجا با گاری به مکه حمل گردید و کارهای دیگری هم انجام شد که هزینه های گزافی دربرداشت و بی نظیر بود. خداوند پاداش نیکو به وی دهد! نام او در حال حاضر در چند جای مسجدالحرام نوشته شده است؛ از جمله نزدیک مناره معروف به مناره باب علی]« [که نشان (میل) در آن قرار دارد. آنچه از وضعیت مسجد، از آغاز تاکنون و نیز در باره توسعه و بنای آن گفتیم- بجز دو افزوده ای که به عمل آمده است- فشرده مضمون مطلبی است که ازرقی در این باره آورده است. (۱) در باره بنای ساده آن و بدون توسعه و گسترش، آمده است که: عبدالملک بن مروان دیوارها و سقف آن را ساج زد و در بالای هرستون پنجاه مثقال طلا به کار برد و عمارت زیبایی در آن بنا کرد و پسرش ولیدبن عبدالملک ساخته های پدر را ویران ساخت و آن را باردیگر به گونه ای محکم بنا نهاد و سقف آن را ساج زراندود زد و مسجدالحرام را از داخل سنگ مرمر کرد و برای آن بالاخانه ای درست کرد و بر بالای ستون های طلا، صفحاتی از مس قرار داد و قسمت بالایی دیوارها را کاشی کاری کرد و نخستین کسی بود که در مسجدالحرام از کاشی استفاده کرد و نیز نخستین کسی بود که ستون هایی از مرمر برای آن آورد. گفته اند که در زمان متوکّل عباسی نیز مسجدالحرام مرمّت و بنا گردید. از مطلب ازرقی در باره بنا و عمارت ساده و بدون توسعه مسجدالحرام چنین برمی آید.

سُهیلی در باره بنا و عمارت مسجدالحرام، مطلب شگفتی آورده که آن را در اینجا می آوریم و سپس نکته شگفت آن را باز می گوییم. متن سخن سهیلی چنین است:

زمان ابن زبیر، در بنا و استحکام کعبه (و نه وسعت آن) کارهای بسیاری صورت

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۶۹ به بعد.

گرفت و ستون هایی از سنگ مرمر برایش ساخته شد و تعداد درهای آن بیشتر و بهتر شد و در زمان عبدالملک بن مروان، بر ارتفاع دیوارهای مسجد، افزوده شد و ستون های سنگی را از طریق دریا به جدّه آوردند و از جدّه با گاری به مکه منتقل کردند. (۱) در این سخن سهیلی گفته است ابن زبیر مسجدالحرام را توسعه نداد، باید تأمل و دقت شود؛ زیرا با آنچه در این مورد شهرت دارد، متناقض است (و در میان رجال حدیث) هرکس حافظ باشد بر غیر حافظ برتری دارد. و این که گفته است ابن زبیر ستون هایی از سنگ مرمر در مسجدالحرام به کار برد واین که عبدالملک این ستون ها را برای مسجدالحرام آورد، با گزارشی که ازرقی به دست داده وگفته است: ولیدبن عبدالملک نخستین کسی است که ستون های مرمرین به مسجدالحرام آورد، تعارض دارد، ولی البته از مطلب ازرقی، خلاف این امر برداشت می شود؛ چون می گوید: جدّم گفت سفیان بن عیینه از سعیدبن فروه از پدرش برایمان نقل کرده که گفت: در زمان عبدالملک بن مروان، در کار مسجد و عمارت و بنای آن بودم. بر بالای ستون های (سنگی)، برای هرستون پنجاه مثقال طلا کار گذاشتند (۲) وجه تعارض این سخن با آنچه پیش از این آمد، در این است که لازمه طلاکاری در سر ستون ها، وجود آن ستون ها در زمان چنین کاری است و اگر این ستون ها موجود بودند (باید قبول کرد که) حاصل کار عبداللّه بن زبیر بوده اند و در هر حال این مسأله باگفته ازرقی در این که ولیدبن عبدالملک نخستین کسی بود که این ستون ها را به مسجدالحرام آورد، مخالفت دارد. واللّه اعلم.

توسعه مسجدالحرام و عمارت آن پس از ازرقی

پس از ازرقی، چیزی به (مساحت) مسجدالحرام افزوده نشد، مگر دو افزوده: یکی معروف به «افزوده دارالندوه» در قسمت شمالی و دیگری معروف به «افزوده باب ابراهیم» در قسمت غربی است. پس از مهدی عباسی، جز این دو افزوده، چیزی (بر

۱- الروض الأُنُف، ج ۱، ص ۲۲۴

۲- اخبار مکه، ج ۲، ص ۷۱

مسجدالحرام) اضافه نشد و اما این سخن حافظ عمادالدین بن کثیر در تاریخ خود، در اخبار سال ۱۷۱ که می گوید: خیزران امّ الرشید به مکه شد و در آنجا اقامت گزید تا به مراسم حج رسید (۱) و خانه مشهور به «دارالخیزران» را در مکه خرید و به مسجدالحرام اضافه کرد، (۲) سخن درستی نیست؛ زیرا خانه مشهور به «دار خیزران» در مکه پای کوه صفا است و میان آن تا مسجدالحرام، طبق آنچه ازرقی در باره فاصله میان درِ معروف به باب صفای مسجدالحرام گفته، راه همواری به طول بیش از یکصد ذرع است. صفا نیز به عنوان مبدأ سعی، نزدیک همین خانه است. بنا بر این ضمیمه شدن آن به مسجدالحرام، غیر ممکن است. همچنین گفته است: اگر چنین اتفاقی افتاده بود شهرت می یافت، همچنانکه خبر گسترش مسجدالحرام از سوی دیگران همه جا پخش گردیده و معروف شده است و ازرقی نیز در تاریخ خود آن را می آورد، همچنان که موارد دیگری از این قبیل را آورده است.

همچنین از نظر روایی، اسحاق بن احمد خزاعی در خبر مربوط به اضافه کردن دارالندوه آورده است که: متولی آن، وزیر معتضد عباسی (۳) است که بسیار به جاست باقی مانده دارالندوه را، مسجد بسازد و خلاصه اش آن است که متولّی از محمدبن احمد مقدّمی قاضی مکه و عجّ بن حاج، امیر مکه می خواهد که نامه هایی مانند نامه وی بنویسد.

آنها نیز نوشتند و نوشته ها بر معتضد عرضه شد. او نیز دستور داد دارالندوه را به صورت مسجد درآورند و به مسجدالحرام متصل کنند برای این کار هزینه فراوانی نیز تهیه شد و به یوسف بن یعقوب قاضی بغداد فرستاد. او قسمتی از آن را به صورت ورقه های طلا و نقره درآورد و بخش دیگر را به دست پسرش عبداللّه بن یوسف داد تا در زمان حج به هزینه آن کار رساند و مردی به نام ابوهیاج اسدی را همراه او روانه کرد و کارها را به وی سپرد، کارگران و دستیارانی نیز همراهش کرد. آنها خاکروبه ها را از دارالندوه بیرون

۱- البدایه والنهایه، ج ۱۰، ص ۱۶۲

۲- این خبر در تاریخ ابن کثیر وجود ندارد.

۳- عبیداللّه بن سلیمان بن وهب که تا سال مرگ در ۲۸۸ ه. پست وزارت المعتضد را عهده دار بود.

ریختند و آنجا را ویران کردند و به جای آن مسجدی همراه با ستون ها، طاق ها و رواق ها با سقف ساج طلاکاری و کاشی کاری، ساختند، آنگاه در دیوار بزرگِ مسجد، تعداد دوازده در، شش لنگه بزرگ هرکدام با (عرض) پنج ذرع و ارتفاع یازده ذرع و شش لنگه کوچک با (عرض) دو ذرع و نیم و ارتفاع هشت ذرع و دو سوم ذرع یک در میان قرار دادند و افزون بر اینها، سه لنگه درِ دیگر به خیابان های اطراف باز شد که دوتای آنها دو لنگه ای و یکی هم یک لنگه ای بود. دیوارها و سقف آن نیز با دیوارها و سقف مسجدالحرام هماهنگ شد و برای آن، مناره و بالاخانه ای ساختند و این کار طی سه سال انجام شد.

اسحاق خزاعی سال پایان گرفتن بنای این افزوده به مسجدالحرام را ذکر نکرده است؛ احتمالًا در سال ۲۸۴ بوده است؛ زیرا که به گفته خود، در سال ۲۸۱ نامه مربوط به تأسیس آن را نوشته است.

ابوالحسن محمدبن نافع خزاعی برادر زاده اسحاق خزاعی می نویسد: زمانی که قاضی محمدبن موسی امیر مکه بود، طاق های موجود بر روی دیوارهای مسجد را همزمان با این بنا تغییر داد- که پیش از این بدان اشاره شد- و به جای آن ها ستون های سنگی مدوّری با میله هایی از ساج و طاق هایی با آجر سفید و گچ قرار داد و به شیوه بسیار بهتر، آن را به مسجدالحرام متصل ساخت؛ به طوری که وقتی کسی در دارالندوه به نماز می ایستد و رو به قبله می کند، همه آن را می بینند، این کار در سال ۳۰۶ صورت گرفت.

و اما در مورد افزوده ای که در جانب غربی، معروف به «افزوده باب ابراهیم» صورت گرفت، ابوالحسن محمدبن نافع خزاعی مطالبی در همان جایی که ازرقی از «باب بنی جمح» سخن رانده، ذکر کرده است و متن سخنان وی- بنا بر نقل ازرقی- از این قرار است:

در زمان جعفرالمقتدر باللّٰه عباسی که محمدبن موسی متولّی حکومت در مکه بود، این دو در یکی معروف به «باب الحناطین» و دیگری «باب بنی جُمَح»، تغییر داده شد و میان خانه زبیده مسجدی بنا گردید که به مسجد بزرگ متصل شد و رواق ها و طاق ها

و صحن برای آن ساختند و خیابانی بر تنگه بزرگ مکه برای آن ایجاد کردند. مردم در آن نماز خواندند و از آن بهره می بردند. این کار در سال های ۳۰۶ و ۳۰۷ صورت گرفت.

ویژگی های این افزوده

این افزوده با آن افزوده پیشین متفاوت است؛ زیرا رواق غربی ندارد و رواق های آن در جانب شرقی، شمالی و جنوبی است و در قسمت غربی، درهای آن قرار دارد و در میان رواق ها نیز یک لنگه در اضافی وجود دارد. هر رواق مستقل است و بخش اعظم رواق جنوبی در سمت شرق خانه ای با پنجره های چوبی را دربر گرفته است که «حیراتی» منسوب به ملک ناصر حسن بن ملک ناصر محمدبن قلاوون صالحی است. تاریخ این بنا طبق آگاهی که یافته ام، در سال های ۷۶۰ بوده است. این بنا دارای صحنی نیز هست. این بود فشرده ای از افزوده هایی که بعد از ازرقی در مسجدالحرام به وجود آمد. بناهای انجام شده بعد از ازرقی بسیار است و ما در اصل این کتاب، بخش هایی از آن را آوردیم، ولی در اینجا تنها به ذکر مهمترین نوسازی و ترمیمی که پس از ازرقی (در مسجدالحرام) صورت گرفت بسنده می کنیم:

علت انجام این نوسازی آن بود که در شب بیست و هشتم شوال سال ۸۰۲ از کاروانسرای «رامشت» در طرف غربی مسجدالحرام، آتشی زبانه کشید و بلافاصله به سقف مسجد سرایت کرد و همه قسمت غربی آن، بخشی از دو رواق جلوی سمت شامی (کعبه) از جمله سقف ها و ستون های سنگی را فرا گرفت و همه چیز را خراب کرد و به روبه روی باب «دارالصحابه» رسید. علّت فروکش کردن آتش نیز خالی بودن آن جا و نبودن مواد سوختنی بود. در اینجا دو ستون کمانی و سقفی قرار داشت که به دلیل خرابی در سیل وحشتناک همان سال ساقط شده بود. در پی این آتش سوزی، آنچه سوخته و خراب شده بود، به صورت تلّی بزرگِ مانع از نماز در مسجد و مانع از دیدن کعبه شده بود. آنگاه خداوند متعال مقدر کرد که در مدت کوتاهی و به دست امیر بَیْسق ظاهری، این خرابی ها مرمّت گردد. او در سال ۸۰۳ برای انجام حج به مکه آمد، وقتی

حاجیان در این سال به مکه رسیدند، او نیز شروع به برداشتن تل های باقی مانده کرد تا آن که همه آنجا خالی شد و شروع به بنّایی و مرمّت آن کرد و آن را به وضع پیشین باز گرداند، با این تفاوت که ستون های طرف غربی و نیز ستون های طرف شامی- به استثنای ستون های اندکی از قسمت جلوی آن- همگی از سنگ تراش خورده ساخته شد. این ستون های اندک را نیز با سنگ مرمر آهن کاری شده درست کردند. این کار در دهه آخر ماه شعبان سال ۸۰۴ صورت گرفت. مردم از سرعت انجام کار شگفت زده شدند؛ زیرا هرکس وضع آن را پیش از بازسازی دیده بود، گمان می برد که مطابق معمول، بازسازی آن سال ها به طول می انجامد و خدای را بر نعمت های بیکرانش شکر که (در این مدت کم) انجام شد وتنها بنای سقف قسمت غربی آن باقی ماند. علّت کامل نشدن نیز کافی نبودن چوب ساج برای سقف آن بود که اگر چوب به اندازه کافی در دسترس بود، در موسم سال ۸۰۴ همه بنا به طور کامل و به قدرت خداوند متعال به پایان می رسید.

در ماه محرّم سال ۸۰۷ امیر بَیْسق مجدّداً برای انجام بنای سقف و از بین بردن تَرَک های مسجدالحرام به مکه آمد که این کارها نیز به قدرت الهی، در مدت بسیار اندکی انجام شد؛ چرا که امیر بیسق با همّتی عالی از لحظه وصول، در پی فراهم کردن چوب ها (ی ساج) و عمل آوردن آنها برای سقف و سپس سوار کردن آنها در جای خود، برآمد. چوبی که در سقف به کار رفت، چوب عرعر نام دارد و از طائف به مکه آورده شده است. امیر بیسق در همین سال جاهای آسیب دیده، تَرَک خورده و نیازمند مرمّت در مسجدالحرام و سقف آن را مرمت و بازسازی کرد.

پس از آن و در سال ۸۱۵ چند نقطه از مسجدالحرام مرمّت شد؛ از جمله دو طاق قوسی، یکی از ستون های ردیف اول از رواق یمانی در برابر مدرسه بنگالی (۱) و نیز بخش های بسیاری در مسجدالحرام که زیر نظر استاد ما جمال الدین محمدبن عبداللّه بن

۱- مدرسه ای که سلطان بنگال در هند، احمد خان بن میرخان بن ظفرخان در سال ۸۱۰ ه. ساخت نک: «انباءالغمر»، ج ۲، ص ۳۸۸.

ظهیره قرشی مخزومی قاضی مکه (۱) و با استفاده از کمک های مردم انجام شد. پس از آن، خرابی و آسیب دیدگی در مسجدالحرام زیاد شد و قسمت های زیادی از سقف آن فرو ریخت و نیز جاهایی در طرف غربی و یک جا در طرف یمانی، روبه روی دو طاق قوسی یاد شده و سقف طرف شرقی، در جایی نزدیک به سقف دو طاق قوسی، که به آن «باب العباس» گویند، روبه روی باب الجنائز و کاروانسرای مراغی و چهار ذرعی آستانه باب الجنائز، در طرف شامی در سقف و نزدیک باب الدریبه و جای دیگری در همین طرف روبه روی کاروانسرای امّ خلیفه ناصر عباس معروف به عطیفیه و از جمله حدود شش گره از سقف روبه روی افزوده دارالندوه، در رواق کنار آن و نیز به اندازه یک گره از سقف روبه روی باب دارالصحابه و دو گره از سقف رواق غربی افزوده دارالندوه و بالای یکی از دو لنگه باب الجنائز در کنار کاروانسرای مراغی معروف به قیلانی تا انتهای دیوار مسجدالحرام از سمت کاروانسرای مراغی که البته به شکل شایسته ای این در و نیز دیوار مسجدالحرام واقع در کنار کاروانسرای قیلانی (همان مراغی) مورد مرمت قرار گرفت. میان دو لنگه باب الجنائز، ستونی قرار داشت که ویران نشده بود، ولی آن را خراب و با خاک یکسان کردند و دو ستون سنگی چسبیده به بنای میان دو در نیز از میان برداشته شد. در میان دو لنگه باب الجنائز، سنگ طلای بزرگی است که از بیرون و آنجا که مردم آن را می بینند صیقل و صاف شده، ولی از درون ناتراشیده است و حدود چهار ذرع از زمین برآمده است و روی آن (در محل تماس) با دیوار مسجد کنار مدرسه افضلیه و دیوار مسجد کنار کاروانسرای قیلانی دو بَسْت قرار دادند که با سنگ تراشیده شده از کنار مسعی و نیز سنگ مرمر ساخته شده و در بالای سقف این دو در از داخل مسجد و بالای پلکان نیز دو بست آجری با آهک به شکل بسیار زیبایی کنگره وار ساخته شده است. در سنگ نوشته این عمارت آمده است که در ذی قعده سال ۸۲۵ به دستور حاکم مصر «ملک الاشرف» برسبای به دست امیر زین الدین مقبل قدیدی ساخته شد.

۱- او در سال ۸۱۷ ه وفات یافت. تدریس در مدرسه بنگالیه زیر نظر وی بود. نک: شرح حال او در «الضوءاللامع، ج ۸، ص ۹۲- ۹۵ شماره ۱۹۴.

چوب هایی که افتاده بود، در جای خود؛ یعنی در سمت شرقی و نیز یمانی و غربی و در طرف شامی نزدیک باب الدریبه و روبه روی عطیفیه کار گذاشته شد و سقف آن بر جای خود باقی ماند و با گچ و آهک تقویت شد.

در طرف شامی، روبه روی باب دار الصحابه، در رواق وسط، ستونی از سنگ مرمر بود که با آهن و سرب بسته شده بود. این ستون برداشته شد و به جای آن ستونی از سنگ مرمر یکپارچه قرار داده شد که یکی از دو استوانه ای بود که در برابر باب الجنائز قرار داشت. در این طرف و در ردیف اول از وسط مسجد، تعداد هفت طاقِ قوسی ساخته شد و در همین طرف در انتهای طاق روی دکه منسوب به ابی سعودبن ظهیره فقیه نیز چندین طاق قوسی و در کنار آن به طرف باب دارالصحابه نیز طاق های قوسی دیگری ساخته شد و این بناها از بالا و پایین محکم گردید و زیباسازی شد.

دیگر از مواردی که در این قسمت ساخته شد، تعداد هشت طاق قوسی در طاق دوم و سه طاق در ردیف بعد از آن و پس از محکم کردن ستون های زیر آن، هفت طاق ردیف اول از وسط و تعداد هشت طاق قوسی در ردیف بعدی و سه تا در ردیف آخر ساخته شد. دو طاق قوسی نیز در برابر باب الجنائز و آستانه ای برای باب المجاهدیه ساخته شد و درهایی در مسجدالحرام؛ از جمله دو در برای باب الجنائز و سه در برای باب العباس و درِ وسطی باب الصفا و باب الصحابه و باب الزیاده المفرد، مورد بازسازی قرار گرفت و قسمت هایی از درهای مسجد (الحرام) و سقف های آن تعمیر گردید و همه یا بیشتر آنها در سال ۸۲۶ با آهک سفید شد. و مدتی پیش از آن، در سال ۸۲۵ و به دستور امیر زین الدین مقبل انجام گرفته بود.

ابعاد و اندازه های مسجدالحرام، پیش از توسعه

ازرقی در روایتی که سند آن به وی می رسد، می نویسد: اندازه مسجدالحرام یکصد وبیست هزار ذرع مربع است و اندازه طول مسجدالحرام از باب بنی جمح تا باب بنی هاشم- که عَلَم سبز روبه روی دار عباس بن عبدالمطلب در آنجا قرار دارد- ۴۰۴

ذرع است، با دیوارهایی که از وسط حجر به دیوارهای کعبه می چسبند. و اندازه فاصله آن از باب دار الندوه تا دیواری که در کنار درّه باب الصفا، روبه روی کعبه قرار دارد، ۳۰۴ ذرع است. و اندازه عرض مسجدالحرام از مناره نزدیک مسعی (جای سعی) تا مناره باب بنی شیبه کبیر، ۲۷۸ ذرع است و اندازه عرض مسجدالحرام از مناره «باب اجیاد» تا مناره «باب بنی سهم»، ۲۷۸ ذرع است. (۱)

گفتنی است در حال حاضر اثری از باب بنی جمح پیدا نیست و به گمانم جای آن همان ستون های پیش گفته در افزوده باب ابراهیم، روبه روی دیوار مسجد در همین راستا است.

باب بنی سهم نیز همان باب مسجدالحرام است که امروزه آن را باب العمره می گویند. ما خود، طول و عرض مسجدالحرام را اندازه گرفتیم. طول آن از دیوار غربی تا دیوار شرقیِ روبه روی آن، ۳۵۶ ذرع و یک هشتم ذرع آهنی بود و با ذرع دستی بالغ بر ۴۰۷ ذرع می شود که این فاصله از وسط دیواره غربی- که همان دیوار کاروانسرای خوزی است- تا وسط دیواره شرقی را در باب الجنائز- که از حجر و چسبیده به دیوار شامی کعبه می گذرد- شامل می شود و فاصله دیوار شامی تا دیوار یمانی آن، ۲۶۶ ذرع آهنی است که با ذرع دستی بالغ بر ۳۰۴ ذرع می شود که شامل وسط دیواره قدیم، نزدیک طاق های قوس ورودی به افزوده دارالندوه، تا وسط دیواره یمانی در میان باب الصفای مسجدالحرام و باب اجیاد آن، می شود و از مقام ابراهیم و کعبه و نزدیک تر به مقام، می گذرد؛ کار اندازه گیری را گروهی مورد اعتماد از دوستان برایم انجام دادند که خداوند جزای خیرشان دهاد! این اندازه گیری به تاریخ شب پنج شنبه هفدهم ربیع الأول سال ۸۱۴ به عمل آمد و اندازه گیری ما با اندازه گیریِ طول و عرض مسجدالحرام، که ازرقی آورده، مطابقت دارد.

ابن خرداذبه در اندازه و ابعاد مسجدالحرام مطلب مغایری دارد. او می نویسد: طول

۱- اخبار مکه، ج ۲، صص ۸۲- ۸۱

مسجدالحرام ۳۰۷ ذرع و عرض آن ۳۱۵ ذرع است. (۱) کـه البتـه شگفت اسـت و به همین دلیـل آن را ذکر کردیم. قاضـی عزالـدین بن جماعه در اندازه های مسـجدالحرام وجه دیگری بیان کرده و می گوید: «مساحت مسـجدالحرام شـش فدّان و سـه چهارم فدان است.

هر فـدّان برابر بـا ده هزار ذرع (در مساحت های مصر) به کار رفته و (این ذرع) مطابق با تقریباً سه وجب است». این مطلب را دایی ام از ابن جماعه برایم نقل کرد.

ازرقی نیز از مساحت مسـجدالحرام در زمـان ابن زبیر یاد کرده، می نویسـد: جـدّم گفت: سـفیان از عمروبن دینار، از یحیی بن جعـده، از زادان بن فروخ نقـل کرده که به عقیـده وی، (مساحت) مسـجد کوفه نُه (۹) جریب و (مساحت) مسجد مکه، هفت جریـب و انـدکی اسـت. ابوالولیـد از جـدّش نقـل کرده که این در زمـان ابن زبیر بـوده است. (۲) مـا برای آگـاهی از مساحت مسجدالحرام در زمان ابن زبیر، مقدار جریب را باز می گوییم.

ماوردی در «الأحکام السلطانیه» و نووی و قلعی و صاحب «وافی» در این باره مطالبی آورده انـد؛ ماوردی می نویسـد: (جریب) برابر بـا ده قصـب در ده قصب است که هر قصب برابر است بـا شـش ذرع. (۳) ابن رفعه پس از نقـل ماوردی می نویسـد: اگر محاسبه کنی عدد، ۳۶۰۰ (ذرع مربع) حاصل می شود. نووی و قلعی و صاحب وافی نیز گفته انـد: (جریب) برابر با زمین مربعی است که هر ضلع آن شـصت ذرع باشـد. ابن رفعه پس از آن می گویـد: اگر مساحت این مربع را نیز محاسـبه کنی رقم ۳۶۰۰ ذرع به دست می آیـد. ابن یونس نیز می گویـد: جریب برابر با ۳۴۰۰ ذرع (مربع) است. بنـابر آنچه مـاوردی و موافقان وی در انـدازه جریب، آورده اند (مساحت)، مسـجدالحرام در زمان ابن زبیر ۲۵۲۰۰ ذرع (مربـع) بوده است؛ چرا که این مقـدار برابر با هفت جریب است که باید اضافه آن را نیز بدان افزود. و بنا به نظر ابن یونس

۱- المسالک و الممالک، ص ۱۳۲

۲- اخبار مکه، ج ۲، ص ۷۱

۳- الأحکام السلطانیه، دارالکتب العلمیه بیروت، ص ۱۵۲

در توضیح مقدار جریب، (مساحت) مسجدالحرام در زمان ابن زبیر ۴۵ هزار ذرع (مربع) به اضافه دویست ذرع است؛ زیرا (۴۵ هزار ذرع مربع) برابر با هفت جریب است که باید افزوده هفت جریب را نیز بدان اضافه کرد و به گمان من این که گفته شده مساحت مسجد مکه، هفت جریب و خرده ای در زمان ابن زبیر است. این مقدار پس از توسعه مسجد و قبل از آن بوده است.

ازرقی درباره مرزهای مسجدالحرام، مطلب دیگری را نیز ذکر کرده است؛ در روایتی که از وی نقل شده، می گوید: به گفته جدم، مسلم بن خالد از محمّدبن حارث بن سفیان؛ و او نیز از علی الأزدی، از ابوهریره چنین نقل کرده است: ما در کتاب خداوند- عزّوجلّ- می یابیم که حدّ مسجدالحرام از حَزْوَرَه تا مسعی است. محمّدبن یحیی، از هشام بن سلیمان، از عبداللّه بن عکرمه، از پدرش، از عبداللّه بن عمروبن عاص نقل کرده که گفت: اساس و پایه مسجدالحرام که حضرت ابراهیم علیه السلام پی ریزی کرد، از حزوره تا مسعی یا «مسیل اجیاد» است و نیز می گفت: مهدی (خلیفه عباسی) مسجد را بر (پایه) مسعی بنا کرد. (۱)

اندازه های افزوده دارالندوه

اندازه طول دارالندوه، یک ربع کمتر از ۷۴ ذرع آهنی است که پیشتر بدان اشاره شد و شامل فاصله دیوار بزرگ مسجدالحرام تا دیوار مقابل آن؛ یعنی دیوار شامی می شود که باب مناره در آن واقع است. اندازه عرض آن از وسط دیواره شرقی تا وسط دیواره غربی، هفتاد ذرع است و نصف اندازه طول محوطه آن، از ستون هایی که در جلوی طرف جنوبی قرار دارند تا ستون هایی که در جلوی طرف شمالی واقع هستند، ۳۷ ذرع و اندازه محوطه صحن آن نیز همان قدر یعنی ۳۷ ذرع و یک ششم است. تمامی این اندازه ها، به ذرع آهنی محاسبه شده است.

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۶۲

اندازه های افزوده باب ابراهیم

اندازه طول باب ابراهیم یک ششم کمتر از ۵۷ ذرع است که شامل فاصله ستون های روبه روی دیوار بزرگ مسجدالحرام تا آستانه درِ این افزوده می شود. و اندازه عرض آن ۵۲ ذرع و ربع ذرع است که از میانه دیوار کاروانسرای خوزی تا دیوار کاروانسرای رامشت و نیز از روبه روی دیوار دار زبیده تا دیوار کاروانسرای رامشت را در بر می گیرد.

هر چند این فاصله آخری، یک ربع ذرع کمتر است. اندازه طول محوطه آن ۳۶ و ربع ذرع و یک هشتم ذرع است که فاصله ستون های شرقی بعد از صحن آن، تا آستانه باب القبه را در بر می گیرد. اندازه محوطه آن تا آستانه باب القبه و نیز اندازه عرض این محوطه، برابر با ۳۳ ذرع و نیم است که تماماً به ذرع آهنی است و اندازه گیری هر دوی این افزوده ها، در حضور خودم صورت گرفت.

باب نوزدهم: ستون ها، مناره ها، طاق ها و دروازه های مسجدالحرام

اشاره

در این بخش، تعداد ستون های مسجدالحرام و ویژگی آنها، تعداد طاق های قوسی، بالا خانه ها و قندیل های آن، ورودی ها و نام هر یک از آنها، منبرها و آنچه برای استفاده همگانی ساخته شده، مقام ها و چگونگی نماز امامان جماعت در آنها به تفصیل بیان خواهد شد.

تعداد ستون های مسجدالحرام (پیش از توسعه)

ازرقی در روایتی، با سندی که به خودش می رسد، چنین آورده است: تعداد ستون هایی که در کناره های مسجدالحرام و درهای آن قرار دارد ۴۸۴ عدد (۱) است که بیست ستون از آنها مربوط به درهاست.

فاکهی (۲) تعداد و ویژگی این ستون ها و نیز ستون هایی که هم اکنون در همه سوی مسجدالحرام و درهای آن قرار دارد، را به گونه ای مغایر با آنچه ازرقی بیان کرده است،

۱- این رقم در سال ۹۸۴ ه. ق. ۴۹۶ ستون بوده است تاریخ عماره المسجدالحرام، ص ۱۰۱

۲- هم در چاپ اول و هم در چاپ اصلاح شده بعدیِ متن عربی، به جای فاکهی، ازرقی آمده است که باتوجه به کلّ جمله و مقایسه ای که صورت گرفت، اصلاح گردید.

توصیف می کند (۱) زیرا در کناره ها و اطراف چهارگانه مسجدالحرام- بجز دو افزوده- تعداد ۴۶۹ ستون و بر درهای مسجد از داخل و خارج، تعداد ۲۷ ستون وجود دارد که مجموع آن بالغ بر ۴۹۶ ستون می گردد. البته شامل دو افزوده نمی شود. و بدین ترتیب بر آنچه فاکهی یاد کرده، تعداد ده ستون افزون تر است.

مجموع ستون های طرف شرقی ۸۸ ستون است که به جز یکی از آنها در ردیف میانی باب علی- که با آجر و گچ اندود است- بقیه از سنگ مرمر هستند و مجموع ستون های طرف شمالی که به آن شامی گفته می شود و در کنار دارالندوه و دارالعجله است، ۱۰۴ ستون است؛ از جمله ستون «الحمراء» که خود بیست و دومین ستون از ردیف جلویی این طرف است. همه ستون های این طرف، به استثنای چهارده ستون آخری از ردیف وسط در کنار دار العجله و باب السدره- که سنگ تراش هستند- از سنگ مرمر می باشند. مجموع ستون های طرف غربی، ۸۷ عدد است که همه آنها سنگ تراش است و از جمله ستون هایی است که پس از آتش سوزی مسجدالحرام و فرو ریختن ستون های مرمری آن، ساخته شد.

مجموع ستون های طرف جنوبی؛ یعنی یمانی ۱۴۰ ستون است که به استثنای ۲۵ تای آنها- که عمدتاً سنگ تراش و دو تای آنها آجر گچ کاری شده است- بقیه از سنگ مرمر می باشند. در حال حاضر در گرداگرد مسجدالحرام و درهای آن بالغ بر ۳۴۰ ستون سنگ مرمر و ۱۱۷ ستون سنگ تراش و سه ستون از آجر گچ کاری شده وجود دارد. پیش از این به مکان این ستون ها (ستون های آجری) و ستون های سنگیِ تراش شده و نیز جای ستون های مرمرین اطراف مسجدالحرام و درهای آن، اشاره کردیم.

تعداد ستون های محوطه مسجدالحرام و ویژگی آنها

تعداد این ستون ها ۲۳۰ تاست که چهارده تای آنها از سنگ ظریف و تراشیده شده است و بقیه آجرِ گچ کاری شده و بر روی هر دو ستون روبه روی هم، چوبی قرار داده

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۸۲

شده است که قندیل ها از آن آویزان شده اند. پیش از آن به جای این ستون ها، چوب های عمودی قرار داشت و سپس قندیل های روشنایی را برای روشن ساختن پیرامون کعبه، کار گذاشتند.

سخن قاضی عزالدین بن جماعه حکایت از آن دارد که این کار بعد از سال ۷۲۰ صورت گرفت و ستون های سنگی نیز در سال ۷۴۹ کار گذاشته شد و در سال ۷۵۱ بادِ سختی وزید که آنها را انداخت و پس از آن بازسازی شدند.

سخن ابن محفوظِ مکی، حکایت از آن دارد که ایجاد این تیرک ها برای قندیل ها در سال ۷۳۶ صورت گرفته و برخی از ستون های مربوط در زمان ما و پیش از آن نیز مورد بازسازی قرار گرفته اند.

ازرقی در ادامه گوید: در اطراف محل طواف، تعداد دَه ستون برنجی وجود دارد که (با قرار دادن روشنایی روی آنها)، محوطه را برای طواف کنندگان روشن می کنند.

آنها را واثق عباسی فرستاد ونخستین کسی که روی این تیرک ها روشنایی نصب کرد، جدّ وی عُقْبه بن ازرقی غسّانی بوده است. (۱)

تعداد ستون های افزوده دار الندوه

مجموع ستون های این افزوده در هر چهار طرف ۶۶ تا است که دوازده تای آن در سمت شرقی، بیست تا در سمت شامی، یازده تا در سمت غربی و ۲۳ ستون در سمت جنوبی قرار دارد.

تعداد ستون های افزوده باب ابراهیم

تعداد ستون های افزوده باب ابراهیم ۲۷ ستون سنگ تراش است که از جمله هفده عدد در دو ردیف در رواق شرقی کنار مسجدالکبیر (الحرام) قرار دارد که چهار تا از آنها چسبیده به دیوارهای کاروانسرای خوزی و رامشت (هر کدام دو ستون) است. در طرف

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۲۸۶

شمالی آن، شش ستون که یکی از آنها به دیواره های ایوان غربی متصل است. در طرف جنوبی نیز شش ستون وجود دارد قرار دارد که یکی از آنها به مناره موجود در این افزوده متصل است. در آینده از آن سخن خواهیم گفت. در طرف غربی این افزوده- همچنان که در ویژگی های آن نیز گفتیم- ستونی وجود ندارد.

طاق های قوسی مسجدالحرام، کنگره ها و قندیل ها

تعداد طاق های قوسی اطراف مسجدالحرام؛ همان قوس هایی که روی ستون های موجود در چهار طرف آن- به استثنای دو افزوده- وجود دارد، ۴۸۴ عدد است که ۹۹ تای آنها در سه ردیف در سمت شرقی؛ ۱۵۶ طاق در سه ردیف در طرف شامی و ۸۸ طاق در سه ردیف در طرف غربی و بالأخره ۱۴۰ طاق هم در سه ردیف در طرف جنوبی؛ یعنی یمانی قرار دارد.

ازرقی در مورد تعداد طاق های قوسی مسجدالحرام، رقمی مخالف آنچه گفتیم آورده است. او می گوید: تعداد ۴۹۸ طاق قوسی روی ستون ها قرار دارد (۱) ازرقی تعداد طاق های هر طرف را هم مشخص ساخته که در اصل این کتاب آورده ایم.

طاق های قوسیِ بخش افزوده بر دارالندوه

مجموع طاق هایی که روی ستون های این افزوده، در چهار طرف آن قرار دارد ۶۸ تا است. در سمت شرقی چهارده عدد در دو ردیف، در سمت شامی ۲۴ طاق در دو ردیف و در سمت غربی ۱۴ تا و در سمت جنوبی ۲۴ تا در دو ردیف هر ردیف شامل دوازده طاق قوسی وجود دارد. که البته طاق های یازده گانه روی دیوار مسجدالکبیر در این سمت و نیز طاق های روی درها و دروازه ها- که طاق های قوسی است- در این شمارش منظور نشده اند.

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۸۴

شمار طاق های بخش افزوده بر باب ابراهیم

شمار طاق های این افزوده ۳۶ است که پنج تای آنها بر دیوارهای «دار زبیده» و کاروانسرای خوزی و پنج تا بر دیوار روبه روی این دیوار؛ یعنی دیوار کاروانسرای رامشت است و بقیه روی ستون ها قرار دارند که شانزده تا در ستون های طرف شرقی در دو ردیف هشت تایی و پنج تا بر ستون های طرف شمالی و پنج طاق بر ستون های طرف غربی قرار دارند.

تعداد کنگره های این افزوده در سمت مسجدالحرام ۴۱۳ و نیز هفت تا نیم کنگره است. که در سمت شرقی ۸۱ و یک نیم کنگره، در سمت شمالی، ۱۲۵ و دو نیم کنگره و در سمت غربی ۹۷ و چهار نیم کنگره و در طرف جنوبی ۱۲۸ کنگره وجود دارد. و چیزی حدود نیمی از هر سمت در این طرف های چهارگانه پوشیده از پنجره های بزرگ از آجرِ نماکاری شده با آهک است.

کنگره های موجود بر دیوارهای خارجی مسجدالحرام، عبارت از ۵۲ کنگره از جمله پانزده تا بر دروازه معروف به باب العباس و یازده تا بر دروازه معروف به باب علی و یازده کنگره روی دروازه معروف به بازان در سمت جنوبی است. سه تا کنگره نیز روی باب اجیاد در همین سمت جنوبی و شش کنگره روی درِ بعد از آن و شش کنگره نیز روی درِ بعدی قرار دارد. آنچه از شمارش کنگره ها گفتیم، با رقم ذکر شده از سوی ازرقی، متفاوت است؛ او می گوید: کنگره های روی دیوار مسجدالحرام ازبیرون، ۲۷۲ عدد است. (۱)

تعداد کنگره های افزوده دارالندوه

در چهار سوی این افزوده که از داخل ۷۲ کنگره دارد، در هر سوی، هجده کنگره یک شکل و یکسان وجود دارد که البته کنگره های واقع در گوشه ها، شکل متفاوتی دارند.

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۹۵

تعداد کنگره های افزوده باب ابراهیم

تعداد کنگره های اطرافِ این افزوده، چهل و اندی است که ده تا در جهت شرقی و دوازده تا در سمت جنوبی و همین تعداد در سمت شمالی و نیز در سمت غربی روبه روی قبّه است و بقیه ردیف ها خالی است و ظاهراً کنگره هایی در آنجا وجود داشته که خراب شده است.

شمار قندیل های موجود در حال حاضر ۹۳ تا است که در سمت شرقی ۷ قندیل، در سمت شمال ۱۱ قندیل و در سمت غربی همچون سمت شرقی ۷ تا و در سمت جنوبی ۸ قندیل وجود دارد. در دایره اطراف محل طواف نیز سی قندیل هست. در مقام ابراهیم خلیل علیه السلام نیز چهار عدد و در هر کدام از مقام های چهارگانه پیرامون محل طواف، پنج قندیل وجود دارد.

در قسمت بیرون باب بنی شیبه، نیز یکی و در افزوده دارالندوه نیز در هر سمت- به استثنای طرف شرقی که قندیل ندارد- یک قندیل وجود دارد. در سمت داخلی باب الزیاده، معروف به باب ابراهیم در طرف غربی نیز یک قندیل قرار دارد. غالباً این قندیل ها مرتب و قابل استفاده اند. در ماه رمضان هر سال تعداد سی عدد قندیل در دایره محل طواف افزوده می شود. در هر یک از مقام های چهارگانه نیز یک قندیل اضافه می گردد.

در مقام ابراهیم علیه السلام در برخی شب های دهه سوم ماه رمضان، هر سال با ختم قرآن از سوی نمازگزاران قندیل هایی افزوده می شود. در دایره مربوط به طواف در موسم حج نیز همچون ماه رمضان، تعداد قندیل ها افزوده می شود در اطراف و کناره های مسجدالحرام نیز در ایام موسم حج تعداد قندیل ها افزوده می شود و علاوه بر آن چراغ هایی در زنجیری آویزان در رواق میانی، هر کدام از این سمت ها که قندیل های یاد شده در آنها قرار دارد، افزوده می گردد، هر چند که در رواق سوم از سمت شمالی، کنارِ افزوده دارالندوه، شش زنجیر جدای از هم وجود دارد.

در رواق میانی، از همان سمت نیز تعداد ۹ زنجیره و در رواق میانی سمت جنوبی

تعداد ۱۰ ده زنجیر و در طرف های شرق و غربی زنجیره های پراکنده ای وجود دارد که در هیچ کدام از آنها قندیلی نیست.

شمار قندیل های مسجدالحرام و زنجیره های آن، که در حال حاضر وجود دارد، از رقم ذکر شده از سوی ازرقی بسیار کمتر است؛ زیرا او گفته است که آنجا ۴۶۵ قندیل وجود دارد!

دروازه های مسجدالحرام

مسجدالحرام در حال حاضر تعداد نوزده دروازه دارد که ۳۸ لنگه آن باز می شود؛ در طرف شرقی چهار در است:

درِ نخستین، با سه لنگه موسوم به باب بنی شیبه که بدان باب السلام نیز می گویند.

دومین در، با دو لنگه معروف به باب الجنائز است (چرا که جنازه ها غالبا از آن دروازه بیرون برده می شود). ازرقی یادآور شده: همین دروازه است که پیامبر صلی الله علیه و آله از منزل خود (خانه خدیجه بنت خویلد در کوچه عطارین) از آن به مسجدالحرام رفت و آمد می کرد. (۱) همچنین یادآور شده است که این دروازه دارای یک لنگه بوده و نمی دانم که چه هنگام دو لنگه ای شده است، ولی باید دانست که این کار در سال ۵۷۹ انجام شده، زیرا ابن جبیر در گزارش سفرنامه خود که در همین سال صورت گرفت، آن را باز گفته است. (۲) در سوم، دارای سه لنگه است که باب عباس بن عبدالمطلب نیز نامیده می شود؛ زیرا روبه روی خانه او در «مسعی» است. ازرقی نیز به همین صورت آن را معرفی کرده است (۳) و ابن الحاج در منسک خود آن را «باب الجنائز» خوانده است؛ زیرا در بیان ویژگی سعی می گوید: «آنگاه با پای پیاده از صفا پایین می آیی تا در برابر پرچم سبز قرار گیری که اینجا

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۷۸

۲- رحله ابن جبیر، ص ۸۲

۳- اخبار مکه، ج ۲، ص ۷۸

ابتدای سعی است و باید به صورت هروله حرکت کنی و از پرچم سبزی که در «باب الجنائز» قرار دارد و انتهای سعی به شمار می رود، بگذری و از این پس به آرامی راه بروی تا به مروه برسی» چه بسا که نامگذاری این دروازه به «باب الجنائز» از آن جهت باشد که به گفته فاکهی در اینجا بر جنازه ها نماز خوانده می شد. او همچنین دو دروازه دیگر مسجدالحرام را ذکر کرده که در آنها بر جنازه ها نماز خوانده می شد که ان شاءاللّٰه بدان خواهیم پرداخت.

در چهارم، دارای سه لنگه است که به «باب علی» معروف است و ابن جبیر به همین نام آن را معرفی کرده است. او می گوید: (۱) و باب علی]« [و ازرقی آن را باب بنی هاشم نامیده است. (۲) در سمت جنوبی هفت در است:

درِ نخست، با دو لنگه به باب بازان معروف است؛ زیرا چشمه معروف مکه در بازان، در نزدیکی آن است. ازرقی آن را باب ابن عایذ خوانده است. (۳) درِ دوم، دارای دو لنگه است و آن را «باب البغله» می گویند و نمی دانم علت این نامگذاری و چنین شهرتی چیست. ازرقی آن را باب بنی سفیان معرفی کرده است. (۴) درِ سوم: باب صفاست. این در، کنارِ صفا واقع است و خود شامل چهار در است.

ازرقی می نویسد: امروزه به آن «باب بنی مخزوم» می گویند.

چهارمین در، دارای دو لنگه است و به نام «باب اجیاد الصغیر» خوانده می شود و این نام را ابن جبیر بر آن گذارده و باب الخلقیّین نیز گفته است. به گفته ازرقی به آن باب بنی مخزوم نیز گویند. (۵) درِ پنجم، آن نیز دارای دو لنگه است که مردم به «باب المجاهدیه» می شناسند؛ بدان

۱- رحله ابن جبیر، ص ۸۲

۲- اخبار مکه، ج ۲، ص ۸۸

۳- همان، ص ۸۹

۴- همان باب بنی سفیان بن عبدالأسد است.

۵- اخبار مکه، ج ۲، ص ۹۰

سبب که در همان مکان مـدرسه الملک المؤیـد المجاهـد والیِ یمن قرار دارد. به آن «باب الرحمه» نیز می گویند که علت این تسمیه را هنوز ندانسته ام. به گفته ازرقی، این نیز از درهای بنی مخزوم است.

ششـمین در، نیز دارای دو لنگه است و در حال حاضر به باب مدرسه الشریف عجلان والیِ مکه معروف است؛ زیرا این مدرسه در آنجا واقع است. ازرقی می گوید: به این دروازه باب بنی تیم می گویند.

در هفتم، دو لنگه است و اکنون به نام باب «امّ هانی ء بنت ابی طالب نامیده می شود.

ازرقی آن را بـدین نـام معرفی کرده است. به آن «باب الملاعبه» نیز می گوینـد؛ زیرا روبه روی خانه ای است متعلق به بزرگان نظامی (فرماندهان) و به نام الملاعبه به معنای زورخانه است.

در مطلبی به خط شـیخ ابوطیبه محمـدبن احمـدبن امین اقشـهری، ساکنِ حرمین شـریفین دیـده ام که آن را «باب الفرج» نامیده است.

در سمتِ غربی سه در وجود دارد:

اولین در، دو لنگه است که به نـام «بـاب عزوره» نـامور است که همان حزوره می باشـد که تصـحیف شـده است و پیش از این بـدان اشـاره کردیـم. ازرقی می نویسـد: بـه این در، بـاب بنی حکیم بن حِزام و بنی زبیربن عـوام می گوینـد و معروف به بـاب حِزامیه است؛ زیرا در کنار حزامیه قرار دارد.

درِ دوم، یـک لنگه بزرگ است که به آن بـاب ابراهیم می گوینـد و در افزوده ای واقع در همین سـمت قرار دارد و ابراهیم که این بـاب بـدان منسـوب است- آن چنـان که گفته انـد در کنـار آن شـغل خیـاطی داشـته است. ابوعُبَیـد بکری در کتـاب خود «المسالک والممالک» به این نکته اشاره کرده و یادآور شـده است که عوام این در را به وی نسـبت داده انـد. حافظ ابوالقاسـم بن عساکر (۱) و ابن جبیر و دیگر علما برآنند که این در منسوب به حضرت

۱- صاحب تاریخ دمشق و کتاب های دیگر، متوفی سال ۵۷۱ ه. ق.

ابراهیم علیه السلام است که البته بعید به نظر می رسد؛ زیرا وجه نسبتی وجود ندارد.

درِ سوم، یک لنگه است و به «باب العمره» شناخته می شود؛ زیرا عمره گزاران از «تنعیم»، معمولًا از این در رفت و آمد می کنند. نام «باب العمره» را ابن جبیر نیز در سفرنامه خود (۱) و محبّ طبری در «القری» ذکر کرده اند و ازرقی آن را «باب بنی سهم» نامیده است.

در طرف شمالی- که به آن شامی گفته می شود- پنج در وجود دارد:

درِ اوّل، یک لنگه و به نام «باب السّدِه» است و ابن جبیر در سفرنامه خود و دیگران آن را بدین نام خوانده اند و بنا به گفته ازرقی، به آن باب عمروبن عاص می گویند.

درِ دوم، یک لنگه ای و به نام «باب العجله» است؛ زیرا کنار دارالعجله قرار دارد.

درِ سوم، یک لنگه ای است و در افزوده دارالندوه و در گوشه غربی آن است.

چهارمین در، دو لنگه ای است در افزوده دارالندوه و در طرف شامی آن.

درِ پنجم، یک لنگه ای است که آن را «باب المدرسه» می گویند و در کنار مناره نزدیک باب بنی شیبه است. این بود درهای کنونی مسجدالحرام و نام هر یک از آنها.

ازرقی تعداد درها و نام و ویژگی هر یک را آورده است. (۲) ولی از آن زمان در تعداد، خصوصیات و حتی نام، تغییرات فراوانی پیدا شده است.

در مورد تعداد درها نیز، او یادآور شده که ۲۳ در هستند و شامل ۳۴ لنگه می شود.

در مورد ویژگی درها، باید گفت که: برخی از آن ها؛ از جمله چهار در از طرف غربی و چهار در از طرف شامی از میان رفته اند و برخی نیز تغییر شکل داده اند. در مورد نام های آنها نیز گفتنی است که: تنها پنج در به همان نامی که ازرقی یاد کرده، مانده اند و آنها عبارتند از: باب بنی شیبه، باب العباس، باب الصفا، باب امّ هانی و باب العجله. و در اصل این کتاب، متن نوشته ازرقی را آورده ایم و (تفاوت ها را) آنچه که ابن جبیر در مورد

۱- رحله ابن جبیر، ص ۸۲

۲- نک: اخبار مکه، ج ۲، ص ۸۶ به بعد.

درهای مسجدالحرام و نام آنها آورده، بیان کرده ایم. ابن جبیر در گزارش خود، از «باب بنی سفیان» سخنی نگفته است. (۱) در بخش مربوط به درهای مسجدالحرام، به درهای داخلیِ مسجد اشاره ای نکرده ام، هر چند ازرقی این کار را کرده است و علّت نپرداختن و اشاره نکردنم در آن است که این درها متعلق به خانه ها است و نه مسجد، و غالباً هم درهای کوچکی هستند که به پشت بام مسجد راه دارند و پیش از سال هشتصد یا اندکی بعد و در جهت پیشگیری از مفاسدی که بر پشت بام مسجد صورت می گرفت، تخته شدند و پس از آن باز شدند و تاکنون همچنان باز مانده اند. لا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ الّا بِاللَّه الْعَلِیّ الْعَظِیم.

اینک به درهای مسجدالحرام که به گفته فاکهی درآنجا برجنازه ها نماز می خواندند، اشاره ای می کنیم؛ این درها عبارتند از: باب بنی شیبه، باب العباس و باب الصفا.

فاکهی گوید: درگذشته، مردم بر مردگان مشهور درمسجدالحرام نماز می خواندند. (۲) حال آن که امروزه برای همه مردگان داخل مسجدالحرام نماز می خوانند.

او یادآور شده که مردم بر مردگان اشراف و قریش بر در کعبه نماز می خواندند. ما نیز دیده ایم که بر دیگر اعیان، پای درِ کعبه نماز می خوانند. در مورد انجام این کار برای غیر قریش و اشراف، مشاجراتی میان برخی از مردم صورت می گرفت. این مشاجرات در مورد خارج کردن (جنازه) دیگران هر چند بلند مرتبه و بزرگ (از غیر قریش و اشراف) از باب بنی شیبه هم صورت می گرفت. البته من در مورد خارج کردن جنازه ها از باب بنی شیبه مطلب قابل استنادی نیافته ام و به نظرم خارج کردن مردگان از مسجد از درِ معروف به باب الجنائز، اولی است؛ زیرا این در، راه عبور پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه همسرش خدیجه امّ المؤمنین به مسجدالحرام بوده و برای همین به آن باب النبی صلی الله علیه و آله می گفتند.

در مورد نماز بر مردگان در کنار درِ کعبه، از ازرقی خبری دیده ام حاکی از این که بر حضرت آدم علیه السلام (پس از مرگ) در آنجا نماز گزاردند و در مورد مردگانی که کنار درِ کعبه

۱- رحله ابن جبیر، صص ۸۲ و ۸۳

۲- اخبار مکه، ج ۲، ص ۹۷

بر آنها نماز خوانده نمی شد، پشت مقام ابراهیم در مقام شافعی این کار صورت می گرفت.

بر برخی مردگان نیز در در حزوره داخل مسجدالحرام و روبه روی رواق نماز میت خوانده می شد که این دسته شامل فقرا و مستمندان می شد و از این جهت این مکان انتخاب شده بود که به محل غسل و محل دفن ایشان نزدیک بود.

مناره های مسجدالحرام

در حال حاضر مسجدالحرام پنج مناره دارد که چهار مناره، در چهار گوشه آن و یکی هم در افزوده دارالندوه قرار دارد. ابن جبیر نوشته است: در مسجدالحرام هفت مناره وجود دارد و پس از بر شمردن این پنج مناره می گوید: یکی هم در باب الصّفا است که از همه کوچک تر است و در واقع نشانه باب الصفا به شمار می رود و به خاطر تنگی، کسی از آن بالا نمی رود. می گوید: و (هفتمین مناره) مخروطی شکل بر باب ابراهیم است. (۱) این مناره مخروطی شکل همانی است که اکنون به آن خزانه قاضی نورالدین علی نویری می گویند که قسمت بالای آن فعلًا ویران شده و گفته می شود یکی از امرای مکه آن را به دلیل مسلّط بودن آن بر خانه اش ویران کرد.

ابوجعفر منصور مناره باب العمره، از مناره های مسجدالحرام را مرمّت کرد و پسرش مهدی مناره ای را که بر باب بنی شیبه و نیز مناره باب علی و مناره باب حزوره رامرمّت کرد. جمال الدین محمدبن علی بن ابومنصور اصفهانی معروف به جواد، وزیر حاکم موصل نیز به گفته یکی از اساتید ما، مناره های مسجدالحرام را مرمّت و بازسازی کرد.

فرد مورد اعتمادی به من خبر داده که نام «جواد» را بر مناره باب العمره دیده که در آن نوشته ذکر شده است: در سال ۵۵۱ دستور بنای آن را صادر کرده است. مناره باب حزوره در زمان ملك اشرف شعبان بن حسین، حاکم موصل، بازسازی شد. این مناره در

۱- رحله ابن جبیر، ص ۶۸

سال ۷۷۱ سقوط کرد، ولی به کسی آسیب نرساند و بنّاها در موسم حج همان سال برای بازسازی آن دست به کار شدند و کار بنای آن در محرم سال ۷۷۲ به پایان رسید. مناره باب بنی شیبه در زمان سلطان ملک ناصر فرج بن ملک ظاهر برقوق و در پی فرو افتادن آن در آخر شعبان سال ۸۰۹ مورد مرمت قرار گرفت. این کار در سال ۸۱۰ شروع شد تا آخر ذی قعده سال بعد به پایان رسید و بنای زیبایی گردید.

فاکهی از چهار مناره ای که در چهار گوشه مسجدالحرام قرار دارند، نام برده و از مناره باب بنی سهم شروع کرده است. پس از آن به مناره باب حَزْوَره و سپس به مناره ای که نشان پای سعی کنندگانی است که در آنجا به هروله می پردازند. پس از آن به مناره باب بنی شیبه می پردازد.

فاکهی یادآور شده است که در مناره باب بنی سهم «صاحب الوقت» مکه به اذان می پردازد. منظورش از «صاحب الوقت»- چیست، خدا بهتر می داند- احتمالاً همان کسی است که امروزه به آن «رئیس اذان گویان» می گویند که البته با آنچه امروزه متداول است، مغایرت دارد؛ زیرا در حال حاضر مناره «صاحب الوقت» همان مناره باب بنی شیبه است.

فاکهی یادآور شده است که بر بالای مناره باب حزوره در ماه رمضان مؤذّن به (دعا و) مراسم سحر می پردازد و اشاره ای نکرده که در مناره های دیگر نیز چنین می کنند و این نشان می دهد که این مناره اختصاص به همین امر داشته است. حال آنکه امروزه (اذان گوها) در هر پنج مناره مسجدالحرام، (در ماه رمضان) اذان می گویند.

ازرقی و فاکهی از این جهت اشاره ای به مناره پنجم در «افزوده دارالندوه» نکرده اند، چون بعد از ایشان، ساخته شده است.

این بخش را با شمار مناره هایی که در مکه و اطراف آن- ولی خارج از مسجدالحرام قرار دارند و در آنها اذان گفته می شود- به پایان می بریم. فاکهی از این مناره ها یاد کرده است. متن سخن وی از این قرار است: «تعداد مناره هایی که بر کوه های مکه قرار دارند» مردم مکه در گذشته بر سر کوه ها اذان نمی گفتند و تنها در مسجدالحرام

اذان گفته می شد و در نتیجه کسانی که میان درّه ها و تنگه ها یا دور از مسجدالحرام بودند، از وقت نماز با خبر نمی شدند تا اینکه در زمان هارون الرشید عبداللّٰه بن مالك یاکسی چون او وارد مکه شد و بر اثر نشنیدن اذان نمازش قضا شد، لذا دستور داد که بر قلّه کوه ها، مناره هایی در نظر گرفته شود تا بر تنگه ها و درّه های مکه مسلّط باشد و برای نماز در آنجا اذان گویند. برای مؤذنان نیز مقرّری تعیین کرد که به آنها داده شود.

عبداللّٰه بن مالك خزاعی روی کوه ابوقیس که مشرف به مسجدالحرام است و نیز روبه روی آن مشرف بر اجیاد و در کنار مناره ای که به سمت قبله است و نیز پایین تر از آن مناره هایی خود دارد که مجموعاً چهار مناره می شود. عبداللّٰه بن مالك مناره ای نیز بر کوه مرازم دارد که مشرف بر شعب ابن عامر و جبل الأعرج است. علاوه بر آن، بُغا، از غلامان متوکّل عباسی با کنیه ابوموسی نیز دستور داد بر بلندای فلق برایش مناره ای بسازند.

عبداللّٰه بن مالك مناره ای نیز مشرف بر مجزره (کشتارگاه) دارد و در آنجا دو مناره نیز بر جبل تفاحه ساخته است. وی همچنین مناره ای بر بلندای جبل الأحمر دارد که در جایی از این قلّه، به نام کبش، ساخته است. بغا نیز روی این قلّه، مناره ای برای خود دارد.

عبداللّٰه بن مالك مناره ای نیز بر باب خلیفه عمر دارد که در همان جا بُغا نیز برای خود مناره ای ساخته است. عبداللّٰه روی کُدَیّ نیز مناره ای دارد که مشرف بر تنگه مکه است. بُغا مناره ای بر کوه مقبره دارد و مناره ای هم بر کوه حزوره و دو مناره بر کوه عمربن خطاب و بر کوه انصاب در کنار اجیاد نیز مناره ای دارد. در بلندی ام الحارث نیز مناره ای دارد که مشرف بر حصحاص است. بُغا، مناره ای بر کوه معدان مشرف بر دیوار خرمان و نیز مناره ای مشرف بر خضراء و چاه میمون دارد. مناره دیگری نیز در منا کنار مسجدالکبش دارد. بر این مناره ها اذان گویان برای نمازهای پنج گانه اذان می گفتند و هر ماه، مقرری نیز دریافت می کردند. پس از آن، مقرّری آنها قطع شد و برخی اذان گوها دست از اذان گفتن کشیدند، البته مناره هایی نیز بود که بر آنها همچنان اذان گفته می شد. عبدالعزیزبن عبداللّٰه سهمی امروزه برای اذان گویان آن مناره ها، مقرّری تعیین کرده است.

در دوره ما، اذان گفتن بر فراز این مناره ها ترک شده است، جز در ماه رمضان که روی هر کوه یک نفر به (دعای) سحر و اعلام وقت سحری می پردازد و اذان هم می گوید. این کوه ها عبارتند از: کوه ابوقیس، کوه معروف به لَعْلَعْ، جبل الأحمر که آن را با نسبت به موذّنی که در آن اذان می گفت «جبل الحارثی» هم می گویند. موذّنان در این کوه از مقرّریِ اندکی برخوردار بودند که همراه مقرری اذان گویان و دیگر کارکنان (مسجدالحرام) از مصر به آنها می رسید.

آنچه برای استفاده همگانی ساخته شده است

از جمله آنچه که برای استفاده عموم ساخته شده، قبّه بزرگی میان زمزم و سقاخانه عباس برای نگهداری اشیای وقفی و قرآن ها و صندوقچه جزوه های قرآن است که از جمله بنا بر قول مشهور، قرآن عثمان هم در آن وجود دارد و (نوشته ای نیز) هست که حاکی است در زمان الناصر عباسی مورد بازسازی قرار گرفته است. بنا بر گفته ابن عبد ربّه در «عقدالفرید» (۱) قبل از آن هم وجود داشته است و قبلًا گفته شد که ابن عبد ربّه در سال ۳۲۸ وفات یافته است. ابن جبیر نیز در اخبار سفرنامه خود بدان اشاره کرده است. او یادآوری کرده که این بنا منسوب به یهودیت است (۲) و البته علت این انتساب و نامگذاری را نیاورده است. قسمت هایی از آن در سال ۸۰۱ مرمّت شد.

از دیگر موارد، ساعت خورشیدی است که در صحن مسجدالحرام قرار دارد و از ساخته های «جواد» وزیر است که نام وی نیز در لوحه مسی- که برای خواندن وقت نصب شده و در قسمت بالای ساعت خورشیدی قرار دارد- نوشته شده است. به این ساعت خورشیدی «خورشید سنج» نیز می گویند. فاصله میان این ساعت تا رکن شامی که به آن رکن عراقی هم می گویند، چهل و سه ذرع و یک هشتم ذرع آهنی است.

از دیگر موارد، حوضی از سنگ مرمر میان زمزم و رکن و مقام است که خالدبن

۱- عقد الفرید، ج ۶، ص ۲۵۸

۲- رحله ابن جبیر، ص ۶۶

عبداللّه قَسْری (۱) در زمان ولایت خود بر مکه به فرمان سلیمان بن عبدالملک، آن را ساخت و آب شیرین زمزم را مستقیماً به آن راه داد. همچنین گفته شده است که این حوض به دستور ولیدبن عبدالملک ساخته شده است. این سخن را سهیلی گفته (۲) و سخن نخست را ازرقی آورده است. (۳) سپس این حوض از میان برداشته شد و اثری از آن نماند و این کار را نیز داودبن علی عباسی آن هنگام انجام داد. وی از سوی برادرزاده اش عباس سفاح در سال ۱۳۲ به عنوان والی به مکه آمده بود.

از دیگر اماکنی که برای استفاده همگانی در مسجدالحرام در نظر گرفته شده، منبرهایی بود که روی آنها خطابه ایراد می شد؛ نخستین کسی که بر منبر مکه به خطابه ایستاد، معاویه بن ابی سفیان بود. این منبر کوچک و دارای سه پلّه است که او در سفر به حج، آن را از شام آورده بود. خلفا و والیان، تا پیش از آن، ایستاده در برابر کعبه و در حجر، به ایراد خطبه جمعه می پرداختند. هر بار که منبر معاویه خراب می شد، تعمیر می گردید و تا زمان حج هارون الرشید همچنان بر روی این منبر، خطابه و سخنرانی صورت می گرفت. در این زمان، منبرِ نقش دار بزرگی با نُه پله از سوی موسی بن عیسی کارگزار وی در مصر، به او هدیه شد که جای منبر قبلی را در مکه گرفت و منبر قبلی به عَرَفه منتقل شد. پس از آن الواثق عباسی دستور داد منبری برای مکه، منبری برای منا و منبری برای عَرَفه ساخته شود. این بود گزارش ازرقی درباره منبرها. (۴) فاکهی نیز این مطالب را آورده وافزوده است که وقتی المنتصر فرزند متوکل عباسی

۱- او امارت عراقین را از سوی هشام بن عبدالملک بر عهده داشت. در سال ۸۹ والی مکه شد و در سال ۱۲۶ به قتل رسید. شرح حال وی در نوشته های تاریخ مربوط به خلافت هشام بن عبدالملک همچون طبری، مسعودی، یعقوبی، ابن اثیر، ابن کثیر، مرآه الجنان و ابن خلدون آمده است و ... در نوشته های ادبی همچون اغانی، ج ۲۲، ص ۵، العقد الفرید، عیون الاخبار و غیره نیز ذکر زیادی از وی شده است. درباره وی نک: تهذیب تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۶۷. و فیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۳۱-۲۲۶، مصارع العشاق، ج ۲، ص ۱۹۷، الفرج بعدالشده، ج ۲، ص ۱۴۸، نشوارالمحاضره، ج ۴، ص ۲۶۳، الاعلام، ج ۲، ص ۳۳۸

۲- الروض الأُنُف، ج ۱، ص ۲۲۴

۳- اخبار مکه، ج ۲، ص ۶۰

۴- همان، ج ۲، ص ۱۰۰

در زمان خلافت پـدرش به حـج آمد، منبر بزرگی تهیّه دید و روی آن به ایراد خطبه پرداخت و پس از آن خارج شد و منبر را به جای گـذاشت. پس از آن چنـدین منبر برای مسـجدالحرام ساخته شـد؛ از جمله منبری که وزیر مقتـدر عباسـی (۱) (دستور) سـاخت آن را داده بود که منبر بسـیار بزرگی بود و یـک هزار دینار ارزش داشت، ولی وقتی به مکه رسـید آن را آتش زدنـد؛ زیرا آن را فرستاده بود تا روی آن به نام خلیفه المقتدی خطبه خوانده شود، مصری ها مخالفت کردند و به نام مستنصر عبیدی حاکم مصر خطبه خواندند.

از این رو منبر مزبور را سوزانده شد.

یکی دیگر از منـابر، منبری بود که ملک اشـرف شـعبان حاکم مصـر در سال ۷۶۶ آن را سـاخته بود. نیز منبری که ملک ظاهر برقوق، حاکم مصر در سال ۷۷۷ فرسـتاد که تا این تاریـخ پابرجاست و خطبا روی آن به ایراد خطبه می پردازند و از زمانی که به مکه آورده شده، چندین بار تعمیر گردیده است.

منبر دیگر، منبر بسیار خوبی است که ملک مؤید حاکم مصر در موسم حج سال ۸۱۸ فرستاد و روز هفتم ذی حجه بر آن خطبه خوانده شد و منبر قبلی را کنار گذاشتند.

همراه این منبر، نردبـان منـاسبی نیز برای کعبه آوردنـد که از نردبان قبلی عریض تر بود و برای رفتن روی کعبه، از آن اسـتفاده می شـد. آن نردبـان در سال ۷۶۶ به دسـتور اشرف شعبان (۲) حاکم مصـر، ساخته شـد و مدت ۵۲ سال یا انـدکی بیشتر مورد استفاده قرار گرفت و مدت زمانی که بر منبر مزبور خطبه ایراد شد، ۳۱ سال یا کمی بیشتر بود. واللَّه اعلم.

۱- مقتـدر از سال ۲۹۵ تا زمان کشـته شـدن در سال ۳۲۰ ه، عهـده دار خلافـت بود. در زمان وی چنـدین وزیر به کار اشـتغال ورزیدند که ابن طباطبا در «فخری»، صـفحات ۲۷۵- ۲۶۵ و العمری در «الإنباء فی تاریخ الخلفاء» صـفحات ۱۵۹- ۱۵۶ و صابی در «وزراء» در جاهای فراوان، و تاریخ نگاران دولت عباسی؛ از جمله: همذانی، ابن اثیر، ابن کثیر، ابن جوزی و دیگران آنان را برشـمرده انـد. از این رو نمی تـوان به طـور دقیق مشـخص کرد که منظور کـدام وزیر است، احتمـال دارد که «علی بن عیسـی» باشـد؛ زیرا گفته شـده که او از املاـک سـلطان، وقف هـای زیـادی به عمل آورد و دیوانی ویژه این موقوفات به نام دیوان البرّ دیوان خیرات قرار دارد و درآمد حاصل از آنها را برای اصلاح مرزها و حرمین شریفین به کار گرفت نک: فخری، ص ۲۶۸

۲- مقتول به سال ۷۷۸ ه. ق.

ویژگی جایگاه های فعلی مسجدالحرام و موقعیّت هر کدام

همه جایگاه ها، به استثنای مقام حنفی، شامل دو ستون سنگی هستند که روی آنها طاقی قوسی و تخته ای با آویزهای قندیل قرار دارد. در میان دو ستون سنگی مقام شافعی، بنایی وجود ندارد. ولی در مقام مالکی و مقام حنبلی، میان دو ستون بنایی با سنگ و با آهک سفید شده، وجود دارد و در وسط آن، محراب قرار دارد. این سه جایگاه در سال ۸۰۷ به این دلیل به این صورت ساخته شد که می خواستند ماندگار باشد، ما وضعیت قبلی این مقام ها را در اصل این کتاب ذکر کرده ایم.

اما در مورد مقام کنونی حنفی ها، باید گفت که دارای چهار ستون سنگی تراشیده است و با سقفی روغنی منقوش که روی سقف، آجرِ آهک اندود شده است. میان دو ستون جلویی نیز بنایی است که محراب سنگ مرمر در آن است واین در شوال و ذی قعده سال ۸۰۱ به این صورت ساخته شد و در اوایل سال ۸۰۲ به پایان رسید. البته گروهی از علما و بزرگان، این نوع بنا را نپسندیدند و نکوهش کردند؛ از جمله علّامه زین الدین فارسکوری شافعی (۱) است که در این مورد کتاب معتبری هم نوشت و در اوایل سال ۸۰۲ در قاهره به من خبر داد که استادمان شیخ الاسلام سراج الدین بلقینی (۲) و فرزندش سرور و مولایمان قاضی القضات فعلِی دیار مصر، شیخ الاسلام جلال الدین (۳)- که خداوند حفظش کند- و نیز قاضیان دیار مصر در این سال فتوا به تخریب این مقام و نیز تعزیر کسی دادند که اجازه بنای آن را بدین صورت داده و مرتکب گناه شده است. ولایت امر نیز فرمان ویرانی آن را صادر کرد، ولی برخی هواپرستان با این کار مخالفت کردند و او

۱- عبدالرحمان بن علی بن خلف ابوالمعالی که منصب قضاوت مدینه منوّره بر وی محوّل شد، ولی این کاررا نپذیرفت و ساکن مکه شد وکتابی درباره مقام ابراهیم نوشت و درسال ۸۰۸ ه. ق. وفات یافت. نک: الضوءاللامع، ج ۴، ص ۹۶ و ۹۷

۲- عمربن رسلان بن نصیر است که در فقه و اصول خبرگی یافت و به کار قضا و تدریس و فتوا پرداخت ودر سال ۸۰۵ وفات یافت. نک: الضوء اللامع، ج ۶، ص ۹۰- ۸۵، شماره ۲۸۶

۳- عبدالرحمان بن عمربن رسلان، متوفی سال ۸۲۴ ه. در «الضوء اللامع»، ج ۴، ص ۱۰۶- ۱۱۳، شماره ۳۰۱ شرح حالی از او آمده است.

نیز از تخریب آن منصرف شد. علت ناخرسندی از این بنا، اشغال زمین زیاد و کمی ارتفاع آن با توجه به شب های گرمی که جز با مشقت و سختی نمی توان از آن استفاده کرد و نیز امکان مفسده جویی- که به دلیل نداشتن دید- می توانست پیش آید و امّا جای هریک از این مقام ها در مسجدالحرام از این قرار است که مقام شافعی پشت مقام حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام، مقام حنفی میان رکن شامی و رکن غربی و مقام مالکی در فاصله رکن غربی و یمانی و مقام حنبلی در راستای حجرالأسود است.

فاصله میان این جایگاه ها تا کعبه

فاصله میان جایگاه شافعی تا دیوار شرقی کعبه، ۵/ ۳۹ ذرع آهنی است و تا دو ستون عقبی سایه بان مقام ابراهیم علیه السلام نُه ذرع و نیم است.

فاصله جایگاه حنفی از دیوار محراب آن تا میانه دیوار حِجْر، یک ششم کمتر از ۳۲ ذرع است. در باب هفتم، در اخبار مربوط به حِجر، به فاصله میان دیوارِ گِردِ حِجر از داخل تا دیوارِ کعبه و نیز عرض دیوار حجر اشاره شد که نیاز به تکرار آن (در اینجا) نیست. از دیوار محراب این مقام تا حاشیه محل طواف، ده ذرع و نیم و عرض آستانه آن نیم ذرع و دو قیراط است.

و فاصله جایگاه مالکی از دیوار محراب آن، تا حاشیه محلّ طواف به اضافه عرض آستانه، ده ذرع و یک سوم است.

فاصله جایگاه حنبلی از دیوار محراب تا حجرالأسود، یک سوم کمتر از ۲۸ ذرع با احتساب پهنای حاشیه (آستانه) است. ذرعی که در اینجا از آن اشاره رفت، ذرع آهنی است و این اندازه گیری ها با حضور خودم صورت گرفت و ارتفاع این مقام ها و دیگر ابعاد آنها را در اصل این کتاب آورده ایم.

اقامه نماز در این جایگاه ها

نماز در این مقام ها این گونه است که هر کدام از آنها دوبار نماز می خواند. نخست شافعی، سپس حنفی و سپس مالکی و پس از آن حنبلی. گزارش ابن جُبیر حاکی از آن

است که مالکی پیش از حنفی نماز می خواند (۱) و ما نیز چنین دیدیم که بعدها در سال ۷۹۰، حنفی پیش از مالکی نماز می خواند. در مورد حنفی و حنبلی، سخن ابن جبیر آشفته است؛ زیرا می گوید هر یک از آن دو، پیش از دیگری نماز می خواند. این ترتیب ها، شامل نماز مغرب نمی شود چون این نمازرا همگی در یک زمان می خوانند. علت این کار آن بوده که نمازگزار بر اثر صدای ائمه جماعت و نیز اختلاف حرکت نمازگزاران هرگروه، دچار سر درگمی و اشتباه نشود. پیامدهای زشت این سردرگمی بر هیچ کس- جز آنها که اسیر هوای نفس هستند- پوشیده نیست. علمای قدیم و جدید نیز آن را نمی پسندند و محکوم می کنند. از خداوند می خواهیم که بدعت ها را ریشه کن سازد. این بدعت با تلاش گروهی از علمای نیک اندیش و طرح موضوع نزد حاکم، از میان رفت.

در موسم حج سال ۸۱۱ فرمانی از سوی سلطان ملک ناصر فرج صادر شد که بر اساس آن تنها امام شافعی در مسجدالحرام نماز مغرب بخواند و این فرمان همچنان که خواسته بود، در مکه به مورد اجرا در آمد.

این وضع همچنان ادامه یافت تا این که فرمان ملک مؤید ابونصر، استاد حاکم مصر چنین صادر شد که سه امام دیگر نیز همچون گذشته نماز مغرب به جای آورند و چنین هم کردند و آغاز این کار نیز شب ششم ذی حجه سال ۸۱۶ بود. سه امام جماعت (به استثنای امام جماعت شافعی) در ماه رمضان نماز مغرب به جای می آورند و هر چهار امام جماعت و دیگر ائمه جماعات، برای نماز تراویح به مسجد می آیند و بر اثر آمدن همه آنها، همان پیامد ناپسندی که در نماز مغرب اتفاق می افتاد و حتی بدتر از آن، پیش می آید که ناشی از تعدّد ائمه جماعت است؛ «وَلا حَولَ وَلا قُوَّةَ الّا بِاللّه».

حکم نماز سه امام جماعت حنفی، مالکی و حنبلی در فریضه ها، به صورتی که بیان کرده اند، از این قرار است که: علمای مالکی درباره آن اختلاف نظر دارند؛ زیرا شیخ امام ابوالقاسم عبدالرحمان بن حسین بن حباب مالکی در سال ۵۵۰ در منع نماز با ائمه جماعت

۱- رحله ابن جبیر، ص ۷۹

متعـدد و جماعت های مجزّا در حرم خداونـد متعال (مسـجدالحرام)، فتوا داده است و مـذاهب علمای اربعه نیز این کار را جایز ندانسته اند.

از آن گذشـته، گروهی از مردم در این بـاره از علمای اسـکندریه اسـتفتا کرده انـد و فتوای آنها بر خلاف رأی ابن حباب بوده است. فتوا دهندگان شدّادبن المقدّم و عبدالسـلام بن عتیق و شـیخ ابوطاهربن عوف بن زُهْری بوده اند و هنگامی که ابن حباب در جریـان فتوای ایشـان قرار گرفت، در پاسـخ آنهـا مطـالب جالبی بیان کرد و ناخرسـندی گروهی از علمای شافعی و حنفی و مالکی از این کار را که در موسم حـج سال ۵۵۱ حاضـر شده بودند، بیان کرد. از شافعی ها ابوالنجیب مدرس نظامیّه و یوسف دمشقی حضور داشتند و از این دو نقل شده که گفته اند:

درمورد نمـاز مغرب مسأله زشت تر وناپسـندیده تر است. عطاری در بعثه فقهای نیشابور و محمـدبن جعفر طائی صاحب اربعین نیز حضور داشـتند. از حنفی ها نیز شـریف غزنوی و از مالکی ها عمر مقدسـی آمـده بودنـد و در مورد فساد این کار اسـتدلال کردند و نظر دادند که مخالف رأی مالك و اصحاب اوست.

ابن حباب یادآور شده که ابوبکر طرسوسـی و یحیی زیّاتی استاد شدّادبن مقدّم هرگز پشت سر امام جماعت مالکی ها در حرم شریف (مسـجدالحرام)، به رغم این که این نظر را پـذیرفته بود، حتی یك رکعت هم نخواندنـد و گفت: چیزی زشت تر از آن نیست که انسان از احوال (و دیدگاه) اسـتاد خود بی خبر باشد. در مورد تاریخ این کار، چیزی به تحقیق نمی دانم، فقط مطلبی دیـده ام که نشـان می دهـد (امـام جماعت) حنفی و مالکی در سال ۴۹۷ وجود داشـتند و (امام جماعت) حنبلی، وجود نداشـته است؛ چرا که ابوطاهر سـلفی (۱) در این سـال به حـج رفته و در آنجا ابومحمـدبن عرضـی قروی مُقری را در برابر مقام ابراهیم خلیل علیه السـلام در مسـجدالحرام دیده و یادآور شده که در میان ائمه جماعات مسـجدالحرام، است که پیش از امام جماعت مالکی ها، حنفی ها، وزیدی ها، نماز خواند.

۱- احمدبن محمد اصفهانی سلفی صاحب کتاب «معجم السفر» متوفای ۵۷۶ ه. ق. است.

وجه استدلال این که در آن سال (امام جماعت) حنبلی ها حضور نداشته، آن است که سلفی، نامی از او نیاورده و از امام (جماعت) زیدی ها یاد کرده است و اگر حنبلی در آن زمان وجود داشت، حتماً نام او را می آورد؛ زیرا نسبت به امام (جماعت) زیدی ها اولی است. نیز مطلبی دیدم که نشان می دهد او در سال های ۵۴۰ حیات داشته است. در اصل این کتاب آن مطلب را آورده ام.

یکی از متعصبان ضد حنبلی، حطیم آنان را در مکه برکَند؛ چرا که ابومظفر نواده ابوالفرج بن جوزی در کتاب خود «مرآة الزمان»، پس از بیان مطلبی درباره مرجان، خدمتکار مقتفیِ عباسی (۱) از قول وی نقل کرده که گفته است: می خواهم ریشه مذهب حنبلی را براندازم؛ زیرا وقتی به حج رفت، حطیم (۲) را که در مکه متعلق به آنها بود، از جا در آورد و امامت (جماعت) آنان را باطل اعلام کرد.

۱- ابوعبداللّه حسینی المقتفی لأمراللّه درسال ۵۳۰ ه. خلافتش مورد بیعت قرارگرفت وتاسال مرگ ۵۵۵ ه. ق خلیفه بود.

۲- ابن جبیر اندلسی، حطیم را این گونه معرفی کرده است: «حطیم دو تکه تخته است که به موازات یکدیگرقرار داده شده و با تکه چوب هایی به هم متصل شده اند و در بنای نسبتاً مرتفعی که با گچ ساخته شده، قرار داده می شدند تا از روی آنها و به کمک چنگک هایی که قرار داده شده بود، قندیل هایی شیشه ای آویزان کنند.» رحله ابن جبیر، ص ۷۹

باب بیستم: زمزم و سقاخانه عباس بن عبدالمطلب

پیدایش زمزم

نخستین کسی که (چاه) زمزم را روی زمین پدید آورد، حضرت جبرئیل علیه السلام بود که به هنگام تشنه شدنِ اسماعیل علیه السلام خداوند متعال به وسیله جبرئیل برایش آب فرستاد. در چگونگی اقدام جبرئیل امین به هنگام خروج آب زمزم، روایات مختلف است. در روایتی آمده که با پشت خود جستجو کرد و در روایتی دیگر با «پشت خود» فشار داد (۱) و هر دوی این روایت ها در صحیح بخاری آمده است. بنا به روایتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله در صحیح آمده است: خداوند آب زمزم را به اسماعیل علیه السلام نشان داد. مادرش هاجر از بیم آن که مبادا آن را از دست بدهد، اطراف آن حوضی درست کرد و اگر رهایش کرده بود چون چشمه ای جاری می شد.

فاکهی نیز چنین حکایت آورده است که ابراهیم خلیل علیه السلام (چاه) زمزم را حفر کرد و داستان او (حضرت ابراهیم) و ذی القرنین ها در (کنار) زمزم اتفاق افتاد. وی گفته است که: عبداللَّه بن عمران مخزومی، از سعیدبن سالم، از عثمان بن ساج نقل کرده که در حدیثی از وهب بن منبّه آمده است: در دشت مکه آبی وجود نداشت و هیچ کس نیز در آن زندگی نمی کرد، تا اینکه خداوند (چاه) زمزم را برای اسماعیل علیه السلام به وجود آورد و

۱- و گفته شده که: «زمزم، فشار جبرئیل با پشت خود برای اسماعیل است». نهایه ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۴۸

در پی آن، مکه آباد شـد و قبیله ای از یمن به نام جُرهُم- نه آن طور که می گوینـد از عاد- به خاطر وجود آب، در آن ساکن شدند. اگر آبی که خداوند متعال برای اسـماعیل علیه السـلام قرار داد وجود نمی داشت، کسـی در آن روزگار در مکه ساکن نمی شد. عثمان و دیگران گفته اند: زمزم را «سابق» می گویند و جای پای جبرئیل بوده است و آن را برای اسـماعیل در روزی که در کارش گشایشی حاصل آمد، در نظر گرفتند؛ چرا که او و مادرش در آن زمان تشنه بودند.

حضـرت ابراهیم علیه السـلام آن چـاه را حفر کرد و پس از آن ذی القرنین او را مغلوب کرد و به گمـانم ذی القرنین از ابراهیم علیه السـلام خواسته بود که برای او به درگاه خداوند دعا کند و ابراهیم علیه السلام در پاسخ گفته بود: چگونه (دعا کنم؟) در حالی که چاه مرا خراب کرده ای؟

ذی القرنین گفت: اختیار خودم نبود و کسی هم نگفت که این چاه متعلق به ابراهیم است. آنگاه صلح برقرار شد و ابراهیم علیه السـلام به ذی القرنین گـاو و گوسـفند هـدیه داد. آنگـاه ابراهیم هفت رأس قـوچ برداشت و آنهـا را جـدا سـاخت. ذی القرنین گفت: این قوچ ها چیستند؟ ابراهیم گفت: اینان در روز قیامت گواهی خواهند داد که این چاه متعلق به ابراهیم است.

این آب زمزم همچنـان مـورد اسـتفاده مردم مکه بود تـا اینکه جُرهمی هـا حرمت کعبه و حرم را زیر پـا نهادنـد و (در پی آن)، محل چاه زمزم فرو کوبیـده شـد. سال های پیاپی بر آن گـذشت و چنان شـد که ناپدیـد گردیـد. همچنین گفته شـده است که جرهمی هـا به هنگـامی که از مکه اخراج شدنـد، این چـاه را کور کردنـد. این مطلب را زبیربن بکار و دیگران ذکر کرده انـد. پس از آن خداوند متعال این چاه را به دست عبدالمطّلب بن هاشم جدّ پیامبر صـلی الله علیه و آله- که خداوند کرامتی نصـیب وی فرمود و به خوابش آورد و دسـتور حفر آن را به وی داد- احیـا کرد. عبـدالمطّلب در پی نشـانه هایی که گرفته بود، چاه را حفر کرد و این کـار پیش از تولـد پیـامبر صـلی الله علیه و آله صورت گرفت؛ زیرا در حـدیثی از حضـرت علی بن ابی طالب]« [آمده است هنگامی که جدّ وی عبدالمطلب چاه زمزم را حفر می کرد جز

حارث، فرزند دیگری نداشت. این حدیث در سیره ابن اسحاق (۱) با سندی که همه رجال آن ثقه هستند، روایت شده است.

در تاریخ ازرقی به نقل از زهری روایتی آمده حاکی از آن که عبدالمطّلب چاه زمزم را پس از تولد پیامبر صلی الله علیه و آله حفر کرد؛ زیرا ازرقی با سند خود از زهری روایت کرده که عبدالمطلب (چاه) زمزم را پس از عام الفیل حفر کرد (۲) و پیامبر صلی الله علیه و آله بنا به روایت صحیح، در عام الفیل متولد شد.

در «مسند بزّار» به نقل ابن عباس روایت شده که گفت: ابوطالب به حفر زمزم می پرداخت و پیامبر صلی الله علیه و آله که در آن زمان نوجوان بود، سنگ ها را جابه جا می کرد. اسناد این حدیث ضعیف است و با فرض صحّت، حفر و کندن چاه از سوی ابوطالب، ربطی به عبدالمطّلب ندارد؛ زیرا حدیث حضرت علی]« [حکایت از آن دارد که به هنگام حفر چاه زمزم توسط عبدالمطّلب، پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوطالب به دنیا نیامده بودند؛ زیرا گفته است که در آن زمان عبدالمطّلب فرزندی جز حارث نداشته است.

مرمت چاه زمزم در اسلام

از ازرقی با سندی که به خودش می رسد، روایت شده است که: پس از آن، آب این چاه به شدت کاهش یافت و در سال ۲۲۳ آب آن فراوان شد. آنگاه می گوید: نُه ذرع از این چاه ویران شد و آب آن به اطراف سرازیر گشت.

آنگاه می گوید: سالم بن جرّاح در زمان خلافت هارون الرشید چند ذرع آن را حفر کرد. در زمان خلافتِ المهدی نیز (چاه زمزم) حفّاری شد و عمربن ماهان که عهده دار پست و اموال شخصی خلیفه در زمان خلافت امین محمدبن رشید بود، چاه زمزم را بیشتر حفر کرد؛ زیرا آب آن کم شده بود، به طوری که مردی از اهل طائف که او را محمدبن مسیر می گفتند و در این چاه کار می کرد، می گفت: من در درون این چاه، نماز خواندم.

۱- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۳۳

۲- اخبار مکه، ج ۲، ص ۴۲

اندازه چاه زمزم و چشمه ها و موقعیت مکانی آن

درباره اندازه چاه زمزم، ازرقی سخن گفته و در روایتی که سند آن به خودش هم می رسد، چنین می گوید: عمق چاه زمزم از بالاـ تا پایین، شصت ذرع بود و در قعر آن، سه چشمه در برابر رکن حجرالأسود قرار داشت و یک چشمه هم در برابر (کوه) ابوقبیس و صفا و چشمه ای نیز در برابر مروه بود. (۱) فاکهی نیز همین مطلب را بیان کرده است.

فاکهی خبری آورده که در آن عباس بن عبدالمطّلب به کعب الأحبار گفت: کدام چشمه آن بیشتر آب دارد؟ او پاسخ داد: چشمه ای که از برابر حِجر بیرون می آید: گفت:

آری، درست گفتی.

ازرقی نیز به نقل از وی می گوید: عمق آن از دهنه تا کوه، چهل ذرع است که همه آن ساخته شده و بقیه آن، شامل ۲۹ ذرع، از کوه کنده شده است.

گفتنی است این سخن با آنچه درباره عمق آن گفته شده، مغایرت دارد. همچنین ازرقی در روایتی از وی می گوید: اندازه دهانه بیرونی چاه زمزم دو ذرع و یک وجب است و عمق چاه، یازده ذرع و گشادگی دهانه آن در گردنه، سه ذرع و دوسوم است.

یکی از دوستانم در حضور من، ارتفاع دهانه زمزم، از زمین و گشادگی و گِردی آن را اندازه گرفت: دهانه آن یک ذرع و سه چهارم، و گشادگی آن چهار ذرع و نیم، و عمق آن دو قیراط کمتر از پانزده ذرع بود که همه با ذرع آهنی است.

و اما در مورد ویژگی و موقعیت مکانی، زمزم جایی است مربع که در دیوارهای آن تعداد نُه حوض آب است که از چاه زمزم پر می شوند و مردم با آب آنها وضو می گیرند، البته جز یکی از این حوض ها که بدون استفاده است. در دیوار طرف کعبه پنجره هایی وجود دارد. این مکان به استثنای جایی که روبه روی چاه است، سقف ساجی دارد و در آن قسمت پنجره ای چوبی قرار دارد. نمی دانم که این مکان را چه کسی بنا کرده است، چون با وضعیتی که ازرقی یاد کرده تفاوت دارد.

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۶۱

سایبـان اذان گویـان در بالاـی خـانه ای که چـاه زمزم در آن قرار دارد، به خـاطر موریانه هایی که سـتون های چوبی را خورده بودنـد، خراب شده بود. موریانه ها حشـرات ریزی به اندازه نصف عدس هسـتند که چوب می خورند و آن را از بین می برند. در سال ۸۲۱ این سایبان را با چوب هایی بستند تا مانع از سقوط آن شوند. در هفتم ماه ربیع الأول ۸۲۲ این سایبان ویران شد و مقرنصِ چـوبی کـه زیر آن قرار داشـت و نیز نرده هـای اطراف آن و نرده هـای دورِ محلِّ قرار گرفتن چـاه زمزم برای مرمّت و تعمیر، برداشـته شـد. این چوب مقرنص به وسـیله موریانه ها کاملًا از میان رفته بود و بایـد کنده و دور انداخته می شد. به جای آن در کنـار دیوارهـای طرف کعبه و دیوار مقام شافعی و دیوار کنار محوطه خالی آن، سـتون های آجری کار گذاشـته شـد و برای اینکه آسـیب نبینـد با آهک اندود گردید تا روی آنها سایبان دیگری برای اذان گوها بنا گردد و دیوار غربی جایگاه چاه زمزم و نیز دیوار شـامی این جایگـاه و دیوار کنـار مقام شافعی تقویت شود و ضـخامت آن متناسب با طول آن گردد. برای این کار دیوارهای مزبور از بالا تا پایین از میان برداشـته شـد و پایه دیوار کناری کعبه در حدود یک ذرع دستی، فراخ تر گردید تا بنای آن استحکام بیشتری پیدا کند. این پایه را حدود یک قامت در زمین فرو بردند و آن را با اساس قبلی درآمیختند و متوجه شدنـد که شـالوده کنـار مقـام شـافعی محکم است و پهنـای منـاسبی دارد. بنـابراین روی همـان شـالوده دیـوار را بنـا کردنـد و دیوارهایی را که خراب و ریخته شده بود، ساختند و به سـقف رساندند و در هر دو دیوار سه طاق آهکی قرار دادند و میان هر یک از اتاق های دیواره طرف کعبه، سـتونی از سـنگ مرمر که با سـرب بسـته شده است، کار گذاشـتند و مقداری جای خالی برای این سـتون در دیوار قرار دادنـد و پنجره هـای این دو دیوار را که رو به حوضـچه هـایی بود، پهن تر کردنـد؛ زیرا دیوارها فراخ تر شـده بود. بالاـی این دیوارهـا را بـا سـنگ های تراشـیده بزرگ سـنگ کاری کردنـد و روی طاق ها را با سـنگ های معمولی و به کمک آهک، پر کردنـد و آن بخش از دیوارِ شـرقی جایگاه زمزم را که از آسـتانه تا بالای آن را در برمی گیرد، برداشتند و با آهک و آجر ساختند و در آن، دو ستون قرار دادند که نرده های چوبی آن را استحکام بیشتری

بخشد. این دو ستون، پیشتر وجود نداشتند. قسمتی از سقف این جایگاه را خراب کردند تا چوب های خراب و از بین رفته را بیرون برند و به جای آن چوب های نو و سالم بیاورند. روی دیوار غربی این جایگاه، سه ستون آجری با آهک ساختند. دو ستون دیگر- یکی در دیوار شامی و دیگری در دیوار یمانی این جایگاه- در نظر گرفتند و میان این دو ستون، یک ستون چوبی روبه روی ستون آجری میانی (از سه ستون آجری پیش گفته) نصب کردند و روی ستون های یاد شده سقفی از چوب روغنی کار گذاشتند که فضای میان شش ستون را می پوشاند. هر چند که ستون آجری وسطی و ستون چوبی روبه روی آن را خالی گذاشتند و به جای آن گنبد گونه ای از چوبِ روغنی قرار دادند و روی آن گنبد پوشش دیگری از چوب و شاخه نخل و نی قرار دادند و از چوب روغنی، دامن خرگاهی درست کردند که سایبانی هم برای اذان گو باشد و سقف و گنبد و خرگاه را با چنان میخ هایی محکم کردند که وزن هر هفت عدد از این میخ ها، بالغ بر یک منّ (۱) آهن می گردید. و البته وزن برخی از میخ ها کمتر هم بود. بست های فلزی نیز به کار بردند و روی سقف چوبی روغنی، سقف دیگری از چوب درست کردند و بالای سقف را آجر و آهک کاری کردند و روی آجر را با آهک، سفید کردند و روی گنبد وسط این سقف را گچ اندود و محکم کاری کردند و پشت بام جایگاه زمزم را نیز با آهک و آجر تعمیر کردند و نرده چوبی خراطی شده در همه اطراف آن- به استثنای طرف یمانی- کار گذاشتند در اطراف سایبان اذان گویان در طرف یمانی و شرقی نیز نرده های چوبی کار گذاشتند. پیش از آن در این دو سمت، نرده ای وجود نداشت. یک دریچه آهنی نیز روی چاه زمزم قرار دادند تا کسی در آن نیفتد و پیش از این کار، شکاف روبه روی چاه زمزم را با چوب و تخته و میخ کاری، تنگ تر کردند. قبل از آن هیچ شی ء فلزی در آنجا به کار نرفته بود. نرده های چوبی خراطی شده ای نیز گرداگرد پنجره های چهارگانه نصب کردند.

قبل از آن به جای نرده ها، چوب و تخته های بلندی به اندازه یک قامت وجود

۱- مَنّ، سنجش و وزنی است که در شرع برابر ۱۸۰ مثقال و در عرف ۲۸۰ مثقال است. جمع آن «امنان» است.

داشت که در چار طرف چاه به صورت آهک اندود شده قرار گرفته بود. وزن پنجره آهنی روی چاه زمزم در حال حاضر ۶۲ «من» و هر «من» ۲۶۰ درهم است. آهن برخی پنجره های سمت دیوار غربی جایگاه زمزم را اضافه کرده اند و پلکانی را که از آن به روی پشت بام جایگاه و نیز به سایبان اذان گوها می رفتند، بزرگ تر کرده اند؛ زیرا این پلکان به هنگام تعمیر در سال ۸۱۸ و همزمان با تعمیرات در خلوتگاه عبوری کنار جایگاه زمزم، خیلی تنگ درست شده بود. برای این پلکان نرده هایی از چوب ساده قرار دادند و در مجموع پلکان دیوارهای جایگاه و فراز آن و نیز سایبان اذان گوها و جاهای دیگر، خیلی عالی انجام شد و تاریخ پایان این کارها، رجب سال ۸۲۲ بود و زیر نظر یکی از اهل مکه به نام خواجه شیخ علی بن محمدبن عبدالکریم جیلانی (۱) انجام گرفت.

در کنار جایگاه زمزم، خلوتگاهی بود که در آن، برکه ای وجود داشت که از آب زمزم پر می شد و کسانی که وارد خلوتگاه می شدند از آن آب می نوشیدند. این خلوتگاه در طرف صفا، دری داشت که تخته شد و به جای خلوتگاه، برکه پوشیده ای درست شد که بر دیواره سمت صفا، راه آب هایی گذاشته شد و مردم با پا گذاشتن روی سنگ هایی که پای این راه آب ها گذاشته شده بود، وضو می گرفتند. روی این برکه سرپوشیده، جایگاه کوچکی با پنجره ای رو به کعبه و پنجره ای رو به صفا و سکوی کوچکی به سوی برکه بود. این کار به همین صورت در سال ۸۰۷، انجام شد. پس از آن در دهه اوّل ذی حجه، سال ۸۱۷- به این خاطر که گفته می شد برخی عوام نادان در آنجا، نجاست می کردند- آنجا را خراب و با خاک یکسان کردند و به جای آن سقاخانه ای برای سلطان ملک مؤید ابونصر شیخ ساختند که مردم از آنجا آب می نوشیدند و بدین ترتیب، دعای مردم برای وی که چنین کاری کرده بود، دو چندان گردید.

این سقاخانه به شکل مربع مستطیل است که سه پنجره بزرگ آهنی دارد. روی هر پنجره، لوحی از چوب خوش تراش قرار دارد. یکی از پنجره ها به طرف کعبه و دوتای

۱- سخاوی می گوید: او در گیلان زاده شد و به شام و مصر و مکه و یمن آمد و مدتی در مکه ماند و سپس به یمن رفت و در همان جا در سال ۸۴۸ ه. وفات یافت. نک: الضوء اللامع، ج ۵، ص ۳۱۳، شماره ۱۰۳۴

دیگر در سمت صفا قرار دارد. زیر هر پنجره حوضی در محدوده این فضا قرار دارد که در آن برکه ای پر از آب است و دارای سقفی روغنی است که از درون سقاخانه پیداست و درِ آن در سمت صفا قرار دارد. این سقاخانه دارای خرگاهی چوبی روغنی، از بیرون است که روی آن آبخورهایی از سنگ تراشیده قرار دارد. درون سقاخانه روشن است و از بیرون با سنگ های رنگی آذین شده و بنای زیبایی دارد و در رجب سال ۸۱۸ به پایان رسید. کار در آن از هنگام رفتن حجاج آغاز شده بود.

پیشتر، جای خلوتگاه کنونی- بنا به گفته ازرقی (۱) و فاکهی- نشستن گاه عبداللّه بن عباس بوده است. فاصله میان حجرالأسود تا میانه دیوار، جایگاه چاه زمزم، سی و یک ذرع و یک ششم ذرع آهنی است.

نام های چاه زمزم

فاکهی گوید: احمدبن محمدبن ابراهیم، کتابی به من داد که به گفته او، از استادان اهل مکه برایش رسیده بود و من این مطالب رااز روی آن، نوشته ام. (درآن کتاب) آمده:

نام های زمزم چنین است: «هزمه جبریل»، «سقیااللّه اسماعیل»، «لا تنزف»، «لاتُذَم»، «برکه»، «سیّده»، «نافعه»، «مضنونه»، «عونه»، «بشری»، «صافیه»، «بَرَّه»، «عصمه»، «سالمه»، «میمونه»، «مبارکه»، «کافیه»، «عافیه»، «مغذّیه»، «طاهره»، «مفدّاه»، «حرمیه»، «مرویه»، «مؤنسه»، «طعام طُعْم» و «شفاء سُقْم».

و نیز از نام های زمزم آن چنان که گفته شده: «طیبه»، «تکتم»، «شبّاعهالعیال»، «شراب الأبرار»، «قریهالنمل»، «نقرهالغراب»، «هزمه اسماعیل» و «حفیرهالعباس» است.

نام آخر را یاقوت آورده و می گوید: «حفیره» نام ده جای است و حفیرهالعباس از نام های زمزم است. به نقل از «مختصر معجم البلدانِ» (۲) یاقوت، که البته شگفت هم هست.

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۶

۲- المشترک وضعاً، ص ۱۴۰ و ۱۴۱

از نام های زمزم، «همزه جبریل» است. این نام را سهیلی آورده و گفته است: گویند که جبرئیل با پشت خود به جای زمزم زد، آنگاه آب بیرون آمد. سپس می افزاید: و در نام های زمزم، «رمرم» نیز- به نقل از المطرز- آمده است و در نسخه ای از «روض الأُنُف» که در اختیارم هست و «زُمَّزُم» (به ضم زا و تشدید و فتح میمِ اوّل) آمده است. (۱) یکی از نام های زمزم «سابق» است. این نام را فاکهی در خبری به روایت از عثمان بن ساج آورده است. در همین روایت، عثمان می گوید: و دیگری؛ یعنی غیر از وهب بن منبّه آورده است که: زمزم به نام «سابق» آمده است.

در وجه تسمیه این چاه به زمزم، اختلاف نظر وجود دارد. گفته می شود: این نام ویژگیِ آب (این چاه را) بیان می کند. ابن هشام می گوید: زمزمه در عربی به معنای فراوانی و اجتماع است و گویند زمزم نامیده شده؛ زیرا با خاک مهار شده است تا آب به این سو و آن سو نرود و اگر مهار نشده بود، در همه جای زمین گسترده می شد و به همه جا راه می یافت. این را از ابن عباس و او از برقی نقل کرده است. همچنین گویند: از آن رو، آن را زمزم نامیده اند که آب را نگهداری می کرد. حربی می گوید: آن را زمزم نامیده اند؛ زیرا اسبان در آن زمان قصد آن را می کردند و در کنار این چاه به شیهه می پرداختند.

مسعودی می گوید: «زمزمه» صدایی است که اسب به هنگام نوشیدن آب از بینی خود در می آورد. عمر به کارگزارانش نوشت که اسبها را از شیهه کشیدن باز دارید.

مسعودی سروده است:

زمزمت الفُرْسُ عَلی زمزم و ذلک فی سالفها الأقدم

نیز گفته شده که این کلمه: مشتق نیست. ما معنای برخی از این نام ها را در اصل این کتاب ذکر کرده ایم.

۱- در نسخه چاپی الروض الأُنُف، ج ۱، ص ۱۳۴ چنین آمده است: «در نام های آن زُمَازِمُ و زمزم به نقل از المطرز نقل شده است».

فضایل و خواص زمزم

در معجم طبرانی، با سند رجالِ ثقه، در صحیح ابن حِبّان از حدیث ابن عباس به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: بهترین آب روی زمین، آب زمزم است. (۱) همین معنا نیز در تاریخ ازرقی (۲) از علی بن ابی طالب]« [روایت شده است. و از علّامه زین الدین الفارسکوری شنیدم که می گفت: استاد ما شیخ الاسلام سراج الدین بلقینی گفت: آب زمزم از آب کوثر هم بهتر است و علتش آن است که با این آب سینه پیامبر صلی الله علیه و آله شست وشو داده شد و سینه پیامبر صلی الله علیه و آله جز با بهترین آب شست وشو داده نمی شود (نقل به مضمون).

استاد ما حافظ عراقی یادآور شده است که سینه پیامبر صلی الله علیه و آله با آب زمزم شست وشو داده شد تا بدین وسیله حضرت صلی الله علیه و آله توان دیدن ملکوت آسمان ها و زمین و بهشت و دوزخ را بیابد؛ زیرا از خواص آب زمزم آن است که قلب را تقویت می کند و هول و هراس را برطرف می سازد.

در تاریخ ازرقی به نقل از ابن عباس روایت شده که گفت: از شراب الأبرار (نوشابه نیکان) بنوشید و شراب الأبرار را آب زمزم تفسیر کرد. (۳) از وهب بن متبّه نیز روایتی در همین معنا وارد شده است. (۴) در معجم الکبیر طبرانی از حدیث ابن عباس، به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که سیراب شدن از آب زمزم نشانه ای میان ما و منافقین است.

و در حدیثی از وی روایت شده که هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست به کسی تحفه ای دهد، از آب زمزم به او می نوشاند. این احادیث را حافظ شرف الدین دمیاطی آورده و اسنادشان را صحیح دانسته است.

از ابن عباس نیز در روایتی آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله به هرکس آب زمزم می نوشاند، می فرمود: نوشیدن از این آب شفا می دهد؛ خداوند شفایت دهد. و اگر برای

۱- المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۹۸، شماره ۱۱۱۶۷

۲- اخبار مکه، ج ۲، ص ۵۵

۳- همان، ج ۲، ص ۵۳

۴- همان، ج ۲، ص ۴۹

رفع تشنگی بنوشی خداوند تشنگی تو را رفع خواهد کرد. زمزم فشار جبرئیل و نوشیدنی خدا برای اسماعیل است. (۱) این حدیث را احمدبن محمدبن عبداللَّه حِمْیَری و او از ابراهیم بن خلیل و او از ابوالفتح ناصربن محمد الوبرج و او از اسماعیل بن فضل اخشید، از ابوطاهربن عبدالرحیم، از حافظ ابوالحسن دار قطنی، از عمربن حسن بن علی، از محمدبن هشام بن علی مَرْوَرُوذی (۲) از محمدبن حبیب جارودی (۳) از سفیان بن عُیَینه، از ابن ابی نجیح، از مجاهد و او از ابن عباس نقل کرده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ... و حدیث را ذکر کرد. حاکم این روایت را در «المستدرک» آورده و گفته است: از نظر اسناد صحیح است به شرط آنکه جارودی بی عیب باشد. (۴) استاد ما عراقی حافظ می گوید: (جارودی) بی عیب است و خدای را شکر می گوییم؛ زیرا خطیب در تاریخ بغداد از او نام برده و گفته است: وی راستگو بوده است. (۵) و استاد ما حافظ عراقی این حدیث را از این طریق، «حَسَن» دانسته و در اظهار نظرهایی بر ابن صلاح گفته است: حدیث ابن عبّاس از حدیث جابر درست تر است.

هرچند گفته های ذهبی در «میزان» در شرح حال عمربن حسن قاضی و اشنانی استادِ دارقطنی در این حدیث، سخن استاد ما، عراقی را خدشه دار می سازد. او پس از ذکر این حدیث از دارقطنی به نقل از اشنانی، با سند خود می گوید: آفت این حدیث، همین «عمر» است و دارقطنی با سکوت درباره وی، مرتکب گناه شده است و این حدیث با این سند باطل است و ابن عُیَینه هرگز آن را روایت نکرده است. می دانیم که حدیث عبداللَّه بن

۱- بخشی از این حدیث حذف شده است و باقی آن در سنن دار قطنی چنین آمده است: و اگر به قصدسیراب شدن از آن بنوشی، خداوند تو را بدان سیراب سازد. نک: سنن، ج ۲، ص ۲۸۴

۲- در اصل چنین آمده است. در سنن دار قطنی، ج ۲، ص ۲۸۴ و المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۴۷۳ و میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۸۵، «المروزی» آمده است.

۳- در اصل «ماوردی» نوشته شده است و ما آن را از «سنن دار قطنی» و «المستدرک» و «میزان الاعتدال»، به این صورت اصلاح کردیم.

۴- حاکم نیشابوری اضافه کرده است: «بخاری و مسلم» این روایت را نیاورده اند.

۵- تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۷۷، شماره ۷۵۰

مؤمّل از ابوزبیر، از جابر مختصر است و ذهبی پس از آنکه یادآور شده: دارقطنی، اشنانی را ضعیف و دروغگو دانسته است، می گوید: این اشنانی، چنین و چنان است و با این حال دارقطنی می گوید: (۱) (و حدیث را نقل می کند).

حدیث جابر را حافظ دمیاطی با سند خود به سویدبن سعید، از ابن مبارک، از ابن ابی موالی از محمدبن منکدر، از جابر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است. دمیاطی نیز این حدیث و اسناد آن را صحیح دانسته و بنا بر آنچه «حافظ بن حجر» گفته است، در صحّت این اسناد، جای تأمل است. ما در اصل این کتاب، حدیث جابر را از چند جا، آورده و اسناد آن را نقل کرده ایم و حدیثی نیز از عبداللّه بن عمرو بن عاص، و عبداللّه بن عمربن خطاب در همین معنا آورده ایم و توضیحاتی درباره آنها داده ایم و اخباری را درباره کسی که به قصدی، از آب زمزم نوشیده و به مقصود خود رسیده است، آورده ایم؛ از جمله اینان امام شافعی است که برای کسب علم، از آن آب نوشید و به این هدف نیز رسید و اگر به قصد اصابت هدف نیز از آب زمزم نوشیده شود از هر ده هدف به هر ده مورد یا نُه مورد خواهیم رسید.

دیگر موردی است که فاکهی آورده و می گوید: احمدبن محمدبن حمزهبن واصل از پدرش- یا از دیگری از اهل مکه- برایش نقل کرده اند که می گوید: روزی در مسجدالحرام در طرف باب الصفا دیدم گروهی بر گرد کسی جمع شده اند، نزدیک شدم، مردی را دیدم که به خود می پیچد و خود را به قطعه چوبی محکم، فشار می دهد. گفتم: او را چه می شود؟ گفتند: این مرد، شوربایی خورده است. در این شوربا سوزنی وجود داشته که وارد حلق وی شده و در آنجا گیر کرده است و آن چنان شد که قادر به بستن دهانش نگردید و در وضعیتی نزدیک به (خفگی و) مرگ قرار گرفت. کسی پیش او آمد و گفت: به کنار چاه زمزم برو و از آب آن بیاشام و نیت خود را تجدید کن و از

۱- در اصل چنین آمده است. آنچه در «میزان الاعتدال» و «لسان» درباره وی آمده، از این قرار است: از دار قطنی روایت شده که او دروغگو است و این صحّت ندارد. او شرح حال عمربن حسن خطیب بغدادی را نوشته و از دارقطنی نقل شده که گفته است: ضعیف است. نک: «تاریخ بغداد»، ج ۱۱، ص ۲۳۸- ۲۳۶

خداوند- عزّوجلّ- شفای خود را بخواه. او نیز به زمزم رفت و از آب آن جرعه ای سرکشید و به جای خود بازگشت. من برای انجام کاری، آنجا را ترک گفتم و چند روز بعد او را ملاقات کردم که حالش خوب شده بود. به او گفتم: چگونه ای؟ گفت: از آب زمزم نوشیدم پس از آن حالم همان طور بود تا به ستون رسیدم. به آن تکیه دادم، خواب بر چشمانم چیره شد. به خواب رفتم، وقتی از خواب برخاستم اثری از ناراحتی خود نیافتم.

ونیز استاد ما حافظ عراقی یادآور شده است که خود به مقاصد مختلف؛ از جمله شفای از ناراحتی مشخصی در شکم خود، ازآب زمزم نوشیده است و بدون دارو، شفا یافته است.

دیگراین که بنا بر نقل استاد ماعلّامه تقی الدین عبدالرحمان بن ابی الخیر فاسی] [احمدبن عبداللّٰه شریفی از خدمتکاران مسجدالحرام در مکه به قصد شفای ناراحتیِ بینایی خود از آب زمزم نوشید و شفا یافت.

دیگر این که فقیه علّامه، مدرس و مفتی ابوبکربن عمربن منصور اصبحی، معروف به شنینی، از علمای بزرگ و معتبر سرزمین یمن، به قصد شفا از بیماریِ تشنگیِ سختی که در مکه دچار آن شد، از آب زمزم نوشید و به گفته پسرش فقیه عفیف الدین عبداللّٰه در مکه شفا یافت. او به من گفت که وقتی پدرش دچار این بیماری شد، به دنبال پزشک مشخصی می گشت، ولی آن پزشک از معالجه وی خودداری کرد و پس از آن دل (پدرم) شکست و خداوند متعال به ذهنش انداخت که بنا بر حدیثی که درباره نوشیدن از آب زمزم وارد شده، از آب زمزم بنوش. به همین قصد به زمزم رفت و با دلوی، از چاه زمزم آب کشید و به حدّ سیراب شدن، از آن نوشید. پس از آن احساس کرد که چیزی در درونش به حرکت درآمده و بلافاصله قصد کاروانسرای السّدره کرد تا در آنجا به قضای حاجت بپردازد، همین که به آنجا رسید، اقدام به قضای حاجت کرد و مقدار زیادی مدفوع از خود خارج کرد. او به شدّت بیم آن داشت که مسجدالحرام را آلوده کند.

دوباره به زمزم رفت و به حد وفور آب نوشید و دوباره مقدار زیادی مدفوع، دفع کرد.

پس از آن بهبود یافت. چند روز بعد که در کاروانسرای ربیع، در مکه مشغول شستن پیراهنی بود و آن را با پای خود لگد می کرد، پزشکی که او را معالجه کرده بود، به او رسید و گفت: تو همان کسی هستی که آن بیماری را داشتی؟ گفت: آری. گفت: چگونه درمان شدی؟ گفت: با آب زمزم. پزشک گفت: خطر بزرگی را از سر گذرانده ای. می گوید:

همان پزشک به من گفت نخستین بار که او را دیده بود، گمان نمی کرد بیش از سه روز زنده بماند؛ این داستان را فقیه عبداللّه فرزند فقیه ابی بکر شنینی از پدرش برایم نقل کرد و از بیماری تشنگی وی و درمانش با آب زمزم سخن گفت. این اخبار همگی تأییدی بر درستی حدیث پیش گفته درباره نوشیدن از آب زمزم به هر قصد (و نیل به مقصود) است.

هر چند اسناد آن، همچنان که گفته شد، همگی صحیح است لیکن ابن جوزی این حدیث را به ناحق در کتاب «الموضوعات» (احادیث ساختگی) آورده است؛ حال آنکه همچنان که گفته شد، حدیثِ صحیح و حَسَن است. این کارِ وی جای تعجب دارد؛ زیرا او در کتاب «الأذکیاء» با استناد به سفیان، داستانی را روایت کرده که این حدیث در آن آمده و گفته است: این حدیث صحیح است (۱) و هیچ توضیح و تفسیر دیگری هم نیاورده است.

میان این حدیث و حدیث «بادمجان به هر نیت که خورده شود به مقصود رساند» از نظر مسلّم بودن، برابری وجود ندارد؛ زیرا حدیث آب زمزم صحیح یا «حسن» است، ولی حدیث بادمجان غیرصحیح و حتی آنچنان که علامه بزرگ شمس الدین بن قیم جوزیه حنبلی گفته حدیث ساختگی است.

استادمان حافظ نورالدین هیثمی نیز آن را ساختگی می داند که به گفته وی یکی از زنادقه آن را وضع کرد تا شریعت را مورد اهانت قرار دهد.

استادمان حافظ عراقی فرموده است: اینکه در میان مردم و حتی بر زبان بسیاری از اهل علم و علما شهرت یافته که حدیث بادمجان، از حدیث آب زمزم صحیح تر است، به

۱- الاذکیاء، ص ۹۸

هیچ وجه درست نیست؛ حدیث بادمجان هیچ اساسی ندارد تنها در ضمن حدیثی در «مسند الفردوس» با اسنادی مبهم و غیرمعلوم آمده و هیچ ریشه ای در نوشته های اسلام ندارد. او یادآور شده که مسند الفردوس پر از توهّمات است (نقل به اختصار).

در خبر ابن عکیک که در اسناد آن افتادگی وجود دارد آمده است: از ویژگی های آب زمزم آن است که تب را- به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله- برطرف می گرداند. این خبر در سُنَن نسائی از حدیث ابن عباس آمده و در صحیح بخاری نیز با تردید نقل شده است.

دیگر اینکه به گفته ضحّاک بن مزاحم، آب زمزم سر درد را برطرف می سازد و دیگر اینکه در روز قیامت آب های شیرین بالا و پایین می روند مگر آب زمزم. ضحاک نیز این مطلب را آورده است.

دیگر اینکه به گفته استادمان امام بدرالدین بن صاحب مصری، آب زمزم از نظر طبی و شرعی بر همه آنها برتری دارد؛ زیرا گفته است وزن آب زمزم را با آب چشمه ای در مکه مقایسه کردم؛ دیدم حدود یک چهارم (۲۵ درصد) سنگین تر است. پس از آن از نظر طبی مورد مقایسه قرار دادم؛ متوجه شدم که از همه آب های روی زمین از نظر طبی و شرعی برتر است.

از همین استادمان شیخ بدرالدین ابن صاحب، ابیات شعری زیبا در فضیلت (آب) زمزم دیده ام که بی مناسبت نیست آنها را در اینجا نقل کنم.

شفیت یا زمزم داء السقیم فانت أشفی ما تعاطی الندیم

و کم رضیع لک أشواقه إلیک بعد الشیب مثل الفطیم

و نیز تا آنجا که اطلاع پیدا کرده ام این ابیات هم آمده است:

یا زمزم الطیب فی المخبر یا من علت غوراً علَی المشرب

رضیع اخلافک لا یشتهی فطامه إلّالدی (۱)

۱- در متن، این کلمات مخدوش و ناخوانا است در نسخه دیگری از همین کتاب «الّا الذی الکوثر» آمده است که درست به نظر نمی آید.

این بیت هم درباره زمزم سروده شده است:

باللّه قولوا لنیل مصر بأنّنی عنه فی غنی بزمزم العذب عندبیت مخلق الشرب الوفا

و نیز از جمله اشعار سروده شده در باره زمزم، ابیات زیر است:

لزمزم نقع فی الفؤآد وقوه یزید علی ماء الشباب لذی فتک

و زمزم فاقت کل ماء بطیبها ولو أنّ ماء النیل یجری علی المسک

و دیگر این که آب زمزم در شب نیمه شعبان شیرین و گوارا می شود. این مطلب را ابن الحاج مالکی در «منسک» به نقل از شیخ مکی بن ابی طالب ذکر کرده است و متن سخنش چنین است: شیخ مکّی بن ابی طالب گوید: آب زمزم در شب نیمه شعبان شیرین و گوارا می شود. اهل مکه می گویند که چشمه سلوان در آن شب، بدان می پیوندد و برای گرفتن آب (از چاه زمزم) در آن شب پول های فراوان می دهند و آن چنان ازدحامی می شود که جز بزرگان و اشراف، به آب دسترسی پیدا نمی کنند. می گوید: من این وضع را سه سال (به چشم خود) دیدم.

از دیگر ویژگی های آب زمزم آن است که در شب نیمه شعبان هر سال، زیاد می شود به گونه ای که، چاه زمزم لبریز از آب می شود، ولی این لبریزی را جز عارفان، نمی بینند و از جمله کسانی که دیده اند شیخ ابوالحسن معروف به «کرباج» است.

بنا بر نوشته ای که به خط جدّ پدرم، شریف ابوعبداللّه فاسی به نقل از شیخ فخرالدین توزری از شیخ علی کرباج دیده ام، از فضیلت های چاه زمزم آن است که نگاه کردن در آن (نور) چشم را جلا می بخشد. این را ضحاک بن مزاحم گفته است: نیز از فضائل زمزم آن است که نگاه کردن در آن گناهان و خطاها را می زداید؛ زیرا ابوالحسن محمدبن مرزوق زعفرانی از شافعی ها در کتاب «الارشاد فی المناسک» آورده است:

مستحب است کسی که به (کنار) چاه زمزم می آید، در آن نگاه کند؛ زیرا نگاه کردن به آن عبادت است و گناهان و خطاها را می زداید. البته من این کتاب را ندیده ام؛ فرد

مورد اعتمـادی این مطلب را از آن، برایم نقل کرده و یادآور شـده که خود، این کتاب را به خط یکی از حفّاظ الحـدیث- که مورد اعتماد است- دیده است.

همچنین در حدیث مرسلی از پیامبر صلی الله علیه و آله به روایت فاکهی، نزدیک به چنین مطلبی آمده است. او گوید: اسحاق بن ابراهیم طبری از بقیهبن ولیـد، از ثور، از مکحول نقـل کرده که پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: نگاه کردن به زمزم عبادت است و گناهان را می بخشاید.

دیگر اینکه هرکس سه مشت از آب زمزم بر سـر بریزد، هرگز خوار نخواهـد شد. این را فاکهی آورده و گفته است: قریش بن بشـیر تمیمی از ابراهیم بن بشـیر، از محمـدبن حرب، از گوینـده نقـل کرده که در سـرزمین روم به اسـارت در آمـد و او را نزد پادشـاه بردنـد. پادشـاه به وی گفت: ازکـدام دیـار آمـده ای؟ پاسـخ داد: اهل مکه ام. پرسـید: آیا درمکه «هزمه جبریل» را می شناسـی؟ گفت: آری. پرسـید: هیـچ می دانی که در آن برکه ای هم وجود دارد؟ گفت: آری. پرسـید: آیا جز این، نام دیگری نیز دارد؟ گفت: آری، امروزه آن را «زمزم» می نامنـد. می گویـد: از برکـات آن یـاد کرد و گفت: اما تو این را نگفتی و ما در کتاب های خود داریم که اگر کسی سه مشت از آب آن را بر سر خود بریزد، هرگز خوار نخواهد شد.

در آداب نوشیدن آب زمزم

مسـتحب است که کسـی که آب زمزم می نوشد، رو به قبله بایسـتد و نام خدای را بر زبان آورد و سه بار نفس بکشد و در آن خیره شود و خدای را سپاس گوید و همان دعایی را که ابن عباس به هنگام نوشـیدن آب زمزم بر زبان می آورد، تکرار کند؛ زیرا در مسـتدرک حاکم در حدیث پیش گفته از ابن عباس آمده است که وقتی ابن عباس از آب زمزم می نوشید، می گفت: «أللَّهُمَّ إنِّی أَسْأَلُکَ عِلْماً نافِعاً وَ رِزْقاً واسِعاً وَشِفاءً مِنْ کُلِّ داءٍ». (۱)

و تنهـا به همین دعـا نیز بسـنده نکنـد و در دعای خود آنچه از امر آخرت دوست داشت، بخواهـد و از خواست های گناه آلود خودداری ورزد.

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۴۷۳

حکم تطهیر با آب زمزم

حکم تطهیر با این آب، بنا به گفته ماوردی در «حاوی» و نووی در «شرح المهذّب» به اجماع، صحیح است و بهتر است از پاک کردن نجاست با این آب- به ویژه با وجود آب دیگر- و بخصوص هنگام قضای حاجت، خودداری کرد؛ چراکه گفته انـد: در این صورت باعث بواسیر می گردد. نیز گفته شده، کسی که چنین کرد دچاراین بیماری شد.

محبّ طبری بر حرمت از بین بردن نجاست بـا این آب تأکیـد دارد، هر چنـد معتقـد است، در صورت انجام این کار، طهارت، حاصـل می شود. همچنین این نظر را از سـخن مـاوردی بر گرفته است و شـیخ کمال الـدین نشایی در کتاب «جامع المختصـر و شرحه» نیز با استفاده از سخن ماوردی، در این حرمت با محبّ طبری هم نظر است.

ابن شـعبان از دوسـتان مالکیِ ما، نظری سازگار با گفته ماوردی در منع تطهیر با آب زمزم دارد و می گوید: مُرده و نجاست را نبایـد بـا آب زمزم شـست. گفته ابن حبیب از مـالکی هـا نیز حاکی از اسـتحباب وضو با آب زمزم است. در مـذهب شافعی نیز وضو و غسل با آب زمزم مستحب است و خبری است از احمدبن حنبل که کسی وضو با آب زمزم را مکروه ندانسته است.

فاکهی گوید: مردم مکه مردگان خود را پس از غسل و تمیز کردن، برای تبرّک با آب زمزم می شویند و گفته است که اسماء دختر ابوبکر، پسرش عبداللّه بن زبیر را با آب زمزم شست.

بردن آب زمزم به جاهای دیگر

بردن آب زمزم به اتفاق مذاهب چهارگانه جایز و حتی از نظر مالکی ها و شافعی ها، مستحب است. شافعی ها که انتقال سنگ حرم مکه را جـایز نمی داننـد، ولی انتقال و جابه جایی آب زمزم را جایز می شـمارند. فرق این دو در آن است که آب از میان رفتنی و بی بـاز گشت است. این تفـاوت را شـافعی بیـان کرده و بیهقی از قول وی باز گفته است. پایه اسـتدلال در جواز انتقال آب زمزم، روایتی است که در جامع ترمذی از عایشه نقل شده

است مبنی بر اینکه او در ظرف های شیشه ای از آب زمزم برداشت و همراه خود برد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله از آب زمزم در خیک و مشک برمی داشت و روی بیماران می ریخت و به آنان می نوشانید. این روایت در «شعب الإیمان» بیهقی و در «سنن» وی آمده و گفته است: ابوعیسی گفت: این حدیث «حسن» و غریب است و جز از این راه، به ما نرسیده است.

روایتی که از ابن عباس رسیده نیز دلیلی بر این امر است. می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله از سهیل بن عمرو خواست که از آب زمزم به او هدیه دهد. طبرانی این روایت را آورده و در سلسله اسناد وی، رجال ثقه ای وجود دارد و در تاریخ ازرقی روایت به این صورت است که پیامبر صلی الله علیه و آله از سهیل خواست در ارسال آن (یعنی آب زمزم)، شتاب کند و او برای پیامبر صلی الله علیه و آله دو قمقمه (از آب زمزم) فرستاد. (۱)

سقّاخانه عباس بن عبدالمطلب

این سقاخانه در حال حاضر، خانه مربعی است که روی آن را گنبد بزرگ سرتاسری پوشانده است. این گنبد، آجری و آهک اندود است و در پایین دیوارهای آن به استثنای دیواره جنوبی، در هر سمت دو پنجره آهنی مشرف به مسجدالحرام وجود دارد. در سمت شمالی آن نیز از بیرون، دو حوض جداگانه سنگی است که درِ این سقاخانه، بین آنها است.

در این جایگاه، برکه بزرگی وجود دارد که از چاه زمزم پر می شود، این آب از طریق تخته بلندی که به شکل ناودان ساخته شده از چاه وارد این برکه می شود؛ این تخته به دیوار شرقی جایگاه زمزم متصل است و آب از روی آن به دیوار مزبور و از آنجا به کانال زیرزمینی وارد می شود از راه فواره ای که در وسط برکه وجود دارد، به آن بریزد.

گنبد روی سقّاخانه، آخرین بار در سال ۸۰۷ مرمّت و بازسازی شد. دلیل مرّمت آن

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۵۰

نیز خورده شدن چوب های سقف آن به وسیله موریانه ها در همین سال بود. در اصلِ این کتاب، مطالبی درباره بنای این مکان آورده ایم. آنچه ازرقی درباره ویژگی این سقاخانه آورده با آنچه ما گفتیم، مغایرت دارد، از این رو از نقل آن در اینجا منصرف شدیم.

ازرقی اندازه فاصله میان این سقاخانه تا حجرالأسود و نیز تا دیوارهای مسجد را یادآور شده و می گوید: از رکن حجرالأسود تا سقاخانه عباس، که محل آب نوشیدن است، ۹۵ ذرع و از وسط سقاخانه تا دیوار باب المسعی در مسجدالحرام، یکصد ذرع و از وسط سقاخانه تا دیواری که باب بنی جمح در آن قرار دارد، ۲۹۱ ذرع و از وسط سقاخانه تا دیوار کنار دره، ۸۵ ذرع است. (۱) ما خود فاصله میان این سقاخانه تا حجرالأسود را اندازه گرفتیم که ۵ / ۸۰ ذرع آهنی گردید. این فاصله از حجرالأسود تا وسط دیوار غربی سقاخانه را- به طرف یمانی زمزم- در برگرفت.

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۰۵- ۱۰۴

باب بیست و یکم: اماکن متبرکه مکه معظمه

مساجد مکّه

این امـاکن، شامل مساجـد، خانه ها، کوه ها، و قبرهاست که البته تعـداد مساجـد از بقیه اماکن بیشتر است. گر چه برخی از این مساجد به نام مولَد (محل تولّد) و برخی دیگر به نام دار (خانه) شهرت دارد. که بدانها اشاره خواهیم کرد، لیکن آنچه در اینجا مورد نظر است، جاهایی است که در مسجدالحرام شهرت یافته است.

* از جمله، مسـجدی است نزدیک به کشـتارگاه بزرگ، در سمت راست بالای آن به طرف شیب، رو به مکه و در سمت چپ در طرف سـربالاییِ آن. گفته می شود که پیامبر صـلی الله علیه و آله نمازمغرب را درآنجا خوانده است واین نکته بر دو سنگ نبشـته، قیـد شـده است؛ یکی به خطّ عبـدالرحمان بن ابی حرمی است و در آن آمـده است که این مسـجد در رجب سال ۵۸۸ مرمّت شد و در سنگ نبشته دیگری آمده است که در سال ۶۴۷ مرمّت گردید.

طول این مسـجد از دیواری که درآن در قرار دارد تـا دیوار روبه رویی، یـک ربع کمتر از هفت ذرع آهنی است که در انـدازه گیریِ پـارچه در دیار مصـر و مکه به کار می رود. عرض آن پنـج ذرع و یک هشـتم، شامل فاصـله دیواری که محراب در آن قرار داد تـا دیوار روبه رویی است. این انـدازه گیری هـا بـا حضور خودم صورت گرفت. میان درِ این مسـجد و دیوار باب بنی شیبه (یکی از درهای مسجدالحرام) مقدار ۵۱۰ و نیم ذرع دستی است که پیشتر بدان اشاره شد و این فاصله به ذرع آهنی، ۴۴۶ ذرع و پنج هشتم و

یک شانزدهم ذرع است که این اندازه گیری نیز در حضورم صورت گرفت.

برخی از مورّخان معاصر برآنند این مسجد همان مسجدی است که ازرقی از آن یاد کرد که جایگاه قرن مسقله (۱) و محلّ تجمع گوسفندان بوده و گفته اند: مردم در روز فتح مکه در این مسجد باپیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند. این گمان، نادرست است؛ زیراکوهی که این مسجد درآن است، مشرف به مروه است و به گفته ازرقی «جبل الدیلمی» نام دارد و در بخش بالایی مکه شامی (درسمت رکن شامی) واقع شده است؛ حال آنکه «قرن مسقله» ای که ازرقی بدان اشاره کرده، در بخش بالایی مکه یمانی قرار دارد. متن سخن او در اخبار مربوط به این سمت، از این قرار است:

«قرن مسقله» جایی است که قسمتی از آن در بالای مکه، در پشت دار سَمُرَه در محلّ تجمع گوسفندان، میان شعب ابن عامر و کناره خانه رابغه، واقع شده است. (۲) شعب ابن عامر نیز همانی است که عوام امروزه به آن «شعب عامر» می گویند که در بالای مکه در سمت یمانیِ آن واقع است و میان این دو جا، فاصله زیادی است.

* و دیگر، مسجدی است بالای آن، که بدان «مسجدالرّایه» می گویند و محبّ طبری در «القری» چنین شناسانده که آن مسجدی است که طبق بیان ازرقی گفته می شود پیامبر صلی الله علیه و آله در آن نماز خوانده است و هم او گوید: عبداللّٰه بن عباس بن محمدبن علی بن عبداللّٰه بن عباس این مسجد را بنا کرد. در این مسجد، در حال حاضر دو لوح وجود دارد که یکی از آنها به خط کوفی، ولی خواناست و در دیگری آمده است که: معتصم عباسی (۳) در شعبان سال ۶۰۴ دستورِ بنای آن را صادر کرد و در اوایل سال ۸۰۱ امیر قطلبک حسامی منجکی (۴) بنای کنونی آن را مورد بازسازی و مرمّت قرار داد. طول این مسجد از

۱- نام مردی است که در جاهلیت در آن ساکن بود.

۲- همان، ج ۲، ص ۲۷۰

۳- او آخرین خلیفه عباسی در عراق بود که در سال ۶۴۰ به خلافت رسید و در ۶۵۶ مغولان او را کشتند.

۴- وی از اعیان امرای دولت ظاهریه برقوق بود که در سال ۸۰۲ ه. در ینبوع وفات یافت. نک: «الضوءاللامع»، ج ۶، ص ۲۲۴، شماره ۷۴۹

داخل شانزده ذرع آهنی است و شامل فاصله دیواری که در در آن قرار دارد تا دیوار روبروی آن می شود. عرض آن نیز پنج ذرع و دو سوم ذرع از دیوار محراب تا دیوار روبه رویی آن است. اندازه گیری این مسجد نیز در حضور من انجام گرفت. میان درِ این مسجد تا دیوار باب بنی شیبه (یکی از دروازه های مسجدالحرام) ۷۲۴ ذرع آهنی است که به ذرع دستی، بالغ بر ۱۰۵۶ ذرع می شود؛ این اندازه گیری نیز در حضور من صورت گرفت.

* از دیگر مساجد، مسجدی در سوق اللیل، نزدیک محلّ تولد پیامبر صلی الله علیه و آله است که بدان «مختبأ» می گویند و مردم در روزِ دوازدهم ربیع الأول هر سال (روز تولّد پیامبر صلی الله علیه و آله به روایت اهل سنت) آن را زیارت می کنند. ندیده ام که کسی از این مسجد یاد کرده باشد و درباره آن نیز چیزی نیافتم. طول این مسجد از وسط دیوار تا وسط دیواری که محراب در آن است، یک سوم کمتر از هشت ذرع می باشد و عرض آن هفت ذرع و یک سوم به ذرع آهنی است. این اندازه گیری ها در حضور من صورت گرفت.

* مسجد دیگری در پایین مکه است که به ابوبکر نسبت داده می شود و می گویند این مسجد از خانه اوست و از همانجا به مدینه مهاجرت کرد.

ابن جبیر از این مسجد یاد کرده (۱) و در اصلِ این کتاب، سخن او را همراه با مطالب اندکی درباره این مکان آورده ایم. این همان جایی است که به «حجاریه» شهرت دارد و در پایین مکه در نزدیکی باب الماجن واقع است.

* چند مسجد نیز در خارج از مکه، در قسمت بالایی آن است؛ از جمله مسجدی است که به آن «مسجدالإجابه» می گویند و در سمت چپ به طرف منا، درگردنه ای نزدیک راه کوهستانی «اذاخر» قرار دارد و همان مسجد مشهوری است که می گویند پیامبر صلی الله علیه و آله در آن نماز خوانده است. ازرقی از آن یاد کرده و اندکی نیز درباره گردنه ای که مسجد در آن قرار دارد، سخن گفته است؛ او در روایتی که سندش به خودش می رسد، آورده است: گردنه (شعب آل قنفذ) همان گردنه ای است که خانه آل خلف بن عبد ربّه بن

۱- رحله ابن جبیر، ص ۹۳

سایب در آن است و روبه روی ساختمان محمدبن سلیمان واقع شده. این گردنه را «شعب اللام» می گویند که همان قنفذبن زهیر از بنی اسدبن خزیمه است و این همان گردنه ای است که وقتی از مکه به سوی منا می روید، در طرف چپ شما بالای دیوار «خرمان» واقع است و در حال حاضر، «دارالخلعیین» بنی مخزوم در آنجا قرار دارد. در این گردنه مسجدی است که می گویند پیامبر صلی الله علیه و آله در آن نماز گزارد و امروز حضرمی ها در موسم حج وارد آن می شوند. (۱) این مسجد در حال حاضر بسیار خراب است و جز دیوار سمت قبله، همه دیوارهای آن افتاده است و سنگی در آنجا وجود دارد که روی آن نوشته شده: این «مسجدالاجابه» است و عبداللّه بن محمد در سال ۷۲۰ آن را بازسازی کرد. من این عبداللّه بن محمد را نشناختم. طول این مسجد از دیوار محراب تا دیوار روبه روی آن، هجده ذرع آهنی است و عرض آن نیز به همین اندازه است و در حضور خودم اندازه گرفته شد. بسیاری از مردم در پِگاه نخستین شنبه ماه ذی قعده هر سال به اینجا می آیند. البته علت این که در چنین روزی به زیارت اینجا می آیند، بر من روشن نشد.

* از دیگر مساجد، مسجدی است که به آن «مسجدالبیعه» می گویند. مراد همان بیعتی است که به گفته دانایان انصار، در حضور عموی پیامبر صلی الله علیه و آله، عباس بن عبدالمطلب با وی بیعت کردند. (۲) این مسجد در نزدیکی عقبه و اندکی پشت عقبه به طرف مکه در گردنه ای است که در سمت راست راه منا قرار دارد. در این مسجد دو سنگ نوشته هست که در یکی مطلبی است به این مفهوم: عبداللّه امیرالمؤمنین که خدای بزرگش بداراد!- دستور بنیان این مسجد (مسجدالبیعه) را داده است که نخستین بیعت با رسول خدا صلی الله علیه و آله در حضور عباس بن عبدالمطلب، در آن انجام گرفت و بر سنگ نوشته دوم، مسجد البیعه شناسانده شده و اینکه در سال ۱۴۴ ساخته شده است. امیرالمؤمنینِ یاد شده، ابوجعفر

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۸۷- ۲۸۶

۲- این همان بیعتی است که به «بیعت عقبه دوم» مشهور شد و علت مستقیم هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است. نک: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۶۱

منصور عباسی است. مستنصر عباسی (۱) نیز طبق سنگ نوشته ای که در اطراف این مسجد بر اثر خرابی آن افتاده بود، آن را در سال ۶۲۹ مورد مرمت قرار داد. ازرقی نیز از این مسجد یاد کرده است. (۲) وی چیزی از مرمّت و بازسازی آن از سوی المنصور، نگفته است. این مسجد دارای دو رواق است که بر هر یک سه گنبد بر چهار طاق قوسی، قرار گرفته است. پشت این رواق ها، میدانگاهی نیز وجود دارد. در سمت شامی این مسجد دو در و دو در نیز در سمت یمانی است. طول رواق پیش گفته از سمت شامی تا یمانی ۲۳ ذرع و عرض آن ۱۴ ذرع است. رواق دوّمی نیز به اندازه رواق اول است. طول میدانگاه از دیوار شامی تا دیوار یمانیِ آن ۲۴ ذرع و نیم و عرض آن ۲۳ ذرع و نیم است. طول مسجد نیز از محراب تا انتهای میدانگاه ۳۸ و یک ششم ذرع است. در همه این موارد، ذرع مورد استفاده، ذرع آهنی است. هر رواق تعدادی سه درِ ورودی دارد. در حال حاضر بخش اعظم این مسجد خراب شده است. اندازه گیری های گفته شده در حضور این جانب انجام گرفت.

* مسجد دیگر، مسجدی است در منا، در خانه معروف به «دارالمنحر» میان جمره اول و جمره میانی در سمت راست، سر بالایی عرفه است. این مسجد آن گونه که گفته می شود، منتسب به پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ زیرا سنگ نوشته ای در آن است با این عبارت:

«این مسجد سیدالأوّلین والآخرین است که در آن نماز ظهر گزارد و قربانی خود را سربرید»

نیز آمده است که ملک قطب الدین ابوبکربن ملک منصور عمربن علی، حاکم یمن دستور بازسازی آن را، پس از دیداری که در سال ۶۴۵ از آن داشت، صادر کرد. در سمت قبله این مسجد، دو در وجود دارد. پشت آن نیز میدانگاهی هست. این مسجد در جهت شرقی، دیواری ندارد و دارای چهار در: یکی در طرف شامی، یکی در سمت

۱- وی پس از شانزده سال خلافت در سال ۶۴۰ وفات یافت.

۲- اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۰۱

یمانی و دو در نیز در طرف دیوار قبله آن است که یکی سمت راست و دیگری سمت چپ محراب قرار دارد. طول این مسجد از محراب تا انتهای آن، هشت ذرع و عرض آن هفت ذرع آهنی است که با حضور خودم اندازه گیری شد.

* و از آنها است مسجدالکبش (گوسفند)، که به آن مسجدالکبش منا می گویند و در سمت چپ راه عرفه است. در منا مسجد مشهوری است و گوسفند مورد نظر همان گوسفندی است که خداوند متعال آن را به جای پیامبرش، حضرت اسماعیل فرزند حضرت ابراهیم و یا اسحاق فرزند ابراهیم، زمانی که پدر قصد بریدن سر فرزند را داشت، برای او فرستاد.

در تاریخ ازرقی درباره این مکان، مطلب دیگری هم افزوده شده است (۱) و در آن دو مورد، فرزندی که قرار بود سر بریده شود، دو نظر آورده شد و از جمله گفته است:

محبّ طبری می گوید: احتمال بیشتر آن است که اسحاق بوده است.

فاکهی نیز مطلبی ذکر کرده که نشان می دهد این گوسفند، در جای دیگری سر بریده شده است؛ زیرا حدیثی درباره داستان ذبح اسماعیل از سوی ابراهیم علیه السلام با سند خود از حضرت علی بن ابی طالب]« [آورده است که فرمود: در اینجا بر وی گوسفندی از «ثبیر» فرود آمد. ناگزیر به کوه رفت و پس از آن گوسفند را آورد و در فاصله دو جمره، سر برید. این خبر را در باب بیست و ششم همین کتاب خواهیم آورد. محبّ طبری نیز مطلبی در تأیید آن دارد و ما محل سر بریدن میان دو جمره را نشان خواهیم داد؛ زیرا از ابوذر هروی خبری نقل شده که می گوید: از ابن عباس روایت است که گفت:

پیامبرخدا صلی الله علیه و آله در محل سر بریدن گوسفند از سوی ابراهیم، (قربانی خود را) سر برید، شما نیز همانجا این کار را بکنید، این همان محلی است که امروزه خلفا در آن قربانی را سر می برند. در مَثَل نیز می گویند اینجا یک قربانگاه و همه منا نیز یک قربانگاه است.

ابن عباس گوید درباره همین محل است که یهودیان می گویند: قربانی اسحاق است، ولی آنها دروغ می گویند، قربانی اسماعیل است. این روایت را ابوداود آورده

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۷۵

است. آنگاه خود او از ابن عباس نقل می کند که گفت: صخره ای که در منا پای «ثبیر» وجود دارد، همان صخره ای است که گوسفند قربانی اسماعیل یا اسحاق، بر آن سر بریده شد. (پایان نقل قول به اختصار).

سپس می افزاید: این روایت را ابوسعید در «شرف النبوّه» آورده و پس از آن گفته است: میان این دو حدیث تضاد هست؛ زیرا حدیث ابوسعید حکایت از آن دارد که مکان ذبح ابراهیم، پای ثبیر بوده، ولی حدیث ابوذر می گوید که (مکان سر بریدن قربانی ابراهیم) همان محل فعلی سر بریدن قربانی خلفاست که در دامنه کوه روبه روی آن است.

این محل سر بریدن همان جایی است که به «دارالمنحر» در منا میان جمره اولی و وسطی در نزدیکی مسجدی که پیشتر از آن یاد کردیم، شهرت دارد. مردم نیز آن را به همین نام می شناسند و حاکم یمن نیز قربانی خود را در اینجا، سر می برد، مسجد معروف به مسجد کبش داری سه رواق بدون سقف است که در هر کدام از دو رواق جلویی، دو طاق قوسی (دیواری) وجود دارد و دارای پنج در است. دو در بر دیوار قبله در سمت چپ و راست محراب و دو در نیز در انتهای دیوارهای شرقی و غربی آن است و پنجمی نیز در واقع دریچه ای در دیوار انتهایی آن است. در رواق میانی دو در وجود دارد که از آنها وارد رواق جلویی می شوند. در انتهای این رواق، نزدیکِ درِ طرف مشرق آن، حفره کوچکی است که سنگی بنا شده در دیوار در آن قرار دارد که گفته می شود ردّ پای گوسفندی است که قربانی فرزند ابراهیم علیه السلام شد. طول این مسجد از انتها تا دیوار قبله آن، نوزده ذرع و ربع و عرض آن سیزده ذرع و یک ششم به ذرع آهنی است. در حال حاضر بیشتر این مسجد، مخروبه است. دو رواق جلویی آن دارای سه گنبد بوده که همگی افتاده اند. اندازه گیری ابعاد آن در حضور خودم صورت گرفت.

* دیگر مسجد، مسجدِ خِیف در منا است که مسجد بزرگی است و بنا به احادیث و اخباری که وارد شده، بسیار بافضیلت است؛ از جمله این احادیث، موردی است که در «معجم الأوسط طبرانی» از حدیث ابوهریره روایت شده است که می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جز به قصد سه مسجد کمر سفر مبند: مسجد خِیف، مسجدالحرام و همین

مسجد من. اسناد این حدیث ضعیف است و آن را تنها برای بیان همین نکته عجیب نقل کردیم. از دیگر اخبار، روایتی در «معجم الکبیر طبرانی» از حدیث ابن عباس است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در مسجد خیف تعداد هفتاد پیامبر؛ از جمله حضرت موسی علیه السلام نماز گزاردند. (۱) این روایت در تاریخ ازرقی آمده است. (۲) از مجاهد نیز روایت شده که در مسجد خِیف ۷۵ پیامبر نماز گزاردند. در مسندالبزّار از حدیث عبداللّه بن عمروبن عاص روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در مسجد خِیف قبر هفتاد پیامبر وجود دارد. رجال این حدیث همه موثق هستند، فاکهی در این مورد روایتی با اسناد به عروهبن زبیر آورده که می گوید: حضرت آدم علیه السلام پس از نماز جبرئیل پای در کعبه به روی در مسجد خیف به خاک سپرده شد.

استحباب زیارت مسجد خیف در روزهای شنبه

ازرقی با سندی که به خودش می رسد، آورده است: جدّم ازعبدالمجید، از ابن جُرَیج از عطا برایم حدیث کرد که: از ابوهریره شنیدم که می گفت: اگر از اهل مکه بودم هر شنبه به مسجد خیف می آمدم. (۳) «جنیدی» گوید: محمدبن یوسف، از ابوقرّه نقل کرده که گفت: ابن جُرَیج از عطا نقل کرده که او شنیده است: ابوهریره می گفت: اگر از اهالی مکه بودم، هیچ شنبه ای را سپری نمی کردم مگر آنکه به مسجد خیف بیایم و دو رکعت نماز در آن بخوانم.

محلّ نماز گزاردن پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد خِیف

همچنین با اسناد به ابن جُرَیج، از اسماعیل بن امیّه نقل شده که خالدبن مضرّس به وی خبر داد که او بزرگانی از انصار را دیده است که در برابر مناره و در نزدیکی آن، دنبال

۱- المعجم الکبیر، ج ۱۱، صص ۴۵۳- ۴۵۲، شماره ۱۲۲۸۳

۲- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۷۴

۳- همان، ج ۲، ص ۱۷۴

جای نماز پیامبر صلی الله علیه و آله بوده اند و ازرقی با سندی که به خودش می رسد، چنین آورده است:

جدّم گفت سنگ هایی که در نزدیکی مناره هستند جایگاه نماز پیامبر صلی الله علیه و آله است و مردم و علما از آن هنگام در همانجا نماز می گزارند. (۱)

ویژگی کنونی مسجد خِیف و ابعاد آن

ازرقی انـدازه ابعاد مسـجد خیف را به ذرع دستی و نیز ویژگی های آن را در زمان خود ذکر کرده است (۲) و ما اینک آن را همراه بـا انـدازه ابعـاد آن، پس از ازرقی به ذرع دستی و نیز اخبـار نوسازی و عمارت آن را در اصل این کتاب آورده ایم و در اینجا تنها به ذکر ویژگی فعلی و اندازه های آن به ذرع آهنی بسـنده می کنیم؛ زیرا ویژگی فعلی آن گویای اخبار مربوط به بنا و بازسازی آن است.

ویژگی کنونی مسجد خِیف

این مسجد به شکل مربع بزرگی است که در طرف قبله، چهار محراب، علاوه بر محرابِ بزرگ آن وجود دارد. سه محراب در چپ این محراب بزرگ و یـک محراب در سـمت راست آن واقع است. منبـر این مسـجد، پلّکـانی و بلنـد است. در جلوی این مسـجد چهـار رواق سـقف دار آجریِ آهـک انـدود وجود دارد. رواق دیگر نیز در کنار دیواری است که بر جاده اصـلی واقع است و سقف ندارد. درِ بزرگ این مسجد در وسط همین دیوار واقع است. درِ بزرگ دیگری نیز در دیوار انتهایی آن به طرف عرفات وجود دارد.

در دیوار آن کنـار کوه، دو پنجره است و در وسـط آن منـاره مربع شـکلی است که پیامبر صـلی الله علیه و آله در پای آن نماز گزارده است و در محوّطه ای سـنگی، پای این مناره محراب کوچکی هست. در فاصله طول مسجد میان درِ بزرگ و مناره آن سقاخانه بزرگی است که به صورت طاقی (کمانی) در زمین و روی ستون هایی قرار دارد. این سقاخانه پنج در دارد و

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۷۴

۲- همان، ج ۲، ص ۱۸۱

مردم از آن آب می نوشند. در سمت راست قبله از بیرون، از رواق ها، پلکان چسبیده به رواق در کناره راه است و از آن به روی سقف رواق های یاد شده می روند. دیوارهای مسجد بلند و دارای کنگره است. بر درِ بزرگ مسجد مجسمه های بلندی وجود داشته که بیشتر آنها افتاده است و نیز بخشی از دیواره مسجد، در فاصله در بزرگ و قبله است و نیز گنبد بزرگی که روی محراب قرار داشته، همراه با قسمتی از میانه دیوار قبله آن افتاده است.

ابعاد و اندازه های مسجد خیف

طول وسط دیوار قبله تا انتهای آن، ۲۱۰ ذرع و عرض آن از دیواری که دروازه بزرگ در آن واقع است تا دیوار روبه رویِ کنار کوه، ۵/ ۱۹۹ ذرع و ارتفاع دیوار قبله آن از داخل یازده ذرع و از خارج نوزده و نیم ذرع و ارتفاع دیوار کنار کوه آن از داخل هفت ذرع و دو سوم و ارتفاع دیوار کناره جاده آن از داخل مسجد شش ذرع و ربع و از خارج هشت ذرع و دو سوم و ارتفاع درِ بزرگ مسجد هفت ذرع و یک ششم و عرض این در یک ششم کمتر از چهار ذرع و ارتفاع آستانه این در از بیرون نیم ذرع و ارتفاع درِ پشتی آن چهار ذرع و ربع و عرض آن دو ذرع است.

تعداد رواق های مسجد خیف

تعداد رواق های مسجد خیف (۱)

اندازه طول رواق های جلویی، از روبه روی قبله تا انتهای آنها، در سمت صحن، ۳۱ ذرع و طول هر رواق از دیوار کنار جاده تا دیوار کنار کوه، ۳۵ ذرع و دو سوم و عرض آن هفت ذرع و نیم است؛ به استثنای عرض رواق کنار صحن مسجد که هفت ذرع است طول رواق چسبیده به دیوار کنار جاده از دیوار قبله تا درِ بزرگ مسجد، هفتاد ذرع و یک ششم ذرع و عرض آن هفت ذرع و نیم و طول ابعاد دیگرِ آن، از درِ بزرگ مسجد تا

۱- این تیتر، با توجه به نوع عنوان های این کتاب، دقیق نیست، چون نه به تعداد رواق ها بلکه به اندازه ها و ابعاد آنها اشاره شده است.. م.

انتهای آن، ۱۴۰ ذرع و یک ششم و عرض آن ۷ ذرع و ربع است و در هر یک از دو طرف رواق سه پنجره قرار دارد که دو تای آنها به هم چسبیده و دیگری جدا در کنار درِ بزرگ مسجد واقع است.

شمار ستون ها، ویژگی ها و اندازه های داخلی مسجد

شمار این ستون ها هشتاد و چهار عدد است که در چهار ردیف و هر ردیف شامل ۲۱ ستون سنگی است که با گچ (روی هم) چیده شده است. فاصله میان هر دو ستون در یک ردیف، پنج ذرع و یک سوم و در برخی موارد اندکی بیشتر است.

تعداد طاق های قوسی

تعداد طاق های قوسی، در رواق های پیش گفته، ۱۶۸ طاق؛ یعنی در هر رواق ۲۲ در عرض و در هر ردیف ۲۲ طاق در طول آن وجود دارد.

ابعاد مصلّای پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر مناره

انـدازه طول آن از دیوار منـاره قبله تا دورترین محراب، ۵/ ۲۳ ذرع و یک هشـتم ذرع است و عرض آن؛ یعنی فاصـله راست تا چپ مصلّا ۲۴ ذرع و یک چهارم است و فرجه محراب این مسـجد هشت ذرع و یک هشـتم است و طول محراب در جهت قبله دو ذرع و نیم است و فاصله میان این محراب تا لبه صحن مسجد، در کنار قبله نیز ۸۵ ذرع است.

تعداد کنگره های داخلی و خارجی مسجد

کنگره هـای بیرونی بر دیوار انتهایی، ۷۶ عدد، بر دیوار کناره جاده سـمت انتهای مسـجد تا درِ بزرگ آن، ۷۲ عدد که سه تای آنها ویران شـده است و تمام کنگره های روی این دیوار بیش از بیست عـدد است؛ زیرا بیشتر کنگره های کنارِ در ویران شـده است. بر

دیوار کنار کوه، ۹۶ کنگره است که شش تای آنها ویران شده و در مورد کنگره های داخلی مسجد بر رواق انتهایی از میان چهار رواق صحن مسجد، ۱۰۳ کنگره؛ از جمله ۷۲ کنگره از انتهای مسجد تا درِ بزرگ آن ۳۳ کنگره تا دیوار قبله آن است.

اندازه، ویژگی و تعداد مناره ها و فاصله آن تا نواحی مختلف مسجد

طول این مناره در مسجد، ۲۱ ذرع و یک هشتم و اندازه ضلع مربع آن از سمت قبله، قیراطی کمتر از ۶ ذرع و از سمت پشت نیز به همین اندازه است. از طرف کوه تا درِ این مناره، دو قیراط کمتر از ۶ ذرع و نیم و فاصله آن از سمت درِ بزرگ مسجد نیز همین اندازه است.

در این مناره، تعداد یازده پنجره وجود دارد که در سه طرف، سه پنجره است، اما در ضلع طرف پشت مسجد تنها دو پنجره وجود دارد. این مناره ۶۴ پله دارد و میان آن تا دیوار کنار کوه مسجد، هشتاد ذرع و ربع فاصله است و تا رواق چسبیده به دیوار کناره جاده مسجد، ۸۸ ذرع و ربع است و میان آن تا دیوار عقبی مسجد، ۹۷ ذرع و نیم فاصله است. پیش از این نیز فاصله آن تا طرف صحن مسجد کنار قبله و نیز فاصله آن تا دیوار قبله بیان گردید.

ابعاد سقاخانه

طول این سقاخانه ۳۹ ذرع و ربع است و فاصله آن تا روبه روی مناره، یک هشتم کمتر از ۵۳ ذرع است و تا آستانه درِ بزرگ مسجد، ۴۲ ذرع و یک ششم فاصله دارد، تمام اندازه هایی که بیان شده در حضورِ خودم انجام گرفت.

اما در مورد بنا و عمارت این مکان پس از ازرقی، (باید گفت که) بسیاری از اخبار آن، بر ما پوشیده مانده است؛ چرا که پیشینیان آن را ثبت نکرده اند؛ از جمله موارد عمارت این مکان بعد از ازرقی، به گمان من عمارتی است که در زمان خلیفه معتمد احمدبن متوکل عباسی در سال ۲۵۶ صورت گرفته است و نیز از جمله موارد قطعی این که

وزیر الجواد اصـفهانی و مادر خلیفه الناصر لـدین اللّٰه عباسـی نیز آن را بازسازی و مرمت کرده اند و نام این یک بر درِ بزرگ آن نوشـته شـده است. ملک مظفر حاکم یمن نیز در سال ۶۷۴ قسـمت های ویران شـده و افتاده آن را بازسازی و مرمت کرد و در همین سال دستور بنای مناره فعلی آن را صادر نمود که نام وی هنوز هم بر لوحی در این مناره وجود دارد. این که احمدبن عمر معروف به ابن مرجـانی، تـاجی دمشـقی نیز زمانی که در سال ۷۲۰ سـاکن مکه بـوده است، مبلغ بیش از بیست هزار درهم خرج مرمت و بازسازی آن کرد و بعد از آن نیز قسـمت های خراب شده آن- چه در دوره ما و چه پیش از آن- مورد اصـلاح و مرمت قرار گرفته است. در این زمـان بخش هـای زیـادی از آن خراب شـده که البته بسـیاری از این خرابی ها و ویرانی ها با بازسـازی در سال ۸۲۰ برطرف شـد. بـانیِ این بازسـازی ها را نشـناختم، ولی (می دانم که) متولّی این کار شـیخ علی بغـدادی، شیخِ کاروانسرای موالینا در محله فرحان مکه است. درِ بزرگ آن که در کنار جاده اصلی به عرفه و مکه قرار داشت، تنگ شد که اگر چنین نمی شـد بهتر بود؛ زیرا در ایام حج، گشادگی و وسـعت آن بهتر بود. (۱)* از جمله، مسجدی است که عایشه امّ المومنین پس از به جـا آوردن حـج در حجهالوداع از آن برای عمره محرم شـد. این مسـجد در تنعیم قرار دارد. (۲) درباره این مسـجد اختلاف نظر وجود دارد. برخی گویند همان مسـجدی است که به آن مسجد هلیلجه می گویند؛ زیرا درخت هلیلجه در آن بوده و اخیراً این درخت افتاده است. این موضوع بنا به گفته سـلیمان بن خلیل، میان اهل مکه متداول است و سنگی در این مسجد وجود دارد که نوشته روی آن، تأییدی بر این مطلب است.

گویند مسجدی که در نزدیکیِ آن، چاه وجود دارد و در میان مسجد هلیلجه و

۱- ملـک اشـرف در سال ۸۷۴ ه.، سـلطان محمـد قزلارآغـا در سال ۱۰۷۲ ه. و سـلیمان آغـا در سـال ۱۹۰۲ م. از سـوی خلیفه محمدخان آن را بازسازی کردند. در زمان ملک عبدالعزیز آل سعود نیز بنای آن مورد بازسازی قرار گرفت.

۲- به مسجد تنعیم شهرت دارد. «تنعیم» مرز مکه از طرف مدینه است.

مسجد واقع در جاده مرّالظهران قرار گرفته، مسجد علی]« [است. در این مورد، سنگ نوشته ای نیز وجود دارد که تأییدی بر این ادعاست. اختلاف نظر در این باره، تازگی ندارد و فاکهی و دیگران نیز بدان اشاره کرده اند. محبّ طبری بنا به سخن اسحاق خزاعی، آن را مسجدی می داند که در نزدیکی آن چاه قرار دارد. به گفته اسحاق خزاعی، این مسجد را عبداللّٰه بن محمدبن داودبن عیسی عباسی، امیر مکه مرمّت و بازسازی کرد و به گفته خزاعی، پس از وی «عجوز» مادر مقتدر عباسی آن را مرمّت کرد. سپس همسر ملک منصور، حاکم یمن آن را مرمّت کرد و تاریخ عمارت آن بنا به روایت محبّ طبری در تاریخ بنای آن ۶۴۵ یا ۶۴۴ بوده است.

از دیگر کسانی که مسجد هلیلجه را مرمّت کرد، ابونصر استرآبادی است که در سال ۴۶۶ از سوی خود و برادرش به این کار اقدام کرد. پس از آن ملک مسعودی حاکم یمن و مکه در سال ۶۱۹ این مسجد را مرمت کرد. تاریخ مرمت وی و نیز مرمتی که ابونصر به عمل آورد، روی دو سنگ نوشته در مسجدِ یاد شده آمده است. (۱) ابعاد این دو مسجد را اندازه گرفتیم، طول مسجد معروف به مسجد هلیلجه، از وسط محراب تا دیوار انتهای میدانگاه آن، ۲۵ ذرع و طول آن در قسمت میدانگاه، یازده ذرع و عرض آن ۲۳ و یک چهارم ذرع و فاصله میان این مسجد تا اولین پرچم روی زمین- و نه پرچم هایی که در کوه تنعیم قرار دارد- ۷۱۴ ذرع آهنی است.

طول مسجد دیگری که به عایشه نسبت داده شده و در کنار مسجد هلیلجه قرار دارد، از محراب تا دیوار میدانگاه روبه روی آن ۲۴ ذرع و دو سوم و عرض معبر آن از دیواری که محراب در آن قرار دارد تا سمت طاقی که کنار میدانگاه است ده ذرع و دو سوم است و طول این معبر، ۲۳ ذرع و سه چهارم و فاصله میان این دو مسجد نیز ۸۷۲ ذرع آهنی است.

۱- سلطان محمود نیز در سال ۱۰۱۱ ه. و محمود بیک والی جدّه در سال ۱۰۱۲ ه. این مسجد را مرمت و بازسازی کردند. وزیر سنان بیک نیز در سال ۹۷۸ چاه نزدیک آن را مرمت کرد و بنای این مسجد در زمان عبدالعزیز آل سعود پادشاه سعودی بازسازی گردید.

* دیگر مسجدی است که به آن «مسجد فتح» می گویند و در نزدیکی الجموم- که از دشت مرّالظهران است- قرار دارد و گفته می شود از آن مساجدی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در فاصله مکه و مدینه، در آن نماز خوانده است.

این مطلب را استاد ما قاضی زین الدین بن حسین مراغیِ مدنی در تاریخ مدینه منوره خود، بخش مساجدی که پیامبر صلی الله علیه و آله در فاصله مکه تا مدینه در آنها نماز گزارده، آورده است، متن سخن وی چنین است:

و مسجدی است در مسیل، در وادی مرّالظهران، پایین تر از «صفراوات»، در سمت چپ جاده به سوی مکه، که اکنون به «مسجد فتح» شهرت دارد. از کسانی که این مسجد را- آن گونه که به من گفته اند- مرمّت کرده است، «شریف ابونمی» حاکم مکه است. همچنین به اطلاعم رسیده که وقتی عمویش شریف ادریس بن قتاده درصدد مرمت این مسجد برآمد، خود پیش دستی کرد و اقدام به مرمت آن نمود. از دیگر کسانی که این مسجد را مرمت کردند شریف وهاس بن راجح حسنی است. در زمان ما نیز حدود هشت سال پیش، حاکم مکه شریف حسن بن عجلان آن را سفید کرد که هنوز هم باقی است. درهای آن نیز نیز برای جلوگیری از ورود گوسفند و ... بالاتر برد. خداوند به همه آنان جزای خیر دهاد!

این بود اماکن متبرکه مکه و اطراف آن که امروزه به «مساجد»، شهرت دارند.

ازرقی مساجد دیگری را نیز نامبرده که جای آنها مشخص نیست، ولی ما سخن او را در اصل این کتاب نقل کردیم.

جایگاه های متبرک مکه معظمه که به «موالید» شهرت دارند

این جایگاه ها در واقع مسجد هستند، ولی مردم آنها را به موالید (۱) می شناسند. به همین دلیل جداگانه به آنها پرداخته ایم:

۱- جمع مولد به معنای جای تولّد است.

* از جمله مولدالنبی صلی الله علیه و آله در محلی است که آن را «سوق اللیل» می گویند و نزد مردم مکه مشهور است.

ازرقی می نویسد: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کرد، عقیل بن ابی طالب آن را به خود اختصاص داد که تا مدت ها در اختیار او و فرزندانش بود، تا این که یکی از آنان، آن را به محمدبن یوسف برادر حجاج بن یوسف ثقفی فروخت و او نیز آن را ضمیمه خانه خویش ساخت که به آن «دارالبیضاء» می گویند. این خانه همچنان در این وضع بود تا این که خیزران مادر موسی و هارون دو خلیفه (عباسی) به حج آمد و آنجا را مسجد و نمازخانه ساخت و از خانه ای که ضمیمه شده بود جدا کرد و به کوچه ای که در انتهای آن خانه وجود داشت، راه داد. (۱) سهیلی در تعیین مکان جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن متولد شد و کسی که آن را ساخت، خبر شگفتی نقل کرده است؛ وی می نویسد: آن حضرت صلی الله علیه و آله در شعب متولد شد و گفته شده در خانه ای که در «صفا» قرار دارد به دنیا آمد و آن در اختیار محمدبن یوسف برادر حجّاج بود تا این که زبیده هنگامی که به حج آمد آن را به صورت مساجد ساخت. (۲) حافظ علاءالدین مغلطای نیز در سیره خود، خبر شگفتی در تعیین محل تولد پیامبر صلی الله علیه و آله دارد. وی گفته است: در مکه متولد شد، آنگاه می افزاید: در خانه ای که متعلق به محمدبن یوسف برادر حجاج بن یوسف (ثقفی) بود و گفته می شود در شعب، وهمچنین گفته اند: در «ردم» ونیز گویند: در عسفان (متولد شده است).

عجیب تر آن که گفته اند: آن حضرت در «ردم» یا «عسفان» متولد شده است! روایتی که می گوید در «ردم» متولد شده، روایتی است از قول ابوحفص بن شاهین در «الناسخ و المنسوخ» و گفته است: احمدبن عیسی بن سکن، از هاشم بن قاسم از یعلی بن اشدق، از عبداللّٰه بن جراد نقل کرده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در ردم متولد شد و در ردم ختنه

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۹۸

۲- الروض الأُنُف، ج ۱، ص ۱۸۴

شد و از ردم به بعثت رسید و از ردم (جنازه آن حضرت صلی الله علیه و آله) حمل شد.

بکری می گوید: «ردم بنی جمح» در مکه است که میان خاندان جمح و خاندان محارب بن فهر در آن جنگی درگرفت و خاندان محارب بسیاری از خاندان جمح را کشتند و به دلیل انباشته شدن آنجا از اجساد و کشته ها، الردم (پشته) نام گرفت.

برکه ای که در محل تولد پیامبر صلی الله علیه و آله وجود دارد

ازرقی با سند خود، از برخی کسانی که پیش از اقدام خیزران در جدا ساختن این مکان از «دارالبیضاء» ساکن آن بودند، نقل می کند که گفته اند: به خدا سوگند که (تا وقتی در آن زندگی می کردیم) هیچ گرفتاری و نیازمندی نداشتیم، ولی به محض آن که از آن بیرون شدیم، دنیا بر ما سخت شد. (۱)

ویژگی محل ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله

اما درباره ویژگی و خصوصیات این مکان که ما بدان دست یافته ایم، باید گفت:

خانه ای است مربع با دو ستون که دو طاق قوسی روی آن است و در گوشه غربی آن، به طرف جنوب، کنجی روبه روی درِ کنار کوه قرار دارد. درِ دیگری نیز در طرف شرقی دارد. این مکان دارای ده پنجره است که چهارتای آن بر دیوار شرقی است و دو درِ پیشگفته در همین دیوار است. در دیوار شمالی آن دو پنجره و در دیوار غربی یک پنجره و در کنج آن، دو پنجره؛ یکی در طرف شمالی و یکی نیز در طرف یمانی است. یک محراب نیز دارد و نزدیک محراب حفره ای است که روی آن پنجره ای چوبی قرار داده شده است. اندازه ضلع این حفره مربع، یک ذرع و یک ششم ذرع آهنی است، در وسط این حفره، سنگ مرمر سبز رنگی وجود دارد که پیشتر اشاره شد و آن گونه که ابن جبیر بیان کرده، دور تا دور آن را نقره در بر گرفته بود و اشاره کرده بود که مساحت آن به

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۹۹

انضمام نقره، دو سوم وجب است. (۱) این مکان به عنوان جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن متولد شده، نشانه گذاری شده است.

طول آن ۲۴ ذرع و یک چهارم از دیوار شمالی تا دیوار روبه رویی؛ یعنی دیوار جنوبی کنار کوه است و اندازه عرض آن از (دیوار) شرقی که درِ آن قرار دارد تا دیوار غربی روبه رویی آن، یازده ذرع و یک هشتم است. طول کنج مورد اشاره، سیزده ذرع و نیم و عرض آن هشت و نیم است. این اندازه گیری ها نیز در حضور من انجام گردید. ازرقی چیزی درباره ویژگی و اندازه های این مکان نگفته و بسیاری از اخبار بنا و مرمت و بازسازی آن، بر ما پوشیده مانده است. آنچه من دانستم این است که ناصر عباسی در سال ۵۷۶ آن را بازسازی کرد. پس از آن ملک مظفر حاکم یمن در سال ۶۶۶ آن را مرمت و بازسازی کرد و سپس از سوی نواده وی، المجاهد در سال ۷۴۰ مورد بازسازی قرار گرفت و در سال ۷۵۸ از سوی امیر شیخون از بزرگان حکومتی مصر (۲) و در دولت ملک اشرف شعبان حاکمِ مصر و به سفارش دولتمرد او، یلبغا خاصکی (۳) در سال ۷۶۶ و در آخر سال ۸۰۱ یا سال بعد از آن (با بهره گیری) از پولی که ملک ظاهر برقوق، حاکم مصر برای عمارت مسجدالحرام و غیره در مکه اختصاص داده بود، این مکان مورد بازسازی و مرمت قرار گرفت که البته بازسازی آن پس از فوت حاکم مصر بود.

از دیگر موالید مکه، محلی است که به آن مولد (محل به دنیا آمدن حضرت) فاطمه]« [دختر پیامبر صلی الله علیه و آله می گویند. این مکان جزو خانه مادرِ وی خدیجه بنت خویلد]« [در کوچه معروف به کوچه حجر در مکه معظمه است. می گویند این خانه، مولد فاطمه]« [است. محل ولادت حضرت فاطمه]« [جای معروفی در این خانه

۱- در متن چنین است، ولی در سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۴۱ آمده است: «مساحت آن با نقره ای که بدان پیوسته، یک وجب است.»

۲- متوفای سال ۷۵۸ ه. نک: «الدرر الکامنه»، ج ۲، ص ۱۹۶ و ۱۹۷، شماره ۱۹۵۰

۳- یلبغابن عبداللّٰه خاصکی ناصری، امیر بزرگ و مشهور است، که در سال ۷۶۸ ه: به قتل رسید. ابن حجرمی گوید: یلبغا صدقه های زیادی برای اهل علم و نیز کارهای نیک فراوانی در حجاز داشت «الدرر الکامنه»، ج ۴، ص ۴۴۰- ۴۳۸، شماره ۱۲۱۸».

است که طول آن چهار ذرع و هفت هشتم و عرض آن از وسط دیوار سه ذرع و یک چهارم و یک هشتم (۳ ۳۸) ذرع آهنی است. در همین مکان، جای کوچکی به شکل برکه دایره ای است که طول دهانه آن، در قسمت داخل بنا، یک ذرع و عرض آن نیز یک ذرع است و در وسط آن سنگ سیاهی قرار دارد که گفته می شود محلّ دقیق تولد آن حضرت است. در این که حضرت فاطمه]« [در این خانه متولد شده است، هیچ گونه تردیدی وجود ندارد. اندازه های گفته شده، همه در حضور من گرفته شده است.

* یکی دیگر از موالید، محلی است که به آن مولد حمزهبن عبدالمطلب عموی پیامبر صلی الله علیه و آله می گویند. این مکان در پایین مکه، نزدیک باب ماجن واقع است و چشمه مکه معروف به چشمه بازان در آنجا واقع است. من مطلبی در تأیید صحت این امر ندیده ام و حتی در صحت آن جای تردید است؛ زیرا این مکان متعلق به بنی هاشم نبوده است.

طول این مکان پانزده ذرع و یک سوم و عرض آن از دیواری که درِ آن واقع است تا دیوار روبه رویی که دیوار قبله آن است، هفت ذرع و یک چهارم و یک هشتم (۷ ۳۸) ذرع است. درِ آن در سمت باب الماجن است. این مکان در حال حاضر کاملا ویران است و سقفی ندارد. اندازه گیری آن نیز در حضور من صورت گرفت و وسیله اندازه گیری ذرع آهنی بود.

دیگر جایی است در خانه معروف به دار ابوسعید در نزدیکی دارالعجله که به آن مولد (امام) جعفر صادق]« [می گویند؛ زیرا بر در آن سنگی است که روی آن نوشته شده: اینجا محل تولد (امام) جعفر صادق]« [است و پیامبر صلی الله علیه و آله وارد آن شده است. نیز نوشته شده که یکی از ساکنان (مکه) در صفر سال ۶۲۳ دستور بنای آن را داده است. این محل را جای تولد جعفربن ابی طالب معروف به طیار نیز می گویند.

طول این مکان از دیواری که در دارد تا دیوار روبه رویی که دیوار قبله است، شانزده ذرع و یک سوم و عرض آن شش ذرع و سه چهارم است و همه به ذرع آهنی است و اندازه گیری ها در حضورم صورت گرفت.

خانه های متبرک مکه معظمه

در مکه، خانه هـای متبرکی وجود دارد که بیشتر آنها مسجد هسـتند، ولی مردم آنها را به عنوان خانه می شناسـند. بنابراین از آنها جداگانه یاد کرده ایم:

* دار خـدیجه بنت خویلـد امّ المـومنین که در کـوچه معروف به زقـاق الحِجْر در مکه واقع است که به آن- بنـا به گفته ازرقی (۱)- «زقـاق العطـارین» نیز می گوینـد. ایـن خـانه بـه مولـد فـاطمه]« [نیز معروف اسـت؛ زیرا بنـا به گفته ازرقی، او و برادرانش فرزندان خدیجه از پیامبر صـلی الله علیه و آله، در همین مکان متولد شده اند. ازرقی یادآور شده است که پیامبر صـلی الله علیه و آله در این خانه با خدیجه علیها السـلام ازدواج کرد و خدیجه در همین خانه وفات یافت و پیامبر صلی الله علیه و آله تا زمان هجرت به مـدینه در همین خـانه سـکونت می کرد. بعـدها، عقیـل بن ابی طـالب آن را گرفت و سـپس آن را به معـاویه بن ابی سفیـان که خلیفه بود، فروخت و او آن را تبـدیل به مسـجد کرد (۲) ازرقی خـود در جـای دیگری گفته است که معتب بن ابی لهب، خانه خـدیجه بنت خویلـد را گرفت و به یکصـد هزار درهم به معاویه فروخت (۳) که البته بـا آنچه در مورد عقیل گفته بود (که خـانه خـدیجه را گرفت) مغـایرت دارد. بخش اعظم این خـانه در حال حاضـر به صورت مسـجد است و در آن رواقی وجود دارد با هفت طاق قوسی که روی هشت ستون قرار دارند. در وسط دیوار رو به قبله آن، سه محراب وجود دارد و در آن ۲۶ زنجیر در دو ردیف آویخته است و روبه روی آن رواق دیگری هست که چهار طاق قوسـی بر روی پنج سـتون در آن قرار دارد و این دو رواق را یک صـحن از هم جدا می کند. رواق دومی از رواق اوّلی محدودتر است و در نزدیکی آن محل هایی وجود دارد که مردم به قصد زیارت به آنجا می روند. سه جای زیارتی بدین قرار است:

نخست: جایی که به آن مولد فاطمه]« [می گویند.

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۷۸

۲- همان، ج ۲، ص ۱۹۹

۳- همان، ج ۲، ص ۲۴۶

دوّم: محلی که به آن، «قبهالوحی» می گویند و متّصل به مولد فاطمه]« [است.

سوم: محلی که به آن المختبی می گویند و متّصل به «قُبّهالوحی» است که می گویند پیامبر صلی الله علیه و آله پاره سنگ هایی را که مشرکان به سویش پرت می کردند، در آنجا پنهان می کرد (۱)(مختبأ به معنای پناهگاه است).

اندازه جایی که به آن مُختبی می گویند از دیواری که در آن محراب وجود دارد تا دیوار مقابل که در سمت دیوار غربی «قُبّهالوحی» است، چهار ذرع و یک سوم است و عرض آن از دیواری که در آن در قرار دارد تا دیوار روبه روی آن، سه ذرع و دو سوم است و اندازه جایی که به آن قبّهالوحی می گویند از دیواری که در دارد تا دیوار روبه رویی، هشت ذرع و دو سوم است و عرض آن هشت و نیم ذرع است که همگی به ذرع آهنی محاسبه شده است. اندازه های مولد فاطمه]« [نیز پیش از این گفته شد.

اندازه زمین رواق جلویی این خانه از وسط دو دیوار آن ۳۸ ذرع و عرض آن هفت ذرع و ربع است. اندازه فاصله دو ستون آن پنج ذرع و ربع و اندازه رواق عقبی این خانه از دیوار قبهالوحی تا دیوار روبه رویی ۲۳ ذرع است و اندازه عرض آن ده ذرع است و همه اندازه گیری های انجام شده با ذرع آهنی و در حضور من انجام گرفته است.

بر درِ این خانه نوشته است: «زمان خلافت ناصر عباسی، در عصر ملک اشرف شعبان بن حسین بن ملک ناصر محمدبن قلاوون، حاکم مصر، بازسازی شد»، بر رواق جلویی این خانه نوشته شده: «المقتدی عباسی فرمان بازسازی آن را داد»، و بخشی از این خانه در آغاز زمامداری ملک ناصر فرج بن ملک ظاهر برقوقی از اموالی که پدرش برای عمارت مسجدالحرام و دیگر اماکن در نظر گرفته بود، مورد مرمّت قرار گرفت که این کار پس از مرگ وی در آخر سال ۸۰۱ یا سال بعد از آن، انجام گرفته است.

از جمله جایی از این خانه که در این تاریخ مورد مرمّت قرار گرفت، محلی معروف به «قبّهالوحی» است که پس از تخریب، بازسازی شد. آگاه شدم که قبه ساقط شده،

۱- در این باره نک: رحله ابن جبیر، ص ۱۴۲

ساخت ملک مظفر حاکم یمن بوده است. در کنار این خانه، حیاط بزرگی است که بالای درِ آن سنگی است که روی آن نوشته شده: «اینجا حیاط خلوت جایگاه تولّد فاطمه]« [است و ناصر عباسی آن را مرمت کرد و برای (هزینه های جاری) دار خدیجه که در کنارش قرار دارد، وقف کرد.

برخی مردم نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب دید که رفت و آمد در اینجا زیاد خواهد شد. محبّ طبری نیز یادآور شده که خانه خدیجه پس از مسجدالحرام، از بهترین جاهای مکه است که تردیدی هم در آن نیست.

خانه دیگر، است مشهور در همین کوچه که به آن «خانه ابوبکر» می گویند.

بر سر در آن سنگ نوشته ای است که در آن چنین آمده است:

امیر والامقام نورالدین عمربن علی بن رسول مالکی مسعودی در عهد سلطنت ملک مسعودی فرمان نوسازی آن را صادر کرد. خداوند جزای خیرش دهاد! آنگاه پس از ذکر القاب او و پدرش می نویسد: در محرم سال ۶۲۳ کسی که دستور بازسازی این بنا را داده، مسجد آن را نیز ساخته است.

ازرقی این خانه را متعلق به ابوبکر نمی داند، ولی ابن جبیر در شمار دیدنی های مکه بدان اشاره کرده است و می گوید: از دیدنی های ارجمند مکه، خانه ابوبکر صدیق است که امروز بسیار فرسوده و ویرانه است و تنها دیواری دارد که در آن سنگی است که مردم با لمس آن، تبرّک می جویند و گفته می شود هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله از آنجا عبور می کرد، (این سنگ) سلام می گفت. خطیب امام ابوعبداللّه محمدبن عمربن محمدبن عمربن رشید فهری در سفرنامه خود مطالبی درباره این خانه و این سنگ بیان کرده و یادآور شده است: از جمله کسانی که در مکه مکرّمه با آنها دیدار کرده، دو فقیه مکّه؛ یعنی محمدبن ابی بکر بن خلیل و برادرش علم الدّین احمد بودند. پس می افزاید: وقتی به قصد زیارت ایشان روانه شدیم در سر راهمان، با سنگی مواجه شدیم که مردم بالمس و دست کشیدن بر آن تبرّک می جستند. از علم الدین درباره سنگ پرسیدم. گفت: عمویم سلیمان گفته هر کس را که در مکه دیدم، به من گفت این همان سنگی است که با پیامبر صلی الله علیه و آله سخن گفته

است. این سنگی که از جلوی آن رد شدیم، همان است که در سمت باب النبی در برابر خانه ابوبکر، به صورت اندک برجسته ای بر دیوار، نمایان است.

اگر درست باشد که این سنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله سخن گفته، شاید همان سنگی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در این سخنان خود منظور داشتند: «من سنگی را در مکه می شناسم که در شب هایی که مبعوث شدم بر من سلام می گفت.» (۱) درباره سنگ مورد نظر اختلاف است. گفته اند که حجرالأسود است و نیز گفته شده که سنگی جز آن است و شاید همین سنگ فوق الذکر باشد.

طول مسجدی که در خانه ابوبکر وجود دارد، هشت ذرع و عرض آن شش ذرع است که فاصله دیوار محراب تا درِ مسجد را در بر می گیرد. اندازه گیری به ذرع آهنی بوده و در حضور خودم صورت گرفت.

* از دیگر خانه ها، خانه ارقم مخزومی در صفا است که به دار خیزران معروف است. مسجدی که در آن است محل زیارت (مردم) است. این مسجد مشهور است و از مساجدی است که ازرقی نام برده و یادآور شده که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن پنهان شده بود.

همچنین در این مسجد بود که عمربن خطاب اسلام آورد. (۲) بسا بتوان گفت که این مکان پس از خانه خدیجه بنت خویلد، با فضیلت ترین مکان در مکه است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان دعوت نهانی مردم به اسلام، فرصت های بسیاری را در آن گذرانده و پیش از خانه خدیجه در این مکان اقامت گزیده است و از این رو از خانه خدیجه نیز برتر است. طول این مسجد دو قیراط کمتر از هشت ذرع و عرض آن هفت ذرع و یک سوم است. که در حضور خودم اندازه گیری شد. در نوشته ای در آن آمده است: فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فیها بِالْغُدُوِّ وَالْآصالِ. (۳)

اینجا دار خیزران، پنهانگاه

۱- مسلم درکتاب «الفضائل» باب «فضل نسب النبی وتسلیم الحجر علیه قبل النبوه» این روایت راآورده است، شماره ۲۲۷۷

۲- اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۰۰

۳- نور: ۳۶

رسول خدا صلی الله علیه و آله است و آغاز اسلام در اینجا بود، بانوی فقیر درگاه الهی و بنده آزاد شده امیرالملک مفلح در سال ... و شش (۱)، دستور بازسازی آن را داد. وزیر الجواد نیز آن را بازسازی کرد. زنی از اهل مکه به نام «مره العصماء» نیز آن را بازسازی کرد. در سال ۸۲۱ نیز مورد مرمت قرار گرفت، ولی نمی دانم که بانی این بازسازی و مرمّت چه کسی بوده است. مباشر این کار و متولّی صرف هزینه های آن، علاءالدین علی بن ناصر محمدبن صارم معروف به قائد بوده است.

* محل از دیگر خانه های متبرک در مکه، خانه عباس بن عبدالمطّلب در مسعی است که عَلَم سبز در آن قرار دارد و در حال حاضر کاروانسرای فقیران است.

* دیگر، کاروانسرای معروف به کاروانسرای الموفق در پایین مکه است. به خط جدّ پدرم، شریف ابوعبداللّٰه فاسی دیده ام که او از شیخ ابوعبداللّٰه بن مطرف ساکن مکه و عارف مشهور شنیده است که می گفت: هر بار که دست خود را بر حلقه درِ کاروانسرا- که به نظر جدّم کاروانسرای الموفق است- گذاشتم، مطمئن بودم که تعدادی از عارفان الهی دست بر این حلقه نهاده اند.

همچنین به اطلاع من رسیده که شیخ خلیل مالکی می گفت: دعا در این مکان یا در کنار درِ آن مستجاب است و او برای دعا کردن، فراوان به آنجا می رفته است.

* خانه دیگر، جایی است که به آن «معبد جُنَید» در جبل الأحمر، یکی از دو اخشب مکه واقع است که در حال حاضر به آن قعیقعان می گویند. مردم مکه این کوه را جبل حارث نیز می خوانند. این مکان در مکه معظمه، شهرت دارد.

کوه های متبرک مکه و منطقه حرم

در مکه و اطراف آن، کوه های مبارک چندی وجود دارد؛ از جمله:

۱- بقیه تاریخ پاک شده است.

* کوه معروف به ابوقبیس؛ می گویند قبر حضرت آدم علیه السلام در آن است و صاحب «المورد العذب الهنی ء» می نویسد: وهب- ابن متبّه- گفته است: برای حضرت آدم علیه السلام در جایی در ابوقبیس و در غاری که آن را «غار الکنز» می نامند. قبری کنده شد (و در آن به خاک سپرده شد) و حضرت نوح علیه السلام (جسد) وی را درآورد و در تابوتی قرار داد و همراه خود به کشتی برد و زمانی که آب (توفان) فروکش کرد، به جای خود بازگرداند. امروزه این غار ناشناخته است و در مورد قبر حضرت آدم علیه السلام نیز چهار روایت مختلف وجود دارد:

نخست: او- آنچنان که وهب می گوید- در ابوقبیس بوده است.

دوّم: بنا به گفته عروهبن زبیر (در روایتی از فاکهی، با سندی که به خودش می رسد، نقل کرده است) در مسجد خِیف قرار دارد و ما پیش از این در اخبار مسجد خیف به این نکته اشاره کردیم. در آنجا آمده است که پس از نماز گزاردن جبرئیل بر وی، در آنجا در باب الکعبه، به خاک سپرده شد.

سوّم: نزدیک مسجد خیف. این روایت را ذهبی در نوشته ای در شرح حال حضرت آدم علیه السلام و فرزندان وی- که به خط خودش دیده ام- آورده و پس از ذکر سخن وهب در مورد قبر حضرت آدم علیه السلام می نویسد: «گفته می شود سام بن نوح او را در نزدیکی مسجد خیف به خاک سپرد. وهب این سخن را با لحن ضعیفی بیان کرده است.

چهارم: قبر او در بلاد هند در همان محلی است که از بهشت فرود آمد. حافظ عمادالدین بن کثیر در تفسیر خود این روایت را درست می داند.

در تاریخ ازرقی مطلبی آمده و این گمان را پدید می آورد که قبر حضرت آدم علیه السلام در بیت المقدس است. او می گوید: مقاتل خبر می دهد که در مسجدالحرام، در فاصله میان رکن و زمزم قبر هفتاد پیامبر از جمله هود و صالح و اسماعیل علیهم السلام وجود دارد و قبر حضرت آدم و ابراهیم و اسحاق و یعقوب و یوسف علیهم السلام در بیت المقدس است. (۱) آن گونه که می گویند، قبر شیث بن آدم و مادرش حوا در (کوه) ابوقبیس قرار دارد.

ذهبی در بخش مربوط به تاریخ آدم و فرزندانش آورده است: پس از آدم علیه السلام فرزندش

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۷۳

شیث جانشین وی شد و تعداد پنجاه نامه بر او نازل شد و نهصد سال عمر کرد و با پدرش در غار ابوقبیس به خاک سپرده شد. آنچه نقل کردم به قلم ذهبی بود. در بالای کوه ابوقبیس جایی است که مردم می گویند در آنجا ماه برای پیامبر صلی الله علیه و آله به دو نیم شد، ولی من دلیلی بر صحّت این گفته در جایی ندیدم، بلکه مطلبی دیده ام که نشان می دهد دو نیمه شدن ماه (شقّ القمر) در همین کوه، ولی در نقطه ای دیگر اتفاق افتاده است. ابونعیم با سند خود به عطا، به نقل از ابن عباس روایت کرده که شقّ القمر در شب چهارده صورت گرفت و ماه به دو نیم شد؛ نیمه ای بر صفا و نیمه ای بر مروه فرو افتاد. به گفته علما صفا از کوه ابوقبیس و در پایین آن است و از حدیث ابن مسعود روایتی حاکی از دو نیمه شدن ماه بر کوه ابوقبیس بدون بیان جای آن، در کتاب فاکهی آمده است. فاکهی با اسناد به ابن جُرَیج به نقل از مجاهد مطلبی درباره شق القمر آورده و در پی آن اظهار داشته است:

«ابومعمر از عبداللّه بن مسعود برایم نقل کرد: ماه را دیدم که پیش از بیرون شدن پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه، به دو بخش تقسیم شد. بخشی بر کوه ابوقبیس و بخشی دیگر بر کُدی و کَداء (۱) (فرو افتاد)»

ندانستم که مراد از کُدیً و کَداء چیست؟ آیا گردنه پایینیِ کوه ابوقبیس است یا جای دیگر؟ این که همان گردنه پایینی ابوقبیس باشد، از آنجا معلوم می شود که قطب حلبی مطلبی درباره شق القمر دارد و می گوید: نیمه ماه در قعیقعان (۲) و نیمه دیگر بر کوه ابوقبیس دیده شد. قعیقعان جایی است که گردنه پایینی در آن قرار دارد و بنا به گفته محبّ طبری همان گردنه ای است که دروازه مکه معروف به «باب شبیکه» بر آن قرار گرفته و چه بسا از کوه قعیقعان باشد. این که در روایت ابونعیم آمده است: نیمی از آن بر صفا دیده شد؛ با روایت ابن مسعود که می گوید: بخشی بر ابوقبیس فرود آمد، منافاتی ندارد؛ زیرا چنان که پیش از این، از قول علما گفته شد، «صفا» جزو ابوقبیس است. و این که گفته است نیمی از

۱- کُدی در پایین مکه در ذی طوی است و کَداء در بالای مکه در محصّب ذی طوی است. نک: «معجم البلدان»، ج ۴، ص ۴۳۹

۲- قعیقعان نام کوهی در مکه است. درباره آن نک: «معجم البلدان»، ج ۴، ص ۳۷۹

آن بر مروه فرود افتاد، با توجه به این که مراد از کدیً و کداء در حدیث ابن مسعود همان گردنه پایینی است با آنچه از قطب حلبی از کتاب وی «المورد العذب الهنی فی شرح سیره عبدالغنی المقدّسی» آمده- و من در نقل قول از ابونعیم بر آن کتاب استناد کرده ام، و خاطر نشان ساخته که: بدین ترتیب دو نیمه شدن در خود شهر مکه اتفاق افتاده است- همخوانی ندارد. حدیثی که در مسند عبدبن حمید روایت شده، خود دلیلی بر آن است که شق القمر در مکه صورت گرفته است. متن این حدیث چنین است:

«عبدالرزاق از معمّر از قتاده از انس نقل کرده که گفت: مردم مکه نشانه ای از پیامبری خواستند و ماه دو بار در مکه به دو نیمه شد و آیه: اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَر ... تا سِحْرٌ مُسْتَمِرّ از سوره قمر نازل گردید.

ذاهب می گوید: این حدیث را ترمذی از عبدبن حُمَید آورده که نسبت به روایت سماعی، دو درجه عالی تر (با رجال کمتر) است. و در برخی طرق نقل حدیث انس آمده است: اهل مکه از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستند که آیتی به آنها نشان دهد، او نیز دو نیمه شدن ماه را نشان داد که ماه به دو نیمه شد (و کوه) حِرا را میان دو نیمه ماه دیدند.

قاضی عیاض در «الشفا» (۱) آورده است: مسروق از ابن مسعود روایت کرده که دو نیمه شدن ماه در مکه رخ داد. بنا به گفته برخی از بزرگان، این مطلب را ابو یَعلی در مسند خود، از حدیث ابن مسعود نیز روایت کرده است؛ همچنین از حدیث ابن مسعود روایت شده است که دو نیمه شدن در منا بوده است؛ زیرا مسلِم در صحیح خود گفته است:

«منجاب بن حرب تمیمی برای ما حدیثی گفته که متن آن چنین است: از ابن مسهّر، از اعمش بن ابراهیم، از ابومعمّر، از عبداللّه بن مسعود نقل کرده است: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله در منا بودیم که ماه دو پاره شد؛ پاره ای پشت کوه و پاره ای دیگر در پایین آن، و رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما فرمود: گواه باشید.» (۲) میان روایتی که شق القمر را در مکه دانسته، با این روایت که آن را در منا بر شمرده

۱- الشفاء، ج ۱، ص ۲۸۱ طبعه بیروت.

۲- مسلم، باب «انشقاق القمر»، شماره ۲۸۰۰ ۴۴.

است منافاتی وجود ندارد؛ زیرا علّت «شق القمر» آن بوده است که برخی از مشرکان از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواسته بودند معجزه ای به ایشان نشان دهد. آن حضرت نیز شق القمر را نشان داد و خداوند متعال چنان کرد که هرکس در مکه و اطراف آن بود، این پدیده را ببیند و پیامبری او را با توجه به معجزه ای که از وی خواسته شده بود، تصدیق کند. برخی مشرکان در این مورد تردید کردند و آن را جادو شمردند و برخی نیز صحت آن را به عهده مسافران (و نظر ایشان) گذاشتند. مسافران نیز در بازگشت، اظهار کردند که دو نیم ماه را دیده اند. به طوری که ماه در همه اطراف مکه- به گفته قطب حلبی- چنین دیده شد.

قاضی عیاض از سمرقندی، از ضحاک نقل کرده که ابوجهل بن هشام بود که گفت:

این از قبیل جادو است و هم او گفته است: سراغ مردمان در اطراف بگیرید و ببینید که آیا آنها (شق القمر را) دیده اند یا خیر؟ آنان گفتند که ماه را دو نیمه شده دیدند. در اینجا آن لعین کافر (ابوجهل) گفت: این جادوی همیشگی است. به همین مضمون روایتی در مسند ابوداود طیالسی هم نقل شده؛ زیرا از حدیث ابن مسعود در آنجا آمده است: در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ماه دو نیم شد. قریش گفتند: این سحرِ ابن ابی کبشه است. و می افزاید:

گفتند ببینید که مسافران چه می گویند؛ چرا که محمد نمی تواند همه مردم را جادو کند.

مسافران نیز آمدند و همان خبر را نقل کردند.

دو پاره شدن ماه برای پیامبر صلی الله علیه و آله از معجزه های درخشان و متواتر است؛ زیرا در قرآن کریم بدان اشاره شده است. اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ ...

در سنت صحیحه نیز، حدیث انس و ابن مسعود و ابن عمر و ابن عباس آمده و حدیث همگی آنها در صحیح مسلم موجود است (۱) و از حدیث علی بن ابی طالب]« [و جبیربن مطعم و حذیفه بن یمان نیز شق القمر روایت شده و این که بسیاری از ملحدان، موضوع شق القمر را بعید دانسته و نفی کرده اند، ملاک نیست. این کار آنها در جهت شقاوت و مفسده جویی و انکار مسأله ای عینی و متواتر در نقل است و امکان آن نیز از نظر عقل، غیر ممکن نیست.

۱- نک: صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۱۵۸، شماره ۲۸۰۰ ۴۸- ۴۳.

قاضی عیاض در «الشفا» اشکال های منکران را آورده و بدان پاسخ های بسنده داده است که در اینجا به بخشی از آن اشاره می کنیم:

در روایتی که از او داریم می گوید: به این اعتراض که «اگر چنین شده بود، بر زمینیان پوشیده نمی ماند!»، نمی توان توجه کرد؛ چرا که مردم از همه ساکنان روی زمین نقل نکرده اند که همگی به ماه توجه کرده و آن را رصد کرده اند، ولی دو نیمه شدن آن را ندیده اند. اگر چنین چیزی هم از سوی مردم گفته می شد و از آنجا که نمی توان به دلیل کثرت مردم، آن را حمل بر دروغ کرد، باز هم دلیلی بر رد آن نبود؛ زیرا ماه بر همه مردمان روی زمین (در زمان واحد) یکسان نیست، زمانی در جایی بیرون می آید و زمانی بعد در جای دیگری طلوع می کند و چه بسا برای مردمی درست عکس آن است که برای مردم دیگری (در سوی دیگر زمین) قرار می گیرد».

قطب حلبی در پاسخ به آنها که این امر را بعید دانسته و نفی کرده اند، این نکته را مطرح ساخته که احتمال دارد بخشی از این معجزه در آن باشد که توجه همه مردم روی زمین از ماه، برگردانده شده تا تنها مردم مکه از مزیّتِ دیدن این پدیده برخوردار باشند و معجزه ای را که درخواست کرده بودند، مشاهده کنند.

در فضیلت کوه ابوقبیس آمده که آن را «امین» می گفتند؛ زیرا حجرالأسود در زمان توفان (نوح)، در آنجا امانت گذارده شد و هنگامی که حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام کعبه را بنا کرد، ابوقبیس فریاد برآورد: رکن (حجرالأسود) نزد من در فلان و بهمان جاست.

جبرئیل علیه السلام نیز آن را آورد و در جای خود در کعبه قرار داد.

از دیگر فضائل این کوه، مستجاب بودن دعا در آن است. فاکهی در خبر گروهی که برای طلب آب و باران برای قوم خود- که سرزمین آنها دچار قحطی و خشکسالی شده بود- به این جنبه اشاره کرده و گفته است: آنها در این سفر به خانه بکربن معاویه- بزرگ عمالیق مکه در آن روزگار- وارد شدند و یک ماه در آنجا اقامت داشتند و در این مدت به آنان شراب می داد و گوشت می خوراند و «جرادتان» برایشان آواز می خواند. بدین ترتیب از کاری که به خاطر آن آمده بودند بازماندند. بکر خجالت می کشید مستقیماً

چیزی به ایشان بگوید، بنابراین شعری سرود و جرادتان آن را به آواز خواند (و با شنیدن این آواز) از خواب غفلت برخاستند. وقتی بکر ایشان را دید، گفت: از این کوه- کوه ابوقبیس- بالا روید؛ چراکه هر گناهکاری که خدای متعال را بشناسد و از آن بالا رود و چیزی از خدا بخواهد، حتماً نیازش برآورده می شود. آن گاه به ذکر بقیه خبر پرداخته که هر کدام یک به یک دعا کردند و دعایشان مستجاب گردید. آنچه نقل کردیم، قسمتی از آن متن و قسمتی دیگر نقل به مضمون بود.

از دیگر فضایل کوه ابوقبیس آن است که بنا به روایت ابن عباس، نخستین کوهی است که خداوند متعال در روی زمین قرار داده است. از یکی از علمای معاصر شنیدم که می گفت: کوه ابوقبیس از همه کوه های مکه برتر است و حتی آن را از کوه حِرا نیز برتر دانسته و علت آن را نزدیک تر بودنش به کعبه می داند. دل نیز گواهی می دهد که این کوه از حِرا برتر است؛ زیرا آن حضرت صلی الله علیه و آله برای عبادت، فراوان به کوه ابوقبیس می رفت و هر سال یک ماه را در آنجا اقامت می گزید و هم در آنجا بود که خداوند وی را به رسالت مبعوث گرداند و چنین (افتخاری) نصیب کوه دیگری نشده است و همین نشانگر امتیاز و برتری آن است. اینکه محبّ طبری خانه خدیجه بنت خویلد در مکه را پس از مسجدالحرام برترین جای مکه می داند دلیلش آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله بیشترین زمان را در آن سپری کرده و در آن وحی بر وی نازل شده است، خود تأییدی بر سخن ماست و اگر برتری و فضیلت، تنها با نزدیکی به کعبه حاصل می شود و به موارد معنوی دیگری از جمله آنچه در مورد برتری کوه حِرا و خانه خدیجه گفتیم، کاری ندارد، هرکوه دیگری که از حِرا به کعبه نزدیک تر باشد، بر آن برتری خواهد داشت و هر خانه ای که نسبت به خانه خدیجه به کعبه نزدیک تر باشد، از جمله خانه عباس بن عبدالمطلب در مسعی و نیز خانه ارقم مخزومی در صفا معروف به «دار خیزران» از آن برتر است و من چنین چیزی را بعید می دانم.

از خواص کوه ابوقبیس خاصیتی است که ابوعبداللّه محمدبن محمد قزوینی در کتاب خود «عجائب المخلوقات» ذکر کرده و می نویسد: کوه ابوقبیس مشرف به مکه

است و مردم بر این باورند که هرکس بر این کوه کله کباب شده بخورد، از سردرد در امان می ماند و خیلی از مردم چنین می کنند. (۱) هر چند این خبر عجیبی است.

* کوه «خندمه»: فضیلت این کوه در روایات آمده است. فاکهی پس از شناساندن «خندمه» می گوید: ابوبکر احمدبن محمدبن ابراهیم ملیکی از عبداللّٰه بن عمربن اسامه حُمَیدی از ابوصفوان مروانی از ابن جُرَیج، از عطا، از ابن عباس نقل کرده که گفت: در مکه هرگز بارانی نیامده، مگر آن که از خندمه بر آن باریده است؛ زیرا قبر هفتاد پیامبر در آنجا است. فاکهی در معرفی کوه خندمه می گوید: خندمه در فاصله لبه «سوید» به سوی گردنه ای است که چاه ابن ابی شمیر در شِعْب عُمر در آن قرار دارد و بر اجیادالصغیر و نیز شعب ابن عامر و خانه محمدبن سلیمان در جاده رو به منا مشرف است. کوهی است در آن سوی کوه ابوقبیس و انتهای پشتی آن مشرف بر خانه ابن صیفی مخزومی در میان گردنه ای است که از آنجا از شعب ابن عامر به شعب آل سفیان در پایین دست شعب ابن عامر می روند، این کوه بر خانه محمدبن سلیمان در جاده منا و پس از قبرستان در سمت راست رو به منا، مشرف است.

ازرقی نیز در معرفی خندمه به همین صورتی که فاکهی گفته، مختصراً مطالبی آورده. خندمه در حال حاضر در میان مردم مکه معروف است و هم درباره آن است که در ابیات مشهور در خبر فتح مکه با این مَطْلع آمده است:

«إِنَّکَ لَو شَهِدْتَ یَوْمَ الْخَنْدمه»

«اگر روز خندمه را دیده بودی ...!»

* کوه حِرا؛ و آن در بالای مکه واقع است. به دلیل فراوانی حضور پیامبر صلی الله علیه و آله در آن واختصاص رسالت آن حضرت از سوی خداوند در این مکان و نیز نزول وحی بر در آن (از فضیلت برخوردار است). نزول وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله در حِرا، در غاری بوده است؛ زیرا در برخی روایات این حدیث آمده است: «تا آن که حق تعالی او را در غار غافلگیر

۱- عجائب مخلوقات، ص ۱۲۶، طبعه کتاب التحریر، رقم ۱۲۸

ساخت.» این غار در بالای کوه حِرا واقع است و میان مردم مشهور است و آیندگان به گذشتگان رسانده اند و به زیارتش می شتابند.

ازرقی نیز محل این غار را یادآور شده است. وی پس از یاد کردن از دیوار، می گوید: (این کوه) مشرف بر قلّه روبه روی دشت غَیناء است که محجّه العراقی در فاصله آن تا این دشت قرار دارد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به این کوه آمد و از مشرکان مکه، در غاری در نزدیکی قلّه آن به طرف قبله، پنهان گردید.

فاکهی خبری نقل کرده که حاکی است: پیامبر صلی الله علیه و آله از آزار و اذیت مشرکان به این غار پناه آورد و این سخن شگفتی است! خبری که ازرقی آورده نیز شگفت است؛ زیرا بنا بر نقل مشهور، غاری که پیامبر صلی الله علیه و آله از بیم مشرکان در آن پنهان شد، غار ثور بوده و نه غار حِرا.

پیامبر صلی الله علیه و آله برای عبادت و پرستش، به غار حِرا می آمد. حتی اگر پنهان شدن آن حضرت صلی الله علیه و آله در غار حِرا درست باشد، افزون بر موارد پنهان شدن در غار ثور بوده است.

ابوعبید بکری نیز همراه مطالبی، درباره این کوه سخن گفته است. وی می نویسد:

حِراء مشهور است و میان آن تا مکه، یک میل و نیم فاصله است و کوهی است صعب العبور که تنها از یک مسیر می توان از آن بالا رفت و از طرف های دیگر غیر قابل صعود است. جایی که جبرئیل بر این کوه نازل شد، در انتهای قسمت بالایی آن در پناه گاهی واقع است.

گفتنی است گفته او مبنی بر این که «میان حِرا تا مکه یک میل و نیم فاصله است» نیز جای تأمل دارد؛ زیرا با آنچه صاحب «مطالع» نقل کرده، مغایر است. او می گوید: حِرا در سه میلی مکه است. ابن جبیر نیز می نویسد: از جمله کوه های مشهور در مکه، کوه حِرا است و در قسمت شرقی آن در فاصله یک فرسخ یا همین حوالی است. (۱) همچنین در جای دیگری از سفرنامه خود یادآور شده که این کوه در فاصله سه میلی مکه

۱- رحله ابن جبیر، ص ۹۰

قرار دارد.

بایـد گفت: واقعیت، خلاف سخن بکری در مورد فاصله حِرا تا مکه را ثابت می کنـد، و نیز درستی گفته ابن جبیر و صاحب «مطالع» در اندازه این فاصله، گفته البکری را رد می کند. ابن عطیه در تفسیر این آیه از کلام خداوند متعال: وَمَا کَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَیْتِ إِلَّا مُکَاءً وَتَصْدِیَةً ... (۱) می گویـد: دیـدم که برخی اعرابِ قوی، بر صـفا صـفیر می کشیدند و صدای آن در حِرا شنیده می شد و میان آنها چهار میل فاصله است و این روایت سوّم در بیان فاصله حِرا تا مکه است.

خطابی یادآور شده است که اهل حدیث در تلفّظ نام حِرا، مرتکب خطاهایی می شوند.

حرف اول و دوم در حرا مفتوح و الف آخر آن کشیده (ممـدود) است. در زمـان جـاهلیت نیز مردم این کوه را مورد احترام و ارج قرار می دادند؛ از جمله ابوطالب عموی پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آن سروده است:

و ثور و من أرسی ثبیراً مکانه وراق لیرقی فی حرا ونازل

مسلمانان نیز در اشعار خود، نام آن را آورده اند.

* کوه ثور: این کوه در پـایین مکه واقع است که فضیلت آن به خـاطر پنهـان شـدن پیامبر صـلی الله علیه و آله و ابوبکر در راه هجرت از مکه به مـدینه در غار مشـهوری است که در آن قرار دارد. این همان غاری است که خداوند متعال در این آیه از آن یاد کرده است ثانِیَ اثْنَیْنِ إِذْ هُما فِی الْغارِ (۲)

در فضیلت این کوه در روایتی که ابوهریره نقل کرده، آمده است:

ابوبکر به فرزنـدش گفت: فرزنـدم! اگر در میـان مردم اتفاقی افتاد، در همان غاری پنهان شو که من پنهان شـدم (مطمئن باش) که روزی و رزق تو، صبح و شام خواهد رسید. این حدیث را البزّار در مسند خود آورده است. گو اینکه در سلسله سند آن، موسی بن مطیر

۱- انفال: ۳۵، «و دعایشان در نزد خانه کعبه، جز صفیر کشیدن و دست زدن هیچ نبود.»

۲- توبه: ۴۰

آمـده که دروغگو است. (۱)روایت شـده که این کوه به پیـامبر صـلی الله علیه و آله گفته است: به سوی من آی ای محمـد که پیش از تو هفتاد پیامبر را جای داده ام. این غار در این کوه معروف است و گذشتگان به آیندگان درباره فضیلت آن سخن می گوید و به زیارتش می آیند.

ابن جبیر در سـفرنامه خود یادآور شده است که طول غار، هیجده وجب و طول دهانه تنگ آن پنج وجب و گنجایش و ارتفاع آن نسـبت به کف، یـک وجب در وسط و دو سوم وجب در دو طرف است و راه ورودی آن از وسط آن است. پهنای درِ دوم و گشادترِ آن، پنـج وجب است. درِ آن را در زمان ما گذاشـته اند؛ زیرا برخی مردم به درون آن رفته، آن را آلوده اند. سـنگ ها را از برابر آن تراشـیده اند تا کمی گشادتر شود. این کار را در سال هشـتصد یا کمی قبل یا بعد از آن انجام دادند. ابن جبیر یادآور شده است که بیشتر مردم به دلیل دشواریِ ورود، از وارد شدن به آن از دهانه تنگ آن خودداری می کنند. (۲) و چون گفته می شود هرکس وارد آن نگردد حلال زاده نیست، (از دهانه گشادتر وارد می شونـد) و برخی مردم نیز می گوینـد هیچ کس از کوه ابوثور بالا نمی رود، مگر آن که برشته شود.

ابن جبیر یـادآور شـده که این کوه در سه میلی مکه واقع است. ابن الحـاج نیز در منسـک خود همین را می گویـد و بنا به نقل قول محبّ طبری از وی، آن را ابوثور نامیـده است. محبّ می گوید: و آنچه معروف و مشـهور است «ثور» است. بکری نیز آن را ابوثور می نامد و می گوید: در فاصله دو میلی مکه است و حدود یک میل ارتفاع دارد و در بالای آن غاری است که پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه ابوبکر وارد آن گردیـد و همـانی است که در قرآن کریم یـاد شـده است و از بالای این کوه، می تـوان دریـا را دیـد و در این کـوه، درختی وجود دارد که هرکس (شـاخه ای) از آن بـا خود همراه داشـته باشـد، هیـچ جـانور زهرآگینی

۱- نک: «الجرح والتعدیل، ج ۸، ص ۱۶۲، شماره ۷۱۷؛ «التاریخ لابن معین»، ج ۲، ص ۶۹۶، شماره ۱۶۰۸؛ «میزان الإعتدال» ج ۴، ص ۲۲۳، شماره ۸۹۲۸؛ «لسان المیزان» ج ۶، ص ۱۳۰، شماره ۴۵۱؛ «المغنی فی الضعفاء» ج ۲، ص ۶۸۷، شماره ۶۵۲۹

۲- رحله ابن جبیر، ص ۹۴

او را نیش نخواهد زد.

در «قاموس» به هنگام ذکر نام این کوه، می گوید: «به آن ثور اطْحَل نیز گفته اند و نام کوه هم اطحل است که ثوربن عبد مناث بر آن وارد شد و از این رو به نام وی منسوب گردید. (۱) و چنان که گفته اند، در این کوه بود که قابیل، هابیل را کشت و این مطلب در روایتی از ابن عباس نقل شده است و آن را استاد ما امام کمال الدین الدمیری (۲) در تعلیقه های خود آورده که متن نوشته او به خط خودش چنین است: «واقعه قتلِ هابیل به دست قابیل؛ ابن عباس در برخی روایات گفته است که این امر در ثور (کوهی در نزدیک مکه) صورت گرفت». یکی از دوستان مورد اعتماد، این نوشته استاد را برای ما آورد.

گفتنی است ثور بنا بر آنچه در صحیح مسلم در حدیث حضرت علی]« [آمده، کوهی است در مدینه در مرز حرم آن (۳) و آن کوهی است بسیار کوچک که کوه احد در سمت چپش قرار دارد. این مطلب را عفیف بن مزروع آورده و آن را از طایفه های عرب آشنا با منطقه، نقل کرده است. برخی نیز منکر وجود (کوه) ثور در مدینه هستند. (۴)* کوه ثبیر؛ نویسنده تاریخِ ازرقی در روایتی می گوید: محمدبن یحیی از عبدالعزیزبن عمران، از معاویهبن عبداللّه ازدی، از معاویه بن قرّه از الخلد بن ایوب، از انس بن مالک نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی که خداوند- عزّ و جلّ- (در پی تقاضای موسی علیه السلام) بر کوه متجلّی شد، کوه پاره پاره گردید و شش کوه از آن زاده شد؛ سه کوه در مکه و سه کوه در مدینه فرود آمد. در مکه کوه های حِرا و ثبیر و ثور و در مدینه کوه های احُد و ورقان و رَضْوی. (۵)ابوعبداللّه محمدبن محمد قزوینی در کتاب خود «عجائب المخلوقات و

۱- القاموس المحیط، ج ۱، ص ۳۸۴؛ معجم ما استعجم، ج ۱، ص ۳۴۸

۲- او صاحب کتاب مشهور «الحیوان» است که در سال ۸۰۸ ه. وفات یافت.

۳- در حدیث، این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله آمده که فرمود: «مدینه بین عَیْر تا ثور» حرم است. صحیح مسلم، شماره ۱۳۷۰

۴- معجم ما استعجم، ج ۱، ص ۳۵۰

۵- اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۸۰ و ۲۸۱

غرائب الموجودات» می نویسد: کوه ثبیر در مکه نزدیک منا است؛ کوه متبرّکی است که مشتاقان به زیارتش می روند و همان کوهی است که گوسفندی که خداوند آن را قربانی اسماعیل علیه السلام قرار داد بر آن فرود آمد. اعراب گویند: «أشرق ثبیر کیما نغیر» (۱)

. این که می گوید: در مکه است- و جوهری نیز پیش از وی گفته بود- تسامح است؛ زیرا این کوه نزدیک مکه واقع است. و این که می گوید: نزدیک منا است مرا به یاد گفته کسی می اندازد که آن را کوهی در مزدلفه می داند و این نظر، برتری و این که گفته است گوسفندی که قربانی اسماعیل علیه السلام گردید، بر این کوه فرود آمد، تأییدی است بر همین مطلب. در این که این کوه در منا قرار دارد، اختلافی نیست و در سمت چپ به طرف عرفه واقع است.

شیخ ما قاضی القضاه مجدالدین شیرازی در کتاب خود «الوصل و الْمُنی فی فضل مِنی» می نویسد: ابوبکر نقاش مفسِّر در منسک خود گفته است: دعا در ثبیر مستجاب است. منظور ثبیرالأثبر است که غار فتح در کنار آن است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از نبوت خویش و قبل از پیدایش اسلام، در آن به عبادت می پرداخت و برای همین نیز عایشه امّ المؤمنین در آن اقامت گزید. اینجا به صخره عایشه معروف است.

* کوهی در کنار مسجد خِیف؛ و در آن کوه، غاری است که به آن «غارمرسلات» گویند، زیرا بنا بر نقل مشهور، اثرِ سرِ مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا موجوداست. ابن جبیر پس از ذکر مسجد خِیف می گوید: درنزدیکی آن، در سمت راست، رو به جاده، سنگ بزرگی تکیه داده به دیواره کوه و بالاتر از زمین است، به طوری که سایه آن به پایین می افتد و گفته شده که پیامبر صلی الله علیه و آله زیر سایه آن نشست و پیشانی بر آن سنگ نهاد و چون به اندازه گردی سر آن حضرت اثر پذیرفت، مردم برای تبرک و میمنت، به گذاشتن سر خود در این مکان و جایی که حضرت صلی الله علیه و آله لمس کرده بود، اقدام می کنند تا به رحمت الهی، آتش دوزخ آن را لمس نکند.

۱- «خورشید! به کوه ثبیر بتاب تا زمان کوچ ما فرا رسد.» عجائب المخلوقات، ص ۱۲۷، چاپ کتاب التحریر، شماره ۱۲۸

ابن خلیل نیز از این کوه یاد کرده، می گوید: مستحب است که مسجدالمرسلات زیارت شود. در این مسجد سوره «والمرسلات» نازل گردید و در سمت یمانی مسجد خیف واقع است. محبّ طبری نیز مطلبی به همین مضمون دارد؛ او در کتاب خود «القری» در باب سی ام می نویسد: آنچه درباره غاری که سوره والمرسلات نازل شده به نقل از عبداللّه بن مسعود آمده، چنین است: همچنان که ما همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله در غاری نزدیک منی بودیم، سوره وَالْمُرْسَلاتِ عُرْفاً بر وی نازل شد و به تلاوت آن پرداخت و من فرصت یافتم که آن را از دهان مبارک آن حضرت بشنوم و دهان آن حضرت بدین سوره معطّر گردید. در همین حال بود که ماری به ما حمله ور شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن را بکشید. هر کدام در پی این کار برآمدیم چون مار دور شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما را از شر آن در امان نگهداشتم، همچنان مرا از شرّ آن (مار) در امان نگاه داشتید. بخاری این روایت را در باب «ما یقتل المحرم من الدواب» (۱)

آورده است. این غار در منا پشت مسجد خیف به سمت کوه، در طرف یمن شهرت دارد و نسل اندر نسل به زیارتش می روند.

از قول استاد ما قاضی مجدالدین شیرازی مطلبی به این مضمون شنیدم که ایشان در این غار سوره والمرسلات را همراه گروهی از دوستانش می خواند، از آنجا ماری به آنها حمله ور شد. همین که خواستند آن را بکشند، فرار کرد و این بسیار شگفت است؛ زیرا درست مانند همان داستانی است که- طبق نقل صحیح بخاری و غیره در حدیث ابن مسعود- برای پیامبر صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده بود.

در نسخه ای که از مسند ابن مسعود دارم، از مسند ابن حنبل چنین نقل شده که این داستان در حِرا برای پیامبر صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد؛ زیرا آمده است: یعقوب بن ابراهیم از پدرش، از ابن اسحاق، از عبدالرحمان بن اسود ابن یزید نخعی، از پدرش، از عبداللّه بن مسعود نقل کرده که گفت: در شب مار، سوره والمرسلات بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل گردید. گفتیم: شب مار چیست ای ابوعبدالرحمان؟

۱- بخاری، ج ۴، ص ۲۹ فی الحج باب «ما یقتل من الدواب».

گفت: در همان حالی که ما همراه پیامبر صلی الله علیه و آله شبانه در غار حِرا بودیم، ماری از کوه در مقابل ما ظاهر شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما دستور داد آن را بکشیم. سعی کردیم، ولی موفق نشدیم و ما را خسته کرد. حضرت فرمود: آن را رها کنید خداوند شرّ آن را از شما دور ساخت. همچنان که شرّ آن را از من کم کردید. (۱) پس اگر گفته اش در حِرا تحریف نشده نباشد با آن سخن که غار مشهور به مرسلات در منا واقع است، مغایرت دارد. (خداوند آگاه است).

قبرهای متبرّک مکّه

* قبرستان معلّاه یا معلّی؛ در مکه معظمه قبرستان های متبرّکی وجود دارد؛ از جمله قبرستان معلّاه یا معلّی (۲) است که مشهور می باشد. در روایتی که سند آن به ازرقی می رسد، آمده است:

«جدم از زنجی نقل کرده که مردمِ مکه در زمان جاهلیت و در صدر اسلام، مردگان خود را در شعب ابی ذئب (۳) و در فاصله حجون تا شِعب صفی الشباب و نیز در شعب چسبیده به ثنیّهالمذنبین که امروزه قبرستان اهل مکه است، به خاک می سپردند. این قبرستان با توسعه تدریجی خود به طرف کوه، در نزدیکی راه کوهستانی اذاخر، بر دیواره خرمان رسیده است.

ازرقی سپس می افزاید: مردم مکه در جاهلیت و اسلام، مردگان خود را در دو طرف تنگه به نشان شومی یا شگونی (مرده) به خاک می سپردند. پس از آن مردم و بنا بر روایتی که در این باره آمده است، همگی قبرهای خود را در شعب سمت چپ قرار دادند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نیکو شعب و نیکو قبرستانی است. همچنین در روایتی که سلسله سند آن به ازرقی می رسد، آورده است: جدّم می گوید: در مکه شعبی را نمی شناسیم که

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۴۵۸

۲- قبرستان مکه است که بسیاری از صحابه در آن دفن شده اند.

۳- در متن شعب ابی ذئب است ولی صحیح شعب ابی ذبّ می باشد.

روبه روی بخشی از کعبه قرار داشته، ولی دارای انحراف بنا نباشد، مگر شعب مقبره که همه آن روبه روی کعبه واقع است. و در حدیثی با همین سند که به خودش ختم می شود، می گوید: جدم از قول زنجی از ابن جُرَیج، از ابراهیم بن ابی خراش، از ابن عباس نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه نیکو قبرستانی است قبرستان اهل مکه، همچنین با همین سند، می گوید: جدّم گفت که مسلم بن خالد، از ابن جُریج، از اسماعیل بن ولیدبن هشام، از یحیی بن محمدبن عبداللّه بن صیفی نقل کرده که گفت: هرکس در این قبرستان (یعنی قبرستان مکه) به خاک سپرده شود، روز رستاخیر در امان مبعوث خواهد شد. (۱) گفتنی است: حدیث ابن عباس که در بالاـ ذکر شد، در «معجم الکبیر» طبرانی نیز آمده است. (۲) احمد و بزّار نیز در مسندهای خود آن را روایت کرده اند و رجال آن به استثنای ابن ابی خراش، همان رجال صحیح است که البته احمد (بن حنبل) او را ضعیف نمی داند. (۳)

جندی در روایتی که راجع به فضائل مکه از وی نقل شده، می گوید: عبداللّه بن ابی غسّان از عبدالرحیم بن زید عمری از شقیق بن سلمه بن وائل، از عبداللّه بن مسعود نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر راه قبرستان- که در آن زمان قبری در آن وجود نداشت- ایستاد و فرمود: خداوند از این بقعه و از این مکان مقدس، هفتاد هزار نفر را مبعوث می گرداند که همگی بدون حساب، وارد بهشت می شوند و هر یک از آنان برای هفتاد هزار (نفر) شفاعت می کند. چهره های آنان همچون ماه شب چهارده است. در اینجا ابوبکر به آن حضرت صلی الله علیه و آله گفت: ای رسول خدا، آنان چه کسانی هستند، فرمود: همه غریب هستند. در سلسله اسناد این روایت میان عبدالرحیم و شقیق، نام یک نفر حذف شده است.

و از جمله مواردی که در فضیلت این قبرستان وجود دارد، مطلبی است که به خط

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۰۹

۲- معجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۱۳۷، شماره ۱۱۲۸۲

۳- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۶۷

عبداللّٰه بن المرجانی درباره تاریخ مدینه دیدم؛ وی می نویسد: از پدرم شنیدم که می گفت:

از شیخ ابوعبداللّٰه دلاصی شنیدم که گفت: از شیخ ابومحمد دبشی شنیدم که می گفت: (در رؤیا) اهل معلّاه (مردگان قبرستان معلاه) را دیدم؛ گفتم: آیا فاتحه یا چیزی از این قبیل، سودی هم برای شما دارد؟ گفتند: ما به این چیزها نیازی نداریم. می گوید: به آنها گفتم:

آیا در میان شما کسی هست که بلاتکلیف باشد؟ گفتند: در این مکان کسی بلاتکلیف نمی ماند.

از دیگر موارد، روایتی است که در «تاریخ ابن سمعانی» حافظ ابو سعد در شرح حال ابی نصر محمدبن ابراهیم بن فخار اصبهانی آمده و یادآور شده است که: ابو زکریا ابن منده حافظ، از محمدبن منصوربن علیک تاجر شنید که می گفت: از ساکنین مورد اعتماد مکه شنیدم که می گفتند: از ابونصربن فخار در مکه شنیدیم نقل می کرد: در خواب دیده است، انسانِ مرده ای را که در معلاه به خاک سپرده شده بود بیرون آوردند و در جای دیگری گذاشتند، می گوید: از حال وی جویا شدم و پرسیدم: چرا این مرده را بیرون آوردید؟ گفتند: این قبرستان از پذیرش اهل بدعت معذور است و این زمین هیچ بدعت گزاری را نمی پذیرد. و دیگر مطلبی است که از استادمان، مفتی تقی الدین عبدالرحمان بن ابی الخیر، شریف فاسی شنیدم که می گفت: از شیخ خلیل مالکی شنیدم:

«دعا در سه جا در المعلاه، مستجاب است؛ از جمله (نزدیک) قبرهایی که به آنها قبرهای «سماسرهالخیر» (قبر نیکوکاران) می گویند و نزدیک گنبد ملک مسعود قرار دارد و نیز کنار قبر متبولی و نزدیک قبر امام الحرمین که منظور او عبدالمحسن بن ابی عمید حقیقی امام (جماعت) مقام حضرت ابراهیم علیه السلام بوده است».

زیارت این قبرستان نیز به دلیل در برگرفتن (قبرِ) ساداتِ صحابه و تابعین و علما و صالحان بزرگان، مستحب است. البته به تحقیق قبر صحابه مشخصی در آن شناخته نشده است و در مورد قبری هم که به آن قبر خدیجه بنت خویلد (۱) می گویند، نیز نشان قابل

۱- حقیقت آن است که حضرت خدیجه علیها السلام در ابواء، میان مدینه و مکه در فاصله حدود ۱۳ میلی رابغ مدفون شده است.

اعتمادی موجود نیست.

* مقبره العلیا؛ نیز یکی قبرستان های مکه مکرمه است که ازرقی از آن نام برده و در روایتی با سندی که به خودش می رسد، آورده است:

جدم از زنجی خبرم داد و گفت: «در قبرستانی که نزدیک راه کوهستانی أذاخر قرار داشت (مردگان) خاندان اسیدبن ابی العیص بن امیهبن عبد شمس به خاک سپرده می شدند و عبداللَّه بن عمربن خطاب که در سال هفتاد و چهار در سن هشتاد و چهار سالگی وفات یافت، در همین قبرستان به خاک سپرده شد. او (به هنگام وفات)، بر عبداللَّه بن خالدبن اسَید در خانه اش وارد شده بود و از دوستان او به شمار می رفت. وقتی به بستر مرگ افتاد، از وی خواست که حَجّاج بر وی نماز نخواند. حَجّاج در آن زمان و پس از کشته شدن عبداللَّه بن زبیر، والی مکه بود. بنابراین عبداللَّه بن خالدبن اسید شبانه و بر پشته ای پای چارچوب خانه آنها (بر جنازه اش) نماز خواند و در همین قبرستان در راه کوهستانی أذاخر پای دیوار خرمان، به خاکش سپرد. در این قبرستان علاوه بر خاندان أسید، خاندان سفیان بن عبدالاسد بن هلال بن عبداللَّه بن عمربن مخزوم نیز به خاک سپرده می شوند و تا به امروز مرده هایشان را در همین قبرستان خاک می کنند.» (۱)

ازرقی در جای دیگر می گوید: مردم مکه در جاهلیت و صدر اسلام، مردگان خود را به نشان شومی و شگونی در دو طرف تنگه به خاک می سپرند. پس از آن مردم قبرستان خود را به شعب سمت چپ منتقل کردند؛ زیرا روایتی درباره آن وارد شده است.

وی در ادامه می افزاید: امروزه قبر مردم مکه به استثنای خاندان عبداللَّه بن خالدبن اسیدبن ابی العیص بن عبد شمس و نیز خاندان سفیان بن عبدالأسدبن هلال بن عبداللَّه بن عمربن مخزوم در این شعب، قرار دارد. اینان در مقبره علیا پای دیوار خرمان، به خاک سپرده می شوند. (۲)

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۱۰- ۲۰۹

۲- همان، ج ۲، ص ۲۱۱

گفتنی است، دیوار خرمان همان جایی است که به آن خرمانیه می گویند و همان «اودان» در سمت بالای محلی است معروف به معابده در حاشیه مکه راه کوهستانی اذاخر نیز بالای همین مکان است و مشهور هم هست و در جاهلیت، قبرستان به آن ختم می شد. همچنین بنا به گفته ازرقی و دیگران، پیامبر صلی الله علیه و آله روز فتح مکه از همین جا وارد مکه شد. این که ازرقی از جدش زنجی نقل کرده که عبداللّه بن عمر در این قبرستان به خاک سپرده شده (۱) مخالف با این گفته است که وی در کوهی که باب معلاه سمت چپ به طرف مدینه و سمت راست در جهت عکس مدفون است و من دلیلی بر اینکه ابن عمر در این کوه مدفون است، ندیده ام و بعید هم هست.

و دیگر قبرستان معروف به قبرستان المهاجرین در حصحاص است. (۲) در روایتی که سند آن به ازرقی می رسد، آمده است: «حصحاص» کوهی است مشرف بر پشت ذی طوی به سوی درّه مکه (۳) می گوید دره ذی طوی، میان دامنه راه کوهستانی قبرستان معلاه تا کوهپایه آن که خضراء نام دارد و از آنجا به سمت قبرستان مهاجرین در پایین فخّ می رسد، قرار دارد. (۴) باید گفت: این سخن بدان معناست که قبرستان مهاجران، در کنار راه کوهستانی است که از آنجا به سمت معلّاه می روند و مردم آن را «حجون اوّل» می نامند.

سلیمان بن خلیل نیز مطلبی دارد حاکی از این که حصحاص، کنار کوهی است که مردم مکه آن را «بکّاء» می نامند و در جادّه عمره معروف واقع است؛ زیرا در سخن از احرام از تنعیم می گوید: فاکهی در کتاب خود گفته است: در این راه عمره نیز کوهی است که «مقلع» نامیده می شود. مقلع همان کوهی است که در پایین «حصحاص» واقع است و

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۱۰

۲- همان، ج ۲، ص ۲۱۳

۳- همان، ج ۲، ص ۲۹۹

۴- همان، ج ۲، ص ۲۹۷

سنگ های زیادی هم در اطراف آن وجود دارد و گفته می شود زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه هجرت کرد، برای وی خیلی گریه کرد و مردم مکه امروزه آن را کوه بکّاء (کوه بسیار گریان) می نامند.

و «فخّ» به گفته السید عُلَیّ بن وهّاس حسینی، آن چنان که یاقوت در «مختصر معجم البلدان» از وی نقل کرده، دشت سرسبزی است. او یادآور شده که فخّ نامی برای دو مکان است: یکی از آنها همین است و دیگری را نیز یاد کرده است. متن سخن او چنین است:

باب «فخّ» دو مکان است یکی دشتی از نواحی مکه. سید علیّ بن وهاس علوی می گوید:

دشت سرسبزی است که در آن قبر گروهی از علویان قرار دارد که در واقعه ای که میان آنها و یاران موسی هادی بن مهدی بن منصور عباسی در سال ۱۹۹ (۱) در ماه ذی حجه اتفاق افتاد، کشته شدند. شعرا نیز مرثیه های زیادی برای آنها سروده اند. و فخّ مکانی است که پیامبر صلی الله علیه و آله برای عُظَیم بن الحرث المحاربی (به عنوان مقاطعه) در نظر گرفت. این مطلب را حازمی نقل کرده است. (۲)* قبرستان (معروف به) «شبیکه»؛ از دیگر قبرستان های متبرک مکه معظمه است و آن در پایین مکه پای دروازه شبیکه واقع شده که چون (قبر) بسیاری از غربا و نیکوکاران و دیگران را در برگرفته، نزد مردم مشهور است. فاکهی پس از ذکر قبرستان مکه در بالای آن و بیان اندکی از فضیلت هایش، می نویسد: قبرستان «مطیّبی ها» در بالای مکه و قبرستان «احلاف» در پایین مکه قرار داشت. ظاهراً قبرستان احلاف همین قبرستان باشد؛ زیرا در پایین مکه قبرستانی جز آن شناخته نیست و به خاک سپردن مردگان تا کنون گویای آن است که مردم در گذشته نیز (مردگان خود را) در آن به خاک می سپردند.

«مطیّبی ها» فرزندان عبد مناف بن قصی و خاندان مخزوم و سهم و جمح و عَدِیّ بن کعب هستند. نامگذاری اینان به «احلاف» و آنان به «مطیّبی ها»، علّت مشهوری دارد که آن را در اصلِ این کتاب باز گفته ایم.

۱- در هر دو نسخه چنین است ولی درستِ آن، یکصد و شصت و نه می باشد که در معجم یاقوت هم چنین است و با سال خلافت هادی نیز که تا ۱۷۰ ه. ادامه یافت، سازگاری دارد.

۲- المشترک وضعاً و المفترق صقعاً، ص ۳۳۰ و ۳۳۱

* قبر امّ المؤمنین میمونه بنت حارث هلالیه؛ از قبرهایی است که شایسته است زیارت شود، و آن در راه وادی مَرّ معروف است. در مکه و نیز در نزدیکی آن، قبر کسی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله جز این یک را نمی شناسم، بدیهی است اگر وجود داشت، نسل در نسل یکدیگر را باخبر می کردند (و ما هم از آن آگاهی می یافتیم). جایی که قبر میمونه در آن است به «سَرِف» شهرت دارد و صاحب «المطالع» در مورد فاصله آن تا مکه، چهار نظر را آورده است: شش میل، هفت میل، نُه میل و دوازده میل و اینجا همان جایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله با وی ازدواج کرد.

باب بیست و دوّم: بیست و شش مکان مهم در مکه معظمه و حرم

اماکن مشهور مکّه

به ترتیب حروف الفبا

۱- باب بنی شیبه؛ (۱)

مستحب است مُحْرم از آن وارد مسجدالحرام گردد و نخستین در است در شرق، در طرفِ شامی، میان کاروانسراهای شرابی و سدره. مناره مسجدالحرام بالای این در قرار دارد و روبه روی آن و از بیرون سنگفرش و روی آستانه این در سنگ های درازی کار گذاشته شده که گفته می شود بتهایی بوده و در جاهلیت مورد پرستش قرار می گرفته است. البته این سخن به گفته ازرقی (که از جدّ خود نقل کرده) صحت ندارد. (۲) استجاب ورود به مسجدالحرام از این در مبتنی بر روایتی از عطا است که می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله از درِ بنی شیبه وارد مسجد (الحرام) گردید و از در بنی مخزوم به صفا رفت. این را بیهقی روایت کرده و گفته است: این حدیث مرسل ولی نیکو است، و می افزاید: از ابن عمر در روایتی با اسناد به پیامبر صلی الله علیه و آله ورود آن حضرت از در بنی شیبه و خروج وی از باب حنّاطین نقل شده است. مراد از باب بنی شیبه در این خبر، نه خود در بلکه سمت آن است؛ چرا که این در تا پیش از عمارت مهدی، وجود نداشته است.

همچنین مراد از باب بنی مخزوم نیز همان باب صفاست که به بنی مخزوم منسوب است و باب حنّاطین نیز دری میان باب حَزْوَره و باب بنی جمح بوده که در حال حاضر در قسمت

۱- امروزه به «باب السلام» معروف است و پیشتر به خاندان شیبه- پرده داران کعبه- منسوب بود.

۲- اخبار مکه، ج ۲، ص ۷۸

افزوده، طرفِ غربی روبه روی آن قرار دارد. امروزه اثری از باب حناطین باقی نمانده است و مراد از آن، در واقع سمت آن است؛ زیرا تنها پس از فوت مهدی عباسی بود که افزوده دوّم درِ مسجدالحرام ساخته شد. نتیجه می گیریم که بهتر است مسافری که قصد بیرون رفتن دارد، از در حزوره بیرون رود؛ زیرا درِ مورد اشاره نزدیک باب حنّاطین، همان است.

در نوادر از ابن ابی زید مالکی، چنین آمده است: کسی که می خواهد از مسجدالحرام به قصد سفر بیرون رود، از درِ معروف به باب عمره در سمت غربی مسجدالحرام خارج شود و بنابراین شایسته است مسافری که قصد ترک مسجد را دارد، از آن در، یا از درِ افزوده ابراهیم علیه السلام یا از باب حزوره خارج گردد.

اشنانی در «شرح منهاج» نووی، متن مطلب «النوادر» را آورده و پیش از آن یادآور شده که «النوادر» بیان دری را که مسافر از آن از مسجدالحرام خارج می گردد، ناگفته گذارده است. در «النوادر» بنا به نقل ابن جبیر در سفرنامه (۱) آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از درِ بنی شیبه وارد مسجدالحرام گردید و از در بنی مخزوم به صفا رفت و از در بنی سهم به سوی مدینه درآمد. درِ بنی سهم، همان باب مسجدالحرام است که بدان اشاره کردیم و به اقتضای سخن ازرقی و دیگرانی چون اشنانی مستحب است که مسافر از آن عازم دیار خود گردد.

از رافعی نقل شده که اصحاب استحباب ورود به مسجدالحرام از در بنی شیبه را برای همه- اعم از این که از همان سمت وارد شده باشند یا سمت دیگری- مطلق می دانند، حال آن که راهِ کوهستانیِ بالایی چنین نیست و ورود از آن تنها برای کسانی مستحب است که از آن راه وارد شده باشند. تفاوت این دو نیز در آن است که دور زدن مسجدالحرام (از در بنی شیبه) متضمن دشواری نیست، حال آن که خروج از راه کوهستانیِ مزبور در صورتی که واردشونده به مسجدالحرام از آن راه نیامده باشد، دشوار است.

۱- رحله ابن جبیر، ص ۸۳ و ۸۴

۲- تنعیم؛ که در حدّ حرم از سمت مدینه است و به گفته محبّ طبری در برابرِ مرز پایینی غیرحرم قرار دارد. او می گوید: تنعیم در سمت غیر حرم نیست و هرکس چنین تفسیری از آن کرده، تسامحی است؛ یعنی نام چیزی را به آنچه در نزدیکی آن قرار دارد، نسبت داده است. در برابر، مرز پایینی به معنای در سمت آن است و جایی از غیر حرم نیست که به حرم نزدیک تر از آن باشد و در سه میلی مکه قرار دارد و التنعیم روبه روی آن اندکی به طرف جاده «وادی مرّ الظهران» واقع است.

صاحب «المطالع» می گوید: تنعیم در شمار غیرحرم است و میان مکه و سَرِف، در دو فرسخیِ مکه واقع شده و گفته اند: در فاصله چهار میلی است و از آن رو چنین نامی به خود گرفته که کوهی در سمت راست آن به نام نعیم و کوه دیگری در سمت چپ آن به نام ناعم وجود دارد و دشت هم «نعمان» نام دارد.

احرام از غیر حرم، در سمتِ «تنعیم» برای کسی که در مکه مقیم است، از هر جای دیگری بافضیلت تر است؛ البته به استثنای جِعْرانه که از نظر مالك و شافعی و ابن حنبل و دیگر علما، احرام بستن از آنجا بهتر است.

۳- ثبیر؛ (کوهی است در مزدلفه) در جاهلیت هرگاه می خواستند از مزدلفه حرکت کنند، می گفتند: «أشرق ثبیر کیما نغیر» و تا آفتاب را بر آن نمی دیدند، آنجا را ترك نمی کردند و سرازیر نمی شدند. به گفته ازرقی، کوهی است در مزدلفه. متن سخن وی چنین است: «ثبیر النصع» همان جایی است که بار و بنه حجّاج در آن واقع است و همان مزدلفه است که در سمت چپ کسی که رو به منا می رود، قرار دارد و در جاهلیت هرگاه می خواستند از مزدلفه سرازیر شوند، می گفتند: «اشرق ثبیر کیما نغیر» و تنها زمانی راه می افتادند که خورشید را بر آن ببینند. (۱) ثبیر همان جایی است که مستحب است حاجیان هنگام طلوع خورشید از عرفه وارد نَمِره شوند و از آنجا و پس از نماز ظهر و عصر همراه امام به محل عرفه درآیند. ثبیر کوه بزرگی در منا، سمت چپِ طرفِ عرفه است. متن این مطلب را محبّ طبری آورده است؛ زیرا به هنگام طرح مطالب صاحب «التنبیه» در

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۸۰

ویژگی های حج، می گوید: «آن گاه در روز هشتم (ذی الحجه) از منا خارج می گردد و (نماز) ظهر و عصر و مغرب و عشا را در آن به جای می آورد و شب را همانجا می گذراند و پس از آن، نماز صبح را می خواند و وقتی خورشید بر (کوه) ثبیر طلوع کرد، به محل (عرفه) روانه می شود».

می گوید: «ثبیر بلندترین کوه در منا است و جوهری می گوید: در مکّه است و شاید هم منظور او نزدیکی مکه باشد که با تسامح می توان پذیرفت و دیگری گفته: در مزدلفه است. ولی مشهور همان سخن اول است. این کوه بر منا مشرف است و از سمت جمره عقبه به طرف روبروی مسجد خیف و اندکی روبه روی آن در سمت چپ عرفه، واقع است.»

از دیگر کسانی که گفته اند ثبیر در منا است، ازرقی می باشد. او در روایتی که سند آن به خودش می رسد، آورده است: نام کوهی که مسجد خیف پای آن قرار دارد «صفایح» است و نام کوهی که در روبه روی آن، و وقتی از مکه می آیی سمت چپ واقع شده، کوه ثبیر است و ثبیر از اثبره (جمع ثبیر) آمده است. (۱) از کسانی که گفته اند ثبیر در منا است، سلیمان بن خلیل است؛ او می گوید: ثبیر کوه بزرگی در منا است، نووی نیز در «تهذیب» همین نظر را دارد؛ زیرا پس از ذکر منا می گوید: و آن تنگه ای است که در میان دو کوه قرار دارد؛ یکی ثبیر و دیگری صایح است. (۲) در نسخه ای از «التهذیب» چنین دیدم: و چه بسا نام کوه دیگر همان صفایح باشد که در سخن ازرقی نیز آمده است.

اگر بپذیریم که یک ثبیر در منا وثبیر دیگر در مزدلفه است، منافاتی ندارد که بگوییم:

آن ثبیری که به گفته فقها، وقتی خورشید بر آن طلوع می کند حاجیان باید از اقامتگاه خود راهیِ عرفه شوند، همان ثبیرِ منا باشد؛ زیرا از نظر اقامتگاه نزدیک تر از آن ثبیری است که در مزدلفه واقع است.

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۸۰

۲- در التهذیب «الضائع» بجای «الصایح» آمده است. نک: تهذیب الأسماء واللغات، ج ۲، ق ۲، ص ۱۵۷

و ثبیری که مشرکان (در زمان جاهلیت) درباره اش می گفتند: «أشرق ثبیر کیما نغیر» از مزدلفه باشد؛ زیرا آنها این سخن را در مزدلفه بر زبان می آوردند و تا خورشید بر (کوه) ثبیر- که در آن است- طلوع نکرده بود راهی نمی شدند و این کوه نسبت به کوه ثبیری که در منا قرار دارد، به آنان بسیار نزدیک تر است. هر چند که ازرقی نیز یادآور شده ثبیری که مورد نظر مشرکان بوده، ثبیر مزدلفه است و از سوی دیگر ثابت شده که ثبیر دیگری نیز جز آن وجود دارد. امّا سخن نووی در «تهذیب» و دیگران که گفته اند «ثبیر کوه بزرگی است در مزدلفه در سمت چپ کسی که به منا می رود و در سمت راست کسی که از منا به عرفات می آید، و همانجا است که در ویژگی حج از آن یاد شده و در مناسک حج مورد نظر می باشد»، مورد اعتراض و ایراد استاد ما قاضی مجدالدین شیرازی قرار گرفته و گفته است: این سخن جای بحث دارد و مخالف اجماع ائمه لغت و تاریخ است. سپس می گوید: آری در مزدلفه نیز کوهی هست که ثبیر نامیده می شود، ولی آن کوه، در مناسک حج مورد نظر نیست.

یاقوت در «معجم البلدان» (۱) یادآور شده که ثبیر نامی برای هشت مکان است. ما سخن او را به دلیل مفید بودن نقل می کنیم. متن سخن وی از این قرار است:

باب- ثَبیر؛ نام هشت مکان است: اوّل اینکه: ثبیر از بزرگ ترین کوه های مکه و در فاصله مکه تا عرفه است و مراد این گفته مردم در جاهلیت: «أشرق ثبیر کیما نغیر» همین کوه است. دوم: «ثبیرالزِنْج» نیز در مکه است. می گویند از آن جهت نام ثبیرالزنج دارد که سیاه پوستان برای بازی و لهو لعب در آنجا جمع می شدند. سوم؛ ثَبیرالأعرج (و ثبیر الأحدب) (۲) چهارم: ثبیر الخضراء. پنجم: ثبیرالنِّصْع که همان کوه مزدلفه است. ششم: ثبیر غَیْنا (۳) و این هفت (مکان) جملگی در مکه هستند و به آنها اثبره (جمع ثبیر) می گویند.

۱- متن مذکور از معجم البلدان نیست، بلکه از کتاب «المشترک وضعاً والمفترق صقعاً» تصنیف یاقوت است. نک: ص ۸۶ و ۸۷

۲- در «المشترک وضعاً ...» میان دو پرانتز نیست.

۳- در «المشترک وضعا ...» و هفتم ثبیراحدب، آمده است.

هشتم: آبی است در بلاد مزینه که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به شُرَیح بن ضمره المُزَنی بخشید. (۱) در نسخه ای ناقص از «مختصر معجم البلدان» یاقوت چنین یافتم، ولی درست در نمی آید؛ زیرا در مکه هفت ثبیر وجود ندارد مگر آن که در این نسخه، ذکر ثبیر هفتم از قلم افتاده باشد یا این که ثبیر اعرج و ثبیر احدب، دو ثبیر جداگانه باشند. نسخه ای که در دسترس است، این شبهه را پیش آورده که آنها هر دو یکی هستند و احتمالًا ذکر ثبیر چهارم پیش از عبارت: «و ثبیر احدب» افتاده باشد و بدین ترتیب در ذکر چهارم و پنجم و ششم سهوی صورت گرفته باشد که به احتمال زیاد هم، چنین است؛ (۲) زیرا رضیِ صاغانی می گوید: از اثبره ها، ثبیر غَیْنا و ثبیر اعرج و ثبیر احدب است، از اعراب هُذَیل شنیدم که آن را ثبیر احَیْدَب می نامند. و این ثابت می کند که ثبیر اعرج غیر از ثبیر احدب است.

ازرقی از موارد اثبره، آنچه راکه یاقوت به عنوان اوّلین ثبیر یاد کرد، آورده و نام آن را «قابل» نهاده است و ثبیر نِصع را همان کوه مزدلفه می داند و از ثبیر اعرج نیز یاد کرده است. متن سخن وی چنین است:

«و ثبیر اعرج کوه مشرف بر حق طارقین (۳) در فاصله میان «مغمّس» (۴) «النخیل» (۵) است

۱- نک: متن «المشترک وضعاً ...» صفحات ۸۶ و ۸۷. ولی متن یاقوت در معجم البلدان، ج ۲، ص ۷۴- ۷۲ چنین است: «اثبره» چهار مکان است: ثبیر غینی، ثبیرالأعرج و ثبیر دیگری که نام آن به خاطرم نیست و ثبیر منا. اصمعی می گوید: ثبیرالأعرج کوهی است مشرف بر مکه، بر سمت «حق الطارقین» است. آنگاه می افزاید: و ثبیر غینی و ثبیرالأعرج هر دو همان حِرا و ثبیر هستند ... و یاقوت پس از آن می نویسد: در مکه ثبیرهایی جز آنچه گفتیم وجود دارد؛ ازجمله ثبیرالزنج که در آنجا سیاهان بازی می کردند و ثبیرالخضراء و ثبیرالنصع که همان کوه مزدلفه است و ثبیر احدب که همه آنها در مکه هستند و ثبیری نیز در دیار مزینه وجود دارد.

۲- روشن است که مؤلف نسخه ناقصی از «المشترک ...» را در اختیار داشته که آن را «مختصر معجم البلدان» می نامد و همین باعث شده که این همه به تحلیل و تفسیر و حاشیه بپردازد، ولی اگر نسخه درستی- مانند آنچه امروزه به چاپ رسیده- در اختیار وی بود، نام همه ثبیرها را به طور کامل می آورد.

۳- در اخبار مکه «طارقیین» آمده است.

۴- مُغَمَّس به فتح میم دوم و نیز به کسر دوم، که مشدد است هم آمده، نک: الروض الأُنُف، ج ۱، ص ۶۸

۵- اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۸۰

که بدین ترتیب اشاره ای در شناساندن محل آن نیز شده است.

زمخشری از اثبره ها، تنها به ثبیر غَیْنا و ثَبیر اعرج اشاره کرده است. او ضبط آن را نیز آورده و گفته است: ثیبر غینا و ثبیر اعرج به هم نزدیکند. من خود سخن زمخشری را ندیده ام ولی استاد ما قاضی مجدالدین لغوی شیرازی این سخن را از وی نقل کرده است.

وی می نویسد: «و زمخشری ثبیر غینا و ثبیر اعرج را دو کوهی می داند که افاعیّه (دره ای که از منا کشیده شده) در میان آنها قرار دارد. در مورد «ثبیر زِنْج» نیز که یاقوت از آن یاد کرده، گفته می شود: کوهی است در پایین مکه که مردم آن را «نوبِی» می خوانند.

ثبیرالخضراء نیز کوهی است مشرف به جایی در جاده منا که آن را خضیر می خوانند و مکان مشهوری است و نِصْع، بنا به نظر استاد ما قاضی مجدالدین شیرازی، به کسر نون و سکون صاد است و در سخن یاقوت اشاره است به اینکه: ثبیری که درباره اش می گویند: «أشرق ثبیر کیما نغیر»، همان ثبیر منا است که به آن ثبیرالأثبره نیز می گویند و این، با سخن ازرقی تناقض دارد.

۴- جِعْرانه؛ جایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از فتح مکه و پس از بازگشت از طائف، از آنجا مُحرِم شدند؛ محلی است معروف میان طائف و مکه و البته به مکه نزدیک تر است، و به گفته باجی مالکی، میان آن تا مکه، چیزی حدود هجده میل فاصله است.

فاکهی می نویسد: «جِعْرانه جایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن احرام عُمره آغاز کرد و در فاصله یک برید (۱) تا مکه واقع است.» گفتنی است این مطلب با آنچه الباجی ذکر کرد، تعارض دارد.

حدّ حرم از آن سمت نُه میل است که البته بیشتر هم گفته شده و پیشتر در حدود حرم شریف گفته شد که دوازده میل است. سُهیلی یادآور شده: این مکان به نام زنی خوانده شده که جِعْرانه لقب داشته است. نام آن زن «رَیْطَه» دختر سعدبن زید منات بن تمیم بوده و گفته شده که از قریش است. سُهیلی در سخن از آیه: وَلاتَکونُوا کَالَّتِی نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ

۱- فاصله ای که نامه رسان در یک روز طی می کند و تقریباً دوازده میل است.

بَعْدِ قُوَّةٍ ... (۱)

این مطلب را آورده است که مضمون آن را نقل کردیم. البته سهیلی گوینده این سخن را که «این زن از قریش است» روشن نساخته، ولی فاکهی این نکته را بیان کرده است؛ او می گوید: حسن بن حسین ازدی، از دو نفر، از ابن کلبی، از پدرش، از ابوصالح، از ابن عباس نقل کرده که گفت: آیه: وَلاتَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ... درباره «زنی از قریش از خاندان تَیْم بن مُرَّه نازل شده است که به او رَیْطه بنت کعب می گفتند.

لقب او جِعرانه و مادر اسدبن عبدالعُزّی بوده که چنین کاری از وی سر زد و زن احمقی بود».

فاکهی با سند خود از سُدّی در تفسیر این آیه نقل کرده که گفت: زنی در مکه به نام «حرفا» ریسندگی می کرد و پس از رشته کردن، رشته های خود را باز می کرد (پنبه می کرد) و می گوید: ابن جُرَیج گفت: ابوالهُذَیل گفته است: حرفا در مکه بود و هر چه را می بافت، پنبه می کرد.

و مجاهد در تفسیر آیه: وَلاتَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَها ... می گوید: مقصود، زنانی از اهل نجد هستند که رشته های خود را باز می کنند و با پشم مخلوط می سازند و دوباره آن را می ریسند.

مکانی در جِعْرانه که پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا احرام پوشید

ازرقی در روایتی که سند آن به خودش منتهی می شود، گفت: جدّم از زنجی و او از ابن جُرَیج و او نیز از زیادبن محمدبن طارق نقل کرده که به وی گفته است: او (محمدبن طارق) همراه با مجاهد از جعرانه به عمره آمد و از پشت تنگه، در آنجایی که سنگ نصب شده است، احرام پوشید و گفت: از همین جا بود که پیامبر صلی الله علیه و آله مُحرِم گردید و من کسی را می شناسم که برای نخستین بار روی آن پشته مسجدی ساخت. او مردی از قریش بود (نام وی را نیز آورده) و از پول خود نخلی در کنار آن کاشت و این مسجد را بنا کرد.

۱- نحل: ۹۲

ابن جُرَیج می گوید: با ابومحمدبن طارق ملاقات کردم و از وی در این باره پرسیدم.

گفت: اتفاقاً من و مجاهد در جِعرانه بودیم، او به من خبر داد مسجد اقصی که در پشت تنگه در «عدوه القصوی» قرار دارد، جای نماز پیامبر صلی الله علیه و آله بوده؛ آن گاه که در جعرانه حضور داشت. آن گاه می افزاید: و اما این مسجد را مردی از قریش بنا کرد و از دیوار به عنوان «میقات» بهره گرفت. (۱) ابن خلیل نیز از ابن جُریج نقل کرده است: مردی که مسجد پایینی را ساخت «عبداللّٰه بن خالد خزاعی» است.

واقدی گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله از مسجد اقصی، در پایین تنگه، در «عدوه القصوی»، در جِعرانه احرام پوشید و مصلّای پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگامی که در جِعرانه حضور داشت، همین مسجد بوده است. در مورد مسجد پایینی باید گفت: آن را مردی از قریش بنا کرد و آن دیوار را مرز آن قرار داد و پیامبر صلی الله علیه و آله تنگه را محلّ احرام دانسته است. احرام پیامبر صلی الله علیه و آله در شب چهارشنبه دوازده شب مانده به (پایان) ذی قعده (۲) بوده است.

محبّ طبری پس از ذکر این مطلب از واقدی می گوید: از همین جا، مردم مکه، همه ساله در شب هفدهم ذی قعده احرام می پوشند. این سخن مخالف سخن واقدی است.

آنچه محب طبری گفته، با آنچه ما خود از مردم مکه شنیده و دیده ایم، مغایرت دارد.

مردم مکه روز شانزدهم ذی قعده از مکه خارج می شوند و روز هفدهم را در جِعرانه اقامت می کنند و شب هجدهم نماز مغرب را در همانجا می خوانند و مُحرم می شوند و رو به مکه می آورند. این با آنچه واقدی گفته، سازگاری نیست. هر چند در برخی سال ها ترسی بر مردم چیره می شود و پیش از غروب روز هفدهم (ذی قعده) از جعرانه مُحرم و خارج می شوند و شاید پیش از نماز عصر بیرون می روند. خبری که واقدی در تاریخ و زمان عمره پیامبر صلی الله علیه و آله از جِعرانه بیان کرده، معروف است و همگان می دانند محمد بن سعد، مُنشیِ واقدی خبر ضعیفی را آورده که متن آن- بنا به گفته حافظ ابوالفتح بن سیّدالناس یعمری در پاسخ به پرسش هایی که ابن ایبک دمیاطی از وی به عمل آورده

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۰۷

۲- در سال نهم هجری.

بود- از این قرار است:

ابن سعد گوید: محمدبن سابق خبرمان داده است که ابراهیم بن طهمان از ابو زبیر از عقبه، خدمتکار ابن عباس نقل کرده که گفت: زمانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از طائف آمد، در جِعرانه منزل گزید و درآنجا غنایم را تقسیم کرد و از همانجا به عمره رفت و این، دو شب مانده به پایان شوال بود. (۱) ابوالفتح یاد شده می گوید: «آنچه ذکر شد ضعیف است و آنچه نزد اهل سیره شناخته شده و مسلّم است، آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله در شب پنجشنبه، پنج شب گذشته از ذی قعده به جعرانه رسید و سیزده شب در آنجا اقامت گزید و هنگامی که قصد مدینه کرد، شب چهارشنبه دوازده شب مانده از ذی قعده، شبانه آنجا را ترک کرد و برای عمره، احرام پوشید و وارد مکه شد».

جِعرانه بنا بر مذهب مالکی و شافعی و ابن حنبل و دیگر علما، بهترین میقات عمره از مکّه است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله از همین مکان مُحرِم گردید.

در ضبط دو حرف «عین» و «راء» جعرانه، اختلاف وجود دارد؛ نووی در «تهذیب الأسماء واللّغات» می نویسد: «جِعْرانه»، به کسر جیم و سکون عین و تخفیف راء، صورت صحیح از نظر امام شافعی و اصمعی و اهل لغت و محققان محدث و دیگران است. کسانی هم به «عین» کسره و به «راء» تشدید می دهند که نظر عبداللّٰه بن وهب و بیشتر محدثان است.

صاحب «مطالع الأنوار» می نویسد: اهل حدیث این کلمه را با تشدید یا تخفیف ادا می کنند و هر دو درست است. اسماعیل قاضی از علی بن مدینی نقل کرده که: اهل مدینه و حدیبیه این کلمه را سنگین و اهل عراق سبک ادا می کنند. (۲) از جمله فضائل گردنه جعرانه چیزی است که جندی در فضیلت مکه بیان کرده است. بنا به روایتی که از وی رسیده، چنین آمده است: عبدالوهاب بن فلیح از سعیدبن سالم قدّاح، از سعیدبن بشیر، از

۱- نک: به نقل از ابن سیدالناس «عیون الأثر»، ج ۲، ص ۲۸۰

۲- تهذیب الاسماء، ق ۲، ص ۵۹- ۵۸ و در آن آمده است: «آن دو را سبک ادا می کنند».

عبدالکریم جردی، از یوسف بن ماهک نقل کرده که گفت: سیصد پیامبر از جِعْرانه عمره آغاز کردند ودر مسجد خیف، هفتاد پیامبر به نماز ایستادند. در جعرانه آب بسیار گوارایی وجود دارد که گفته می شود پیامبر صلی الله علیه و آله محلّ آب را با دست مبارک خود لمس کرد و از همانجا آب فواره زد و پیامبر صلی الله علیه و آله و مردم از آن نوشیدند و گفته شده که پیامبر صلی الله علیه و آله نیزه خود را در زمین فرو کرد و همانجا آب بیرون زد. این هر دو خبر در کتاب فاکهی آمده است.

۵- جمار؛ (جمع جمره) است که در ویژگی حج ذکر شده و در منا قرار دارد. از ابن سیده لغوی (۱) صاحب «المُحْکَم» نقل شده است که: جمار در عرفه است. این گفته قطعاً نادرست است و ما تنها به دلیل شگفت بودن، از آن یاد کردیم. این موضوع را سهیلی در کتاب خود «الروض الأُنُف» از وی نقل کرده؛ زیرا از ابن سیده مطلبی را که در کتاب خود «المحکم» آورده، نقل کرده و آن را نادرست دانسته است. سهیلی پس از آن می گوید:

ابن سیده درباره جمار، در کتاب دیگری می نویسد: «همان جایی است که در عرفه واقع است» و این خطایی است که هیچ کس مرتکب نشده است و لغزشی نابخشودنی است و ابن سیده از این لغزش ها و خطاها- به هنگامی که از نسب و غیره سخن می گوید- فراوان دارد.

جمره اوّل همان است که در کنار مسجد خِیف واقع شده و جمره میانی، میان جمره (اولی) و جمره عقبه است و آخری همان جمره عقبه است که از همه جمره ها به مکه نزدیک تر است و رمی آن به همین ترتیب، مورد نظر مذهب امام مالک است و اگر به این صورت انجام نشود و در وقت ادای آن- که به قول مشهور، روز است- انجام نگیرد، مستوجب خون (قربانی) است.

ازرقی درباره فاصله میان این جمره ها و نیز میان جمره اول و درِ میانی مسجد خیف در منا، سخن گفته است. او در روایتی که سند آن به خودش می رسد، آورده است: از

۱- حافظ ابوالحسن علی بن اسماعیل اندلسی، در لغت و زبان عربی از برگزیدگان و صاحب رأی بود. کتاب وی «المحکم» کتاب جامعی است که طبق ترتیب کتاب «العین» تصنیف شده است. او «المخصص» را نیز تصنیف کرده است. وی در سال ۴۵۸ ه. وفات یافت.

جمره عقبه که اوّلین جمره در کنـار مکه است تـا جمره میانی ۴۸۷ ذرع و دوازده انگشت است و از جمره میـانی تـا جمره سوم که کنار مسـجد منا قرار دارد ۳۰۵ ذرع است و فاصـله جمره ای که کنار مسـجد منا قرار دارد تا درِ میانی مسـجد خیف، ۱۳۲۱ ذرع است. (۱) یکی از دوسـتان این فاصله ها را اندازه گرفت و من حضور داشتم و نتیجه این بودکه فاصله جمره عقبه تا جمره میانی ۲۰۸ ذرع آهنی و فاصـله میـان جمره میـانی و جمره اوّل ۲۷۵ ذرع آهنی و فاصـله میـان جمره اوّل- که در کنـار مسـجد خِیف قرار دارد- تا درِ بزرگِ مسجد خیف واقع در سمت راست کسی که به طرف عرفه می رود ۱۲۵۴ ذرع و یک ششم بود.

ازرقی انـدکی دربـاره جمره عقبه سـخن گفته است که برای اسـتفاده، آن را باز می گوییم. او در مطلبی با عنوان: «در تغییراتی که در پهنه سـرزمین کعبه صورت گرفت» می نویسد: (مکان) جمره از بین رفته بود و در جای خود قرار نداشت. مردم نادان با پرتـاب سـنگ، آن را جابه جا کرده بودنـد و از آن غفلت شـده بود و انـدکی از جای خود تکان خورده بود. او آن را به جای خود- که تا کنون نیز قرار دارد- بازگرداند و در پشت آن دیواری بلند ساخت و مسجدی چسبیده به آن دیوار بنا کرد تا کسی که می خواهد از بالا سـنگ پرتاب کند (رمی انجام دهد) موفّق به این کار نگردد. در رمیِ جمره سـنت (پیامبر صلی الله علیه و آله) آن است که رمی کننده طوری بایستد که مکه در سمت چپ و منا در سمت راست او قرار داشته باشد؛ همچنان که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب او پس از وی انجام دادند. (۲) کسی که ازرقی از وی با ضمیر «او» در اینجا یاد کرده است، «اسحاق بن سلمه صائغ» است که متوکل عباسی برای کارهای مربوط به کعبه و غیره، مأمورش ساخته بود.

۶- حَجُون؛ کوهی در مرز محصّب است در معلّاه که قبرستان اهل مکه است و در سمت چپ کسی قرار دارد که وارد مکه می شود و سـمت راست کسی است که به سوی منا می رود. این همان کوهی است که مردم گمان می کنند قبر عبداللَّه بن عمربن خطاب در آن

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۸۵

۲- همان، ج ۱، ص ۳۰۳

است، ولی آن گونه که متوجه شدیم، این حقیقت ندارد و احتمال دارد (قبر در) کوهی باشد که روبه روی آن در سمت چپ رو به داخل وادی است که مردم آن را وادی «عفاریت» می نامند و هر دو کوه مشرف بر این وادی هستند و چه بسا همان وادی باشد که به آن شعب الصفا صفا السباب می گویند.

این که حجون در همین سمت از معلاه قرار دارد، به روشنی از سخن ابوالولید ازرقی در کتاب وی «اخبار مکه» و نیز از سخن اسحاق خزاعی راوی کتاب ازرقی بر می آید. خزاعی این مطلب را در بخشی که ازرقی از «حد محصّب» یاد کرده، وارد کتاب او نموده و همین باعث شده که ما حَجُون را یکی از دو کوهی بدانیم که سخن ازرقی دلالت بر آنها دارد. (۱) بر اساس آنچه او و خزاعی در تعیین سمت حجون بیان کرده اند، مردم اعتقاد دارند که حجون همان کوهی است که راه کوهستانی «کداء»- که مستحب است فرد مُحرم از آن راه وارد مکه شود- در آن واقع است.

محبّ طبری نیز مطلبی در «القری» در تأیید این نکته آورده است؛ او می گوید:

«حَجُون» کوهی است در محصّب و قبرستان اهل مکه به شمار می رود. شاعر می گوید:

كأن لم يكن بين الحَجُون إلى الصّفا أنيس ولم يُسْمِر بمكه سامرُ (۲)

ابوموسی مدینی در «یتیمَه» خود آورده است که حجون همان کوه مشرف در کنار شعب جزّارین در مکه است. گفتنی است: شاید او از کوهی یاد کرده که در سمت راست سرازیریِ راه کوهستانی بالایی بر قبرستان است؛ زیرا در کنار آن گردنه ای است که شعب جزّارین نامیده می شود؛ این احتمال هم وجود دارد که همان کوه مشرف بر قبرستان در سمت چپ سرازیری راه کوهستانی باشد و- چنان که شاعر هم گفته است- قبرستان میان آن و صفا قرار داشته باشد.

شِعْبی که به آن شعب جزارین می گویند، همان «شعب نور» است و همانی است که

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۶۰

۲- همان، ج ۱، ص ۹۷.

شیخ ابولکوط در آن به خاک سپرده شده است. در این که این شعب، همان شعب جزّارین باشد، جای تردید است. همچنین دربـاره احتمال دیگری که در توضیح شعب جزارین آمـده و نیز در آنچه مردم می گوینـد «حجون همان کوهی است که راه کوهستانی مورد اشاره در آن واقع است، و از سخنان محبّ طبری نیز بر می آید»، جای تردید وجود دارد؛ زیرا با آنچه ازرقی دربـاره حجـون گفتـه، مغـایرت دارد. سـخن خزاعی نیز که گفته است حجـون- همچنـان که اشـاره شـد- در جهت مقابـل راه کوهستانی است، با نظر ازرقی سازگاری دارد. ازرقی و خزاعی از هرکسِ دیگری به این مسأله آگاه ترند و بهتر است به سخن آنها اعتماد کنیم.

متن سـخن ازرقی با عنوان «محل ها، کوه ها و تنگه های واقع در معلّاه مکه و پیرامون آن» این گونه آمده: حَجون کوهی است روبه روی «مسجدالبیعه» که به آن «مسـجد الحرس» می گوینـد و در آن راه کوهسـتانی است که از دیوار «عوف» در «ماجلَین» (که هر دو بالای خانه مال اللَّه، به سـمت شـعب جزارین قرار دارد)، در زمان جاهلیت در پایین شـعب جزارین، قبرستانی وجود داشته است. (۱) متن سخن خزاعی هم، چنین است: حَجُون کوه مشرف بر مسجد الحَرس در بالای مکه، در سمت راست کسی است که بالا ـ رود و نیز مشرف بر شـعب جزارین و پـایین آن در خـانه «ابی دُبّ» به سـمت قبّه است که مسـجدی کنـار موقوفه خیریّه امّ زُبیـده (دختـر جعفربن ابی منصـور» است. وجه اسـتدال در سـخن خزاعی دربـاره تعیین سـمت حجون آن است که او حجون را واقع در قسـمت معلّـای مکّه یمانی دانسـته است و بـدون تردیـد همان جهتی است که ما نیز بـدان اشاره کردیم. وجه اسـتدلال در سـخن خزاعی که می گوید در سـمت راست کسی است که بالا می رود، آن است که حجون تنها در صورتی در این سـمت قرار می گیرد که (آن کس) در جهـتی که گفـتیم، قرار گرفته باشـد. نووی در «شـرح مسـلم» دربـاره حجون مطلبی نزدیک به آنچه خزاعی گفته، به طور مختصـر آورده است؛ زیرا در توضـیح سـخن می گویـد: حَجون (با فتح حاء و ضم جیم) در شمار حرم مکه است و کوهی است

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۷۳

مشرف بر مسجد حرس در بالای مکه، سمت راست کسی که در محصّب به طرف بالا می رود. وجه استدلال در این سخن نووی در مورد آنچه که در توضیح حجون گفتیم، مانند همان استدلالی است که از سخن خزاعی داشتیم و پیش از این گفته شد. فاکهی نیز مطلبی در تأیید گفته ازرقی مبنی بر قرار داشتن حجون در بخش بالای مکه یمانی و نیز در معرفی آن دارد. فاکهی از جمله آگاهان به اخبار مکه است و سخن وی تأییدی بر گفته های ازرقی و خزاعی درباره حجون است. (خداوند آگاه است).

«شعب جزارین» امروزه شناخته شده نیست؛ هر چند میان باروی مکه و کوهی که به آن جبل ابن عمر می گویند مکانی شبیه دره وجود دارد که شاید همان شعب جزّارین باشد.

شعب جزّارین، به گفته ازرقی همان شعب ابی دُبّ است. او گفته است که «ابی دُبّ» مردی از خاندان سوائه بن عامر بوده است. (۱) دیوار عوف که ازرقی در معرفی حجون ذکر کرده، امروزه شناخته نیست. شاید بوستانی باشد که در کوهی به نام جبل ابن عمر واقع است؛ چراکه از آنجا می توان به کوه یاد شده رفت. ممکن است این خود تأییدی بر یکی از دو احتمالی باشد که گفتیم این کوه می تواند همان کوه حجون باشد. این مطلب از نزدیکی آن به ماجلین که ازرقی یاد کرده نیز مورد تأیید قرار می گیرد و این دو (ماجلین) به گمان قوی، دو برکه منسوب به صارم هستند که یکی از آنها چسبیده به باروی مکه است.

سُهیلی در توضیحی راجع به حجون، سخن شگفتی آورده، او در «الروض الأُنُف» می گوید: حجون در فاصله یک فرسخ و یک سوم فرسخی مکه است. (۲) این مطالب با واقعیت تعارض دارد. آنچه که محبّ طبری در ضبط کلمه «حجون» گفته و پیش از آن نووی در «شرح مسلم» بیان کرده و صاحب المطالع نیز آن را با فتح «حاء» دانسته و ابن ملکان آن را با ضم «حاء» آورده، حال آن که با حاء فتحه دار، معروف تر است. این

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۷۲
۲- الروض الأُنُف، ج ۱، ص ۱۳۸

مکان از جمله مکان هایی است که پس از تألیف این کتاب، مورد بازدید قرار دادم؛ زیرا تا پیش از نوشتن آن، تنها به سخن محبّ طبری دست یافته بودم، (پس از این آگاهی) آنچه مردم درباره «حجون» می گفتند برایم مسجّل گشت و زمانی که به سخن ازرقی و خزاعی مراجعه کردم، دانستم که سخن ایشان درست است. از این رو این بخش را به این صورت به نگارش در آوردم.

۷- حُدَیبیه؛ جایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی از مدینه، در حال احرام قصد ورود به مکه را داشت و چون مشرکان مانع از این کار شدند، در آنجا- که چاه معروف به «شمیس» در آن قرار دارد و در جاده جدّه واقع است- اقامت گزید.

صاحب «المطالع» می نویسد: حدیبیه روستایی نه چندان بزرگ است وبه نام چاهی که در آنجا، کنار مسجد شجره واقع است، شهرت یافته است. آیا این مکان به گفته مالک، در محدوده حرم مکه است یا بنا به نظر ماوردی در غیر حرم؟ یا اینکه بنا به گفته شافعی و ابن عطار بخشی از آن در حرم و بخشی دیگر در غیر حرم واقع شده است؟

حدیبیه در جایی نیست که به آن حدّه می گویند که در جاده جدّه نزدیک این مکان می باشد و فاصله زیادی تا مکه دارد؛ زیرا حدیبیه خیلی از آن پایین تر و به مکه نزدیک تر است. در ضبط این نام نیز اختلاف است؛ برخی یای دوم آن را مخفف و برخی مشدّد می دانند و بنا به نظر نووی در «تهذیب» هر دو قول مشهور است. وی می نویسد: «حدیبیه به ضمّ «حاء» و فتح «دال» و تخفیف «یاء» است و شافعی و اهل لغت و برخی اهل حدیث چنین ضبط کرده اند، ولی بیشتر محدثان آن را با تشدید «یاء» می دانند و هر دو وجه مشهور است.» (۱) حدیبیه در دیدِ شافعی ها، به استثنای شیخ ابوحامد، پس از جِعرانه و تنعیم، بافضیلت ترین میقات ها است، ابوحامد حدیبیه را بر تنعیم مقدّم و برتر می داند.

۸- ذوطوی؛ جایی است که غسل کردن مُحرِم در آن مستحب است و بنا به آنچه از گفته ازرقی بر می آید، جایی است که به آن «بین الحَجُونَین» می گویند. وی از روایتی که

۱- تهذیب الأسماء واللغات، ق ۲، ج ۱، ص ۸۱

سند آن به خودش می رسد، چنین نقل کرده است: دشت طوی میان سرازیری راه کوهستانی قبرستان معلّاه به سمت راه کوهستانی القصوی است که به آن «خضراء» هم می گویند، و به طرف قبرستان مهاجرین پایین می رود. (۱) در صحیح بخاری مطلبی در تأیید این گفته موجود است. قاضی بدرالدین بن جماعه بنا بر نقل قول پسرش قاضی عزالدین از وی که دایی ام آن را برایم باز گفت، این مطلب را صریحاً بیان کرده است و نووی نیز می گوید: ذوطوی جایی است در پایین مکه، در جاده اصلی عمره که امروزه به «آبار زاهر» معروف است. (۲) داودی نیز در نقل قول از صاحب «المطالع» می گوید: «ذوطَوی» همان «ابطح» است» که البته بعید می نماید.

حرف «طاء» طوی سه حالت (یعنی مکسور و مفتوح و مضموم) دارد و با الف مقصور است و بنا به نظریه ائمه مذاهب چهارگانه، غسل کردن محرم در آن مستحب است. هر چند دوستان ما (مالکی ها) این کار را برای زنی که در حیض و نفاس باشد، مستحب نمی دانند؛ زیرا به این گونه زنان توصیه نشده که پس از قدم گذاشتن به مکه، به طواف بپردازند و (می دانیم که) غسل برای طواف، مقرر شده است. بلکه از مُحرم خواسته می شود در صورتی که در راه آن بود، غسل کند.

۹- رَدْم؛ که برخی شافعی ها از آن یاد کرده اند. فرد محرم وقتی رهسپار مکه است، در آنجا به دعا می ایستد و همان ردم (آب بند) عمربن خطاب در بالای مکه است که مردم آن را می شناسند. علت احداث آن نیز از این قرار است: در زمان خلافت وی سیل معروف به سیل «امّ نَهْشَل» جاری شد. سیلاب وارد مسجدالحرام گردید و مقام را از جای خود در آورد و ناپدید کرد و از آنجا که این واقعه بر عمر گران آمد، این آب بند (ردم) را ساخت تا مسجدالحرام مصون بماند.

۱۰- صفا؛ و آن ابتدای سعی است و بنا به گفته چند تن از علما؛ از جمله ابوعبید

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۹۷

۲- تهذیب الأسماء و اللغات، ق ۲، ج ۱، ص ۱۱۵، و نووی می گوید: طوی با فتح «طاء» است که ضمّه و کسره آن نیز جایز است، واوِ مخفف آن نیز مفتوح است.

بکری و نووی، (۱) در پایین کوه ابوقبیس و جایی مرتفع از کوه است که پله دارد و دارای سه طاق است و پلکان از بالا ـ تا پایین طاق ها را در برمی گیرند. از اتاق اول تا دوم سه پله است که تا وسط طاق می رسد و زیر طاق ها نیز یک پله و پایین آن پاانداز وسیعی است. پس از آن نیز سه پله و باز پاانداز بزرگی همچون پاانداز نخست قرار دارد، که به زمین می رسد و گویی روی آن خاک ریخته شده و (در حال حاضر) از نظر پنهان گشته است. عرض سه پله ای که در فاصله دو پاانداز قرار دارند، دو ذرع و نیم به ذرع آهنی است. زیر پا انداز پایینی که به زمین می چسبد، پلکان در خاک فرو رفته ای است که دارای هشت پله بوده است و پایین آن پاانداز دیگری همچون پاانداز قبلی است. پس از آن دو، پله و زیر این دو پله، سنگ بزرگی قرار دارد که می تواند از کوه باشد. این پلکان دفن شده را، تنها روبه روی طاق میانی طاق های «صفا» می توان دید و ظاهراً در برابر دو طاق دیگر نیز چنین چیزی وجود دارد. فاصله میان طاق میانی صفا تا انتهای پلکان دفن شده، هجده ذرع آهنی است که در حضور خودم و پس از آنکه پلکان یاد شده مورد حفاری قرار گرفت- در هفدهم شوّال سال ۸۱۴- اندازه گیری شد. آغاز کار حفاری در روز شنبه پانزدهم شوال همان سال بود.

مردم برای تماشای پله هایی که (پس از حفاری) ظاهر می شد گروه گروه هجوم می آوردند و خوشحالی و سرور زایدالوصفی آنان را در بر گرفته بود؛ زیرا بسیاری از سعی کنندگان به ویژه سواره ها به پله ای که اکنون نمایان شده بود، نمی رسیدند. علت حفاری ما نیز وجود شایبه عدم صحّت «سعی» از سوی یکی از فقهای مکه در روزگار ما درباره کسانی بود که به این پله نرسند؛ زیرا یک فقیه شافعی اشاره کرده بود که در صفا پله ای هست که شایسته است سعی کننده احتیاطاً به آن نیز برسد تا بر درستی (سعی خود) یقین کند. متن این نظر را خواهیم آورد و این سخن به معنای آن است که احتمالًا برخی از پله های کنونی، بعداً ایجاد شده اند؛ چون جز آنها پله ای وجود ندارد که سخن را حمل بر آن کنیم.

۱- منبع پیشین، ج ۱، ق ۲، ص ۱۸۱

فقیه مورد نظری که این نکته به ذهنش رسیده بود، برایم چنین گفت: ظاهراً مراد از پله های ایجاد شده غیر از این پله نمایان شده است که البته با حفاری مسأله روشن می گردد. ما نیز حفاری کردیم تا این که پله هایی را که گفتیم، نمایان گشت و خیلی بعید است که همه پله ها مدفون شده باشند و آنچه ظاهر است در جای دیگری ساخته شده باشد، به طوری که در سعی، ایستادن بر روی آنها، جایز نباشد. می توان گفت برخی از همین پله های مدفون شده، جزو پله های ایجادشده هستند، زیرا بنا بر آنچه از سخن ازرقی برمی آید، آنها در غیر از محل سعی قرار دارند. در روایتی که سند آن به خودش می رسد، آمده است: فاصله میان رکن حجرالأسود تا صفا ۲۶۲ ذرع و هجده انگشت است. (۱) صفا که ازرقی فاصله آن تا حجرالأسود را ذکر کرده، همان محل سعی است و آنچه ازرقی در اندازه فاصله میان صفا و حجرالأسود بیان کرده، یا تا ابتدای پله های مدفون شده زیر طاقهاست و یا تا خود طاق هاست و یا این که بالأخره بعد از آنها را هم شامل می شود که جز احتمال دوم، در احتمال های دیگر، جای تأمل است. احتمال نخست از این جهت جای تأمل دارد و منتفی است که از حجرالأسود تا ابتدای پله های دفن شده ۲۲۱ ذرع و یک چهارم ذرع و یک هشتم ذرع آهنی برابر با ۲۵۳ ذرع دستی است- که خود آن را اندازه گرفته ام- و مقدار نه ذرع و سه چهارم ذرع کمتر از رقم داده شده از سوی ازرقی برای فاصله میان حجرالأسود تا صفاست و نشان می دهد که این قسمت را منظور نکرده است.

احتمال سوم نیز از آنجا که از حجرالأسود تا طاق میانی صفا ۲۳۹ ذرع و یک چهارم و یک هشتم ذرع آهنی است و به ذرع دستی و بنا بر اندازه گیری حضوری ۲۷۳ و چهار هفتم ذرع است و از آنچه ازرقی آورده مقدار ده ذرع و پنج هفتم ذرع و سه چهارم و یک پنجم یک هفتم ذرع بیشتر است، دلالت بر آن دارد که پله ها را منظور نکرده است و احتمال چهارم نیز از این نظر مشابه احتمال سوم است؛ زیرا اگر احتمال سوم به دلیل

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۱۸

اختلاف اندازه آن با آنچه ازرقی گفته، نادرست باشد، احتمال چهارم به طریق اولی نادرست است؛ چرا که خیلی بیش از احتمال سوم، اختلاف دارد؛ به ویژه اگر گفته شود که مراد، محل دیوار خانه کعبه مشرف به صفا باشد؛ چرا که از طاق میانی تا آنجا، هفده ذرع آهنی است و به ذرع دستی نوزده ذرع و سه هفتم ذرع می شود. اکنون که معلوم شد همه این احتمال ها، غیر قابل قبول است، تنها احتمالِ باقی مانده، همان احتمال دوم است که با سخن ازرقی نیز همخوانی دارد؛ زیرا از ابتدای پاانداز که زیر سه پله قرار دارد تا آخر آن- که بر فراز زیر پله زیر طاق میانی قرار دارد- ده ذرع دستی فاصله است و بنا به نظر ازرقی در فاصله میان حجرالأسود تا صفا، این همان طاق اضافی به شمار می رود. ازرقی فاصله میان حجرالأسود تا صفا را بیان کرده تا نشان دهد بعد از آن، محل سعی قرار دارد و پاانداز پایینی یاد شده از آن سوی فاصله مزبور، محلی برای سعی خواهد بود و سعی کسانی که روی آن ایستاده باشند، ان شاءاللّه صحیح است و سعی کننده نباید فروتر یا فراتر از آن قدم بگذارد.

پاانداز یاد شده نیز همانی است که روی آن را خاک گرفته است و بنابراین منتفی است و سخن توّهم آمیز خلاف آن چیزی است که محبّ طبری در «شرح التنبیه» آورده است. او می گوید: در پایین و دنباله صفا، پله هایی ساخته شد و لازم است که سعی کننده در بالا- رفتن از آنها احتیاط کند؛ چرا که سطح زمین بالا- آمده است و بدون بالا رفتن می توان کعبه را دید. همچنین مطلبی است که نووی در «الإیضاح» آورده است و می گوید: از واجباتِ سعی آن است که همه مسافت میان صفا و مروه طی شود و اگر حتی چند گام طی نشده بماند، «سعی» درست نیست، به طوری که اگر سواره هم باشد باید چهار پا را تا آنجا ببرد که سمّ خود را بر کوه وارد آورد تا چیزی از مسافت یاد شده باقی نماند و سعی کننده پیاده باید در ابتدا و انتهای سعی، پای خود را به کوه بچسباند، به طوری که هیچ فاصله ای باقی نماند و لازم می آید که پاشنه پا را به پایین کوه مماس گرداند و سر انگشتان پای خود را به طرف آنجایی که می رود بچسباند؛ یعنی در ابتدا پشت پای خود را به صفا و در انتها انگشتان پای خود را در مروه بچسباند و در بازگشت به

عکس عمل کنـد. این در صورتی است که بالا نرود، اگر بالا رفت بهتر و کامل تر و نیکوتر است. بالا رفتن شـرط نیست، بلکه سنّت موکّد است. ولی (باید دانست که) برخی پله ها جدیداً ساخته شده و باید مراقب بود که حتماً آنها را پشت سـر قرار دهد تـا سـعی ناتمـام نمانـد و پس از اطمینان بالا رود. برخی اصـحاب قائل به وجوب بالا رفتن بر صـفا و مروه به انـدازه یک قامت هسـتند که البته قول ضـعیفی است و صـحیح مشهور، عدم وجوب است، گر چه احتیاط آن است که برای رفع هر شبهه ای بالا رود.

ازرقی فاصـله میـان صـفا و مروه را بـاز گفته است. وی در روایتی که سـندش به خودش می رسـد، گفته است: از صـفا تا مروه (طول یـک طواف) برابر با ۵/ ۷۶۶ ذرع و در نتیجه مسـافت هفت طواف جمعـاً برابر بـا ۵/ ۵۳۶۵ ذرع است. (۱) من خود این فاصـله را انـدازه گرفتم و نتیجه آن شد که از وسط دیوار صـفا که روبه روی نیم طاق میانی طاق های صـفا قرار دارد تا پله ای کـه در مروه است، ۶۷۲ ذرع و هفت هشـتم ذرع آهنی است که به ذرع دسـتی برابر بـا ۷۷۰ ذرع و یـک هفتـم است و از روبه روی نیمه طاق میانی طاق های صـفا تا پلّه بالایی مروه- که همچون دکه بزرگی است- یک هشتم کمتر از ۶۸۰ ذرع است که با ۷۷۷ ذرع دستی برابری می کنـد و رقمی که ازرقی در مورد فاصـله میان صـفا و مروه ذکر کرده (۲)، دلالت بر آن دارد که آن را تـا فراسوی پله مروه، حسـاب نکرده و تنها به همانجا یا نزدیکی آنجا بسـنده کرده است؛ زیرا اگر می خواست تا فراسوی پله را به شمار آورد، از رقمی که ذکر کرده است، بیشتر می شد. حال آن که رقم ارائه شده از سوی وی کمتر است.

آنچه درباره فاصله میان وسط طاق های صفا تا پله مروه، به ذرع دستی بیان کردیم نیز به رقم ذکر شده از سوی ازرقی نزدیک است، ولی ازرقی از همانجایی که ما اندازه گرفتیم، اندازه نگرفته، بلکه از طرف طاق میانی اندازه گرفته است.

اندازه طاق های سه گانه صفا، یک هشتم کمتر از ۲۱ ذرع آهنی است و طول آخرین

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۱۹

۲- همان، ج ۲، ص ۱۲۰

پلّه، از پله های صفا که به زمین نزدیک تر است و روبه روی سه طاق صفا قرار دارد، ۲۲ ذرع آهنی است.

نووی یادآور شـده است که: پهنای پله هایی که در صـفا قرار دارد، حـدود پنجاه پا (فوت) است. ازرقی نکاتی درباره پله های صفا و مروه آورده که ذکر آنها خالی از لطف نیست. او در روایتی از خود می گوید: جدّم احمدبن محمّد گفته است: صـفا و مروه یکپارچه بوده و کسـی که به سـعی می پرداخت (بدون هیچ مانعی) از صـفا به مروه می رفت و بنا یا پله ای در این فاصله وجود نـداشت تـا اینکه در زمـان خلافـت ابوجعفر منصور عباسـی، عبدالصـمدبن علی پله هـای آنجـا را بنا کرد که تا به امروز وجود دارد و او نخستین کسـی بود که پله هـا را سـاخت. پس از آن و در زمـان مبـارک طبری در زمان خلافت مأمون، آهک اندود شد. ازرقی یادآور شده است که تعداد پله های صفا چهارده عدد است (۱) و ابن جبیر نیز تعداد پله های صفا را چهارده عدد ذکر کرده است (۲) و نووی می گوید که پله های صـفا یازده عدد است. (۳) علت این اختلاف نیز در آن است که روی پله هـا را خـاک می گیرد و زیر خـاک مـدفون می شونـد و گمان نمی کنم (نووی) تعـداد پله هایی را که ذکر کرده به چشـم دیـده باشـد، بلکه از ازرقی و دیگران بازگو کرده است؛ زیرا بعیـد است که از زمان نووی تا به امروز آن قـدر زمین بالا آمـده باشـد که این تعـداد پله مدفون شده باشـند. و این مطلب از پاسخ سـلیمان بن خلیل به ابی حفص بن وکیل از شافعی ها که بالا رفتن بر صـفا و مروه را واجب دانسته است، مورد تأیید قرار می گیرد. او علت وجوب این کار را در این می داند که تنها با بالا رفتن می توان فاصـله آنهـا را طی کرد و این پیش از پر شـدن دره میـان آنهـا بود؛ زیرا پله هـا در آن زمـان زیاد بود و دره آن چنان گود بود که بایـد پله های زیادی طی می شد تا کعبه به چشم می آمد تا جایی که گفته می شد مهتران ایسـتاده در محل سعی

۱- و پله های مروه پانزده تاست. نک: اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۱۹ و در رحله ابن جبیر ص ۸۴: پله های مروه، پنج عدد است.

۲- رحله ابن جبیر، ص ۸۴

۳- تهذیب الاسماء و اللغات، ج ۱، ق ۲، ص ۱۸۱

همراه با نیزه های قائم، کسی را که در مسجدالحرام بود نمی دید مگر نوک نیزه هایشان را ولی امروزه می توان بدون این که از پله ای بالا رود کعبه را مشاهد کند. وجه استدلال نیز مطلبی است که اشاره کردیم و آن اینکه سلیمان بن خلیل و نووی از نظر زمانی به هم نزدیک هستند و سلیمان نزدیک به پانزده سال زودتر از نووی وفات یافته است و اگر در زمان وی می شد کعبه را به دلیل بلندی زمین، بدون بالا رفتن از پله ها مشاهده کرد، در عصر نووی نیز چنین بوده است.

۱۱- جاده ضَبّ؛ که مستحب است حاجیان در رفتن به عرفه، از این جاده عبور کنند و آن راهی است میانبر از مزدلفه تا عرفه که از پایین مأزمین (یا مأزمان) در سمت راست رو به عرفه می باشد. ازرقی این جاده را چنین معرفی کرده است: استحباب طی کردن آن برای حجاج به دلیل روایتی است که طبق آن پیامبر صلی الله علیه و آله زمانی که از منا قصد عرفه کرد، از آن گذشت. این مطلب را ازرقی از برخی مردم مکه نقل کرده است و از عطا نیز روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله از این جاده عبور کرده و گفته است. راه (حضرت) موسی بن عمران علیه السلام است. (۱) ۱۲- عَرَفَه؛ که جای وقوف حاجیان است و خارج از حرم (مکه) و نزدیک آن است.

در تاریخ ازرقی وادی عُرَنَه (با نون) (۲) و در برخی نسخه های آن وادی عرفه (با فاء) آمده است. محبّ طبری با ذکر این مطلب در «شرح تنبیه» می گوید: در نسخه معتبری چنین یافتم و وادی عرفه (به فاء) است و عین آن مفتوح است. استاد ما ابوعمرو بن صلاح این مطلب را ذکر کرده و افزود است: این وادی تا محلّ تقاطع وصیف ادامه دارد و پس از تأکید بر این نکته می گوید: و دشت عُرَنَه و وادی عُرَنَه هر دو به عُرَنَه (به ضم اوّل و فتح دوّم و سوّم) اضافه شده اند.

محبّ طبری می گوید: به نظر من در این مورد جای تأمل است؛ زیرا او با این کار

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۹۳

۲- عرنه به ضم اول و فتح دوم و سوم میان علمین که حد عرفه است و علمین که حد حرم است، قرار دارد.

خواسته ابتدا و انتهای عرفه رامشخص سازد و آن را ازکوه مشرف بر وادی عُرَنَه (با نون) دانسته که تا «تقاطع وصیف» ادامه یافته است، حال آن که وادی عرفه (با فاء) است و نمی توان آن را وادی عُرَنَه (با نون) به حساب آورد؛ چرا که وادی عُرَنَه به سمت عَرَفَه نمی پیچد، بلکه به سمت راست و شمال مکه امتداد پیدا می کند و اگر از وادی عَرَفَه سخن به میان می آمد و آن را مرز می شمرد، درست تر بود. این مرزبندی عُرَنَه را وارد عَرَفَه می سازد.

محبّ طبری همچنین در «القری» می نویسد: شافعی در «الأوسط» از مناسک خود گفته است: عَرَفَه پهنه ای در کنار وادی عُرَنَه و نه خود این وادی و نه مسجد آن که تا کوه روبه رویی در کنار بوستان ابن عامر و جاده «حصن» است و نه آن سوتر از اینها در شمار عَرَفَه نیست.

این مطلب را صاحب «الشامل» تعریف کرده و شیخ ابوحامد اسفراینی شافعی نیز معتقد است که شافعی در در گذشته گفته بود: عَرَفه در میان کوه مشرف به کوه های روبه رو از راست و شمال است. سپس شیخ ابوحامد گفت: این کوهِ مشرف، به گمانم همان «جبل الرحمه» باشد و در «البیان» می گوید: حدّ عَرَفَه در فاصله کوه مشرف بر وادی عُرَنَه تا کوه های روبه رویی در راست و شمال در کنار بوستان های ابن عامر و جاده حصن است.

محبّ طبری پس از نقل این مطالب می گوید: این با آنچه شیخ ابوحامد تعریف کرده، سازگاری دارد، جز آنکه او کوه مشرف تا وادی عُرَنَه را افزوده و مثل این که اشاره به کوه درازی در انتهای عَرَفه دارد که بر ابتدای آن نیز مشرف است و این مغایر باگمان شیخ ابوحامد است که آن را همان جبل الرحمه دانسته است و آنچه در «البیان» آمده درست است. این که آن را به جبل الرحمه حمل کنیم نارواست؛ زیرا عرفه محاط به آن است و اگر هم «خندمه» را جزء آن بدانیم، پشت آن از عرفه بیرون می رود. حال آن که اهل خبره و آگاهان اتفاق نظر دارند که خَنْدَمه جزو آن است و لذا در دشت ها و کوه های پشت آن، طوایفی از اعراب گوناگون هستند و بی هیچ تردیدی خود را در آن (وارد عرفه) می دانند و بدین ترتیب آنچه صاحب «البیان» ذکر کرده و به تنگه عرفه

افزوده است، محل وقوف در عرفه را و احتمالًا وسط آن را مشخص ساخته است و چه بسا سخن او که از عُرَنَه نام برده، به عَرَفَه تغییر یافته و گمان رفته که عرفه (به فاء) غلط است، در حالی که چنین نیست و همان عرفه است و استدلال او نیز تأییدی بر همین نکته است.

گفتنی است حدّ عرفه از سمت مکه، که چنین اختلافی در آن وجود دارد، در حال حاضر کاملًا روشن است و آن دو نشان میان «علمین» است که حد حرم از سوی عرفه را نشان می دهد، که پیش از این، سه نشان (علم) بوده که یکی از آنها در طرف «مغمّس» افتاده است که جای آن هنوز وجود دارد و من در همانجا سنگی افتاده دیدم که روی آن نوشته شده بود: شاهزاده سپهسالار بزرگ مظفرالدین بن زیدالدین حاکم اربل مأمور امیرالمؤمنین، فرمان بنای این سه نشان را در فاصله انتهای سرزمین عرفه و وادی عُرَنه صادر کرد و حُجّاج خانه خدا حق ندارند تا پیش از غروب آفتاب، از این نشان ها، فراتر روند و این در تاریخ شعبان ۶۰۵ بوده است. و مانند همین نوشته سنگی را بر روی سنگ دیگری که در کنار یکی از آن دو علمِ (نشان) دیگر افتاده بود، دیدم. بر این دو عَلَم نوشته شده است: «فرمان بنای دو نشان عرفات» و آنگاه نویسنده افزوده است: «این فرمان از سوی مستظهر عباسی است» و سپس می گوید: «در سال ۶۳۴ انجام شد».

فاصله میان باب بنی شیبه تا این دو عَلَم (نشان)

از باب بنی شیبه تا عَلَمینِ (دو نشان) یاد شده ۴۰۳۸۱ ذرع و شش هفتم ذرع دستی است، البته بر حسب میل و با فرض اینکه هر میل برابر با ۳۵۰۰ ذرع می باشد، یازده و نیم میل و یک چهارمِ یک هفتم میل به اضافه شش ذرع و شش هفتم ذرع می شود. از باب معلّاه تا عَلَمینِ یاد شده ۳۸۲۵۴ ذرع و شش هفتم ذرع دستی و به اعتبار هر میل ۳۵۰۰ ذرع برابر با ده میل و چهار پنجم میل و یک دهم و یک پنجم یک هفتم میل به اضافه چهار ذرع و شش هفتم ذرع دستی است. ما در اصل این کتاب اندازه های یاد شده از باب معلّاه و باب بنی شیبه را بر حسب هر سه اندازه میل بیان کرده ایم.

محلّ توقّف پیامبر صلی الله علیه و آله در عرفه

گروهی از علما، محل توقّف پیامبر را تعیین کرده انـد، ولی در این مورد مطلبی چون مطلب قاضـی بدرالدین بن جماعه نیافتم. از این رو تنها به نقل گفته او بسنده می کنم:

دایی ام قاضی حرمین محبّ الدین نویری به من خبر داد که قاضی عزالدین بن جماعه در «منسک» خود گفته است: لازم است محلّ توقّف حضرت رسول صلی الله علیه و آله تعیین شود و مرحوم پـدر من در این راه تلاش و کوشش فراوان کرد و همه روایات مربوط را گرد آورد و گفت:

این محل، شکافِ مرتفع مشرف بر جایگاه است که از سمت پشت به طرف پشته، بالا رفته است و در سمت راست و پشت آن دو صخره متصل به صخره های کوه موسوم به جبل الرحمه است. این شکاف میان کوه یاد شده و بنای چهارگوش سمت چپ آن واقع است وکمی به کـوه نزدیـک تر است، به طوری که کوه در برابر کسـی قرار می گیرد که رو به قبله ایستاده باشـد و پهلوی کوه درست روبه روی وی قرار می گیرد و بنای مربّع اندکی به سمت چپ وی واقع می شود.

وی همچنین می گوید: پدرم رحمه الله یادآور شده که فرد مورد اعتمادی از محدّثان مکه و علمای آنجا با وی هم رأی شده و در نتیجه گمان او به یقین مبدل شده است. می گوید:

اگر (کسـی) جای توقف پیامبر صـلی الله علیه و آله را یافت چه بهتر، ولی اگر موفق بدین کار نشد، باید میان کوه تا بنای مربع بر روی همه صـخره ها و جاهایی که وجود دارد، بایستد. ممکن است در این میان به جایگاه واقعی محل توقّف پیامبر صلی الله علیه و آله برخورد کند و برکات آن حضرت بر او سرازیر گردد.

گفتنی است بنـای مربّعی که در این سـخن بـدان اشـاره شـد، همـان است که در عرفه به آن «بیت آدم» می گوینـد و سـقاخانه حُجّاج بوده است و بنا بر نوشـته ای که در سـنگ دیوارِ رو به قبله آن آمده است مادرِ پیر مقتدر عباسی دستور بنای آن را داده بود. از رکن این سـقاخانه که کنار جبل الرحمه، در سـمت مکه قرار دارد تا جایی که امروزه محمل ها در عرفه قرار دارد ۱۱۱ ذرع آهنی فاصـله اسـت که به ذرع دسـتی برابر بـا ۱۲۶ ذرع و شـش هفتم ذرع می شـود. و از محـلّ توقّف محمـل هـا (موقف المحامل) در عرفه تا روبه روی آن

از سمت جبل الرحمه، ۳۷ ذرع آهنی برابر ۴۲ ذرع و دو هفتم ذرع دستی است و از «موقف المحامل» در عرفه تا رکن مسجد نَمِرَه که در کنار عرفه و جاده قرار دارد ۳۳۹۵ ذرع و یک چهارم ذرع (آهنی) است که برابر با ۳۸۷۶ ذرع دستی و به اندازه یک میل و سه چهارم یک هفتم میل به اضافه دو ذرع- با احتساب هر میل ۳۵۰۰ ذرع- است.

و از دیوار باب بنی شیبه تا موقف المحامل در عرفه ۴۳۰۸۸ ذرع و یک هفتم ذرع دستی است و با احتساب هر میل برابر با ۳۵۰۰ ذرع، دوازده میل و یک پنجم و یک دهم و یک صدم میل به علاوه سه ذرع و یک هفتم ذرع است و فاصله آستانه باب معلّاه تا موقف المحامل در عرفه ۴۰۹۶۱ ذرع و یک هفتم ذرع دستی و با احتساب هر میل برابر با ۳۵۰۰ ذرع، یازده میل و سه پنجم میل و یک دهم میل و یک پنجم یک هفتم یک دهم میل به علاوه یک ذرع و یک هفتم ذرع است.

توقف بر کوهی که در عرفه است و به آن جبل الرحمه می گویند، هیچ فضیلتی ندارد؛ زیرا مالک وقوف بر کوه عرفه را مکروه دانسته است. صعود از این کوه دشوار است لیکن وزیر جواد اصفهانی راه آن را (نسبتاً) هموار کرد و در آن مسجدی و حوضی بنا کرد. گنبدی که در حال حاضر در آنجا وجود دارد، در سال ۷۹۹ و پس از سقوط گنبد قبلی، در سال پیش از آن بنا گردید و بنای آن از هزینه ای که ملک ظاهر برقوق، حاکم مصر برای آن منظور کرده بود، انجام نشد. من ندانستم که (بار اوّل) این گنبد چه هنگام بنا گردید، ولی بنا به گفته ابن جبیر، این گنبد در سال ۵۷۹ وجود داشته و او یادآور شده که این گنبد منسوب به «امّ سلمه» بوده است. (۱)

مسجد عرفه و حکم توقف در آن

مسجد عرفه، همان مسجدی است که در روز عرفه، امام جماعت در آن به نماز می ایستد و این مطلب که پیشتر گفتیم: «این همان مسجد عرفه است»، با سخن ازرقی در

۱- رحله ابن جبیر، ص ۱۵۳

چند جای کتابِ وی سازگاری دارد.

محبّ طبری یادآور شده که آنچه نزد اهل مکه و آن مناطق متداول است، (تلفظ) عرفه با «فاء» است و گفته شده که از عُرَنَه با «نون»، برگرفته شده است که با گفته شافعی و نیز بیان حدّ و مرز عرفه، که پیش از این بدان اشاره شد و نیز ضبط آن از سوی ابن صلاح که محبّ طبری از وی نقل کرده همخوان است؛ زیرا می گوید: به آن مسجد عُرَنَه (با نون) و ضمّ اول می گویند و ابن صلاح در «منسک» خود چنین ضبط کرده و پس از آن می گوید: و آنچه متداول است ....

نووی در کتاب خود «الإیضاح» با اطمینان و قاطعیت از مسجد عرفه یاد می کند و ابن جلّاد از دوستان مالکی ما نیز مطلبی دارد حاکی از این که عرفه با (فاء) وجود ندارد و ابن مواز نیز یادآور شده که دیوار قبله این مسجد در حدّ عرفه است و اگر این دیوار سقوط کند، در عرفه می افتد. همچنین می گوید: قسمت جلوی این مسجد، ازعُرَنَه (بانون) و قسمت عقب آن جزو عرفه (با فاء) است. این مطلب را گروهی از ائمه شافعی خراسانی؛ از جمله شیخ ابومحمد جوینی و فرزندانش امام الحرمین و قاضی حسین در «تعلیق» خود و رافعی بیان کرده اند.

شیخ ابومحمد می گوید: و این دو بخش (مسجد) با صخره های بزرگی که در آنجا فرش شده، مشخص می گردد. نمودهای این اختلاف نظر، تأخیر توقف در این مکان و نیز سکوت مالک در جواز توقّف در این مسجد است. اصحاب (مالکی) ما در این مورد دو نظر دارند: الف: منعِ توقف از سوی اصبغ ب: رأی جواز که متعلق به محمد بن مواز و مضمون سخن شیخ خلیل جندی در «مختصر» خود- که برای بیان فتواها تصنیف کرده است- جواز توقف همراه با کراهت این کار است. این سخن فقهای یاد شده که گفته اند:

همه یا بخشی از این مسجد در عرفه قرار دارد، با نظر آن دسته از کسانی که حدّ عرفه را از جهت مکه نشان های سه گانه ای می دانند- که مظفر حاکم اربل آنها را مرمّت و بازسازی کرد- و نیز دو نشانی که مستنصر عباسی مرمّت کرده است، منافات دارد؛ زیرا روی آنها نوشته شده است که: حاکم اربل فرمان بنای آنها را در انتهای سرزمین عرفه و وادی عُرَنَه

صادر کرد. وجه منافات نیز با توجه به گفته فقها درباره این مسجد این است که رکن مسجد یادشده از کنار عرفه تا روبه روی دو نشان فعلی ۷۷۴ ذرع و ربع ذرع آهنی و یک هشتم ذرع و بالغ بر ۸۸۵ ذرع دستی است و اگر این نشان ها، علامت حدّ عرفه باشند، لازم می آید که مسجد یاد شده داخل عرفه واقع نباشد، فاصله میان مسجد و نشان های یاد شده نیز چنین است و با آنچه فقهای مزبور گفته اند مغایرت دارد.

به این مسجد، مسجد ابراهیم علیه السلام نیز می گویند و ابراهیمی که این مسجد بدان منسوب است، همان حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام است و این مطلب از سخن ازرقی در چند جا، بر می آید (۱)و رافعی و نووی نیز بدان تصریح کرده اند و البته قاضی عزالدین بن جماعه این را رد کرده و گفته است: این مطلب بی اساس است. شیخ جمال الدین نیز استاد رافعی و نووی را که این مسجد را به حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام نسبت می دهند، بر خطا می داند و یادآوری می کند که ابن سراقه نیز پیش از آنها، همین اشتباه را در کتاب خود «الأعداد» مرتکب شده است و آنچه اسنوی و ابن جماعه گفته اند، جای تأمّل است؛ زیرا با مضمون سخن ازرقی تعارض دارد، حال آنکه سخن او در این زمینه، حجت است و علاوه بر این چندین تن از علمای بزرگ؛ از جمله ابن منذر که سلیمان بن خلیل از وی نقل کرده، با ازرقی در این باره نظر موافق دارند.

ازرقی تاریخ بنای این مسجد را ذکر نکرده است. ابن عبدالبرّ یادآوری کرده که این مسجد، ده سال پس از بنی هاشم ساخته شده است. شیخ خلیل در توضیح خود بر «مختصر ابن حاجب» این خبر را از ابن عبدالبرّ نقل کرده و در تفسیر آن می گوید: این مسجد ده سال پس از بنی هاشم ساخته شده؛ زیرا این گفته چنین توهمی را پیش می آورد که پس از انقراض ایشان ساخته شده است و در نتیجه (باید گفت) که این مسجد در اوایل دهه پنجاه (قرن دوم) ساخته شده است.(۲)

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۰۲

۲- در «مرآه الحرمین» آمده است: مسجد عرفه را وزیر محمدبن علی بن منصور معروف به جواد اصفهانی در سال ۵۵۹ ساخته است، به نقل از کتاب «منائح الکرم» مرآه الحرمین، ص ۴۴

مسجد عرفه و ویژگی های آن

طول مسجد عرفه از در تا دیوار قبله، ۱۹۱ ذرع و یک چهارم است و عرض آن از وسط دیوارها یک سوّم کمتر از ۱۴۰ ذرع و ارتفاع محراب آن یک سوم کمتر از شش ذرع که به اندازه دو ذرع (این محراب) وارد دیوار شده است یک هشتم کمتر از سه ذرع پهنا دارد. منبر آن دارای ده پله است که با سنگ ساخته شده و ارتفاع این منبر تا پله بالایی چهار ذرع و نیم است که ذرع های یاد شده همگی ذرع آهنی است که پیشتر توضیح داده شد. همه این مسجد روباز است و رواقی ندارد. ازرقی در تاریخ خود ویژگی این مسجد در زمان خود و نیز اندازه های آن را به ذرع دستی بیان کرده است (۱) و ما در اصل این کتاب، سخن او را آورده ایم و در اینجا تنها به اندازه های آن (مسجد) بسنده کردیم؛ زیرا بسیار گویا هستند. این اندازه گیری ها در حضور خودم بوده است.

نامگذاری عرفه و حکم سکونت در آنجا

وجه تسمیه عرفه، به دلیل آشنایی آدم و حوا در آن بوده است؛ زیرا حضرت آدم علیه السلام در هند هبوط کرد و حوّا در جدّه و این دو در آنجا (عرفه) با هم آشنا شدند. این را ضحّاک گفته است. نیز گفته شده: به این دلیل بوده که جبرئیل علیه السلام مناسک (حج) را در روز عرفه به حضرت ابراهیم خلیل معرفی کرد و شناساند و نیز گفته شده که مردم در اینجا به گناهان خود اعتراف می کنند و سخن های دیگری نیز گفته شده که همه را- که بالغ بر ۹ نظر می شود- در اصل این کتاب آورده ایم.

اما در مورد جمع و صرف این کلمه؛ یعنی عرفه، گروهی از علما از جمله نووی این کار را جایز دانسته، می گویند: جمع آن عرفات است هر چند خود یک مکان است و هر بخش آن را عرفه می نامند. از این رو جمع آن همچون قصبات (که جمع قصبه است) متداول است. نحوی ها می گویند: می توان صرف این کلمه (عرفه) را ترک کرد،

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۸۷ به بعد.

همچنانکه می توان از صرف کلمه عنایات و اذرعات به عنوان اینکه اسم مفردِ یک بقعه است، درگذشت. (۱) اما سکونت در آن جایز نیست و زمین های (عرفه) غیرقابل مالکیت است و این نکته را حسین بن علی طبری گفته و ابن خلیل از وی نقل کرده است. علت آن را نیز در آن می داند که این مکان جای پرستش و عبادتگاه عموم مردم و همچون مسجد است.

نووی در این باره سه نظر را مطرح کرده و گفته است: از همه درست تر منع مطلق این کار (سکونت) است و این نظر به مذهب (مالکی) نزدیک تر است.

۱۳- عُرَنَه؛ جایی است که حُجاج نباید در آن توقف کنند و از عَلَمین که حد عرفه شمرده می شود آغاز می گردد. این عَلَمین در واقع مرز حرم (مکه) از این سمت هستند.

ابن حبیب مالکی یاد آور شده که دو عَلَم جزء حرمند، ولی این سخن بنا بر نظر محبّ طبری در «القری»- که معتقد است آنها به نظر مالك، جزء عرفه اند- درست نیست.

ابن منذر نیز همین نکته را از مالك نقل کرده است، هر چند در صحت این نظر جای تأمّل است؛ زیرا مالك در جواز وقوف در مسجد عرفه- به رغم این که در این باره اختلاف نظر وجود دارد- سکوت اختیار کرده است. آیا مسجد عرفه از عرفه است یا از عُرَنَه؟ یا این که بخشی از عرفه است و بخشی دیگر از عُرَنَه؟ بنابراین چگونه می شود که همه عرنه (با نون) از نظر مالك، از عرفه باشد؟ ممکن است کسی که این نظر را به وی نسبت داده قائل به این است که عرنه (به نون) از عرفه است و این نظر را از جواز مالك نسبت به وقوف این مسجد برداشت کرده است. دلیل این احتمال آن است که ابن جلّاد یادآور شده که وقوف در وادی عُرَنه مکروه است. او می گوید: کسی که در این مکان توقف کرد، وقوف در آن را جایز دانسته است و وادی عرنه همان مسجدی است که امام (جماعت) در آن نماز می خواند. این که مالك، وقوف در این مسجد را جایز دانسته است، مستلزم آن نیست که او همه عرنه را جزو عرفه دانسته باشد؛ زیرا احتمال دارد- به

۱- تهذیب الاسماء و اللغات، ق ۲، ج ۲، ص ۵۶

دلیل شبهه ای که برای او پیش آمده و باعث سکوت وی در برابر جواز وقوف در این مسجد شده- به نظر وی این مسجد، جزو عرفه باشد.

محبّ طبری نوشته است: حدّ عرفه که ازرقی از ابن عباس نقل کرده، مستلزم آن است که عُرَنَه جزو عَرَفه باشد. پیش از این در ذکر عُرَنَه، به آنچه ازرقی در حدّ عرفه گفته و نیز به استدلال محبّ طبری به آن در خصوص جزو عرفه بودن عُرَنَه، اشاره کردیم.

وی بلافاصله پس از آن می گوید: فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله تأییدی بر استدلال دوستان ما در این باره است که عُرَنَه، جزو عَرَفه نیست. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «از دشت عُرَنَه بالا روید.» در این سخن دلالتی بر آنچه گفته اند، نیست، بلکه دلیلی بر (تأیید نظر) مذهب مالک است و فرمان آن حضرت در بالاـ رفتن از عُرَنَه این برداشت را مطرح می سازد و روایت دیگر هم آن را تأیید می کند: «همه جای عَرَفه جای توقف است مگر عُرَنَه» و استثنا خود دلیل بر آن است که «مستثنی» بخشی از «مستثنی منه» است و استثنای منقطع خلاف اصل است.

می توان پذیرفت که دلیل بر اختلاف نظر در حکم وقوف در آن و در عرفه است که از نظر مالک چنین است و بنابراین مذهب، تا زمانی که (حاج) در جایی از حدود عرفه بایستد، حج او درست است و اگر جای دیگری بایستد، حج وی صحیح نیست. عُرَنَه با ضمّ اوّل و فتح دوم است و به این صورت، شناخته شده است. البته به ضمّ اول و دوم و نیز به ضمّ اول و سکوت دوّم گفته اند که این نظر را ابن عبدالسلام مالکی در «شرح مختصر» ابن حاجب بیان کرده است.

۱۴- قُزَح؛ جایی که مستحب است حاجیان ظهر روز عید قربان در آن توقف کنند و آن در مزدلفه است و همان مکانی است که حاجیان ظهر عید قربان برای دعا در آن گرد هم می آیند و آن را «مشعرالحرام» می گویند. محبّ طبری و دیگران به این مطلب اشاره کرده و او در «شرح التنبیه» می گوید: «قُزَح» به ضمّ اول و فتح دوم، مزدلفه است که روی آن بنایی ساخته شده که هرکس می تواند روی آن می ایستد و اگر نتوانست کنار آن رو به قبله می ایستد و به تلبیه گفتن می پردازد و دعا می کند. بهتر است که مردم آنچه را که

عادت کرده و از پله هایی که در وسط آن قرار دارد و مردم در آنجا ازدحام می کنند، پایین می آیند، انجام ندهد؛ زیرا این کار بدعت است و برای پایین آمدن باید از همان پله هایی که بالا رفته است، استفاده کند.

ابوعمروبن صلاح یادآور شده است که قُزَح کوه کوچکی در انتهای مزدلفه است.

سپس می گوید: مردم به جای توقف در این مکانی که گفتیم در جایی که در وسط مزدلفه ساخته شده، توقف می کنند که در این سال به آن مکان نرفتند. محبّ طبری می گوید:

ظاهراً- و همچنانکه گفته شد- این مکان بالای کوه قرار دارد و مشاهده حضور نیز صحت این امر را تأیید می کند و از آنچه جز آن گفته شده است؛ چیزی ندیدم. این بود متن سخن محبّ طبری که در کتاب وی «القری» نیز مانند آن آمده است.

نووی نیز در «الإیضاح» گفته است: بهتر آن است که حاجیان با توقف بر بنایی که ایجاد شده است، به سنت عمل کنند. ما در اصل این کتاب ویژگی های بنای قدیم و جدید را که روی قزح ساخته شده و نیز نوع سوخت (روشنایی) را که در آن به کار می رود، بیان کرده ایم و در اینجا به بخش هایی از آن اشاره می کنیم.

اما ویژگی بنایی که اکنون (۱) بر قزح قرار دارد: این بنا، مربّعی شبیه مناره است که در بالای آن بیست و دو کنگره وجود دارد که هفت کنگره در جهت قبله و پنج کنگره در هر یک از جهات دیگر است و پلّه هایی هم از داخل و هم از خارج دارد. تعداد پله های بیرونی بیست و چهار عدد و پله های داخلی بیست عدد است. ارتفاع این بنا سیزده ذرع آهنی است که در اندازه گیری پارچه در مصر و مکه به کار می رود. این ارتفاع از زمین تا بالای کنگره ها را شامل می شود. ارتفاع این بنا از زمین تا بالای پشت بام بدون کنگره ها تقریباً دو ذرع و نیم کمتر است. اندازه هر ضلع این مربع، دوازده و نیم ذرع آهنی است، جز آن که ضلع جهت شرقی به اندازه یک سوم ذرع از بقیه کمتر است. این اندازه ها و ویژگی ها که بیان کردیم در ربیع الأول سال ۸۱۱ بوده که با حضور خودم صورت گرفته

۱- یعنی سال ۸۱۱ ه. ق. همان سالی که فاسی خود ابعاد این مکان را مورد اندازه گیری قرار داد.

است. این ویژگی با آنچه ازرقی (۱)بیان کرده، متفاوت است و ما از این جهت که گویاتر است آن را نقل کردیم. من ندانستم که این بنا در چه تاریخی ساخته شده است. به گفته ابن عبد ربّه در «العِقدالفرید» (۲) این بنا را در جاهلیت، جدّ پیامبر صلی الله علیه و آله قُصَیّ بن کِلاب ساخته بود.

اما درباره نوع سوختی که در آن قرار داده می شود. در زمان خلافت رشید، شمع (۳) در آن روشن می کردند. وقتی رشید وفات یافت، چراغ های بزرگ و پس از آن، چراغ های کوچک روشن می کردند. این بود خلاصه گفته های ازرقی درباره روشنایی و سوخت مورد استفاده در آن. ازرقی اشاره کرده است که در زمان خلافت رشید، آتش و هیزم در آن روشن می کردند (۴) و ندانستم که منظور وی در زمان جاهلیت بوده است یا در زمان اسلام.

فاصله میان قُزح و باب بنی شیبه و نیز فاصله میان قزح و باب مُعَلّاه را در بحث مشعرالحرام بیان خواهم کرد. بنا به روایتی که از حضرت علی بن ابی طالب]« [آمده و در آن گفته شده که پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی در «جمع» (۵) آمد، به قزح آمد و بر آن ایستاد و فرمود:

این قزح و اینجا محل توقف است و همه جای جمع، محل توقف است. روایت یاد شده را ابوداود (۶)و ترمذی (۷) آورده اند و ترمذی افزوده است: روایت حسن و صحیحی است.

۱۵- کَداء؛ جایی که مستحب است فرد مُحرم از آن وارد مکه شود. آنجا راهی کوهستانی است در بالای مکه و از آنجا به سمت قبرستان معروف ابطح سرازیر می شوند

۱- نک: اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۸۸

۲- این مطلب را در «العقد الفرید» ندیدم.

۳- در اخبار مکه «هیزم» آمده است.

۴- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۸۷

۵- جمع به فتح اول و سکون دوم همان مزدلفه است و بخاطر جمع شدن مردم در آن، چنین نامی گرفته است.

۶- سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۹۳، شماره ۱۹۳۵، کتاب المناسک.

۷- شماره ۸۸۵ فی الحج، باب «ماجاء انّ عرفه کلّها موقف».

و به آن حَجون دوم می گویند.

فاکهی نیز درباره کَداء مطالبی سازگار باآنچه گفته شد، ذکر کرده و در شناساندن آن می گوید: در بخش شامی معلّای مکه، کَداء قرار دارد و کوهی است که بر قبرستان و وادی مشرف است و هم درباره آن است که حسان بن ثابت در روز فتح مکه سروده است:

عدمت ثَنِیَّتی إنْ لَم تروها تُثیرُ النَّقْعَ عَن کتفی کَداء

فاکهی پس از آن که از گردنه قبرستان در این جهت یاد می کند و اندکی درباره اش سخن می گوید، اظهار می دارد: در راه کوهستانی قبرستان بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حَجّه الوداع وارد (مکه) شد. برخی گفته اند: گفته می شود راه کوهستانی قبرستان، همان کَداء است که البته نشانگر ضعیف بودن این نظر است؛ زیرا با تردید بیان شده است، چون اگر پیامبر صلی الله علیه و آله از این راه کوهستانی وارد شده بود، مطمئناً اخبار فراوان و صحیحی در این باره که آن حضرت در هنگام حج از مدینه به مکه از راه کداء وارد شده، نقل می شد.

در تاریخ ازرقی نیز مطلبی سازگار با نظر فاکهی درباره ورود پیامبر صلی الله علیه و آله از این راه کوهستانی در حَجّه الوداع آمده است و این تأییدی بر آن است که راه کوهستانی کداء همان است که ورود از آن به مکه استحباب دارد.

در سخن چند تن از متأخرین، این راه کوهستانی، به «کداء» نامگذاری شده است؛ از جمله اینان، سلیمان بن خلیل، محبّ طبری و نووی است. محبّ طبری می گوید: این کلمه به فتح اول و مدّ است و ازرقی نیز مطالبی درباره این راه کوهستانی آورده است که اکنون در «حامیم الأحداث» در فاصله «دارالسری» تا راه کوهستانی قبرستان واقع است و همان جایی است که قبر ابوجعفر منصور عباسی در پای آن قرار دارد. وی می گوید: آن را با «حامیم» می شناسند و ابتدای آن قلّه ای است در راه کوهستانی بر بالای خانه های ابن ابی حسین نوفلی که کنار آن قلّه ای بر مناره حبشی میان راه کوهستانی مدینین قرار دارد و همانی است که ابن زبیر را بر آن به صلیب کشیدند و نخستین کسی که آن را هموار ساخت، معاویه بن ابی سفیان بود. پس از آن، عبدالملک بن مروان این کار را کرد و

مهـدی آخرین کسـی بود که دیوارهـا و پله هـای آن را بنا کرد. فاکهی این مطلب را یادآوری کرده و در این باره که نخستین بـار معـاویه این (راه کوهسـتانی) را همـوار کرده باشـد، ابراز تردیـد کرده است. او همچنین گفته است: گفته می شود ابن زبیر نخستین کسـی است که آن را هموار کرده است. در نتیجه از سخنان ازرقی و فاکهی معلوم می شود که راجع به نخستین کسی که این راه کوهستانی را هموار کرده است دو نظر وجود دارد.

در سال ۸۱۱ یکی از مقیمـان مکه این راه را همـوار سـاخت و در نیمه دوم سـال ۸۱۷ راهی جز آنچه که وجود داشت، ایجـاد نمود. این راه در سـمت چپ کسی قرار دارد که از راه کوهستانی به سوی قبرستان و ابطح سرازیر گردد. پیشتر راه بسیار تنگی بود، ولی بـا تیشه و کلنـگ، (دیواره) کوه های اطراف کنـده شـد و جاده پهن تر گردیـد وگنجایش چهار ردیف شتر باردار را پیـدا کرد. حال آنکه قبلًا تنها گنجایش یک نفر شتر را داشت. زمین این جاده با خاکی که به آنجا آوردنـد، هموار شد و مردم بیش تر از آن راه معمولی از آن استفاده کردند.

میان این دو راه، دیواره ای از سـنگ های چیـده شـده درست کردنـد. در جاهایی از این جاده، قبرهایی وجود داشت که بدین ترتیب پنهان گردید.

۱۶- کُدّی؛ جایی است که مستحب است رونـدگان این جاده از آنجا خارج شوند و آن راهی است کوهسـتانی در پایین مکه که بنـا به گفته محبّ طبری در «شـرح التنـبیه» دروازه معروف به «شـبیکه» بر روی آن بنـا شـده است. او می گویـد: کُدّی که حاجیان از آن خارج می شونـد، مضـموم و با الفِ مقصوره است و آن دروازه مکه که به طرف تنعیم باز می شود، روی آن بنا شـده است. دروازه مکه که محبّ طبری به آن اشـاره کرده، همان باب شبیکه است؛ زیرا بیشتر مردم از همان جا به عمره تنعیم می روند. نووی نیز در تأیید مطلب محبّ طبری از نظر ضـبط این نام و جای آن، مطلبی دارد. او در «الإیضاح» باب سوم آورده است. چهـارم: سنّت آن است که مُحرم از راه کوهسـتانی کـداء که در بالای مکه است- و از آنجا سوی قبرسـتان سـرازیر می شوند- وارد مکه شود و زمانی که عازم شـهر خویش است، از راه کوهستانی کُدّی (به ضم و قصر و تنوین) که راهی در پایین مکه

در نزدیکی کوه قعیقعان به طرف ذی طوی است، خارج گردد.

قاضی بدرالدین بن جماعه در «منسک» خود مطلبی با این مضمون دارد که کدی همان راه کوهستانی است که جای معروف به قبر ابی لهب در جاده عمره، در آن واقع است. متن سخن ابن جماعه چنین است: از راه کوهستانی کُدی (به ضمّ اول و قصر الف) در پایین مکه خارج گردد، این همان راه کوهستانی است که از دروازه معروف به باب شبیکه به مکه می روند و همان راهی است که به طرف رجم گاه معروف به قبر ابی لهب، می روند و نیز از آنجا به «زاهر» که پیش از این بدان اشاره شد می روند و عمره گزاران نیز از همین راه خارج می شوند. این سخن ابن جماعه با آنچه که محبّ طبری- که خود در این گونه مسایل صاحب نظر است- آورده، ناسازگار است. هم از همین راه کوهستانی بود که قیس بن سعدبن عباده روز فتح مکه- بنا به گفته ازرقی (۱)- از آن وارد مکه شد. مطلبی هم در این باره که حسان بن ثابت در شعر پیش گفته خود راجع به کداء، این راه کوهستانی؛ یعنی کُدا را مدّ نظر داشته است و شعری هم که آورده با آنچه که فاکهی نقل کرده تفاوت دارد او این گونه می نویسد:

عدِمْنا خَیْلَنا انْ لم تَرَوْها تُثِیرُ النَّقْعَ موعدُها کَداءُ

در پایین مکه راهی کوهستانی است که به آن کُدَیٌّ (به ضم اول و تشدید و تنوین یاء) گویند، که از آن به سمت یمن می روند. محبّ طبری با ذکر این نکته می گوید:

دروازه مکه که مردم یمن از آن رفت و آمد می کنند، بر این راه ساخته شده است. این سخن وی در «شرح التنبیه» است، امّا در «القری» می گوید: و سوم کُدَیّ (به ضم اول و تشدید یای مصغّر) جایی در پایین مکه است. کُدَیِ اول و دوم مشهوراند و سوّمی همان است که به سمت یمن (از مکه) خارج می شود و ضبط آن از سوی محققان؛ از جمله ابوالعباس احمدبن احمر عُـذْرِی چنین است. او این مطلب را برای کارشناسان مکه بازگو می کرد. این مطلب را حُمَیْدی از وی نقل کرده است. این گفته او که دروازه مکه؛ یعنی

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۸۶

همان دروازه ای که محل رفت و آمده اهل یمن است، بر راه کوهستانی به نام کُدیّ (به صیغه تصغیر) قرار دارد، با گفته مردم همخوان نیست؛ زیرا ایشان برآنند که آن راه، همان راه کوهستانی است که از آن به خمّ فرو می آیند و این خمّ، درّه مشهوری است و همان خُمّی نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر آن در فضیلت حضرت علی بن ابی طالب]« [فرمود:

«مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ» بلکه جایی است در «جحفه» که در میان آن تا دروازه مکه- محبّ طبری بـدان اشاره کرده است- دو تیررس فاصله است.

از دیگر کسانی که از این مکان نام برده اند، سلیمان بن خلیل است. وی می گوید: اما کُدَیّ (به صیغه تصغیر و به ضم کاف و فتح دال) کوهی است در پایین مکه که از آنجا به یمن می روند. آنچه در ضبط کَداءالعُلیا و کُدَی السفلی- که باب شبیکه بر آن بنا شده است- گفتیم درست است. برخی کُداءالعلیا را با ضمّ کاف و کَدی السفلی را به فتح کاف آورده اند و نووی قائلان به آن را به غلط و تصحیف منتسب می کند. (۱) صاحب «المطالع» شاهدی بر ضمّ اول کداء العلیا می آورد، گر چه مشهور به فتح اوّل است.

فاکهی مطلبی دارد به این مضمون که: در بالای مکه مکان دیگری هست که به آن کداء می گویند و غیر از آن کداء؛ یعنی راه کوهستانی قبرستان است. وی می گوید: کداء، کوه مُشرِف بر گردنه مقابل قبرستان اهل مکه است که امروزه پایین آن خانه های عبدالرحمان بن یزید و ابن خلف خدمتکار عباس بن محمد است و تا دارالأراکه امتداد پیدا می کند. این مطلب را در شناساندن بخشِ مُعلّای یمانیِ مکه آورده و پیش از آن درباره کداء که در راه کوهستانی، در بخش شامی معلّای مکه قرار دارد، سخن گفته بود و از آنجا که این دو بخش در دو جهت متفاوت هستند، جای مورد نظر نیز دو تا است و در جای دیگری یادآور شده که کدا جایی در بالای مکه، غیر از کداء راه کوهستانی قبرستان است و اشاره ای به ضبط این نام نمی کند. بدین ترتیب جاهای مطرح شده چهارتا است: دوتای آنها ارتباطی به مناسک حج ندارند و دو جای دیگر به مناسک حج مربوط می شوند که عبارتند از: کَدائی که همان راه کوهستانی قبرستان است و کُدائی که

۱- تهذیب الاسماء و اللغات، ج ۲، ق ۲، صص ۱۲۳ و ۱۲۴

در جاده مدینه قرار دارد و خروج و ورود از آن به مکّه مستحب است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در حَجّهالوداع چنین کرد و در زمان فتح مکه (آن حضرت صلی الله علیه و آله) بنا به گفته ابن اسحاق (در سیره خود) و ازرقی، از راه کوهستانی اذاخر در بالای مکه وارد گردید. موسی بن عقبه مطلبی دارد حاکی از اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه از کَداء در بالای مکه وارد شد.

زبیر بن عوام نیز چنین گفته است. (۱) و امّا در مورد عمره آن حضرت صلی الله علیه و آله که از میقات جِعرانه صورت گرفته، از پایین مکه وارد و از همان جا خارج شد. این مطلب در خبر فاکهی آمده که به اسناد خود آن را آورده و در رجال این سلسله اسناد، کسی وجود دارد که او را نمی شناسم.

۱۷- مَأْزمان؛ (دو مأزم) که مستحب است حاجیان در بازگشت از عرفه، از این راه باز گردند و آن همان جایی است که امروز اهل مکه آن را مضیق (تنگه) میان مزدلفه و عرفه می نامند.

صاحب «المطالع» می نویسد: مأزمان به صورت همزه دار و به صیغه تثنیه است.

ابن شعبان می گوید: آنها، دو کوه مکه اند و جزو مزدلفه نیستند.

نووی در «التهذیب» می نویسد: مأزمان دو کوه هستند در فاصله عرفات تا مزدلفه که میان آن، جاده است و مراد فقها در آن، همین جاده است و هنگامی که می گویند بر جاده مأزمین مراد همین جاده ای است که میان آنها وجود دارد. امّا اهل لغت می گویند:

«مأزمان» تنگ راهی است میان دو کوه (۲) (نقل قول به اختصار).

محبّ طبری در معنای آن گفته است: برخی مردم، ترکِ همزه مأزمین از سوی فقها را نادرست دانسته و آن را لهجه ای دانسته اند. حال آنکه امر یقینی نیست. ترک همزه در اسم معنی، به اتفاق عربی دانان جایز است. اگر کسی با همزه بخواند درست خوانده و اگر همزه را تلفّظ نکند و با تخفیف بخواند و هر دو فصیح (و درست) است. ازرقی نیز یادآور شده که فاصله میان این دو کوه، یکصد ذرع و دوازده انگشت است. ابن خلیل نیز

۱- امام معافری، «السیره النبویه»، ج ۴، ص ۹۱

۲- تهذیب الاسماء و اللغات، ج ۲، ق ۲، ص ۱۴۸

همین رقم را ذکر کرده است.

بایـد گفت از ابتـدای این دو مأزم در کنار مزدلفه تا عَلَمَین که خود حدّ عرفه به شـمار می روند، **۱۲۰۹۳** ذرع و سه هفتم ذرع دستی است و در اصل این کتاب، این فاصـله را بر حسب میل و بنا به چهار نظری که در انـدازه میل وجود دارد، ارائه داده ایم. و از ابتدای این دو مأزم در کنار مزدلفه تا نشان هایی که حدّ حرم از سـمت عرفه به شمار می رود، **۸۹۱۲** ذرع است و چون در اصل این کتاب بر حسب مِیل نیز نوشته ام، در اینجا تکرار نمی کنم.

۱۸- مُحَسِّر؛ جایی است که مستحب است حاجیان در آن شتاب کنند و آن درّه ای است میان منا و مزدلفه که در مرز آنها قرار دارد، ولی جزو آنهـا نیست. نووی در «الإیضاح» و محبّ طبری در «القری» به این مطلب اشاره کرده و این یک یادآوری کرده که در حـدیث فضل بن عباس مطلبی دالّ بر آن وجود دارد که قسـمتی از مُحَسِّر از منا و بخشـی از آن از مزدلفه است و آن را درست دانسـته است. سـلیمان بن خلیل و محبّ طبری مطلبی دارنـد حاکی از آنکه محسِّر در جایی است که به آن «وادی النار» می گویند و تا به امروز به همین نام معروف است.

این نـام را به جایی در منا که در این زمان «بنی حسن» سـکونت دارنـد، اطلاق می کننـد و میان آن تا محسِّر بیابان است. شاید هم به دلیل نزدیکی به محسّر باشد.

به محسِّر، مهلل هم می گوینـد؛ زیرا مردم وقتی در حج به آنجا می رسـند، به هلهله می پردازند و در تنگه متصل به آن شـتاب می کننـد. این «مهلـل» مکـان مرتفعی است که در کنـار آن دو برکه بی آب در پای قلّه کوه بلنـدی قرار دارد و باز مانـده های دیواری به آنهـا متّصل است و اینجا در سـمت راست کسـی قرار دارد که به عرفات می رود یا سـمت چپ کسـی که به منا می رود. ابن صـلاح در پی معرفی این کتاب می گوید: ابتدای محسِّر از قلّه مشـرف بر کوهی است که در سـمت چپ کسـی واقع است که رو به منا می رود. سـپس می گویـد: اهل مکه آن را «وادی النار» می نامند و به دلیل اینکه محسِّر در همان جایی قرار دارد که به آن «مهلل» می گویند، نزد مردم به این نام نیز مشهور شده است.

این نکته از آنجا مورد تأیید قرار می گیرد که فاصله رأس مهلل تا انتهای منا از سمت

مکه همان عقبه؛ یعنی حدّ منا، ۹۱۳۹ ذرع و سه هفتم ذرع دستی است و همین فاصله تقریباً نزدیک به رقمی است که ازرقی در اندازه منا گفته است و به گفته وی ۷۲۰۰ ذرع است. (۱) محبّ طبری و ابن خلیل یادآور شده اند که از آن جهت این مکان محسّر نامیده شده که فیل های اصحاب فیل در آنجا خسته شده و از پای درآمدند.

گفتنی است: در این مورد باید تأمل کرد؛ زیرا ابن اثیر در «نهایهالغریب» آورده است که فیل ها وارد حرم (مکه) نشدند. و این مطلب را ذیل ماده «حبس» مطرح کرده و گفته است. آن فیل ها را حبس کننده فیل ها، حبس کرد. (۲) ازرقی یادآور شده است که مساحت وادی محسِّر ۵۴۵ ذرع (مربع) است. (۳) ائمه چهارگانه اتفاق نظر دارند که شتاب کردن در عبور از این مکان، به اندازه پرتاب یک سنگ برای پیاده و سواره، مستحب است. رافعی وجه ضعیفی را بیان کرده و گفته است: برای فرد پیاده شتاب کردن استحبابی ندارد. اساس استحباب شتاب در این مکان، فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله است که البته در برخی احادیث نکاتی در خلاف آن آمده است، ولی احادیث حاکی از شتاب کردن پیامبر صلی الله علیه و آله بیشتر و درست ترند و از این نظر که اثباتی هستند، بر روایاتِ مخالف مقدّم دانسته شده اند. در مورد علت شتاب دادن آن حضرت به مرکب خود در این مکان، اختلاف دارد. گفته می شود: ممکن است برای این بوده که این مکان، از پهنای بیشتری برخوردار بوده است و نیز گفته شده که آن حضرت این کار را برای آن کرد که این مکان مأوای شیاطین است و برای همین آن حضرت صلی الله علیه و آله شتاب در آن را مستحب دانست. ممکن است در این شعر که عمربن خطاب که آن را به هنگام عبور از عرفه به مزدلفه سرود، اشاره به همین نکته باشد:

إلیک تعدو قلقاً وضینها مخالفاً دین النصاری دینها

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۸۶.

۲- ابن اثیر، «النهایه» باب «الحاء مع الباء».

۳- اخبار مکه، ج ۲، صص ۱۸۹- ۱۹۰.

بنا به نظر نووی و دیگران، محسِّر با میم مضموم و حاء مفتوح و سین مشدّدِ مکسور خوانده شده است.

۱۹- محصّب (۱)؛ که مستحب است حاجیان پس از فراغت از منا، در آن فرو آیند و آن مسیلی است میان مکه و منا که به مکه خیلی نزدیک تر است. ازرقی در مورد محدوده آن از سمت مکه، سخن گفته است، ولی این شبهه را پیش آورده که به محدوده آن از سمت منا اشاره کرده است. متن نوشته وی از این قرار است: حد محصّب از حجون به بالا در بخش چپ رو به منا تا حائط خرمان مکان مرتفعی پشتِ تنگه است. (۲) حَجُون مورد اشاره در اینجا، همان کوهی است که پیشتر از آن یاد کردیم و گفتیم یکی از دو کوهی است که میان آنها تنگه ای قرار دارد که مردم به آن «شعب العفاریت» می گویند و در معلّاه در سمت راست کسی است که به منا می رود و یکی از آن دو کوه معروف به جبل ابن عمر است؛ زیرا گفته می شود: قبر عبداللّٰه بن عمربن خطّاب در آن قرار دارد. این کوه در سمت راست کسی است که وارد تنگه یاد شده می شود و اگر حجون در این جایی که گفتیم قرار داشته باشد، حد محصّب از سمت مکه- بنابه مضمون گفته ازرقی در نقل قول پیش گفته، در آن قرار خواهد داشت.

شیخ تقی الدین بن صلاح در «منسک» خود ونیزشیخ محی الدین نووی در «الایضاح» و نوشته های دیگر و نیز محبّ الدین طبری در «القری» مطالبی در این باره آورده اند که گویا حد محصّب از سمت مکه پایین تر از جایی است که در توضیح حجون گفته شد.

متن سخن ابن صلاح چنین است: محصّب درابطح است، در فاصله و میان کوهی که قبرستان مردم مکه در آن است تاکوه روبروی آن، در بخش چپ، رو به منا و به طرف بالای دشت. قبرستان جزو این منطقه نیست و از آن جهت محصّب نامیده شده است که

۱- المحصِّب: به ضم اول و فتح دوم و صاد مشدّد، اسم مفعول از الحصباء است والحصْب به معنای ریگ انداختن، مسیلی است میان مکه و منا.

۲- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۶۰

سیلاب، ریگ ها (حَصْباء) را در آن جمع می کند سخن نووی و محبّ طبری نیز به همین گونه است.

قاضی عزالدین بن جماعه در «منسک الکبیر»، در باره محدوده محصّب سخنی مانند سخن پیش گفته و از میان آنچه که ما در باره حدّ محصّب از سمت مکه در توضیح حجون بیان کردیم، با سخن ابن صلاح و علمایی که معتقدند قبرستان جزو محصّب نیست، منافاتی وجود ندارد؛ زیرا اکثریت این علما بر این باورند که مرز آن کوهی است که قبرستان اهل مکه در آن واقع است و در معرفی محصّب گفته اند: کوهی است در سمت چپ کسی که از راه کوهستانی کداء به سوی پایین می آید. پس قبرستان اهل مکه برکوهی است در سمت راست کسی که از راه کوهستانی مزبور پایین می آید؛ زیرا در آنجا نیز قبرستانی متعلق به مردم مکه وجود دارد و هرکدام که مراد باشد، روبه روی جایی است که در تفسیر حَجون یاد کردیم و این مکان حدّ محصب از سمت مکه را تشکیل می دهد. قبرستانی که روبه روی آن واقع است، از زمین های محصّب و نه از طول آن، کسر می گردد. سخن این گروه از بزرگان با سخن ازرقی در مورد محدوده محصّب، از سمت مکه همخوانی دارد و اگر حدّ طولی محصّب از سمت مکه از نظر ابن صلاح و کسانی از علما که با وی هم عقیده هستند، پایین تر از جایی باشد که ما به عنوان حدّ محصب یاد کردیم و قبرستان در محدوده طول آن قرار نداشته باشد، گفته می شد که این حد محصّب از سمت مکه به سوی قبرستان در بالای (مکه) است و نیاز به آن نبود که یادآوری کنند قبرستان جزو آن نیست و اقتضای این عبارت، یا عبارات مشابه چنین است، ولی از آنجا که محصّب از سمت مکه، همان جایی است که بدان اشاره کردیم و روبه روی آن چیزی نیست جز یکی از دو کوهی که راه کوهستانی یاد شده میان آنها قرار دارد، در تعریف آن گفته اند: محصّب جایی است میان کوهی که قبرستان اصلی مکه در آن واقع است و کوه روبه رویی آن که مراد «حَجون» است و قبرستان میان این کوه را نیز استثنا کرده اند؛ زیرا محلّ قبرستان در مزدلفه، ریگزار (محصب) نیست، چون ریگزار معمولًا جاهای پست زمین است و علما در معنای محصّب گفته اند: جایی است که

ریگ ها بر اثر سیل در آن جمع می شود و جای قبرستان از این ویژگی برخوردار نیست.

دلیل صحت این تفسیر نیز آن است که محصّب همان «ابطح» و به قول محبّ طبری «بطحاء» است و تردیدی هم نیست جایی که ما بدان اشاره کردیم، در شمار «ابطح» است.

ازرقی در باره حدّ محصّب از سمت منا نیز سخنی دارد که گویا این حد تا حائط خرمان- که همان «اودان» معروف به «خرمانیه» در بالای معابده است- امتداد می یابد و این که از مطالب ازرقی برمی آیدکه مکان را حد محصب برشمرده، سخن او در بیان حد آن از سمت مکه است که آن را حائط خرمان دانسته است. نیز احتمال می رود به حد و مرز آن کاری نداشته و تنها در این صدد بوده که روشن سازد: جایی که از محصّب پایین می آید، در سمت چپ کسی قرار دارد که به منا می رود و نیز در سمت چپ کسی قرار است که رو به حائط خرمان رهسپار است. البته این احتمال قوی تر است.

از مطلبی که از شافعی نقل شده، چنین متوجه شدم که حدّ محصّب از سمت منا، کوه عیره است وآن در نزدیکی سقاخانه ای است که به آن «سَبیل السِّتّ» می گویند و جاده منا در سمت آن و به سمت منا است. متن گفته شافعی بنا بر آنچه که سلیمان بن خلیل از وی نقل کرده، چنین است: شافعی می گوید:

محصّب در میان دو کوه قرار دارد: کوه عیره و کوهی که بر دروازه مکه در ابطح است و این سخن بنا به گفته ابوحامد در «التعلیق» است (پایان نقل قول از منسک ابن خلیل).

این بدان معناست که حدّ محصّب از سمت کوه قبرستان و کوه عیره، همان حدّ میل (نشان) دوّم از میل هایی است که ازرقی از آن نام برده و میان باب بنی شیبه و توقفگاه امام در عرفه قرار دارند؛ زیرا او وقتی به ذکر این میل ها و میل دوم در حدّ جبل عیره می پردازد و می گوید: در محلّ عیره کوهی قرار دارد که پای میل (نشان) سمت راست رو به منا است. ما فاصله میان باب بنی شیبه تا سقاخانه ای را که به آن «سبیل السِّتّ» می گویند، اندازه گرفتیم که دو میل شد و هر میل ۳۵۰۰ ذرع است و نتیجه گرفتیم که کوه عیره در جای همین سقاخانه واقع است و این کوه از سمت منا است. اما این گفته صاحب

«المطالع» که: «محصّب میان مکه و منا است و به منا نزدیکتر است» چنین چیزی نیست و نووی هم به این نکته اشاره کرده است.

محصّب همان «خیف (دامنه) بنی کنانه» است که قریش در آنجا بر کفر هم سوگند شدند.

۲۰- مروه؛ انتهای محلّ سعی است و به گفته ابوعبیداللّه بکری در پای کوه قعیقعان واقع است. نووی هم می گوید: این مکان ابتدای کوه قعیقعان است. (۱) سلیمان بن خلیل و نیز محبّ طبری وجه تسمیه صفا و مروه را ذکر کرده اند. متن سخن سلیمان بن خلیل در این باره چنین است: (امام) جعفربن محمد]« [فرمود: حضرت آدم بر صفا و حوّا بر مروه فرود آمدند، آنجا را به نام آدم برگزیدند (مصطفی) و صفا نامیدند و اینجا را به نام حوا (مرأه) مروه نامگذاری کردند و جمع مروه، مروات است؛ مانند عشره و عشرات.

متن گفته محبّ طبری نیز در توضیح اصل «حجرالأبیض البرّاق» چنین است؛ می گویند سنگی است که از آن آتش جرقه می زند و آن دو کوه (قعیقعان) را بدین نام نامیده اند؛ زیرا چنین بودند.

سپس می گوید: و بر صفا و مروه، بناهایی ساخته شده که (آن دو کوه را) پوشانده است؛ به طوری که جز بخش کوچکی از آنها در صفا، چیزی دیده نمی شود. نیز می گوید: در برابر مروه نیز طاق بزرگی قرار دارد و ظاهراً به عنوان نشانی از حدّ مروه نهاده شده است وگرنه آنجا بودنش بیهوده است. اینکه آنجا حدّ مروه است، از گذشتگان به آیندگان نسل در نسل، رسیده است. حاجیان نیز (سعی خود را) براساس آن مطابقت داده اند و سعی کننده باید که از زیر آن رد شود و تا بنایی که از زمین بالاتر است، بالا رود.

باید گفت: بنای مرتفعی که محبّ طبری بدان اشاره کرده، مانند دکّه ای است که پله دارد. او اندازه فاصله میان رکن حجرالأسود تا صفا و نیز فاصله میان صفا و مروه را ذکر

۱- تهذیب الاسماء واللغات، ج ۱، ق ۲، ص ۱۸۱، ماده «الصفا».

کرده است و مروه نیز بیست و پنج پله دارد. (۱) او تعداد پله های صفا را نیز قید کرده و یادآور شده که دوازده پله سنگی است.

بکری در باره پله های مروه، همان مطالب را ازرقی آورده و ابن جبیر یادآور شده است که پله های مروه پنج تا است (۲) نووی نیز گفته است که در مروه دو پله وجود دارد، ولی آنچه فعلًا دیده می شود یک پله است، طاقی هم که در مروه هست پس از سقوط آن در آخر سال ۸۰۱ یا ۸۰۲ بازسازی گردیده و بنای کنونی از دارایی ملک ظاهر برقوق و ماترک وی انجام گرفت و نام او بالای طاق به عنوان بانی، مرقوم شده است. در صفا نیز چنین است، ولی گمان نمی کنم که طاق صفا از نو ساخته شده باشد، بلکه تنها آهک اندود شده و تعمیر گشته است. علت تردید من نیز در آن است که در آخر سال ۸۰۱، دوّمین سفر خود به دیار مصر و شام را از مکه انجام دادم. از پایین این طاق تا ابتدای پله ای که درون طاق در مروه قرار دارد، هفت ذرع و از زیر طاق مروه تا پشت آن به طرف قبله، هجده ذرع و دو سوم است، پهنای طاق نیز شانزده ذرع آهنی مصری است و به گفته شیخ الإسلام عزالدین عبدالعزیزبن عبدالسلام و نیز شاگرد او شهاب قرافی، مروه از صفا با فضیلت تر است؛ زیرا ما در سعی بین صفا و مروه چهار بار قصد صفا ولی سه بار قصد مروه می کنیم (!) و هرجاکه عبادت بیشتر باشد، بافضیلت تر است. قاضی عزالدین بن جماعه گفته است که این سخن جای درنگ دارد و می گوید: بهتر است قائل به برتری صفا شویم؛ زیرا خداوند- سبحانه و تعالی- از آنجا آغاز کرده است و اگر قائل به برتری مروه باشیم به این دلیل که نحر و ذبح به آنجا اختصاص پیدا کرده است، از آنچه آن دو گفته اند، مناسب تر خواهد بود.

۲۱- مُزْدَلِفَه؛ جایی است که حاجیان دستور دارند در آنجا وقوف کنند و پس از عرفه، شب را در آنجا بگذرانند و آن، جایی میان دو مأزم عرفه و محسِّر است. دو مأزم عرفه همان مکانی است که به آن مضیق می گویند. گروهی از علما این محدوده مزدلفه را

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۱۹

۲- رحله ابن جبیر، ص ۸۴

که گفتیم یادآور شـده انـد؛ از جمله عطا است که تاریخ ازرقی از وی نقل کرده (۱) و امـام شافعی در کتاب خود «الأم» گفته است: حـدّ مزدلفه از مأزمـان (دو مـأزم) عرفات تا قُلّه محسِّر را شامل می شود و بـدین ترتیب در سـمت راست و چپ، جاهایی چون «قوائـل»، «ظواهر»، «نجاد» و «وادی» همگی جزو مزدلفه هسـتند و به این جهت آن را مزدلفه می گوینـد که مردم در آنجا گرد هم می آینـد و به هم نزدیک می شونـد و نیز گفته شـده به دلیل آن است که مردم در ساعاتی از شب به آنجا می رونـد. وجه تسـمیه های دیگری نیز گفته شـده است. به مزدلفه، «جمع» هم می گویند؛ زیرا مردم در آنجا جمع می شوند و گفته شده این نام به دلیل جمع شدن آدم و حوّا در آن است و نیز گفته شده به دلیل جمع دو نماز در آن است.

در مزدلفه، پیرامون قُزَح مسـجدی وجود دارد که مسجد کوچك و مربعی است و دیوارهای کوتاهی دارد. طول سمت قبله این مسـجد یك سوم کمتر از ۲۶ ذرع است، ولی عرض طرف چپ نمـازگزار نسبت به عرض سـمت راست، یك چهارم کمتر از پنج ذرع و عرض آن بیست و دو ذرع است.

در طرف قبله این مسـجد، محرابی است که در آن سـنگی وجود دارد که روی آن نوشـته شده است: «امیر یَلْبُغا الخاصکی» این مکان را در تاریخ ذی قعده سال ۷۶۰ بازسازی کرد.

ازرقی به ویژ گی ها و اندازه های ابعاد مسـجد مزدلفه پرداخته (۲) وما متن سخن او را در اصل این کتاب نقل کرده ایم. اندازه هایی که از این مسـجد ارائه گردیـد، با حضور خودم گرفته شـده است و ذرع مورد اندازه گیری نیز ذرع آهنی است (۳) طول مزدلفه از محـدوده کنار منا که همان وادی محسِّر است، تا محدوده آن در کنار عرفه- که ابتدای مأزمین است- ۷۷۸۰ و چهار هفتم ذرع است و فاصله دیوار باب بنی شیبه تا حد مزدلفه،

۱- اخبار مکه، ج ۲، صص ۱۹۱- ۱۹۲

۲- همان، ص ۱۸۶ به بعد.

۳- در اینجا و چند جای دیگر در تبدیل ذرع به میل، مؤلف ذرع آهنی و ذرع دستی را با هم در آمیخته است.

از سـمت منا و مکه، ۲۰۵۰۷ و سه هفتم ذرع است که بـا احتسـاب هر میل برابر با ۳۵۰۰ ذرع، برابر با پنج میل به اضافه پانصـد ذرع و سه هفتم ذرع می شود.

۲۲- مشـعرالحرام؛ مسـتحب است حجاج برای دعا و ذکر، ظهر عیـد قربان، در مشـعرالحرام توقف کنند و آن جایی معروف در مزدلفه و همان قُزَح پیش گفته است.

حدیث بلند جابر، دلالت برآن دارد که مشـعرالحرام، جایی از مزدلفه و همه آن نیست؛ زیرا او پس از بیان نزول پیامبر صلی الله علیه و آله در مزدلفه و گذراندن شب و خواندن نماز صبح در آن، می گوید: آنگاه سوار بر «قصوی» (نام شتر پیامبر صـلی الله علیه و آله) گشت و به مشـعرالحرام شـد و رو به قبله ایسـتاد، دعا کرد و تکبیر و تهلیل گفت و خـدا را به یگانگی یاد کرد و تا روشن شـدن کامـل هوا در آن، آنجا ایسـتاد و پیش از طلوع خورشـید، آنجا را ترک کرد. (۱) در حدیث پیش گفته حضـرت علی]« [در ذکر قزح، نیز دلیلی براین مطلب وجود دارد (۲) زیرا قزح همان مشعرالحرام است.

اما گفته ابن عمر که مشعرالحرام تمامی مزدلفه است و مانند این سخن، در بسیاری از کتاب های تفسیر وجود دارد و در تفسیر آیه: فَاذْکُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرام ... آمده که حمل بر مجاز شده است؛ محبّ طبری این نکته را یادآور شده است. به گفته جوهری و دیگران، تلفـظ فصـیح تر مشـعرالحرام به فتـح «میم» است و به کسـر آن نیز تلفظ شـده است، ولی جز به فتـح نیامـده است. مشعرالحرام به معنای جایی است که شکار و ... در آن حرام است. ممکن هم است که معنای آن حرمت باشد.

آخرین مرمّت و بازسازی مشـعرالحرام تا آنجا که من آگاهی یافته ام، در سال ۷۵۹ یا ۷۶۰ بوده است. از دیوار باب بنی شیبه تا حدّ مشعرالحرام از سمت مکه ۲۵۷۰۸ ذرع و چهار هفتم ذرع دستی است که بر حسب میل، با احتساب هر میل ۳۵۰۰ ذرع برابر با

۱- این حـدیث را مسـلم رقم ۱۲۱۸ فی الحـج، بـاب «حجهـالنبی صـلی الله علیه و آله» و ابوداود رقم ۱۹۰۵ و ۱۹۰۷ و ۱۹۰۸ و ۱۹۰۹ در «المناسک»، باب «صـفحه حجه النبی صلی الله علیه و آله» و نسائی ج ۵، صص ۱۴۳ و ۱۴۴ در باب «حج» و ابن ماجه رقم ۳۰۷۴ فی «المناسک» باب «حجه رسول اللَّه صلی الله علیه و آله» آورده اند.

۲- سنن ابوداود، رقم ۱۹۳۵ و ترمذی، رقم ۸۸۵ در باب حج.

هفتصد میل و یک پنجم میل و یک هفتم میل به اضافه هشت ذرع و چهار هفتم ذرع است و از آستانه باب مُعَلّاه تا حدّ سمت مکه مشعرالحرام، ۲۳۶۷۱ ذرع و چهار هفتم ذرع است که با احتساب هر میل ۳۵۰۰ ذرع برابر با شش میل و پنج هفتم میل و یک دهم میل به اضافه شش ذرع و چهار هفتم ذرع می شود.

۲۳- مطاف؛ (محل طواف) که در کتب فقها آمده است و آن در فاصله کعبه و مقام حضرت ابراهیم علیه السلام و به همین اندازه از همه طرف های کعبه است. شیخ ابومحمد جوینی که ابن صلاح در «منسک» خود از وی نقل کرده، تعریف یاد شده از مطاف را آورده و می گوید: شیخ ابومحمد گفت: مطاف معمولی- که باید در میانه آن حرکت کرد و غیر قابل انکار است و نباید از آن خارج شد- در فاصله بین کعبه و مقام قرار دارد و در هر طرف نیز معمولًا نشان هایی وجود دارد تا مردم به هنگام طواف از محدوده آن تجاوز نکنند.

گفتنی است: این مکان با سنگ تراشیده در اطراف کعبه، از هر سو، فرش شده است و این کار چند بار تکرار شده تا به وضعی که امروزه هست، رسیده است و در سال ۷۶۶ نیز چنین شد. در این سال بخش بسیار بزرگی از آن، سنگ فرش شد و این کار از سوی ملک اشرف شعبان حاکم مصر صورت گرفت. از پادشاهان مصر نیز ملک منصور لاجین منصوری (۱) طواف را مورد بازسازی قرار داد و نام وی در سنگ مرمری در فاصله رکن یمانی و حجرالأسود حک شده است.

از خلفا نیز مستنصر عباسی در سال ۶۳۱ آن را مرمّت کرد و نام وی نیز در حفره کنار درِ کعبه نوشته شده است.

فاکهی نخستین کسی را که محل طواف را سنگفرش کرده و نیز مقدار آن و آنچه که در آنجا گذاشته می شد، روشن ساخته است. او با عنوان، فرش محلّ طواف با چه چیز است؟ می گوید: برخی مردم مکه می گویند: وقتی عبداللَّه بن زبیرکعبه را بنا کرد و از این کار فراغت حاصل کرد، آن را با مشک خوشبو ساخت و زمینش را از داخل فرش کرد.

۱- وی درسال ۶۹۶ به سلطنت رسید ودر سال ۶۹۸ کشته شد. نک: «البدایهوالنهایه» ج ۱۳، ص ۳۴۸ وج ۱۴، ص ۳

مقـداری سـنگ نیز اضافه مانـد که با آن اطراف محل طواف را تا شـعاع حـدود ده ذرع، فرش کردنـد و همان سـنگفرش تا به امروز بـاقی مانـده است و زمـانی که وقت مراسم حـج می رسـد، روی آن سـنگها را بـا ماسه ای که به آن «کثیب الرَّمْضَه» می گوینـد و آن را از پـایین مکه می آورنـد، می پوشاننـد؛ این کـار را پرده داران کعبه انجـام می دهنـد؛ بـدین صورت که ماسـه زیـادی می خرنـد و در محل طواف می ریزنـد و روی آن آب می پاشـند و باقی مانـده ماسه ها را در گوشه مسجدالحرام، در کنار باب بنی سـهم انباشـته می کنند تا وقتی از ماسه های محل طواف کاسـته می شود، از ماسه انباشته شده برآن می افزایند و آب پاشـی می کنند تا خوب محکم شود و بدین ترتیب زیر پای طواف کنندگان نرم تر می شود. به هنگام تابسـتان که ماسه و شن ها از شدت گرما داغ می شوند، غلامان و خدمتکاران زمزم و کعبه در مشک های خود آب می آورند تا آن را روی شـن ها بریزند و از گرمی آنها بکاهند. این کار را در مورد پشت مقام و ردیف اول (پس از محل طواف) نیز انجام می دهند.

برخی دوسـتان فاصـله میـان انتهـای محـل طواف تـا کعبه معظمه را از هر سو، انـدازه گرفتنـد. فاصـله میـان حجرالأـسود تا مرز سنگفرش روبه روی آن در سـطح زمین، در جهت راست، یـک سـوم کمـتر از ۳/۵ ذرع بود و فاصـله میـان حجرالأسود و مرز سنگفرش روبه روی آن در وسـط و مقام حنبلی ها ۲۲ ذرع و یک سوم و فاصـله میان حجر (الأسود) تا دیوار زمزم، سی ذرع و دو سوم ذرع و میان رکن شامی که به آن عراقی می گویند تا انتهای دایره محل طواف برابر آن در سمت شرقی، ۵/ ۲۴ ذرع و از رکن شـامی تا انتهای سـنگفرش روبه روی آن در سـمت شامی، ۳۷ ذرع و ربع و از وسـط دیوار حجرالأـسود تا آخر سـنگ فرش که روبروی مقـام حنفی هـاست، ۲۲ ذرع و فاصـله میـان رکن غربی و انتهـای سـنگفرش روبه روی آن از سـمت شامی و غربی، سـی ذرع و فاصـله میان نیمه سـمت غربی کعبه تا آخر سنگفرش روبه روی آن در سطح زمین نیز به همین اندازه (یعنی سی ذرع) است و فاصله میان رکن یمانی و انتهای سنگفرش مقابل آن در جهت غربی یک سوم کمتر از ۲۹ ذرع و فاصله میان رکن یمانی تا انتهای سنگفرش روبه روی آن از

سمت یمانی و نیز فاصله میان وسط سمتِ یمانیِ کعبه تا آخر سنگفرش، هرکدام ۲۷ و یک سوم ذرع است که همه این اندازه ها به ذرع آهنی است که پیشتر از آن یاد شد.

طواف کننده در طواف خود نباید از این محدوده ها خارج شود؛ زیرا در «جواهر» ابن شاس و طبق مذهب امام مالک آمده است: از آن سوی زمزم و نیز از آن سوی رواق های مسجدالحرام، نباید طواف صورت گیرد و اگر چنین کند، باید مادام که در مکه است (طواف خود را) تکرار کند و اگر به دیار خود بازگشت، لازم می آید قربانی دهد یا باید باز گردد و تکرار کند، دو نظر وجود دارد: ابن بشیر و ابن حاجب در «مختصر» خود نیز شبیه به این مطلب دارند و ما در اصل این کتاب، به جزئیات بیشتر این مسأله پرداخته ایم.

و اما مقدار طواف کعبه را ازرقی و سلیمان بن خلیل ذکر کرده اند و در این باره میان آنها اختلاف نظر وجود دارد. ازرقی یادآور شده است که هفت دور طواف کعبه ۸۳۶ ذرع و بیست انگشت می شود. (۱) سلیمان بن خلیل نیز گفته است: فاصله محلّ طواف (طول محیط آن) برابر با ۱۰۷ ذرع است. گفته سلیمان بن خلیل در مورد اندازه یک دور طواف، بدین معناست که طول هفت دور طواف بالغ بر ۷۴۹ ذرع است که به میزان ۸۷ ذرع و بیست انگشت از آنچه ازرقی گفته، کمتر است.

ابن خرداذبه نظری همخوان با ابن خلیل دارد؛ زیرا می گوید: محیط کعبه ۱۰۷ ذرع است که ممکن است ابن خلیل از او برداشت کرده باشد. والله اعلم.

۲۴- منا؛ جایی که حاجیان فرمان دارند تا در آنجا، وارد شوند و تا طلوع خورشید بر (کوه) ثبیر، در روز عرفه و روز عید قربان و روزهای تشریق بعد از آن، اقامت کنند و در شب های ایام تشریق نیز در آن بمانند؛ زیرا رمی جمره نیز از بالای عقبه ای که جمره عقبه در آن است صورت می گیرد و از آنجا تا وادی محسِّر، جزو منا محسوب می شود.

این مرزبندی منا را عطاء بن ابی رباح طبق نقل فاکهی آورده است. فاکهی می گوید:

زبیربن ابی بکر از یحیی بن محمد ثوبان، از رباح، از زنجی بن خالد، از ابن جُرَیج، از عطا

۱- مساحت کعبه، ۴۱۸ ذرع ربع است. نک: اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۹۰

نقل کرده که گفت: مرز منا از عقبه تا محسِّر است که در اصل به جای «مُحَسِّر»، «نحر» آمده و این تصحیف و غلط است؛ زیرا محسِّر به گفته چند تن از علما، همان حدّ منا از سمت مزدلفه است و هیچ کس نگفته که «نحر» حدّ منا است؛ زیرا از محسِّر بسیار دور است و به حدّ منا از سمت مکه، نزدیک می شود. در تاریخ ازرقی به نقل از عطا مطلبی هست که درستی آنچه را آوردیم، تأیید می کند.

آنچه که از عطا نقل کردیم نشان می دهد بالای عقبه، جزو منا محسوب می شود.

امام شافعی یادآور شده که «عقبه» جزو منا نیست چون می گوید: محدوده منا در فاصله میان روستاهای وادی مُحسِّر تا عقبه ای است که جمره نزدیک به مکه در آن قرار دارد. این همان جمره عقبه است که در آنجا انصار با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند، نه محسِّر و نه عقبه، هیچ یک جزو منا نیستند و این شامل دشت و کوه و آبادی ها و ویرانه های آنها می شود. ولی کوه های پیرامون، که رو به منا دارند، جزو آنند و کوه هایی که پشت به منا دارند، جزو آن نیستند. سلیمان بن خلیل در «منسک» خود این مطلب را از وی نقل کرده است.

طبری نیز پس از بیان مطلبی در باره محدوده منا، همین معنا را در این باره و نیز در باره عقبه ای که جمره بدان منسوب است، یادآور شده است.

گفتنی است که سخن محبّ طبری در «القری» در این مورد که جمره عقبه جزو منا است، صراحت دارد و ابن جماعه در «منسک» خود بنا به خبری که دایی ام به من داد، از وی نقل کرده که گفته است: عقبه جزو منا است و از هیچ کس نقل نشده که جمره جزو منا نیست واین بانظر شافعی و نووی که گفته اند عقبه جزو منانیست، مغایرت دارد.

ازرقی اندازه های ابعاد منا را بیان کرده است. او در روایتی که سندش به خودش می رسد، گفته است: اندازه (ابعاد) منا از جمره عقبه تا وادی محسِّر ۷۲۰۰ ذرع و عرض منا از انتهای مسجد کنار کوه تا کوه روبه روی آن ۱۳۰۰ ذرع و اندازه پهنای شعب علی که در برابر جمره عقبه قرار دارد، ۲۶ ذرع و فاصله جاده بزرگ برابر جمره اولی که جاده میانی

به شمار می روند ۳۷ ذرع است (۱).

سپس می گوید: طول جاده بزرگ عقبه از دیوار روبه رویی آن ۶۷ ذرع و پهنای این جاده بزرگ از جمره عقبه ۳۶ ذرع است. (۲) فاکهی نیز در باره اندازه های طول و عرض منا، مطالبی مشابه گفته های ازرقی آورده است. ازرقی یادآور شده که جاده میانی همان راه پیامبر صلی الله علیه و آله است که در روز عید قربان از آن از قُزَح راهیِ جمره عقبه گردید و تا مدتها از سوی راهنمایان حج طی می شد تا اینکه در سال ۲۰۰ ترک گردید (پایان نقل قول به اختصار).

در وجه تسمیه منا اختلاف نظر است. می گویند به خاطر خون های ریخته شده در موسم حج در منا است؛ زیرا به معنای محل خونریزی است. این معنای مشهور آن است که اکثریت علمای اهل لغت و دیگران به گفته نووی (۳) برآن اجماع دارند. همچنین گفته شده نام منا به خاطر تمنّای بهشت از سوی آدم در این مکان بوده است. این دو قول در تاریخ ازرقی آمده است. (۴) نیز می گویند این نام به خاطر منّت خدای بر ابراهیم خلیل علیه السلام است که به جای فرزندش، قربانی برایش تعیین کرد و گفته شده به خاطر منت خدا بر بندگان برای مغفرت بر ایشان است. این دو قول نیز در «منسک» ابن خلیل آمده است و گفته شده که به خاطر گردهم آمدن مردم در آن است؛ چرا اعراب هرجایی را که مردم جمع شوند، منا می گویند. این را فاکهی به همین صورت بیان کرده است. نظریات دیگری نیز در این باره گفته شده که ما در اصل این کتاب، همه را باز گفته ایم. در صرف منا نیز اختلاف نظریه وجود دارد. ابن قتیبه در «أدب الکاتب» تنها به این بسنده کرده که می گوید: غیر قابل صرف است. (۵) و جوهری نیز در «صحاح»، تنها گفته است که منا مذکّرِ قابل صرف است وبهترین

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۸۶

۲- همان، ج ۲، ص ۱۸۵

۳- تهذیب الأسماء واللغات، ج ۲، ق ۲، ص ۱۵۷

۴- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۸۰

۵- «تهذیب الاسماء»، ج ۲، ق ۱۵۷ به نقل از «ادب الکاتب»، ص ۲۳۱

نظر در صرف این کلمه مطلبی است که نووی بیان کرده و گفته که به کسر «میم» است و ما در اصل این کتاب مسأله را بازتر کرده ایم.

منا نام مکان دیگری نیز هست و ابوالفرج اصفهانی صاحب «الأغانی» اشعاری از لبیدبن ربیعه در باره «منا» نام برده با این مطلع آورده است:

عفت الدّیارُ محلُّها فَمُقامها بمنَی تَأَبَّدَ غَوْلُها فرِجامها

سپس توضیح می دهد: «عفت» یعنی کهنه و فرسوده شد و «منا» جایی در بلاد عامر است نه در مکه.

حکم ساختن بنا در منا

ابراهیم بن محمد دمشقی (۱) به طور شفاهی در مسجدالحرام به من گفت که احمدبن ابی طالب از ابن الّلتّی از ابو الوقت، از داودی، از ابن حمویه، از عیسی بن عمر، از عبداللّٰه بن عبدالرحمان دارمی، از اسحاق، از وکیع، از اسرائیل، از ابراهیم بن مهاجر، از یوسف بن ماهاک، از مادرش مسیکه- که از وی به نیکی یاد کرده- از عایشه نقل کرده که گفت: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: اجازه می دهید خانه ای برای شما بسازیم تا سایه بانی باشد؟

حضرت فرمود: خیر، اینجا اقامتگاه کسانی است که پیشتر آمده اند. ابوداود از احمدبن حنبل و ترمذی این حدیث را آورده اند. ابویُمْن بن عساکر (۲) پس از آوردن این حدیث می گوید: مفهوم این سخن دلالت برآن دارد که احیای هیچ کدام از (زمین های) موات منا جایز نیست و هیچ بخش از آن قابل مالکیت نیست و هیچ کس حق ندارد جایی از آن را به خود اختصاص دهد و حصاری دور آن بکشد یا خانه ای برای خود بسازد. اهل مکه و

۱- برهان الدین ابوبکر ابراهیم بن محمدبن صدیق دمشقیِ شافعیِ صوفی، مؤذن جامع امویِ دمشق ساکن مکه و معروف به ابن رسام بود. وی متوفای سال ۸۰۶ ه. است وتقی فاسی درتاریخ از او یاد کرده است. نک: «الضوء اللامع»، ج ۱، ص ۱۴۸- ۱۴۷

۲- عبدالصمدبن عبدالوهاب بن حسین امین الدین دمشقی مکّی درسال ۶۸۶ ه. ق. وفات یافت. نک: لحظ الألحاظ، ص ۸۱ و ۸۲

دیگران نیز در این مورد یکسانند. خداوند متعال می فرماید: سواءً العاکِفُ فِیهِ وَالْباد ... درمیان علما درضمیر «فیه» اختلاف است. اکثریت علماآن رابه همه حرم برمی گردانند و کسانی نیز تملک و احیای موات آن را غیر جایز دانسته اند و هرکس نیز که پیش از آن بخشی از آن را به مالکیت خود درآورده است، با دیگران در منافعش برابر است و فروش یا اجاره دادن آن، برای وی جایز نیست.

سپس می گوید: کسانی که آیه را به مسجد (الحرام) تأویل کرده اند، فروش یا اجاره خانه های منا را جایز دانسته اند؛ از جمله اینان، ابویوسف و شافعی است، ولی مالک خرید و فروش آنجا را مکروه دانسته است و در جواز احیای موات عرفه و مزدلفه نیز میان علما اختلاف نظریه است.

آنچه در باره منع خرید و فروش و اجاره منا گفتیم اولی است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «آنجا اقامتگاه پیشینیان است». این تعبیر با قید «إنَّما»، در سخن عرب، برای اثبات مذکور و نفی موارد دیگر است. این بود فشرده سخن دمشقی در باره این که زمین های منا قابل تملک نیست.

محبّ طبری در «القری» آنجا که سخن از این حدیث آورده، می گوید: کسانی که معتقدند خانه های مکه در مالکیت اهل مکه نیست، به این حدیث استدلال کرده اند.

سپس می گوید: به نظر من احتمال دارد که این امر ویژه منا باشد؛ زیرا منا جایی است که در مناسک به همگان تعلق دارد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به کسی حق نمی دهد جایی از آن را برای بنا یا کار دیگر به خود اختصاص دهد. همه مردم در آن برابرند و کسی که پیشتر آمده، حق تقدم دارد. همین حکم در عرفه و مزدلفه نیز صدق می کند. نووی در «المناهج» به قطع، اعلام کرده که احیای موات منا و مزدلفه همچون عرفه، جایز نیست.

از شافعی نیز نقل شده که او در منا خیمه ای بنا کرده و دوستانش به هنگام حج، در آن مقیم می شوند. این را ابوثور- که یکی از راویان کهنه کار است- از وی نقل کرده است.

برخی (از شافعی ها) با استناد به آن، جواز بنا در منا را نتیجه گرفته اند. در عمل به این حدیث بر فرض صحّت انتساب آن به شافعی به دو دلیل جای تامّل است:

۱- شافعی گفته است: اگر این حدیث صحیح باشد، موافق با نظر من خواهد بود و حدیث وارد در نهی بنا در منا، قابل استدلال است؛ زیرا ترمذی آن را «حسن» دانسته و ابوداود در باره اش سکوت اختیار کرده است. در نتیجه و بنا بر مبنای علم الحدیث، این حدیث صحیح نیز قابل استناد است و زمانی که شافعی قائل به آن می شود و به صورت نظر خود و یارانش در می آید، قابل انتقاد نیست؛ چرا که نووی نیز در چندین مسأله چنین کرده است و چه بسا در مورد عدم جواز احیای موات منا و مزدلفه که آن را با عرفه مقایسه کرده، چون علت حکم آنها را یکی می داند، همین امر صورت گرفته است.

۲- شکی نیست که شافعی به فرض مسلم داشتن بنای خیمه، این بنا را به کسی اختصاص نداده بود و در ازای سکونت (دیگران) در آن، اجاره ای دریافت نمی کرد و بنای او در منا تنها برای سایه اندازی و حفظ کالاها و وسایل و ... بوده است و نمی توان در بنای جای اختصاصی و گرفتن مزد از کسانی که در آن اقامت می کنند- که بسیاری از معاصران امروزه چنین می کنند- برآن استدلال کرد. همچنین درست نیست که چنین کسانی را از نظر شافعی دارای حسن نیت بدانیم.

از قاضی حرم جمال الدین ابوحامد بن ظهیره (۱)- خدای او را حفظ کند- شنیدم که می گفت: جد مادری من ابوالفضل نویری قاضی مکه مراتب ناخشنودی خود را از بنا کردن در منا با من در میان می گذاشت و شدیداً این کار را نهی می کرد و فتوایی که شیخ نجم الدین عبدالرحمن بن یوسف اصفونی شافعی، مؤلف «مختصرالروضه» داده که منا در مورد جواز خرید و فروش و اجاره خانه ای آن همچون جاهای دیگر است، از دید نقلی و نظری، نادرست دانسته است. از دید نقلی به این خاطر که با مفهوم حدیث و سخن نووی و ابن عساکر و محب طبری و دیگران، مغایرت دارد و از دید نظری به این علت که مهم ترین مطلب قابل استناد این است که زمین های موات حرم را می توان احیا کرد و منا

۱- محمد بن عبداللَّه بن ظهیره، قاضی مکه و خطیب و ناظر حرم و اوقاف و حسبه آن و شیخ فتوا و شیخ تدریس مکه، در سال ۷۵۱ متولد شد و در سال ۸۱۷ ه. وفات یافت نک: لحظ الامحاظ، ص ۲۵۵- ۲۵۳ و الضوءالامع، ج ۶، ص ۹۵- ۹۲، رقم ۱۹۴

نیز جزء حرم (مکه) است و بنـابراین آنچه احیا می شود، می توانـد در مالکیت در آیـد و احکام ملکی برآن صـدق می کنـد و ایـن درست نیست، زیرا در منـا نکته ای هست که (در جاهـای دیگر نیست و) آن را متمـایز می سـازد و بایـد حسـاب آن را از حسـاب زمین های موات حرم جـدا بـدانیم و آنجا عبادتگاه و محل انجام مناسک عموم مسـلمانان است و به صورت مسـجد و جاهـای (وقفی دیگر) در آمـده است و هرجـا که چنین باشـد، نمی توانـد ویژه کسـی باشـد و هرکس زودتر آمـده باشـد، حق اسـتفاده از آن را دارد و بنـا کردن در آن، نـاممکن است و به مـالکیت نیز در نمی آیـد. پس همچـون جاهـای دیگر نیست که بتوان آن را به مـالکیت درآورد. حکم بنـا کردن در منا همان حکم بنا در عرفه است؛ زیرا عرفه با منا از نظر علّت منع بنا، بنا بر روایات صحیح تر- یکسان است. والله اعلم.

فضیلت منا و معجزه هایی در آن

فضیلت سرزمین منا مشهور است (و نیازی به توضیح وبیان ندارد) و تنها برای تبرّک، مواردی از آن را می آوریم.

مطـالبی در ایـن بـاره در بحـث مسـجد خیـف آوردیم؛ از جمله روایـتی است که در «صـحیح ابن حِبّـان» و دیگران، از حـدیث عبـداللّه بن عمر نقل شده که گفت: رسول خدا صـلی الله علیه و آله زمانی که میان دو اخشب منا بود (با دست به سوی مشـرق اشاره کرد و فرمود:) «در آنجا وادی ای هست که به آن «وادی السُّرَر» می گویند و در آن درختی وجود دارد که زیر آن، ناف هفتاد پیامبر بریده شده است».

محبّ طبری پس از آوردن این حـدیث، می گویـد: در توضـیح فرمـایش پیامبر صـلی الله علیه و آله بایـد گفت که مراد بریـده شـدن نـاف آنها توسط قابله به هنگام نوزادی است و منظور آن است که آنها زیر آن درخت به دنیا آمـده انـد و جایی که این مکان وجود دارد، به نام «وادی سُرَر» (نافها) نامیده می شود که با فتح و کسر «سین» هم آمده و در هر حال حرف «راء» مفتوح است.

محبّ طبری محل این گردنه را روشن نساخته و من نیز آن را نشناختم و «اخشبان»

منـا نیز دو کوهی هسـتند که در آنجـا وجود دارنـد: یکی ثـبیر و آن در سـمت چپ کسـی است که به عرفه می رود و دیگری «صفائح» که مسجد خیف در دامنه آن واقع است.

و اما نشان ها و معجزاتی که در منا دیده شده پنج تا است:

* ریگ و سـنگ ریزه هایی که در جمرات منا جمع می شود (خود بخود) برداشـته می شوند که اگر چنین نبود فاصله میان دو کوه پر می شد. اخباری در برداشته شدن (ریگ ها و سنگ ریزه های) انباشته شده آنجا روایت شده است؛ از جمله در روایتی که سـند آن به ازرقی می رسـد، آمـده: جـدّم از یحیی بن سـلیم، از ابن خثیم، از ابوطفیل نقل کرده که گفت: به وی گفتم ای ابوطفیل، چگونه است این همه سـنگی که در جاهلیت و اسـلام پرتاب (رمی) می شونـد، راه را بند نمی آورند؟ گفت: در این باره از ابن عباس پرسـیدم، گفت: خداوند- عزّ و جلّ- ملکی را مأمور آنها کرده است، آنچه را که مورد قبول واقع شود، برمی دارد و آنچه پـذیرفته نمی شود، به جای می ماند. (۱) در تاریخ ازرقی نیز در باره برداشـته شدن سنگ ریزه های جمره، از ابن عمر و ابن سعید خُدَری، روایتی آمده است.

محبّ طبری در «شـرح التنبیه» می گوید: اسـتادمان ابونعمان بشـیربن ابوبکر حامد تبریزی، شـیخ حرم شریف و مفتی آن، به من خبر داد که خود به چشم خویش شاهد برداشته شدن سنگ ها بوده است.

محبّ طبری نیزآن را دلیلی برصـحّت این روایت دانسـته است وما دراصل این کتاب، سخن او را آورده ایم. این معجزه را شیخ ما قاضـی مجدالـدین نیز گفته است: یکبار به حکم عقل و منطق و حساب و تعـداد سال هایی که حج در آنها صورت گرفته و رمی جمره شده است، محاسـبه ای انجام دادم و تخمین زدم که سـنگ های گرد آمده در هر قسـمت باید مسافتی حدود پنجاه ذرع را در بر بگیرد و بلنـدی آن به بلنـدی کوه ثبیر برسد، ولی (دانسـتم که) خدای- عزّوجلّ- را رازی است (که مانع از چنین جمع شدنی است) و حقّا که خدایی جز او نیست.

۱- اخبار مکه، ج ۲، صص ۱۷۷- ۱۷۶

* از دیگر معجزه هـا و آیـات این مکـان، گنجایش آن برای همه حجاج، به رغم تنگی ظاهری آن است. ازرقی در روایتی که سند آن به خودش می رسد، آورده است:

محمدبن یحیی، از سلیم بن مسلم، از عبداللّه بن ابی زیاد، از ابی طفیل نقل کرده: شنیدم که در باره منا از ابن عباس سؤال شد: در شگفتم که در ایام غیر حج، چنان تنگ است (ولی در ایام حج گنجایش همه حجاج را دارد؟!)، ابن عباس در پاسخ گفت: منا گنجایش همه مردمان را دارد، همچنان که رحم گنجایش فرزند رادارد. (۱)* از دیگر معجزه ها و نشان های خارق العاده، آن است که در ایّام تشریق پرنـدگانِ شـکاری در منا گوشت را نمی ربایند. دیگر این که در این مکان، مگس روی غذا نمی نشیند، هرچنـد (در وقتهـای دیگر) این مزاحمت همیشه در مـورد مـوادّی چـون عسـل و ... صورت می گیرد. این دو معجزه را محبّ طبری همراه با معجزه سنگ ها بیان کرده و گفته است: «... دوّم این که پرنده شکاری به رغم اینکه هرجا گوشت ببیند، می ربایـد و حتی اگر در دست آدمی پارچه سرخ رنگی باشـد (به خیال اینکه گوشت است) آن را می رباید، ولی در منا پاره هـای گـوشت بر دیوارهـا و زمین وکـوه، پهن می شود و این پرنـده شکاری در بالای آن به پرواز در می آیـد ولی نمی تواند چیزی از آن گوشت ها را بردارد.

سوم این که غـذاهای شـیرینی که معمولًا مگس را به گرد خود جمع می کننـد، در ایـام منا در آنجا زیاد می شود، ولی برآنها مگس نمی نشیند. در جاهـای دیگر همین غـذا به دلیـل مگس فراوان، گـوارا نمی باشـد. این را مـا خود به طور مکرر در چند سال، به چشم دیده ایم.»

* از دیگر معجزه ها در ایام حج، در منا، کم شدن پشه است و این را ابوسعید ملّا در «شرف النبوّه» بیان کرده و استاد ما قاضی مجدالـدین شیرازی در کتـاب خـود «الوصـل والمنی فی فضـل مِنی» بـاز گفتـه است. او می گویـد: ابوسعید در «الوفـا بشرف المصطفی» گفته: شبی در غیر از ایام حج، در منا بودم و بیشتر شب را از آزار پشه ها، بیدار ماندم. وقتی

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۷۹

صبح شد از یکی از اهالیِ مکه در باره پشه ها پرسیدم. گفت: در تمام سال پشه ها زیادند، مگر در ایام منا که کاهش پیدا می کنند.

فاصله میان منا تا مکه

رافعی گوید: میان مکه و منا، شش میل فاصله است. نووی در اظهار نظری گفته است: میان این دو، سه میل فاصله است و در چند جای دیگر از کتاب های خود نیز بر این نظر، پای فشرده است. محبّ طبری در «القری» یادآور شده که منا در چهار میلی مکه واقع است و این نکته را در مطلبی با عنوان «گستره منا و نام های آن» بیان کرده است. ما این فاصله را با ذرع و میل- بنا به مقیاس چهارگانه میل- اندازه گرفتیم، فاصله میان باب بنی شیبه و منا به ذرع برابر با ۱۳۳۶۸ ذرع و بر حسب میل و با احتساب هر میل ۳۵۰۰ ذرع، برابر با سه میل و چهار پنجم میل و پنج دهم میل منهای دو ذرع است.

فاصله باب مُعَلّاه تا حدّ منا، از سمت مکه، ۱۱۲۴۱ ذرع و یک هفتم ذرع و با احتساب هر میل برابر، ۳۵۰۰ ذرع برابر با سه میل و دو پنجم پنج دهم یک میل به علاوه یک ذرع و یک هفتم ذرع می شود. ما در اصل این کتاب فاصله میان باب بنی شیبه و منا و نیز بیان باب معلّاه تا منا را بر حسب میل و بنا به اندازه های چهارگانه ای که در مقدار میل می گویند، آورده ایم.

۲۵- دو نشانه سبز؛ که سعی کننده در فاصله آن دو، به هَرْوَله می پردازد. یکی از آن دو نشانه، در رکن مناره دار مسجد (الحرام) است که به آن مناره «باب علی» می گویند و دیگری در دیوار مسجدالحرام که به آن «باب العباس» می گویند. دو نشانه ای که روبه روی این دو نشانه قرار دارند؛ یکی در دار عبّادبن جعفر است که امروزه آن را (دار) سلمه بنت عقیل می گویند و دیگری در دارالعباس است که امروزه آن را کاروانسرای عباس می گویند.

وقتی سعی کننده ای از صفا به مروه می رود و فاصله او تا نشانه سبزی که در مناره یاد شده قرار دارد، به حدود شش ذرع می رسد، شتاب بیشتری می گیرد. این مطلب را

صاحب «التنبیه» بیان کرده و محبّ طبری در «شرح التنبیه» می نویسد: این از آن جهت است که آن نشانه، نخستین نشانی بوده که در آن وادی نهاده شده بود و روی یک بنا قرار داشت و سپس روی زمین در همان جایی که به عنوان ابتدای سعی تشریع گردید، نهاده شده، چون سیلاب معمولًا آن را می انداخت و از میان می برد، آن را به بالای رکن مسجد بردند و جایی نزدیکتر و مرتفع تر از رکن مسجد، نیافتند و از ابتدای محل سعی، تعداد شش ذرع فراتر رفت.

سلیمان بن خلیل نیز نزدیک به همین مطلب را آورده است و پیش از این دو، ابوالمعالی جوینی، امام الحرمین به این مطلب اشاره کرده بود، ولی ازرقی با وجودی که یادآور شده که نشانه سعی، مناره یاد شده است، اشاره ای به این تغییر مکان نکرده و این بدان معناست که تغییر یاد شده در زمان او یا پیش از آن، صورت گرفته و بعید به نظر می رسد که این تغییر مکان علّتی داشته باشد، ولی ازرقی بدان اشاره نکند، همچنین بعید به نظر می رسد که علت آن بر وی پنهان مانده باشد؛ چرا که او به این گونه مسائل توجه زیادی دارد.

اینکه گفته شده وقتی سعی کننده از صفا به مروه به فاصله شش ذرعی این نشانه سبز می رسد، شتاب می گیرد، مفهومش این است که سعی کننده وقتی از مروه قصد صفا می کند، به صورت هروله حرکت می کند تا اینکه حدود شش ذرع از این دو نشانه فراتر رود که این به خاطر شتاب در توجه به مروه است.

ازرقی به ویژگی این نشانه ها پرداخته و (گفته است که) فاصله میان نشانه ای که بر در مسجد (الحرام) قرار دارد تا نشانه ای که روبه روی آن بر در دارالعباس است و میانشان عرض سعی فاصله است، ۵/ ۳۵ ذرع است و می گوید: از نشانه ای که در در دار عباس بن عبدالمطلب قرار دارد تا نشانه ای که بر دار ابن عبّاد، روبه روی نشانه رکن مناره دار مسجد (الحرام) واقع است و میانشان وادی است، ۱۲۱ ذرع فاصله است. (۱) که مبیّن فاصله طولی میان این دو نشانه است و نه عرض آنها. ما خود طول و عرض میان این نشانه ها را

۱- اخبار مکه ج ۲، ص ۱۱۹

انـدازه گرفتیم و نتیجه آن شد که فاصـله نشانه ای که در لبه درِ معروف به باب العباس در مدرسه افضـلیه قرار دارد تا نشانه ای که روبه روی آن در درِ معروف به دارالعباس واقع است، یک چهارم کمتر از ۲۸ ذرع آهنی است که به ذرع دستی برابر با ۳۱ و پنج هفتم ذرع می شود و از فاصـله ای که ازرقی در این مورد گفته، کمتر است. فاصـله نشانه ای که پای مناره باب علی قرار دارد تا نشانه روبه روی آن در دار سلمه، ۵/ ۴۳ ذرع و دو قیراط به ذرع آهنی و برابر با ۵/ ۳۷ ذرع و یک ششم یک هفتم ذرع دستی است و از نشـانه ای که در باب العباس مسـجدالحرام واقع است تا نشانه ای که پای مناره باب علی قرار دارد ۱۰۳ و یک چهارم ذرع آهنی برابر با ۱۱۸ ذرع دستی است.

فاصـله نشانه موجود در دارعباس تا نشانه ای که در دار سلمه قرار دارد، ۹۶ ذرع و یک سوم ذرع آهنی برابر با ۱۱۰ ذرع و دو سوم یک هفتم ذرع دستی است.

ازرقی گفته است: فاصـله نشانه ای که در باب مسجد (الحرام) واقع است تا مروه، پانصد ذرع و نیم است (۱) که ما فاصله میان نشانه مزبور تا ازج (بنای مسـتطیل شـکل طاق ضـربی) که در مروه قرار دارد، انـدازه گرفتیم ۴۹۲ و یک سوم ذرع دستی شـد. فاصله میان نشانه ای که در مناره و وسط طاق صفاست تا دیگر طاق های صفا (به یک اندازه و برابر با) ۱۶۰ ذرع دستی بود.

ازرقی مطلبی دارد حـاکی از اینکه: محـل سـعی در فاصـله میـان نشـانه ای که در منـاره قرار دارد تا نشانه ای که روبه روی آن است، تنها در زمان خلافت مهـدی عباسـی و با تغییر مکان سـعی از جای قبلی خود به این جهت، به محل سـعی تبدیل گردیده است و در برنامه دوّم توسعه، مسجدالحرام از سوی مهدی (عباسی)، وارد مسجدالحرام شد.

ازرقی می گویـد: جدّم برایم نقل کرد: وقتی مهدی (عباسـی) مسـجدالحرام را ساخت و افزوده اوّلی را در آن بنا کرد، از بالا و پایین و بخشـی از آن که کنار دارالندوه و شامی قرار دارد، بدان اضافه شد و بخش یمانی آن که کنار وادی و صـفا قرار دارد، تنگ شد.

(در آن زمان) کعبه در بخش مسجد قرار داشت؛ زیرا وادی به مسجد (الحرام) امروزی

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۱۹

متصل بود. وی همچنین می گوید: خانه های مردم در محل فعلی وادی بود و فاصله مسجد تا صفا در دل وادی را خانه ها تشکیل می داد. مردم باید از کوچه تنگی می گذشتند تا پس از پیچیدن به دور خانه هایی که میان وادی و صفا قرار داشت، به صفا می رسیدند.

سعی نیز در محل فعلی مسجدالحرام بود. خانه محمدبن عبادبن جعفر نیز در کنار دیوار رکن مسجدالحرام امروزی، در محل مناره ای که رو به وادی قرار داشت، واقع شده بود، نشانه محل سعی نیز آنجا بود و این وادی در قسمت پایین آن در محل فعلی مسجدالحرام، واقع است.

ازرقی پس از بیان مطالبی در خصوص افزوده های این قسمت، می گوید: ابتدا این کار را در سال ۲۶۷ شروع کردند. خانه ها را خریدند و ویران کردند و بخش اعظم خانه ابن عبّاد ابن جعفر عائذی را خراب کردند و محل سعی و وادی را در آن قرار دادند. (۱) به نظر می رسد در مورد محلّ سعی، جابجایی صورت گرفته است. گرچه تغییر قسمت هایی از آن نسبت به جای سعی پیش از آن صورت گرفته؛ زیرا امروزه مردم و علما در این محل به سعی می پردازند و این مسأله پنهانی نیست، همچنان که شهرت کتاب ازرقی نیز در شرق و غرب پنهان نبوده است و علمای متأخر به ویژه علمای مکه هم از آن و محتویات آن با خبر بوده اند و اگر بپذیریم کسانی که پیش از ازرقی بوده اند، از محتویات آن بی خبر بوده اند، این امر نزد علمای حرم و دیگر علمایی که این تغییرات در زمان آنها صورت گرفته و آنها خود شاهد این تغییرات بوده اند، کاملًا شناخته شده است و در جایی هم ثبت نشده که کسی از این علما، این امر را نفی کرده یا اینکه در جای دیگری جز محل سعی فعلی، سعی کرده باشد. علمای دیگر نیز همین وضع را دارند، جز آنکه آنها این تغییرات را به چشم خود ندیده اند. بنابراین در مورد درست بودن سعی در محل کنونی از نظر علمایی که شاهد این تغییرات بوده اند یا علمای بعد از ایشان، اتفاق نظر وجود دارد.

۱- اخبار مکه، ج ۲، صص ۸۰- ۷۸

۲۶- نَمِرَه؛ جایی است که حاجیان دستور دارند در روز عرفه که از منا می آیند، در آنجا توقف کنند. این مکان بنا به گفته ابن خلیل در «منسک» خود، در دل دشت عُرَنَه قرار دارد. محبّ طبری در «القری» می نویسد: نَمِره (به فتح اول و کسر دوم)، جایی در عرفه است و آن کوهی است که نشان های حرم (محدوده حرم مکه) در سمت راست، بیرون از مأزمین، در آنجا قرار دارد و محل توقف است و به گفته ابن منذر، عایشه در آنجا توقف می کرد، سپس به «اراک» می رفت. طبری همچنین در «شرح التنبیه» گفته است: نَمِره به (فتح اول و کسر دوم) جایی در کنار کوهی است که نشان های حرم- در سمت راست کسی که به قصد توقف به مأزمین می رود- در آن قرار دارد. پایین کوه نمره غاری است (به وسعت) چهار یا پنج ذرع که می گویند پیامبر صلی الله علیه و آله در روز عرفه وارد آنجا می شد تا از آنجا به عرفات رود. فاصله غار تا مسجد عرفه ۲۰۱۱ ذرع است.

بغوی و دیگران گفته اند: نمره جایی است نزدیک عرفه و ابن صبّاغ آن را جزء عرفه دانسته است. ولی مشهور آن است که جزء آن نیست و اکثریت نیز بر این نظرند.

نووی می گوید: «نمره جایی است در نزدیکی عرفات، خارج از حرم و در اطراف آن، در سمت عرفات. و می افزاید این کلمه به فتح «نون» و کسر «میم» است. (۱) ساکن کردن «میم» و فتح «نون» و کسر آن نیز جایز است و بدین ترتیب به سه صورت می توان آن را تلفظ کرد. (نَمِره، نَمْره، نِمْره) و گفته شده است که این نمره جزو حرم است. این مطلب از سفیان بن عُیَیْنَه روایت شده و به گفته محبّ طبری در «القری» ماوردی در «الحاوی» نقل کرده است از سفیان بن عیینه که قریش روز عرفه از حرم (مکه) خارج نمی شدند بلکه در پایین عرفه در نمره در حرم (مکه) توقف می کردند.

محبّ طبری در باب دهم کتاب (القری)، این مطلب را آورده و پس از بیان آنچه از سفیان بن عیینه نقل کرده، می گوید: این که نمره جزء حرم است، جای تأمل دارد و سخن اغلب علما دلالت برآن دارد که جزء حرم (مکه) نیست.

ازرقی نیز مطلبی سازگار با سخن سفیان در مورد نمره دارد. او در روایتی از

۱- تهذیب الأسماء واللغات، ج ۲، ق ۲، ص ۱۷۷

ابن عباس خبری درباره «حُمس» و اخبار آنان آورده که در آن گفته است: ایشان (حمسی ها) در مناسک حج خود و در مورد توقف در عرفه که جزو حِلّ (غیر حرم مکه) است، کاستی هایی روا می دارنـد. در آنجا توقف نمی کننـد و از آنجا کوچ نمی کننـد و شب عرفه در مأزمین که در کنار حرم و در نمره است توقف می کنند و روز عرفه را در «اراک» از نمره می مانند. (۱) نمره همچنین جایی در قدید است. محبّ طبری این نکته را در «القری» ذکر کرده است. والله اعلم.

۱- اخبار مکه، ج ۱، صص ۱۸۱- ۱۸۰

صفحه سفید

باب بیست و سوم: مدرسه ها، کاروانسراها، سقاخانه ها، و اماکن عمومی مکّه مکرّمه و اطراف آن

مدارس و مکتب خانه های مکه معظمه

مدرسه های وقفی در مکه، آن گونه که من شناخته ام، یازده باب است؛ از جمله در طرف شرقیِ مسجدالحرام، مدرسه ملک افضل عباس بن ملک مجاهد، حاکم یمن، متعلّق به فقهای شافعی است که پیش از سال ۷۷۰ وقف گردید و در همین سال، تدریس در آن آغاز شد.

دیگر در طرف شامیِ مسجدالحرام مدرسه ای در دار العجله است و در سمت راست کسی است که از باب العجله خارج می شود. من ندانستم که چه کسی و چه زمان آن را وقف کرده است. پس از آن، اندکی پیش از سال ۷۲۰ یا کمی دیرتر، در اوایل دهه سوّم امیر ارغون حلقه های درس برای حنفی ها در آن برگزار کرد. همچنین در طرف غربیِ مسجدالحرام، سه باب مدرسه وجود دارد که همان مدرسه موقوفه فخرالدین شلّاج امیر مکه است. پدر او ملک مظفر نیز موقوفه خوبی برای آن گذاشته است که احتمالًا (متعلق به او نبوده و) به وی منسوب است. این مدرسه به فقهای شافعی و محدثان تعلق دارد.

در طرف جنوبیِ (مسجدالحرام) مدرسه ملک مجاهد، حاکمِ یمن است که متعلق

به فقهای شافعی است. تاریخ وقف آن نیز ذی قعده سال ۷۳۹ است. در طرف یمانی نیز مدرسه ملك ... منصور غیاث الدین ابومظفر اعظم شاه بن سلطان سعید شهید اسکندر شاه بن سلطان شمس الدین مغفور، حاکم بنگال است که برای فقهای مذاهب چهارگانه است. متولّی خرید زمین و بنا و عمارت این مدرسه خدمتگزار او ... یاقوت سلطانی غیاثی بوده که به تاریخ اول ماه رمضان سال ۸۱۳ زمین آن به بهای دوازده هزار مثقال (نقره؟) خریداری شد و در شوّال همان سال بنا به شرایط قرار داد فروش تکرار شد و در رمضان همان سال شروع به خراب کردن بناهایی که از قبل بود و نیز آغاز ساختمان (جدید) کردند و در آخر ماه صفر سال ۸۱۴ به پایان رسید و در ماه ربیع و جمادی الأول این سال، عمارت آن از داخل و بخش اعظم بیرون آن سفیدکاری شد و کارهای مورد نیاز دیگر برای این ساختمان انجام گردید و تحسین همگان را برانگیخت.

تاریخ وقف آن، هفتم محرم سال ۸۱۴ است و پس از پایان عمارت طبقه پایین و قسمت اعظم طبقه بالای آن بوده است. چهار فقیه مدرس که چهار قاضی مکه در آن روزگار بودند، به تدریس در آن پرداختند و از سوی اینان شصت نفر شاگرد؛ بیست تن از شافعی ها، بیست نفر از حنفی ها، ده نفر از مالکی ها و ده نفر از حنبلی ها در آنجا به آموزش اشتغال یافتند. ایوان شرقی به تدریس شافعی ها و حنفی ها و ایوان غربی به محل تدریس مالکی ها و حنبلی ها اختصاص یافت و یازده خانه وقفی بالای این مدرسه به استثنای یکی که ویژه همان مدرسه شد، برای سکونت فقرا اختصاص یافت. آغاز تدریس در این مدرسه به تاریخ شنبه هفتم جمادی الآخر سال ۸۱۴ که از همان زمان اوقات تدریس ایام هفته از سوی (فقهای مذاهب نیز) تعیین گردید. بدین ترتیب که تدریس شافعی پیش از ظهر روزهای شنبه و دوشنبه و تدریس حنفی پیش از ظهر روزهای یکشنبه و چهار شنبه و پنجشنبه و تدریس مالکی ها در فاصله ظهر تا عصر روزهای شنبه و یکشنبه و دو شنبه بود که از همان ابتدا من به تدریس پرداختم. تدریس حنبلی ها در فاصله ظهر تا عصر روزهای چهار شنبه و پنج شنبه بود. واقف یاد شده برای مدرسین و فقها و محصلان مدرسه و برای هزینه های جاری آن، وقف هایی در نظر

گرفت که شامل دو باغ و یک (سهم) آب می شد؛ دو باغ یکی به نام «سلمه» و دیگری به نام «حِلّ» بود که در روستای معروف به «رُکانی» در وادی «مَرّ» از نواحی مکه معظمه قرار دارند.

مقدار آب چهار وجب بود که منشأ آن از چشمه ای در روستای یاد شده بود و دو وجب آن طی شب و روز به باغ حسین منصور سرازیر می شد. واقف مزبور سود حاصل از این اوقاف را هر سال پنج قسمت می کرد. یک قسمت برای چهار مدرسه که به طور مساوی میان ایشان تقسیم می شد و سه قسمت برای طلبه ها به طور مساوی، و قسمت آخر نیز به سه بخش می شد، یکی برای آب و روغن و خود مدرسه و دو بخش دیگر برای ساکنان مدرسه (همان فقرا) که به طور مساوی میان ایشان تقسیم می شد.

وقف این اوقاف در نهم محرم ۸۱۴ صورت گرفت و در نیمه دوم ذی حجّه آن سال همان وقف کننده، خانه ای در روبه روی مدرسه که معروف به «دار امّ هانی» بود، وقف مدرسه کرد؛ آن را به پانصد درهم خریداری کرده بود و همان سال آن را مرمت کرد و وقف (برای تأمین) هزینه های مدرسه مزبور نمود. در این سال وقف کننده و پس از حج، از مکه به سفر رفت تا مخدوم خود سلطان غیاث الدین را در جریان کارها قرار دهد، ولی آن دو یکدیگر را ندیدند؛ زیرا یاقوت در ربیع الأول ۸۱۵ در جزیره هرمز وفات یافت و سلطان غیاث الدین نیز در آخر سال ۸۱۴ یا اوایل سال ۸۱۵ وفات یافت که البته تاریخ اوّل به نظر درست تر می آید؛ زیرا در مراسم سال ۸۱۴ خبر مرگ او پخش گردید، ولی درست نبود و پس از آن خبر صحیح فوت وی در سال ۸۱۵ رسید- خدای آنان را بیامرزد!

دیگر مدرسه ابو علی بن ابی زکریا در نزدیکی مدرسه مجاهدیه که به نام (مدرسه) ابوطاهر مؤذن معروف است. تاریخ وقف آن بنا به سنگ نوشته ای که بر آن است، سال ۶۳۵ است و واقف آن امام شهید ذکر شده که او را نشناختم. دیگر مدرسه ارسُوفی در نزدیکی باب العمره است. ارسوفی همان عفیف عبداللّٰه بن محمد ارسوفی (۱) است که به نام

۱- بازرگان باانصافی بود که در سال ۵۹۳ در مصر وفات یافت و به نیکوکاری و صدقه دادن و کار خیر درمصر و حجاز شهرت داشت. نک: «التکمله لوفیات النقله»، ج ۱، ص ۲۷۷، شماره ۳۷۹

وی مشهور است و ندانستم که چه زمان وقف شده ولی باید بیش از دویست سال از وقف آن گذشته باشد و شاید هم وقف آن در همان تاریخ وقف کاروانسرایی (به همین نام) است که در نزدیک آن قرار دارد و به نام ساکن آن ابو رُقَیبه به کاروانسرای ابو رُقَیبه معروف است که به تاریخ آن خواهیم پرداخت. دیگر مدرسه ابن حداد مهدوی است که در نزدیکی مدرسه ارسُوفی است که امروزه به مدرسه «اشراف أدراسه» معروف است؛ زیرا أدراسه آن را تصاحب کردند و تاریخ وقف آن، ماه ربیع الثانی سال ۶۳۸ است و برای مالکی ها است. دیگر مدرسه نهاوندی، نزدیک جایی است که به آن دُرَیْبَه می گویند و فکر می کنم دویست ساله باشد.

کاروانسراهای مکه معظمه

در مکه، کاروانسراهایی است که وقف نیازمندان و مستمندان شده است؛ از جمله کاروانسرای معروف به «کاروانسرای سدره» در طرف شرقی مسجدالحرام، در سمت چپ کسی است که از در بنی شیبه وارد مسجدالحرام می شود. نمی دانم چه کسی آن را وقف کرده و چه زمان وقف شده است، لیکن در سال چهار صد این وقف برقرار بوده و جای آن، به گفته ازرقی (۱) دارالقواریر بوده که زمان هارون الرشید ساخته شده بود.

دیگر «کاروانسرای قاضی القضاه ابوبکر محمدبن عبداللّٰه بن عبدالرحیم مراغی» است که چسبیده به کاروانسرای فوق الذکر است. کاروانسرایی که بر در معروف به «باب الجنائز» (مسجدالحرام) است و امروزه به «کاروانسرای قیلانی» معروف است، چون کسی به همین نام در آن ساکن است و تاریخ وقف آن بنا بر سنگ نوشته کنارِ درِ آن، سال ۵۷۲ است. در این سنگ نوشته آمده است که این کاروانسرا وقف صوفیان عرب و عجم مقیم یا مسافر مکه شده است.

دیگر، «کاروانسرای میر اقبال شرابی مستنصری عباسی» در کنار در بنی شیبه سمت راست کسی است که از طرف باب السلام وارد مسجدالحرام می شود. تاریخ بنای این

۱- اخبار مکه ج ۱، ص ۱۱۳

کاروانسرا (از سوی شرابی) سال ۶۴۱ است و موقوفه های بسیاری به صورت کتاب، آب و غیره در وادی نزدیک نخلستان برای آن قرار داده است.

و نیز کاروانسرای مادرِ خلیفه، ناصر عباسی است که به «کاروانسرای عُطَیْفِیّه» معروف است؛ زیرا شریف عطیفه حاکم مکه در آن ساکن بود. تاریخ وقف بنا بر نوشته ای روی در چوبی آن ۵۷۹ است (۱).

در همان نوشته آمده است که برای فقرا و صوفیان پرهیزگار و عابد و زاهد و ...

وقف شده است. دیگر، «کاروانسرای حافظ ابوعبداللَّه بن مَنْدَه» (۲)

چسبیده به افزوده دارالندوه است و در آن کنار در است که از آن افزوده به سویقه می روند و امروزه به برهان طبری معروف است. و بر در آن که کنار در افزوده دارالندوه است، سنگی قرار دارد که روی آن نوشته شده است «برای کسانی که از اصفهان می آیند (برای اقامت) چهل روز وقف است و برای دیگران ده ماه و بیست روز وقف است. (۳)»

همچنین «کاروانسرای شیخ ابوحفص عمربن عبدالمجید مَیانشی» (میانه ای؟) در نزدیکی کاروانسرای فوق الذکر است که دو خانه از آن در تاریخ سویقه قرار دارد، ندانستم که میانشی که کاروانسرا بدان منسوب است، نام وقف کننده است یا نام ساکن آن؟ از آنجا که کاروانسرا منسوب به میانشی است، باید بیش از ۲۳۰ سال قدمت داشته باشد.

دیگر، کاروانسرایی است که بر در انفرادی همین افزوده (یعنی افزوده دارالندوه)

۱- در منتخب شفاء الغرام، چاپ اروپا، ص ۱۰۸، تاریخ آن ۵۹۹ نوشته شده.

۲- در «منتخب شفاءالغرام»، ص ۱۰۸، بعد از کلمه مَنْدَه «اصبهانی» آمده است. او محمدبن اسحاق بن محمدبن منده، ابراهیم بن ولیدبن مندهبن بُطّه بن إستادار متوفای سال ۳۹۵ است. نک: ذهبی العبر فی خبر من غیر، ج ۳، ص ۶۰؛ صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۱۹۰؛ ابی یعلی الفراء، طبقات الحنابله ج ۲، ص ۱۹۵۲؛ ابن حجر، لسان المیزان، ج ۵، ص ۷۰؛ ابن منده، من ادرکه الخلّال من اصحاب، تخریج ابی موسی مدینی نسخه خطی

۳- ظاهراً چهل روز متعلق به اصفهانی ها در ایام حج است و آن ده ماه و بیست روز مربوط به خارج از ایام حج است.

قرار دارد که به آن «کاروانسرای فُقّاعیّه» می گویند؛ تاریخ وقف آن، طبق سنگ نوشته ای که بر درِ آن است، سال ۴۹۲ می باشد. در این سنگ نوشته آمده است که متصدی امور (زنان) مقتدی خلیفه عباسی آن را وقف بیوه های نیازمند و بی سرپرست کرده است. و کاروانسرای دیگری در نزدیکی آن است که به آن «کاروانسرای صالحه» می گویند.

واقف و تاریخ وقف آن را نمی دانم.

از دیگر کاروانسراها در طرف شمالی، کاروانسرایی است که به «کاروانسرای قزوینی» معروف است. واقف و زمان وقف آن را ندانستم، ولی در قرن هفتم این کاروانسرا وجود داشته است و درِ آن در کنار «باب السدّه» در خارج از مسجدالحرام قرار دارد.

کاروانسرایی در روبه روی کاروانسرای قزوینی واقع است که به آن «کاروانسرای خاتون» می گویند و امروزه به کاروانسرای ابن محمود شهرت دارد. تاریخ وقف آن سال ۵۷۷ است که بر سنگی بر کنار درِ آن نوشته شداند. همچنین نوشته شده که برای صوفیان پاک طینت عرب و عجم وقف شده است و کسی که آن را وقف کرده (بانو) شریفه فاطمه دختر امیر ابولیلی محمدبن انوشیروان حسنی است.

ودیگر، «کاروانسرای زنجبیلی» روبه روی مدرسه زنجبیلی (۱) است که در باب العمره از بیرون مسجدالحرام واقع است و میان آن و مسجدالحرام یک خانه فاصله است و تاریخ بنای هردو (مدرسه و کاروانسرا) یکی است.

همچنین کاروانسرای معروف به «کاروانسرای خوزی» است که در افزوده باب ابراهیم قرار دارد و امیر قَرامَربن محمودبن قرامر اقدری فارسی، بنا به سنگ نوشته آن، وقف صوفیان غریب و مجرد کرده است و به نظر می رسد تاریخ وقف آن ۶۱۷ باشد.

«کاروانسرای رامشت» در باب حزوره است از دیگر کاروانسراهاست و رامشت

۱- ظاهراً باید مراد مدرسه زنجبیلی باشد که در این صورت معلوم نیست چرا نام این مدرسه در شمارِمدارس مکه نیامده است. احتمال هم دارد که مدرسه به طور مطلق آمده باشد.

همان شیخ ابوالقاسم است که نام او ابراهیم بن حسین فارسی است. وی آن را وقف تمامیِ صوفیانِ مرقّع پوش عراقی کرده است و تاریخ وقف آن سال ۵۲۹ است که یک نسخه از وقف نامه آن را به دست آوردم. بخش بزرگی از این کاروانسرا در همان شبی که مسجدالحرام آتش گرفت؛ یعنی شب بیست و هشتم شوال سال ۸۰۲ در آتش سوخت.

ابتدای آتش در خانه ای بود که نزدیک این کاروانسرا، در کنار مسجدالحرام قرار داشت. آتش از پنجره های خانه زبانه کشید و به مسجدالحرام سرایت کرد. پس از این آتش سوزی چند تن توفیق تقرّب الهی را با تجدید بنای آن پیدا کردند و بخش بزرگی از قسمت پایین آن در کنار مسجد و نیز قسمتهایی از طبقه فوقانی آن، بازسازی شد. پس از آن شریف حسن بن عجلان امیر مکه در اوایل سال ۸۱۸ مبلغ دویست مثقال طلا برای عمارت آن اختصاص داد و با این مبلغ همه قسمتهای سوخته کاروانسرا و خانه های بالایی و هر قسمتی که از بالا یا پایین نیاز به مرمّت داشت، مرمّت و بازسازی شد و مبلغی نیز بابت درِ خانه های کاروانسرا و دیگر موارد مورد نیاز خرج شد و در مجموع به صورت زیبایی در آمد.

«کاروانسرای سید شریف بدرالدین حسن بن عجلان حسنی» (۱)

نایب السلطنه مکه و و دیگر بخش های حجاز است که آن را در سال ۸۰۳ ساخت و روبه روی مدرسه مجاهدیه قرار دارد و این خود از کارهایی است که دیگر امرای مکه نظیر آن را انجام نداده اند و در مکه و منا و «وادی مَرّ» موقوفاتی برای آن، معین شده است.

«کاروانسرای جمال محمدبن فرج»، معروف به ابن بَعلْجَد در نزدیکی کاروانسرای یاد شده و باب حزوره واقع است که تاریخ بنای آن سال ۷۸۷ است و وقف مستمندان بی پناه مکه، شده است.

دیگر کاروانسرایی است روبه روی درِ معروف به باب اجیادِ مسجدالحرام که

۱- سخاوی در شرح حال او می گوید: آثاری داردکه از جمله آنها کاروانسرایی برای فقرا در نزدیکی مسجدالحرام و کاروانسرای دیگری در اجیاد است. در سال ۸۲۹ ه. وفات یافت نک: «الضوء اللامع»، ج ۳، صص ۱۰۵- ۱۰۳، شماره ۴۱۷

تقی الدین عبدالوهاب بن عبداللّٰه معروف به ابن ابی شاکر (۱)در سال ۸۱۵ و پیش از تصدّی سمت وزارت، دستور بنای آن را داد، ولی پیش از اتمام بنای آن، و پس از بنای قسمت پایین کاروانسرا، وفات یافت. پس از فوت او، امیر فخرالدین عبدالغنی بن ابی الفرج استادار کبیر مؤیدیِ ملکی به صورت شرعی عهده دار آن شد و شریف حسن بن عجلان امیرِ مکه دستور تکمیل بنای آن را داد. به دستور او بخش بزرگی از طبقه بالایی و پایینی آن در سال ۸۲۰ ساخته شد و در ذی قعده سال قبل از آن، ابن ابی شاکر وفات یافت و ابن ابی الفرج در نیمه شوال ۸۲۱ و پیش از تکمیل بنای آن، وفات یافت. در حال حاضر فقرا در آن ساکنند؛ کاروانسرا یک در، علاوه بر درِ «باب اجیاد الصغیر» در خیابان اصلی، دارد.

«کاروانسرای سلطان شاه شجاع» (۲)

حاکم بلاد فارس، دیگر کاروانسرایی است که در روبه روی «باب الصفا» است. به آن «کاروانسرای شیخ غیاث الدین ابرقوهی طبیب» می گویند، چونکه وی متولّی این کاروانسرا و بنای آن بوده است.- خدایش جزای نیک دهاد!- تاریخ عمارت آن در سال ۷۷۱ بوده و برای پرهیزگاران و عجم های مجرّد بلاد فارس، وقف شده است.

«کاروانسرای بانیاسی»، کاروانسرای دیگری است در نزدیکی آن و در سمتِ چپِ کسی است که به صفا می رود. تاریخ (بنای) آن، سال ۸۲۵ بوده و امیرفخرالدین ایاز بن عبداللّٰه بانیاسی آن را برای فقرای معروف به دینداری و نیک نفسی، در تاریخ پیش گفته، وقف کرده است.

و دیگر، خانه معروف به «دار خیزران» در نزدیکی صفا (ابتدای سعی) است که نمی دانم چه کسی و در چه تاریخی آن را وقف کرده است.

«کاروانسرای عباسی»، کاروانسرایی است معروف و آن در محلّ سعی است که

۱- متوفای سال ۸۱۹ ه. نک: «الضوء اللامع»، ج ۵، صص ۱۰۳- ۱۰۲، شماره ۳۸۴

۲- شاه شجاع بن محمد بن مظفر یزدی، متوفی سال ۷۸۷ یا ۷۸۶ است نک: الدررالکافته، ج ۲، ص ۱۸۷- متن و حاشیه

نشانه سبز دارد. این مکان در آغاز، آبریزگاه بوده، سپس تبدیل به کاروانسرا گردیده است. ملک منصور لاجین منصوری، آن آبریزگاه را ساخته بود و فرزند استاد او ملک ناصر محمدبن قلاوون الفی- که خدای به هردوی آنان پاداش هرچه بیشتر دهاد!- آن را به صورت کاروانسرا در آورد و آنگونه که به من گفته اند، نام هردو در آنجا قید شده است.

«کاروانسرای شیخ ابوالقاسم بن کلاله طیبی» در مسعی، نزدیک همین کاروانسرا (کاروانسرای عباسی) است که تاریخ بنای آن به سال ۶۴۴ باز می گردد.

«کاروانسرای تمیمی» کاروانسرای دیگری است در مسعی، در مروه و در طرفِ چپِ کسی که رو به مروه می رود.

شیخ ابوالعباس یا ابوجعفر احمد بن ابراهیم بن عبدالملک بن مطرف تمیمی مرینی فنجیری آن را وقف فقرای متاهّلِ عرب و عجم و دیگران از اهل خیر و دین و فضیلت نموده است که متناسب با موقعیت خود، در منازل آن جای گیرند. زمان وقف، دهه دوم شوال ۶۲۰ بوده است و گرمابه ای که در اجیاد است، به عنوان موقوفه برای آن تعیین کردند. وقف نامه گرمابه را یافتم لیکن آن را گم کردم.

کاروانسراهای بالای مکه:

از جمله «کاروانسرای علی بن ابی بکر بن عمران عطار مکی» است که تنها پس از مرگ وی و در همان سال- که ۸۰۱ باشد- تثبیت شد (۱). دیگر، کاروانسرایی است که آن را «کاروانسرای ابوسماحه» می نامند، به دلیل سکونت وی در آن، در نزدیکی کشتارگاهِ بزرگ، بالای آن، در سمت راستِ کسی که به معلّاه می رود، و طبق سنگ نوشته ای که موجود است، امیر قایمازبن عبداللّه سلطانی، سلطان روم و ارمنستان (۲) ابوالفتح قلیچ بن ارسلان بن مسعودبن قلیچ ارسلان سلجوقی آن را به سال ۵۷۸ برای مقیمان و ساکنان و بی خانمانهای حنفی در مکه وقف کرده است.

۱- «الضوء اللامع»، ج ۵، صص ۲۰۶- ۲۰۵، شماره ۶۸۳

۲- در اصل خالی است و به نظر می رسد نقصی دارد.

در بالای مکه، سه کاروانسرا وجود دارد که به آنها «کاروانسراهای اخلاطی» می گویند که برخی از آنها تنها برای زنان حنفیِ مقیم و مسافر وقف شده و برخی برای اهالی شهر اخلاط که قصد بیت اللّه الحرام می کنند وقف گردیده است. تاریخ وقف برخی سال ۵۹۰ و برخی نیز سال ۵۹۱ است.

دیگر کاروانسرایی است که به آن «کاروانسرای وَثْش» می گویند که نزدیک کاروانسراهای فوق الذکر است.

وکاروانسرایی است متعلق به عطیهبن خلیفه مطیرن؛ از تجّار معاصر مکه.

در کوچه حجر در مکه، دو کاروانسرا وجود دارد: یکی «کاروانسرای معزّ ابراهیم بن محمد اصفهانی»، نواده شیخ قطب الدین قسطلانی است که آن را در تاریخ آخر رجب ۷۴۹ وقف دینداران و نیکوکاران فقیر و بی خانمان اهل مکه؛ اعم از عرب و عجم کرده است و دیگری کاروانسرای بانو امّ الحسین، دختر قاضی مکه شهاب الدین طبری است که آن را در شعبان ۷۸۴ وقف مستمندان و فقرا کرده است.

کاروانسراهای موجود در «سوق اللیل»:

از جمله آنها، کاروانسرایی است که به آن «کاروانسرای سعید هندی» می گویند، چون او در آن ساکن بوده است. تاریخ وقف و واقف را نشناختم.

دیگر جایی است که به آن «زاویه امّ سلیمان» می گویند که تاریخ (بنای) آن سال ۷۷۲ است.

کاروانسراهای موجود در «اجیاد»:

«کاروانسرای زیت» از جمله مکانهاست. نه واقف آن را می شناسم و نه می دانم چه زمان وقف شده است.

«کاروانسرای غزی» دیگر کاروانسرایی است که آن را علی بن محمد مصری در سال ۶۲۲ برای فقرا و نیازمندان مسلمان مجرّد، از هر طبقه، وقف کرد.

«کاروانسرای ساحه» دیگر کاروانسرایی است که طی قرن هفتم برقرار بوده است.

این کاروانسرا را گروهی از زنان؛ از جمله مادر شیخ قطب الدین قسطلانی وقف زنان

غریبه و متدیّن و مستمند کرده اند.

«کاروانسرای ربیع» از کاروانسراهای معروف است که واقف، آن را از سوی موکّل خود، سلطان ملک افضل نورالدین علی (۱) بن سلطان صلاح الدین یوسف بن ایّوب در تاریخ دهه میانی ذی حجه ۵۹۴ برای مستمندان غریب و مسلمان وقف کرده است.

مورد دیگر، کاروانسرایی است نزدیک کاروانسرای ربیع که سید حسن بن عجلان، امیر مکه دستور بنای آن را داد. این کاروانسرا به ایوان خانه ای متصل است که امیر مکه برای خود «در اجیاد» ساخته است و بخش اعظم طبقه پایین و یک طرف از طبقه بالای آن مورد مرمّت و بازسازی قرار گرفت و در سال ۸۲۲ بنّاهایی در مکه برای تکمیل آن، به کار گرفته شدند و ساخت آن آغاز شد. شریف حسن دستور بنای آن را در سال ۸۱۶ داد و چاه معروف به «عفراء» در آن حفر گردید.

«کاروانسرای بنت التاج»، یکی دیگر از کاروانسراها است. نمی دانم در آغاز چه کسی آن را وقف کرده است. (این کاروانسرا) بیش از دویست سال قدمت دارد و روی در آن سنگ نبشته ای است که در آن این عبارت آمده: این کاروانسرا برای زنان صوفی و مقیم وقف شده است.

و مورد دیگر، کاروانسرا «کاروانسرای مسکینه» است.

کاروانسرای دیگری نیز در حِزامیه هست که به «کاروانسرای دمشقیّه» معروف است و برای صوفیه و علما و قاریان (قرآن) و فقرای اهل دمشق و اهالی عراق عرب و عجم، در رجب سال ۵۲۹ وقف شده است.

«کاروانسرای زرندی» دیگر کاروانسرایی است که شیخ نجیب الدین ابوالحسن بن محمدبن جبرئیل زرندی آن را برای سادات زرند که به حج بیت اللّه الحرام می آیند، وقف

۱- وی در دمشق سلطنت کرد و در سال ۶۲۲ ه. وفات یافت. در باره او نک: ابن واصل، «مفرّج الکروب»، ج ۲، ۴۲۳ ذیل «الروضتین» ابی شامه، ص ۱۴۵؛ «شفاء القلوب»، ص ۲۵۶؛ «التکمله لوفیات النقله» منذری، ج ۳، ص ۱۴۰؛ «البدایه والنهایه» ابن کثیر، ج ۱۳، ص ۱۰۸؛ «امراء دمشق» صفدی، ص ۵۸؛ «النجوم الزاهره»، ج ۶، ص ۲۶۲؛ «شذرات الذهب»، ج ۵، ص ۱۰۱؛ «ترویح القلوب فی ذکر الملوک» بنی ایوب زبیدی، ص ۶۹

کرده است و بیش از سیصد سال قدمت دارد.

مورد دیگر، کاروانسرایی است که به «کاروانسرای سبتیه» معروف است و در سال ۵۲۹ وجود داشته است.

کاروانسرای دیگر آن است که پشت کاروانسرای زرندی قرار دارد و ویژه زنان می باشد و طی قرن هفتم پابرجا بوده است.

کاروانسرای دیگری در نزدیکی این کاروانسرا وجود دارد که به آن «کاروانسرای بنت حرابی» می گویند؛ زیرا همین زن، در آن ساکن بوده و به من گفته اند که همو آن را وقف کرده است.

«کاروانسرای ورّاق» نیز نزدیک باب ابراهیم است که نام واقف و تاریخ وقف آن را نمی دانم.

کاروانسرای دیگر، «کاروانسرای قاضی موفق جمال الدین علی بن عبدالوهاب اسکندری» است که آن را در سال ۶۰۴ وقف اعراب مجرّد و نیازمند کرده است و متأهلان در آن جایی ندارند. این مطالب بر سنگ نوشته ای بر درِ آن قید شده و کلمه عَرَب به فتح اول و دوم قید شده است. این کاروانسرا پایین شهر مکه واقع است.

در سمت شبیکه در «مسفله» نیز چندین کاروانسرا وجود دارد:

از آنهاست کاروانسرایی که به «کاروانسرای ابو رُقَیبه» معروف است (چون وی در آن ساکن بوده است) و به آن «کاروانسرای عفیف» هم می گویند؛ عفیف همان ارسوفی صاحب مدرسه ای در نزدیکی آن است که آن را از سوی خود و از سوی موکّل شریک خود قاضی عبدالرحیم بن علی بیسانی (۱) در سال ۵۷۱ وقف کرده است؛ در سنگ نوشته درِ

۱- وی وزیر سلطان صلاح الدین ایوبی بوده و در سال ۵۹۶ ه. وفات یافته است. شرح حال او در این منابع آمده است: خریده القصر القسم المصری، ج ۱، ص ۳۵؛ «معجم البلدان»، ج ۱، ص ۷۸۸؛ «مرآه الزمان»، ج ۸، ص ۸۷۳؛ «ذیل الروضتین»، ص ۱۷؛ «الجامع» ابن الساعی، ج ۹، ص ۲۸؛ «وفیات الأعیان» شماره ۳۴۷؛ «طبقات الشافعیه الکبری»، ج ۴، ص ۲۵۳؛ «البدایه والنهایه»، ج ۱۳، ص ۲۴؛ «التکمله لوفیات النقله»، ج ۱، ص ۳۵۸؛ «الفلاـکه والمفلوکون»، ص ۸۹؛ «السلوک» مقریزی، ج ۱، ص ۱۵۳؛ «حسن المحاضره»، ج ۱، ص ۲۷ «شذرات الذهب»، ج ۴، ص ۳۲۴

آن، افزون بر مطلب پیش گفته آمـده است: اینجا برای مردان فقیر و مسـتمند عرب و عجم که به مکه می آیند یا مجاور (مقیم) مکه هستند، وقف شده است، مشروط برآن که بیش از سه سال متوالی سکونت نکنند و در سفر نیز تنها تا فاصله قصر نماز حق استفاده از آن را دارند. (۱) یکی دیگر از آنها، کاروانسرایی است در نزدیکی عفیف، به نام «کاروانسرای طویل» که به نظر می رسد در دهه هفتم قرن هشتم بنا شده است.

«کاروانسـرای جهه» دیگر کاروانسـرایی است که به نـام خـانه های متبرکه به وسـیله فرحات، همسرِ ملک اشـرف اسـماعیل بن فضـل، حـاکم یمن- که خـدایش جزای خیر دهـاد!- جهت اسـتفاده چاروادارهـا سـاخته شـد. به آنجا «کاروانسـرای شـیخ علی بغدادی» هم می گویند، زیرا آن شـخص، متولّی آن و عمارتش بوده است. تاریخ وقف این کاروانسـرا، سال ۸۰۶ بوده و برای فقرای دوره گردِ مستحق و مجرّد و نیازمند به مسکن، در نظر گرفته شده است.

دو کاروانسـرا نیز در نزدیکی جایی است که به آن «دُرَیْبَه» می گوینـد؛ یکی از آنها «کاروانسـرای ابن السوداء» است که به نام ساکن آن ابن السوداء شـهرت یافته و بر در آن سـنگ نوشته ای است که در آن آمده است: امّ خلیل خدیجه و امّ عیسی مریم، دختران فرمانـده ابوثامر مبارک بن عبداللّه قاسـمی آن را برای زنان شافعی مذهب صوفی متدیّن و بی همسـر، در دهه اوّل ربیع الأول ۵۹۰ وقف کرده انـد. به آن «کاروانسـرای هرّیش» هم می گوینـد. و دیگری به نـام «کاروانسـرای ابن غنایم» شـناخته می شود. بر در آن سـنگی است با مطلبی به این مضمون: سلطان ملک عادل ملک الجبال و ثغور و هند محمدبن ابو علی آن را در سال ۶۰۰ برای مردان عرب و عجم و صوفی وقف کرد. مشروط بر آن که تعداد ساکنان آن، از ده نفر- اعم از مجاور یا مسافر یا از هر دو گروه- زیادتر نباشـند. این بود کاروانسـراهایی که در حال حاضـر در مکه از وجود دارد و خداوند به واقفان آنها و کسانی که توجهی به آنها دارند، پاداش نیکو دهاد!

۱- یعنی مسافرانی که آن قدر راهشان نزدیک است که نمازشان قصر نیست، حق استفاده ندارند.

در مکه موقوفه های بسیاری به قصد قربت به خدا وقف شده که بیشتر آنها به دلیل دست به دست شدن، ناشناخته مانده اند؛ از جمله موقوفه معروف: «بیمارستان مستنصر عباسی» در طرف شمالی مسجدالحرام است که تاریخ وقف آن ۶۲۸ است و شریف حسن بن عجلان، حاکم مکه عمارت امروزی آن را مورد بازسازی و مرمّت و تجدید بنا قرار داد و علاوه بر آنچه در ابتدا بوده، دو ایوان یکی در طرفِ شامی و دیگری در طرفِ غربی افزود و یک آبگیر و یک رواق بالای دو ایوانِ یاد شده و نیز روی ایوان شرقی که از قبل وجود داشت، ساخت و ایوان شرقی را بازسازی کرد و چاهی را که از آن استفاده می شد، به آبگیر (وضو گاه) صرغتمشیّه متصل کرد و تمامی آنچه را که بنا کرد و منافع حاصل از آن را در مدت استحقاقی برای مستضعفین و مجانین وقف کرد و موقوفه هایی از جمله خانه معروف به «دارالاماره» کنار درِ بنی شیبه را پس از بازسازی آن- که به دنبال آتش سوزی آخر ذی قعده ۸۱۴ پیش آمد و کاملًا ویران گردید- برای آن در نظر گرفت.

این خانه پیش از آن از سوی قاضیِ شافعی مکه، به مدت یکصد سال، به اجاره بیمارستان در آمده بود و قاضی اجازه داده بود که از عایدات بیمارستان، صرف بازسازی آن شود.

اجاره این خانه در ماه صفر ۸۱۶ صورت گرفت.

وقف منافع (موقوفه) با نظر برخی متأخران مالکی، همخوانی دارد. برخی طلبه های مالکی نیز حکم به این کار داده اند تا موضوع را تثبیت کنند، هرچند عده ای از بزرگان مالکی قائل به جواز این کار نیستند ومذهب شافعی وابوحنیفه واحمدبن حنبل نیز چنین است. خداوند همه ما را به انجام کارهای نیک توفیق دهاد!

سقاخانه های مکه، حرم، منا، مزدلفه و عرفه

در مکه و حرم آن، چندین سقاخانه وجود دارد که به آنها «سبیل» هم می گویند و بیشتر مردم، آنها را به این نام می شناسند. تعدادشان نیز بسیار است، ولی برخی به خاطر خرابی، فراموش شده اند و برخی نیز به رغم ویرانی، هنوز شهرت دارند.

از جمله این سقاخانه ها، «سقاخانه عطیه بن ظهیره» در بالای مکه (۱) و نیز «سقاخانه قاسم زنکی» در کنار مسجدالرایه و «سقاخانه سیّده» (بانو) امّ الحسین دختر قاضی شهاب الدین طبری در محل سعی در کشتارگاه و سقاخانه ای متعلق به ابن بعلْجد در «عین بازان» است که در محلّ سعی نزدیک نشانه سبز کنار مناره باب علی و مقابل آن قرار دارد و سقاخانه سیّد شریف حسن بن عجلان سلطان حجاز در زمان ماکه در کاروانسرایی قرار دارد که خود آن را بنا کرده است.

بخش بالای مکه نیز سقاخانه ای متعلق به ام سلیمان صوفی است که در کنار قبر او در (قبرستان) معلّاه نزدیک «در معلّاه» قرار دارد.

برخی دیگر از سقاخانه ها عبارتند از:

سقاخانه قاضی زین الدین عبدالباسط (۲)

، که وی آن را در سال ۸۲۶ در معلّاه در سمت راست کسی که از حجون پایین می آید، ساخته است.

سقاخانه عطیه مطیر؛ که در قسمت بالای قبرستان و کنار چاه قرار گرفته که به آن «بئر الطواشی» نیز می گویند.

سقاخانه ای که سعدالدین جبروت آن را ساخت.

سقاخانه ابن صنداد؛ این سقاخانه گرچه به نام ابن صنداد شهرت دارد، لیکن وی آن را نساخته، بلکه یکی از امرا به نام ملک کامل فرزند ملک مسعود، حاکمِ مکه آن را بنا کرده است.

سقاخانه سید شریف حسن بن عجلان؛ در بالای این سقاخانه، سمت منا است که

۱- قاضی ابوالسعادات بن ظهیره، در اوایل سال ۸۵۶ آن را بازسازی کرد.

۲- او عبدالباسط بن خلیل دمشقی قاهری و متولّد سال ۷۸۴ در دمشق است. به سال ۸۵۴ در قاهره وفات یافت. سخاوی می گوید: او را کارهای نیک و خیر بسیاری در سراسر گیتی است که در شمار نمی آید؛ از جمله در هریک از مسجدهای سه گانه و در دمشق و غزه و قاهره، مدرسه ای ساخته است و بسیاری از راه های حجاز را مرمّت کرده و همه ساله کاروان هایی از دمشق و قاهره راهی حرمین مکه و مدینه می کند که فقرا و نیازمندان را به آنجا می برند و بر می گردانند نک: «الضوء اللامع»، ج ۳، صص ۲۷- ۲۴، شماره ۸۱

حسن بن عجلان در سال ۸۱۲ دستور بنای آن را صادر کرد و مسجد وی نیز همانجا واقع است.

سقاخانه ستّ؛ که در جاده منا قرار دارد و مشهور است. بانویی که این سقاخانه به نام او است، خواهر ملک ناصر حسن حاکم مصر است. تاریخ بنای این سقاخانه سال ۷۶۱ است.

سقاخانه معلم عبدالرحمان بن عقبه؛ در نزدیکی منا واقع است.

سقاخانه عطیه مطیر؛ که در منا واقع است.

در منا، مزدلفه و عرفه نیز چندین سقاخانه دایر وجود دارد. در فاصله راه های عرفه و مزدلفه و منا نیز سقاخانه های خرابی هست که برخی از آنها ناشناخته اند. در اصل این کتاب بدانها اشاره کرده ایم.

در پایین مکه و کنار تنعیم نیز چندین سقاخانه وجود دارد؛ از جمله سقاخانه زنجبیلی است که به آن سقاخانه ابی راشد می گویند؛ زیرا وی این سقاخانه را بازسازی کرد. و به آن، سقاخانه مکین نیز می گویند؛ چون او نیز آن را بازسازی کرده است. طبق سنگ نوشته موجود در آنجا، زنجبیلی آن را در سال ۶۲۰ بازسازی کرده، ولی این تاریخ باید مربوط به بازسازی دیگری باشد؛ چرا که به گفته ابن شاکر کتبی، زنجبیلی ۳۷ سال پیش از این تاریخ وفات یافته است. سقاخانه ابی راشد نیز در سال ۷۸۸ و سقاخانه مکین در سال ۸۰۸ بازسازی شده اند.

سقاخانه دختر قاضی عبدالرحمن بن عقبه مکی.

سقاخانه بانو زینب دختر قاضی شهاب الدین طبری؛ این بانو، به عنوان صدقه از سوی برادرش قاضی نجم الدین محمدبن قاضی شهاب الدین طبری در سال ۷۶۵ آن را ساخت، ولی در حال حاضر به علت خرابی، غیر قابل استفاده است.

سقاخانه ملک منصور حاکم یمن؛ که مشهور است.

سقاخانه جوخی؛ که فعلًا قابل استفاده نیست. در آنجا سنگی افتاده دیدم که روی آن نوشته شده است: «مقتدر عباسی و مادرش دستور بنای این سقاخانه و چاه های پشت

آن را صادر کرده و آن را صدقه قرار داده اند»، با ذکر این تاریخ: سال ۸۰۲. (۱) مورد دیگر، سقاخانه ای است در پایین آن به سمت مکه که شهاب المکین در سال ۸۰۸ آن را بازسازی کرد؛ کنار این سقاخانه حوضچه ای برای استفاده چهارپایان وجود دارد.

در مکه سقاخانه هایی بیش از آنچه ذکر کردیم نیز وجود داشته است، زیرا فاکهی ضمن سخن در باره سقاخانه ها می گوید: در مکه، تقریباً در هرگوشه و کنار و تنگه و درّه آن از در مسجدالحرام گرفته تا منا و اطراف و مسجد تنعیم یک صد سقاخانه وجود دارد.

برکه های مکه، حرم و عرفه

در مکه و حرمِ آن، چندین برکه وجود دارد که نمی دانم چه کسی آنها را ساخته است. به آنها «مصانع» هم می گویند.

از جمله دو برکه در باب معلّاه است که به هم چسبیده اند و در زمان ناصر حسن، حاکمِ مصر، در نخستین دوره ولایتش در سال ۷۴۹ بازسازی شدند و پس از آن نیز چندین بار مرمّت گردیدند؛ یک بار در سال ۸۲۱ که با آهک مورد مرمّت قرار گرفت و آن قسمت از دیواره هاکه آهک اندود نشده بود آهکی شد و از همه طرف دیواره های آن را از زمین به اندازه تقریباً یک ذرع و جاهایی نیز بیشتر، بالا آوردند و مانعی را که میان دو برکه وجود داشت، برداشتند. دیواره کنار آن را نیز که در طرف راه اصلی قرار داشت، خراب کردند و در آنجا دو حفره ایجاد نمودند و طاقی را برآن ساختند و در محل طاق، دری از چوب عرعر قرار دادند تا مانع از ورود کودکان به برکه شود و از افتادن آنان به درون برکه ها جلوگیری کند. پایین در نیز پلکانی قرار دادند. این بناها و مرمّت ها به دستور علاءالدین قائد مدینی بوده (که از حالت برکه کوچکی که کنار مسجدالحرام در طرف شرقی و بخش اعظم طرف یمانی قرار داشت، به دست ناظر مسجدالحرام؛ یعنی

۱- در اصل چنین است، ولی درست تر آن است که ۳۰۲ باشد؛ زیرا المقتدر عباسی از ۲۹۵ تا ۳۱۸ ه. عهده دار خلافت بود.

قاضی القضاه ابی یُمن نویری (۱) صورت گرفت. در زیر برکه کوچکتر سوراخی قرار دارد که از همه طرف آب آن خالی می شد. این کارها در رجب و شعبان سال ۸۷۰ صورت گرفت). (۲) برخی دیگر از برکه ها عبارتند از:

- دو برکه متصل به هم که یکی از آنها چسبیده به باروی باب معلّاه در بوستان «صارم» است و هردو بدون استفاده بودند؛ یکی از آنها در نیمه دوم سال ۸۱۳ مرمّت و بازسازی شد و از چشمه بازان پرگردید. شهاب برکوت مکین (۳)، دستور بنا و مرمت و جاری ساختن آب در آن را صادر کرد.

- دو برکه در محلّ تولد پیامبر صلی الله علیه و آله در «سوق اللیل» است و آن گونه که به من گفته اند، منسوب به شخصی به نام «مسلمانی» است.

- برکه ای است در پایین مکه که به آن «برکه باب ماجن» می گویند؛ زیرا در کنار دروازه مکه معروف به «باب ماجن» قرار دارد.

در حرم مکه کنار منا و عرفه نیز چندین برکه وجود دارد که از جمله برکه معروف به «برکه سلم» است و نمی دانم چه کسی آن را تأسیس کرده است. این برکه را امیر معروف به ملک نائب السلطنه مصر بازسازی کرد و قنات هایی را که از منا بدان می ریزند، مرمّت کرد. این کار در سال ۷۴۵ صورت گرفت.

در طرف منا و کنار مزدلفه، در جاده عرفه، برکه های بی استفاده دیگری وجود دارد

۱- او محمدبن علی بن احمدبن عبدالعزیز عقیلی نویری مکی شافعی در سال ۷۹۳ متولد شد و مسند قضادر مکه و جدّه و نیز نظارت مسجدالحرام را در زمان های مختلف بر عهده داشت. او در سال ۸۵۳ وفات یافت. نک: «الضوءاللامع»، ج ۹، ص ۱۴۴- ۱۴۳، شماره ۳۶۰

۲- آنچه میان پرانتز آمده است از «منتخب شفاء الغرام» ص ۱۱۹ افزوده شده و به نظر می رسد در حاشیه برخی نسخه ها بوده، ولی در اصل نیامده است.

۳- «منتخب الشفاء» به جای المکین، المکی آمده است. شهاب الدین بنده آزاده سعید مکینی آزاده مکین الدین یمنی است که در سال ۸۳۰ وفات یافت. سخاوی می گوید: از جمله کارهای نیک وی، ساخت سقاخانه و استخری برای چهارپایان در جاده انس است. نک: «الضوءاللامع»، ج ۳، ص ۱۵، شماره ۶۱

که ویران شده اند و ما در اصل این کتاب به آنها اشاره کرده ایم.

در عرفه نیز چندین برکه وجود دارد که بیشتر آنها در حال حاضر از خاک پر شده و با زمین هم سطح گردیده اند. برخی از این برکه ها، به وسیله عجوز مادر مقتدر (خلیفه عباسی) ساخته شده و شامل پنج برکه می شود که تاریخ ساخت آنها سال ۳۱۵ است.

برخی دیگر را نیز مظفر حاکم اربل در سال ۵۹۴ و پس از آن ایجاد کرده است. برخی را نیز اقبال شرابی مستنصری عباسی در سال ۶۳۳ بازسازی کرد. این دو نفر، برکه های اطراف چشمه عرفه را نیز مرمت کردند و نام اقبال روی برخی از برکه های اطراف «جبل الرحمه» وجود دارد. ملک نایب السلطنه مصر نیز برخی از آنها را بازسازی نمود.

پس از آن برکه هایی نیز در زمان ملک اشرف شعبان حاکم مصر بازسازی شد.

چاه های مکه و منطقه حرم

ازرقی، مطالبی در باره چاه های مکه و حرم آن و نیز چاه های مکه در عرفه، در زمان جاهلیت و اسلام بازگفته است، لیکن جز تعداد اندکی که در باره آنها توضیح خواهیم داد، بقیه چاه ها، قابل شناسایی نیستند. از این رو تنها به معرفی چاه هایی که قابل شناسایی هستند، بسنده کرده ایم. مجموع چاه هایی که در محدوده باروهای مکه قرار دارند، پنجاه و هشت حلقه است.

از جمله، چاهی است در کاروانسرای «سِدرَه» که دارای آب است و آن را هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کِلاب حفر کرد. می گویند قُصیّ آن را حفر کرده و عبدالمطلب بن هاشم آن را به مطعم بن عدی بخشیده است و گفته شده که جبیربن مطعم آن را از فرزندان هاشم خریداری کرد. (۱) برخی دیگر از چاه ها عبارتند از:

- چاهی در کاروانسرای «شرابی».

- چاهی در مدرسه الأفضلیّه.

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۱۷

- چاهی در میضأه صرغتمشیه.

- چاهی در کاروانسرای امّ خلیفه- که همان کاروانسرای عُطَیْفِیَّه است.

- چاهی در کاروانسرای فقاعیّه.

- چاهی در مدرسه منصوریه

- چاهی در کنار باب حزوره، که درخت افرای بزرگی کنار آن وجود دارد، این چاه را مهدی ایجاد کرده است.

- چاهی در دارالملاعنه.

- چاهی در مدرسه المجاهدیه.

- چاهی در کاروانسرای کُلاله در محل سعی.

- چاهی در آبریزگاه ناصریّه، کنار در بنی شیبه.

- چاهی در محل وضوگاه (میضاه) ملك اشرف شعبان است که جدّ وی ملك ناصر در سال ۷۰۶ آن را برای کاروانسرای عباس مورد بازسازی قرار داد. قناتی به آن راه دارد که از آن پُر می شود.

- چاه حمام که در سوق اللیل واقع است.

- چاهی در نزدیک محل تولد پیامبر صلی الله علیه و آله در سوق اللیل که به آن «سماطیه» می گویند و شاید هم همان چاه عبد شمس بن عبد مناف بن قصی باشد که معروف به چاه «طوی» است و ازرقی از آن یاد کرده است. (۱)- چاهی دیگر در نزدیکی چاه پیشین وجود دارد که به ابی مُغامِس، یکی از تجار مکه منسوب است؛ زیرا او آن را بازسازی کرده است. همانجا مسجدی هم وجود دارد.

- در نزدیکی آن نیز چاهی در «دار عطیه مطیبیز» واقع است.

- دو حلقه چاه در معلّاه در شعبی که مردم آن را شعب عامر می نامند- و در واقع شعب عبداللّٰه بن عامربن کُرَیز است- وجود دارد که یکی در باغ این شعب و دیگری در

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۱۸- ۲۱۷

دهانه آن واقع است.

- حلقه چاهی در باغ کنار باب معلّاه به نام «منقوس» قرار دارد.

- چاهی که آن را ام فاغیه می گویند و کنار سقاخانه ابن ظهیره است.

- چـاهی که کنار مسـجدالرایه واقع است که همان چاه جُبَیربن مُطْعَم است. (۱) در اجیاد نیز چنـدین حلقه چاه وجود دارد که عبارتند از:

- چند چاه در کاروانسرای زیت و کاروانسرای غزی و کاروانسرای ربیع.

- چاهی کنار این کاروانسرا و در طرف وادی.

- چاهی که به آن امّ الزّین می گویند و در کنار خانه شریفه فاطمه دختر ثقبه حاکم مکه قرار دارد.

- چاهی که به آن «وردیه» می گویند.

- چاهی که به آن چاه «عکرمه» می گویند و ازرقی نیز از آن یاد کرده است.

- بئر واسعه و چاهی در حوش الرّباع.

- چاهی که به آن «بئر عفراء» گویند.

- چاهی که به آن «بئر مسعود» و نیز «ام الفاغیه» می گویند.

- چاهی که به آن «بئر المعلم» می گویند.

- چاهی در نزدیکی «بیوت داجوه» که به آن «ام حجر» گویند.

- چاهی در کاروانسرای «بنت التاج».

- چاهی در «حمام اجیاد».

در حزامیه در پایین مکه نیز چندین حلقه چاه وجود دارد که عبارتند از:

- چاهی در کاروانسـرای دمشـقیّه که ظاهراً همسـر تقی الـدین بن صـلاح الدین یوسف بن ایوب در سال ۵۸۹ آن را بازسازی کرده است.

- چاهی در کاروانسرای «دوری» و چاهی در کاروانسرای سبتیّه و چاهی که به آن

۱- این چاه از نظر ازرقی، چاه دایری بوده است. نک: اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۱۷

«بئرالنبی» صلی الله علیه و آله می گویند و مردم از آب این چاه برای درمان استفاده می کنند و شاید هم همان چاه سَنْبَلَه؛ یعنی چاه خلف بن وهب جمحی باشد که ازرقی از آن یاد کرده و می گوید: گفته می شود پیامبر صلی الله علیه و آله در آن آب دهان انداخته و آب آن سردرد را بهبود می بخشد.

در حجاریه پایین دست مکه نیز چندین حلقه چاه وجود دارد، از جمله:

- چاهی در کنار «بیوت عرفطه» که به آن «ام الحُمَرَه» می گویند.

- چاهی نزدیک خانه های معروف به «اشراف ذوی علی» که کنار باب الماجن و آن نزدیکی جایی است که به آن بیت ابی بکر صدیق می گویند.

- چاهی در کوچه ای تنگ نزدیک «ام الحُمَرَه».

- چاهی در باغ علی بن یوسف بن ابی اصبع در باب الماجن.

- نیز چاهی روبه روی آن در «وَدْنه» واقع.

در مسیل وادی ابراهیم در پایین دست مکه و خانه های آن سوی آن نیز چندین حلقه چاه وجود دارد، که برخی از آنها عبارتند از:

- چاهی معروف به باب ابراهیم.

- چاهی در کاروانسرای موفق.

- چاهی منسوب به فرمانده (قائد) زین الدین شُکْر (۱) خدمتکار شریف حسن بن عجلان حاکم مکه.

- چاهی در کنار آن در سمت پایین مکه، در خانه معروف به احمدبن عبداللّه دوری از خدمتگزاران حرم شریف (مسجدالحرام).

- چاهی در نزدیکی آن در خانه ای در سمت چپ کسی که به طرف باب الماجن (۲)

۱- متوفّای سال ۸۴۵ ه. او وصیت کرده بود که یکی از خانه هایش کاروانسرا شود و خانه دیگری از او، وقف کاروانسرا گردد. سالهابعد، پسرش بدید کاروانسرایی ساخت وخانه را برای آن وقف کرد. نک: «الضوءاللامع»، ج ۳، ص ۳۰۶، شماره ۱۱۷۴

۲- شاید همان چاهی باشد که در حال حاضر در خانه شریف عمری و خانه سید فلاسی در ابتدای کوچه مسفله وجود دارد.

می رود و بیت یَنْبُعی نام دارد و دیگر چاهی که سمت شُبَیکه است و به آن چاه نَشْوه می گویند.

- چاه دیگری در الشُبَیکه نزدیک قبرستان کنار خانه های رقیه که به آن مجنه می گویند و دارای دو دهانه است.

- چاهی در نزدیکی باب شبیکه که عفیف هِبِی آن را مرمّت کرد و در آنجا سقاخانه ای ساخت که فعلًا ویران است.

- چاهی در پایین مکه که به آن خرابه قریش می گویند و شهاب برکوت بن عبداللَّه مکینی آن را بازسازی کرد.

- چاهی در وسط «السویقه» که بالاتر از آن، خانه ای است که به «لبلینی» منسوب است و می گویند از آثار عبداللَّه بن زبیر است. (خداوند آگاه است).

- چاهی که در محل معروف به «دار الحفره» در سویقه قرار دارد.

- چاهی در قعیقعان، در موقوفه علی بن ابی بکربن عمران عطار.

این بود چاه هایی که در محدوده باروی مکه از وجود آنها خبر دارم و چاه هایی را که خشک شده اند، یاد نکردم و همه آنها وقف همگانی است، جز حلقه چاه هایی که در خانه المطیبیز در بالای مکه و در خانه قائد زین الدین شُکْر و در خانه احمد دوری و بالأخره در خانه یَنْبُعی قرار دارند.

چاه های میان باب معلّاه و منا

میان باب مُعَلّاه و منا، تعداد هفده حلقه چاه وجود دارد که عبارتند از:

- چاهی نزدیک باب مُعلّاه، که به امّ سلیمان صوفی منسوب است و کنار قبر اوست.

این چاه به ملک مسعود حاکمِ مکه نیز منسوب است.

- چاهی که به آن «بئر طواشی» می گویند و در قسمت بالای قبرستان واقع است.

- چاهی در بوستانی که قائد سعدالدین جَبْرَوَه آن را تأسیس کرد.

- چاهی در بوستانِ روبه روی آن، در سمت منا.

- چاهی نیز متعلق به او در میان بوستان هایی که در طرف شعب بیاضیّه واقع است.

- چاهی در پشت سقاخانه ابن شداد که پیشتر از آن یاد شد.

- چاهی در بوستان منسوب به ابن فُطَیس که روبه روی این سقّاخانه است.

- چاه دیگری نیز روبه روی معابده هست که در آن آب وجود دارد وبه آن «امّ قرنین» هم گفته می شود.

- چاهی خشک در جایی که به آن «خرمانیه» می گویند و همانند «أودان» در ابتدای معابده بر جاده و سمت راست کسی است که رو به مکه پایین می آید.

- چاهی که به آن «بئر آدم» می گویند و سمت راست طرف منا قرار دارد و بر جاده اصلی واقع نیست؛ از جمله کسانی که این چاه را بازسازی کرده اند، امیر شیخون عمری ناصری است که در سال ۷۵۸ این کار را انجام داد.

- چاهی که به آن «بیاضیه» می گویند.

- چاه میمون بن حضرمی برادر علاء (۱) بن حضرمی است که در حال حاضر در سقاخانه معروف به سبیل السِّتّ در جاده منا واقع است و بنا به نوشته ای به خط عبدالرحمان بن ابی حرمی مکی بر روی سنگی که در این چاه بوده، مظفر حاکم اربل در سال ۶۰۴ آن را بازسازی کرد و به نام بئر میمون حضرمی معرفی نمود. البته مطالبی دیده ام که بر اساس آنها برخی بئر (چاه) میمون را در جاده وادی مرّ ظهران می دانند که درست نیست.

- چاهی روبه روی برکه سَلَم در سمت چپ کسی که به منا می رود.

- چاهی که به آن بئر النجار می گویند و به نام معلّم عبدالرحمان بن عقبه ملکی معروف است و در سمت چپ کسی است که به طرف منا می رود. این چاه را نیز امیر شیخون در سال ۷۵۷ بازسازی کرد و پس از وی امیر جرکتمر ماردینی (۲) (وزیر دربار) در

۱- خلیفه عمربن خطاب او را والی بحرین کرد و در سال ۲۱ ه. وفات یافت. نک: تاریخ خلیفهبن خیاط، ص ۱۵۴

۲- متوفای پیش از ۷۷۰ ه. نک: الدرر الکامنه، ج ۱، ص ۵۳۵- ۵۳۴، شماره ۱۴۴۸

قاهره و وابسته نظامی در مکه به سال ۷۶۱، آن را بازسازی کرد.

- چاهی روبه روی چاه یاد شده به طرف منا و در ابتدای جایی که به آن شعب البیعه می گویند و مسجد البیعه در آن قرار دارد. این چاه به نام برکه مسهر مشهور است.

- چاه معروف به صلاصل که به گفته ازرقی از چاه های اسلامی است (۱).

- چاهی در نزدیک این چاه، که به آن «جُنَینه» می گویند که هردوی آنها در طرف راست کسی است که رو به منا می رود. سخن ازرقی حاکی از آن است که چاه معروف به برکه مسهر در صلاصل قرار دارد. او می گوید: چاه صلاصل در دهانه شعب البیعه در عقبه منا قرار دارد. (خداوند آگاه است).

ازرقی از علّت نامگذاری این چاه به «صلاصل» سخنی نمی گوید. شاید این نام در نسبت این چاه به صلصل بن اوس بن مخامس بن معاویهبن شریف از خاندان عمرو بن تمیم باشد؛ زیرا فاکهی در روایتی با اسناد به هشام بن کلبی از پدرش روایت کرده که:

اعراب در ماه های حج بر سه دسته بودند: دسته ای کار زشت انجام می دادند که اینان حرمت ماه های حرام نگه نمی داشتند و به کشتار می پرداختند و دزدی می کردند.

دسته ای نیز از این کارها خودداری می کردند و دسته ای هم جزء بی تفاوت ها بودند. حرمت ماه های حج (حرام) را صلصل بن اوس بن مجاسربن معاویهبن شریف از خاندان عمرو بن تمیم بنا نهاد و با دسته اول به مبارزه پرداخت. آنگاه پس از ذکر کسانی که به حرمت ماه های حرام قائل بودند، می گوید: آنان را صلاصل می نامیدند؛ زیرا صلصل آن را نامگذاری کرد. آنان بر سر چاهی نزدیک مکه گرد می آمدند و از آنجا به میان مردم پراکنده می شدند و این چاه، «بئر صلاصل» نام داشت. ولی آنچه ازرقی ذکر کرده و آن را در شمار چاه های اسلامی (متعلق به بعد از ظهور اسلام) دانسته است، انتساب این چاه به صلاصل مزبور را مورد تردید قرار می دهد. حال آنکه چیزی که در روایت کلبی آمد، مستلزم آن است که این چاه، از چاه های جاهلی باشد.

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۲۶

ازرقی مطلبی نیز دارد که با این گفته وی- که چاه صلاصل جزء چاه های اسلامی است- منافات دارد و آن همان مطلبی است که پیش از این یاد کردیم. او پس از اشاره به محل این چاه در عقبه منا، می گوید: در این باره ابوطالب گفته است:

ونسْلمه حتّی یُصرَّع حوله ونَذْهَل عن أبنائنا والحلائل

وینهض قوم فی الحدید إلیکم نهوض الروایا تحت ذات الصلاصل (۱)

که اگر ابوطالب به این چاه اشاره کرده باشد، باید جزو چاه های جاهلی باشد.

پانزده حلقه چاه در منا

در منا پانزده حلقه چاه وجود دارد که برخی از آنان عبارتند از:

- چاهی که آن را «حجامیه» می نامند و آن در نزدیکی جمره عقبه، در باغی قرار دارد.

- چاهی که به آن «کدّانه» می گویند و در «منزلگاه محمل های مصری» واقع است.

- چاهی که به آن «عماره» می گویند و در شعبی است که کنار منزله محمل واقع است و آب شیرین دارد.

- چاهی که به آن «کُلَیبیّه» می گویند. آب این چاه نیز شیرین است.

- چاهی که به آن «شعبانیه» می گویند و در باغ استادمان قاضی مجدالدین شیرازی است.

- چاهی که به آن «بئر اسماعیل» گفته می شود و به نام «دَغْبَج» نیز معروف است.

- چاهی در خانه جاعفره در «خانه ابی مُغامس» واقع است که در جاده پایینی است.

- چاهی در نزدیکی شعبی که به آن «سمیر» می گویند و منتسب به موسی بن غصون است.

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۲۷

- چاهی در نزدیکی آن که به «ابن فُطَیْس» منسوب است.

- چاهی در نزدیکی آن که به «امّ نخله» موسوم است و منسوب به ابن معیوف است.

- چاهی نیز به نام امّ الحمام معروف است که آب آن شیرین است و نزدیک چاه «ام نخله» واقع است و همسر ملک منصور، حاکم یمن در سال ۶۴۵ آن را بازسازی کرد.

- چاهی که به آن «عُسَیْلَه» می گویند و در «منزلگاه بنی حسن» در منا واقع است.

- چاهی که در شعب معروف به «شعب عمرو» است و در سمت چپ کسی است که به عرفه می رود.

در منا چاه های دیگری هم وجود دارد، ولی آن گونه که شنیده ام، قابل شناسایی نیستند.

چاه های مزدلفه

در مزدلفه سه حلقه چاه وجود دارد: ۱- چاهی در روبه روی مشعرالحرام، سمت راست کسی که به عرفه می رود ۲- چاهی نزدیک آن یک، در سمت راست، که به «بئرالبقر» شهرت دارد ۳- چاهی در سمت چپ، روبه روی مشعرالحرام در «منزلگاه کاروان های عراقی» و در فاصله میان مزدلفه و عرفه که به آن «سقیا» می گویند و در سمت چپ کسی است که به عرفه می رود.

چاه های عرفه

در عرفه چاه هایی وجود دارد که اینک دارای آبند؛ از جمله آنها است:

- چاهی که به آن «زیادیه الکبری» می گویند.

- چاهی دیگر که از آن با نام «زیادیه الصغری» یاد می شود.

- چاهی که به آن «شمردقیه» می گویند.

در عرفه چندین چاه بی آب نیز وجود دارد که «مظفر» حاکم اربل آنها را بازسازی کرده و ما در ضمن تاریخ نوسازی های مظفر، در اصل این کتاب از آنها یاد کرده ایم.

چاه های حومه شمالی مکه

در فاصله میان بئر میمون بن حضرمی و نشانه هایی که حدّ حرم (مکه) در جاده وادی نخله قرار دارند، تعداد پانزده حلقه چاه وجود دارد، به این شرح:

- چهار حلقه چاه که آنها را چاه های «عُسَیْله» می گویند.

- در «رأس طیّ» نیز چاه هایی وجود دارد که گفته می شود مقتدر عباسی دستور حفر دو حلقه از آنها را صادر کرده است.

- در منطقه «طی» نیز چاه هایی وجود دارد که می گویند عجوز مادر مقتدر عباسی همراه با چند سقاخانه و نیز مسجدی که چیزی از آن به جای نمانده، آنها را بازسازی کرده است و ما متن سندی را که حاکی از این مطلب است، در اصل این کتاب آورده ایم.

- چاه چهارم از چاه های «عُسَیِْله» را یکی از امرای مصری در سال ۷۹۲ پس از نابینا شدن، بازسازی کرد. بقیه چاه ها نیز بی آب هستند مگر چاهی که متعلق به ابی بکر حصار در کنار چاه های عسیله است.

چاه های پایین مکه در سمت تنعیم

در فاصله میان دروازه مکه، معروف به باب شبیکه تا تنعیم، بیست و سه حلقه چاه در کنار جاده وجود دارد، و آنها عبارتند از:

- چاه ملک منصور، حاکِم یمن در کنار سقاخانه آن، که به «زاکیه» شهرت دارد و در ابتدای این کتاب به این چاه ها، اشاره کردیم.

- چاه های معروف به «زاهر الکبیر» که برخی از آنها را مقتدر عباسی حفر کرده است.

- چاه های دیگری در نزدیکی «شبیکه» وجود دارد که به آنها «زاهر الصغیر» می گویند و شامل سه حلقه است. یکی از آنها خشک و دارای دو دهانه است و در کنار یکی از آنها سنگی وجود دارد که تاریخ حفر آن قید شده است.

- چاهی در وسط ذی طوی، در نزدیکی این چاه ها،- به گفته ازرقی (۱) در معرفیِ «ذی طوی»-.

- چاه «طُنْبُداویَّه» (۲)، که در پایین مکه واقع است.

- در پایین مکه و در کنار درِ معروف به «باب ماجن» چندین حلقه چاه وجود دارد که از جمله آنها است چاهی که در بیرون آن وجود دارد و نیز چاهی در درّه اطراف که به آن «خُمّ» می گویند.

چشمه های مکه معظمه

در حدیثی که سند آن به ازرقی می رسد، در باره چشمه های جاری در حرم، روایت شده که معاویه در حرم مکه چند چشمه جاری کرد و پیرامون آنها، دیوارهایی قرار داد و زرع و نخل کاشت. (۳) ازرقی این چشمه ها را بر شمرده و ما متن سخن او را در اصل این کتاب می آوریم: چشمه هایی که معاویه کنده بود، همگی از میان رفتند. از این رو هارون الرشید دستور بازسازی آنها را داد. این کار نیز صورت گرفت و چشمه ها احیا شدند و همه آنها در یک چشمه ادغام شدند. وی سپس می گوید: پس از خشک شدن چشمه های مزبور، مردم از نظر آب در تنگنا قرار گرفتند و آن چنان دچار مشقت شدند که قیمت هر مشک آب در موسم حج، به بهای ده درهم- کمی بیشتر یا کمتر- رسید. این خبر به امّ جعفر دختر ابوالفضل جعفربن منصور خلیفه عباسی رسید. او نیز در سال ۱۷۴ دستور ساخت بر که ای را به نام خود در مکه داد و چشمه ای برای آن در نظر گرفته شد و اندک آبی از آنجا وارد بر که گردید، ولی آنچنان آبی در آنجا جمع نشد که برای مردم مکه کافی باشد، هرچند متحمّل مخارج زیادی شده بود. به همین دلیل برای جمع شدن آب بیشتر دستور داد دست اندرکاران، چشمه ای از خارج حرم مکه به سوی آن روان

۱- اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۰۷

۲- الطنبداویه، که الطنبداوی نیز منسوب به آن است، از آبادی های مکه به شمار می رود.

۳- اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۲۷

کنند و به علاوه کسانی را گماشت تا چشمه اوّلی را مورد بررسی قرار دهند.

در اینجا بود که متوجه شدند آب این چشمه نشت زیادی دارد، پس چشمه دیگری در کنار آن زد و چشمه قبلی را کور کرد. چشمه جدید را به بهترین صورت در آورد و در این راه با سعی بسیار، اقدام کرد و مرتب چشمه می زد تا اینکه به ثنّیه «خلّ» (۱) رسید. در اینجا دیگر چشمه ها به آب نرسید و ناگزیر دستور داد به کار در کوه بپردازند و برای این کار اموال زیادی صرف کرد که بسیاری از مردم ناخرسند شدند، ولی بالأخره خداوند این چشمه ها را به دست او، به آب رساند و چشمه هایی از بیرون از حرم؛ از جمله چشمه «مشاش» را به آنها پیوست. آنگاه برکه هایی در نظر گرفت که سیلاب در آن جمع می شود.

پس از آن چشمه هایی از «حنین» نیز بدان افزود و «حائط حنین» را خرید و (آب) چشمه آن را به سوی برکه هدایت کرد و دیواره آن را به عنوان سدی که آب سیل پشت آن ذخیره شود، در نظر گرفت و بدین ترتیب کار نیکی انجام داد که کسی پیش از وی انجام نداده بود و هزینه های آن را با کمال میل و رغبت بر عهده گرفت (۲) (پایان نقل به اختصار).

در اصل این کتاب، متن را به طور کامل نقل کرده ایم.

ابوالحسن مسعودی در تاریخ خود مبلغی را که زبیده برای این چشمه هزینه کرد، آورده و یادآور شده است که قاهر عباسی از محمدبن علی عبدی خراسانیِ اخباری خواست که در باره زبیده هرچه می داند برایش بازگوید. او گفت: زبیده در شوخی و جدّی سرآمد دیگران است. آثار بسیاری از وی به جا مانده که در اسلام نظیر ندارد؛ از جمله چشمه معروف به «عین مشاش» در حجاز که آن را حفر کرد و راه جریان آب آن را در دشت و بیابان و پست و بلند، هموار ساخت و از فاصله دوازده میلی، به مکه رساند و آن چنان که گفته اند مجموعاً مبلغ یک میلیون و هفتصد هزار دینار خرج کرد. (۳)

۱- گردنه خل که به آن «خل الصفاح» هم می گویند، در انتهای محدود حرم در راه عراق و مسیل طائف قراردارد.
۲- اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۳۲- ۲۳۰
۳- مقایسه کنید با مروج الذهب، ج ۴، ص ۳۱۷

این چشـمه به گمان قریب به یقین، همان چشـمه معروف مکه؛ یعنی «عین بازان» (۱) است؛ زیرا در یک راسـتا قرار دارند. این چشمه را گروهی از خلفا و شاهان از جمله مستنصر عباسی چندین بار مورد بازسازی قرار دادند؛ از جمله یک بار در سال ۶۲۵ و یک بار نیز در سال ۶۳۴.

و همچنین امیرجویان (۲) نایب السلطنه، در عراقین (عراق عجم و عرب) از سوی سلطان ابوسعید بن خرابندا در سال ۷۲۶ آن را بازسازی کرد و (آب آن) در دهه آخر جمادی الأول همین سال به مکه رسـید و همگان را به کار آمد. روان شدن آب از این چشـمه، خود نعمتی از سوی خداونـد و رحمتی برای مردم مکه بود. مردم در مکه به دلیـل کمبود آب، به شـدت در تنگنا قرار داشـتند. جدّ مادری پـدرم، شـیخ دانیال بن علی بن یحیی مرسـتانی، از بزرگان شـیوخ عجم در مکه برای انجام این کار تلاش زیادی به کار برد- و خداوند به او و کسانی که یاری اش کردند، پاداش نیکو دهاد-.

مجموع مبلغی که در بازسازی این چشـمه صـرف شـد، آنچنان که گفته انـد، یکصـد و پنجاه هزار درهم بوده است و این مبلغ بایـد بسـیار بیش از این می شـد، ولی علت کاهش هزینه این بود که به هنگام بازسازی، چنـد قنات حفر شـده و از پیش آماده یـافت شـد که بیش از یـک سوم و کمتر از نیمی از قنـات هـای مورد نیاز را شامل می شـد. در سال ۸۱۱ نیز چنـد بار مرمّت و بازسازی شد و این بازسازی از سوی سـید شریف حسن عجلان نایب السلطنه مکه و حجاز صورت گرفت و (آب آن) در دهه اواخر دهه میانی جمادی الأول این سال جریان پیدا کرد و آن چنان پرآب بود که برکه ماجن در پایین مکه پر شد و از آنجا به برکه های دیگر نیز سـرازیر گشت و به خاطر سود زیادی که از این بابت، عایـد مردم شد، او را دعای فراوان کردند و بهای هر مشک آب که تا بیش از آن به دو درهم مسعودی یا بیشتر رسیده بود، به یک چهارم مسعودی کاهش یافت، که جای شکر

۱- امروزه آن را چشمه «زبیده» می گویند.

۲- مقتول سال ۷۲۸ ه نک: الدرر الکافته، ج ۱، ص ۵۴۱

و سپاس خدای را دارد.

پس از آن، در آخر سال، در جریان آب آن کمبودی حاصل گردیـد و سـپس در ابتدای سال ۸۱۲ بی آنکه کسی کاری کرده باشـد، افزایش پیـدا کرد و دوبـاره انـدکی دگرگون شـد و پس از بازسـازی در آخر این سال، به میزان زیادی آب آن افزایش یافت.

پس از آن در دهه آخر جمـادی الآخر سال ۸۱۳ به وضع مطلوبی (آب در آن) جریـان یافت که تا به امروز، ادامه دارد. هرچند آب آن گاهی کم و گاهی زیاد می شود. از خداونـد متعال می خواهیم که خیر و برکتش همواره روان باشـد. شـهاب برکوت مکین- که خـدای سـلامتش بـدارد!- به کار رسیدگی آن می پردازد و این رسـیدگی از سال ۸۱۳ تـا به امروز- که سال ۸۱۷ است- ادامه دارد.

پس از آن (بـاردیگر) آب برکه رو به کـاستی نهـاد، چون مردم مکه در تنگنـای شدیـد قرار گرفتنـد. سـلطان اعظم ملک مؤید ابونصـر شـیخ، حـاکم دیـار مصـر و شـام و حرمین در جریان موضوع قرار گرفت و مبلغ یک هزار دینار طلا برای بازسازی این چشـمه اختصاص داد و او که همچنان به نیازها و امکانات مردم حرمین، توجه جدّی دارد، خدمات بسیاری در جهت بازسازی چشمه انجام داد. وی قائد علاءالدین (۱) را مأمور بازسازی این چشمه کرد و نیز به بازسازی و پاکسازی و اصلاح آن پرداخت و آب را به مکه رسانـد و همگان را بهره منـد ساخت و مردم مکه، بیش از پیش این سـلطان را دعا کردنـد. انجام این کارِ خیر در مکه در شعبان ۸۲۱ بود، در حالی که در جمادی الآخر همان سال، آغاز شده بود.

پس از انـدک زمانی، دوباره آب این چشـمه کاستی گرفت، ولی به مشـیّت الهی، سـیل در آن به راه افتاد و باعث شـد آب در آن بهتر از گذشته جریان پیدا کند و به دو برکه ای که در مُعلّاه، در سمت راست رو به مکه قرار داشت، سرازیر شود و آنها را پر کنـد و به حاجیـان نفع فراوان رسـد، ولی همین که حاجیـان رفتنـد، دوبـاره آب آن کاهش پیـدا کرد و بهای آب به شـدّت افزایش یـافت و بر مردم گران آمـد. در این حال بود که خداونـد متعال به قائـد علاءالـدین توفیق بازسازی و مرمّت آن را عطا کرد و او کارگران و کارگزارانی

۱- وی متوفای سال ۸۲۸ ه. است. نک: «الضوء اللامع»، ج ۱۱، ص ۱۶۳

برای بازسازی بخش هایی گسیل کرد که در نوبت قبل بازسازی نشده بود. این کار انجام شد و آب به جریان افتاد و پس از آن در آخر صفر ۸۲۲، به مکه رسید که البته شدّت آن کم بود و برای همین به بازسازی و پاکسازی آن (چشمه) ادامه دادند تا آب آن بیشتر شد و بهره فراوان تری به همگان رسید و هر مشک آن به بهای نیم مسعودی یا بیشتر، تا یک درهم رسید و این حداکثر بهای یک مشک آب پس از بازسازی و مرمّت آن در نوبت دوم بود و می گفتند که آب در «جایز» به این بها فروخته شد.

آبِ چشمه پس از پاکسازیِ مسیر آن، به برکه ای در پایین مکه و در خارج از در معروف به باب ماجن به نام «برکه الماجن» رسید و با استفاده از این آب در نزدیکی برکهالماجن باغ ها و دشت ها آبیاری شد. باید خدای را سپاس گفت و قائد نیز برای خود دعای خیر فراهم کرد. در بازسازی سوم در ربیع الأوّل همان سال، جریان آب بسیار نیرومندتر شد. خداوند او را پاداش نیکو دهد و به حق محمّد و آل محمد صلی الله علیه و آله جزای خیرش عنایت فرماید.

از دیگر چشمه هایی که در مکه جریان یافت، چشمه ای بود که ملك ناصر محمدبن قلاوون، حاکِم مصر در سال ۷۲۸، بنا به گفته برزالی در تاریخ خود به نقل از کتاب «عفیف المطری» آن را در مسیر چشمه «بازان» به عمل آورد.

او در اخبار مربوط به این سال، مطالبی از کتاب «العفیف المطری» آورده که بدین شرح است:

... همچنین چشمه دیگری که به چشمه «جبل ثقبه» معروف بود و در کنار کوه حِرا، در محلّ مسیر چشمه «جوبانیه» قرار داشت و برای آن هزینه ای معادل پنج هزار درهم در نظر گرفته شد تا (آب آن) به مکه رسید و از پایین مکه سر درآورد. این کار به دست ابن هلال الدوله انجام گرفت. تاریخ کتاب «العفیف» آخر ربیع الأول ۷۲۸ است.

دیگر، چشمه ای است که به وسیله امیر «نایب السلطنه مصر» معروف به ملك در سال ۷۴۵ از منا به سوی برکه السلم در جاده منا، کنده شد.

این بخش را با داستان شگفتی که به چشمه مکه مربوط است، به پایان می بریم. این

داستان در کتابی به نام «آکام المرجان فی احکام الجانّ» (۱) آمده و متن آن از این قرار است:

از شیخ العلامه شمس الدین ابوعبداللّٰه محمدبن ابوبکر حنبلی نقل شده که گفته است: این حادثه عیناً در مکه در سالی که این چشمه به آب رسیده، اتفاق افتاد و امام حنبلی ها در مکه که خود این چشمه را به آب رسانده بود، به من چنین خبر داد: نجم الدین خلیفهبن محمود گیلانی که شخصاً این کار را بر عهده گرفته بود، می گوید: وقتی به محل حفر (قنات) رسیدیم یکی از حفّاران از پایین قنات بالا آمد. او به شدّت ترسیده بود و سخن نمی گفت. او مدت درازی سکوت کرد، پس از آن شنیدیم که می گفت: مسلمانان! سزاوار نیست که بر ما ستم روا دارید. من به او گفتم: چگونه بر شما ستم کرده ایم؟ گفت:

ما ساکنان این زمین هستیم و به خدا سوگند که در میان اینان جز من، کسی مسلمان نیست.

من آنها را پشت سر خود به زنجیر انداختم وگرنه به شما آزار می رساندند. آنان مرا نزد شما فرستادند تا به شما بگوییم که نمی گذاریم از اینجا عبور کنید؛ چرا که این آب (چشمه) در زمین ما قرار دارد. مگر آنکه حق ما را به ما باز دهید. گفتم: حق شما چیست؟

گفت: گاوی را بگیرید و آن را به بهترین شکل بیارایید و بپوشانید و در داخل مکه بگردانید و به اینجا برسانید. در اینجا آن را بکشید و خون دست و پا و سر آن را در چاه عبدالصمد برای ما بیاندازید و با بقیه آن هرکار خواستید بکنید و اگر چنین نکنید، نمی گذاریم از این جا آبی بیرون آید. به او گفتم: باشد این کار را می کنم. می گوید: در اینجا آن مرد به هوش آمد و صورت و چشمان خود را پاک کرد و در همان حال می گفت: لا اله الّا اللّٰه. من کجا هستم؟ می گوید: آن مرد برخاست. من به خانه خود رفتم وقتی صبح (فردا) شد و (از خانه) بیرون شدم تا به مسجد بروم، مردی را که نمی شناختم

۱- این کتاب تألیف قاضی طرابلس در شام، بدرالدین ابوعبداللّٰه محمدبن عبداللّٰه شبلی حنفی ۷۵۵- ۷۶۹ ه. است. شرح حال او در منابع زیر آمده است: «الدرر الکامنه»، ج ۴، ص ۱۰۷؛ «الوافی بالوفیات» ج ۳، ص ۳۷۸؛ «تاج التراجم»، ص ۶۳؛ ابن شهبه «الاعلام بتاریخ اهل الاسلام» خطی ج ۱، ص ۱۱۹۵؛ «السلوک»، ج ۳، ق ۱، ص ۱۶۷؛ عقدالجمان، ق ۱، ج ۲۴، ص ۱۵۵؛ «المنهل الصافی»، ج ۵، ص ۵۶؛ «النجوم الزاهره»، ج ۱۱، ص ۱۰۰؛ «کشف الظنون»، ج ۱ ص ۱۴۱ و ج ۲، ص ۱۶۳۲- ۱۶۰۹؛ هدیه العارفین، ج ۲، ص ۱۶۴، الاعلام، ج ۷، ص ۱۲

بر درِ خانه دیدم، به من گفت: حاج خلیفه اینجاست؟ گفتم: او را چه کار داری؟ گفت:

کاری دارم که باید به او بگویم.

به او گفتم: کار خود را بگو من به او خواهم گفت؛ چرا که او مشغول است. به من گفت: به او بگو که من دیشب در خواب گاو بزرگی را دیدم که آن را آراسته بودند و انواع زیور و لباس بر آن پوشانده بودند و می گرداندند و بر در خانه خلیفه او را متوقف کردند تا خلیفه از خانه اش بیرون آمد و گفت: آری، این همان است. آنگاه آن را برد و مردم پشت او راه افتادند تا اینکه از مکه خارج شد. در آنجا گاو را کشتند و دست و پا و سر او را در چاه انداختند. می گوید: از خوابی که دیده بود، تعجب کردم و آن واقعه و این خواب را برای مردم مکه و بزرگانشان تعریف کردم. آنها نیز گاوی خریدند و آن را آراستند و پوشاندند و دسته جمعی با آن بیرون شدیم و گاو را در همه جا گرداندیم تا به محل حفر چشمه رسیدیم و در آنجا گاو را کشتیم و سر و دست و پا و خون آن را در چاهی که نام برده بود، ریختیم.

می افزاید: وقتی به این مکان رسیدیم آب فواره می زد و نمی دانستیم که به کجا می رود و چشمه ای واثری از آن پیدا نبود ... همین که گاو کشته شده را در چاه انداختیم، کسی دست مرا گرفت و در جایی نگاه داشت و گفت: اینجا را حفر کنید. ما نیز حفر کردیم و آب فواره زد. در آنجا راهی بود که در کوه قرار داشت و سواره ها با اسب از آن رد می شدند. آنجا را پاکسازی و اصلاح کردیم، آب در این مسیر به جریان افتاد و ما صدای آب را می شنیدیم و هنوز حدود چهار روز نگذشته بود که آب به مکه رسید و از اطراف چاه به ما خبر دادند که آنها نمی توانند آب آن را (از جریان) باز دارند و دیری نگذشت که چاه پر و تبدیل به آبگیر شد.

شیخ شمس الدین حنبلی که در این داستان از وی یاد شده، همان ابن قیم جوزیه (۱) است و پس از ذکر داستان می گوید: مردی که این داستان را باز گفته، می گوید: من در مکه در خانه او وارد شده و همسایه اش بودم و در باره اش جویا شدم. فهمیدم که

۱- عالم و مصنف معروف، محمدبن ابی بکربن ایوب، متولد ۶۹۱ و متوفای ۷۵۱ ه. است.

راستگوترین فرد است و از همه امانت دارتر است و همه مردم شهر یک زبان از راستی و دینداری او سخن می گویند و به چشم خود شاهد این واقعه بوده اند.

چاه عبدالصمد نیز که در این حکایت از آن یاد شده، در حال حاضر شناخته شده نیست و چشمه یاد شده همان چشمه «بازان» است و بیشتر گمان می کنم که آب در آن زمانی جاری شد که یاران «جوبان» آن را بازسازی و مرمت کردند.

آبریزگاه های مکه

در مکه آبریزگاه های متعددی وجود دارد که برخی از آنها عبارتند از:

آبریزگاه ملك ناصر محمدبن قلاوون، حاکم مصر در کنار باب بنی شیبه که زمین آن را از شریف عطیفه (۱) و شریف رُمَیثه (۲) فرزندان ابی نمی- هردو امیران مکه به نیابت از پدر- به بهای بیست و پنج هزار درهم خریداری کرد و بنای آن در سال ۷۲۸ وقف گردید.

- آبریزگاه امیر و نایب السلطنه مصر، معروف به الملك در کنار باب حزوره است که گمان می کنم در سال ۷۴۵ آن را بنا کرد.

این آبریزگاه در حال حاضر متروکه است.

- آبریزگاه امیر صرغتمش ناصری (۳) از بزرگان و امرای دولت ملك ناصر حسن بن ملك ناصر محمدبن قلاوون است که در فاصله بیمارستان مستنصری و کاروانسرای ام الخلیفه قرار دارد و تاریخ بنای آن سال ۷۹۵ است. پس از آن در زمان ما یکی از تجار شام در سال ۸۰۹ یا ۸۰۸ آن را بازسازی کرد و دایر شد. پس از آن در سال ۸۱۱ با وصیت یکی از تجّار عجم، مورد بازسازی مجدد قرار گرفت و دایر گردید.

۱- عطیفهبن محمدبن حسین، پس از سال ۷۳۸ وفات یافت. نک: «الدرر الکامنه»، ج ۲، ص ۴۵۶- ۴۵۵، شماره ۲۶۲۸

۲- رُمَیثه، اسدالدین ابو عرادهبن ابی نمی است که همراه برادرش حمیضه عهده دار امارت مکه بود و در سال ۷۴۸ وفات یافت نک: «الدرر الکامنه»، ج ۲، ص ۲۰۷- ۲۰۶، شماره ۱۹۷۸

۳- مقتول به سال ۷۵۹ نک: «الدرر الکامنه»، ج ۲، ص ۲۰۶ و ۲۰۷، شماره ۱۷۲۸

- آبریزگاه ملك اشرف شعبان بن حسین بن ملك ناصر محمدبن قلاوون در محلّ سعی روبه روی در مسجدالحرام معروف به باب علی است. متولّی بنای آن امیر ابوبکربن سنقر (۱) جمالی در سال ۷۷۶ بوده است. ملك اشرف موقوفه هایی به صورت چند باب دکان در بالای آن در مکه و نیز در اطراف قاهره برای آن در نظر گرفت.

- آبریزگاهی در پشت آن، که ویژه بانوان است و آن را ام سلیمان صوفی صاحب «زاویه» در سوق اللیل بنا کرد و در سال ۷۹۶ بنای آن به پایان رسید.

- آبریزگاه امیر زین الدین برکه عثمانی کارگزار قاهره و خواجه تاش ملك ظاهر حاکم مصر در سوق العطارین- که به آن سوق النداء می گویند- و کنار باب بنی شیبه است که در سال ۷۸۱ همراه با دکان ها و محوطه آن ساخته شد.

- آبریزگاهی که منسوب به امیر طُنْبُغا معروف به طویل از امرای کارگزار در قاهره در اوایل دهه ۷۷۰ است که ظاهراً در همین تاریخ بنا گردید و در نزدیکی جایی که آن را «خرابه قریش» می گویند، قرار دارد. میان این مکان با آن آبریزگاه، راه منتهی به باب شبیکه سویقه (۲) و جز آن، قرار دارد.

- آبریزگاهی در کنار باب حزوره است که به آن «مطهّره الواسطی» می گویند.

ندانستم این واسطی که آبریزگاه بدان منسوب است کیست و نیز چه زمانی وقف شده است. (۳)

۱- متوفای سال ۷۴۹ ه. ق. نك: «الدرر الکامنه»، ج ۲، ص ۱۷۶، شماره ۱۹۰

۲- این آبریزگاه هنوز هم در نزدیکی باب العمره، وجود دارد که به مناسبت توسعه مسجدالحرام قسمتی از آن ویران شد.

۳- از دیگر آبریزگاه ها، دو آبریزگاه است که آنها را همسر ملك اشرف اینال سال ۸۶۵ ه. بنا کرد و در صفا قرار دارند. همچنین آبریزگاهی که منسوب به الواسطی است که آن را ملك عادل نورالدین شهید در سال ۵۶۴ وقف کرد و قاضی جمال الدین یوسف در سال ۵۸۵ ه. آن را بازسازی نمود.

ص: ۶۱۴

صفحه سفید

باب بیست و چهارم: خاندان محض بن جندل و پادشاهان مکه (عمالیق)

خاندان محض بن جندل و نسب ایشان

مسعودی در تاریخ خود می نویسد: «گروه های مختلف در نسبت قوم شعیب بن تویل (۱) بن رغویل (۲) بن مَدْیَن بن عنقاء بن مَـدْیَن بن ابراهیم خلیل علیه السلام اختلاف نظر دارنـد؛ زبان شـعیب عربی بوده است. برخی معتقدند که قوم شـعیب از اعراب پراکنـده وامت های منقرضـند و برخی برآننـد که از فرزنـدان محض بن جنـدل بن یعصب بن مدین بن ابراهیم خلیل هسـتند و شعیب برادر نسبی آنهـا است. ایشـان چنـدین پادشاه بودنـد که در ممالک پراکنـده یا نزدیک به هم، پراکنـده شدنـد. نام آنها بدین قرار بود: ابجد، هَوَّز، حُطّی، کَلَمُن، سَـعْفَص، قُرشَت و اینان همچنانکه گفتیم از خاندان محض بن جندل هسـتند: حروف جُمَّل نام این پادشاهان است که شامل بیست و چهار (۳) حرف به حساب جُمل می شود.

مسـعودی پس از آن، می نویسـد: ابجـد پادشـاه مکه واطراف حجاز بود. هوّز و حُطّی دو پادشاه در بلاد «وَجّ» بودنـد که شامل سرزمین طائف و قسـمتهایی از سرزمین نجد بوده و به طائف متصل بوده است. کَلَمُن و سَعْفَص و قُرَشَت نیز سه پادشاه مَدْیَن و یا بلاد

۱- در اصل چنین است، ولی «در تاریخ مسعودی» «نویل» و در یک نسخه نیز «نوفل» آمده است.

۲- در اصل چنین است، ولی در «تاریخ مسعودی» «رعویل» آمده است.

۳- در نسخه ای از تاریخ مسعودی بجای بیست و چهار، بیست و نه ۲۹ آمده است.

مهر (۱) بوده اند.

کلمن بر سرزمین مدین حکومت می کرد. کسانی نیز هستند که می گویند کَلَمُن پادشاه همه سرزمین هایی بوده که نام بردیم و این که عذاب یوم الظُّلّه (ابری) در ملک کَلَمُن بوده است.

مسعودی پس از آن می نویسد: منتصربن منذر مُزَنی این پادشاهان را طی ابیاتی برشمرده است از جمله:

ملوک بنی حُطّی و سَعْفَص ذی النَّدی و هَوَّز أرباب الستّیه والحجر

هموا ملوک الحجاز و وجه کمثل شعاع الشمس أو صوره البدر

از این پادشاهان اخبار شگفتی نیز نقل شده است.

عمالیق (شاهان مکه) و نسب آنان

افراد بسیاری از اهل اخبار- از جمله ابن اسحاق- نسب ایشان را برشمرده اند.

ابن اسحاق در سیره خود (تهذیب ابن هشام) می نویسد: «طَسْم»، و «عملاق» و «أمیم» فرزندان لاوذ بن سام بن نوح همگی عرب هستند.

زبیربن بکار نیز طبق نقل قولی که ابن عبدالبرّ از وی آورده، می گوید: طسم و امیم و عملیق فرزندان لاوذ بن سام بن نوح هستند، عملیقی که زبیر بن بکار از او نام برده، همان عملاقی است که ابن اسحاق یاد کرده است؛ زیرا ابن هشام پس از ذکر خبری در باره عمالیق می گوید: ایشان فرزندان عملاق هستند که به او عملیق بن لاوذ بن سام بن نوح نیز می گویند. از آنچه گفته اند می توان نتیجه گرفت که پدر عملاق را لوذ و لاوذ می گویند و در این فاصله از نسب عملاق، نام ارَم که میان لاوذ و سام بن نوح- که در چند جای تاریخ خود بدان اشاره کرده- از قلم افتاده است؛ زیرا وقتی به ذکر دین و نظرات اعراب در جاهلیت و پراکندگی ایشان در سرزمین ها می پردازد، می گوید: پس از جدیس،

۱- در نسخه دیگر ابن اثیر و نیز در تاریخ مسعودی، مصر آمده است.

عملاق بن لاوذ بن ارم بن سام بن نوح با فرزنـدان و پیروانش به راه افتاد. او پس از نقل شـعری می گوید: اینان در حرم (مکه) و «تهائم» اقامت گزیدند و کسانی از ایشان نیز به بلاد مصر و مغرب رهسپار شدند.

مسعودی در بیان اخبار حضرت نوح علیه السلام، مطالبی سازگار با این مطلب آورده است. (۱) وی در جای دیگر مطلبی دارد که در آن نـام «ارم» را در نسب نـامه عملاق، از قلم انـداخته است. در ذکر یا عـدم ذکر نام «ارم» نیز منافاتی وجود نـدارد؛ زیرا کسـی که آن را ذکر کرده، نسب نامه معمولی را آورده است و آن کس که از قلم انـداخته، خانـدان لاوذ را به نام جدّ ایشان سـام، خوانـده است، چرا که می توان انسـان را هم به پـدر و هم به جـدش منتسب کرد. همچنان که پیامبر صـلی الله علیه و آله فرموده است:

أنا النبیّ لا کذب أنا ابن عبدالمطّلب

در این بیت، پیـامبر صـلی الله علیه و آله خود را به جـدش عبـدالمطلب نسـبت داده است. حـال آن که او محمـدبن عبـداللّه بن عبدالمطّلب است.

می گویند عمالیق از فرزندان عیص بن اسـحاق بن ابراهیم خلیل علیه السـلام هسـتند. مسعودی نیز این سخن را در چندین جای تاریخ خود آورده است. او به هنگام ذکر مکه و اخبار آن و بنای بیت اللّه الحرام و دست به دست شدن (امور کعبه) به وسـیله جرهم و دیگران، می گویـد: «عمـالیق در روی زمین به سرکشـی و طغیـان پرداختنـد، خداونـد نیز پادشاهـان زمین را بر ایشـان مسلّط گرداند و آنان را از میان برد و ما پیش از این به هنگام ذکر اخبار رومیان ونسب نامه ایشان، به کسانی اشاره کردیم که فرزنـدان عملاـق و دیگران را به فرزنـدان عیص بن اسـحاق بن ابراهیم پیونـد می دهـد و علمای عرب عمالیق را به دیگران نیز نسـبت می دهند، ولی این قول از همه مشهورتر است. (۲) مسـعودی در باب اخبار روم مطلبی حاکی از آن دارد که عمالیق از نظر کسانی که نسب ایشان را به «عیص» می رسانند، زاده

۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۳۴

۲- همان، ص ۵۲

بعاو بن عیصو هستند و عیصو همان عیص بن اسحاق است. (۱) در تاریخ ازرقی نیز خبری از ابن عباس روایت شده حاکی از اینکه عمالیق از حِمْیَر هستند. همچنین مطلبی از عبداللّه بن خیثم بیان شده است که ما این دو روایت را ذکر خواهیم کرد. البته در این که عمالیق از حمیر هستند، جای تأمل است؛ چرا که عمالیق به گفته مسعودی از فرزندان ارم بن سام بن نوح هستند و حمیر از فرزندان ارفخشذبن سام بن نوح؛ یعنی همان حمیربن سبأ بن یشجب بن یعرب بن قحطان است. حازمی در سخنی در باره عمالقه بن غابر، می نویسد: نام او یقطن است. و نیز می گوید: ابن غبیربن شالخ بن ارفخشذبن سام بن نوح هم می گویند و این بیان نسب نامه حمیر از قول ابن اسحاق است.

وی یادآور شده که نام پدرش سبأ، عبد شمس است که می گوید: از این روی سبأ (به معنی آواره) نامیده شد، که اولین کس در میان عرب ها است که آواره گردید. از آنچه گفتیم نسب نامه عمالیق و اندکی از اخبار مربوط به ایشان روشن شد.

فاکهی می نویسد: عبداللّه بن عمران مخزومی عایدی از سعیدبن سالم قدّاح از عثمان بن ساج، از محمدبن اسحاق نقل کرده، می گوید: بیت (کعبه) در زمان هود، شناخته شده بود و آن گونه که می گویند، حرم (مکه) نیز برقرار بود.

اهل مکه در آن روزگار عمالیق بودند و از آن جهت این نام را داشتند که پدرشان عملاق بن لاوذ بن سام بن نوح بود و بزرگ خاندان عمالیق در آن روزگار کسی بود که او را بکر بن معاویه می گفتند و این همان کسی است که فرستادگان خاندان عامر که برای درخواست آب به مکه اعزام شده بودند، به خانه وی وارد شدند.

فاکهی می نویسد: محمدبن علی مروزی از ابن حمید از سلمهبن فضل از ابن اسحاق از محمدبن عبدالرحمان بن عبداللّه بن حصن به نقل از عروه بن زبیر گفته است: حجاز از همه جا باروتر و پرآب تر بود و همه جای آن شخم زده و حاصلخیز بود. عروه همچنین گفته است: به آگاهی ام رسیده که عمالیق روزها، دو هزار نفر شتر سرخ و سفید را در آن به

۱- مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۰۸

چرا می بردند.

فاکهی با اسناد به ابی جهم بن حذیفه اخباری را روایت کرده که در آن به احوال عمالیق نیز می پردازد و لذا بخش هایی از آن را نقل می کنیم؛ از جمله در برخی از این اخبار آمده که حضرت جبرئیل علیه السلام (به همراهی حضرت ابراهیم علیه السلام) از هر روستایی که می گذشت، با این پرسش از سوی حضرت ابراهیم علیه السلام مواجه می گشت که آیا دستور دارم در اینجا وارد شوم؟ و جبرئیل به او می گفت: خیر. تا این که به اتفاق به مکه آمدند که در آنجا او را رها کرد و تنهایش گذاشت. در آن زمان عمالیق در اطراف حرم (مکه) بودند و در عُرَنَه اقامت داشتند و نخستین کسانی بودند که در اطراف مکه سکونت یافتند و در آن روزگار آب اندک بود.

در برخی اخبار، پس از ذکر بیرون آوردن آب از سوی خداوند برای اسماعیل علیه السلام یادآور شده اند که: دو نوجوان از عمالیق بر آن شدند تا به گونه ای تشنگی خود را برطرف سازند. تشنه بودند و خانواده ایشان در عُرَنَه بود. آن دو به پرنده ای نگاه کردند که رو به کعبه می رفت، توجهی به آن نکردند. پس از آن که به ردگیری آب با استفاده از پرندگان از سوی آن دو اشاره می کند، می گوید: آن دو پرنده را دنبال کردند و سرانجام بر (کوه) ابوقبیس ایستادند و به آب و به عریش (مکّه) نگاه کردند. سپس پایین آمدند و با هاجر سخن گفتند و از وی پرسیدند چه هنگام به اینجا آمده است؟ پاسخشان داد. پرسیدند: این چاهِ آب از آن کیست؟ گفت: متعلق است به من و پسرم. گفتند: چه کسی آن را حفر کرده است؟ گفت: خداوند چنین کرد. آنها دانستند که کسی را یارای حفر چاه در این مکان نیست و او به تازگی در اینجا اقامت یافته است و (پیشتر) آبی وجود نداشته است. همان شب نزد خانواده خود باز گشتند و موضوع را با ایشان در میان گذاشتند، آنها نیز به کنار آب آمدند و آنجا اقامت گزیدند و در همانجا ساکن شدند و اسماعیل نیز با فرزندان آنها بزرگ شد و رشد و نموّ یافت. حضرت ابراهیم علیه السلام هرماه سوار بر براق نزد هاجر می آمد، یک روز می ماند و به مکه می رفت و از آنجا باز می گشت و نزد خانه اش در شام می رفت.

(طی مدّتی که آنجا بود) عمالیق و آبادیِ چاه و آب را دید و خوشحال شد.

عمالیق زمامـدار امور حکومتی مکه بودنـد، ولی حرمت حرم را زیرپا گذاشـتند و در آنجا کارهای زشت انجام دادند و در این راه گسـتاخی هـا کردنـد. در این میـان مردی- که به او «عملوق» می گفتنـد- از میـان آنان برخاست و گفت: مردم! دست نگاه داریـد و این همه کـار زشت مکنیـد؛ خـانه خـدا و حرمت آن را زیر پـا نگذاریـد. (ولی ایشـان) تن به این سـخنان ندادنـد و به هلاکت خود و به نابود ساختن خویش، ادامه دادند.

و نیز آمـده است: عمـالیق زیـاد شدنـد و آنهـا؛ یعنی جرهمی ها و قطوری ها با ایشان به جنگ پرداختنـد و آنان را از همه حرم (مکه) بیرون راندنـد. آنـان همواره در بیرون مکه بودنـد و حق نداشـتند وارد حرم (مکه) شونـد. عملوق به آنها گفت: به شـما نگفته بودم که این همه حرمت کعبه را زیر پا نگذارید و بی حرمتی و گردنکشی نکنید، ولی شما توجهی به سخنانم نکردید.

ازرقی نیز در بـاره عمـالیق خبرهـایی نقـل کرده اسـت. او در روایـتی کـه سـند آن به خـودش می رسـد، آورده است: جـدّم از سعیـدبن سالم، از عثمان بن ساج، از طلحهبن عمرو حضـرمی، از عطاء، از ابن عباس نقل کرده که در مکه محلّه ای بود که (به ساکنان آن) عمالیق می گفتنـد. آنها خانواده پرشـمار، بزرگوار و ثروتمندی بودند و اسب و شتر (۱) و چارپایان زیاد داشتند و در مکه و اطراف آن در مَرّ و نُعْمـان و، آنهـا را به چرا می بردنـد. همه جـا آبـاد بود و زمین هـا شـخم زده و آبها روان بود. در چهـار فصـل بـاران می باریـد و در درّه هـا جاری می شـد و شاخه ها پر پشت و زمین پر محصول بود. آنها زنـدگی آسوده ای داشـتند، ولی به سرکشی و گردنکشی و اسراف پرداختند و الحاد و ستم پیش گرفتند ومعصیت کردند و نزدیکان خود را آزار دادند و خدای را برآنچه ارزانی شان داشته بود سپاس نگفتند، تا اینکه خداوند نعمت های خود را از ایشان باز گرفت و با قطع بـاران و خشـکسالی، خشم خود را نسبت به ایشان نشان داد. آنها سایه های مکه را به اجاره می دادنـد و آب را می فروختنـد، خداوند نیز آنان را از مکه بیرون راند.

۱- مقایسه کنید؛ اخبار مکه، ج ۱، ص ۸۹

بدین ترتیب بود که برایشان توفانی از شن فرو فرستاد تا ناچار از حرم بیرون شدند و اطراف آن اقامت گزیدند، پس از آن نیز آنـان را دچـار قحطی و خشـکسالی کرد. در برابرشان ابر قرار می داد، ولی خشـکسالی بر آنها مسـلط شـد تا این که بالأخره به همانجایی که آمـده بودنـد، باز گشـتند. آنها از اعراب حمیر بودند که وقتی وارد بلاد یمن شدند، پراکنده و هلاک گردیدند. خداوند- عزّوجلّ- پس از ایشان، قوم جرهم را بر مکه حاکم ساخت. آنها در آنجا بودند تا اینکه گردنکشـی کردند و حرمت حرم را زیر پـای گذاشـتند و خداونـد تمـامی آنان را هلاک ساخت. (۱) ازرقی می گویـد: جـدم ابراهیم بن محمـد شافعی، از مسـلم بن خالـد زنجی، از ابن خیثم چنین نقـل کرده است: در مکه محلّه ای بود که ساکنـان آن را عمالیق می گفتنـد. آنها چه کارهایی که در آنجا نکردند! خداوند نیز آنان را به فساد و تباهی سوق داد. ابرها را نشان می داد و به هوای ابر و باران باز می گشـتند، ولی چیزی نمی یافتنـد به دنبال ابر می رفتنـد تا اینکه بالأخره خداونـد آنان را به زادگاهشان باز گرداند. آنها از حِمْیر بودند. پس از آن خداوند توفان برآنان گسیل کرد.

ابوخالـد زنجی می گویـد که به ابن خیثم گفتم: توفـان چیست؟ گفت: مرگ (۲). این همـان دو خبری است که به آنهـا اشاره کردیم و گفتیم حکـایت از آن دارنـد که عمالیق از حمیر هسـتند و در این دو خبر نکته ای نیست که حاکی از اخراج آنها- به زور- از مکه باشد. ازرقی خبری را یادآور شده که حاکی است جرهمی ها و قطوری ها، عمالیق را از مکه بیرون کردند (۳) و این خبر را در اخبار مربوط به جرهم خواهیم آورد. آنچه از فاکهی نقل کردیم نیز گویای همین مطلب است.

دراخبـار جرهمی ها خواهـد آمـد که: زمانی عمالیق به همراه جرهم، بر مکه حکمرانی می کردنـد و میان این خبر و خبری که حاکی است عمالیق پیش از جرهم بر مکه

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۹۰- ۸۹

۲- همان، ج ۱، ص ۸۹

۳- همان، ج ۱، ص ۸۵

حکومت می کردند، هیچ تضادّی وجود ندارد؛ زیرا امکان دارد که گروهی یا طایفه ای از عمالیق پیش از جرهمی ها بر مکه حکمرانی می کردند وطایفه دیگری از عمالیق غیر از طایفه نخست، همراه با جرهمی ها، بر مکه به حکمروایی پرداختند.

در خبری که فاکهی آورده، این توهّم وجود دارد که عمالیق پس از جرهم آمده اند.

او می گوید: از حسین بن حسن، از عمرو بن عثمان، از موسی بن اعین، از اسرائیل، از سماک بن حرب، از خالد بن عمر از (امام) علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که فرمود:

اولین کسی که بیت (کعبه) را بنا کرد (حضرت) ابراهیم علیه السلام بود. پس از آن ویران گردید و بعدها جرهمی ها آن را ساختند، سپس ویران شد و پس از آن عمالیق آن را احیا کردند وباز هم ویران گردید و آنگاه قریش آن را بنا کردند.

در خبری که از ابن عباس در باره عمالیق آوردیم، چنین آمده بود که: چارپایان آنان در مکه و چراگاه های اطراف آن در مَرّ و نُعْمان، به چرا می پرداختند. مَرّ واطراف آن جزو ظهران است که مردم مکه آن را «وادی» و یا «وادی مرّ» می گویند.

سهیلی در وجه تسمیه مَرّ مطلب مغایری دارد و می گوید: اینجا از این جهت مَرّ نامیده شد که تلخ بود، ولی من صحّت این مطلب را نمی دانم (پایان سخن سهیلی). (۱) حازمی نیز از کِنْدی نقل کرده که: «مرّ نام یک روستا است و «ظهران» نام وادی است».

میان مرّ و مکّه، به گفته بکری، شانزده میل فاصله است. (۲) برخی نیز می گویند این فاصله، هجده میل است، برخی بیست و یک میل نیز گفته اند. رقم اخیر را ابن وضّاح نقل کرده است. اما نعمان که به آن اشاره شد، جایی مشهور در بالای عرفه بر سر راه طائف از عرفه است و در آنجا مزارع خوبی وجود دارد و شاعران در اشعار خود از آن یاد

۱- الروض الأُنُف، ج ۱، ص ۱۴. او می گوید: از آن جهت مرّ نامیده شد که یکی از رگه های این دشت که به رنگ زمین نیست، شباهتی به حرف «میم» و بعد از آن حرف «ر» دارد و از ابتدا چنین بوده است.

۲- معجم ما استعجم، ج ۴، ص ۱۲۱۲

می کنند. (۱) و آن به فتحِ اول است. در همان جا بود که به گفته ابن اثیر خداوند از فرزندان آدم پیمان گرفت.

در «الکامل» آمده است: سعیدبن جبیر از ابن عباس روایت کرده که گفت: خداوند در نعمان عرفه از فرزندان آدم عهد و پیمان گرفت. ابن اثیر همچنین می گوید: نَعمان به فتح نون اوّل است. (۲)

حکمرانی طَسْم بر بیت اللّٰه الحرام

ازرقی در روایتی که سند آن به خودش می رسد، نوشته است: مهدی بن ابی المهدی از عبداللّٰه بن معاذ صنعانی، از معمّر، از قتاده نقل کرده که گفت: عمربن خطاب به قریش گفت که پیش از شما، طسم حکمروای بیت (اللّٰه الحرام) بودند، ولی احترام آن را پاس نداشتند و حرمت آن را نادیده گرفتند؛ خداوند نیز آنان را هلاک گرداند. پس از ایشان جرهمی ها عهده دار حکمروایی برآن شدند، آنها نیز آن را پاس نداشتند و حرمت آن را نادیده گرفتند؛ خداوند آنان را نیز هلاک گرداند.

پس شما در پاسداری از حرمت آن کوتاهی نکنید و گرامی اش بدارید. (۳)

۱- معجم ما استعجم، ج ۴، ص ۱۳۱۶

۲- الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۴۰

۳- اخبار مکه، ج ۱، ص ۸۰

ص: ۶۲۴

صفحه سفید

باب بیست و پنجم: جرهمی ها و تاریخچه و نسب آنان

نسب جرهمی ها

به گفته ابن اسحاق در سیره ابن هشام، در باب نسب جرهمی ها، ایشان از فرزندان جرهم بن قحطان بن عامربن (۱) بن شالم (۲) بن ارفخشذ بن سام بن نوح هستند. ابن هشام یادآور شده که جرهم همان ابن قحطان است و می گوید: قحطان پدر همه (اهل) یمن است و آنها پیش او گرد می آمدند و نسب آنان به ابن عامر بن شالخ بن ارفخشذبن سام بن نوح می رسد. می گویند جرهم پسر یکی از فرشتگان است. این سخن از ابن عباس روایت شده و فاکهی آن را در تاریخ خود آورده است. آنجا که می گوید: حسن بن حسین ابوسعید از محمدبن حبیب، از ابن کلبی، از ابی مقوم انصاری- که نامش یحیی بن ثعلبه است- از کلبی، از ابوصالح نقل کرده که می گوید: ما نزد ابن عباس بودیم که صحبت جرهمی ها به میان آمد. ابن عباس گفت: وقتی یکی از فرشتگان گناه بزرگی مرتکب شد، به زمینش فرود آوردند و معنویت فرشتگی از وی سلب شد و در شمار آدمیان در آمد.

۱- در نسخه دیگر: «عنتر» آمده است.

۲- در نسخه دیگر: شالخ.

او بـا زنی از عمـالیق ازدواج کرد و از آنـان جرهم زاده شـد. حارث بن مضاض جرهمی (۱) این شـعر را در همین معنا سروده است:

أللّهمّ إنّ جُرْهُما عبادك النّاس طُرْفٌ و هم قلادك

سهیلی منکر این خبر است و می گویـد: جرهم همـان کسـی است که اعراب در دروغ هـای خود از او سـخن می گوینـد و از جمله خرافات ایشان در زمان جاهلی آن است که جرهم فرزند فرشته ای است که به خاطر ارتکاب گناهی- از آسمان به زمین فرود آورده شد و مورد خشم قرار گرفت، همچنان که هاروت و ماروت به زمین فرسـتاده شدند، آنگاه شهوت در او نهاده شد و با زنی ازدواج کرد و جرهم از آن دو زاده شد و شاعری در باره آنها گفت:

أللّهُمّ إنّ جُرْهُماً عبادكا القوم طرف وهم تلادكا

سپس می گویـد: این مطلب را از کتاب «اصـفهانی» نقل کردیم (۲)، وی گویـد: برخی معتقدند جرهم همراه با نوح در کشتی بـوده و این نشـان می دهـد که از فرزنـدان وی بوده است. سـهیلی گوینـده این مطلب را روشن نسـاخته است، ولی فـاکهی در کتاب «اخبار مکه» معیّن کرده و در روایتی از ابن عباس نقل کرده که گفته است: در کشتی (نوح) هشـتاد نفر بودند که جرهم نیز در شمار ایشان بود.

سهیلی به اختلاف نظری در مورد نسب قحطان که جرهمی ها به آن منتسب هستند، اشاره می کند و نکاتی در باره قحطان می آورد که به برخی از آنها اشاره می کنیم. متن سخن وی از این قرار است:

۱- از بزرگـان شـعرای جـاهلی قـدیم است. «و هم قلادک» در این بیت؛ یعنی اهل مکه ماننـد قلّاده ای، کعبه و حرم مکّه را فرا گرفته اند.

۲- الروض الأُنُف، ج ۱، ص ۱۳۹- ۱۳۸

«نام قحطان، مهرم است و آنان بنا به روایتی که از ابن متبّه نقل شده، چهار برادر بودند: قحطان و قاحط و مِقْحَط و فالغ. قحطان اولین کسی بود که به وی «ابَیْتَ اللَّعن» و «عِمْ صباحا» (۱) می گفتند. در باره او اختلاف است. گفته می شود او ابن غابر، ابن شالخ است و نیز گفته شده که او فرزند عبداللَّه برادر هود است و برخی نیز می گویند او خودِ هود است. در این صورت او پسر ارَمِ بْن سام است. برخی از کسانی که همه اعراب را از (فرزندان) اسماعیل می دانند، درباره اش گفته اند: او پسر تَیْمَن بن قیدر بن اسماعیل است و نیز برخی برآنند که او پسر همسیع بن یَمَن است.

سهیلی سپس می گوید: به گفته ابن هشام، یمن پسر یَعْرِب بن قحطان است. وی می افزاید: به این سخن- یعنی فرزند اسماعیل بودن قحطان- اعتراض شده است، چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: ای فرزندان اسماعیل تیراندازی کنید که پدرتان «رامی» (تیرانداز) بود. واین سخن را آن حضرت صلی الله علیه و آله به قومی از اسلم بن قُصَیّ و به اسلم و برادرش خزاعه فرمود و اینان فرزندان حارثه بن ثعلبه بن عمرو بن عامر هستند و اینان از سَبَأ بن یشجب بن یعرب بن قحطانند. از نظر من این حدیث (روایت شده از پیامبر صلی الله علیه و آله) صحت ندارد؛ زیرا اگر یمن از اسماعیل باشد و با توجه به اینکه همه (قوم) عدنان از اسماعیل هستند، بدون تردید انتساب این قوم به اسماعیل، مفهومی ندارد؛ زیرا اعراب دیگری نیز بوده اند که پدرشان اسماعیل بوده است. ولی در این حدیث گواهی بر این مطلب وجود دارد که خزاعه از خاندان صمّه برادر مُدرِکَه بن الیاس بن مضر هستند. (۲) در نسب قحطان که جرهمی ها بدان منسوبند نیز اختلاف نظر زیادی وجود دارد:

محمدبن عبدهبن سلیمان، نسب شناس در روایتی که ابن عبدالبرّ از وی نقل کرده،

۱- عباراتی که به عنوان ستایش از کسی و احترام به او بر زبان می آوردند و معنای آن: «نفرین را از خود دورکردی» و «صبحت به خیر باشد».

۲- الروض الأُنُف، ج ۱، ص ۱۹

می گویـد: نسب شـناسان در مورد نسب قحطـان، سه نظریه متفاوت دارنـد که اهل مکه در باره هریک از این نظریات، سه نظر دارند.

گروهی او را به ارم بن سـام بن نـوح منسـوب می داننـد که در این بـاره سه نظر وجود دارد و گروهی نیز او را به اسـماعیل بن ابراهیم منتسب می دانند که در این مورد نیز سه نظر وجود دارد.

از شرحی که در این بخش آوردیم، مطالبی راجع به نسب جرهمی ها و قحطان و نیز اندکی از اخبار ایشان روشن شد.

پادشاهان جرهم و اختلاف نظر در نسب آنان

ازرقی، در روایتی که سـند آن به خودش می رسـد، آورده است: جـدّم، از سـعیدبن سـالم، از عثمـان بن سـاج، از ابن اسـحاق اخباری در باره اسـماعیل بن ابراهیم وخاندان اسـماعیل مطالبی بیان کرد و سـپس گفت: آنگاه نابت بن اسـماعیل وفات یافت؛ پس از او مضاض بن عمرو جرهمی که جدّ نابت بن اسماعیل (پدر مادرش) بود، عهده دار سرپرستی او شد و خاندان نابت بن اسـماعیل و خاندان اسـماعیل را به خود پیوست و آنها به جد خود (پدر مادرشان) مضاض بن عمرو همراه با دایی های خود از جرهمی ها، و جرهم و قطور- که در آن روز اهل مکه را تشـکیل می دادند- برآنان حکمرانی کرد و آن دو زمانی که از یمن بیرون آمدنـد، بـا همـدیگر بودنـد و زمانی که از یمن بیرون می شدنـد، بی شک پادشاهی برای خود بر گزیـده انـد تا بر آنان حکومت کند. وقتی به مکه رسیدند آنجا را سرزمین نیکو و پرآب و درخت یافتند و آنها را خوش آمد. بنابراین در آنجا رحل اقـامت افکندنـد. مضـاض بن عمرو همراه کسـانی از جرهم که بـا وی بودنـد در بالای مکه و (کوه) قُعَیْقعان ساکن شدنـد و از آنجا نیز در گذشـتند و «سـمیدع» در اجیاد و پایین مکه هم و مضاض بن عمرو از کسانی که از بالای مکه وارد آن می شدنـد، ده یک می گرفت و «سمیدع» از کسانی که از پایین مکه و از کداء وارد می شدند، ده یک (باج)

می گرفت و هرکدام با قوم و خویشان بودند و وارد عرصه و قلمرو دیگری نمی شدند.

پس از آن جرهم و قطور نسبت به یکدیگر سرکشی کردند و به رقابت پرداختند و جنگ سختی میان ایشان بر سر پادشاهی در گرفت. والیان مکه، از مضاض بن عمرو و خاندان نابت بن اسماعیل و خاندان اسماعیل طرفداری می کردند و ولایت کعبه را به ایشان سپردند.

این سرکشی و کینه توزی، همچنان ادامه یافت و هر از گاهی یکی بر دیگری چیره می شد. مضاض بن عمرو با گروهی جنگجو از قعیقعان به سوی سمیدع رفت و با گروهی که به نیزه و شمشیر و سپر مجهّز بودند، درگیر شد. می گویند به همین دلیل آن کوه را قعیقعان می نامند. سمیدع نیز با قطور همراه با اسب ها و نیزه ها از اجیاد، بیرون آمد- «اجیاد» نیز به دلیل بیرون آمدن اسبان (اجیاد جمع جواد به معنی اسب) بدین نام خوانده شد- تا اینکه آنها در فاضح به یکدیگر رسیدند و جنگ سختی باهم داشتند.

سمیدع کشته شد و «قطور» از پای در آمد و گفته شد که فاضح نیز به همین دلیل بدین نام خوانده شد. پس از آن هردو گروه به صلح و آشتی روی آوردند و در «مطابخ»- دره ای در بالای مکه- که به آن شعب عبداللّٰه بن عامر بن کریز بن ربیعه بن حبیب بن عبد شمس می گویند، اقامت گزیدند. در آن شعب، باهم زندگی کردند و کارها را به مضاض بن عمرو واگذاردند. زمانی که مضاض به ولایت مکه گماشته شد و پادشاهی مکه در اختیار مضاض- و نه السمیدع- قرار گرفت، برای مردم (گوسفند و شتر و ...) سر برید و اطعام داد. آنان در آنجا طباخی کردند و خوردند و برای همین نیز آنجا «مطابخ» نام گرفت.

می گوید: حادثه نبرد میان مضاض بن عمرو و سمیدع، نخستین سرکشی بود که در مکه اتفاق افتاد، مضاض بن عمرو جرهمی در باره آن جنگ و با یادآوری سمیدع و کشتن و سرکشی های او و ادعاهایی که به گزاف می زد، چنین سروده است:

ونحن قتلنا سیّدالحیّ عَنْوَةً فأصبح فیها وهو حَیْران موجَعُ

وما کان یبغی أن یکون سوی ملک حتی أتانا السمیدع

فذاق وبالًا حین حاول ملکَنا وعالج منا غصّه تتجرّع

فنحن عمرنا البیتَ کنّا ولاتُه ندافع عنه من أتانا وندفعُ

ومن کان یبغی أن یلی ذاک عزّنا ولم یک حیّ قبلنا ثم یمنعُ

وکنا ملوکاً فی الدهور التی مضت ورثنا ملوکاً لاترام فتوضعُ

ابن اسحاق می گوید: برخی از علما گمان برده اند که به این دلیل (این مکان) نام «مطابخ» به خود گرفته که قوم تبع در آنجا (گاو و گوسفند و شتر) کشتند و غذا دادند و در آنجا منزل داشتند. پس از آن خداوند عزّوجلّ خاندان اسماعیل و برادران آنان جرهم را که در آن زمان حکام و والیان مکه و کعبه بودند، در مکه پراکنده کرد و نابت بن اسماعیل با ایشان بود و زمانی که مکه بر ایشان تنگ آمد، عازم جاهای دیگر شدند و سرزمین های دیگر را زیر پا گذاشتند و برای کسب روزی خود به هر کجا رفتند و در هر کجا که فرود می آمدند، خداوند آنان را مورد حمایت خویش قرار می داد و بر (ساکنان قبلی) چیره شان می ساخت، تا اینکه بر سرزمین ها پادشاهی کردند و عمالیق و دیگر ساکنان این سرزمین ها را- که در آنجا با عمالیق از در سازش و صلح درآمده بودند- بیرون ساختند، ولی با جرهمی ها که والیان مکه بودند، به دلیل خویشاوندی و قرابت و نیز به دلیل بزرگداشت حرم (مکه) و از ترس اینکه مبادا جنگ یا کار زشتی در آن انجام شود، درگیر نشدند. یکی از علما برایم نقل کرده که عمالقه مکه، حکمرانانی بودند که حرمت آن را زیر پا نهادند و کارهای زشت انجام دادند و کسی از میان آنها به نام عملوق قیام کرد و گفت: ای قوم! به خود آیید و خود را کنترل کنید. شما که دیده و شنیده اید که چه امت ها و گروهایی پیش از شما- از جمله قوم هود و صالح و شعیب- هلاک شدند. کار زشت نکنید، به یکدیگر نیکی کنید و حرمت حرم خدا و خانه خدا را نگاه دارید و از ستم والحاد در این مکان، اجتناب ورزید، زیرا هرکس در اینجا ساکن شد و به ستم و الحاد پرداخت، ریشه اش کنده شد و دیگران جایش را گرفتند و اثری از ایشان باقی نماند. ولی آنان سخن او را نپذیرفتند و همچنان بر هلاک خود پای فشردند.

می گویند: از طرف دیگر قوم «جرهم و قطور» کاروانی از یمن بیرون آورده اند و

سرزمینشـان دچـار خشـکسالی شـده است و فرزنـدان و اموالشان را با خود آورده انـد و می گوینـد: در پی چراگاهی هستیم تا چهار پایان ما در آنجا به چرا بپردازند و اگر جایی را پسـندیدیم در آنجا می مانیم، زیرا در هرجایی که کسی همراه با خانواده و اموال خود اقامت گزید آنجا وطن او به شـمار می رود و اگر جایی نیافتیم به دیار خود باز خواهیم گشت. وقتی اینان به مکه آمدنـد آب روان و گوارا و درختـان زیاد و علفهای فراوان و سـرزمینی فراخ یافتنـد که آنان را از سـرمای زمسـتان در امان می داشت. بـا خود گفتنـد: اینجا همان جایی است که ما به دنبال آن بودیم، و همراه با عمالیق در آنجا ساکن شدنـد، در آن زمان هر قومی که از یمن بیرون می شـد، پادشـاه آنان نیز همراهشان بود که به کارهایشان رسـیدگی می کرد و این سـنت آنان بود، حتی اگر گروهی بـا تعـداد انـدک بودنـد، زمـانی که مضـاض بن عمرو، پادشـاه جرهم بود و همه از وی اطاعت می کردنـد و «سَـمِیْدَع» پادشاه «قطور» بود، مضاض بن عمرو در بالای مکه اقامت گزیـد و از هرکس که از بالای مکه وارد می شد، ده یک (بـاج) می گرفـت و طرف روبـه روی کعبـه و رکـن حجرالأسود و مقـام وجایگـاه زمزم به طرف راست و به بالاـ و قعیقعـان تا بالادست از آن ایشان بود.

سَمیْدَع نیز در پـایین مکه و اجیـاد، اقامت داشت و از هرکس که از پایین مکه وارد می شـد، ده یک (باج) می گرفت و قلمرو ایشـان نیز پشت کعبه و رکن یمـانی و غربی و اجیـاد و راه کوهسـتانی تا «رمضه» بود، در آنجا برای خود خانه هایی ساختنـد و قلمرو خود را گسترش دادنـد و به عمـالیق فشـار آوردنـد. عمالیق با آنها درگیر شدنـد، ولی جرهم در مقابل ایشان ایسـتادند و آنـان را از سراسـر حرم (مکه) بیرون راندنـد. آنـان در اطراف حرم بودنـد و وارد آن نمی شدنـد. مردی که همراهشـان بود، به ایشان گفت آیا نگفته بودم که این همه حرمت حرم را زیر پا نگذارید؟ ولی شما به سخن من توجه نکردید. مضاض و سمیدع برای هر کس از قوم و خویشان آنها که وارد می شـد، خانه ای تدارک می کردند و اینان در آنجا زیاد شدند و سـرزمین آنجا را نیکو یافتند. آنها قومی عرب بودند و زبانشان عربی بود. حضـرت ابراهیم خلیل علیه السلام به دیدار اسماعیل علیه السلام می آمد، وقتی زبان آنها را شنید و دانست که عربی سخن می گویند و از این زبان خوشش آمد. اسماعیل نیز زبان

آنان را فرا گرفت و قصد کرد از آنها زنی بگیرد.

او دختر مضاض بن عمرو یعنی رعله را نامزد و با وی ازدواج کرد و از او صاحب ده فرزند پسر شد. رعله همان همسری است که وقتی ابراهیم پای خود را در مقام گذاشت، سر او را شستشو داد. سپس می گوید: کار جرهمی ها در مکه همچنان بالا می گرفت و بزرگی می یافتند تا اینکه عهده دار تولیت کعبه شدند و والی و پرده دار کعبه و حاکم مکه گردیدند. در این میان سیلی آمد و کعبه را درنوردید و آن را ویران کرد. جرهمی ها آن را دوباره آنچنان که حضرت ابراهیم علیه السلام بنا کرده بود، بازسازی کردند. ارتفاع خانه کعبه نه ذرع بود یکی از علما می گوید: کسی که خانه را برای جرهمی ها، ساخت «ابوجدره» بود و پس از این کار، عمرو بن جادر نامیده شد و خاندان او را بنی جدره نامیدند. و می گوید:

جرهمی ها، حرمت کعبه و حرم را پاس نداشتند و کارهای زشت فراوان انجام دادند و ستم ها روا داشتند و آنچه نباید کردند؛ مضاض بن عمرو بن حارث در میان ایشان به سخنرانی پرداخت و گفت: ای قوم، از سرکشی و طغیان دست بردارید که سرکشان و طاغیان را بقایی نیست. شما دیده اید که پیش از این بر عمالیق- که حرمت حرم را زیر پا نهادند و آن را خوار شمردند- چه آمد؟ آنها میان خود به نزاع پرداختند و اختلاف پیدا کردند و شما توانستید ایشان را بیرون برانید تا متفرق شوند.

شما نیز در حق حرم، بی حرمتی نکنید حرمت خانه خدا را پاس بدارید و برکسی که وارد آن شده است، یا برای احترام به این مکان وارد شده، یا برای فروش کالای خود و یا به قصد چرانیدن آمده است، ستم روا مدارید. اگر چنین کنید بیم آن دارم که به ذلت و پستی، از آن رانده شوید به طوری که هیچ یک از شما دیگر نتواند به حرم برسد و به زیارت خانه کعبه بپردازد. اینجا هم برای شما و هم برای پرندگان حرم است و همه در آن امان هستند. کسی از میان ایشان به نام «یجدع» برخاست و گفت: چه کسی ما را بیرون می کند؟ آیا ما از همه اعراب والاتر و پرجمعیت تر و داراتر و مسلّح تر نیستیم؟ مضاض بن عمرو (در پاسخش) گفت: وقتی چیزی مقرر شود، آنچه می گویید باطل می شود. ولی آنها از آنچه انجام می دادند، دست نکشیدند، خانه کعبه را خزانه ای به صورت چاهی بود

که زیورآلات و آنچه را به آن هدیه می شد، در آن می انداختند و در آن روزگار (کعبه) سقفی نداشت.

پنج نفر از جرهمی ها تصمیم گرفتند که محتویات این چاه و خزانه را بدزدند هریک از ایشان در گوشه ای قرار گرفت و نفر پنجم به درون چاه رفت، خداوند- عزّوجلّ- نیز او را واژگون ساخت و سرنگون کرد او هلاک شد و چهار نفر دیگر فرار کردند. در اینجا بود که چهار رکن (کعبه) را صاف و صیقلی کردند (تا نتوان از آن بالا رفت) و سپس گفت: یکی از علما می گوید: زمانی که جرهمی ها به طغیان و سرکشی می پرداختند، یک مرد و یک زن به نامهای «أساف» و «نائله» وارد کعبه شدند و در آنجا به فسق و فجور پرداختند. خداوند متعال نیز آنان را به صورت دو سنگ مسخ کرد. آنان را (سنگها را) از کعبه بیرون آوردند و در صفا و مروه نصب کردند تا مردم عبرت گیرند و از عقوبتی که در انتظار چنان گناهی است، آگاه شوند. (۱)این خبر شامل چندین مطلب از احوال جرهمی هاست و که آنها، عمالیق را از مکه بیرون کردند. ما از این روی آن را نقل کردیم تا روشن سازیم که با خبری که پس از خبر ابن عباس و ابن خیثم در باره خروج عمالیق از مکه معظمه ناسازگار است و برداشت دیگری از آن می شود.

به گمان من در آنجا که می گوید «یکی از علما نقل کرده است که عمالیق حکمروایان مکه بودند و ...» گوینده خود ابن ولید ازرقی مؤلف «اخبار مکه» است و احتمال هم دارد که گوینده ابن اسحاق باشد که علاوه بر آنچه از اخبار جرهم و قطور گفته، نکات دیگری را نیز افزوده است.

مسعودی خبر مربوط به جرهم و قوم سمیدع را به گونه ای متفاوت با آنچه که ازرقی از ابن اسحاق نقل کرده، آورده است و مطالبی را بیان کرده که (مورّخ) دیگری باز نگفته است و در باره اقوام مزبور، بی آنکه به اخبار دیگران بپردازد- مگر آنجایی که برای

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۸۸- ۸۱

ارتباط سخن ناگزیر بوده است- مطالبی را گفته است. مسعودی می گوید حضرت ابراهیم فرزندش را همراه مادرش هاجر، در مکه سکونت داد، سپس می گوید: تشنگی اسماعیل و اخبار هاجر را هم که می دانیم تا اینکه خداوند چاه زمزم را برای آنان به وجود آورد و یمن را دچار قحطی خشکسالی کرد تا مردم یمن و جرهمی ها به آنجا آمدند و برخی نیز از آنجا باز گشتند و عمالیق به سوی تهامه رفتند و آب و چراگاه و زمین حاصلخیز می خواستند و سمیدع بن هوثر بن لاوی بن قطور بن کرکر بن حمدان (۱) برآنان ریاست داشت. وقتی خاندان کرکر از حرکت کردن خسته شدند و آب و چراگاه نیز یافت نشد و خستگی بر ایشان چیره گشت، سمیدع بن هوثر، برای تشویق و ترغیب آنان به ادامه راه، شعری سرود و گفت:

سیروا بنی کرکر فی البلاد إنّی أری ذاالدّهْرِ فی فساد

قد ساد من قحطان ذوالرِّشاد

(پس از شنیدن این شعر) پیشگامان و پیش قراولان ایشان، در جستجوی آب به دشت آمدند و به پرندگانی که در بالا و پایین پرواز می کردند، نگاهی انداختند و از آنجا به «عریش» بر تلّ خاک سرخ گونی نظر افکندند مراد خانه کعبه است. چرا گفته بود بر تل خاک سرخ رنگی قرار داشت- در آنجا هاجر و اسماعیل حضور داشتند و به دور (چاه) آب، سنگ گذاشته بودند تا آب آن پراکنده نشود. سپس می گوید: آنان بر هاجر و اسماعیل سلام گفتند و از ایشان اجازه فرود آمدن و نوشیدن آب کردند. اجازه فرود آمدن دادند. دیگران را نیز خبر دادند و از یافتن آب ایشان را مطلّع ساختند.

آنها نیز با اطمینان کامل و با مژده رسیدن به آب و نور نبوّتی که در آن پهنه وجود داشت و جای بیت اللَّه الحرام بود، همانجا فرود آمدند. سپس می گوید: قوم جرهم از جریان خاندان کرکر و فرو آمدن ایشان در آن مکان، و حاصلخیزی و پرباری آنجا، خبر

۱- در مروج الذهب: «سمیدع بن هوبر بن لاوی بن قیطور بن کرکر بن حیدان» و در نسخه ای «سمیدع بن هود بن لابی بن قنطور ...» آمده است.

یافتنـد و از آنجا که خود در خشـکسالی به سـر می بردنـد، روی به مکه آوردند و در حالی که حارث بن مضاض بن عمرو بن سعـد بن رقب بن ظالم بن حنی بن نبت بن جرهم، ریاست و سـروری ایشان را عهده دار بود، به آنها رسـیدند و در مکه اقامت گزیدنـد و در کنار اسـماعیل و با کسانی که پیش از ایشان- از عمالیق و خانـدان کرکر در آنجا بودند- خانه گرفتند. در مورد کرکر گفته شده که ایشان از عمالیق و یا از جرهم هسـتند و مشـهورتر آن است که از عمالیق اند. آنگاه پس از بیان مطالبی در بـاره اسـماعیل می گویـد: وقتی اسـماعیل علیه السـلام وفات یافت، پس از وی نابت ابن اسـماعیل پس از نابت ایاس بن جرهم (چون جرهمی ها بر خانـدان اسـماعیل تسـلط یافته بودند) جای او را در سـرپرستی کعبه گرفتند. رئیس جرهمی ها در آن روز حارث بن مضاض بود و هم او بود که تولیت کعبه را بر عهده گرفت.

او در آنجا که به قعیقعان- در بالای مکه- معروف است، سلطه داشت و از هرکس وارد مکه می شد و (مال التجاره ای با خود داشت) ده یک می گرفت و شاه عمالیق، سـمیدع بن هوثر بود و در اجیاد پایین مکه قرار گرفت و از هرکس از آن سمت وارد مکه می شـد، ده یـک می گرفت. میان آن دو جنگ و نبرد در گرفت و حارث بن مضاض شاه جرهمی ها در حالی که نیزه و زره و سپر بـا خود داشت، به آوردگـاه آمـد و برای همین، آنجـا را- چنـان که گفتیم- قعیقعـان نامیدنـد و سـمیدع نیز همراه با اسبان چابـک به جنـگ آمـد و هم از این رو آنجـا را تـا به حـال «اجیـاد» می نامنـد، آنان بر جرهمی ها وارد شدنـد و آنان را شکست دادنـد و آنجا «فاضـح» نام گرفت. پس از آن صـلح کردنـد و گاو و گوسـفند و ... سـربریدند و آشپزی کردند و آنجا «مطابخ» نامیده شد و حکمروایی کعبه به عمالیق رسید. پس از آن، حکومت به جرهم رسید و نزدیک به سیصد سال عهده دار ولایت بر کعبه بودند و آخرین شاه آنها حارث بن مضاض اصـغر (۱) بن عمرو بن حـارث بن مضاض اکبر بود و بنای کعبه را افزود و آن را نسبت به بنای ابراهیم علیه السلام، بلندتر ساخت.

۱- در متن چاپ شده هم چاپ اول و هم چاپ دوم الاصفر آمده که به قرینه نام بعدی، به الاصغر تبدیل شد.

شگفت آنکه مسعودی می گوید شاه جرهمی ها در زمانی که به مکه آمدند حارث ابن مضاض بن عمرو بود، حال آنکه معروف چنین است که شاه آنان در آن زمان- بنا به گفته ابن اسحاق و دیگران مضاض بن عمرو بوده و خود او نیز پس از آن مطلبی سازگار با گفته ابن اسحاق، ذکر می کند.

زبیر بن بکار نیز گفته است که اولین پادشاه جرهم در مکه مضاض بن عمرو بن غالب جرهمی بوده است؛ زیرا می گوید: اولین کسی که ولایت و سرپرستی کعبه را از سوی جرهم بر عهده گرفت، مضاض بن عمرو بن غالب جرهمی بود و پس از او فرزندش و سپس فرزندان بعدی یکی پس از دیگری، عهده دار این پست بودند، تا اینکه جرهمی ها در مکه به سرکشی و طغیان پرداختند.

مسعودی همچنین در آنجا که گفته است در «وقتی جرهمی ها با سمیدع و قوم او به جنگ و نبرد پرداختند، بازنده شدند و ولایت کعبه به عمالیق تعلق گرفت و پس از آن (مجدداً)، به جرهم رسید». سخن شگفت و (نادرستی) گفته است، چرا که می دانیم در کارزار میان دو گروه، بازنده سمیدع و قوم او بود و او در آن جنگ کشته شد و مضاض بن عمرو جرهمی به تنهایی شاهی مکه را- بنا به گفته ابن اسحاق و دیگران- بر عهده گرفت و من جز شارح «عبدونیه» کسی را قبل و بعد از مسعودی نمی شناسم که سخنی مانند وی در این باره گفته باشد و تنها شارح عبدونیه است که چنین سخنی گفته و چه بسا مسعودی از وی تقلید کرده باشد، زیرا بعد از او آمده است.

مسعودی در ضمن بیان خبر هر دو گروه، مطالبی را بیان کرده که تا آنجا که می دانم کس دیگری چنین نگفته است؛ وی آورده است: سمیدع و قوم او از عمالیق هستند و یا این که آنها پیش از جرهم به مکه آمدند و نیز مطلبی که در مدت زمان پادشاهی آنها بر جرهمی ها بیان کرده است. مسعودی در تاریخ خود در مورد مدّت زمان پادشاهی آنها، روایت دیگری را نیز بیان می کند، زیرا می گوید: در روایات دیگری دیده ام که نخستین کسی که پادشاهی جرهم را در مکه عهده دار شد، مضاض بن عمرو بن سعد بن رقیب بن حنی بن نبت بن جرهم بن قحطان بود که یک صد سال پادشاهی کرد و پس از او پسرش

عمرو بن مضاض به مدت یکصد و بیست سال پادشاهی کرد و در پی او حارث بن عمرو یک صد سال یا کمتر و پس از او عمرو بن حارث به مدت دویست سال و بعد از وی مضاض بن عمرو اصغر بن حارث بن عمرو بن مضاض بن عمرو بن سعد بن رقیب بن حنی بن نبت بن جرهم بن قحطان به مدت چهل سال پادشاهی کرد. (۱) شارح عبدونیه مدت پادشاهی پادشاهان جرهم و ترتیب آنان را مطابق مضمون آنچه مسعودی آورده است، ذکر کرده و تنها به این نکته که مدت پادشاهی حارث بن عمرو بن مضاض احتمالًا کمتر از یک صد سال بوده، اشاره نکرده است.

شارح عبدونیه همچنین در مدت پادشاهی جرهمی ها، مطلبی جز آنچه مسعودی ذکر کرده، می گوید. متن سخن وی چنین است: «ولایت بر کعبه پس از نابت به مدت حدود سیصد سال به جرهمی ها تعلّق داشت و برخی پانصد و شصت سال ونیز ششصد سال هم گفته اند. گفته دوم با آنچه که مسعودی در مدت پادشاهی آنان گفته است، سازگاری دارد و آنچه که مسعودی در نسب سمیدع ذکر کرده با آنچه سهیلی در این مورد گفته، مغایر است؛ زیرا مسعودی یادآور شده که سمیدع پسر هوثر بن لابی بن قنطور بن کرکر بن جیدان است، ولی سهیلی گفته که سمیدع پسر هوثر- بنا به تاکید بکری «ثای» سه نقطه- بن لابی قطور بن کرکر بن عملاق است. (۲) بنابراین، اختلاف در دو نام است: یکی قنطور به جای قطورا و دیگری جیدان به جای عملاق، احتمالا آنچه سهیلی بیان کرده، درست باشد و ممکن هم هست که تصحیف از سوی ناسخ نسخه ای باشد که از کتاب تاریخ مسعودی دارم. در این نسخه هوبر را در چند جا با «باء» دیده ام، زیرا نقطه آن را در زیر حرف، گذاشته است و روی حرف طاء در کلمه قنطور نیز نقطه گذاشته است و شارح عبدونیه نسبت سمیدع را همچنان که مسعودی باز گفته، بیان کرده است؛ ولی او در برخی نسخه های شرح عبدونیه در انتساب او به کرکر، از ابن هود یاد کرده، حال آنکه این سمیدع غیر از آن سمیدعی

۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۱

۲- الروض الأُنُف، ج ۱، ص ۱۳۶

است که با یوشع بن نون درگیر شد هرچند در نام و نام پدر و در انتساب به عمالیق، وجه تشابه داشته باشند. مسعودی در اخبار یوشع بن نون می گوید: پادشاه شام که سمیدع بن هوثر بن ملك بود، به سوی یوشع بن نون لشکر کشید و با او جنگ ها کرد تا اینکه یوشع او را کشت و همه مملکت او را گرفت. سپس می گوید: گفته شده که یوشع بن نون در سرزمین ایله در طرف مدین در صدد جنگ با شاه عمالیق یعنی سمیدع برآمده بود. (۱) دلیل این که گفتیم این سمیدع غیر از سمیدعی است که یوشع بن نون با وی جنگید.

این است که سمیدع پادشاه قطور- بنا به محتوای خبری که مختصر آن را از مسعودی نقل کردیم- در زمان حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام بوده است. حال آنکه یوشعی که با سمیدع به جنگ پرداخت، خیلی بعد از حضرت ابراهیم علیه السلام می زیسته است؛ زیرا در فاصله میان یوشع و حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام چندین نسل وجود دارد و او بنا به گفته مسعودی، یوشع بن نون بن ابراهیم بن یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم بود و اگر در فاصله یوشع و حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام این همه نسل فاصله است، می توان نتیجه گرفت که میان آنها زمانی طولانی فاصله بوده است و همین فاصله با سمیدع نیز خواهد بود و سمیدع پادشاه قطور از عمالیق است و بنا به برداشت سهیلی از سخن صاحب «الأغانی»، ملکه «زَبّاء» از خاندان وی بوده است.

سهیلی یادآور شده که خاندان قطور که سمیدع از ایشان است، جزء جرهم است؛ زیرا در نام بردن از نسل میان عدنان وحضرت ابراهیم علیه السلام می گوید: طبری (۲) «دوس العتقی» از ایشان را نام برده که بسیار خوش چهره بوده است، به طوری که در مقایسه، مثال گفته می شد فلانی از دوس زیباتر است و این همانی است که لشگریان قطور از جرهم را شکست داد. (۳) آنچه مسعودی در نسب نامه پادشاهان جرهم ذکر کرده، با مطالبی که سهیلی در

۱- مروج الذهب، ج ۱، ص ۵۱
۲- تاریخ الرسل والملوك، ج ۲، ص ۲۷۵
۳- الروض الأُنُف، ج ۱، ص ۱۲

این بـاره گفته است، مغـایرت دارد. سـخن سـهیلی با مسـعودی نیز متناقض و مختلف است، چرا که مسـعودی می گویـد: وقتی جرهمی ها به سوی مکه حرکت کردند، حارث بن مضاض بن عمرو بن سـعد بن رقیب بن ظالم بن هیّ (۱) بن نبت بن جرهم، ریاست ایشان را بر عهده داشت. (۲) نیز می گوید: در روایات دیگری دیده ام که نخستین پادشاه جرهمی ها در مکه، مضاض بن عمرو بن سعد بن رقیب بن هنی بن نبت بن جرهم بوده است. (۳) اما سهیلی می گوید: حارث بن مضاض بن عمرو بن سعد بن رقیب بن هنی بن نبت بن جرهم، در قنونا از سـرزمین حجاز اقامت گزیـد. (۴) او به موضوعی اشاره کرده که بـدان خواهیم پرداخت، وجه اختلاف سـخن مسعودی در هنی با «هاء و نون» و درمی «با میم» و نیز در افزودن ظالم در فاصله رقیب و میّ (یا هنی و یا حنی) است. همچنین وجه اختلاف سـخن مسعودی با سـهیلی، در افزودن ظالم و نیز در هنی است که آیا همچنان که مسـعودی ذکر کرده است بـا نون است یـا طبق گفته سـهیلی، بـدون نون و یا بنا بر گفته مسـعودی با میم است، مگر اینکه همه اینها ناشی از اشتباه ناسخ در یکی از دو کتاب باشد که در این صورت، اختلاف ها منتفی است.

شیخ فتح بن موسی بن حماد اندلسی، (۵) در کتابی که سیره ابن اسحاق را در آن به نظم درآورده است خبری طولانی را نقل کرده که در آن مطلبی مخـالف بـا گفته مسعودی و سـهیلی در نسب نـامه پادشاهـان جرهم آمـده و نیز مطلبی مغـایر، در وجه تسـمیه ای که ابن اسـحاق برای قعیقعان و اجیاد و فاضح و مطابخ و غیره نقل کرده، آمده است که بی مناسبت نیست که آن را باز گوییم:

۱- در تاریخ مسعودی هینی و در یک نسخه نیز هنی آمده است. در همین کتاب حنی هم آمده است.

۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۷

۳- همان، ج ۲، ص ۵۱

۴- الروض الأُنُف، ج ۱، ص ۱۳۸

۵- فقیه و عـالم در ادبیات و حکمت و منطق، متولّـد جزیره خضـراء در سال ۵۸۸ ه که در الفائز تحصـیل کرد وهمانجا در سال ۶۶۳ وفات یافت. در اسیوط مصـر عهده دار سـمت قضا شد و از جمله کتاب های او نظم «المفصّل» زمخشری و نظم «اشارات» ابن سینا است. ر. ك: الاعلام، ص ۷۶۶

إلیاس بن مضر گفت: از عمویم ایاد بن نزار- چون مرد ثروتمندی بود- درباره منشأ ثروتش پرسیدم در پاسخ گفت که سالیان درازی بود که او بیش از ده نفر شتر نداشت و با کرایه آنها خرج خانواده اش را تهیه می کرده و این که او برادر بزرگتر خانواده بود. سپس می گوید: ایاد با شتران خود به شام رفت، ولی در آنجا کسی را نیافت که شترانش را کرایه کند، در این میان صدائی چون رعد شنید که فریاد می کرد: چه کسی مرا به حرم (مکه) می برد؟ و همراه او محموله ای درّ و یاقوت و طلای ناب بود. ولی کسی پاسخش را نداد.

صدا را پی گیری کرد تا به مرد نابینائی رسید که چون نخل بلند، قد درازی داشت و ریش او تا زانویش می رسید. به طرف او رفت و گفت: ای شیخ من نیازت را برآورده می کنم.

گفت: به من نزدیک شو، او نزدیک شد، پس به او گفت: تو ایادبن نزار هستی؟

گفت: آری ولی از کجا نام مرا می دانی؟ گفت: من از جدّم شنیدم که ایاد بن نزار، حارث بن مضاض را پس از غربتی طولانی، به مکه خواهد برد. سپس گفت: چند شتر داری؟

گفتم: ده تا. گفت: بسنده است. گفتم آیا کسی هم همراهت هست؟ گفت نه، ولی من روزگاری سوار بر شتر می شدم و به این سو و آن سو ره می سپردم (سوارکار خوبی بودم).

گفتم: جمله ای را بر زبان آوردم و تکرار نمی کنم و میان ما تا مکه ده جایگاه آب وجود دارد. او را برداشتم و هر گاه شتری خسته می شد، او را به دیگر شتران نزدیک می کردم تا این که سرانجام مکه در چشم انداز ما قرار گرفت. گفت: فرزندم احساس می کنم که محموله ها چیزی به من می گویند و فکر می کنم که در اطراف ما کوه مطابخ قرار دارد.

گفتم: آری گفت: آخرین سخن مرا گوش بده. گفتم آری «به گوشم!» گفت: من حارث بن مضاض بن عبدالمسیح بن بقیله بن عبدالمراد بن خشرم بن عبدیا لیل بن جرهم بن قحطان بن هود علیه السلام هستم من پادشاه مکه و اطراف آن تا هجر و مدین و ثمود بودم و برادرم عمرو بن مضاض پیش از من، پادشاه بود. ما روزگاری تاج بر سر می گذاشتیم و روزگاری تاج های خود را بر در حرم آویزان می کردیم. روزی شخصی یهودی درّ و یاقوت آورد و برادرم هر چه دلش می خواست از او خرید و بهای خوبی نیز به او داد و انصاف را رعایت کرد. یهودی بهترین ها را به دیگران می فروخت، ولی برادرم مانع از

این کار شد و هر چه داشت از او گرفت. یهودی نیز نگهبان تاج سر در حرم را غافلگیر کرد و کشت و تاج را برداشت و دیگر کسی از او خبری نیافت، مگر آن کس که او را در بیت المقدس دیده بود.

برادرم کسی را به پادشاه ایشان گسیل داشت و گفت: نواده یلیامین بن یعقوب باید تاج را باز گرداند و حق یهودی بگیرد. ولی پادشاه این کار را نکرد، برادرم نیز همراه با یک صد و پنجاه هزار نفر از لشگریان و عمالقه و خاندان قضاعه، به جنگ با ایشان رفت.

پادشاه بیت المقدس نیز از فأران بن شنیف بن هرقل یاری جست و او نیز با دویست هزار نفر به اتفاق گروهی از اهل شام به یاری وی و به جنگ ما شتافتند.

آنان در قسمت شرقی این کوه، خیمه زدند و ما در قسمت غربی آن و همگی آتش روشن کردیم، آنها غذا پختند و ما هم غذا پختیم. برای همین این کوه مطابخ نامیده شد.

پس از آن در قعیقعان اقامت کردیم و سپس با سلاح و عصا و شمشیر به جان هم افتادیم و چکاچک شمشیرها به راه افتاد و برای همین آن مکان را قعیقعان نامیدند، پس از آنکه در جای خود قرار گرفتیم، برادرم، بیرون آمد و گفت: من عمرو بن مضاض پادشاه هستم، ای شنیف خود را به من نشان بده و بیا تا مبارزه کنیم. هر کس را که خداوند پیروز گرداند پادشاهی از آن اوست. چنین نیز شد و برادرم او را بر تپه فاضح به قتل رساند.

پیش از این، به سراغ وی رفت و او را از پای کشید و رسوایش کرد و برای همین فاضح (رسوا) نامیدند. فأران، زیر بار تعهد شنیف نرفت، از این رو با آن نیز جنگیدیم، برادرم فأران را کشت و آنها شکست خوردند و تا بیت المقدس زدو خورد کردیم بالاخره تن به اطاعت ما دادند و برادرم با برّه دختر شمعون ایشان ازدواج کرد در آن زمان کسی زیباتر از او وجود نداشت، از وی خواست که او را از قوم خود دور سازد، برادرم نیز با یک صد تن از بزرگان بنی اسرائیل به عنوان گروگان از آنجا بیرون شد. وقتی به اجیاد رسید همسرش، دشنه ای آهنی را سمی کرد و آن را در رختخوابش قرار داد و وقتی روی آن خوابید مُرد، آنگاه همسرش با یکصد تن گروگان فرار کرد.

آنها را تعقیب و بالاخره دستگیر کردیم، من دستور قتل آنها را صادر کردم.

نخستین محکوم به جلاد گفت:

ما را از گردن بکش (نه بالاتر و نه پایین تر) و از این رو آنجا را «اجیاد» (جمع جید به معنای گردن) نامیدند، آنگاه من به پادشاهی رسیدم و با (همسر برادرم) ازدواج کردم.

بنی اسراییل با لشگریان فراوان قصد کردند با من بجنگند آنها تابوت داود علیه السلام را که «سکینه و زبور» در آن بود، با خود آورده بودند آنان را شکست دادم و جرهمی ها تابوت را گرفتند و در زباله دانی، خاک کردند. من ایشان را از این کار نهی کردم، ولی توجهی به سخنم نکردند.

شبانه تابوت را در آوردم و به جای آن تابوتی شبیه آن گذاشتم. همیسع نواده دختری قیداربن اسماعیل نیز آنان را از آن کار باز داشته بود، ولی نپذیرفته بودند. من تابوت را به او دادم، خداوند نیز بر جرهمی ها و عمالقه دردهای زیادی فرود آورد و همه آنان به جز کسانی که آن کارشان را نپسندیده بودند، مردند. من پادشاهی را به پسرم عمرو واگذار کردم و خود به گشت و گذار پرداختم.

(و می گوید) همه جا صحبت از جریان ما بود. او را به شِعب الأثل در غیضه زیتون بردم و گفتم: فرزندم اینک من و تو تنها شده ایم و جز خدای شاهد و عالم و یگانه، ما نمی بیند، و اگر نعمتی برای آدمی حاصل آید شکر آن واجب است و اینک نعمتی بر من وارد آمده و واجب است که شکر آن را به جای آورم. بر من است که از آنچه ترا نجات می دهد، خبر دهم و اگر تو را هدایت کنم بسی خوشایندتر از بخششی است که بدان بی نیازت سازم.

فرزندم آیا در میان خاندان مضر نوزادی به نام محمد زاده شده است؟ گفت: خیر، گفتم: زاده خواهد شد و زمانش فرا خواهد رسید و دین او فراگیر می شود و همه جا پذیرفته می شود و فخر زمانه اش می شود و اگر تو او را درک کردی، تصدیقش کن و بر خالی که میان دو کتف او صلی الله علیه و آله وجود دارد، بوسه زن و به او بگو: ای بهترین مولود که مردم را به بهترین معبود فراخوانده ا ی، پاسخم ده و مرا نومید مگردان.

سپس این اشعار را سرود:

شکرت مسارعاً نعم الأیادی لخیر الناس کلّهم أبادی

إلی ابن نزار حیث الفقر حتی نزلت برحله من غیر زاد

و بقیه ابیات را نیز خواند. پس از آن به کنار صخره بزرگی آمد که بر صخره دیگری قرار داشت، آنرا از جای کند. و وارد زیرزمینی شد و به جایی رسید که چهار تخت قرار داشت یکی خالی بود و بر سه تخت دیگر، در همان خانه مردانی نشسته بودند.

چهارپایه ای بود که در آن درّ و یاقوت و طلای ناب و نقره وجود داشت.

به من گفت: به اندازه بار شتر خود بردار و گفت: کسی که در سمت چپ تخت خالی قرار دارد پدر من مُضاض است و آن کس که در سمت چپ اوست فرزندش عبدالمسیح است و کسی که در طرف چپ تخت پسرش قرار دارد، بقیله است و بالای سر بقیله، سنگ لوحی قرار دارد که بر آن نوشته شده است:

من بُقَیْلَه دختر عبدالمدان هستم که مدت پانصد سال در طلب پادشاهی زندگی کردم، ولی این کار، مرا از مرگ نجات نبخشید، بالای سر عبدالمسیح، نیز سنگ لوحی است که بر آن نوشته شده است:

من عبدالمسیح هستم و مدّت یک صد سال زندگی کردم و یک صد اسب سوار شدم و با یک صد دوشیزه همبستر شدم و یک صد جنگجو را کشتم و بالأخره مرگ به خشم مرا فراگرفت و به زمینم انداخت و بالای سر مضاض بر سنگ لوحی آمده است:

من مُضاض هستم و سیصد سال عمر کردم، مصر و قدس را فتح کردم و رومیان را در «دروب» شکست دادم، ولی گریزی از مرگ نداشتم. پس از آن بر تخت خالی خود قرار گرفت، در آنجا بر سنگ لوحی نوشته شده بود:

من حارث بن مضاض هستم. مدت چهار صد سال زندگی و پادشاهی کردم و مدّت سیصد سال پس از هلاک شدن قبیله ام جرهم، به گشت و گذار پرداختم، سپس گفت:

فرزندم! آن شیشه را که در آنجاست به من بده، آن را به او دادم، نیمی از آن را سر کشید و نیم دیگر را بر تنش مالید و گفت:

وقتی نزد برادران و قوم خود بازگشتی واز تو پرسیدند: این اموال را از کجا آوردی؟

به ایشان بگو:

پیرمرد را که با خود آورده ام حارث بن مضاض جرهمی بود، ترا تکذیب خواهند کرد. به ایشان بگو:

نشانه صداقتم سنگی است که در کنار زمزم در محل مقام ابراهیم علیه السلام، به خاک سپرده شده است و بر سنگی که کنار آن است اشعار حارث بن مُضاض نوشته شده است. (۱) سپس گفت:

آن شیشه دیگر را به من بده، به وی دادم، آن را سر کشید و نعره ای زد و مرد من نیز همراه با اموالی که داشتم بیرون آمدم.

این بود خبری که از کتاب مزبور نقل کردم. البته من بخش هایی از آن را که ارتباطی به موضوع نداشت ومربوط به احوال ایاد بن نزار می شد حذف کردم.

در این خبر اشتباهات کوچکی وجود داشت و ظاهراً در نسخه ای که در اختیار من بود، تغییراتی صورت گرفته بود من آنها را تصحیح کردم مگر مواردی را که وجه صحیح آن را باز نشناختم و به همان صورتی که در نسخه دیده بودم، نقل کردم، از جمله مثلًا: نام برادر حارث بن مضاض را عمر بدون و او نوشته بود که احتمالًا درست نباشد و باید به صورت عمرو (با واو) باشد.

اندلسی پس از ذکر این خبر می گوید: ببینید که این داستان با آنچه صاحب «السّیره» نقل کرده است چه اختلاف هایی دارد، ازجمله این که این شعر را به عمرو بن حارث بن مُضاض نسبت داده، حال آنکه صاحب در اینجا، به پدرش نسبت داده شده است. البته می توان این دو گفته را درست پنداشت، بدین صورت که پسر نیز مانند پدر زمانی که از مکه دور می شدند، شعر گفته باشد. پس از آن او رحمه الله این نکته را یادآور شد که در مورد نسب حارث بن مُضاض نیز مطلبی متفاوت با آنچه سهیلی در این مورد گفته، وجود دارد

۱- این بیت مربوط به قصیده بلندی است که به مضاض بن عمر و حارث جرهمی منسوب است و در صفحه ۴۷ کتاب تاریخ قطبی آمده است و کمی جلوتر تمام ابیات آورده می شوند این اشعار به عمر وبن حارث بن مضاض الجرهمی نیز منسوب شده اند.

و ما پیش از این، نسب نامه جرهمی ها را از قول سهیلی بیان کردیم و نیازی به تکرار آن نیست.

از جمله دلایلی که فتح اندلسی را بر آن داشت تا این خبر را نقل کند، استدلال علیه اعتراض به ابن اسحاق از سوی سهیلی در مورد وجه تسمیه «اجیاد» است که ابتدا سخن سهیلی را نقل می کنم و پس از آن تفسیر «فتح» را می آورم.

سهیلی می گوید: و امّا «اجیاد» (آن گونه که گفته است به دلیل درگیری اسبان در آنجا بدین نام نامیده نشده است زیرا به این کار «اجیاد» نمی گویند و اجیاد) جمع جید (گردن) است و نیز در این خبر آمده که مضاض در آن مکان گردن یکصد نفر از عمالقه را زده است و برای همین، آنجا را (اجیاد) نامیده اند. این مطلب را ابن هشام در کتاب دیگری جز این، ذکر کرده است. و (فتح) درباره این مطلب تفسیری آورده است، زیرا می گوید: می گویم آنچه که سهیلی ذکر کرده برای ابن اسحاق الزام آور نیست، زیرا لازمه نامگذاریِ چیزی به یک نام، آن نیست که به لفظ بر آن مصداق یابد، بلکه ممکن است بر خود آن مکان مصداق یابد- همچنان که در مورد «مطابخ» و «فاضح» گفته اند- و یا بر آن مکان مصداق نیابد- همچون قعیقعان، و در این صورت جیاد و اجیاد (جمع جید به معنای گردن) و قعقعه (چکاچک سلاح ها) با قعیقعان یک حکم پیدا می کند و این احتمال نیز هست که وجه تسمیه به خاطر اجیاد، جیاد (گردن اسبان) باشد، زیرا گردن اسبان در آنجا برای نخستین بار پیدا شد و مضاف را به دلیل نزدیکی به صفت، حذف کرده باشند، به علاوه معلوم نیست که نتوان (جید) را به جیاد (و نه اجیاد) جمع بست، چرا که از سیبویه نقل است که جید همچون ربح که به رباح جمع بسته می شود، به (جیاد) نیز جمع بسته می شود و در تأیید این مطلب می گوییم که سیبویه یادآور شده است باب فعل در جمع تکسیر به فعول و فعال جمع بسته می شود، هر چند جمع فعول در این باب بیش از فعال است. اما اینکه می گوید: راویان اخبار نقل کرده اند که مضاض در آن مکان گردن یک صد تن از عمالیق را زده است، آنچه از برخی کتاب ها نقل شده آن است که این مضاض نبود که در آنجا گردن زد و گردن های زده شده نیز مربوط به مردان عمالقه نبوده

است و در حدیث درازی که ما فشرده و مضمون آنرا نقل می کنیم (زیرا بشارت به (تولد و ظهور) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن آمده است) یادآور شده اند:

«الیاس بن مضر گفت: از عمویم ایاد بن نزار- که مرد ثروتمندی بود درباره اصل ثروتش پرسیدم و دنباله خبر پیش گفته را نقل کرده است ...».

به عقیده من، این امر مانع از آن نیست که مضاض بن عمرو جرهمی نیز در (اجیاد) گردن یک صد تن از مردان عمالقی را در زمانی که قوم سَـمِیدَع که از عمالقه بودند و بر (قطور) ظاهر شدند، زده باشد و صحّت این خبر با آنچه که سهیلی از ابن هشام و دیگر تاریخ نویسان نقل کرده، تأیید می شود، ولی این مسأله ای است و آنچه (فتح اندلسی) نقل کرده، مسأله دیگری است. صاحب (الإکتفاء) مطلبی در تایید این امر آورده است، زیرا می گوید: و غیر از ابن اسحاق نیز برآنند که از این جهت اجیاد را اجیاد نامیدند که یک صد تن از عمالقه در آنجا گردن زده شدند و گفته شده: از این جهت که یکی از پادشاهان در آنجا دستور گردن زدن صادر کرد و به مأمور این کار می گفته درست وسط گردنها (اجیاد) را بزن و چنین چیزی یا نزدیک به آن، در وجه تسمیه جایی که (اجیاد) نام گرفته به گفته ابن اسحاق، درست تر به نظر می رسد.

همچنین میان گفته صاحب (الإکتفاء) در مورد این سخن پادشاه به مأمور که گردنشان را از وسط بزن، با آنچه در خبر پیش گفته از قول فرزند مقتولین بیان گردید، تعارضی وجود ندارد به این جهت که ممکن است پادشاه هم به مأمور خود نیز گفته باشد، و مقتولین نیز به وی گفته باشند، زیرا مقتول هم درخواستی داشته که با منظور پادشاه، ناسازگار نبوده و پادشاه هم مقصودش را برآورده ساخته است.

در وجه تسمیه (اجیاد) و (قعیقعان) مطلب دیگری نیز- جز آنچه ابن اسحاق در سیره خود بیان کرده- گفته شده است، زیرا ازرقی درباره «تبّع» خبری نقل کرده که در آن می گوید:

«آنگاه تُبَّع حرکت کرد تا به مکه رسید و چون اسلحه های او در قعیقعان بود

آنجا را قعیقعان نامیدند و گفته می شود که چون اسبان تُبَّع در آنجا قرار داشتند، آنجا را بدین نام خواندند.»

این خبر را ازرقی به نقل از جدّ خود از سعید بن سالم از عثمان بن ساج از ابن اسحاق روایت کرده است. (۱) و در وجه تسمیه اجیاد و قُعَیْقِعان و طابخ سخن شگفتی نیز گفته شده و فاکهی آنرا بیان کرده است، آنجا که می گوید:

عبداللّٰه بن ابی سلمه از ولید بن عطاء از ابن ابی مسلم اعزّ از ابی صفوان مروانی از ابن جریج از مجاهد از ابن عباس نقل کرده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پدر شما اسماعیل نخستین کسی بود که اسبان عربی برایش رام شدند. او آنها را آزاد کرد و عشق به آنها را در شما به ودیعه نهاد، چرا که اسبان عربی جملگی وحشی بودند همچون دیگر وحشیان و زمانی که خداوند به ابراهیم و اسماعیل اجازه فرمود تا پایه های کعبه را بالا برند به هر کدامشان یکی از گنج های خود را داد و خداوند به اسماعیل وحی فرستاد که من یکی از ذخایر خود را که پیش از تو به کسی نداده بودم، در اختیارت گذاردم. اسماعیل بیرون آمد و نمی دانست که آن گنج چیست و چه دعایی باید بخواند، تا اینکه به (أجیاد) رسید.

خداوند متعال دعای مورد نظر را به وی الهام کرد. دعا را خواند و اسب ها، اسماعیل را دربر گرفتند، به طوری که در تمام سرزمین های عرب اسبی نماند که نزد وی نیامده و خداوند آن را برای او رام نکرده باشد و بدین ترتیب او توانست که به اسب ها نزدیک شود.

ابن عباس می گوید: هم از این رو آنجا را (اجیاد) نامیدند، زیرا این اسب ها در آنجا گرد آمدند. پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: بنابراین اسب های عربی ارثیه پدر شما اسماعیل است، آنها را برگیرید و سوار شوید. ابن عباس می گوید و سلاح ها را روی اسب ها، قرار داد و هر زمان که این اسب ها به حرکت در می آمدند صدای چکاچک سلاح ها بلند می شد و با

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۱۳۳

خوردن به یکدیگر سر و صداهایی به راه می افتاد و به همین دلیل آنجا را قعیقعان نامیدند و (تهیه و تدارک) غذا در همان شعبی قرار داشت که آن را شعب عبداللّه بن عامر می نامیدند و برای همین آن را «مطابخ» نام نهادند. این شعب عبداللّه بن عامری درّه ای است در بالای مکه که مردم آن را شعب عامر می دانند و «فاضح» که در اخبار گذشته از آن یاد شد، به گفته مردم کوهی در سوق اللیل است که کنار معلّاه قرار دارد. درباره وجه تسمیه (اجیاد) و (قعیقعان) و (مطابخ) و نیز در نسب نامه پادشاهان جرهم و قطور، سخن به درازا کشید، ولی نکات فراوانی مطرح شد که پیش از این یکجا گرد نیامده بود.

وللّه الحمد.

اخراج جرهمی ها از مکه

در این که چه کسانی جرهم را از مکه بیرون راندند، اختلاف نظر آن چنان زیاد است که به دشواری می توان اخبار نقل شده درباره آن را، با هم سازگار کرد. گفته شده است: خاندان بکر ابن عبد مناه بن کنانه وغبشان از خاندان خزاعه جرهمی ها را به دلیل سرکشی و طاغیگری، از مکه بیرون راندند. برخی نیز گفته اند: (خاندان عمرو بن عامر ماء السماء) حتی به جرهمی ها اجازه ندادندتا زمان رسیدن رهبرانشان همراه خود در مکه اقامت داشته باشند و آنها را از مکه بیرون انداختند.

نیز گفته شده است: عمرو بن ربیعه بن حارثه بن عمرو بن عامر، زمانی که درخواست پرده داری کعبه را بر عهده گرفت، جرهمی ها را بیرون انداخت. نیز گفته شده که: خاندان اسماعیل زمانی جرهمی ها را از مکه بیرون کردند که خداوند متعال دردها و آفاتی را برایشان مسلط ساخت. برخی هم گفته اند: خداوند چارپایانی را بر جرهمی ها مسلط ساخت و بسیاری از آنان را به هلاکت رساند و هم از این روی، برخی از ایشان مکه را ترک گفتند.

قول نخست را ابن اسحاق یاد کرده و گفته است: پس از آن جرهمی ها در مکه سرکشی کردند و حرمت آن را زیر پا نهادند و بر کسانی که وارد مکه می شدند، ستم روا

داشتند و اموال مکه را که به آن هدیه می شد، خوردند و در نتیجه دچار تشتت و پراکندگی شدند و زمانی که خاندان بکر بن عبد منات بن کنانه وغبشان این موارد را از جرهمی ها دیدند، نسبت به ایشان و بیرون کردنشان از مکه، اتفاق نظر پیدا کردند و به آنها اعلان جنگ دادند و جنگیدند و خاندان بکر وغبشان بر آنها چیره شدند و آنان را از مکه بیرون راندند. در زمان جاهلیّت نیز در مکه ستم و گردنکشی تحمّل نمی شد و هر کس چنین می کرد بیرون رانده می شد و برای همین مکه را (النّاسّه) می نامیدند و هر پادشاهی که در پی هتک حرمت آن بر می آمد، هلاک می گردید و برای همین گفته شده است که از آن رو مکه را (بکّه) نامیده اند که گردن سرکشانی را که در آنجا به الحاد بپردازند، خرد می کند. ابن اسحاق می گوید: عمرو بن حارث بن مضاض جرهمی آهوان (طلایی) کعبه را گرفت و در زمزم دفن کرد و به اتفاق همراهان جرهمی خود رهسپار یمن شد. آنها از اینکه و سرورِی آن را ترک گفتند شدیداً غمگین شدند. عمرو بن حارث بن مضاض (اصغر) با این سروده، ناراحتی خود را نشان داده:

كأن لم يكن بين الحجون الى الصفا أنيسٌ ولم يَسْمُرْ بمكةَ سامرُ

بلى نحنُ كنّا أهلها فأزالنا صروف الليالى والجُدُود العواثرُ

وكنّا ولاةَ البيتِ من بعد نابت نطوف بذاك البيت والخير ظاهرُ

ونحن وُلّينا البيت من بعد نابت بعزّ فما تخطى لدينا المكاثرُ

ملكنا فعززنا فأعظم بملكنا فليس لحىّ غيرنا ثمّ فاخرُ

ألَمْ ينكحوا من غير شخص علمته فأبناؤها منّا ونحن الأصاهرُ

فإنْ تنثنِ الدنيا علينا بحالها فإنّ لها عُبْناً وفيها التشاجرُ

فأخرجنا منها المليكُ بقدرهٍ كذلك بين الناس تجرى المقادرُ

أقول إذا نام الخليُّ ولم أنم إذا العرش لايبعُدْ سُهَيلٌ وعامرُ

وَبَدَّلَتْ منها أَوْ جُهاً لاأحبّها وحميرُ قد بدّلتُها واليُحَابرُ

وصرنا أحاديثاً وكنّا بغبطهٍ كذلك عضَّتنا السّنونَ الغوابرُ

فسحَّتْ دموع العينِ تبكى لبلوهٍ بها حَرَمٌ أمْنٌ وفيها المشاعرُ

وتبکی لبیت لیس یُؤْذَی حمامُه یضلّ به آمناً وفیه العصافرُ

وفیه وحوشٌ لاتُرامُ أنیسهٌ إذا أُخرِجتْ منه فلیس تغادرُ

ابن هشام می گوید: (در بیت ششم مصرع دوم) «فأبناؤها ...» از ابن اسحاق نیست.

ابن اسحاق (۱) می گوید: عمرو بن حارث با اشاره به (خانـدان) بکر وغبشان و ساکنان مکه که پس از ایشان در آنجا ماندند، می سراید:

یا أیها الناس سیروا إنّ قَصْرَکُم أن تصبحوا ذاتَ یومٍ لاتسیرونا

حثُّوا المطیَّ وارخُوا من أزِمّتها قبل المماتِ وقضُّوا ما تُقَضُّونا

إنّا کما کنتمو کنّا فَغَیَّرَنَا دهرٌ فسوف کما صِرنا تصیرونا (۲)

ابن هشام در این باره- در روایت صحیحی- می گوید:

«یکی از دانایـان به شعر برایم گفته است که این اشعار، نخستین اشـعاری است که در میـان اعراب، سـروده شـده و به صورت نوشته روی سنگ در یمن یافت شده است، ولی او گوینده آنها را مشخص نساخت. (۳)

قول دوم در علت بیرون رانده شدن جرهمی ها از مکّه، متعلّق به ازرقی است، زیرا در روایتی که اسناد آن به خودش می رسد، آورده است: جـدّم گفت: سـعید بن سـالم از عثمـان بن سـاج از کلبی از ابوصالـح نقـل کرده است: (و در اینجـا خبری طولانی آورده که از اخبار جرهم و خزاعه در مکه نیز در آن آمده است و ذکر شده که) وقتی ثعلبه بن

۱- برخی از ابیات این قصیده در صفحه ۴۷ تاریخ قطبی و در کتاب اغانی اصبهانی، ج ۱۵، ص ۱۹- ۱۸ و دراخبار مکه ازرقی، ج ۱، ص ۹۹- ۹۷ و ج ۱، ص ۱۲۸- ۱۲۷ و برخی دیگر از این ابیـات در الروض الأُنُف، ج ۱، ص ۱۳۸؛ معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۲۵؛ تاریـخ طبری، ج ۲، ص ۲۸۵، الکامـل فی التاریـخ، ج ۲، ص ۴۳، و البـدایه والنهـایه، ج ۲، ص ۱۸۶ - ۱۸۵؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۰، و عیون التواریخ، ج ۱، ص ۴۰، آمده است.

۲- این ابیـات را بـا ابیـات وارده در دیگر منـابعِ اشاره شـده، مقایسه کنیـد؛ پس و پیش های فراوان و اختلاف هایی در کلمات یافت می شود.

۳- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۴۰- ۱۳۹

عمرو بـن عـامر به همراه قـوم و خویشـان خـود و پس از پراکنـدگی ایشـان در جاهـای مختلـف که بـدنبال پیشـگویی (طریفه) جـادوگر دربـاره ویران شـدن سـرزمین سـبأ بر اثر سـیل ویرانگر رهسـپار مکه شـد، کسـی را نزد جرهمی ها فرسـتاد و از ایشان خواست تـا بـا رسـیدن طلایه داران، جایی در سـرزمین خود برای وی باز کننـد. ولی جرهمی ها نپذیرفتنـد و با وی به خشونت رفتار کردند. ثعلبه کسـی را نزد ایشان فرستاد که بگوید: دیگر گزیری ندارم جز آنکه به مدت یک سالِ تمام در این سرزمین، اقـامت گزینم تـا فرسـتادگانم بازگردنـد و اگر به اطـاعتم درآییـد بـا شـما همکـاری می کنم و آب و چراگاه در اختیارتان می گـذارم، ولی اگر تن به پـذیرش من ندادیـد، به رغم میـل شـما، اقـامت خواهم کرد و اگر به جنگم آییـد، بـا شـمامی جنگم و چنانچه بر شـما پیروز شـدم، زنان را اسـیر و مردان را به قتل می رسانم و به هیچ یک اجازه نمی دهم که در حَرَم (مکه) اقامت جوید.

جرهمی ها تن به اطاعت وی ندادنـد و برای جنگ با او بسـیج شدنـد. آنها به مـدت سه روز با یکـدیگر جنگیدنـد. پس از آن جرهمی هـا شـکست خوردنـد و تنها کسانی که گریختنـد جان سالم به در بردنـد و مضاض بن عمرو بن حارث بن مضاض بن عمرو از جرهمی هـا، کنـاره گرفت و آنـان را در این مـورد، کمـک نکرد و گفت: من در این بـاره به شـما هشـدار داده بودم. سپس خود و خـانواده اش آنجا را ترک گفت و در «قنونی» (۱) و «حَلْی» (۲) و همان حوالی اقامت گزید. سـپس می گوید: و جرهم نابود شدنـد و در آن جنگ به وسـیله شمشـیر (در برخورد تن به تن) از بین رفتنـد و ثعلبه باتفاق خویشان و نظامیانش به مدت یک سال در مکه و اطراف آن اقامت گزید و پس از اشاره به پراکندگی ایشان در سـرزمینهای مختلف که به دلیل دچار شـدن به نـوعی بیمـاری و به اشـاره طریفه جـادوگر صورت گرفته بود، می گویـد: (خانـدان) خزاعه وارد مکه شـد و ربیعه بن حارثه بن

۱- قنونی، همان «قنقده» بندر مشـهور حجاز واقع در جنوب مکه است. یاقوت می گوید: از دره های السراهاست که در ابتدای سرزمین یمن از سوی مکه و در نزدیکی حلی، به دریا می ریزد. ر. ک: معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۰۹

۲- حَلی، به فتح اوّل و سکون دوّم، شهری در یمن بر ساحل دریا. ر. ک: معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۹۷

عمرو بن عمرو یعنی لحی در آنجا اقامت گزید و متولّی امرِ مکه شد و در شمار اهل مکه درآمدند و بنی اسرائیل- که در جنگ میان جرهمی ها و خزاعه بی طرف بودند- به آنجا آمدند و اجازه سکونت خواستند، خزاعه نیز به ایشان اجازه دادند.

وقتی مضاض بن عمرو بن حارث که دوران کودکی خود را در مکه گذرانده و از وضع پیش آمده، اندوهگین شده بود، کسی را نزد خزاعه فرستاد و از ایشان اجازه ورود به مکه و اقامت در آنجا را خواست. خزاعه به او اجازه ندادند. سپس می گوید: یکی از شتران مضاض بن عمرو جرهمی از قنونی عازم مکه شد، او نیز به دنبال شتر آمد تا جای پای او را یافت که وارد مکه شده بود. به طرف کوه های سمت اجیاد رفت و روی کوه ابوقبیس قرار گرفت و چشم به دشت مکه دوخت و دید که شترش را سر بریدند و مشغول خوردن (گوشت) آن هستند، ولی دستش به آن نمی رسید و ترسید اگر خود را نشان دهد، او را بکشند. پس عازم دیار خود شد و این اشعار را سرود:

كأنْ لم يكن بين الحجون الى الصَّفا انيسٌ ولم يَسْمُرْ بمكةَ سامرُ

ولم يتربّع واسطاً فجنوبه الى المنحنى من ذى الأراكه حاضِرُ

بل نحنُ كنّا أهلَها فإذا لنا صُرُوفُ الليالى والجُدُود العواثرُ

وبدّلنى ربّى بها دارَ غُرْبَةٍ بها الذئبُ يُعْوِى والعدوّ المحاصرُ

فإنْ تملأِ الدنيا علينا بكلبها ويصبحُ حالٌ بعدنا وتَشَاجُرُ

فكنّا وُلاةَ البيتِ من بعد نابتٍ نطوف بهذا البيت والخيرُ ظاهرُ

فأنكح جدّى غيرَ شخص عَلِمتُهُ فأبناؤُها منّا ونحن الأصاهِرُ

فأخرجنا منها المليكُ بقُدرهٍ كذلك بالناس تجرى المقادر

أقول إذا نام الخليُّ ولم أَنَم إذا العرش لايبعُدْ سُهَيْلٌ وعامرُ

وَبَدَّلَتْ منهم أَوْ جُهاً لاأُحبّها وحِمْيَرُ قد بدّلتُها والعمائرُ

وصِرْنا أحاديثاً وكنّا بغبطهٍ كذلك عقَّتنا السّنونَ الغوابرُ

وسحَّتْ دموُع العينِ تبكى لبلوهٍ كذا بها حَرَمٌ أمْنٌ وفيها المشاعرُ

بوادٍ أنيس ليس يُؤذى حمامُهُ ولامُنَفَّرٌ يوماً وفيها العصافِرُ

وفیها وحوشٌ لاتُرامُ انیسهٌ إذا أُخرِجَتْ منها فما إنْ تغادرُ

فیالیت شعری هل تغمر بعدنا جیاد فممضّی سیله فالظواهرُ

فبطن مِنَی وحشٌ کأن لم یسرِبه مُضَاضٌ وفی حی عَدِیّ عمائرُ (۱)

و نیز:

یا أیها الحیُّ سیروا إنّ قَصْرَکُم أن تُصْبِحوا ذاتَ یومٍ لاتسیرونا

إنّا کما کنتموا کنّا فَغَیَّرَنا دهرٌ فسوف کما صِرنا تصیرونا

أَزجوا المطیَّ وأرْخُوا من أزِمَّتِها قبل المماتِ وقَضُّوا ما یُقَضُّونا

إنّ التَفکُّرَ لایُجْدِی بصاحبه عند البدیهه: فی عِلْم تُعیدونا

قَضُّوا أمورَکُم بالحزم إنّ لها أُمورَ رُشْدٍ وشُدُّوا ثَمَّ مسنونا

واستنجزوا فی صنیع الناس قبلکم لمّا استبانَ طریفٌ عنده الهُونا

کنّا زماناً ملوکَ الناس قبلکم بمسکنٍ فی جوارِ اللّهِ تأتونا

می گوید: مضاض بن عمرو رهسپار یمن شد و نزد خویشان خود رفت. آنها به آنچه بر سرشان آمده بود و به اوضاع مکه و جدایی از اهل آن می اندیشیدند و در این باره گفتگو می کردند و دچار رنج و درد شدید می شدند و اشعاری درباره مکه می سرودند (۲) (پایان نقل قول به اختصار).

بخش هایی از این خبر مربوط به اخبار خزاعه می شود که همراه موارد دیگر، بدان اشاره خواهیم کرد. برخی واژه های ذکر شده، نقل به معنا شده اند و عین متن نیست.

فاکهی نظریّه سوم را درباره دلیل خروج جرهمی ها از مکه نقل کرده و می گوید:

در روایت ابوعمرو شیبانی آمده است: پرده داران خانه کعبه به نزد خزاعه آمدند

۱- چنانکه پیداست این قصیده از نظر ترتیب ابیات با آنچه مؤلف، اندکی پیش نقل کرد، تفاوت دارد. با منابع اشاره شده در پاورقی مربوط به این قصیده- که پیش از این بیان شد- از نظر ترتیب و تعدادابیات، متفاوت است.

۲- مقایسه کنید با اخبار مکه، ج ۱، ص ۱۰۰- ۹۰، که اختلاف هایی در الفاظ وجود دارد.

زیرا ربیعه بن حارثه بن عمرو بن عامر بن حارثه بن امرئ القیس بن ثعلبه بن مازن با فهیره دختر حارث بن مضاض جرهمی ازدواج کرده و حاصل ازدواج آنها، عمرو بن ربیعه بود.

او وقتی بزرگ شد و بزرگی یافت، خواهان پرده داری کعبه گردید و در آن هنگام جنگی میان آنها و جرهمی ها درگرفت. سپس و بعد از بیان اندکی از اخبار عمر و فرزندان او، می گوید: جنگ میان آنها طولانی و شدید بود و سرانجام خزاعه بر جرهمی ها بر سر کعبه، پیروز شدند و جرهمی ها را بیرون کردند آنها وارد اضم (۱) گردیدند و در آنجا به هلاکت رسیدند.

در این خبر، مطلبی درباره جرهمی ها وجود دارد، آنجا که آمده است: و می گویند که- خدا بهتر می داند- اساف مردی از خاندان قطور بود که با زنی به نام نایله از جرهمی در کعبه، فسق و فجور کرد و خداوند هر دوی آنان را به صورت دو سنگ در آورد. عمرو از این مسأله به خشم آمد و خاندان مضاض را که دایی های وی بودند، بیرون کرد. چون آنها را بیرون راندند، رهسپار یمن شدند و در میان قبایل، پراکنده گشتند.

بکر بن غالب بن حارث بن مضاض در این باره سروده است:

وأخرجنا عمرو سواها لبلده بها الذئب تعوی والعدوّ المحاصرُ

و نیز:

وكنّا ولاةَ البيتِ والقاطنَ الذى إليه يُوفى نَذرَه كلُّ مَحْرَم

سَكَنَّا بها قبلَ الظّباءِ وراثةً ورثنا بنى حىّ بن نبت بن جُرْهُم

فأزعجنا منه وكنّا عقيلةً قبايل من كعبٍ وعوفٍ وأسْلَمِ

مسعودی، نظریّه چهارم درباره علت خروج جرهمی ها از مکه را، نقل کرده است؛

۱- به کسر اول و فتح دوم. ذواضم: آبی که در راه میان مکه و یمامه در سمینه قرار دارد. و گفته شده دره ای میان کوه های تهامه است. گویند: درّه ای است که از حجاز می گذرد و به دریا می ریزد. ر. ک: معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۱۵- ۲۱۴

وی در جریـان نقـل خبر پیش گفته دربـاره جرهم و قطور، می گویـد: جرهمی هـا در حرم (مکه) به طغیـان و سرکشـی وفجور پرداختنـد تا جایی که مردی از ایشان با زنی در کعبه، به زنا پرداخت. به آن مرد اساف و به آن زن نایله می گفتند. خداوند نیز آن دو را به صورت دو سنگ، درآورد که به قصد تقرّب به خداوند، مورد پرسش واقع شدند.

خداونـد- عزّ وجلّ- بیمـاری خون دمـاغ و مورچه و دیگر آیـات و نشـانه هـای خود را بر جرهمی ها فرود آورد و بسیاری از ایشان را به هلاکت افکند. پس از آن فرزندان اسـماعیل زیاد شدند و دارای قدرت و شوکت گردیدند و بر دایی های جرهمیِ خود پیروز شدند و آنان را از مکه بیرون راندند. ایشان (پس از خروج از مکه) راهی سـرزمین جهینه شدند یک شب سـیلی بر ایشان آمد و آنان را به جایی برد که (إضَم) نامیده می شد. و این مکان را امیه بن ابی صلت ثقفی در شعر، نامبرده است:

جرهم دمثوا تهامه فی الدهر فسالت یجمعهم إضَمُ

و در همین باره است که حارث بن مضاض اصغر جرهمی می گوید:

کأنْ لم یکن بین الحجون الی الصَّفا أنیسٌ ولم یَسْمُرْ بمکهَ سامرُ

بل نحنُ کنّا أهلَها فإزالنا صُرُوفُ اللیالی والجُدُود العواثرُ

وکنّا لإِسماعیلَ صِهْراً وجیرهً ولما تَدرُ فیها علینا الدوائرُ

وکنّا ولاهَ البیتِ من بعد نابت نطوفُ بذاک البیتِ والخیرُ ظاهرُ

و نیز در همین باره، او عمرو بن حارث می گوید:

وکنّا ولاهَ البیتِ والقاطنَ الذی إلیه یُوَفّی نَذْرَهُ کلُّ مُحْرِمِ

سَکَنَّا بها قبلَ الظِّباءِ وراثهً ورثنا بنی حیّ بن بنت بن جُرْهُمِ (۱)

زبیر بن بکـار مطلبی دارد که حاکی از آن است که اخراج کننـدگان جرهمی ها در پی گرفتاری ایشان به بیماری خون دماغ و مـورچه، خانـدان حـارثه بن عـامر بودنـد، زیرا می گویـد: ابوعبیـده گفت: زمـانی که جرهمی هـا از سرکشـی و فسق خود بـاز نایسـتادند و فرزنـدان عمرو بن عـامر در یمن پراکنـده شدنـد خانـدان حارثه بن عمرو بن عامر رهسـپار تهامه شدنـد و در آنجا خزاعه نـام گرفتنـد. سـپس می گویـد: خداونـد- عزّ وجلّ- آنها را به بیماری خون دماغ دچار کرد و مورچه بر سـر جرهمی ها فرود آورد و آنان را هلاک ساخت. خاندان خزاعه گرد آمدند تا باقی مانده ها را بیرون کنند. ریاست خزاعه با عمرو بن ربیعه بن حـارثه بن عمرو بن عامر و مادرش فقیره دختر عمرو بن حارث بن مضاض جرهمی- و نه ابن مضاض اکبر- بود. آنها با هم بـه جنـگ ونـبرد پرداختنـد و زمـانی کـه عمرو بـن حـارث بـن مضـاض شـکست خـود را نزدیـک دیـد، دو غزال (۲) کعبـه و

حجرالأسود را بیرون آورد و به توبه پرداخت و گفت:

لا همّ إنّ جُرْهُماً عبادُکَ الناس طُرُفٌ وهم تِلادُک (۳)

وهم قدیماً عَمَّرُوا بلادک

توبه او پـذیرفته نشـد؛ دو غزال (طلایی) کعبه و حجرالأسود را به چاه زمزم انـداخت و آنها را خاک کرد و به اتفاق باقی مانده جرهمی ها به (اضم) بخشی از سرزمین جهینه رفت، در آنجا سیلاب وحشتناکی روان شد و آنها را با خود برد. امیه بن

۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۰ و ۵۱

۲- دو غزال طلایی که درون کعبه گذاشته شده بود و عبدالمطلب به هنگام حفر چاه زمزم آنها را یافت.

۳- مقایسه کنید با: الروض الأُنُف، ج ۱، ص ۱۳۹.

ابی صلت می گوید:

جرهم دمثوا تهامه فی الدهر فسالت بجمعهم اضْمُ

این خبر را مسعودی (۱) نیز از این جهت که عمرو آنهـا را بیرون برد و بیشتر جرهمی هـا بـا بیماری خون دماغ و مورچه از بین رفتند، ذکر کرده است.

نظریّه پنجم دربـاره علت بیرون شـدن جرهمی هـا از مکه را فـاکهی نیز آورده است، آنجـا که در خبر مربوط به ولایت ایاد بن نزار بر کعبه می گوید:

حسن بن حسـین برایم گفته است: محمـد بن حبیب گفت: که ابن کلبی یادآور شده که خداوند متعال جانوری شبیه کرمِ بینیِ چهارپایـان را بر کسـانی از جرهمی هـا که نسبت به کعبه بی حرمتی روا داشـتند مسـلط گردانـد و علاوه بر جوانانشان، تعـداد هشتاد نفر از پیرمردان ایشان را به هلاکت رساند تا اینکه بقیه آنها، از مکه بیرون شدند و به (اضم) پناهنده شدند.

از اخبـار مختلفی که نقـل کردیم، اختلاـف نظرهـای مربـوط به اینکه چه کسـی جرهمی هـا را از مکه بیرون کرد و چگـونگی بیرون شدن ایشان و نیز در مورد سراینده قصیده ای که با این بیت شروع می شود، روشن گردید:

کأنْ لم یکن بین الحجون الی الصَّفا أنیسٌ ولم یَسْمُرْ بمکهَ سامرُ

آیا به گفته ابن اسـحاق سـراینده آن عمرو بن حارثه بن مضاض اصـغر بوده یا بنا بر نقل قول ازرقی از کلبی، این قصیده به نقل از ابوصالح مضاض بن عمرو بن حارث بن مضاض بن عمرو بوده است و یا بالاخره بنا به گفته مسعودی، سراینده اشعار حارث بن مضاض بن عمر (۲) بوده است؟

۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۱.

۲- اندکی پیش، به نقل از مسـعودی آمده بود که گوینده این اشعار الحارث بن مضاض اصغر جرهمی است. پس ممکن است هر دوی این نامها، متعلق به یکی باشد.

و گفته شده است که گوینده این ابیات غیر از سراینده این قصیده است و سخن سهیلی در (الروض الأُنُف) حاکی از آن است که او حارث بن عمرو بن سعد بن رقیب بوده است.

بدین ترتیب معلوم می شود که درباره گوینده این ابیات، پنج قول وجود دارد و البته منظور انتساب همه این ابیات به افراد مورد اشاره نیست، بلکه تنها بیت نخست و ابیاتی است که هر کدام را در هر خبر خوانده یا گفته و یا سروده اند.

سهیلی نیز در (الروض الأُنُف) درباره گفته خود راجع به این ابیات می گوید:

«بعید نیست که «سهیل» و «عامر» کوهی از کوه های مکه باشد و دلیل آن هم گفته بلال رضی الله عنه است که می گوید:

فهل یبدون لی عامرو طُفَیل؟

(آیا عامرو طفیل در نظرم می آیند؟)

البته بنا به روایت کسی که آن را چنین روایت کرده است. (۱) درباره گوینده ابیات قصیده نونیّه (که به نون یا نون و الف ختم می شود)، اختلاف نظر است و بنا به گفته ابن اسحاق شاعر این ابیات عمرو بن الحارث بن مضاض است و در اخبار مکه تالیف فاکهی مطلبی دیدم حاکی از اینکه گوینده این ابیات، حارث بن مضاض است و برخی از ابیات را مغایر با آنچه ذکر شد، آورده است و می گوید:

حارث بن مضاض خطاب به بکر وغبشان و ساکنین مکه که پس از ایشان در آن جای گرفتند، گفته است:

یا أیّها الناس سیروا إنّ قَصْرَکُم أن تُصبِحوا ذاتَ یومٍ لاتسیرونا

حثُّوا المطیَّ وأرخُوا من أزِمّتِها قبل المماتِ وقضُّوا ما تُقَضُّونا

قَضُّوا أمورَکُمْ بالحزم إنّ له أمراً رشیداً وراء الحزم مأمونا

إنّا عمرنا بدهرٍ کان یعجبنا حتی أتانا زمانٌ أظهر الهونا

همچنین در مورد کسی که حجرالأسود و دو غزالِ طلایی کعبه را در زمزم پنهان کرد، اختلاف نظر وجود دارد؛ طبق خبرِ روایت شده از سوی ازرقی به نقل از کلبی از ابوصالح، آیا او مضاض بن عمرو بن حارث بن مضاض بن عمرو جرهمی بوده است؟ یا عمرو بن حارث بن مضاض اصغر که ابن اسحاق و زبیر بن بکار به نقل از ابوعبیده، نقل کرده اند؟

ازرقی در بابی با عنوان: «در اخراج حفر چاه زمزم از سوی جبرائیل برای مادر اسماعیل علیهما السلام» مطلبی سازگار با این روایت آورده و آن را به یکی از علما- که نام او را نیاورده نسبت داده است. در این خبر، مطالبی درباره جرهمی ها در مکه و

زمزم آمده است. (۲) در مطلبی که مسعودی درباره علت اخراج جرهمی ها از مکه آورده است، اشاره شده که بیماری خون دماغ و مورچه، باعث هلاک شدن بسیاری از ایشان در مکه گشته است. همچنین مطلبی آمده که زبیر بن بکار از ابوعبیده درباره به هلاکت رسیدن جرهمی ها نقل کرده است.

در برخی اخبار، مطالبی حاکی از آن دیده ام که گویا بیماری مورچه در (جهینه) به آنان سرایت کرد. این خبر را فاکهی بیان کرده و می گوید:

حسن بن حسین ازدی به نقل از محمد بن حبیب از ابن کلبی آورده است: در همان حال که مردم پیرامون کعبه به شب نشینی پرداخته بودند، موجودی را در حال طواف به دور کعبه دیدند که سر خود را همراه با گردش خود، می چرخاند؛ مردم هراسان پا به فرار گذاشتند. آن موجود فریاد زد که نترسید. مردم بازگشتند و شنیدند که او می گفت:

لا هم ربّ البیت ذی المناکب

(اینان دیگر آن بزرگان صاحب کعبه نیستند).

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۵۶

۲- اخبار مکه، ج ۱، ص ۵۶

سپس- به دنبال ذکر اشعار دیگری- می گوید:

گفت: آنها نگاه کردند و دیدند که آن موجود زنی است. گفتند: تو که هستی؟

انسان یا پری؟ گفت: انسانی از جرهمی ها هستم.

سپس گفت: هر کس برایم چهارپایی بیاورد و برایم توشه ای و شتری فراهم آورد و مرا به بلاد عوز برساند، پول فراوانی به وی خواهم داد. می گوید: دو نفر مرد از جهینه برای این کار داوطلب شدند و او را بردند وچندین شبانه روز همراهیش کردند تا بالأخره به کوه جهینه رسیدند؛ آن زن به روستای «نمل» و «ذر» رسید و گفت: در اینجا بود که قوم من هلاك شدند. آن دو آنجا را حفر کردند و اموال طلا و نقره بسیاری یافتند و بار شتر او کردند. آن زن به ایشان گفت: مبادا روی برگردانید که در این صورت هر چه با خود دارید، از بین می رود. آنگاه ذرات ریزی پراکنده شد و آن زن را از دیدن باز داشت. چندان راهی نرفته بودند که آن دو مرد روی گرداندند و با این روی برگرداندن، هر چه بار کرده بودند، از بین رفت. با فریاد از آن زن پرسیدند که آیا آب یافت می شود؟ گفت: آری در آنجا که تپه ها وجود دارد و در همان حال که ذرات ریز مانع از دید وی شده بود، می گفت:

یا ویل یا ویلی من أجلی أری صغار الذرّ یبغی هبلی

سلطنَ نَفَرَیْن علی محملی لما رأیت أنه لابدّلی

من منعه أُحْرِزُ فیها معقلی

و پس از آنکه غبار و ذرات ریز وارد گلو و گوشش شد، فریادی کشید و جان سپرد. دو مرد جهینی، در همانجایی که گفته بود، آب یافتند آن آب را «مسخی» می گفتند، در ناحیه «فرش ملل» در کنار مشعر و امروزه متعلق به جهینه است. (۱)

فاکهی خبری را آورده که بنا بر آن جرهمی ها چنان ضربه ای خوردند که دیگر

۱- مقایسه کنید با: الروض الأُنُف، ج ۱، ص ۱۳۷

اعراب از لشگریان بُخْت نصَّر (۱) (۲)

نخوردند و ما به این موضوع در ضمن بیان اخبار خاندان اسماعیل علیه السلام اشاره خواهیم کرد.

این خود نشـان از رحمت خداونـدی نسبت به جرهمی ها دارد. فاکهی همچنین خبری نقل کرده حاکی از اینکه وقتی جرهمی ها به هلاکت رسیدند، تنی چند از ایشان جان سالم به در بردند. متن خبر چنین است:

زبیر بن بکار از عمربن ابوبکر موصلی از زکریا بن عیسی از ابن شهاب نقل کرده که گفت:

جرهمی ها به هلاکت رسـیدند و جز شاخه ای از خانـدان ملکان- که اندک بودند- و نیز گروهی از خاندان (جون)، کسـی از ایشان باقی نماند.

فاکهی از عمرو بن حارثِ پیش گفته شعری آورده که در آن خاندان بکر وغبشان را زمانی که آماده نبرد با جرهمی ها شدند، پند واندرز می دهد و جنگیدن در حرم (مکه) را نکوهش می کند و آنان را از هلاکت- در صورت چنین کاری- بر حذر می دارد. اولین بیت این اشعار چنین است:

نعوذ بربّ الناس من کلّ ظالم بغی من بنی کعب الملوک و جُرْهُم

و نیز شعری از او درباره بکر وغبشان- زمانی که از مکه بیرون رانده شدند- ذکر کرده است که با این بیت شروع می شود:

لقد نهضتْ بکرٌ وغبشانُ کلّها تُرید تُسامی جُرْهُماً فی فِعالها

فاکهی همچنین خبری را نقل کرده که از نظر طول عمری که برای عمرو در نظر

۱- بخت نصـر پادشاه فارس بود که قدم به شام گذارد و بیت المقدس را فتح کرد و بنی اسراییل را به اسارت گرفت. مسعودی می گوید: عوام او را بخت ناصر می نامند. ر. ک: مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۲۸.

۲- همـان نبوکه نصـر، بُخْتِ نرْسـی عـالی تـرینِ لقب بـابِلی که به دو پادشـاه بزرگ بابِل داده شـده و ایرانی شـده این نام بخت نرسی یا بختنوشه است و توضیحات پاورقی این صفحه به نظر درست نمی آید.

گرفته شده، شگفت آور است، زیرا می گوید:

عبدالله بن ابی سلمه از احمد بن محمد بن عبدالعزیز زهری از پدرش از سعید ابن ابراهیم از ابی سلمه بن عبدالرحمن نقل کرده که ابوسلمه بن عبدالاسد همراه با برخی از قریش، رهسپار یمن شد؛ وی می گوید: آنان راه را گم کردند و گرفتار تشنگی شدیدی شدند. ابوسلمه بن عبدالأسد به همراهانش از قریش گفت: ای قوم! دنبال من آیید و از من اطاعت کنید که شترم راه را می داند. گفتند: بسیار خوب از تو اطاعت می کنیم. او شتر خود را به حال خود گذاشت؛ یک شبانه روز در پی او رفتند تا نزدیکی صبح بود که شتر، زانو زد، ابوسلمه گفت: این شتر در کنار آب، زانو زده است. همگی پایین آمدند و با پشگل گوسفند روبرو شدند و دیری نگذشت که چشم آنها به یک چاه آب افتاد و بر سر چاه، مرد بلند قامتی بود که تا آن زمان به بلندی او دیده نشده بود، نزد او رفتند. آن مرد پرسید: از کدام خاندان هستید؟ گفتند: از قریش. گفت: از کدام قریش؟ گفتند: از بنی مخزوم.

آن مرد رفت و درخت بسیار بلندی آورد. سبدی از برگ خرما از آن آویزان بود آن را پایین آورد و باز کرد. پیرمردی در آن سبد بود. ابروانش را بالا کشید و سه بار از باز کردن چشم خودداری کرد و آنگاه چشمان خود را باز کرد، گفت:

چه می خواهی؟ گفت: اینان قومی از قریش هستند. گفت: آنان را نزد من بخوان.

آمدند. آن مرد بلند بالا گفت: می گوید نزدیک پیرمرد شوید. نزدیک شدیم. سه بار دیگر نیز همان کاری که ابتدا با او کرده بود تکرار کرد. سپس چشمان خود را باز کرد و گفت: که هستی؟ گفت می گویم: اینان قومی از قریش هستند. پرسید:

از کدام قریش هستید؟ ابوسلمه گفت: من پاسخ دادم از بنی مخزوم. گفت: من هم از مخزوم هستم. سپس پرسید: آیا می دانید چرا (اجیاد) را بدین نام نامیدند؟

گفتیم: نه. گفت: زیرا در آنجا اسب ها گرد آمدند. سپس گفت: می دانید که چرا قعیقعان را بدین نام، نامگذاری شد؟ گفتیم: خیر. گفت: زیرا در آنجا شمشیرها به همدیگر خورد و چکاچک آنها به گوشم رسید. سپس این شعر را خواند:

كأنْ لم يكن بين الحجون الى الصَّفا أنيسٌ ولم يَسْمُرْ بمكةَ سامرُ

بل نحنُ كنّا أهلَها فأبادنا كُروبُ الليالى والجُدُود العواثرُ

فهل فرحُ یأتی بشی ء تریده وهل جزعُ یُنْجیکَ مما تحاذِرُ

ای برادر زاده آیا می دانی که چرا قعیقعان، بدین نام، نامیده شد؟ گفتیم: نه. گفت:

در آنجا قومی به جنگ ما آمدند که شمشیرهایشان به یکدیگر می خورد و صدا می داد. از این رو آنجا را قعیقعان نامیدند. ای برادر زاده آیا می دانی چرا (اجیاد) را بدین نام، نامگذاری کردند؟ گفت: نه. گفت: از این جهت که آنجا غرق خون شد و برای همین (اجیاد) نام گرفت. این خبر را ازرقی (۱) نیز نقل کرده، ولی بر خلاف فاکهی اسناد آن را نیاورده است. در جای دیگر راجع به این خبر آمده است که ابوسلمه و همراهانش، صبح هنگام به آبی رسیدند و همگی آب نوشیدند و او بود که نخستین بار بر آن چاه رفته بود. در این زمان، مردی نزد آنان آمد و گفت: از کدام خاندان هستید؟ گفتند: از قریش. و در این روایت آمده است که آن پیرمرد، پس از ذکر نسب خود خطاب به ابوسلمه شروع به خواندن این ابیات کرد که:

کأن لم یکن بین الحجون إلی الصفا ... تا آخر این ابیات را قرائت کرد.

ازرقی در خبر خود بیت سومی را که فاکهی در این خبر، آورده، ذکر نکرده. (۲) و البته درستی این خبر، بعید است، زیرا لازمه اش این است که عمرو بن حارث، یک هزار سال عمر کرده باشد، چرا که اگر این داستان صحت داشته باشد، اندکی پیش از اسلام به وقوع پیوسته، زیرا ابوسلمه آن را درک کرده است و دلیل اینکه اندکی پیش از اسلام بوده، همین مسأله است، زیرا سنّ او نزدیک به سن پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است و همچنانکه در صحیح بخاری (۳) به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است (ثویبه) (۴) خدمتکار ابولهب هر دو را شیر داده است. و اگر چنین باشد لازم می آید که سن عمرو تا این تاریخ رقمی باشد که ذکر کردیم، چرا که در فاصله ولایت بنی خزاعه بر مکه یعنی پانصد یا سیصد سال عمر کرده است و پس از آن

۱- اخبار مکه، ج ۱، ص ۸۲اخبار مکه، ج ۱، ص ۸۲

۲- نک: اخبار مکه، ج ۱، ص ۹۷

۳- بخاری، شماره ۲۱۱۰ و صحیح مسلم، شماره ۱۴۴۹، کتاب الرضاع باب تحریم الربیبه و اخت المرأه.

۴- درباره او نگاه کنید به: الاصابه، ج ۴، ص ۲۵۷- ۲۵۸، و الروض الأُنُف، ج ۱، ص ۱۸۶

نیز مدت ولایت قریش را که آنهم حدود سیصد سال است، به چشم دیده و به اضافه مدتی نیز در سرزمین جرهمی ها، با آنها زندگی کرده بود. آنچه گفته ما را (درباره عدم صحت این خبر) تأیید می کند، آن است که سهیلی رحمه الله از معمّرین بسیاری نام برده، ولی اسمی از او به میان نیاورده است، حال آنکه اگر آن گونه که گفتیم می بود، باید حتماً از وی نام می برد، زیرا از عمر بالایی برخوردار بوده است. سهیلی می گوید: از سالمندترین مُعَمّرین، عمر بن وحید است که نام او روید بن فهد بن قضاعه بوده است. سپس می گوید: روید آنچنانکه گفته اند مدت چهارصد سال عمر کرد. و اللَّه اعلم.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹